

تفسير

الحمد

سُورَةُ الْحَمْدِ

Ketabton.com

سُورَةُ النَّبِيِّ

جزء - (4 - 5 - 6)

امين الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)

فهرست مضامین سوره های
جزء چهارم، جزء پنجم و جزء ششم.
تفسیر احمد شامل سوره های
سوره آل عمران، سوره النساء.

شماره	اسم سوره	فهرست مضامین سوره ها	صفحه
1	سوره آل عمران	وجه تسمیه آل عمران.	
2		سایر نامهای سوره آل عمران.	
3		مفهوم کلی سوره آل عمران.	
4		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره آل عمران.	
5		اهداف تعلیمی سوره آل عمران.	
6		ارتباط سوره آل عمران به سوره بقره.	
7		محل نزول سوره آل عمران.	
8		زمان نزول سوره آل عمران.	
9		فضیلت سوره آل عمران.	
10		مباحث و مطالب بیان شده در سوره آل عمران.	
11		قانونگذاری (تشریع) در سوره آل عمران.	
12		نظر کوتاه در مورد حروف مقطعه.	
13		- موضوعات آیات (1 الی 6) در باره اثبات توحید و نازل شدن قرآن.	
14		- تعداد کتابهای آسمانی.	
15		- کتابهای چهارگانه آسمانی (زبور، تورات، انجیل و قرآن).	
16		صحیفه های آسمانی.	
17		ایمان به کتاب های آسمانی.	
18		حکم شرعی در ایمان به کتب آسمانی.	
19		- چگونگی ایمان به کتب آسمانی (اجمالی و تفصیلی).	
20		- موضوعات آیات (7 الی 9) مبحث محکم و متشابه در قرآن.	
21		- آیات متشابه.	
22		- موضوعات آیات (10 الی 13) در باره نهایت انسانها حق ناشناس، ناشکر، و نمک حرام، که فریب خورده به مال، مقام، فرزند و امثال آنها میباشند.	
23		- موضوعات آیه (14) در باره حب آرزوهای نفسانی در دنیا و برحذر داشتن مردم از شهوات و غفلت از آخرت.	

24	- موضوعات آیات (15 الی 17) در باره بهشت‌های پر از نعمت، بهتر از دنیا و زیبایی‌های فریبنده آن.
25	- برخی از خصوصیات انسان‌های با تقوا.
26	- موضوعات آیات (18 الی 20) درباره شهادت بر وحدانیت ذات پروردگار، عدالت، و موضوع دین مورد پسند الله متعال.
27	- موضوعات آیات (21 الی 25) ادامه و استمرار شمار قبحات و بی‌شرمی‌های یهودیان را به بیان می‌گیرد.
28	- موضوعات آیات (26 الی 30) در باره دلایل قدرت، عظمت و اختیار خداوند متعال در هستی، حذر از دوستی با کافران، بیم از روز آخرت.
29	- موضوعات آیات (31 الی 32) راه دوستی با الله، پیروی و امتثال از اوامر و نواهی آن چگونه است.
30	- موضوعات آیات (33 الی 37) نیز به محبوبان و بهترین برگزیدگان الله و سلاله‌ی آنان و داستان نذر «حنه» زن عمران که در واقع راه عشق و دوستی بر روی مردم گشوده اند اشاره می‌کند.
31	- الْمِخْرَابَ
32	- موضوعات آیات (38 الی 44) در باره زکریا و یحیی، دعای زکریا، و لطف الله متعال درباره مریم.
33	- موضوعات آیات (45 الی 51) قصه و داستان و چگونگی به دنیا آمدن عیسی علیه السلام.
34	- موضوعات آیات (52 الی 58) بحث مجدد در باره ی قوم عیسی ع اشاره می‌کنند که: عیسی آنان را به سوی ایمان و خداپرستی دعوت نمود.
35	- ذکر پنج وعده به حضرت عیسی علیه السلام.
36	- موضوعات آیات (59 الی 68) در باره رد تصورات، توهم، ظن و گمان‌های آن‌عه از اشخاصیکه عیسی علیه السلام را خدا می‌پنداشتند، ابتهاال: مبالغه (یکدیگر را نفرین کردن به صورتی خاص) دعوت به سوی یکتایی و بندگی الله، ملت و پیروان ابراهیم علیه السلام مورد بحث قرار گرفته است.
37	- مبالغه چیست.
38	- موضوعات آیات (69 الی 74) در باره موضعگیری و تلاش برخی از اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمانان، بازی با دین و تعصب بی‌جای آنان.

39	- موضوعات آیات (75 الی 77) در باره امانت، وفا به عهد نزد برخی از اهل کتاب.
40	- موضوعات آیات (78 الی 80) در باره دروغ پردازیه‌ها و افتراهای اهل کتاب برالله و پیامبران ع.
41	- موضوعات آیات (81 الی 83) درباره اینکه: الله متعال، پیمان محکم و استواری را از تمام پیامبران، از آدم تا عیسی علیه السلام گرفت تا هر کدام به پیامبر پس از خود، باور داشته باشد و رسالتش را تأیید نماید و - با آماده کردن پیروان خود برای آمدن پیامبری دیگر - یار و غمخوارش باشند و این که : دانش و پیامبری اش او را از اعتراف به رسالت پیامبران پس از خود، باز ندارد.
42	- موضوعات آیات (84 و 85) درباره ایمان به تمام پیامبران، پذیرش دین اسلام بحث بعمل آورده و هکذا به محمد صلی الله علیه وسلم و یاران او فرمان است که : به تمام پیامبران پیشین، به کتابهای شان و به اسلام - که دین همه ی آنان است - ایمان بیاورند.
43	- موضوعات آیات (86 الی 91) در باره موضوع کفر پس از ایمان، انواع کفار از جهت توبه.
44	- نظری کوتاه در تفاوت دنیا و آخرت.
45	- موضوعات آیه (92) بحث از انفاق پسندیده بعمل آمده است.
46	- در صدقه دادن باید حد اعتدال رعایت شود.
47	- مراد از مال محبوب چیست؟
48	- تصدق اسباب از کار افتاده و مازاد بر احتیاج هم خالی از ثواب نیست.
49	- موضوعات آیات (93 الی 97) در باره رد سخن یهود در تحریم برخی از خوراکیها.
50	- سایر امتیازات و برتریها و ارزشهای مسجدالحرام.
51	- موضوعات آیات (98 الی 99) در باره پافشاری اهل کتاب بر سر کفر و بر بستن راه الله.
52	- موضوعات آیات (100 الی 103) موضوع جهت دادن مؤمنان برای نگهداری شخصیت و تمسک به قرآن و اسلام است.
53	- موضوعات آیات (104 الی 109) درباره امر به نیکی، بازداشتن از بدی، (امر به معروف و نهی از منکر) حذر از پراکندگی و دوگانگی.

54	- موضوعات آیات (110 الی 112) در باره فضل و برتری امت اسلامی، هکذا درمورد خوار و ذلیل گشتن یهودیان.
55	- «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ».
56	- موضوعات آیات (113 الی 115) در باره ؛ ادامه ی اوصاف اهل کتاب.
57	- موضوعات آیات (116 الی 120) در باره کافران و اعمالشان در روز قیامت، خطر اعتماد مسلمانان به کافران، افشای راز مؤمنان به وسیله ی آنان.
58	- موضوعات آیات (121 الی 129) در مورد معرکه احد، تدارک لشکر و یادآوری پیروزی جنگ بدر.
59	- معرکه بدر.
60	- معرکه احد.
61	- موضوعات آیات (130 الی 136) یکباری دیگر مسلمانان را از هرگونه کار زشت، هم چون: ربا، و سایر گناهان باز می دارد.
62	- موضوعات آیات (137 الی 141) در باره سنت الهی در آفرینش، فرجام و نهایت دروغگویان، مکافات پرهیزگاران، سربلندی مؤمنان.
63	- موضوعات آیات (142 الی 148) اشاره به اینکه ؛ سعادت روز بازپسین در گرو جهاد و بردباری است وبصورت کل نکوهش برخی از اهل احد، نکوهش و رهنمودهای برخی از مؤمنان و این که: مرگ در اختیار الله متعال است.
64	- داستان زخمی شدن پیامبر ص اسلام در جنگ احد.
65	- موضوعات آیات (149 الی 151) در باره پیروی نکردن از کافران و ناسپاسان.
66	- موضوعات آیات (152 الی 155) درمورد اینکه مسلمانان چرا در غزوه احد شکست خوردند.
67	- خاطرات جنگ احد.
68	- موضوعات آیات (156 الی 158)، از وسوسه ها و دسیسه های یاران شیطان که همانا، منافقان اند، و از بی ارزش پنداشتن یاوه گوییهای مشرکان و منافقان، بر حذر می دارد.
69	- موضوعات آیات (159 الی 160) در باره نمونه از رفتار پسندیده ی پیامبر ص با یارانش.

70	- موضوعات آیات (161 الی 164) در باره برخی دیگر از صفات نیک پیامبر ص در اصلاح امت (جامعه، ملت).
71	- موضوعات آیات (165 الی 175) در باره برخی اشتباهات در جنگ احد، برخی از پستی و جنایات منافقان، منزلت مجاهدان جان بر کف راه حق، هکذا این آیات در رد این یاوه‌گوییها و در بیان مقام و منزلت جان نثاران راه حق است تا سخن منافقان بی اثر ماند.
72	- موضوعات آیات (176 الی 180) در باره زدوده شدن غم و اندوه از قلب پیامبر ص پس از جنگ احد، دشمنی کافران، بخل و کینه ورزی.
73	- موضوعات آیات (181 الی 184) در مورد یهودیان، که الله را محتاج و خود را بی نیاز می پندارند و پیامبر را باور ندارند.
74	- موضوعات آیات (185 الی 186) نیز استمرار همان دلداری و امیدواری پیامبر اسلام که نباید دلتنگ و غمگین باشد و اینکه ؛ بدکاران، مجازات و به سزای اعمال خویش میرسند.
75	- موضوعات آیات (187 الی 189) در باره پیمان گرفتن از یهود، دوست داشتن ستایش بدون کردار.
76	- موضوعات آیات (190 الی 195) در باره ؛ یاد الله، تفکر در آفرینش آسمانها و زمین، پاداش کردار عاملان.
77	- موضوعات آیات (196 الی 200) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه می باشد، برای دلداری و پایداری مؤمنان در برابر مشکلات بیان میدارد که : نعمتهای این دنیا زود گذر و نابود شدنی و نعمتهای ان جهان ماندگار و همیشگی است.
78	سوره النساء علت نامگذاری سوره النساء.
79	- معلومات مؤجز در باره سوره نساء.
80	- تعداد آیات کلمات و حروف سوره.
81	- ارتباط سوره النساء با آل عمران.
82	- سایر خصوصیات سوره نساء.
83	- فضیلت تلاوت سوره نساء.
84	- مبحث قرآن در باره زنان.
85	- سوره های قرآنی بنام زنان.

86	- مسائل و موضوعات سوره نساء.
87	- الله مراقب انسانها است.
88	- ازدواج با دو خواهر در یک وقت!
89	- ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین.
90	- ازدواج حضرت موسی علیه السلام با دو دختر حضرت شعیب.
91	- موضوعات آیات (2 الی 4) دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتیم، و بحث در مورد تعدد زوجات.
92	- یتیم کیست.
93	- علامات بلوغه.
94	- اموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟
95	- در اموال یتیم نباید خیانت کرد.
96	- زکات در مال یتیم و دیوانه.
97	- فلسفه ی تعدد زوجات.
98	- یادداشت کوتاه در مورد افراد که چند همسر دارد.
99	- تعریف مهر.
100	- موضوعات آیات (5 الی 6) در باره تحویل دادن اموال یتیم به دو شرط برای خودشان اشاره بعمل آمده است.
101	- موضوعات آیات متبرکه (7 الی 10) بحث درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان و نیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.
102	- موضوعات آیات متبرکه (11 الی 12) مبحث ارث بطور تفصیلی بحث بعمل آمده است: از آنجمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می فرماید ولی ارث برادران پدری - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره به بیان گرفته میشود.
103	- موضوعات آیات (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی.
104	- موضوعات آیات (15 الی 18) حکم آنانی را که مرتکب زنا می شوند و به کارهای حرام دست می زنند، بیان میدارد.
105	- زنا چیست؟
106	- توبه، توبه در اصطلاح.
107	- توبه فرعون چرا قبول نشد؟

108	- موضوعات آیات (19 الی 21) در باره رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن.
109	- مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت.
110	- مبحث تحریم ازدواج با محارم !
111	- موضوعات آیات (22 الی 23) ناجایز بودن ازدواج ؛ به سبب خویشاوندی نسبی و سبی و شیرخوارگی.
112	- موضوعات آیه (24) حکام ازدواج.
113	- استدلال به ازدواج موقت خطا است.
114	- موضوعات آیه (25) شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت.
115	- اسباب منع نکاح با کنیز و جاریه.
116	- کنیز و سرپرستی پیامبر اسلام.
117	- موضوعات آیات (26 الی 28) ازدواج و حکمتهایی آن به بیان گرفته شده است.
118	- موضوعات آیات (29 الی 30) قاعده ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می فرماید.
119	- موضوعات آیه (31) در باره مکافات دوری از گناهان.
120	- گناه چیست.
121	- موضوعات آیه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو.
122	- موضوعات آیه (33) بحث در مورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان.
123	- موضوعات آیات (34 الی 35) بحث در مورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده.
124	- تنبه بدنی و تأدیب.
125	- نشوز، معنا و مفهوم نشوز.
126	- موضوعات آیات (36 الی 39) در باره برخی از حقوق همگانی، پیوند ارزنده ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی.
127	- موضوعات آیات (40 الی 42) درباره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای امتثال

	دستورات و حذر و خوشتنداری از منهیات (کارهای ناروا).	
128	- موضوعات آیه (43) برخی از شروط نماز، رخصت تیمم.	
129	- شأن نزول مشروعیت تیمم.	
130	- موضوعات آیات (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده اند.	
131	- موضوعات آیه (47) هشدار به اهل کتاب.	
132	- موضوعات آیه (48) آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار نخواهد.	
133	- شرک دو نوع است.	
134	- موضوعات آیات (49 الی 55) نمونه های از کردار و رفتار اهل کتاب و مجازات شان.	
135	- جِبْتِ و طاغوت چیست؟	
136	- کعب بن اشرف کیست.	
137	- موضوعات آیات (56 الی 57) مجازات کافران و مکافات مؤمنان.	
138	- حکمت تبدیل و تجدید شدن پوست بدن کافران.	
139	- ایمان و عمل صالح.	
140	- موضوعات آیات (58 الی 59) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان الهی و پیغمبر و اهل حل و عقد.	
141	- اطاعت از امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست.	
142	- «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»	
143	- اولوالامر، چه کسانی اند؟	
144	- مفهوم «فَرُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ».	
145	- سه صورت عملی حکم و اطاعت.	
146	- موضوعات آیات (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان، که به حکم الله و پیامبر خشنود نیستند.	
147	- طاغوت چیست.	
148	- چه وخت میتوانیم شخص را ملقب به طاغوت نمایم.	
149	- موضوعات آیات (64 الی 65) الله متعال می خواهد بیان بدارد که : پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده و از جمله واجبات است.	
150	- ممیزات و مشخصات ایمان راستین.	

151	- موضوعات آیات (66 الی 70) تفصیلات برخی از مردم در این باره - که ایمان ضعیفی دارند.
152	- موضوعات آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلاى كلمه ی حق، بالابردن منزلت دین و حذر و احتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن و ا می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید.
153	- موضوعات آیات (77 الی 79) از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد.
154	- اصلاح نفس نسبت به اصلاح ملک مقدم است.
155	- موضوعات آیات (80 الی 82) موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابة، اطاعت از الله است، و در باره موضوع تدبیر و اندیشه در قرآن، و اینکه قرآن از آن خداست.
156	- موضوعات آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.
157	- موضوعات آیه (84) در باره تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث آورده است.
158	- موضوعات آیات (85 الی 87) اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست باز آیند، خیر و برکت بی شماری به دست می آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می شوی.
159	- موضوعات آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان احوال دوچهرگان، منافقان، حيله گر، دروغگو، شعبده باز، مکار، و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان.
160	- شیوه برخورد با منافقین.
161	- موضوعات آیات (92 الی 93) تو ضیحات در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سر زند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه.
162	- مجازات قتل عمد.
163	- موضوعات آیه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام.
164	- موضوعات آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله و امتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان.
165	- اهل ضرر.
166	- جهاد و مجاهد، و معنای جهاد.

167	- فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن.
168	- موضوعات آیات (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان.
169	- موضوعات آیات (101 الی 103) احکامی در مورد نماز و اینکه مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد و یا هم جنگ با دشمن نماز را ترک نماید. بحث در مورد مشروعیت و چگونگی نماز قصر در سفر و نماز خوف در وقت جهاد و جنگ.
170	- موضوعات آیه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار مکافات از آن.
171	- موضوعات آیات (105 الی 113) هشدارها به مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ و شعبده بازی های منافقان پیر هیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند.
172	- سه اخطار به سه گروه در سه آیات.
173	- موضوعات آیات (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و سرپیچی از راه مؤمنان.
174	- موضوعات آیات (116 الی 122) در باره شرک و فرجامش، شیطان و دسایس شیطانی اش، پاداش ایمان و کردار نیکو.
175	- ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست.
176	- موضوعات آیات (123 الی 126) نعمتهای آخرت به دلخواه نیست.
177	- موضوعات آیات (127 الی 130) تکمیل احکام خانواده و تاکید بر حقوق یتیمان و زنان.
178	- موضوعات آیات (131 الی 134) الله از اعمال و کردار بندگان بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است.
179	- موضوعات آیات (135 الی 136) عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی.
180	- موضوعات آیات (137 الی 141) درباره منافقان و صفات آنان و موضوع مجازات منافقان و گروه های که یکبار ایمان می آورند و دوباره از دایره ی ایمان خارج میشوند.

181	- موضوعات آیات (142 الی 147) در باره شیوه دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران.
182	- منافق کیست.
183	- شرایط پذیرش توبه.
184	- موضوعات آیات (148 الی 149) در مورد فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن.
185	- موضوعات آیات (150 الی 152) کفر و ایمان و نهایت هر کدام شان.
186	- موضوعات آیات (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع، وقبیح یهودان افراطی و سرسخت.
187	- موضوعات آیات (160 الی 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان و مکافات مؤمنان.
188	- موضوعات آیات (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه ی فرستادن پیامبران.
189	- موضوعات آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان ودعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر(ص).
190	- موضوعات آیات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن.
191	- موضوعات آیات (174 الی 175) دعوت عمومی به سوی نور ایمان ودعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند.
192	- موضوعات آیه (176) در باره ارث کلالة یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری.
193	مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ

جزء - (3 - 4)

سوره آل عمران در مدینه نازل شده و دارای دوصد آیه و بیست رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «آل عمران» مسمی گردیده است که: در آن، داستان خانواده ی عمران پدر مریم مادر عیسی، نذر مادر مریم، د سترخوان آمده در محراب عبادت برای او، برگزیدن و برتری اش در میان زنان و بشارت دادنش به اصل و گوهره ی عیسی علیه السلام تذکر یافته است.

آل عمران:

طوریکه یادآور شدیم؛ خاندان عمران (عمران پدر حضرت مریم علیها السلام).

سایر نامهای این سوره:

سایر نام های این سوره عبارتند از: زهراوین، امان، کنز، معینه، مجادله، استغفار و طیبه. قابل تذکر است که: سوره بقره و آل عمران مشترکاً به نام «زهراوین» نیز نامیده میشوند زیرا این دوسوره، مانند دو نور روشنگر؛ خواننده خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به سوی حق و حقیقت رهنمای می نماید. یا بدان جهت که خواننده این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می شود. یا به سبب آن که هر دو سوره، متضمن اسم اعظم الله متعال هستند.

مفهوم کلی سوره آل عمران:

سیری در زندگی مریم و عیسی علیهما السلام؛ مبارزه ای منطقی با یهود و مسیحیت؛ حقایقی در مورد جهان و عوامل انحراف از حق؛ عبرت آموزی از شکست ها و پیروزی ها. (تفسیر قرآن مهر، ج 3، ص 21)

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره آل عمران:

سوره آل عمران دارای دوصد آیات بوده و تعداد کلمات آن به سه هزار و چهارصد و هشتاد کلمه می رسد. و تعداد حروف آن به چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف بالغ می گردد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاسیل این مبحث را میتوان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

اهداف تعلیمی سوره آل عمران:

مهمترین اهداف سوره آل عمران عبارتند از:

بیان حقیقت در باره جهان بزرگ؛

بیان عوامل انحراف مردم از معرفت حق و عمل به آن؛

بیان گویایی از زندگی مریم علیها السلام و تولد عیسی علیه السلام و برخی پیامبران دیگر؛ مبارزه منطقی با یهودیان، مسیحیان و مشرکان؛

بیان آموزه های تربیتی پیروزی و شکست در جنگ بدر و احد. (تفسیر قرآن مهر، ج 3، ص 24).

ارتباط سوره آل عمران به سوره بقره:

طوریکه یادآور شدیم که: سوره آل عمران، سومین سوره ی ترتیبی قرآن و از جمله سوره

مدنی است و با سوره‌ی بقره پیوند و ارتباط دارد. پیوند و مقارنه میان دو سوره بسیار زیاد و از چند جانب است که ببرخی آن ذیلاً اشاره بعمل می‌آید:

سوره بقره با بیان توحید و ایمان به الله پایان یافت و سوره آل عمران نیز با ذکر یکتاپرستی و ایمان آغاز گردیده است.

هر دو سوره، بحث خویش را به نام قرآن «الکتاب»، آغاز و موقعیت مردم را در آن معلوم کرده اند. سوره بقره از حال و وضع مؤمنان و غیر مؤمنان خبر میدهد، آل عمران از حال کجروان، بحث بعمل آورده میفرماید که: متشابهات قرآن را برای فتنه جویی دنبال می‌کنند و دانشمندان توانا به محکم و متشابه آن ایمان دارند و همه را از سوی خدا می‌دانند.

پیوند میان خلقت آدم و عیسی: در سوره بقره به خلقت آدم اشاره بعمل آمده است، و در سوره آل عمران از چگونگی پیدایش عیسی بحث می‌نماید.

در سوره بقره به طور همه جانبه جدال و محاجه‌ی اهل کتاب، بیان عیبه‌ها و نقصهای یهودیان را به تصویر میکشد، آل عمران به صورت مؤجز به جدال نصاری اشاره می‌کند. بقره، به منزله‌ی اقامه‌ی حجت و آل عمران به منزله‌ی زدودن شبهه است.

آموزش چگونگی گفتن صیغه‌ی دعا در پایان هر دو سوره...

به اثبات رستگاری مؤمنان: در پایان سوره‌ی آل عمران میفرماید: «و اتقوا الله لعلمکم تفلحون» و در آغاز بقره در وصف مؤمنان، اینگونه آمده است: «اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون». (فرقان)

مفسر دانشمند جهان اسلام حافظ جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی (849 - 911 ق) بنابر قاعده‌ی که نزد ایشان است، بر این باور هستند که؛ سوره شرح دهنده مسائل مجمل و کلی سوره قبل از خودش میباشد، بطور مثال:

در سوره بقره به نزول کتاب به شکل کلی اشاره بعمل آمده و میفرماید: «ذلک الکتاب» (سوره بقره: 2)، در حالیکه در سوره آل عمران به شکل تفصیل این مبحث به بیان گرفته شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل: عمران: 7).

در سوره بقره میفرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» (به شکل مجمل و کلی بیان میکند، در حالیکه در آل عمران این اجمال را بر طرف ساخته، و میفرماید: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ* مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ» (آل عمران: 4)؛ در اینجا به تصریح اسم انجیل پرداخته در حالی که در سوره بقره فقط به ذکر تورات اکتفا شده، چون خطاب بیشتر به یهود است.

در سوره بقره شهداء را بر وجه اجمال و کلی ذکر میکند، و میفرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره: 154)، در حالیکه در سوره آل عمران احوال ایشان را شرح داده و میفرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (169) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران: 169-171).

از دیگر مناسبات بین دو سوره ذکر قصه آدم و خلقتش از خاک بدون پدر و مادر است، و در سوره آل عمران نظیرش در خلقت عیسی علیه السلام ذکر میکند که بدون پدر متولد شد، و آن را به خلقت ادم تشبیه کرده است.

همچنین گفته شده: سوره بقره به ذکر خلقت آدم اختصاص یافته، چون اولین سوره ها است و آدم علیه السلام نیز اولین مخلوق از بنی ادم است، و اصل بشری را تشکیل می دهد، و چون یهودیان وجود عیسی بدون پدر را منکر می شدند، لذا خلقت عیسی بر قصه آدم قیاس گرفته شده تا شبهات یهود را بر طرف سازد.

از دیگر مناسبت های بارز بین دو سوره این است که خاتمه سوره آل عمران تناسب زیادی با افتتاحیه سوره بقره دارد؛ سوره بقره با ذکر متقین افتتاح شده و آنها را از مفلحون (رستگاران) میداند، و در خاتمه سوره آل عمران میفرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: 200)

همچنین در بدایت سوره بقره آمده است: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» (بقره: 4)، و سوره آل عمران با این قول سبحان خاتمه یافته است که میفرماید: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ» (آل عمران: 199)

روایت شده که وقتی آیه مبارکه: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (بقره: 245) نازل گشت، یهودیان گفتند: ای محمد: آیا پروردگارت فقیر شده که نزد بندگان طلب قرض میکند؟ پس در آل عمران رد بر آنها چنین نازل شد: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» (آل عمران: 181)، و این دلالت بر ارتباط تنگاتنگ دو سوره با یکدیگر می دهد.

و تقریباً نزدیک به مثال بالایی میتوان به سخن حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سوره بقره اشاره نمود که در دعای ایشان آمده است: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره: 129)، و وقوع آن در آل عمران ذکر شده است، هنگامی که میفرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: 164)، تناسب و ارتباط بین دو تا آیه واضح و آشکار است.

محل نزول سوره آل عمران :

طوریکه در فوق تذکر یافت؛ سوره آل عمران در مدینه منوره بر پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است. و این سوره اجماعاً از سوره های مدنی است.

زمان نزول سوره آل عمران :

از آن جا که سوره آل عمران بعد از سوره انفال و قضایای جنگ «بدر» این غزوه به بدر الکبرای شهرت دارد اولین و مهمترین جنگ بین مسلمانان و کافران قریش است که در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجرت در منطقه بدر به وقوع پیوست. و غزوه «أُحُد» از جمله غزوات است که در روز هفتم یا نهمه شوال سال سوم هجرت در دامنه کوه احد به وقوع پیوست و «غزوه حمراء الاسد» یکی از غزوات است که نزدیکی مدینه در منطقه حمراء الاسد در سال سوم هجری 625 میلادی و یک روز پس از غزو احد شکل گرفت ولی بدون درگیری به پایان رسید و قبل از سوره احزاب (و جنگ احزاب که در سال پنجم اتفاق افتاد، بر پیامبر بزرگوار اسلام محمد رسول الله نازل شده است، میتوان گفت که این سوره حدود سال چهارم هجری نازل شده است. (تفسیر قرآن مهر، ج3، ص23)

فضیلت سوره آل عمران :

صحابی جلیل القدر نواس بن سمعان فرموده است که: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرمود: روز قیامت قرآن و عاملان به قرآن به حضور حق آورده میشوند، در پیشاپیش آنها سورهی بقره و آل عمران قرار دارند. (اخراج از مسلم).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان شأن نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصاری نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف هایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره عیسی علیه السلام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

مباحث و مطالب بیان شده در سوره آل عمران:

سوره آل عمران مشتمل بر چهار مبحث اساسی می‌باشد: اولین مبحث: از اول سوره آغاز و تا آیه 32 ادامه می‌یابد. این بحث به احتمال زیاد با فاصله‌ی نزدیکی پس از جنگ بدر نازل شده است.

دومین مبحث از آیه 33 «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» آغاز شده و با آیه 63 پایان می‌یابد. این مبحث هنگام آمدن هیئت نجران به مدینه در سال نهم هجری نازل شده است.

سومین مبحث از آیه 64 آغاز و تا آیه 120 ادامه می‌یابد و زمان نزول آن به زمان نزول مبحث دوم خیلی نزدیک به نظر می‌رسد.

چهارمین مبحث همانا از آیه 120 آغاز و تا پایان سوره آیه 200 ادامه می‌یابد و پس از جنگ احد نازل شده است.

قانون گذارنی (تشریع) در سوره آل عمران:

آیات این سوره برخی از احکام شرع را در مورد توضیح و بررسی قرار می‌دهد که آنجمله میتوان از: فریضه حج و عمره، جهاد، تحریم ربا، مجازات پرداخت نکردن زکات مال، درسها، اندرزها و پندارهایی در مورد معرکه احد و افشا کردن انسانهای دو چهره (منافق) و سرانجام تفکر و تدبیر در پیدایش هستی و غیره...

ترجمه و تفسیر سوره آل عمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشناونده و مهربان

الم ﴿۱﴾

«الم» (الف، لام، میم) (از حروف مقطعه و اسرار قرآن است و معنای این حروف به الله معلوم است). (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

الم: از حکمت‌های کشف شده‌ی حروف مقطعه یادداگانه‌ی اوایل سوره‌ها مانند کلمه‌ی الا برای هشدار و بیداری است تا مخاطب، مطالب پس از آن حروف را به خوبی گوش کند. ولی در این هیچ جای شکی نیست که این حروف دارای معانی و اهداف بزرگی است که ما تاکنون نتوانستیم به معنی و مفهوم آن پی ببریم.

تفسیر:

مفسر تفسیر گلشاهی در تفسیر خویش در ذیل آیه مبارکه مینویسد: (الم: الف، لام، میم) حروف مقطعه از جمله اسرار قرآن است، و معنای اصلی آن به سادگی دست نمیدهد بلکه رازی است بین الله تعالی و پیغمبر که بجهت حکمت و مصلحت معنای آن روشن نشده است. و گفته اند که معنی انا الله أعلم یعنی منم خدایی داناتر.

ابن عباس (رض) در تفسیر «الم» نگاشته است: که الف اشارت است به الله و لام به جبریل و میم به محمد و این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از الله است و واسطه جبرئیل و منتهی محمد است.

نظر کوتاه در مورد حروف مقطعه:

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز الله متعال کسی دیگر این سر را نمیداند. سپس می افزاید: اما تعداد زیادی از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن اکتفا می‌کنیم و آن این نظر است که: الله متعال عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا می خواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام الهی نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌آورد طلبی آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آنرا ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن عظیم الشان و الهی بودن آن می باشد».

مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌آورد خواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است». مفسر جلیل القدر ابن کثیر فرموده است: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف

آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد.

گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم ۱ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۲ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ» [آل عمران: 1-3]. «المص ۱ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ» [الأعراف: 1-2]. «الر ۱ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» [إبراهيم: 1]. «الم ۱ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» [السجدة: 1-2]. «حم ۱ تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲» [فصلت: 1-2]. و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 6) موضوعاتی در باره اثبات توحید و نازل شدن قرآن، به بحث گرفته شده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبودی بر حق جز او نیست، همیشه زنده و مدبر تمامی کائنات است. الله آن (معبود بر حق است) که هیچ معبودی بحق جز او نیست، همیشه زنده (وجهان هستی را) نگهدار و مدبر تمامی کائنات است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الله»: خدای راستین، شایسته، بر حق. «الحي»: زنده‌ی پایدار. «القيوم»: صیغه‌ی مبالغه از قائم، نگهدارنده‌ی هستی از تمام جهات، جهاندار. (بقره: 255). «قَيُّوم» به کسی گفته میشود که خود به دیگری تکیه نداشته باشد، ولی دیگران به او تکیه دارند و یا قوام بخش همه چیز است.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»:

قبل از همه باید گفت که: توحید، سرلوحه‌ی همه‌ی کتب آسمانی را تشکیل میدهد. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یعنی پروردگاری است که غیر از او معبودی به حق نیست، تنها و مستحق الوهیت است و به هیچ وجه مجاز نیست تا کسی عبادت خود را به سوی غیر او بگرداند. او یکتا و یگانه‌ای است که هیچ شریکی نه در ربوبیت خود و نه در الوهیت و اسم‌ها و صفات خود ندارد.

الله متعال «الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2)»: یعنی پاینده‌ی دایمی که مرگ و نیستی به وی راه ندارد، و به تدبیر امور بندگان می پردازد. شرط معبود شدن، داشتن کمالات ذاتی است و تنها الله متعال است که قائم به ذات خویش و بی‌نیاز مطلق است.

یعنی او زنده و باقی و دائمی است و بعد از فنای تمام آفریده‌های خود نیز چنین است. زندگی او شبیه زندگی مخلوقات نیست. او همیشه به تدبیر امور آفریده‌ها و هستی می پردازد.

شان نزول آیه مبارکه:

به روایت ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر، شأن نزول الی آیه هشتاد و چند آیه‌ی اوایل این سوره در باره‌ی شصت نفر از نمایندگان وفد. هیئت معززی نصاری نجران که حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند نازل شده است.

ترکیب این وفد، مرکب از شصت نفر عیسویان نجران که با یک کاروان مجلی به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره تشریف آوردند.

در میان این هیئات عبد المسيح عاقب حیثیت امارت و سیادت داشت؛ ایهم السید مشاور و مدیر هیئت بود؛ ابو حارثه بن علقمه از پیشوایان بزرگ مذهبی، به رتبه رئیس علماء، دارای شهرت و امتیاز بود، ونسباً به بنی بکر بن وائل قبیلۀ معروف عرب منسوب بود، و بعداً در نصرانیّت فائق گشت؛ سلاطین روز، نظر به صلابت او در امور دین و مجد و شرف مقام او به دیده احترام در او می‌نگریستند. علاوتاً، در امور مالی به وی مدد می‌کردند، و کلیسایی جهت او تعمیر، و مرتبه بزرگ مذهبی را تفویضش کردند. این وفد به کمال شأن و شکوه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر شد، و در مسائل متنازع فیه گفتگو کرد، که در سیرت محمد ابن اسحق به تفصیل ذکر شده، و تقریباً هشتاد- نود آیت از اوائل سوره آل عمران در این باره فرود آمده.

اساس عقیده عیسویان این است که حضرت مسیح بعینه خدا یا پسر خدا یا یکی از خدایان سه‌گانه است (تثلیث). آیات اولیه سوره آل عمران، همچنانکه توحید خالص الهی را ثابت می‌کند، به ذکر صفات الهی که «حیّ» و «قیوم» میباشند، این دعوی عیسویان را «به وضوح، به روشنی» باطل می‌نماید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در اثنای مناظره به آنها گفت: آیا نمی‌دانند که خدا حیّ (زنده) است، و هرگز مرگ به ذات حضرت او طاری نمی‌شود؟ «بر ذات حضرت او عارض نمیشود؟» اوست که کافه کائنات را خلعت هستی بخشیده، و اسباب بقای آن را پدید آورده، و به قدرت کامل خویش حفظ کرده است؟ بر عکس این، به عیسی علیه السلام مرگ و فنا می‌آید؟! کسی که نتواند هستی خویش را نگهدارد، هستی دیگری را چه‌سان نگه می‌توان داشت؟ عیسویان چون سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم را شنیدند، اعتراف نمودند که بی‌شک گفته وی درست است. شاید عیسویان غنیمت دانستند، و موافق عقیده پیامبر صلی الله علیه وسلم که «عیسی یاتی علیه الفناء» سؤال فرمود، یعنی: بر عیسی ضرور فنا می‌آید؟ جواب دادند. زیرا، دانستند که جواب اگر به نفی دهیم و عقیده خود را اظهار نمائیم، و بگوییم: مدّتهاست عیسی علیه السلام وفات کرده؛ زیاده‌تر به‌طور صریح ملزم و لاجواب می‌شویم! لهذا، نزاع لفظی را مصلحت ندانستند؛ یا ممکن است اینان از آن نصرانیانی بودند که موافق عقیده اهل اسلام، از قتل و صلب حضرت عیسی «قتل و صلب حضرت عیسی را» قطعاً منکر، و به صعود جسمانی او معتقد بودند؛ چنانکه حافظ ابن تیمیّه در کتاب «الجواب الصّحیح» و مصنّف «الفارق بین المخلوق و الخالق» تصریح نموده‌اند که نصرانیان شام و مصر همه بر این عقیده بودند؛ چندی بعد، پولوس نام، عقیده صلب را شایع نمود، پس این عقیده از اروپا به شام و مصر شایع شده. به هر حال، این گفته نبی کریم صلی الله علیه وسلم که در عوض «انّ عیسی اتی علیه الفناء» «انّ عیسی یأتی علیه الفناء» فرمودند، با اینکه الفاظ اوّل در موقع «قتل و صلب حضرت عیسی را» تردید الوهیت مسیح بیشتر واضح و مسکت خصم بود؛ ظاهر می‌کند که در موقع «در مقام» الزام هم، پیش از موت اطلاق لفظ «موت» را بر حضرت عیسی علیه السلام رسول کریم نمی‌پسندیدند. (تفسیر کابلی).

برخی از سیرت نویسان نگاشته‌اند: در رأس وفد: فرمانروا، وزیر و دانشمندان نجران قرار داشتند که درباره‌ی عیسی پسر مریم علیه السلام علیه السلام مجادله می‌کردند و می‌گفتند: پدر عیسی کیست؟ یک بار می‌گفتند: عیسی خداست؛ زیرا مردگان را زنده کرده است. بار دیگر می‌گفتند: او پسر خداست؛ چون پدر ندارد و او یکی از خدایان سه‌گانه به شمار

می‌آید. چون خدا می‌گوید: «قلنا، فعلنا»: ما چنین گفتیم، چنان کردیم. اگر خدا یکی می‌بود، می‌گفت: «قلت، فعلت» چنین گفتم، چنان کردم. به همین ترتیب بر خدا دروغ می‌بستند. پیامبر در جوابشان فرمود: مگر نمیدانید، باید فرزند، همانند پدر باشد؟ گفتند: چرا می‌دانیم.

فرمود: آیا نمیدانید، پروردگار ما کار و بارش درست و میزان، و بی عیب و نگهدار و روزی ده است؟ گفتند: چرا می‌دانیم. پس، آیا عیسی بر چیزی از اینها قادر است؟ گفتند: خیر! فرمود: خداوند هر طور بخواهد، در رحم مادران تصویر گری می‌کند. خوردن و آشامیدن ندارد. حادث نیست (آغاز و پایان ندارد). گفتند: بله!

آیا نمی‌دانید مادر عیسی، همچون سایر مادران، او را به طور عادی به دنیا آورد، مانند سایر نوزادان دیگر، شیر و غذا داد و سر آغاز تولد و پایان زندگی اش معلوم است؟ گفتند: چرا!

گفت: پس، این پندار نادرست شما چیست؟ همه‌ی نجرانیان، ساکت ماندند. سرانجام، خداوند بدین مناسبت، هشتاد و چند آیه نیمه‌ی اول سوره را به این موضوع اختصاص داد؛ که جواب و سؤالات بیشمار بسیاری از انسانها تاکنون و تا زوال زمین است.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)

کتاب (قرآن) را بحق بر تو نازل کرد، که (دارای احکام واقعی و) تصدیق کننده آنچه (از کتابهای آسمانی) که پیش از آن است. می‌باشد، و تورات و انجیل را نازل کرد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نَزَلَ عَلَيْكَ: ای محمد! بر تو فرو فرستاد، فعل نزل، مفید تدرج؛ یعنی اندک اندک نازل شدن و نزدیک گشتن است؛ چون قرآن بر حسب رویداد در بیست و سه سال شرف نزول یافت. الْكِتَابُ: قرآن مصدق؛ تصدیق کننده. (باید گفت که: تصدیق تورات و انجیل واقعی توسط قرآن، حق بزرگ بر ادیان گذشته است، در غیر آن باخرافتی که در تورات و انجیل وجود دارد، آسمانی بودن آنها به کلی فراموش می‌شد.)

«بِالْحَقِّ»: مشتمل بر احکام و عقائد و اخبار صحیح ثابت. «مُصَدِّقًا»: تصدیق کننده. «مَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: مراد کتاب‌های آسمانی پیشین است (ملاحظه شود سبأ آیه: ۳۱).

التَّوْرَةُ: نام کتابی است که بر موسی علیه السلام نازل گردید. التَّوْرَةُ: کلمه عبری، به معنای شریعت و شامل پنج سفر است که عبارتند از: «سفر تکوین»، «سفر خروج»، «سفر لاوین یا اخبار»، «سفر عدد» و «سفر تثنیه یا اشتراع». یهودیان می‌گویند: موسی آنها را نوشت و نصاری آنها را به نام «عهد قدیم» یا «عهد عتیق» می‌خوانند. در این اسفار پنج گانه، داستانهای پیامبران و تاریخ بنی اسرائیل پیش از مسیح آمده است. الإنجیل: نام کتابی است که بر عیسی علیه السلام نازل گردید.

الْإِنْجِيلُ: کلمه‌ی یونانی به معنای تعلیم جدید یا بشارت آمده و به نام «عهد جدید» موسوم و شامل سیره‌ی مسیح-علیه السلام- و برخی از تعالیم چهارگانه‌ی اناجیل اوست. اناجیل عبارتند از: «انجیل متی»، «یوحنا»، «مرقس» و «لوقا». بر مبنای کارهای حواریون، نامه‌های پولس»، «پطرس»، «یوحنا»، «یعقوب» و رؤیای «یوحنا». همه‌ی اینها چندین قرن پس

از وفات عیسی - علیه السلام - نوشته شده؛ اما سند هیچ کدام از آنها به «کاتب» این اناجیل نرسیده و تاریخ نوشتن آنها جای بحث است. (فرقان)

تفسیر:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! الله متعال قرآن را به حق و توأم با دلائل قاطع و برهان روشن بر تو نازل کرد. کلمه «بالحق» آیه مبارکه این فهم را با تمام صراحت بیان میدارد که: قرآن از هرگونه باطلی مصونیت داشته و منطبق با حقیقت است. «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: قرآن کتاب هایی را که بر پیامبران قبل از تو نازل شده تصدیق می کند. و در این هیچ جای شکی نیست که کتب آسمانی انبیا، مؤید یکدیگراند. تصدیق کردن کتب آسمانی قبلی، عاملی برای وحدت خدا پرستان و یکی از شیوه های دعوت دیگران است. با تمام صراحت و وضاحت باید گفت که: تصدیق تورات و انجیل واقعی توسط قرآن عظیم الشأن، حقی بزرگ بر ادیان گذشته است، وگرنه با خرافاتی که در تورات و انجیل عملاً وجود دارد، حتی آسمانی بودن آنها هم به کلی فراموش می شد. «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3)»: او تعالی تورات را بر موسی علیه السلام و انجیل را بر عیسی علیه السلام به منظور بیان حق بر بنی اسرائیل نازل فرموده است. باید گفت: معروف در بین مردم همین است که: پنج کتاب اول عهد عتیق را تورات و اناجیل چهارگانه ی عهد جدید را انجیل می شمارند.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می نویسد: از همین جاست که دچار این مشکل میشوند که آیا واقعاً این ها کلام الهی اند؟ و آیا قرآن واقعاً همه ی آن چه را که در این کتاب ها آمده تصدیق میکند؟ اما واقعیت این است که نه تورات عبارت از پنج کتاب اول کتاب مقدس است و نه انجیل عبارت از انجیل های چهارگانه، بلکه تورات و انجیل در لابه لای کتاب های پنجگانه و انجیل های چهارگانه قرار دارند.

در اصل تورات عبارت از احکامی است که در دوران تقریباً چهل ساله ی نبوت موسی علیه السلام بر او نازل شده اند. ده حکم از این ها همان فرامین ده گانه ای هستند که الله متعال بر لوح های سنگی حک نموده به موسی علیه السلام داده بود و بقیه احکامی هستند که موسی علیه السلام آنها را نوشته 12 نسخه از آن را به 12 قبیله ی بنی اسرائیل و یک نسخه را به بنی لاوی داده بود تا از آن محافظت کنند. نام این کتاب «تورات»، بود. این نوشته ها تا زمان ویرانی نخستین بیت المقدس به صورت یک کتاب رسمی محفوظ بودند. یک نسخه ی آن که به بنی لاوی داده شده بود همراه با لوح های سنگی در صندوق عهد گذاشته شده بود و بنی اسرائیل آن را به همان نام «تورات» میشناختند. اما غفلت آنان از آن به حدی رسیده بود که هنگامی که در دوران پادشاهی یوشیا پادشاه یهودا هیکل سلیمان را مرمت و بازسازی نمودند، حلقیا، رئیس کاهنان (یعنی سجاده نشین هیکل سلیمان و بزرگترین پیشوای مذهبی قوم) به طور اتفاقی بر تورات که در جایی نهاده شده بود دست یافت و آنرا به گونه ای به منشی دربار داد و منشی دربار به گونه ای آن را نزد پادشاه آورد که گویا یک چیز عجیب و غریبی کشف شده است. (ملاحظه شود، تورات، کتاب دوم پادشاهان، باب 22، آیه ی 8-13).

به این دلیل است که هنگامی که نبوکد نصر (بخت النصر) اورشلیم را فتح نموده همه ی شهر را همراه با هیکل با خاک یکسان کرد، بنی اسرائیل آن نسخه های اصلی تورات را که به اوراق فراموشی سپرده و تعداد اندکی از آنها باقی مانده بود، برای همیشه از دست

دادند. سپس هنگامی که در زمان عزرای کاهن (عزیر) بقایای بنی اسرائیل از اسارت بابل به آور شلیم بازگشتند و بیت المقدس بار دیگر تعمیر شد، عزرا به کمک چند تن از بزرگان قوم خود همه‌ی تاریخ بنی اسرائیل را که اینک عبارت از 17 کتاب نخست کتاب مقدس هستند، نوشت. چهار باب خروج، لاویان، اعداد و تثنیه‌ی این کتاب درباره‌ی سیرت موسی علیه السلام هستند و در همین سیرت موسی علیه السلام است که آن تعداد از آیه‌های تورات که عزرا و بزرگان دستیار او بر آنها دست یافته‌اند، برحسب تاریخ نزول، در موقعیت‌های مناسب جای داده شده‌اند. پس در اصل تورات عبارت از قسمتهای مختلفی است که در سیرت موسی علیه السلام پراکنده هستند. ما آنها را تنها با این علامت می‌توانیم بشناسیم که در جایی که نویسنده‌ی سیرت موسی علیه السلام می‌گوید، خدا به موسی فرمود، یا موسی گفت خدای شما چنین می‌گوید، از آن جا قسمتی از تورات آغاز میشود و در جایی که بار دیگر بحث سیرت آغاز میشود آن قسمت آن جا پایان می‌یابد. اگر در میان این قسمتها نویسنده‌ی کتاب مقدس چیزی را به عنوان شرح و تفسیر افزوده باشد، تشخیص دادن آن از قسمتهای اصلی تورات برای یک آدم عادی مشکل است، اما کسانی که از کتاب‌های آسمانی شناخت دارند تا حدی به درستی میتوانند تشخیص دهند که در این قسمت‌ها در چه جاهایی توضیحاتی افزوده شده است.

قرآن عظیم الشان همین قسمت‌های پراکنده را «تورات» می‌نامد و همین‌ها را تأیید و تصدیق میکند و حقیقت این است که اگر این قسمت‌ها گردآوری شده و با قرآن مقایسه شوند به جز چند تفاوت مختصر در احکام جزئی، در آموزه‌های اصلی هر دو کتاب ذره‌ای تفاوت دیده نمی‌شود. امروز نیز یک خواننده آشکارا میتواند حس کند که این دو رود معرفت، از یک سرچشمه جریان یافته‌اند.

همچنین انجیل عبارت است از الهامات و گفته‌هایی که مسیح علیه السلام تقریباً در سه سال آخر زندگی خود به عنوان پیامبر ارشاد فرموده است. برای دانستن اینکه آن کلمات پاک آسمانی آیا در حیات ایشان به رشته تحریر درآمده و مرتب شده بودند یا خیر، اینک هیچ وسیله‌ای در دست ما نیست.

ممکن است برخی آنها را یادداشت و برخی از ارادت مندان آنها را به حافظه‌ی خود سپرده باشند. به هر حال هنگامی که پس از مدتی رساله‌های مختلفی درباره‌ی زندگی و سیرت ایشان به رشته‌ی تحریر در آمد، آن بخش از گفته‌ها و خطابه‌های ایشان که به وسیله‌ی روایت‌های شفاهی و یا یادداشت‌های کتبی به نویسندگان این رساله‌ها رسیده بودند، در لابه‌لای این نوشته‌ها بر حسب مناسبت درج گردیدند. کتاب‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا که امروزه به نام انجیل شناخته میشوند، انجیل واقعی نیستند، بلکه انجیل واقعی عبارت از گفته‌های مسیح علیه السلام است که در این انجیل به صورت پراکنده دیده میشوند. برای شناختن آنها و جداکردن گفته‌های مسیح علیه السلام از گفته‌های نویسندگان سیرت تنها وسیله‌ی ممکن این است که در جایی که نویسنده‌ی سیرت می‌گوید مسیح چنین فرمود یا به مردم چنین تعلیم داد، تنها آنها را انجیل واقعی بدانیم. قرآن مجموعه‌ی همین اجزا را «انجیل» می‌نامد و آنها را تأیید و تصدیق میکند. امروز اگر کسی این اجزای پراکنده را گردآوری نموده با قرآن مقایسه کند تفاوت بسیار اندکی در آنها خواهد دید و این تفاوت اندک را نیز با اندیشه و دقت غیر متعصبانه به آسانی میتوان رفع کرد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

تعداد کتاب های آسمانی:

حکمت خداوند متعال مقتضی این بود که در هر برهه از زمان که انسانها از مسیر حق و عقیده توحید منحرف شده و به بیراهه کشیده شده‌اند، افرادی از نوع بشر را به عنوان نبی و پیامبر از میانشان برگزیند تا آنها را در مسیر عقیده صحیح و وحدانیت الهی سوق دهند؛ از عذاب‌های الهی ترسانده و به نعمت‌های اخروی بشارت دهند و آنها را از سرانجام و عاقبت اعمال نیک و عقوبت اعمال بد از قبیل کفر و شرک و... مطلع سازند.

برای انجام این مهم، خداوند متعال دستورات و احکامی که هر پیامبر مأمور ابلاغ آنها بود را در قالب یک کتاب- که البته هر کدام از کتابها طبق اقتضای زمان، تدریجی یا یکباره نازل می‌شد- به پیامبران فرو فرستاد. آیه (213) سوره بقره به خوبی بیانگر این مطلب می‌باشد: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد، پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند).

از این آیه استنباط می‌شود که خداوند متعال به همراه هر کدام از پیامبران کتابی فرو فرستاد تا به وسیله آن در میان مردم به قضاوت پرداخته حق و باطل را مشخص کرده و عدل را اجرا نموده و از ظلم جلوگیری کنند.

همچنین آیه فوق این را می‌رساند که تعداد کتابهای نازل شده بر پیامبران الهی بسیار زیاد بوده است، که ایمان و اعتقاد داشتن به همه آنها به طور اجمالی واجب است.

اما نام چهار کتب و تعدادی از مصاحف به صراحت در قرآن کریم آمده است که ایمان تفصیلی به آنها بر هر مسلمانی واجب است.

کتابهای چهارگانه آسمانی:

چنانکه قبلاً ذکر شد، تعداد کتابهایی که بر پیامبران نازل شده‌اند، بسیار زیاد هستند، اما نام چهار کتاب به صراحت در قرآن کریم ذکر شده و نیز مشخص شده است که هر کدام از این چهار کتاب به کدام یک از پیامبران الهی نازل شده است. این چهار کتاب عبارتند از:

1- زبور؛ زبور نام کتابی است که خداوند متعال بر حضرت داود علیه السلام نازل فرموده است. چنان که در قرآن مجید آمده است: «وَأَتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» (و به داود

زبور بخشیدیم) [نساء: 163]

«زبور» در لغت به معنای «کتاب»، است که جمع آن «زُبُر» می‌آید؛ «كُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ فِي الزُّبُرِ» (و هر چه کرده‌اند در کتابها [ی اعمالشان درج] است)

2- تورات؛ تورات نام کتابی است که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد.

البته این کتاب (تورات) غیر از صحیفه‌هایی است که بر حضرت موسی نازل شده است. (تورات، لفظ عبرانی است به معنای: تعلیم و شریعت). قرآن مجید می‌فرماید: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ* مِنْ قَبْلُ هُدًى

لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ» (این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان را نازل کرد، کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است) [آل عمران: 3-4] همچنین در حدیث شفاعت هنگامی که مردم برای طلب شفاعت نزد حضرت ابراهیم علیه السلام میروند، ایشان در جواب آنها میفرماید: «لست هناکم، انتوا موسی عبدا کلمه الله و أعطاه التوراة».

3 - انجیل؛ انجیل لغت یونانی است به معنای «بشارت». نام کتابی است که خداوند متعال آنرا بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرمود؛ «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان (پیامبران دیگر) در آوردیم در حالیکه تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است) [مائده: 46]. انجیل لغت یونانی است به معنای «بشارت».

4 - قرآن: نام کتابی است که خداوند متعال آنرا بر آخرین پیامبرش حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است؛ «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْحَجَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (و بدین گونه قرآن عربی را به سوی تو وحی کردیم تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست بیم دهی، گروهی در بهشتند و گروهی در آتش) (شوری: 7).

قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است که خداوند بر آخرین پیامبر نازل نموده است، این کتاب عظیم الشأن از حیث مقام و شرافت بر تمامی کتب آسمانی دیگر فضیلت دارد که خداوند متعال مسئولیت حفاظت و نگهداری آنرا از هرگونه تحریف و تغییری تا روز قیامت بر عهده گرفته است؛ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود) (سوره حجر: 9)

صحیفه های آسمانی:

در قرآن مجید آیاتی است که بیانگر نزول صحیفه بر تعدادی از انبیا می باشند. به عنوان مثال در سوره «اعلی» آمده است: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (قطعاً در صحیفه های گذشته این [معنی] هست؛ صحیفه های ابراهیم و موسی) [اعلی: 18-19].

در مورد تعداد صحیفه ها و اینکه به کدام یک از پیامبران صحیفه نازل شده است بین علما اختلاف نظر وجود دارد. اما در مجموع در این مورد سه نظریه در بین علما مشهور است که عبارتند از:

1 - تعداد 100 صحیفه نازل شده است که 60 صحیفه به حضرت شیث علیه السلام، 30 صحیفه به حضرت ابراهیم علیه السلام و 10 صحیفه دیگر - قبل از نزول تورات - بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است.

2 - تعداد 100 صحیفه نازل شده است؛ 50 صحیفه به حضرت شیث علیه السلام، 30 صحیفه به حضرت ادریس علیه السلام و 20 صحیفه دیگر به طور مساوی به حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام نازل شده‌اند.

3 - تعداد 110 صحیفه نازل شده است، 50 صحیفه به حضرت شیث علیه السلام، 30 صحیفه به حضرت ادریس علیه السلام، 20 صحیفه به حضرت ابراهیم علیه السلام و در مورد 10 صحیفه دیگر اختلاف است که برخی میگویند به حضرت آدم علیه السلام و برخی میگویند به حضرت موسی علیه السلام نازل شده‌اند. اما قول محققانه این است که بدون اینکه صحیفه‌ها را منحصر در تعدادی خاص نمود، همانگونه که در قرآن به طور مطلق ذکر شده‌اند، اجمالاً به آنها معتقد بود و اعتراف نمود که خداوند چنین صحیفه‌هایی را نازل فرموده است.

ایمان به کتاب‌های آسمانی:

ایمان به کتابهای آسمانی یکی از ارکان ایمان به شمار میرود؛ کسیکه ادعای مسلمانی میکند باید به تمام کتب آسمانی که خداوند متعال به پیامبران نازل فرموده است ایمان داشته باشد، به طوری که انکار حتی یکی از آنها و کفر ورزیدن به وجود این کتابهای آسمانی، شخص را از اسلام خارج کرده و در زمره کفار داخل می‌کند.

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب‌هایی دارد که بر پیامبرانش علیه السلام نازل فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمیداند. در تأیید اینکه خداوند کلام دارد. میفرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ۝١٦٤» (النساء: 164). «و خداوند (بدون واسطه) با موسی صحبت کرد».

و میفرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَمَ اللَّهِ» [التوبة: 6]. «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست به او امان ده تا کلام خدا را بشنود».

حکم شرعی:

طوری‌که یادآور شدیم که: ایمان به همه کتب که الله متعال بر پیامبران اش نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر میشود. خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ۝١٣٦» [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشیم که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبرانش علیهم الصلاة و السلام نازل فرموده است.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتابهایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که خداوند متعال علاوه از این نیز، کتابهایی بر پیامبران نازل فرموده که نام ها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی داند.

همه این کتاب ها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتاب های آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» [البقرة: 285]. «رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هر يك به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده اند». و میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ ؕ اُولَٰئِكَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝۳» [الأعراف: 3]. «از آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فروفرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی مکنید چه اندك پند می پذیرید». (بنقل از رساله: ارکان ایمان، تهیه شده توسط مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی در پوهنتون مدینه منوره)

مِنْ قَبْلِ هٰذِهِ لِلنَّاسِ وَاُنْزِلَ الْفُرْقَانُ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُوْ اِنْتِقَامٍ (۴)

پیش از آن برای هدایت مردم فروفرستاد و فرقان [جدا کننده حق از باطل] را نازل کرد کسانی که به آیات الله کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ قَبْلِ»: پیش تر. «هُدًی»: مفعول له، و یا حال تورات و انجیل است. «فُرْقَان»: جدا سازنده هدایت از ضلالت و حق از باطل و حلال از حرام (ملاحظه شود بقره/53 و 185، انبیاء/48، فرقان/1). «ذُو اِنْتِقَامٍ»: انتقام گیرنده. تفسیر «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«مِنْ قَبْلِ هٰذِهِ لِلنَّاسِ وَاُنْزِلَ الْفُرْقَانُ»: پیش از فرستادن قرآن برای هدایت مردمان بنی اسرائیل دو کتاب با عظمت «تورات» و «انجیل» را قبل از نزول قرآن برای هدایت نازل کرد. قابل یادآوری است که: امت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که در قرآن یا سنت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکر رفته باشد.

«وَاُنْزِلَ الْفُرْقَانُ» و فرقان را جدا کننده میان حق و باطل فروفرستاد. در تفسیر کبیر آمده است که فرقان معجزه ای است که ادعای درست از کذب و حقیقت از شبهت و هدایت از ضلالت بدان مشخص و تمیز داده می شود.

یکی از نام های قرآن، فرقان است. فرقان، یعنی آنچه مایه ی افتراق، جدایی و فرق گذاشتن است. از آنجا که قرآن راه تشخیص حق از باطل می باشد، لذا به آن فرقان گفته شده است. بناءً کسانی که به قرآن ایمان آوردند و هدایت شدند به خیر فراوانی دست یافتند، و در دنیا و آخرت سزاوار پاداش خداوند می باشند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: بدرستی آنانکه به نشانه های قدرت الهی یا آیات قرآنی یا رسالت رسول نگرویدند و نبوت وی را منکر شدند و سخنان الله متعال را افسانه خواندند، «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» دچار عذابی سخت در آن جهان (روز رستاخیز) برایشان است و خداوند هر که را که خواهد عذاب دهد و کسی قادر نیست وی را از آن منع کند.

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ(4)» و وی عزیز است و بر عذاب کافران قادر و بر همه کس و همه چیز غالب است و صاحب انتقام سخت و بزرگ است و آنان را که آیات الله و پیغمبران را تکذیب می کنند سخت مجازات است.

جمله «عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» آیه متبرکه مایه دلگرمی و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و کافه مؤمنان است که الله متعال به حساب کفار سرسخت میرسد. باید یادآور شد که: سرچشمه مجازات و انتقام الله، عملکرد خود ماست و گرنه او عزیزی است که هیچ کمبودی ندارد. باید گفت که: نافرمانی و کفر مردم در الله متعال هیچ اثری ندارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ(5)

بی شک هیچ چیز، (نه) در زمین و نه در آسمان بر الله پوشیده نمی ماند. (5)

تفسیر:

در چند آیهی قبل، بحث از قیوم بودن الله متعال تذکر یافته بود، اینک در این آیهی مبارکه، طوریکه میفرماید، آشکار بودن همه چیز برای او مطرح شده که جلوه ای از قیومیت اوست: طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ(5)»: بدرستی که برای الله هیچ یک از کائنات در زمین و آسمان پوشیده نمی ماند بلکه علم او محیط به تمام موجودات و مخلوقات است یعنی در جهان هیچ امری از او پنهان و از علمش ناپیدا نیست، قدرت و اختیار او تعالی کامل است، در عالم، هر چه بزرگ و کوچک است، به قدر يك طرفه العین از علم وی غایب نیست؛ همه گنهکاران و نکوکاران، کافه جرایم با مقدار و نوعیت آن از علم پروردگار با عظمت مخفی نمی باشد، پس کدام گنهکاری تواند از پروردگار او نهان گردد؟!

این بدین معنی است که الله متعال بر همه چیز آگاه و مطلع است. ما و همه ی هستی هر لحظه در محضر الله هستیم، نباید در محضر او گناه کنیم.

در این آیه مبارکه تنبیه است که عیسی علیه السلام خدا شده نمی تواند، زیرا، وی علم محیط نداشت و چندان می دانست که الله به وی دانانده بود آنچه را نصرانیان نجران به حضور پیغمبر صلی الله علیه السلام اعتراف نمودند، امروز از اناجیل مروّجه نیز ثابت است.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(6)

(الله) آن ذاتی است که شمارا در رحمهای (مادران تان) هر طوری که بخواهد صورت می بخشد، هیچ معبودی برحق به جز او وجود ندارد (و او) غالب باحکمت است. (6)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُصَوِّرُكُمْ»: شما را می آفریند و از لحاظ عقلانی و جسمانی شکل می بخشد. «أَرْحَامِ»: جمع رَحِم، محلّ تکوین جنین. قرارگاه جنین. کیف یشاء: هر گونه بخواهد. «الْحَكِيمُ» و در آفریدن آفریدگانش و در تشریع و قانون گذاری اش با حکمت است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: منشأ تکوین و تشریع یکی است. آن کسیکه برای هدایت شما کتاب فرستاد، همان ذاتی است که شما را آفریده است. طوریکه میفرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ

فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» او ذاتی است که میتواند در رحمهای مادران شما به هر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی (پسر یا دختر) و سیاه و سفید و ناقص و کامل و بدرنگ و زیبا، خوشبخت یا بدبخت، و نیز شکل دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حاملهای وراثتی و غیره خلق و تصویر کند. واضح است که: صورت‌های گوناگون افراد بشر، نشانه‌ی قدرت و حکمت اوست. به صورت کل باید گفت که: صورت‌گری انسان در رحم مادر، تنها و تنها بدست ذات پروردگار است، بناءً نباید یکدیگر را به خاطر شکل و قیافه ملامت و یا هم سرزنش کنیم. مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: در این آیه مبارکه به دو حقیقت مهم اشاره شده است: یکی اینکه فطرت شما را آنگونه که او می شناسد، نه دیگری می‌شناسد و نه حتی خودتان می شناسید. از این رو چاره ای جز اعتماد به راهنمایی او ندارید. دیگری این که خدایی که همه‌ی مایحتاج و ضروریات شما را از زمان استقرار حمل تا مراحل بعدی زندگی فراهم کرده است، چگونه ممکن است برای هدایت و راهنمایی شما در زندگی دنیا اقدامی نکرده باشد، در حالیکه شما بیش از هر چیزی به این هدایت نیاز دارید.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(6)» یعنی جز او پروردگاری نیست، در یگانگی و الوهیت تک و منفرد است، در ملک خود مقتدر و در صنعتش داناست. او غالب است که قوتش محدود نیست و حکیم است چنانکه خواهد کند. حوا را بی مادر و مسیح را بی پدر و آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر آفرید. او حکیمی است که با لطف خود به تدبیر امور می پردازد و مطابق با حکمت خود قضاوت می نماید.

گرچه خداوند به هر کاری قادر است؛ «كَيْفَ يَشَاءُ» ولی کاری بر خلاف حکمت نمی کند. این آیه مبارکه این نظریه اعتقادی نصاری را رد میدارد که: ادعای الوهیت عیسی علیه السلام را دارند، از این رو خداوند متعال بیان کرده است که ذات پروردگار تصویرگر موجودات زنده در ارحام است.

از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: این دلیلی است علیه آنان که معتقدند عیسی «خدا» بوده است، تو گویی الله میخواهد این آگاهی را به بشر بدهد که آن بزرگوار نیز در رحم مادر بزرگوارش چنان تصویر یافته و مخلوق است که مانند دیگران بنده خدای خویش باشد و بسیاری از امور را که بر الله پنهان نبود، نمی دانست. (تفسیر کشاف)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 9) مبحث محکم و متشابه در قرآن عظیم الشان مورد بحث قرار داده میشود.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

(الله) آن ذاتی است که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد که بعضی آن آیاتی محکم است که مفهوم آن واضح و روشن است، و آنها اصل قرآن است (که دیگر آیات در روشنی آن فهمیده میشود) و بعضی از آن «متشابهات» هستند (که مفهوم آن مشتبه و مخفی است و احتمال معانی دیگری هم دارند)، اما کسانی که در دل‌هایشان کجی است برای فتنه

انگیزی و تاویل نادرست از آیات متشابه پیروی میکنند، در حالیکه مفهوم متشابه رابه جزا الله کسی نمیداند.

و علمای راسخ در علم میگویند: به آن ایمان آوردیم (چون) همه قرآن (محکم و متشابه) از نزد پروردگار ما است، و پند نمی‌گیرد (از تعلیمات قرآن) مگر صاحبان عقل و خرد. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُحْكَمَاتٌ»: آیه های متقن و واضحی که همگان می توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند.

«أُمُّ الْكِتَابِ»: اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید مشکلات و مجملات. «مُتَشَابِهَاتٌ»: آیاتی که مشکل و قابل تاویل بوده و معانی کاملاً واضح و روشنی ندارند و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند، قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و تبیین کرد. از قبیل: حروف مقطعه، هنگامه رستاخیز، چگونگی روح، مجملات قرآن، صفات الله متعال و غیره...

مفسر شیخ قرطبی در مورد متشابه و محکم فرموده است: بهترین گفته در مورد متشابه و محکم آن است که محکم همان است که تأویلش شناخته و معنی و تفسیرش دانسته شود، و متشابه همان است که فهم و معنیش به الله اختصاص دارد نه به مخلوق، و هیچکس به فهم آن راه نمی‌یابد. بعضی گفته اند متشابه مانند دانستن زمان قیام قیامت و خروج یاجوج و ماجوج و خروج دجال و حضرت عیسی و حروف مقطعه در اوایل سوره ها (تفسیر قرطبی).

همچنان مفسران نگاشته اند: آیات قرآن همان طور که آیه ی شریفه بر آن دلالت دارد، دو قسم است: قسمی محکم و قسمی متشابه است. اگر گفته شود که چگونه میتوان بین این آیه و آنچه در سوره ی هود آمده که تمام قرآن محکم است: «كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ» و بر اساس آیه ای که در سوره ی زمر آمده که تمام قرآن متشابه است: «نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً»، توافق برقرار کرد؟! در جواب گفته میشود: در بین آیات تعارض و اختلافی موجود نیست؛ زیرا هر آیه معنی خاص خود را دارد غیر آنچه که ما در صددش هستیم. پس «أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ» یعنی این که عیب و نقصی به آن وارد نیست و گفتاری است حق و الفاظ و کلمات اش شیوا و فصیح اند و معانی آن صحیح و درست است. و اما این که میگوید: «كِتَاباً مُتَشَابِهاً» یعنی بخش هایی از قرآن بابخش هایی دیگر در شیوایی و زیبایی شبیه بوده و یکدیگر را تصدیق میکنند، پس در بین آیات تعارض نیست.

بخاری از سعید بن جبیر روایت کرده است که یک نفر به ابن عباس (رض) گفت: من در قرآن چیزهایی را می‌یابم که به نظرم با هم اختلاف دارند.

پرسید: کدام است؟ گفت: فرموده ی خدا است که میفرماید: «لَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً وَ وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» در این آیه کتمان کرده اند. و در «والنازعات»، مسأله ی خلق آسمان را قبل از زمین آورده است و در «فصلت» خلق زمین را قبل از خلق آسمان ذکر کرده و گفته است: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً» که انگار گذشته است. ابن عباس گفت: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» در نفخه ی اول است: «فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» در آن موقع در بین آنان نسبی نیست و درباره ی یکدیگر نمیپرسند، سپس در نفخه ی دوم به یکدیگر رو کرده و از هم میپرسند. و اما گفته می «ما كُنَّا

مُشْرِكِينَ وَلَا يَكْفُرُونَ اللَّهَ حَدِيثًا» خدای متعال گناهان اهل اخلاص را میبخشاید، آنگاه مشرکان میگویند بیا بید بگوئیم ما مشرک نبودیم، آنگاه خدا لبان آنها را مهر می زند، سپس اعضایشان به اعمال خود گواهی می دهند، در آن موقع معلوم میشود که نزد خدا هیچ گفته‌ای کتمان نمیشود و مشرکین آرزو میکنند مسلمان باشند. و زمین را در خلال دو روز خلق کرد سپس به خلق آسمان ها پرداخت آنها را در خلال دو روز به هفت آسمان درآورد، سپس زمین را گستراند و آب و چراگاه از آن بیرون آورد و کوه و درختان و گیاهان و تمام مکنونات بین آنها را در دو روز بساخت، و چنین است معنی گفته‌ی وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، پس زمین و محتویات آن را در چهار روز خلق کرد و آسمان را در دو روز بساخت. و فرموده: وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا پس خود را چنان خواند؛ یعنی هنوز هم چنان است. خدا پدرت را بیامزد! فکر نکنی که در قرآن اختلاف وجود دارد؛ چرا که تمام آن از جانب خدا می باشد. (بنقل از صفوة التفاسیر)

«زَيْعٌ»: انحراف از حق. کج روی. «إِبْتِغَاءٌ»: خواستن. طلبیدن. «فِتْنَةٌ»: برگرداندن از دین. کفر و شرک (بقره/191 و 217...). «تَأْوِيلٌ»: کلمه (تأویل) نخستین به معنی تحریف و تفسیر نادرست، و دومی به معنی تفسیر صحیح و تبیین متشابهات در حدود توان بشری است. «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: دانشمندان زبردست و فرزانه. «رَاسِخُونَ»: عطف بر (الله) است و ضمیر (ه) در (تَأْوِيلُهُ) به (مَا) یعنی متشابه بر میگردد. «كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا»: هر یک از محکم و متشابه، از سوی پروردگارمان نازل شده است و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» اوست بر تو این کتاب را (قرآن عظیم الشان) نازل کرده است.

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» این قرآن بعضی محکّمات است، یعنی در آن آیاتی روشن و با دلایلی آشکار قرار دارند که هیچگونه ابهام و اشتباه و التباسی در آنها نیست، از قبیل آیات حلال و حرام که آنها اصل و بنیان کتابند، محکم: آیه‌ای است که به سبب وضوح و روشنی اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن میباشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد «آنها ام الكتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآن اند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هر آنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود.

ابن کثیر میگوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع کننده دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی باشند».

آیات محکم:

محکم عبارتند از: (انعام/۱۵۱ تا ۱۵۳)، (اسراء/۲۳ تا ۲۶)، (زخرف/۵۹) و... این آیات به روشنی و بدون تأویل معانی در بیان احکام فرائض و واجبات، اصول عقاید، امر و نهی، و حلال و حرام، سخن میگویند و معانی دیگر را در بر ندارد و برای همه کسی روشن است. اینها «أم الكتاب»؛ یعنی، پایه‌ی مهم و اساس قرآن هستند و بقیه‌ی مطالب برخاسته و پیرو این محکّماتند. مثلاً: اگر آیه‌ی: «... و کلمته القاها الی مریم و روح منه...» (نساء/۱۷۱): عیسی کلمه‌ی خداست که آن را به سوی مریم افکند و او روحی از سوی

خداست. بر ما مشتبه گردد، به آیات محکم باز میگردیم که میفرماید: وان فو الاغذ انعمنا علیه...» (زخرف ۵۹): عیسی، جز بندهای نیست که بر او منت نهادهایم... و... (بنقل از تفسیر فرقان)

«وَأَخْرَ مُتَشَابِهَاتٌ»: و بعضی متشابهات محکمت آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد و آن فرائض و حدود است، امر و نهی، حلال و حرام. متشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی میشود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره ها. قرطبی میگوید: «متشابه چیزی است که خداوند علم آنرا به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم با علم به اینکه قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کژ روی در قرآن می‌پرهیزند.

پس هرکس آیات متشابه را به واضح و محکم برگرداند هدایت شده است و اگر برعکس کند گمراه گشته.

آیات متشابه:

آیات متشابه مانند: (نساء/۱۷۱)، (آل عمران ۵۵)، (طه ۵/ فتح ۱۰/۱۰) «یدالله فوق ایدیهم» و... این آیات معانی مختلفی دربر دارند که با ظاهر لفظ یکسان نیستند. از حکمت های آیات متشابه - هر چند قرآن برای مردم راهنما و راهگشاست - یکی، این است که: ایمان درست و سلیم و پایدار از ایمان سست و ناتوان و درمانده، جدا و فضیلت دانشوران علم و دانش شناخته شود که آنان به این مسایل مورد خطاب آگاهند، اگر چه به حقایق اشیا پی نبردند، چون میفرماید: «وما یذكر إلا أولوا الالباب». بلی! زمانه بسیاری از آیات متشابه را تفسیر می‌کند و راز آن را به انسان نشان می‌دهد.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»: هرکس قلباً متمایل به انحراف از هدایت به سوی گمراهی باشد، از متشابه آیات پیروی کرده و به میل خود آن را تفسیر می‌کند.

زیغ: میل و انحراف از حق است. بلی! آنان «برای فتنه‌جویی» یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان «و در طلب تأویل آن» یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بروجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است «از متشابه آن پیروی می‌کنند» یعنی: به متشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شک و تردید برانگیخته و آن متشابهات را در بدعتی که بر آن قرار دارند، دلیل و تکیه‌گاه خویش می‌گردانند «حال آن که تأویل آن» آیات متشابه «را جز خداوند و راسخان در علم نمیدانند» یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل متشابهات را می‌دانند، در حالیکه: «میگویند: به آن ایمان آوردیم» یعنی: به همه قرآن اعم از محکم و متشابه آن ایمان آوردیم «همه از جانب پروردگار ما است» یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به‌سوی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم

وارجاع می‌دهیم و بدین وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن میشود. ابن عباس (رض) میگوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند». سخن ابن عباس (رض) عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل». «خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز».

«ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»: به قصد سرگردان کردن مردم در مورد دینشان و وانمود کردن اینکه تفسیر کلام خدا را میجوید، همانطور که نصاری دربارهی حضرت عیسی عمل کردند، آنها به فرمایش خدا در مورد حضرت عیسی که میفرماید: «وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» استدلال کرده اند که حضرت عیسی جزئی از خدا می باشد، از این رو ادعای الوهیت او را کردند، و این آیهی محکم و روشن را رها کردند که میفرماید:

«إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ» که به طور یقین بر بنده بودن و پیامبر بودنش، دلالت دارد. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» یعنی جز ذات خدا هیچکس تأویل و معنی متشابه را نمیداند. «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» یعنی آنانکه در دانش استوارند و جایگاه و مقامی دارند، ایمان دارند که متشابه از جانب الله متعال آمده است. ملاحظه میشود که؛ هدف نهایی و مقصد اعلای آیات الهی را تنها الله متعال و راسخان در علم می دانند.

و از فحوای آیه مبارکه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» ملاحظه میشود که: نام راسخان در علم در کنار نام مقدس الله متعال آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است. در ضمن قابل یادآوری است که: گرایش به باطل، مانع از رسیدن به درجات بالای علم است. «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» در برابر «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» قرار داده شده است. در حدیث شریف آمده است کسیکه به راستی و درستی سوگند خورد، و به زبان راست گوید، وعفت خود نگاه دارد و قلب مستقیم و راست دارد این چنین کس از راسخان در علم است.

به قولی دیگر، معنای: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...» این است: تأویل متشابه را جز الله متعال هیچکس دیگر، حتی راسخان و ثابت قدمان در علم هم نمیدانند. بنابر این قول، در قرائت، بر کلمه «الله» وقف میشود و در این صورت، عبارت: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن چنین میشود: «راسخان در علم میگویند: ایمان آوردیم به اینکه متشابه از بارگاه خداوند متعال است و ما معنی و تأویل آن را نمی دانیم».

بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر کیف وکان آنها را نمی داند «و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد». (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن» در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در جواب فرمودند: «مَنْبَر تَيْمِينَةٍ وَ صَدَقَ لِسَانُ هُوَ اسْتَقَامَ مَقْلَبُ هُوَ مَنْعَفَ بَطْنُ هُوَ فَرْجُهُ، فَذَلِكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ: کسیکه به راستی و درستی سوگند خورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه مبارکه را تلاوت نمودند، آنگاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می کنند، آنان

همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر الله متعال می باشند (یعنی فتنه‌گرند) پس از آنان حذر کنید».

همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابو امامه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ». فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند».

ابن کثیر میفرماید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف یعنی سخن صحابی باشد معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

«كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا» یعنی هر یک از محکم و متشابه حق و درست است و از جانب خدا و کلام اوست. و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد. بصورت کل باید گفت که: نزول آیات محکم و متشابه، در مسیر تربیت انسان میباشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیهی کریمه را تلاوت نمودند، آنگاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیهی کریمه مورد نظر خداوند جل و جلاله می باشند (یعنی فتنه گرند) پس از آنان پرهیز کنید.

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (7)»: یعنی جز افرادی که دارای عقل سلیم و اندیشه‌ی روشن هستند، هیچکس از آن پند نمیگیرد و در آن نیک نمی اندیشد.

این آیه کریمه درباره نصاری نجران نازل شد که میگفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن میگوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به کار میبرد، و این ضمائر برای جمع اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتر است خدای سبحان از آنچه میگویند. پس خدای متعال آنانرا به برگردانیدن این موارد به سوی آیات محکم خویش دستور داد، چون آیه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [الإخلاص: 1]. (بگو: الله یگانه است)، و آیه: «إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحْدٌ» (النساء: 171). (جز این نیست که خداوند یگانه است). (تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

در این آیه، چند سؤال مطرح و مورد بحث است: قرآن عظیم الشان در (آیه 1 سوره هود) فرموده است: است: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ»

سؤال: قرآن در یکجا همه‌ی آیات خود را محکم دانسته و فرموده: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» (آیه 1 سوره هود) و در جای دیگر همه را متشابه دانسته و فرموده: «كِتَاباً مُّتَشَابِهاً»

«زمر، 23» و در این آیه بعضی را محکم و بعضی را متشابه معرفی نموده است؟

در جواب باید گفت: آنجا که قرآن فرمود: تمام آیات قرآن محکم است، یعنی سخن سست و بی اساس در هیچ آیه‌ای مبارکه نیست و آنجا که فرمود: همه‌ی آیات متشابه هستند، یعنی سیستم و آهنگ آیات قرآن، هماهنگ، یکنواخت و شبیه بهم است.

اما با این حال، از نظر فهم مردم همه‌ی آیات یکسان نیستند، بعضی صریح و روشن و همه کس فهم، ولی بعضی دارای معانی بلند و پیچیده‌اند که همین امر موجب شبهه و اشتباه آنان می گردد.

همچنان در ذهن برای مردم سؤال مطرح می‌گردد که: چرا در قرآن آیات متشابه به کار رفته است؟

در جواب باید گفت:

اولاً: وجود آیه‌های متشابه زمینه‌ی فکر و تدبیر در آیات قرآن عظیم الشان است.

ثانیاً: موجب رجوع مردم به رهبران آسمانی میشود. بلی، اگر همه‌ی درس آسان باشد، شاگرد محتاج و ضرورتی به استاد احساس نمی‌کند.

نمونه های از آیات متشابه در قرآن:

برخی از نمونه های متشابه در قرآن را میتوان بشرح ذیل به بیان گرفت:
از جمله: آیه (23 سوره قیامت) که میفرماید: «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» در قیامت، چشم‌ها به پروردگارشان می‌نگرند.

چون عقل سلیم، جسم بودن را برای خداوند محال می‌داند و در آیات دیگر قرآن نیز میخوانیم: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» «انعام، 103». چشم‌ها او را درک نمیکنند، لذا می‌فهمیم که مراد از نگاه به پروردگار، نگاه به لطف و پاداش او در قیامت است.

همچنین مراد از «دست الله» در آیه‌ی «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» «فتح، 10». قدرت اوست، چنانکه در زبان دری نیز می‌گوییم: فلانی در فلان شهر یا اداره دست دارد، یعنی قدرت دارد. وگرنه الله متعال که جسم نیست تا دست و پا داشته باشد. قرآن نیز میفرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «شوری، 11» او همانندی ندارد.

این گونه آیات، سبب انحراف ساده اندیشانی شده که به آیات دیگر توجّه ندارند و از مفسّران واقعی استفسار بعمل نمی‌آورند.

تأویل قرآن به چه معناست؟

جواب: شاید مراد از تأویل، اهداف و معارف و اسرار پشت پرده‌ای باشد که بعد روشن می‌شود. از جمله؛ تعبیر خوابی که حضرت یوسف دید و بعد روشن شد و یا اسراری که در شکستن کشتی توسط خضر و موسی بود که بعد روشن شد.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)
(علمای راسخ در علم میگویند که) ای پروردگار ما! دل‌های ما را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی (از راه حق) منحرف مگردان، و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش برآستی که تو بخشنده‌ای. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُزِغْ»: منحرف مگردان. «هَبْ»: عطاء کن. ببخش. «مِنْ لَدُنْكَ»: از سوی خود. «الْوَهَّابُ»: بس بخشنده.

تفسیر:

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کج روان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند:
«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»:

پروردگارا! نهاد و قلب و خرد ما را از حق و جاده‌ی حقیقت منحرف مفرما و ما را گمراه مکن، قلب‌های ما را از حق منصرف مگردان، حقّی که توسط پیامبر خود به ما معرفی کردی و ما را به سوی آن رهنمودی و حلاوت آن را چشاندی! یعنی: دل‌هایمان را با پیروی نمودن از متشابهاً منحرف مگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهاً پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است.

ملاحظه می‌داریم: محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است.

در حدیثی شریف به روایت حضرت عائشه (رض) آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم، همواره این دعا بسیار میخواند: «اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»: «ای گرداننده دل‌ها! دلم را بردینت پایدار بدار».

«بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» بعد از این که ما را به دین حق خود هدایت کردی و شریعت مستقیم خود را به ما نشان فرمودی.

«وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»: و از فضل و کرم خود به ما رحمت و خیر عطا فرما و ما را بر دین حقت ثابت قدم بدار.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8)»: بی گمان خدایا! فقط تو از فضل و کرم و بخشش و احسان خودت به بندگان عطا میفرمایی. زیرا فضل تو حد و کرم تو غیر قابل شمارش است و هیچ بازدارنده‌ای برای عطای تو نیست و این توئی که همواره برای کسی که طلب کند یا نکند می بخشی!

در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب (رض) از عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را میخواندند: «لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرک ذنبي، وأسألك رحمتك، الله مزدني علما ولا تزغ قلبي بعد إذ هديتني، و هبلي من لدنك رحمة، إنك أنت الوهاب». (خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تورا است، از تو برای گناهانم آمرزش میخواهم و از تو رحمتت را می طلبم، خدایا! بر علم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹)

پروردگار! ایقنا تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد، زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمیکند. (ما به تو و رحمت بیپایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم). (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَوْمٍ»: برای حساب روزی که قیامت است. مضاف محذوف است، و تقدیر آن چنین است: «لِحِسَابِ يَوْمٍ». «الْمِيعَادَ»: وعده. مصدر میمی است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ»: همچنان راسخان در علم که به آینده و قیامت چشم دوخته‌اند. چنین دعا می‌کنند: پروردگار! بدرستی که تو فراهم آورنده همه‌ی مردمانی بعد از مرگ ایشان برای حساب روزی که هیچ شکی در وقوع آن نیست. روز قیامت، هم روز جمع است که مردم یکجا برای حسابرسی جمع میشوند؛ «جَامِعُ النَّاسِ» و هم روز فصل است که بعد از محاکمه، هر يك جداگانه به جایگاه خود میروند. «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا 17 سوره نباء».

واقعیت امر همین است کسیکه به قیامت ایمان دارد؛ «لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ» نگران عاقبت و سرنوشت خود می‌شود و از پروردگار باعظمت استمداد می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (9)»: یعنی وعده‌ی تو حق است و تو هیچگاه در حالیکه بر وقوع این روز وعده دادی بر خلاف وعده خود عمل نمی‌نمائی از این‌روی تحقق این وعده و ملاقات باتو حتمی صورت می‌گیرد و سخن تو نافذ و جاری خواهد بود. همان‌طور که گفته‌ای: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟»

«(تلخیص البیان صفحه ۱۷). این است پایان بخش سخن را سخنان در علم، و آن اعتراف به قیامت، رستاخیز و سزا و جزا است و این که وعده خداوند حتما تحقق خواهد یافت. ایمان به آخرت باعث میشود تا انسان عمل شایسته انجام دهد، و خود را برای آن آماده کند، زیرا ایمان به زنده شدن پس از مرگ و اعتقاد به سزا و جزا، اساس اصلاح دل ها و زیر بنای «رغبت» علاقه مندی به کار خیر و «رهبت» ترس و پرهیز از کار بد می باشد، رغبت و رهبتی که زیر بنای همه کارهای نیک می باشند. این آیه مبارکه دعای نیکوکاران خبره را ثبت کرده است، آیه ای که در آن ایمان شان به روز آخرت، و یقین شان به اینکه بزودی خداوند در قیامت همگی مردمان را گرد می آورد تا اعمال آنان را محاسبه کرده و گناهکاران را عذاب داده و به نیکوکاران پاداش نیک ارزانی دارد را آشکار می کنند، و به دنبال آن حقیقتی ایمانی را یادآوری میکنند و آن اینکه بی تردید خداوند خلاف وعده نمیکند، در نتیجه آنچه را وعده داده بزودی آن را عملی می کند. **خوانندگان گرامی!**

در آیات متبرکه (10 الی 13) در باره نهایت انسانها حق ناشناس، ناشکر، و نمک حرام، که فریب خورده به مال، مقام، فرزند و امثال آنها میباشند، بحث بعمل آورده است. **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰)**

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود هیزم (آتش افروز) دوزخ اند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ»: به آنها نفع و فایده نمی رساند. از ایشان دفع نمی گرداند. «مِنَ اللَّهِ»: از عذاب خدا. «وَقُودُ» به معنای ماده ای سوختنی است، هیزم. باید یادآور شد که؛ مطابق تعریف قرآن کریم: وسیله ای آتش زایی دوزخ دو چیز است: سنگ ها و انسان ها؛ «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِجَارَةُ» (نبأ، ۱۷) بلی؛ خصلت ها و افکار و اعمال، هویت انسان را دگرگون میکند و انسان به سوخت آتش تبدیل و خود عامل سوختن خود می شود.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ»: بتحقیق آنان که کافر شدند، اموال و فرزندان شان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی کند یعنی: اموال و فرزندان شان نمی توانند در نزد پروردگار با عظمت سودی به حال آنان برسانند و یا آنان را از عذاب الهی نجات دهند.

گرچه آیه مبارکه مخصوص کافران است ولی باید از فحواي آن پند و عبرت گرفت و به مال و فرزند نباید مغرور شویم. در ضمن قابل دقت و تذکر است که: دلبستگی به غیر پروردگار با عظمت ولو هر چه که باشد، بی ثمر و محکوم به زوال است.

«مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» یعنی چیزی از عذاب خدا و مجازات و سزا های دردناکش را کم نمی کند. «وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10)»: این گروه کافران آنان هیزم آتش دوزخ هستند چون آل فرعون. یعنی که جهنم با سوختن آنها شعله ور میشود. و واقعیت هم اینست که: کفر، انسان را از مدار انسانیت خارج و مقام و منزلت او را در حدّ اشیای مادی و طبیعی پایین می آورد.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾

(عادت این کافران) همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند. آیات ما را تکذیب کردند، پس خداوند آنها را به (سزای) گناهانشان گرفت، و الله سخت عذاب دهنده است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَذَّابِ»: عادت. کار. جار و مجرور «كَذَّابِ»: متعلق است به (كَذَّابِ) محذوف و تقدیر آن چنین است: «كَذَّابُهُمْ كَذَّابِ». «آلِ»: اهل. پیروان. دار و دسته.

«فِرْعَوْنَ»: لقب شاهان مصر. در اینجا مراد فرعون معاصر موسی علیه السلام است به نام رامسس دوم. (یکی از بزرگترین فراعنه مصر است وی از سپردن بنی اسرائیل به موسی علیه السلام مخالفت نمود، و موسی علیه السلام و همراهانش را تعقیب کرد و در نهایت در بحر غرق شد.)

فرعون در قرآن عظیم الشان، پادشاهی ظالم مستبد و یکتاتور معرفی شده که خدایانی جز خدای واحد را عبادت میکردند، و خود اونیز دعاوی خدای داشت البته از عبارت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (سوره نازعات، آیه ۲) بر می آید. و نقل از است که وی خود را رب و پروردگار مردم مصر بحساب می آورد. وی دارای وزیری بنام هامان بود.

تفسیر:

«كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: مثل قومی که تو را تکذیب کرده‌اند مانند مثل و حالت قوم فرعون و سایر امت‌های کافر گذشته (قوم هود و صالح و شعیب) است که همه آنها بر انکار آنچه نازل کردیم و در مبارزه با پیامبران با هم یکجا شدند، در حالی که آیات و نشانه‌ها و دلائل ما واضح و آشکار است؛ با تمام این‌ها این گروه تکذیب گر حق را رد کردند.

باید گفت که: تاریخ و تجربه‌ی گذشتگان، بهترین درس است. فرعون و آل فرعون که نماد قدرت و زور بودند، در برابر قهر الهی لحظه‌ای نتوانستند مقاومت کنند، بناءً انسان نباید به مال و قدرت و اقتدار چند روزه دنیوی خویش مغرور شود.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱)»: از این روی حق تعالی آنان را آنگونه که یک نیرومند با قدرت میگیرد گرفت و دچار عذاب کرد و در انهدام آنها روش‌های گوناگونی از قبیل: غرق، باد، صاعقه، خسف، مسخ و از این قبیل را بکار برد؛ زیرا گرفت او تعالی قوی و عذابش دردناک است.

نباید فراموش کرد که: گناه بد است، ولی بدتر از آن عادت کردن به گناه و روحیه‌ی گناه است. خصلت‌ها، شیوه‌ها و اعمال و گناهان مشابه، جزا و پاداش مشابه دارد. در ضمن قابل یادآوری است که: عامل اساسی هلاکت امت‌ها گذشته، گناهان آنان بوده است. به یاد داشته باشید که اگر یکبار گناه بمثابه روحیه و عادت انسان مبدل شود، مجازات و عقوبت پروردگار بینهایت سخت و زجر دهنده است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

به کسانی که کافر شدند بگو: بزودی (در دنیا) مغلوب خواهید شد، و (سپس در قیامت) به سوی جهنم، محشور می شوید، و دوزخ بد جایگاهی است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُحْشَرُونَ»: گردآورده می شوید. «مِهَاد»: آرامگاه. قرارگاه. بستر

تفسیر:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ» ای محمد! به کافران و مشرکان مکه و یهودان مدینه که شما را در جنگ احد؛ عتاب، مخالفت، و سرزنش کردند بگو: به زودی در این دنیا با کمک مومنان مغلوب خواهید شد و شکست خواهید خورد فردا در قیامت به دوزخ رانده خواهید شد.

باید گفت که: یکی از معجزات قرآن عظیم الشان، همانا پیشگویی‌های صادق آن است. همچنان قابل یادآوری است: که باید از شکست‌هایی نگران و ترس داشته باشیم که به جهنم منتهی می‌شود، و الا در هر جنگی احتمال شکست وجود دارد.

«وَبِئْسَ الْمِهَادُ (12)»: و دوزخ بد جایگاهی است که ایشان برای خود ساخته اند و آتش سوزان و دوزخ جاودان برای خود حاصل کردند. فرش زیر پای‌شان آتش دوزخ و لباس‌شان «قطران» (ماده شیمیایی چسپناک، بدبوی و قابل اشتعال) و آب نوشیدنی‌شان داغ و سوزان است.

سپاس بر الله متعال که این تهدید خویش را با کشتن بنی قریظه، (بنی قریظه یکی از قبایل یهودی در مدینه به ریاست کعب بن اسد قرظی بود که تا قرن هفتم میلادی در مدینه زندگی بسر می برد).

جلای وطن کردن بنی نضیر، (بنی نضیر یکی از قبایل دیگری یهودی که در مدینه تحت ریاست حیی بن اخطب در قلعه‌های مستحکم اطراف شهر مدینه زندگی میکردند که بعد ورد محمد صلی الله علیه وسلم دست به مخالفت آن زدند.) فتح خیبر، (غزوه خیبر در سال چهارم هجرت در بین مسلمانان و یهودان خیبر صورت گرفت که به پیروزی مسلمانان انجامید.) تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروز کردن مسلمانان در بدر (غزوة بدر یا بدر الکبری، اولین غزوه بین محمد صلی الله علیه وسلم و مشرکین مکه که در: 17 الی 21 رمضان سال دوم ه.ق (۱۳ تا ۱۷ مارس ۶۲۴ میلادی رخ داد.)، عملی گردانید. شأن نزول آیات 12 - 13:

196- ابو داود در «سنن» خود و بیهقی در «دلائل» از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابو محمد از سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوة بدر (سال دوم هجرت) پیروز شد و غنایم زیاد به دست آورد و به مدینه بازگشت، یهود را در بازار بنی قینقاع جمع کرد و خطاب به آنها گفت: ای گروه یهود، پیش از آن که خدا شما را به مصیبتی مانند قریش دچار کند اسلام را بپذیرید، گفتند: ای محمد! هرگز به خود غره مشو، تو گروه نا آزموده و بی تجربه قریش را که با هنر جنگ آشنایی نداشتند منهزم ساخته، و ناتوانان بی‌مایه را به قتل رسانده‌ای، به خدا قسم اگر با ما بجنگی به خوبی دریایی، ما شجاعانی هستیم که هرگز با مردانی مثل ما رودرو نشده‌ای. پس الله متعال «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (12) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِ الثَّقَاتِ فَإِنَّ تَقَاتُلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلِيهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (13)» را نازل فرمود.

197- ابن منذر از عكرمه روايت کرده است: فخاص يهودی در روز بدر گفت: نبايد محمد به كشتار و پیروزی بر قریش مغرور شود، زیرا قریش اسرار جنگ را خوب نمی داند. بنابر این این آیه نازل شد.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (١٣)

(ای یهودیان) یقیناً برای شما نشانه است (در شکست مشرکین و غلبه مسلمانان در روبرو شدن دو گروه (روز بدر)، یک گروه در راه الله میجنگید و گروه دیگر کافر بودند و در عدد زیاد بودند و مسلمانان را با چشماهای خود دوچند میدیدند. والله به کمک خود هرکسی را که بخواهد تأیید میکند (قوت میبخشد)، یقیناً در این (شکست کفار) عبرتی است برای صاحبان بصیرت. (١٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْتَقَتَا»: در معرکه بدر روبه روی هم شدند. فئة: دسته، گروه. مثلیهم: دو برابر آنان. رأی العین: دیدن با چشم خود. دیدن آشکارا و واضح. يؤد: تأیید میکند، تقویت می بخشد.

تفسیر:

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: شما ای جماعت یهودان! آیا از آنچه در روز «بدر» اتفاق افتاد عبرت و اندرز نگرفتید؟ روزی که در آن مسلمانان و مشرکان رو در روی هم قرار گرفتند در حالیکه مؤمنان خدای رحمان را یاری میرسانیدند و مشرکان در کنار شیطان می جنگیدند. قابل یادآوری میدانم که: در جنگ بدر نشان داد که اراده خداوند متعال بر اراده خلق غالب و تنها امکانات مادی، عامل پیروزی نیست.

«وَأُخْرَى كَافِرَةٌ»: و در مقابل آنها، طایفه ای کافر قرار داشت که در راه طاغوت می جنگید که عبارت بود از کفار قریش.

«يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ»: و در این جنگ، کفار مسلمانان را با چشم سر نه در خواب، دو برابر تعدادی که بودند می دیدند.

«رَأَى الْعَيْنِ»: یعنی به ظاهر و آشکار و با چشم نه به خیال و وهم، و بنا به قول ضعیفی مؤمنان کافران را دو برابر خود می دیدند. به این ترتیب الله متعال تعداد مؤمنان را در نظر کافران افزایش داد تا آنها را بترساند و از جنگ با آنان دوری جویند.

نظر اول که روشن تر است مورد پسند ابن جریر است؛ چون خدا گفته است: رَأَى الْعَيْنِ یعنی رؤیتی حقیقی نه خیالی.

«وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ»: یعنی خداوند به هر کسی که بخواهد قدرت و نصرت میدهد. در آن جنگ حق تعالی بنده خود را عزت بخشید و لشکرش را یاری رسانید و مشرکان را شکست داد؛ در آن جنگ مؤمنان پیروز شدند و حق تعالی خشم آنانرا که نسبت به مشرکان داشتند با شکست مشرکان فرونشاند و کفار قریش دچار قتل، اسارت و شکست شدند.

گرچه خداوند هر کس را بخواهد یاری میکند؛ «مَنْ يَشَاءُ» ولی شرط یاری آن است که مردم در مقام یاری دین او بپاخیزند. «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در جای دیگر نیز میفرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمد، 7)

بایدگفت که: نصرت بر دو وجه است. یکی نصرت ظاهری و آشکارا از روی حجت و فعل، دیگری نصرت غلبه بر دشمنان است در آنچه دیدند از نصرت مومنان با کافران و هزیمت و شکست کافران با توجه به کثرت ایشان.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً»: در آن دلیل و پندی است. و هدف از بیان تاریخ باید عبرت و پندگیری باشد.

این معرکه موعظه‌ها و پندهای خود را دارد و بزرگترین دلیل بر یاری او تعالی نسبت به دوستانش اگرچه اندک باشند و شکست کفار اگرچه بسیار باشند میباشد، «لَأُولَى الْأَبْصَارِ (13)»: بدرستی که درکم و زیادی تعداد و نصرت مومنان بر کافران و شکست آنان با تعداد زیاد هرآینه عبرتی است برای صاحبان خرد و بینایی. پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی‌گیرید تا ایمان آورید؟ مفهوم واقعی آیه این است که نیروی مادی که در بسیاری از اوقات بالی اش می‌نزد، همه چیز نیست، همچنان پیروزی در گرو کثرت عدد هم نمی‌باشد، بلکه در گرو یاری و تأیید پروردگار با عظمت که فرموده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ... 160 (آل عمران) (اگر الله متعال شما را یاری کند، هیچکس بر شما غالب نخواهد شد...)».

واقعیت امر همین است کسیکه از جنگ بدر درس نگیرند، صاحب بصیرت نیستند. مفسر ابن کثیر می‌فرماید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و آیه (44) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنگاه که آنان را چون رو در رو شدید در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند؟» می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیار نمایاندن در حالت دیگری.

یاد داشت مهم:

در غزوه بدر، کفار تقریباً در حدود هزار نفر به حساب می‌آمدند؛ صد اسپ و هفتصد شتر داشتند. به مقابل مجاهدین مسلمانان، سه صد و چند نفر، دو اسپ و هفتاد شتر و شش زره و هشت شمشیر داشتند؛ و تماشا این بود که هر فریق مقابل خود را دوچند عده نفس الامر میدید. نتیجه‌اش این بود تا دل های کفار کثرت مسلمانان را تصور کرده، مرعوب می‌گردیدند؛ و مسلمانان وفرت کفار را دیده، اضافه‌تر به الله متعال متوجه می شدند؛ به توکل کامل و استقلال تا بر وعده خداوند که «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» اعتماد نموده، امید فتح و نصرت آنها را داشتند؛ اگر تعداد آنها که سه چند بود کاملاً منکشف می‌گردید، ممکن بود که برمسلمانها خوف طاری میشد؛ یعنی، در بعض احوال فریقین همدگر را دو چند از اصل می دیدند؛ ورنه، در بعضی اوقات همدیگر را کمتر می دیدند؛ طوری که در سوره انفال آمده است.

به هر حال، يك جماعت قليل و بی‌سروسامان را به مقابل این چنین يك جمعیت توانا، موافق پیشگویی که در مکه کرده شده بود، ظفر و پیروزی دادن؛ برای ارباب بصیرت، يك واقعه نهایت بزرگ و عبرتناک است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه‌ای قبلی از نهایت و فرجام افتخار و خودخواهی ناسپاسان به مال و فرزند، یادی بعمل آمده است. اینک در آیه (14) در باره حب آرزوهای نفسانی در دنیا و برحذر داشتن مردم از شهوات و غفلت از آخرت یادی بعمل آمده است.

رِزْنٍ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ (۱۴)

برای مردم محبت شهوات (چیزهای مرغوب) از قبیل زنان و پسران و مال‌های فراوان از (نوع) طلا و نقره و اسبهای نشان‌دار (ممتاز) و چارپایان و کشتزارها، آراسته شده است (لیکن) آن (همه) وسائل زندگانی دنیا (مادی) است، و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد الله است. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من النساء»: عشق و علاقه به زنان، دوستی با زنان. «البنین»: فرزندان. «قناطر» جمع «قنطار» به معنای مال و ثروت زیاد است و آمدن کلمه‌ی «مُقنطرة» به دنبال آن، برای تأکید بیشتر است. نظیر این‌که بگوییم: آلاف و الوف، هزاران هزار. الخیل المسومة (سوم): اسبهای نشاندار، اسبهای آزاد در چراگاه‌ها.

اسب‌هایی که به خاطر زیبایی اندام و یا تعلیمی که می‌دیدند، دارای برجستگی‌های خاصی می‌شدند، به آنها «خیل مسومة» می‌گفتند. «الأنعام»: شتر، گاو، گوسفند و بز، حیوانات دوشیدنی الحرث: «مزرعه». «حسن الماب»: بازگشتگاه خوب، بهشت.

تفسیر:

«رُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ»: دنیا در نظر خلائق با ملذات، شهوات و فریبنده‌هایی که دارد به منظور ابتلا و آزمایش مزین شده است و آن‌ها به دنیا عشق ورزیده‌اند. ملذاتی مانند فتنه زن‌ها که بزرگ‌ترین فتنه است زیرا فریبندگی‌های آنان بیشمار فتنه‌ی آنها شدیدتر و لذت‌برگرفتن از آن‌ها بیشتر است.

نباید فراموش کرد که: علاقه‌ی بیش از حد به زن و فرزند، بیش از هر چیز مایه‌ی دلبستگی انسان به دنیا می‌گردد.

در حدیث شریف آمده است: «ما تركت بعدى فتنه اضر على الرجال من النساء: بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاعها المرأة الصالحة» «دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد».

باید گفته شود که: مرد به زن وابسته است، به او عشق می‌ورزد. عملاً زن مورد نظر و عنایت مرد است، در کنارش آرام می‌گیرد، میان زن و مرد مودت و رحمت برقرار است. (سوره روم آیه: 21).

سپس آیه مبارکه به ذکر چیزی پرداخته است که از آنها (زن و مرد) متولد میشود، لذا گفت: «وَالْبَيْنِ» محبت فرزندان، زیرا فرزند پاره جگر انسان و مایه فرح و خورسندی وی است؛ اما در مورد اینکه در این آیه صرف از پسران یادآوری بعمل آورده است و از دختران تذکر نرفته است، اینست که: محبت دختران به تناسب پسران عام و فراگیر نیست. اما در مورد اینکه چرا ذکر فرزند را پیش از اموال آورده است؛ اینست که؛ انسانها اولاد را بیش از اموال دوست دارد.

باید گفت که: فرزندان: پاره‌ای جگر و نور چشم انسان بوده و از طرفی هم مایه‌ی آزمایش و ابتلایند. (سوره تغابن 15)... دوست داشتن فرزندان به خاطر بقای نسل انسان و ماندگاری نام و نشان و حسن شهرت و آوازه است.

«وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»: «و» برای مردم آراسته شده، محبت «قناطر» مقنطره از زر و سیم» یعنی اموال فراوانی از طلا و نقره که جمع‌آوری شده است، از این

جهت مال محبوب است که غالب هوس ها را میتوان به وسیله ی آن به دست آورد، و حتی انسان حاضر است که: برای کسب ودست آوردن مال، خود را به خطر به اندازد.

قناطر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار میباشد. مقنطره: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعید بن جبیر (رض) نقل شده است که مراد از آن، صدهزار دینار می باشد.

یادآور میشویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه دار از مقنطرها در مکه وجود داشتند.

داشتن مال فراوان: از جمله علاقه ی فطری و غریزی هر انسان است که در جهت ضروریات خویش از آن استفاده کند؛ چون مال نیکو برای انسان نیکوکار، خیر و برکت و رحمت هر دو جهان به شمار میرود. به پل، «قنطره» میگویند؛ زیرا وسیله ی عبور است، مال نیز برای عبور از نیازها و مشکلات همچون پل، انسانی را یاری می دهد.

«وَتُجْبُونََ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» و چون در معاملات طلا و نقره اصل هستند آنها را ذکر کرده است.

«وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ»: همچنان در نظر مردم محبت اسب های اصیل آموزش دیده و خوش شکل و خوش رنگ مزین شده چون ارزش بلند و منحصر به فردی دارند. یعنی: اسبانی که در چراگاه ها و مراتع رها شده اند.

یا مسومه: یعنی نشانه گذاری شده با نشانه ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می شوند.

باید گفت که: خیل مسومه (اسبان نشاندار)، یا امکانات حمل و نقل امروزی از هر نوع، موجب علاقه و دل بستگی انسانی است. (سوره نفال آیه: 60).

«وَوَالْأَنْعَامِ»: و محبت شتر و گاو و بز و گوسفند، زیرا منظری جالب دارند و غذای اشتها آور و مرکبی نرم نیز به شمار می روند. و از جمله زینت و وسیله ی زندگانی مردم کره ی زمین است.

«وَالْحَرْثِ»: و محبت زراعت یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن میشود. زراعت و مالداری: سرچشمه ی اصلی مردن شهر و قریه و مورد نیاز عمومی است و کسی، از وجود اینها بی نیاز نخواهد بود.

«ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: یعنی: آنچه ذکری بعمل آمد، تماماً بهره های گذرای زندگانی دنیاست که فنا میشود و باقی نمی ماند، یعنی ناپایدار و زوال پذیرند و زینتی گذارست؛ زیرا نعمت های دنیا همه فانی و انسان مسافری است که بقا و قرار ندارد.

در دنیا نه وفاست نه حسن جوار، دنیا قرارگاه کدورت ها و چرک هاست؛ روزهایی است معدود و فرصت هایی است محدود، ولی نعمت ماندگار و رستگاری بزرگ، نزد خداوند متعال در سرایی است که هر که در آن داخل شود امنیت خواهد داشت، هیچگاه لباسش با مصیبت و مشکل تر نمیشود و نه جوانیش را فنا می است و نه از مریضی، عدم و پیری خبری هست. پس فریب فتنه دنیارا نخورید و دل بستن به شهوات شمارا از رستگاری بزرگ محروم نکند.

«وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14)»: و نیکی و پاداش و سرانجام خوب نزد الله متعال می باشد. قسم به ذات پروردگار با عظمت که؛ زیان کرد هر کسی سرای فانی را بر باقی و کم بها را بر پُر بها ترجیح داد.

به یاد داشته باشید که: بهترین راه برای کنترل علائق مخرب، همانا مقایسه آن با الطاف جاودانه‌ی پروردگار با عظمت است.

خواننده محترم!

در بسیاری از اوقات سؤال مطرح می‌گردد که؛ خداوند متعال زینت بودن مال و فرزند را پذیرفته است؛ «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا» (46 سوره کهف) (مال و فرزندان، زینت زندگی دنیا اند) پس چرا در این آیه مبارکه در مقام انتقاد قرار گرفته است؟ در جواب باید گفت: زینت بودن چیزی، غیر از دلبستگی به آن است. در این آیه انتقاد از دلبستگی شدید است که از آن به «حُبُّ الشَّهَوَاتِ» تعبیر می‌کند.

بصورت کل باید بعرض رسانید: که در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه‌ی طبیعی به مادیات، در نهاد تمام انسانها وجود دارد، ولی طوریکه یادآور شدیم؛ آنچه خطرناک و مضر است، فریب خوردن از زینت‌ها و جلوه‌های آن و عدم کنترل دلبستگی بدان است. مراقب هوشیار باش و توجه باید داشته باشیم که زینت‌ها و جلوه‌های دنیا، مقدمه‌ی غفلت از آخرت است.

هكذا مفسر. «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: باید دانست که هدف آیه کریمه قطعاً این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل اینکه حق تعالی در آیه دیگری میفرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (الأعراف: 32). «ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده روی در محبت شهوات و گرفتار شدن در گردونه آن است، به‌گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: «رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» نیز مستدعی پلیدی و منفور بودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان الله شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به‌گونه‌ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از شهوات گرامی‌تر و برترند. بنابراین، اسلام نیاز های فطری را به رسمیت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» میفرماید: «خدای متعال طبعاً محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت دهقانی، مالدار و کارگری و صنعت‌گری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود در صدد تهیه و جمع آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به دست آورد، ثروتمند با این فکر و خیال خانه را ترک میکند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای ببندوزد، مشتری نهایت سعی خود را به‌کار مبرد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد ضرورت و نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همراه از خانه‌هایشان بیرون آورده است و نظام تمدن جهان را براساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمت‌های دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمیتواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که در صدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیای طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش میکند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به کار میبرد. چنانکه در آیه (7) از سوره «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۖ» (الکهف: 7). «ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد».

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (48) سوره «انفال»: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلُهُمْ» [الأنفال: 48]. مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعاً و عقلاً بد باشند، یا مراد آن درجه تزیین است که به سبب گذشتن از حدبد باشد و گرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابر این، در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند نسبت داده شده، همان طور که ذکر آن گذشت. شکی نیست که دائماً به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب میکند و خوداین، نوعی عذاب برای انسان است. بنابر این، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به کار بردن آن در راه های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است.

جلال الدین محمد بلخی (6 ربیع الأول 5 جمادی الثانی 672 هجری قمری) مشهور به مولانا رومی با چه زیبایی فرموده است: «آب اندر زیر کشتی پشته است آب در کشتی هلاک کشتی است». واقعاً متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت. (بنقل از تفسیر «معارف القرآن».

فواید: اول؛ کیست که شهوات را آراسته میکند؟ گفته میشود که شیطان است. و فرموده‌ی خدا بر آن دلیل است که فرموده است: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ تَزِينُ و آراستن شیطان؛ یعنی ایجاد وسوسه و نیکو جلوه دادن تمایل به آن. و بنا به یکی دیگر از اقوال، آراسته گر (مزین) همانا خداست. به دلیل آیه‌ی إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا و تزیین و آراستن خدا به منظور امتحان است تا روشن شود چه کسی بنده‌ی هوس است و چه کسی بنده‌ی خدا. و این هم با ظاهر گفته‌ی عمر تطبیق میکند: (بار خدایا! در مقابل آنچه برایمان آراسته‌ای، تاب مقاومت نداریم جز با لطف تو).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 17) موضوعاتی در باره بهشت های پر از نعمت، بهتر از دنیا و زیبای های فریبنده آن است، به بحث گرفته شده است.

قُلْ أُوْنِبْنُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (١٥)

بگو: آیا شما را به چیزی که بهتر از متاع دنیا است خبر دهم؟ (آن خبر این است کسانی که تقوا پیشه کرده اند، در نزد پروردگارشان باغهایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها روان است، در آن جاودانه خواهند بود. و همسرانی پاکیزه (دارند)، و (همچنین) از خشنودی خداوند (برخور دارند) و خداوند به (أحوال و امور) بندگان بیناست. (١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

أُوْنِبُوكُمْ: شما را با خبر کنم؟ شما را آگاه سازم؟ من ذلکم: از آنچه که سپری شد، گذشت. رضوان: خشنودی بسیار، خرسندی فراوان. بصیر: بینا، آگاه، باخبر.

تفسیر:

در آخرین جمله از آیهی قبلی خواندیم که عاقبت نیک نزد الله متعال است؛ «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» اینک به تعقیب در این آیه مبارکه، احوال جنتیان را به بیان گرفته میفرماید: «قُلْ أُوْنِبْنُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ» برای آنها بگو آیا شما را در جریان آنچه از شهوات دنیا و لذائذ زودگذر آن بهتر و نیکوتر است قرار دهم؟ و همچنین چیزی بهتر از نعمت های زوال پذیر به شما بگویم؟ استفهام برای تقریر است.

«لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: یعنی در روز قیامت باغ های وسیع که در خلال آن جویبارها جریان دارد، از جانب الله متعال برای پرهیزگاران مقرر است. در جمله «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» در می یابیم که: ملاک رسیدن به نعمت های آخرت، همانا تقوا به معرفی گرفته شده است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»: تا ابد در آن خواهند ماند. «وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»: و همسرانی خواهند داشت که از ناپاکی های جسمی و معنوی به دور اند. مدفوع و ادرار و حیض و نفاس ندارند، و آنچه بر زنان دنیا عارض میشود، بر آنها عارض نمی شود.

و در نهایت حسن و جمال و عفت و کمال بسر میبرند، همه این ها توأم با رضا، امنیت، سلامتی و مغفرت از تمام گناهان گذشته خواهد بود.

«وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ»: تمام این منزلگاه های نیکو از آن کسی است که تقوای پروردگار با عظمت خویش را رعایت کند و از پروردگار خویش بترسد، یعنی علاوه بر آن همه نعمت، از جانب خدا رضایتی خواهند یافت آن هم چه رضایتی؟! در حدیث آمده است: رضایتی از شما حاصل خواهد کرد که بعد از آن قهری به شما نگیرم.

قابل یادآوری است که: لذت های متقین تنها محدود به لذایذ مادی نمیباشد، بلکه رضایت الهی بالاترین لذت معنوی است.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (15)»: حق تعالی از حال و وضع بندگان خود و احوال شان بیناست، آگاه و آنچه را مخفی و یا آشکار می دارند می داند و هر کسی را بر اساس آنچه انجام داده جزا می دهد و محاسبه می نماید. لذا، هرکس را بر اساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می بیند. دلیل این که حق تعالی متقین را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می باشند.

خداوند در این دو آیه فوق الذکر (14 و 15) از حالت اشخاصی خبر می دهد که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و تفاوت بین دنیا و آخرت را بیان کرده است، پس خبر داده که این چیزها برای مردم زیبا جلوه کرده و به آن چشم دوخته و بدان دل بسته اند و دل را در گرو

لذا یز آن گذاشته‌اند. هر گروه از مردم به یکی از این چیزها علاقمند است و آنرا بزرگترین هدف و اندیشه خود قرار داده‌است، هر چند که تمام این خواستنی‌ها کالایی اندک بوده و در مدت کوتاهی از بین می‌رود. خلاصه مطلب این‌که: «مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ» (همه این‌ها) کالای اندک دنیا هستند و سرانجام نیک نزد خداوند است.

سپس خداوند متعال خبر داد کسانی که از وی می‌ترسند و بندگی او را انجام می‌دهند چیزهایی بهتری به آنان میرسد، و انواع خوبی‌ها، و نعمات جاودانی که هیچ چشمی نظیر آن را ندیده و هیچ گواهی آن را نشنیده و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است به آنان خواهد رسید، و خشنودی خداوند را که بزرگترین پاکیزه‌ای دارند که از هر آسیب و نقصی پاک هستند، اخلاق‌شان زیبا و اندام‌هایشان کامل است. زیرا نفی چیزی مستلزم ضد آن است، پس پاک قرار دادن آنها از آفات، مستلزم موصوف بودن‌شان به کمالات است.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» پس هر کس را یاری می‌دهد تا به آنچه که برای آن آفریده شده است، برسد. بنابر این اهل سعادت را توفیق می‌دهد تا از این دنیای فانی برای دنیای جاودان توشه بر گیرند، و انجام اعمال صالح را برای آنان میسر می‌گرداند، تا از این دنیا به اندازه آنچه که آنان را بر عبادت و طاعت خدا یاری می‌کند، استفاده کنند.

اما اهل شقاوت و بدبختی را توفیق می‌دهد تا کارهایی را انجام دهند که شقاوت و بدبختی اخروی آنان را مسجل‌تر گرداند، و کاری خواهد کرد که به زندگی دنیا راضی شوند، و به آن اطمینان پیدا نمایند، و آن را جایگاه همیشگی خویش قرار دهند.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾

همان کسانی که می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قنا»: ما را محفوظ فرما.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْنَا»: و از جمله صفات این رستگاران این است که خدای خود را می‌خوانند و می‌گویند پروردگارا! ما به تو ایمان آورده، کتابت را تصدیق نموده و از پیامبرت پیروی کرده‌ایم، پس به فضل و رحمت خویش از همه لغزش‌های ما درگذر، «فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (16)» «پس به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب دوزخ مصون و نگاهدار».

قابل یادآوری است که از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید: برای معاف شدن گناه ایمان آوردن شرط است. و همین ایمان است که، زمینه‌ی عفو الهی را بعمل می‌آورد. در ضمن قابل یاددهانی است که: از جمله «قِنَا عَذَابَ النَّارِ» آیه مبارکه فهمیده میشود که انسان نباید که به کارهای خوب خویش اعتماد کنید و حتی بدان مغرور شوید. یعنی با در نظر داشت اینکه اهل تقوا هستید، باز هم از قهر الهی باید خوف و ترس داشت باشید.

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾

(این‌ها که در سختی‌ها) صبر کنندگان‌اند و (در اقوال و افعال خود) صادق‌انند و (به طاعت و نیکی‌ها) مداومت کنندگان‌اند و (در راه الله) انفاق کنندگان‌اند و در سحرگاهان (از الله) آمرزش طلبان‌اند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

(الصابرین): شکیبایان در طاعت. (الصادقین): راستگویان در ایمان. (القانتین): فرمانبرداران، پایداران در بندگی. (الأسحار): جمع سحر، پایان شب، سر آغاز روز. (فرقان)

تفسیر:

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ»: این مؤمنان کسانی اند که بر طاعت خدای تعالی در شدت و آسانی و در برابر مصیبت‌ها، ضررها، بلاها و در جهاد فی سبیل الله صبر میکنند و در نیت، گفتار و کردار خود صادقند و همواره با امتثال امر و دوری از نواهی از حق تعالی اطاعت می‌کنند.

«وَالْمُنْفِقِينَ»: و آنان که مال خود را در جهت خیر بذل میکنند، «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (17)»: و از گناهان خویش در سحرگاهان استغفار می‌کنند، زمانیکه مردمان همه در خواب بسر می‌برند، آنگاه که زمان صفای نفس و اشراق آن و موعد نزول خدای کریم و منان به آسمان دنیا در حصه سوم شب است.

و در مورد فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث متعددی روایت گردیده است. برخی از علماء می‌فرمایند که: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید.

در حدیث شریف آمده است: «يَنْزِلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ بَقِيَ ثُلُثُ لَيْلٍ الْآخِرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرَ لَهُ؟» «خداوند متعال هر شب آنگاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند به آسمان دنیا فرود می‌آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعا کننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیامرزم».

استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هر چند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اول راجح است. بنقل از: «تفسیر انوار القرآن».

برخی از خصوصیات انسانی با تقوا:

قبل از همه باید گفت که تقوا: به معنای انزوا، بی‌خبری و گوشه‌گیری نیست، بلکه انسان متقی آنست که: دارای خصوصیات جامع کمالات باشد، یعنی اینکه:

انسان با تقوا دارای صبر در برابر مشکلات، صبر بر ترك گناهان و صبر بر انجام واجبات را دارا می‌باشد.

انسان با تقوا دارای صداقت در گفتار و رفتار می‌باشد.

انسان با تقوا دارای خضوع و فروتنی در انجام دستورات، دوری از غرور و خود برتر بینی.

انسان با تقوا دارای روش و روحیه انفاق از هر چه خداوند به آنان روزی کرده است. و انسان با تقوا مشغول مناجات سحر و آمرزش خواهی از خداوند متعال بخصوص در سحرگان که مناسب ترین زمان برای دعاست.

اختصاص دادن اسحار به طلب بخشودگی به این سبب است که دعای آن به اجابت نزدیکتر است؛ (روایت از بخاری). چون نهاد پاکتر و روح سرحال تر و عبادت سخت تر است، پس به اجابت نزدیکتر است. ابن کثیر (رح) فرموده است: ابن عمر شب نماز می خواند و سپس می پرسید ای نافع! وقت سحر فرا رسیده است؟ اگر میگفت: بله تا صبح به دعا و استغفار ادامه می داد. (مختصر ابن کثیر ۲۷۱/۱).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 20) در باره موضوعاتی: شهادت بر وحدانیت ذات پروردگار، عدالت، و موضوع دین مورد پسندالله متعال، بحث بعمل آمده است.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

الله گواهی داد (به وسیله دلائل تکوینی و تشریعی) بر اینکه هیچ معبودی بر حق جز او تعالی نیست و (نیز گواهی داده اند) فرشته‌ها و صاحبان علم (بر توحید او تعالی) درحالیکه الله (مدبر امور مخلوقات) به عدل و انصاف است (پس) هیچ معبودی برحق جز او تعالی نیست، غالب (و) باحکمت است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

شهد الله: خدا گواهی داد. قائماً بالقسط: برپا دارنده‌ی عدل و داد در دین و شریعت و در هستی و طبیعت.

تفسیر:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: «گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریعی و حجت‌های روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به‌سوی وحدانیت خویش و اینکه فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: شهادت الله بر وحدانیت خویش در وضوح و آشکاری به شهادت بیننده تشبیه شده است.

در حدیث ابن مسعود آمده است: هرکس آیه‌ی «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تا آخر را بخواند»، روز قیامت او را به محضر خدا می آورند، خدای متعال میفرماید: بنده ام با من پیمان دارد، چه کسی از من به پیمان وفادارتر است، بنده ام را به بهشت ببرید. (روایت از طبرانی در الکبیر).

«وَالْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ»: ملائکه مقرب الهی نیز بر وحدانیت خدای یگانه و بی‌نیاز که نزائیده و نه کسی از او زاده شده و بر او هیچ سیال و مانندی نیست شهادت دادند.

«و صاحبان دانش» نیز گواهی میدهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله متعال و بیان این حقیقت به مردم با زبان است.

و در اینکه خداوند متعال نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است.

واقعیت اینست که: راه ایمان به الله، علم است و علم واقعی، انسان را با سرچشمه هستی آشنا می سازد.

از زبیر بن عوام (رض) روایت شده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در عرفة شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: «ای پروردگار! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم».

«قَائِمًا بِالْقِسْطِ»: و خداوند یگانه یکتا کسی است که عدالت را در اشخاص و آفاق و در اجل ها و روزی ها برقرار می دارد، از این روی تمام قضا و قدرش عدالت و تمام احکامش مفصل و همه عطیه اش فضل است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: پس معبود بر حقی جز او نیست و نه کسی که مستحق الوهیت باشد، زیرا او پروردگار، خالق، رازق و مالک همه چیز است و بسیار بزرگتر از آنست که برای او مثال، مانند و یا ضدی باشد، «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18)» و در آنچه انجام داده حکیم است چون او همه را به گونه محکم و استوار و آنگونه که باید باشد آفریده و از روی احسان ایجاد نموده و از چون او همه را به گونه محکم و استوار و آنگونه که باید باشد آفریده و از روی احسان ایجاد نموده و از روی امتنان نعمت داده و با عزّت و غلبه خود غیر خود را مقهور خویش ساخته است.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیه کریمه را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می کنند».

شان نزول آیه مبارکه:

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه ساکن شدند، دو نفر از احبار (دانشمندان) اهل شام به آنجا آمدند. هنگامی که شهر مدینه را دیدند، یکی از آنان به دوستش گفت: به راستی، این شهر چقدر به آن شهری که از آن پیامبر خاتم است، همانند میباشد! وقتی به خدمت پیامبر رسیدند، او را از روی وصف و نشان شناختند و گفتند: تو محمدی؟ فرمود: بله!

گفتند: تو احمدی؟ فرمود: بله!

گفتند: از تو شهادتی می طلبیم که اگر ما را از آن باخبر کردی، به تو ایمان می آوریم و تصدیقت می کنیم. فرمود: سؤال کنید.

گفتند: ما را از بزرگترین شهادت در کتاب خدا خبر دهید.

خداوند، این آیه را نازل فرمود: «شهد الله إنه لا إله الا هو.....»

آن دو، ایمان آوردند مسلمان شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق نمودند. (قرطبی ۴۱/۴ و البحر المحیط ۴۰۱/۲).

توضیح مختصر:

شهادت خداوند این است که همه چیز و همه کسی را بر یکتایی خود در فرمانروایی آگاه میکند و این را با دلایل روشن و قاطع و دخل و تصرف و احاطه بر تمام هستی، ثابت می گرداند که در الوهیت همتا ندارد و کسی یا چیزی شریک او نیست و شهادت فرشتگان و اهل دانش را قرین شهادت خود کرده، تا فرشتگان «علم توحید» را به پیام آوران برسانند و همچنین دانشوران و اندیشمندان، به سایر مردم خبر دهند که الله، فرمانروای مطلق است و شریکی ندارد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

مسلماناً دین [واقعی که همه پیامبران مُبلّغ آن بودند] نزد الله اسلام است، و آنان که کتاب داده شده‌اند (یهود و نصارا) اختلاف نکردند مگر بعد از اینکه آگاهی و علم (به حق بودن اسلام) به آنها آمد و (اختلاف نکردند مگر) به سبب سرکشی و حسدی که در میان شان وجود داشت، و هرکس به آیات الله کفر بورزد (و آنرا انکار کند)، پس (بداند که) الله زود حساب گیرنده است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بغياً»: ظالمی، نافرمانی و سرکشی، حسد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ایمان به یگانگی، عدالت، عزّت و حکمت خداوند (که در آیه‌ی قبل بیان یافت)، زمینه‌ی تسلیم شدن انسان است. لازمه‌ی تسلیم بودن در برابر الله، پذیرش اسلام به عنوان آخرین دین الهی است. طوریکه میفرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» برآستی که دین مقبول و پسندیده و پذیرفته شده نزد الله همانا دین اسلام است که پیامبر رحمت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آنرا آورده، نه یهودیت و نه نصرانیت، و کسی که غیر از اسلام دین دیگری را پیروی کند هرگز از او پذیرفته نمی شود و حق تعالی سعی و تلاش چنین کسی را نمی پذیرد و از عملکردش راضی نیست.

بلی! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این دین که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام علیهم السلام پیام آور آن بوده‌اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است.

«وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»: یعنی یهود و نصاری در مورد اسلام و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختلاف پیدا نکردند، مگر بعد از اینکه به وسیله‌ی دلایل روشن و آیات متجلی، حقیقت امر را دریافتند. پس کفر آنان از شبهه و ابهام سرچشمه نمیگیرد، بلکه کفرشان از تکبر و گردنکشی و دشمنی و انکار ناشی شده است. در نتیجه آگاهانه راه را گم کرده اند.

از فحوای آیه مبارکه: «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»: بر می آید که: سرچشمه‌ی بعضی از اختلافات مذهبی، حسادت‌ها و ظلم هاست؛ نه جهل و بی‌خبری.

«بَغْيًا بَيْنَهُمْ»: یعنی به سبب حسادت ناشی از حب ریاست. و واقعیت امر اینست که حسد، زمینه‌ی کفر است.

بطور خلاصه باید گفت: هر پیامبری که در هر زمانی از سوی الله متعال آمده است، دین او همین اسلام بوده و هر کتابی که به هر زبانی و در هر قومی آمده همین اسلام را تعلیم داده است. ادیان و مذاهب گوناگونی که با مسخ کردن و کمی و بیشی کردن در این دین واقعی و درست، رواج داده شده اند، پیدایش و ظهور آنها علتی به جز این نداشته است که عده‌ای خواسته اند بیش از اندازه‌ی مشروع خود، حقوق، امتیازات و منافع به دست بیاورند و عقاید احکام و اصول دین واقعی را طبق خواسته های خود تغییر داده اند.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (19)»: و هر که آیات الله متعال و پیامبرش را تکذیب کند عذاب در انتظار اوست؛ زیرا حساب خلاق اگرچه بی حساب و بی شمار هم باشد باز هم نمیتواند حق تعالی را از محاسبه عاجز سازد و او تعالی همه را در وقتی کوتاه محاسبه مینماید و محاسبه همه آنها در پیشگاه الله مانند محاسبه یک شخص است.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه مینویسد: معنی اصلی «اسلام» سپردن است. مذهب اسلام را نیز از آن جهت اسلام خوانند که مسلمان خویشتن رابه الله واحد یگانه

میسپارد، و به حضور وی تعالی در تسلیم احکامش اقرار مینماید؛ گویا انقیاد و تسلیم را اسلام نامند، و «مسلمانی» نام دیگر فرمانبری است. انبیاء از اول تا آخر هر يك مذهب اسلام را تبلیغ کرده‌اند؛ و در هر عصری به مقتضای همان عصر احکام الهی را به قوم خود ابلاغ نموده‌اند، و آنان را به امتثال فرمان الله واحد و عبادت وی دعوت نموده‌اند. در میان سلسله پیغمبران، حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم سرتاسر جهان را به صورت جامع‌تر و کامل‌تر و به‌طور عالمگیر و غیر قابل تنسیخ هدایت نمود؛ هدایات وی بزیادت چیزی و در رنگ مخصوصی به نام اسلام نامیده و ملقب شده. به هر حال، در این آیه به نصرانیان نجران خصوصاً به تمام ملل و اقوام عموماً اعلان گردید که دین و مذهب تنها نام يك شیء واحد می باشد، و آن این است که بنده از دل خویشتن را به خدا سپارد، و احکام او را به هر وقتی که فرود آید بدون چون و چرا اطاعت کند.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

پس اگر (کفار) باتو (در باره دین و توحید) مجادله کردند، پس بگو من و هرکسی که از من پیروی میکند خود را برای الله منقاد و تسلیم ساخته‌ایم، و از اهل کتاب (یهود و نصارا) و از ناخوانان (مشرکین عرب) بپرس که آیا شما به الله منقاد شده اید؟ (یعنی کتاب و دین او را قبول کرده اید؟) پس اگر منقاد و تسلیم شدند، البته راهیاب شده‌اند، و اگر رویگردان شدند پس تنها رسانیدن (تبلیغ) بر ذمه تو است، و الله به بندگان بینا است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاجُّوكَ»: با توبه ستیزه. «أُوتُوا الْكِتَابَ»: به یهود و نصاری کتاب داده شد. «الْأُمِّيِّينَ»: در لغت؛ یعنی، کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، مادر زادان. در این آیه، منظور عربهای مشرک است. «أَسْلَمْتُمْ»: به معنای فعل امر! سلموا، ایمان بیاورند. «الْبَلَاغُ»: تبلیغ فرمان حق. (فرقان).

تفسیر:

باید گفت که: در طول تاریخ جدال و محاجّه، از خصلت‌های مخالفان انبیاست. طوریکه میفرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ» ای محمد! اگر این کفار با عرضه هواهای باطل و سخنان بی‌ارزش خود با تو مجادله کردند به آنها خبر بده و بگو که تو دین خود را بنابر بینش و بصیرتی از جانب خداوند متعال برگزیده‌ای و امید ثواب و پاداش او را داری، پیروان واقعی پیامبر، کسانی هستند که تسلیم خدا باشند.

«وَمَنِ اتَّبَعَنِ» و تو و پیروانت در بار حق که با شماست بر یقین کامل و بر راه راست قرار دارید.

«وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ» و تو از یهودیان و نصرانیان و مشرکان بعد از این بیان سوال کن که آیا دین اسلام را قبول میکنید و میدانید که این دین حق و از جانب خداست؟

امیین: یعنی قوم بی‌کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب‌اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند.

یعنی! به آنان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» یعنی: برای شما برهان‌های قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وای می‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟

«وَأَسْلَمْتُمْ» «پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی اگر از تو پیروی کردند و تو را تصدیق نمودند یقیناً راه درست را انتخاب کرده و برای آنان رستگاری بزرگ است.

«فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا» اگر مانند شما مسلمان شدند، به خود سود رسانده‌اند که از تاریکی و گمراهی بیرون آمده و به جهان هدایت درآمده و از تاریکی به نور درآمده‌اند. و واضح است که: هدایت واقعی، در سایه‌ی تسلیم بودن در برابر پروردگار با عظمت است.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ» و اگر ابا آورده و تکذیب کردند و دست به عناد و دشمنی زدند در چنین حالی تو رسالت خود را رسانیده‌ای و امانتی را که بر عهده تو بوده ادا کردی پس بر کفر و تکذیب آنها اهمیت نده و غمگین هم مباش که مصیر آنها به سوی پروردگار بندگان است و منتظر اهل کفر و عناد می‌باشد و تمام اعمال آنها را می‌داند و به حساب همه میرسد.

یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبدا جانث را از حسرت خوردن بر عدم ایمانشان بفرسای.

قابل یادآوری است که: علم و کتاب به تنهایی کافی نیست، چه بسا علم باشد، ولی تسلیم نباشد.

فحوای آیه مبارکه: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ»: می‌رساند که ما مأمور انجام وظیفه‌ایم، نه ضامن نتیجه. و در ضمن باید گفت که: خداوند متعال از طریق پیامبران، با مردم اتمام حجت می‌کند.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (20)»: و خدا به تمام احوال آنها آگاه است، و بر مبنای آن آنها را مجازات می‌کند.

روایت شده است وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیه را بر اهل کتاب خواند گفتند: تسلیم شدیم (مسلمان شدیم) آنگاه به یهود گفت: آیا گواهی می‌دهید عیسی کلمه الله و بنده و پیامبر خداست؟ گفتند: پناه بر خدا نه هرگز، سپس به نصاری گفت: آیا گواهی می‌دهید که عیسی بنده و پیامبر خدا است؟ گفتند: پناه بر خدا که عیسی بنده ی خدا باشد. و این همان گفته‌ی پروردگار است: «وَإِنْ تَوَلَّوْا».

این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنت در بیشتر از یک آیه وحیث بر آن دلالت دارند.

در حدیث شریف آمده است: «بعثت إلى الأحمر والأسود»: «به سوی سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، اما من به سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

خواننده محترم!

طوری‌که گفتیم: محور اصلی دین، همانا تسلیم حق بودن است که در آیه‌ی قبل و این آیه چهار بار مطرح شده است. «الاسلام، أسلمت، أسلمتم، أسلموا»

هكذا خداوند متعال، دین را بر دو امر پایه گذاری کرده است:

- 1 - پاکیزه نگهداشتن روانها و آرامش و آسایش خردها از آلودگی‌های اعتقاد و باور و بردگی هم‌نوع خود و این‌که: الوهیت و ربوبیت تنها از آن خداست (آل عمران/ 85).
- 2 - اصلاح و سازگار نمودن دلها با کردار نیکو و نیت خالص برای خشنودی خدا و بندگانش.

وقتی اهل کتاب فهمیدند که کتابهایشان پیامبر خاتم را ستوده است با هم به اختلاف پرداختند. از این رو، حسد و کینه ورزی با پیامبر و مؤمنان، ستمگری و طمع مقام و ریاست در میانشان، سبب گروه گروه شدن آنان گشت.

بدین‌گونه خداوند احتجاج اهل کتاب و امثال آنها را در باره‌ی توحید از بیخ و بن میکند و میگوید: ای محمد! اگر با تو سر جنگ دارند، بگو: من تسلیم خدایم و بندگی ام از جان و دل بر می‌آید و چیزی را شریک و همتای او قرار نمی‌دهم و پیروانم نیز، خالصانه خود را تسلیم و فرمانبردار فرمانروای به حق نموده اند. (نساء آیه: 125)، (یوسف آیه: 108).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (21 الی 25) ادامه و استمرار شمار قبحات و بی شرمی‌های یهودیان را به بیان میگیرد که خداوند متعال خطاب به پیامبر، پرده از کار و بار شگفت انگیزشان بر می دارد. آنان به دلیل خود خواهی و تکبر، از قضاوت کتاب آسمانی خود، پشت کردند، چون می‌پنداشتند از سلسله‌ی پیامبران اند و از عذاب روز قیامت - جز چند روزی - در امان خواهند ماند.

بصورت عام در آیات متبرکه: سزای و مجازات کشتن پیامبران و روی گردانیدن اهل کتاب از حکم الهی را به بیان میگیرد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)

به راستی کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند، و پیامبران را به ناحق میکشند و (نیز) کسانی از مردم را که به عدالت امر می کنند؛ به قتل میرسانند، پس آنان را به عذابی درد ناک مژده بده! (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الذین یکفرون»: آنان که کافرنند، به طور خاص اینها یهودیانند. «من الناس»: از مردمان، یهودیان. «فبشرهم»: به آنان اعلام کن، خبر ده، بشارت؛ یعنی، خبر شادی آور که از روی تهکم و تمسخر در کردار شر، کاربرد پیدا می کند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»: یهودیانی که آیات و نشانه‌های پیامبران خویش را تکذیب نموده «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» و پیامبران و پیروان دعوتگرشان را بدون سبب و گناه به قتل میرسانند، قاتلان از یهود که زکریا و فرزندش، یحیی را به قتل رساندند و به‌جان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز سوء قصد نمودند، مفسر ابن کثیر فرموده است: بنی اسرائیل در آغاز روز سی صد پیامبر را به قتل رساندند، و در آخر روز بازار بقالی خود را برپا کردند. (صفوة التفاسیر)

هكذا حدیث شریف آمده است که: بنی اسرائیل در يك روز چهل و سه یا یکصد و هفتاد، یا یکصد و دوازده تن صلحاء را به شهادت رسانیدند. در این آیه مبارکه به نصاری نجران

و کافران دیگر نیز گوشزد میشود که انکار احکام الهی و مخالفت پیغمبران و مقابله با ناصحین انصاف پسند و با منتهای شقاوت و قساوت دست آغوشته به خون ایشان، امری عادی و معمولی نیست؛ چنین مردم به دردناکترین عذاب ها سزاوار، و از کامیابی هر دو جهان محروم اند؛ زحمت ایشان بر باد، و مساعی شان ضایع نخواهد گشت وقتی که به آنها در این جهان و آن جهان جزا داده شود هیچ نجات دهنده و مددکاری برای آنها موجود نخواهد گردید. (تفسیر کابلی)

«وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ»: و پیامبران و پیروان دعوتگرشان را به قتل میرسانند که مردم را به نیکی و عدالت خوانده و به آن دستور میدهند. «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (21)»: برای آنها به عنوان جزای عملکردهایشان در دوزخ عذابی است دردناک. این عذاب تمام کسانی را نیز دربر میگیرد که به شریعت استهزا نمودند و یا مانع انتشار آن شدند و یا پیروانش را با کشتن و حبس کردند مورد آزار و اذیت قرار دادند.

باید گفت که: در حقیقت شایستهی آن بودند؛ زیرا سه نوع جنایت را مرتکب شده بودند: کافر بودن به آیات خدا، و کشتن پیامبران و کشتن دعوتگران راه خدا. در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سختتری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

یادآور می شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امتهای پیشین نیز واجب بود. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی میکند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست». شأن نزول آیات 21 و 22:

ابو العباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر بن عمیر از دی ثمالی بصری مبرد یمانی از علما برجسته بصره میفرماید: پیامبران خدا به میان مردم بنی اسرائیل میرفتند و به سوی دین خدا فرایشان میخواندند؛ اما آن مردم، پیامبران را میکشتند. پس از گشتن آن عده از پیامبران، جمعی مؤمن، قیام می کردند و دوباره مردم را به دین اسلام فرا میخواندند، آن مردم نیز، همچون شیوهی پیشین خود با پیامبران، آن مؤمنان را میکشتند. و به همین ترتیب... پس این آیات در باره آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سر می بردند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾
 آنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده، و برای آنان هیچ یاور و مددکاری نیست. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَبِطَتْ»: تباه رفت، بی اثر ماند، به در شد.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: آن گروه کافران و قاتلان کسانی هستند که پیغمبران و امر به معروف و نهی از منکر کننده را می کشتند، اعمال نیک و حسناتی

که انجام دادند به هدر رفته، و در دو جهان اثری از آن باقی نمانده است، بلکه نفرین و خواری دنیا و آخرت برای آنان میماند.

واقعیت امر اینست که در بسیاری از حالات يك انحراف، تمام اعمال شخص را تباه می‌کند. «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (22): برای آنها هیچ سعادت در دنیا و هیچ نجاتی در آخرت نیست، برای گناهانی همچون پیامبرکشی، شفاعتی در کار نیست، در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلماً حال و روزگار بدتری دارند، بلکه زندگی‌شان کلاً تباهی و عار به شمار می‌رود و آخرت‌شان نیز توأم با لعنت و آتش دوزخ است و در آخرت برای آنها یاری دهنده‌ای نیست که عذاب را از آنان دفع کند؛ هیچ قدرتی از قدرت‌هایی که باور دارند در دنیا و یا آخرت و یا در هر دو جا به درد آنان می‌خورند، در واقع هیچ یک از آنها قادر به یاری کردن او نخواهد بود. زیرا حق تعالی بر امر خود غلبه دارد و هیچ مانعی برای قضا و قدرش نمیباشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَمُحَرِّضُونَ (۲۳)

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داده شدند، به سوی کتاب خدا (قرآن) دعوت میشوند تا در میان آنها قضاوت (وحکم) کند، پس گروهی از آنان روی می‌گردانند در حالی که اعراض دارند؟! (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ»: بهره‌ای از کتاب آسمانی به آنان داده شد، آنان، کاهنان و عالمان یهودند. «كِتَابِ اللَّهِ»: تورات یا قرآن. «مُحَرِّضُونَ»: پشت‌کنندگان، روی‌گردانان.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ»: آیا ای محمد از این تعامل یهودیان تعجب نمی‌نمائی که از تورات بسیار می‌آموزند و تمام احکامش را می‌فهمند.

مفسر جبار الله زمخشری فرموده است: منظور احبار یهود است که آنها سهمی فراوان از تورات را دریافت داشته‌اند.

«يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُحَرِّضُونَ» (23): ولی زمانی که به آنها هنگام منازعه گفته شود که بیائید حکم الله متعال را از تورات بگیریم بعد از شنیدن حکم، گروهی از آنها روی می‌گردانند از روی عناد، تمرد و سرکشی و طغیان به دنبال غیر تورات می‌روند.

در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین اینکه به وجوب عمل به آن هم معترفند. یعنی هنگامی که از آنها دعوت میشود که بسوی قرآن بیائید که قرآن با بشاراتی که در کتب مسلمانها وارد شده موافق است، و اختلافات شما را به طور صحیح فیصله میکند؛ جماعتی از علمای ایشان تغافل می‌کنند؛ حال آنکه دعوت به قرآن، فی الحقیقت دعوت به تورات و انجیل است؛ بلکه بعید نیست که اینجا مقصود از کتاب الله تورات و انجیل باشد، یعنی، بالفرض فیصله منازعات شما را به کتاب خود شما بگذاریم اما، مشکل این است که آنها مقابل خواهشات و اغراض پست، از هدایات کتاب خود نیز اعراض مینمایند، و بشارات آن را نمیشنوند، و احکامش را گوش نمی‌دهند؛ چنانکه در رجم زانی از حکم منصوص تورات صراحتاً اعراض کردند.

باید گفت که دین مقدس اسلام، دین انصاف دین عدالت و دین احترام به دیگران است. از فحوای آیه مبارکه «يُذْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ»: معلوم می‌گردد که؛ از علمای دیگر ادیان دعوت بعمل می‌آورد، تا کتاب خودشان را حاکم قرار دهند. در ضمن قابل یادآوری است که: همه‌ی علمای اهل کتاب انسانهای بد نبودند. از اینکه از کتاب الهی روی گشتناند خطرناک نیست ولی لجابت شان خطرناک از اعراض شان است.

همچنان مفسران در ذیل این آیه مبارکه مینویسند که این آیه مبارکه: به قصه و داستانی اشاره دارد که یهود وقتی دو نفرشان مرتکب زنا شدند، محاکمه را پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند، پیامبر حکم رجم آن دو را صادر کرد، اما آنها از آن امتناع کردند و گفتند: در کتاب ما فقط تحمیم یعنی روسیاه کردن هست و بس، اما وقتی تورات را آوردند، مسأله‌ی رجم را در آن یافتند، پس آن دو رجم شدند. آنگاه برآشفتمند، خدای متعال با نازل کردن این آیه اعمال آنان را تقبیح کرد. (تفصیل این داستان را میتواند در صحیح بخاری در «کتاب التفسیر» مطالعه فرماید.

یادداشت:

مؤرخان مینویسند که کتاب تورات پانصد سال پس از فوت حضرت موسی علیه السلام به رشته تحریر در آمده است، بنابر به همین دلیل است، که در مسیر تاریخ، دستخوش ظلم و ستم ظالمان دنیا پرست قرار گرفت و تحریف شده است.

شان نزول آیات 23 - 24:

198- ابن ابو حاتم و ابن منذر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانه‌ای که در آن تورات تدریس می شد به «بیت المداراس» (مدرسه‌ی تدریس تورات) رفت و چند نفر یهودی در آنجا بودند داخل شد و آنها را به اسلام دعوت کرد، نعیم بن عمرو و حارث بن زید از او (پرسیدند: ای محمد! تو از کدام دین پیروی میکنی؟ پیامبر گفت: من به دین ابراهیم و از پیروان راه او هستم. گفتند: ابراهیم بدون شک یهودی بود. پس رسول الله به ایشان گفت: بیایید به تورات مراجعه نماییم تا کتاب شما بین ما حاکم باشد، اما آنها از این کار ابا و ورزیدند. پس الله آیات: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُذْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (23) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)» را نازل کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

این (عمل آنها) بدان سبب است که آنان گفتند: «آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نخواهد رسید». و این (افتراها و) دروغهایی که می‌بافتند آنان را در دینشان فریفته و مغرور ساخت. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذلک»: منظور، اعراض و پشت کردن. «لن تمسنا النار»: آتش به ما نخواهد رسید، به مازیان نخواهد رسانید. «غره»: آنان را فریفت، گول زد.

تفسیر:

«ذلک بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ»: «این» روی گرداندنی امتناع و اعراض شان از شریعت الله متعال این است که آنها ادعا میکنند فرزندان او تعالی و دوستانش اند و

دوست هیچگاه دوست خود را عذاب نمینماید و اگر عذاب هم بکند این عذاب برای مدتی کوتاه و مطابق با روزهایی است که گوساله را پرستیدند، یعنی آیام معدود که همانا چهل روز که گوساله پرستی بودند. این گمان آنها دروغ، دَجَل، بی اساس و بی بنیاد است. باید گفت که دین مقدس اسلام، خود بر تربینی، چه بر اساس دین باطل و چه بر اساس نژاد، ممنوع و محکوم است.

«وَعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)»: و هر که به الله متعال کافر شود هر کسی که باشد حق تعالی او را در آتش دوزخ جاودان می سازد، با این حال آنها ادعا میکنند که پروردگار به یعقوب علیه السلام وعده عدم تعذیب فرزندانش را داده است، این ادعای آنها مجرد دروغ و افتراء است. باید با تمام صراحت اذعان داشت که: همه‌ی مردم در دادگاه الهی یکسان هستند.

با تأسف باید گفت که در عصر امروزی ما تعداد از مسلمانان بی اختیار و بدون تعقل و تأمل پیرو سرگذشت اهل کتابند؛ زیرا هنگامی که به سوی دستورات قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت و فرا خوانده میشوند که قاضی در بین شان باشد و دردهایشان را درمان کند؛ می گریزند؛ پشت میکنند و بهانه ها می آورند و حتی با ناز و خودبینی گستره‌ی زندگی را تنها در راستای دنیای مادی می بینند و بس و ضرورت نمیدانند که دین را در زندگی عملی مردم و روابط اقتصادی - اجتماعی و خانوادگی، دخالت دهند، حال آن که در عرصه‌ی ادعا خود را مؤمن و مسلمان هم می پندارند.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)
پس چگونه خواهد بود (حالشان) هنگامی که آنها برای روزی که شکی در آن نیست، گرد آوریم و به هرکس (پاداش) آنچه فراهم کرده به تمام و کمال داده شود؟ و به آنها ظلم نخواهد شد. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَيْفَ»: حال آنان چگونه خواهد بود؟ چه وضعی پیدا می‌کنند؟. «وُفِّيَتْ»: به تمام و کمال داده شد.

تفسیر:

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ»: پس حال ایشان در روز قیامت چگونه باشد آن زمانیکه ایشان را برای محاسبه، حساب و کتاب جمع کنیم که در وقوع آن هیچ شکی هم نیست در آن روز معلوم خواهد شد که به چه تاریکی‌ها افتاده اند و چگونه رسوا شدند. «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» در روز حشر هر نفسی هر عملی را که انجام داده اند و کسب کرده اند در آن روز بتمامی و بکمال داده خواهد شد و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی گردد.

«وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (25)»: و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی‌گردد. یعنی نه عذابی اضافی می‌بینند و نه پاداشی ناقص می‌یابند. دادگاه الهی براساس عدالت تشکیل میشود و هرکس به جزای خود میرسد. پاداش جرایم به فرض و تخمین داده نمیشود؛ سزا متکی بر جرایمیست که خود و مجرمان بر جرمیت آن اقرار نمایند؛ هیچ عملی محو و نابود نمی شود، بلکه به صاحبش بر گردانده میشود. و طوریکه یادآور شدیم: زیاد از استحقاق جزا داده نمی شود، و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی‌گردد. بناءً باید همیشه دریاد قیامت باشیم و خرافات را کنار بگذاریم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 30) درباره دلایل قدرت، عظمت و اختیار خداوند متعال در هستی، حذر از دوستی با کافران، بیم از روز آخرت، بحث بعمل می آید.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾

بگو: «بارالها! ای دارنده پادشاهی (و هستی جهان) به هر کس که خواهی، پادشاهی (و فرمانروایی) میبخشی، و از هر کس خواهی پادشاهی (و فرمانروایی) را میگیری، و هر کس را خواهی عزت میدهی، و هر که خواهی خوار میکنی، همه خوبیها به دست توست، بی شک تو بر هر چیز توانایی. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اللهم»: یا الله، پروردگارا! «مالك الملك»: ای دارندهی ملک، فرمانفرما. «توتی»: میبخشی، میدهی. «تنزع»: باز پس میگیری، می ستانی. سلب مینمایی.

تفسیر:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ» یعنی بگو: «بارخدا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی، ای آنکه در ید بلاکیف تو مقالید تمام امور و تصرف در هستی قرار دارد و برای اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمین قرار دارند، مالک واقعی تمامی حکومتها پروردگار با عظمت است.

مُلْك برای غیر خدا، موقتی و محدود است. حالاکه: مالک حقیقی و واقعی اوست پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک اصلی عمل کنند. پس آی انسان در حالیکه مالک مُلْك نیستی، پس چرا با داشتن آن مغرور و با از دست دادنش مأیوس شوی! «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» تو در تمام عالم متصرف هستی، تو و تنها تویی که پادشاهی را برای کسی از بندگان که خواهی میبخشی و از کسیکه خواهی ملک پادشاهی را می ستانی، «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» خداوند متعال به هر کس که شایسته و لایق باشد، حکومت می دهد.

همان گونه که به سلیمان، یوسف، طالوت و ذوالقرنین عطا نمود. «وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» هر که را خواهی عزت و بزرگی می بخشی و هر که را خواهی خوار و ذلیل می گردانی، بناءً عزت و ذلت به دست الله متعال است، از دیگران نباید توقع عزت داشته باشیم.

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26)»: خزاین و گنجینهی تمام خیر و برکت فقط در دست توانمند توست و تو بر همه چیز قادری. خواهی عزیز کنی، خواهی خوارداری، خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی. کار توداری تو کریم و مهربانی، رحیم و رحمانی عزیز و سلطانی.

یادداشت:

این که الله خیر را ذکر کرده «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» و شر را ذکر نکرده است، بدان سبب است تا ما را تعلیم دهد که در مقابل خدا ادب را رعایت کنیم و به عنوان رعایت ادب شر را به خدا نسبت ندهیم، هر چند شر نیز به دست تقدیر او است. «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». ابن کثیر میگوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم و امتشان را به سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می کند زیرا او نبوت را از بنی اسرائیل گرفت

و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به سوی انس و جن و خاتم الانبیاء علی الاطلاق صلی الله علیه وسلم تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به خصوصیت مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت صلی الله علیه وسلم، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکار ساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند.»

شان نزول آیه 26:

ابن ابی حاتم از قتاده نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم از درگاه خداوند مسألت می‌کرد که ملت روم و ایران را از زمره‌ی امت او قرار بدهد. خداوند نیز این آیه را نازل فرمود: «اللهم مالت الملك...» یا این که: ابن عباس و انس بن مالک می‌گویند: وقتی پیامبر، مکه را فتح کرد و به مسلمانان وعده‌ی پیروزی بر ایران و روم داد؛ منافقان و یهودیان گفتند: آرزوی بسیار دور و دست نیافتنی است! سرزمین ایران و روم کجا و محمد کجا؟! آنان توانا تر و نیرومندتر از آن هستند که در موردشان چنین تصور شود. مگر سرزمین مکه و مدینه، محمد را بس نیست که چشم طمع به سرزمین ایران و روم دوخته است؟ (تفسیر قرطبی ۵۲/۴)

تُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

(یکی از علامات قدرت تو این است که) شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب داخل می‌کنی، و زنده را از مرده بیرون می‌آوری، و مرده را از زنده بیرون می‌آوری، و به هر کس بخواهی بی‌شمار روزی می‌دهی». (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تولج» (وج): وارد می‌کنی، در می‌آوری. «تخرج الحي من الميت»: زنده را از مرده خارج می‌سازی، به وجود می‌آوری. همانگونه که شب به داخل روز می‌خزد و روز از شب می‌خیزد، عین این خزش و خیزش در سلول‌های موجود زنده برقرار است. پیوسته سلول‌هایی می‌میرند و سلول‌های دیگری به وجود می‌آیند، و چرخه حیات و موت لحظه‌ای متوقف نمی‌گردد. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«تُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ»: گاهی از شب می‌کاهی و به روز می‌افزایی و گاهی از روز می‌کاهی و به شب می‌افزایی. شب روز را به سرعت می‌پوشاند پس ناگهان تاریکی را می‌یابی که آهسته آهسته رخت بر می‌بندد و بساط خویش را از جهان بر می‌چیند. و روز شب را می‌پوشاند پس ناگهان روشنایی را می‌یابی که اندک اندک فراگیر می‌شود.

و همچنین فصل‌های سال اعم از تابستان و زمستان را دگرگون می‌کنی. و این قانون ثابت در تمام فصل‌های سال است، پس هرچه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابر همین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به طور ثابت (24) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد، تمام این تغییر و تحول طی یک سازو کار عجیب و

حکمت و قدرتی نافذ صورت میگیرد. و همه این تغییرات شب و روز و پیدایش فصلها یکی از برکات و الطاف الهی است.

«وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»: قدرت پروردگار با عظمت محدود نیست. او از مرده، زنده و از زنده، مرده خارج میسازد. یعنی: انسان ذی روح وزنده را از نطفه مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم و این تویی که نبات سبز را از دانه خشک و خرمای ساقه بلند را از هسته جامد می‌رویانی، و این تویی که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آوری. چنین است نظر ابن کثیر، ومفسر طبری فرموده است: که برخی از مفسران مینویسند: ناپاک را از پاک و پاک را از ناپاک جاهل را از عالم و دانا از نادان، کامل از ناقص و ناقص از کامل در تصرف قدرت خاص اوست. اما بهترین تأویل، تأویل آنهایی است که گفته اند: انسان و حیوانات زنده را از نطفه‌ی بی جان، و نطفه‌ی بی جان را از انسان زنده و حیوانات بیرون می‌آورد. (تفسیر طبری. ۳۰۹/۵)

«وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (27)»: و خداوند هرکسی را که بخواهد بیش از اندازه روزی عطا میکند، سرچشمه لطف الهی بی‌انتهاست. رزق بی‌حساب، یعنی برای سرچشمه رزق محدودیتی نیست، یعنی روزی میدهد در دنیا بدون رنج و زحمت، و بیش از اندازه در آخرت از نعیم بهشت برخوردار می‌سازد.

و این پاداش و روزی از برای کسی است که در این دنیا چندان که طاقت دارد عبادت کند که فردا در آخرت جزا و نعمت آن بیابد.

خواننده محترم!

هدف از این آیه‌ها، (26 و 27) دلداری پیامبر بزرگوار در برابر موضعگیری مشرکان و اهل کتاب، افکار دعوت او در آیات پیشین، یادآوری قدرت خدا در یاری نمودن دین خود و برتری کلمه‌ی والای حق است. مشرکان به دلیل این که پیامبر شخصاً به بازار میرفت و خرید روزانه میکرد و همچون هر انسانی خوردن و آشامیدن داشت، پیامبری او را انکار می‌کردند. اهل کتاب هم غیر از پیامبران بنی اسرائیل، پیامبری را نمی‌پذیرفتند.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند، و هر کس چنین کند، با خدا هیچ رابطه‌ای ندارند (و عهد و پیمان او با خدا گسسته شده است). مگر اینکه (از آزار و اذیت) آنها بترسید (در ظاهر با آنان دوستی کنید). و خداوند شما را از (کیفر) خودش برحذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداست. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أولياء»: جمع ولی، دوست، یار و یاور. «من دون»: به جای. «فليس من الله في شيء»: بهره‌ای از دین خدا ندارد و از دوستی و رحمت خدا دور است. «إلا أن تتقوا منهم تقاة»: مگر این که به نوعی از آنان حذر کنید، آنگاه در ظاهر - سلسله‌ی دوستی بجنبانید که زیان نبینید. «تقاة»: حذر کردن، پرهیز نمودن. «يحذركم الله نفسه»: خدا شما را از کیفر برحذر میدارد، می‌ترساند.

تفسیر:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: غیر معقول است که انسان محبت الله و محبت دشمنانش را با هم جمع کند. بناءً مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی انتخاب و با آنها مهر و محبت بورزند و قلباً به همیاری با آنان متمایل باشند. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: مسلمانان از دوستی با کفار منع شده اند، اعم از این که به سبب خویشاوندی باشد، یا دوری یا هر سببی دیگر از اسباب معاشرت. مفسران می نویسند که: علایق و روابط سیاسی نباید مُنجرّ به سلطه پذیری یا پیوند قلبی با کفار شود.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»: و هرکس چنین کند یعنی هرکس به سراغ کفار برود، کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد، خداوند متعال او را به حال خود رها و از امدادهای غیبی خود محروم میسازد.

در هیچ چیز از الله نیست یعنی: او را از دوستی خداوند متعال هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همه احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است، و هرکس چنین کند یعنی هرکس به سراغ کفار برود، کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد، خداوند متعال او را به حال خود رها و از امدادهای غیبی خود محروم می سازد. «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»: مگر این که بیم آزار و شر آنها را داشته باشید که در این صورت میتوانید به ظاهر دوستی آنها را به زبان بیاورید، بدون این که قلباً به آن راضی باشید؛ چون از نوع مدارا و سازش بالبلهان است که روایت شده است: ما در مقابل اقوام به ظاهر روخوش هستیم اما قلباً آنها را نفرین میکنیم. البته ارتباط ظاهری با کفار برای رسیدن به اهداف والا تر، در مواردی جایز است.

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»: و از خشم حق تعالی بترسید که او شما را بر حذر داشته و از همه آنچه موجب عقاب و عذاب اوست نهی فرموده است. بناءً در مواردی که اصل دین در خطر باشد، باید همه چیز را فدا آن کرد و فقط باید از الله متعال ترسید.

«وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (28): مبدا به خاطر کامیابی و رفاه چند روزه دنیا، سلطه‌ی کفار را بپذیرید که بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست، به زودی به سوی او باز می‌گردید تا هر یکی را مطابق اعمالش پاداش دهد و براساس آن برای نیکوکاران جزای نیک و برای بدکاران عذاب آتش است.

این بدین معنی است که در دل مسلمان خوف اصلی خداوند متعال باشد، و کاری نکند که مخالف رضای الهی واقع گردد؛ مثلاً، از جماعت اسلام گذشته، بدون ضرورت، ظاهراً یا خفیه، با کفار موالات نماید، یا در وقت ضرورت در اختیار نمودن صورت موالات از حدود شرعی تجاوز کند، یا خطرات موهوم و حقیر را یقینی و مهم ثابت کند، و این چنین مستثنیات یا رخصت‌های شرعی را الله خواهشات نفسانی گرداند؛ به آنها باید تذکر داد که تماماً در محضر عدالت عالیه خداوند متعال حاضر می شوند، در آنجا حيله و حواله دروغ، کاری از پیش برده نمی تواند.

به یاد داشته باشید که اگر برای حفظ جانتان آسیبی به دین خدا، یا جماعت اهل ایمان و یا فرد مؤمنی رساندید، از مؤاخذه‌ی الهی رهایی نخواهید یافت و طوریکه یادآور شدیم؛ بازگشتتان به هر حال به سوی الله متعال است.

مفسر تفسیر «معارف القرآن» در بابت می نویسد: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان نا آگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچگونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر(ص)، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می شود که مانند آن را در میان هیچ یک از ملل جهان نمیتوان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبر(ص) تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هریکی معلوم گردد، و اینکه از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آنکه ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است. اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: «لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» [الممتحنة: 8]. «خداوند تعالی شما را منع نمیکند از کسانی که با شما نمی جنگند در دین و بیرون نکرده اند شما را از خانه هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید».

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد، که مراد از آیه: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً» در اینجا، همین درجه مداراست. یعنی: باکفار موالات جایز نیست مگر درحالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات میباشد بنابر این، این مورد از حکم نهی از موالات با کفار مستثنی شده است. چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و دیگر صحابه ش گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برای شان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری مینمود که نظیرش در جهان یافت نمیشود. سالی که در مکه

مکره قحط سالی شد، پیامبر(ص) به دشمنانی که آن حضرت محمد(ص) را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکره به دست پیامبر(ص) فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم». یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی شوید بلکه برمظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آنحضرت محمد(ص) در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می گرفتند، آن چنان با وی رفتار میکردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمیکند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرت(ص) روا داشتند اما هیچگاه ایشان به فکر انتقام گیری نیفتاد و هیچ وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق(رض) برای ذمیان نیازمند غیرمسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرام چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است.» (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

در اخیر میخوام اضافه نمایم: شخص مسلمان نیرومند باید از حد رخصت صرف نظر نماید، و بر عزیمت عمل کند، و از خدا نسبت به مخلوق بیشتر بترسد.

شان نزول آیات 28 - 29:

ابن جریر از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس(رض) روایت کرده است: حجاج بن عمرو باکعب بن اشرف، ابن ابی حقیق و قیس بن زید هم پیمان بود، اینها با جماعتی از انصار همراه شدند تا آن ها را گمراه کرده از دین حق برگردانند. رفاعه بن منذر، عبدالله بن جبیر و سعید بن خيثمه به آنها (جماعت انصار) گفتند: از دوستی با این یهودان اجتناب کنید و از صمیمیت و همراهی با ایشان بپرهیزید تا شما را به فریب و نیرنگ از دینتان منحرف نسازند، اما آن ها نپذیرفتند. پس در باره ایشان خداوند متعال آیات «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (28) «قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (29) را نازل کرد. (طبری 6821 از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است.)

قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹)

بگو: «اگر آنچه در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکارش کنید، خداوند آن را میداند، (و نیز) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می داند، و (مانند علم خود) الله به هر چیز قدرت کامل دارد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صدور»: سینه ها، دل و درون. «محضرا»: آماده، حاضر، مهیا. «أمدأ بعیدا»: فاصله ی زیاد، مسیر دور.

تفسیر:

«قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» ای پیامبر! به مردم بگو آنچه را که در سینه ها دارید، چه پنهان کنید و یا آشکار، خدا در هر حال آن را می داند از جمله (دوستی با کفار) و یا هر عملی را آشکار و بر ملا سازد حق تعالی همه را میداند و از او هیچ چیزی پوشیده و پنهان نیست. ممکن است انسان نیت و راز خویش را از بندگان بپوشد، اما الله

متعال را به این ترتیب فریب داده نمیتواند. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (الله متعال، مفسد را از مصلح بازمی شناسد). و یعنی این از نهایت خیرخواهی اوست که پیشاپیش شما را نسبت به اعمالی که ممکن است موجب تباه شدن عاقبتتان گردند، هشدار می دهد. «وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: و به تمام امور آگاه است و تمام آنچه را که در آسمانها و زمین اتفاق می افتد میداند، و ضماین دل شما را هم میداند و به آن جزا دهد. پس شایسته است از وی بترسید و از عذاب و خشم وی بر حذر باشید.

در این هیچ جای شکی نیست که: علم خداوند به آشکار و نهان، به زمین و آسمان، یکسان است. از خدایی که به اسرار تمام آسمانها آگاه است، چه چیز را میتوان پنهان کرد؟ در ضمن باید گفت: که توجه به علم خداوند، مایه‌ی زنده شدن وجدان مذهبی و مانع گناه و توجیه آن است.

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (29): «و خداوند بر هر چیزی تواناست». چون علم وی چنین محیط و قدرتش عام و تام است، گنهکار به هیچ صورت نتواند گناه خویش را بپوشد، و از سزا نجات یابد، یا گریخته تواند. لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد. این تهدیدی است بس بزرگ.

خواننده محترم!

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام میفرماید: این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرار داد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمیکند، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با قبیله خزاعه در حالیکه هنوز بر شرک خویش بود پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

1 - برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

2 - آیه کریمه (28)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع تقسیم میشود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

روزی که هر کس آنچه را از خیر و نیکی انجام داده، و آنچه از بدی مرتکب شده، حاضر شده می یابد. و آرزو می کند، ای کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله ای دور بود، و خداوند شما را از (کیفر) خودش بر حذر می دارد، و (در عین حال) الله به بندگان خود مشفق و مهربان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُحْضَرًا»: حاضر و آماده. «أَمَدًا بَعِيدًا»: فاصله زیاد.

تفسیر:

در آیهی مبارکه قبل، بحث از علم و قدرت پروردگار با عظمت بود، در این آیه نمونه ای از علم و قدرت الهی را بیان می یابد. این آیه شبیه آیه 49 سوره ی کهف است که می فرماید: در روز قیامت مردم تمام اعمال نامه خود را در برابر خویش حاضر می یابند. طوریکه می فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا» در روز قیامت هر انسانی پاداش عمل خود را حاضر می یابد و هیچ چیز از اعمال انسان محو و نابود نمی شود و در قیامت در برابر او حاضر می گردد. یعنی روز قیامت تمام نیکویی ها و بدی ها در قبال نظر انسان پدیدار می گردد، و نامه اعمالی که در تمام عمر نموده به دست او داده می شود. برای اهل خیر ثواب بهشت است و برای اهل شر عذاب و آتشی است شعله ور.

آنچه را انجام دادی مقابل خود می یابی و ثواب عملکرد نیک پاداش جزیل از سوی پروردگار جلیل است و جزای فعل بد خسارت و آتش است. و باید گفت که اعتقاد به حضور عمل در قیامت، مانع گناه در انسان می گردد.

«وَمَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ ثَوَدُ لَوْ أَنْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» بسیاری از اعمالی که در دنیا مورد علاقه انسان است، در قیامت مورد تنقیر او قرار خواهد گرفت. در آن روز، مجرمین آرزو کنند که کاش این روز از ما بعید می بود؛ یا میان ما و این اعمال چندان فاصله از مشرق تا مغرب دور می بود که به آن نزدیک هم نمیشدیم. و آرزو میکند که ای کاش بین آن ها و عمل شان به اندازه آسمان و زمین فاصله می بود، ولی هیئات! به الله قسم چنین شخصی بدون شک در سختی قرار دارد و برای او هیچگونه رهایی نیست. و حق تعالی به شما از باب انذار و رفع عذر خبر داده تا هر ذاتی از فرومایگی دور شود و به صلاح و تقوا دست یازد.

مفسر حسن می فرماید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می برد». باید گفت: در روز قیامت، پشیمانی هیچ سودی ندارد و آرزوها نشدنی است. کلمه (لو) در آیه مبارکه در مورد آرزوهای نشدنی بکار می رود.

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» و از جمله رأفت و مهربانی خدا بر بندگان یکی هم این است که آنها را از روز آخرت بر حذر داشته، «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (30)» چون او تعالی به مخلوقاتش لطیف و رؤوف است و به آنها اموری را خبر داده که مایه خورسندی شان است و از اموری باز داشته که به آنها زیان دارد. و از جمله رأفت او یکی هم مهلت دادن و قبول توبه و اقامه حجت و برهان میباشد.

خواننده محترم!

در آیات متذکره خداوند متعال، به روشنی بیان فرموده است که: همه ی کارها به دست توانای اوست. فرمانروای فرمانروایان، عزت دهنده، خوار کننده، بخشنده، بازدارنده و بر

هرکاری توانا و شایسته است. اینک این آیه‌ها مؤمنان را بیدار میکند که باید تنها به بارگاه شکوهمند و پر قدرت الله روی آورند و در امور لازم زندگانی و همکاری‌های اجتماعی از دوستانشان کمک گیرند و - به خاطر خویشاوندی و دوستی دیرینه - با دشمنان فعلی، دوستی نکنند و همنشین نشوند. عناوین برخی آیات در این باره: (آل عمران/ ۱۱۸)، (نسا/ ۱۴)، (مائده/ ۵۱)، (نفال/ ۷۳)، (مجادله/ ۲۲)، (ممتحنه/ ۱).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی الله متعال، مؤمنان را از دوستی با کافران بدنهاد، منع فرمود، اینک در آیات (31 الی 32) توضیح میدارد که: راه دوستی با خدا، پیروی و امتثال از اوامر و نواهی آن چگونه است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)

بگو: اگر الله را دوست دارید، پس از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد، و گناهانتان را برایتان بیامزد، و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تحبون الله»: خدا را دوست میدارید. محبت انسان به خدا و پیامبر، پیروی از فرمان آنان است.

تفسیر:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»: ای محمد! به آنها بگو: اگر واقعا الله را دوست دارید چنانکه می‌گویند پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد؛ چون من پیامبر او هستم.

در مورد مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وسلم ولزوم اطاعت از او، در قرآن عظیم الشأن می‌خوانیم: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء، 80). هرکس از پیامبر پیروی کند، قطعاً از خدا پیروی کرده است. در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح، 10). بیعت با تو بیعت با خداست.

در ضمن قابل یادآوری است که: بهترین مکافات، مکافات معنوی است. محبوبیت نزد الله متعال و دریافت مغفرت، بهترین پاداش برای مؤمنان بحساب می‌آید.

«وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (31)»: یعنی اگر از پیامبر پیروی کنید و فرمانش را اجرا کنید خدا شما را دوست خواهد داشت و گناهان گذشته‌ی شما را می‌بخشاید.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: اطاعت و پیروی از پیامبر، موجب دریافت عفو الهی است.

ابن کثیر فرموده است: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت الله متعال را دارند، اما هر و طریقه محمدی صلی الله علیه وسلم نیستند». پس چنین کسانی درواقع امر در ادعایشان دروغگو هستند تا آن‌گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی صلی الله علیه وسلم پیروی کنند، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است». (مختصر ابن کثیر ۲۲۷/۱).

شان نزول آیه 31:

ابن منذر از حسن بصری روایت میکند که: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردمی

بودند که میگفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...). محمد بن جعفر بن زبیر میگوید: این آیه درباره ی هیأت اعزامی نجران نازل شده که چنان می پنداشتند آن چه درباره ی عیسی علیه السلام - ادعا میکنند، دوستی با خداست. ابن عباس (رض) میگوید: یهودیان میگفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم. وقتی این آیه نازل شد، پیامبر، آن را بر یهودیان عرضه کرد، نپذیرفتند. در هر صورت، خطاب این آیه عام است و هرکس ادعای دوستی با خدا را داشته باشد، باید در کردار و گفتار ثابت کند و فرمان پیامبر را با جان و دل گردن نهد و گرنه دروغگوست.

در آیات متبرکه قبله بعد از اینکه از ممانعت موالات و محبت با دشمنان الله متعال معیار دوستی الهی معین میشود؛ یعنی هرکه در دنیا محبت پروردگار با عظمت را دعوی مینماید، دعوی وی بر معیار اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض شود، صفا و غش آن هویدا خواهد شد. هرکه به طریقه محمدیه استقامت می ورزد و فروغ نبوت را مشعل راه خویش می گرداند، بداند که در محبت اللمتعال دعوی او بی آایش و صادق می باشد. گویا، هر قدری در این دعوی صادق باشد، در پیروی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستحکم و مستعد می باشد؛ و در نتیجه، به جایی میرسد که الله متعال به وی محبت کند، و به طفیل اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و محبت الله جرایم گذشته او بخشیده شود، و انواع مراحم ظاهری و باطنی الله متعال درباره وی مبذول گردد. گویا، چون از بیان توحید فراغت حاصل شد، این جا بیان نبوت آغاز، و اطاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعوت داده شد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

بگو: از الله و رسول او اطاعت کنید، پس اگر از اطاعت الله و رسول او رویگردان شدند، پس (بدانند که کافر شده اند و) الله کافران را دوست ندارد. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تولوا» (ولی): پشت کردند، روی گردان شدند و نافرمانی نمودند.

تفسیر:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»: ای محمد! برای مردم بگو اگر شما اراده رستگاری و سعادت و پیروزی دارید پس از الله متعال و پیامبرش بترسید و به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم از طریق اجرای اوامر و اجتناب از نواهی عمل کنید.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر روگردان شدید و از اطاعت سر بازو اعراض کردید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (32)» پس همانا الله متعال کسی را که از فرمانش سر بازند و از دستور پیامبرش سرپیچی کند دوست ندارد، بلکه او را مؤاخذه کرده و مورد قهر و غضب خویش قرار میدهد. «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهَ النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» در روزی که خدا پیامبر و مؤمنان را خوار و خفیف نمی کند.

این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر است. همچنان این آیه مبارکه جواب صریح به آنعده از یهود و نصارا می گفتند: «نحن ابناء الله واحباء» ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم، در این آیه مبارکه واضح گردید که کافران هرگز محبوب الله متعال شده نمیتوانند، اگر شما واقعاً دوستی الله متعال را میخواهید، احکام او را به جا آرید، و گفته پیغمبرش را بپذیرید، و محبوب بزرگ او را فرمان برید.

از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که: محبوب شدن یا منفور شدن در نزد پروردگار، به دست خود انسان است. و در جمله «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» دریافتیم که گاهی سرپیچی از فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم، برابر با کفر است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی پس از بیان محبت پروردگار و دوستی و عشق به وجود مبارک پیامبر خاتم و پیروی از دستوراتش، اینک آیات متبرکه (33 الی 37) نیز به محبوبان و بهترین برگزیدگان خدا و سلاله‌ی آنان و داستان نذر «حنه» زن عمران که در واقع راه عشق و دوستی بر روی مردم گشوده اند اشاره می کند.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

به حقیقت خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. (۳۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِصْطَفَى»: (صفوی): برگزید، انتخاب کرد، برتری داد، برگزید. اصل آن از «صفوة» است؛ یعنی آنها را از جمله‌ی پاکان خلقت قرار داد. (فرقان).
فحوای جمله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى»: آیه مبارکه این فهم را میرساند که انسان‌ها همه در يك سطح نیستند و خدای حکیم، بعضی انسان‌ها را بر بعضی دیگری برگزیده است تا مسئولیت سنگین رسالت را بر دوش آنان بگذارد.

تفسیر:

حق تعالی آدم علیه السلام را به نبوت و پیامبری برگزید و نوح علیه السلام را که اولین رسول و ابراهیم علیه السلام که پدر پیامبران است (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و آل عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم، خاتم پیامبران بنی اسرائیل؛ زیرا تمام انبیا و پیامبران از نسل آنها می‌باشند).

را که خاندان طاعت و صلاح بودند. خداوند متعال اینها را از میان تمام مردم برگزید و باگزینش خود ویژگی بخشید. اینها حقیقتاً به حقوق ولایت و دوستی الله متعال عمل نموده و شکر هدایتش را بر جای آوردند.

باید گفت که: در بنی اسرائیل دو تن به نام عمران گذشته‌اند: عمران پدر موسی و هارون (که در کتاب مقدس «عمرام» آمده است)؛ و عمران دیگری پدر مریم. اکثر مفسران سلف و خلف گفته‌اند: در اینجا مراد عمران ثانی است؛ زیرا، در آیه «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ» مراد قصه عمران پدر مریم است.

چون در این سوره واقعات خاندانی عمران ثانی یعنی مریم و مسیح مشروحاً بیان شده غالباً به این جهت آن را سوره آل عمران نام گذاشته‌اند.

باید گفت که در آیه مبارکه (33)، اول از آدم علیه السلام شروع میکند؛ چون او پدر همه بشر است، و برگزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افکند، به او نام‌های همه اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید.

سپس نوح را مورد ستایش قرار میدهد، که آدم اصغر و پدر دوم بشر به شمار می‌آید و انسانهای کروی زمین-پس از توفان و نابود شدن مردم، جز خانواده‌اش در میان کشتی از نسل اویند. قرآن عظیم الشأن «میفرماید: «و جعلنا ذریة هم الباقین» [صافات/۷۷]: تنها نسل او را باقی گذاشتیم. (عرف/۱۴۴)، (نمل/۵۹)، (فاطر/ 32)

ذکر آل ابراهیم علیه السلام برای این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی علیه السلام از این خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی علیه السلام است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصاً بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

(درحالیکه همگی از یک نسل‌اند که بعضی آنها از بعضی دیگر است، والله شنوا و دانا است. (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد). (۳۴))

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُرِّيَّةٌ»: خاندان، فرزندان کوچک و بزرگ، سلاله.

تفسیر:

«ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ» «در حالی که این جماعت» انبیا علیه السلام «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنانکه برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند.

چون بعد از آدم و نوح کسانی که در جهان زندگانی می کردند همه از نسل این پیغمبران برگزیده بودند اما بر خلاف آن بعد از حضرت ابراهیم در دنیا خانواده‌های متعددی بوجود آمدند و خداوند از میان این اقوام دودمان حضرت ابراهیم را مخصوص گردانید و نسلی که از فرزندان او بوجود آمدند میگویند.

برخی از ایشان از برخی زاده شده از اولاد پسندیده و از آباء برگزیده اند چون حضرت عیسی از طرف مادر پدید آمده سلسله نسب او هم از طرف مادر بحساب می‌آید نه اینکه نعوذ بالله به خدا منسوب گردد. و چون واضح است که سلسله نسبت عمران پدر حضرت مریم صدیقه، مادر مسیح به ابراهیم منتهی میشود. پس آل عمران نیز شعبه‌ای از آل ابراهیم است و پیغمبرانی که بعداً مبعوث شده اند هیچ یک از خاندان ابراهیم بیرون نمیباشند. «تفسیر گلشاهی»

«وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (34)» و خداوند برگفتار بیهوده شنواست و به اغراض فاسده ایشان آگاه و داناست که اشاره به تولد حضرت مریم صدیقه مادر عیسی دارد.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

(به یاد آور که) هنگامی که همسر عمران گفت: «پروردگارا! من آنچه را در شکم دارم برای تو نذر کردم که آزاد، (برای خدمت بیت المقدس و پرستشگر تو) باشد. پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی». (۳۵))

تشریح لغات و اصطلاحات:

«امْرَأَتُ عِمْرَانَ»: زن عمران، مفسران نام او را خنّه دختر فاقود ذکر کرده‌اند. «مُحَرَّرًا»: آزاد از وابستگی های دنیوی، پاک و خالصی، مختص برای عبادت و خدمت.

تفسیر:

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ زَمَانِي»: و ای محمد! برای مردم داستان عجیبی را یادآوری کن، «آنگاه که زن عمران آن ولی و صدیق» که نامش حنه بود، مادر مریم چون عقیم، نابارور بود و از طرفی به فرزند عشق میورزید، از پروردگار خویش استدعا نمود تا او را فرزندی

دهد، «رَبِّ إِيَّيْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي» پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادتت، «مُحَرَّرًا» «تا آزاد از هر قید و مشاغل دنیایی، از قید نکاح و مانند آن آزاد باشد»، و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت در بیت المقدس «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند، «فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(35)»: از تو ای خدای بزرگ می طلبم تا این نذر مرا بپذیری زیرا تو می دانی که من این عمل را برای رضای تو انجام داده ام و در آن هیچگونه ریا و خود نمایی نیست چون تو بر تمام آنچه در نهان انسان ها قرار دارد آگاهی و هر آوازی را میشنوی و میدانی چه کسی در عمل خود اخلاص دارد و چه کسی ندارد تا او را مکافات و مجازات فرمایی. باید گفت که اگر عزیزترین و محبوبترین چیزها را میدهد، به فکر قبولی آن نیز باشید. ما شا الله ملاحظه میداریم که انسانها و شخصیت های دوراندیش، قبل از تولد فرزندشان به فکر مسیر خدمات او نیز هستند.

طوری که در تفاسیر و کتب روایی آمده است: دو خواهر به نام های «حَنَّهُ» و «اشیاع»، که اولی همسر «عمران» از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل و دومی همسر زکریای پیامبر بود، عقیم بودند و حمل دار نمی شدند.

مفسر ابن کثیر به نقل از محمد بن اسحاق میفرماید: «حنه مادر مریم همسر عمران زنی بود که باردار نمی شد یعنی زن عقیم بود، روزی پرنده ای را دید که جوجه خویش را صدا می زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آنگاه گفت: پروردگارا! اگر فرزندی به من عطا کنی نذر تو باشد که او را تقدیم بیت المقدس نمایم تا در آن جا به خدمت بپردازد. حامله بود که همسرش فوت کرد. وقتی زایید، نوزاد، مریم بود، نه پسر. باغم اندوه و اعتذار به خاطر این که مبدا مریم از عهدهی خدمت بیت المقدس بر نیاید، گفت: «قَالَتْ رَبِّ إِيَّيْ وَضَعْتُهَا أُنْثَى..» (تفسیر ابو سعود ۲۳۰/۱).

قابل یادآوری میدانیم که: موضوع نذر، تاریخی بس طولانی در ادیان الهی دارد، و نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادر اطاعت می کرد.

یادداشت:

کلمه «محررا» را در آیهی 35 یعنی، از قید و بند روحی و غرایز نفسانی و از شرایط محیط و تأثیرات آن، پاک و آزاد و سرافراز بودن. واژهی مریم که معنای خادم آمده است، مفید همین آزادی از شرایط و قید و بندهای دیگران است؛ چون معابد و مساجد، باید صورت کاملی از محیط آزادی و آزادمنشی باشد و مانع آزادی عبادت و یاد خدا در آن، از همه ی ستمگران، ستمگرتر است. (سوره بقره آیه: 114) (پرتوی از قرآن).

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِيَّيْ وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الدَّكَرَ كَأَن لَّنِي وَإِنِّي سَمِئْتُهَا مَرِيمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرِيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

پس هنگامی که او را زایید گفت: ای رب من! من دختر زاده ام، و الله بر آنچه او زاده بود داناتر بود (و به طور حسرت گفت) و مرد مانند زن (کمزور) نمیباشد و من آن را مریم نام نهادم و او و اولاد او را از شر شیطان رانده شده در پناه تو می سپارم. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُعِيذُهَا بِكَ»: را در پناه تو میدارم. در پناه تو قرار میدهم، به دست تو میسپارم.

تفسیر:

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ» و هنگامی که آن دختر را به دنیا آورد، یعنی طفلش متولد شد، از روی حزن و اندوه و معذرت گفت: پروردگارم مؤنث است. یعنی من که دختر به دنیا آوردم، زیرا در آن روزگاران عادت چنین بود که مردان را برای نذر اختصاص می دادند و از دختران در تنظیم امور منازل استفاده می نمودند و چون حق تعالی بر همه چیز آگاه است، بناءً لازم نیست به او گفته شود که نوزاد دختر است.

سپس حنه همسر عمران از تولد طفل دختر افسوس خورد، و در نهایت حسرت گفت: هیچگاه زن در توان و نیرو و تحمل خویش مانند مرد نیست؛ زیرا زن ضعیف و صلاحیت مادری دارد در حالی که مرد برای کار و تلاش است.

ابن عباس (رض) فرموده است: چون جز مذکر نذر پذیرفته نمی شد این چنین گفت. پس الله متعال نذر مریم را قبول کرد.

باید گفت که: خادمان، مجاوران و افرادی که معتکف می شوند در عبادتگاه سکونت دارند، همین جا را محراب می نامند. در یکی از همین نوع اتاق ها مریم علیها السلام معتکف بود.

باید گفت که تمایلات انسان مهم نیست، مصلحت و خواست الهی مهمتر از آن است، طوریکه میفرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» یعنی خدا داناتر است به آنچه او به دنیا آورده است، خواه این را میگفت یا نمیگفت. این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر یعنی مریم و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از تولد نوزاد دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار به زودی این دختر وی و فرزندش عیسی علیه السلام را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهد گردانید، «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ» یعنی فرزند مذکری که مورد درخواست همسر عمران بود مانند فرزند مؤنثی که به وی بخشیده شده بود، نیست بلکه این بهتر است.

واقعیت امر هم همین است که: در بسیاری از حالات دختر در پاکی و پاکدامنی، به جایی می رسد که هرگز پسر به آن رسیده نمیتواند.

این جمله یک جمله‌ی معترضه است و به خاطر بزرگ نشان دادن حال این نوزاد و امور مهمی که به آن مربوط است، آورده شده است، خداوند خود او و پسرش را دونه‌ای از نشانه های دال بر عظمت خویش قرار داد، «وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ» سپس خبر داد که نام نوزاد خویش را مریم گذاشته است.

مریم در زبان آنها به معنی فرمانبردار و عابد می باشد. این نام را بر نوزاد خویش از روی فال نیک نامگذاری کرد.

فحوای آیه مبارکه برای ما می آموزاند که برای فرزندان خویش کوشش بعمل آریم که: نام نیک و مناسب و خوبی انتخاب کنیم، همچنان در آیه مبارکه دریافتیم که: مادر، حق نامگذاری فرزند خود را دارد.

مریم به زبان عبری، یعنی: عابد و خدمتکار پروردگار. و این نام 34 مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

مفسر ابن کثیر فرموده است: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنانکه این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده

است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آنگاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَدُرِّتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (36): «وهرآینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو میکنم» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. در این هیچ جای شکی نیست که شیطان، دشمن دیرینه نسل بشر است، بناءً تمام کوشش خویش را به راه اندازیم تا در قدم نخست اطفال ما سالم به دنیا آیند و در قدم بعدی سعی نمایم تا از شر شیطان در آمان باشید. برای تأمین سعادت اطفال خویش، تنها به تربیت خود نباید متکی باشیم، بلکه او را به الله متعال بسپاریم زیرا توانمندی بشری محدود و عوامل انحراف در جوامع بینهایت زیاد است. طوریکه خداوند متعال این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر اینکه شیطان او را در هنگام ولادتش مساس میکند، جز مریم و پسرش».

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷)

آنگاه پروردگارش (مریم) را قبول نیک کرد و او را نیک رویانید (بزرگ کرد)، و زکریا را سرپرست او ساخت، هرگاه زکریا داخل عبادتگاه می شد نزد او (مریم) خوردنی می یافت، زکریا گفت: ای مریم! این رزق به تو از کجا می آید؟ مریم گفت: این رزق از جانب الله می آید: بی گمان الله کسی را که بخواهد بدون حساب روزی می دهد (بدون زحمت و تکلیف). (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مریم»: طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، کلمه‌ی عبری است؛ یعنی، خدمتکار پروردگار (خادم الرب) عبادتکار. «تقیل»: «تقبل»: پذیرفت. «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»: او را نیکو بار آورد، به بهترین شیوه پرورش داد، او را نگهداشت، خوب رویانید. «كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا»: زکریا را سرپرست او کرد. زکریا از نسل سلیمان بن داود است. «أَنَّى لَكَ هَذَا»: این خوراکی از کجا برایت می آید؟ از کجا به تو می رسد؟

تفسیر:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ»: حق تعالی این نذر را از مادرش به وجه احسن پذیرفت. باید گفت قبولی خداوند درجاتی دارد. ملاحظه داشتیم که پروردگار با عظمت نذر مادر مریم را به بهترین وجه آن پذیرفت. ابن عباس (رض) گفته است: او را به راه نیکبختی هدایت کرد. «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»: و آنرا مبارک گردانید، حفظ کرد، هدایت نمود و جایگاه محترمانه‌ای به او بخشید و تمام امورش را نیکو ساخت و او را برگزید. مادر مریم نذر کرد که طفل اش خادم خانه‌ی خدا شود در مقابل الله متعال پیامبرش را خادم و متکفل این کودک قرار داد.

طوریکه میفرماید: «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» سرانجام پیامبر خویش را زکریا علیه السلام که شوهر خاله‌ی مریم بود، سرپرستی و کفالت او را پذیرفت و در پرورش وی، جد و جهد بسیار نشان داد. و او را متعهد کرد منافعش را زیر نظر داشته باشد. تا به سن زنان رسید، آنگاه برای عبادت گوشه‌ی انزوا را در محراب برگزید.

قناده میفرماید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشی‌شان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشند، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به نام زکریا شوهر خواهر، یا شوهر خاله مریم برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده‌گرفت».

لازم به ذکر است حضرت زکریا با شوهر خاله‌ی مریم که تربیت و پرورش مریم به وی سپرده شده بود و از مجاوران هیکل بود، ایشان آن زکریای نبی(ع) که داستان قتل وی در تورات آمده نمی‌باشد.

زکریا، پیامبری درستکار، نیکو کردار، شایسته، و از نسل و سلاله‌ی هارون بود و خود فرزندی نداشت. فطرتش خواست، فرزندی داشته باشد، این آرزو در نهاد وی اثر گذاشت و با وجود پیری از بارگاه پروردگار توانا، دعا کرد.

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»: مریم هرگاه به غذا نیاز پیدا می‌کرد پروردگار بدون اینکه مریم دچار زحمت شود و از روی کرامت به او این طعام را آماده می‌فرمود.

همینطور هر وقت زکریا وارد حجره و عبادتگاهش یعنی محراب می‌شد، پیش او میوه و مواد خوراکی می‌یافت.

مجاهد گفته است: در زمستان میوه‌ی تابستانی و در تابستان میوه‌ی زمستانی می‌یافت. خادمان، مجاوران و افرادی که معتکف می‌شوند در عبادتگاه سکونت دارند، همین جا را محراب می‌نامند. در یکی از همین نوع اتاق‌ها مریم علیها السلام معتکف بود.

الْمِحْرَابُ:

قبل از همه باید گفت که: فهم واقعی عبادت همانا جنگ و نبرد با شیطان و محلّ عبادت، محراب یعنی محلّ نبرد است.

«محراب» به صورت عموم در اذهان یادآور محراب مسجد است، لیکن در این جا مراد از محراب اتاقی است که در صومعه و کلیساها بالاتر از ساختمان عبادتگاه بنا می‌گردید و در آن ملا زمان و خادمان عبادتگاه و اعتکاف کنندگان سکونت می‌کردند و مریم علیها السلام هم در چنین اتاقی معتکف بود.

این محراب دارای دروازه‌ای است و به وسیله پله‌های کوچک از زینه‌ها بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می‌ماند، لذا محراب، گرامی‌ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می‌گویند. «قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا»: گفت: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ ملاحظه فرماید که: زن می‌تواند به مقامی برسد که پیامبر خدا را به به تعجب، وحیرت وادارد. طوریکه می‌گوید: «أَنِّي لَكَ هَذَا».

مفسر ابن کثیر می‌فرماید: «این خود دلیل کرامت اولیا می‌باشد». و چون زکریا این میوه‌ها را نزد وی می‌یافت.

«قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ(37)»: مریم در جواب گفت: آن رزق و روزی از طرف خداوند ست لذا، دیدن این میوه‌ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، و خداوند به هرکس که بخواهد روزی فراوان و بدون تلاش و زحمت عطا میکند.

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که در این هیچ جای شکی نیست که: الله تعالى میتواند خارج از اسباب مادی هم برای مخلوق خویش روزی برساند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 44) در باره زکریا و یحیی، دعای زکریا، و لطف خداوند متعال در باره ی مریم، به بحث گرفته شده است.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾
در آنجا (بود که) زکریا پروردگار خود را به دعا خواند (و) گفت: ای پروردگارم! از طرف خود فرزند پاکیزه‌ای به من عطا کن، به درستی توشنونده دعایی. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هنالك»: آنجا، نزد مریم، در محراب عبادت. «دعا»: به کمک طلبید. به فریاد خواند. «ذریه طيبة»: فرزندی لایق، شایسته و درستکار.

تفسیر:

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ»: و هنگامیکه زکریا این کرامت و نشانه صلاح کرامت و عطیه الله متعال را در نزد مریم ملاحظه نمود و دید که حق تعالی به گونه غیر معمول و بدون سعی و تلاش چگونه به این دختر گوشه نشین با قدرت خود روزی میرساند، این امید به او دست داد که اگر خدا بخواهد در این سن پیری نیز میتواند به او فرزند بدهد.

باید گفت که: حالات انسان و ساعات دعا، در استجاب آن بینهایت مؤثر است. در ضمن قابل یادآوری است که: آرزو، و تمنا کردن کمال است، ولی حسد ورزیدن نقص است. زکریا علیه السلام با دیدن مقام مریم علیها السلام شیفته شد و غبطه خورد و دست به دعا التماس و درخواست به درگاه پروردگارش بلند کرد: و از خداوند متعال زاری کنان خواست: «قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»: پروردگار! از خزانه رحمت فرزندی صالح به او از همسر عقیمش درحالی که خود از نیز پیری کهن سال بود عطا کند؛ زیرا می دانست هیچ پدیده‌ای در هستی در برابر قدرت الله متعال محال و سخت نیست.

معنی «طیبه» عبارت است از صالح و مبارک. سبحان الله مشاهده‌ی کمالات دیگران، زمینه‌ی درخواست کمالات و توجه انسان به الله متعال است. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (38)»: براستی که تو دعای دعاکنندگان را شنوا و اجابت کننده آن هستی.

توضیح مختصر:

هنگامی که زکریا فراغت مریم را مشاهده نمود که با تمام وجود و شوق و شور فراوان، به درگاه الله متعال روی آورده، خالصانه به عبادت می پردازد و از روزی فراوان برخوردار است، از پروردگارش خواست، فرزندی شایسته از سلاله‌ی پاک یعقوب به او عطا فرماید.

ظاهرا، یحیی، معرب یوحنا که در انجیل به یوحنا المعمدان (تعمید دهنده) مشهور است، یحیی، سه سال یا شش ماه از عیسی - علیه السلام - بزرگتر بود.

مادر یحیی، «یصابات» (الیزابت) نام داشت.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾

پس در حالیکه او ایستاده در محراب نماز میخواند، فرشتگان او را ندا کردند که: «خداوند تو را به یحیی بشارت میدهد، (و او) تصدیق کننده‌ی کلمه خدا (عیسی) است، و سرور و خویشندار (از رغبت به زنان) و پیامبری از صالحان است. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُصَدِّقًا»: جمع قلم، آن چه برای نوشتن بکلمات: تصدیق کننده‌ی عیسی، روح خدا. اولین تصدیق کننده‌ی عیسی، یحیی بود. عیسی به «کلمه» موسوم است؛ چون کلمه‌ی «کن» موجب آفرینش وی شد. «سیدا»: سرور، آقا. «حصورا»: خویشندار از هوسهای بدفرما، کسی که با وجود توانایی، ازدواج نکرده باشد، پاک از گناه. «من الصالحین»: از سلسله‌ی نیکان.

تفسیر:

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ»: حق تعالی دعای ذکر را قبول فرمود از این روی ملائکه رحمت او را درحالتی ندا کردند که در مسجد خویش و در محراب مصروف نماز بود، ملاحظه می‌داریم که نماز، در ادیان پیشین نیز وجود داشت. به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است. (در آیه مبارکه برای تجلیل و تعظیم از مقام جبرئیل، او را به نام جماعت نام برده است؛ چون جبرئیل رئیس فرشتگان).

«أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى»: همانا که خداوند تو را به تولد «یحیی مژده میدهد» اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقانیت «کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی علیه السلام است.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: اراده‌ی خداوند بر هر چیزی غلبه دارد. پیری و ناتوانی پدر و عقیمی مادر، مانع فرزند دار شدن نیست. در ضمن دریافتیم که در برخی از حالات نامگذاری افراد از جانب پروردگار با عظمت هم صورت گرفته است.

«مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ»: که نبوت عیسی علیه السلام را تصدیق میکند، و به رسالتش ایمان می‌آورد پیامبری که از سوی خالق متعال با کلمه «کن» و بدون پدر به وجود آمد.

عیسی علیه السلام را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود آمد.

چنین بود که یحیی علیه السلام به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مژده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد.

یادآور می‌شویم که یحیی پسرخاله عیسی علیه السلام و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد.

«وَسَيِّدًا وَحَصُورًا»: همچنین یحیی «سید است و حصور» سید: کسی است که بابر دباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری میکند.

حصور: کسی است که از زنان، خود دار و پرهیزنده است. و خود را از هوس‌ها منع میکند، و با این که توانایی هم دارد با زنان نزدیکی نمی‌کند.

یعنی از لذات و شهوات بسیار خود داری خواهد کرد، و چندان به عبادت الهی مشغول خواهد بود که نوبت نرسد که به زن التفاتی نماید؛ این حال مخصوص حضرت یحیی بود. بلی

یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمیکرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفت نفس، خود را از این کار باز میداشت.

ولی آنچه بعضی مفسران گفته اند که او عنین بوده، باطل است و چنین امری برای پیامبران جایز نیست؛ زیرا نقص و ذم است، حال این که این آیه در مورد تمجید و مدح او نازل شده است. (ابن کثیر به نقل از قاضی عیاض آورده است: «بدانید که تمجید خدا از یحیی به حضور، همان طور که بعضی مفسران گفته اند به سبب عنین بودنش نبود، بلکه مفسران با درایت این را انکار کرده اند و گفته اند: چنین وصفی نقص و عیب است و لایق شأن پیامبران نیست، بلکه معنی آن معصوم بودن از گناهان است؛ یعنی به طرف گناه نمی رود، انگار خود را از هوس ها منع کرده است. و معلوم است که ناتوانی در نکاح نقص است، و فضل در این است که بتواند و مرتکب نشود، مانند عیسی که پرهیزگاری اش وی را از این کار بازداشت یا کفایت و عون خدا آدمی را از این عمل باز دارد، مانند یحیی.)

همچنان قاضی عیاض در کتاب «شفاء» میگوید: «بدان که کناره گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه ای است که لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از نزدیکی به گناه باز داشته می شد».

«وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ (39)» یکی از پیامبران صالح است. یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می کند.

ابن کثیر میفرماید که: این مژده ی دوم بر پیامبری اوست، که بعد از مژده ی تولدش آمده است. و این مژده از اولی والاتر است. مانند گفته اش به مادر حضرت موسی علیه السلام: ما او را پیش تو باز خواهیم آورد و او را از پیامبران قرار می دهیم. (مختصر ابن کثیر ۲۸۱/۱)

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)

(زکریا) گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود؟ در حالیکه به عمر رسیده ام. و زخم عقیم است، (الله) گفت: هم چنان است، الله چیزی که بخواهد انجام میدهد. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنِّي»: چگونه؟ «غلام»: فرزند. «الکبر»: کهنسالی، در آن موقع، زکریا حدود یکصد و بیست پروردگار چنین است که از شما دو نفر، با آن سن و سال فرزندی بیافریند.

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ»: گفت ای پروردگار من! چگونه دارای نوزادی خواهم بود؟ «وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ»: در حالیکه عمری دراز بر من گذشته و استخوان هایم پوسیده و پیری بر من هجوم آورده است در آن موقع یک صد و بیست سال از عمرش گذشته بود.

«وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ»: و زخم عقیم است، همسرش نود و هشت سال داشت. هردو پیر و زنش عقیم هم بود و هر یک از این دو سبب مانع تولد فرزند بود.

به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید.

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (40)»: باید گفت که: اراده ی الله متعال، فوق وسائل و اسباب طبیعی است. طوریکه حق تعالی به او خبر داد که آنچه را اراده کند انجام میدهد و هیچ کاری در پیشگاه او دشوار و محال نیست؛ زیرا قدرت و توان الله متعال کامل و حکمتش جاری و نافذ است و حتی از سنگ نیز آب بیرون می آورد.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعُشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾

(زکریا) عرض کرد: پروردگار! نشانه‌ای برای من قرار ده! (که از آن قرار گرفتن حمل را بدانم) الله گفت: نشانه تو این است که تا سه روز با مردم سخن نگویی، مگر به اشاره، و (به خاطر شکر) پروردگار خود را بسیار یاد کن و صبح و شام او را تسبیح بگو. (۴۱) تشریح لغات و اصطلاحات:

«آيَةً»: علامت، نشانه. «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ»: که با مردم گپ نزنی. «رَمْرًا»: اشاره‌ی دست، سر و... «الْعُشِيِّ»: سر آغاز تاریکی، پایان روز، شامگاهان. «الْإِبْكَارِ»: بامدادان، سحرگاهان، ساعات اول روز.

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً»: زکریا گفت پروردگار! برای من نشانه‌ای آشکار کن که از حمل ایشان به ولد خبردار کند. یعنی وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر سپاسداری، و عبادت بیفزایم. ملاحظه می‌داریم که: انبیا، به دنبال رسیدن به مقام یقین و شهود هستند.

«قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا»: جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید نشانه تو آنست که بمدت سه شبانه روز با مردم سخن نگویی یعنی قادر به سخن گفتن نباشی مگر آنکه با چشم و سر و دست اشاره کنی.

البته این ناتوانی بر اثر مریضی و گنگی نیست بلکه تو ای زکریا نمی‌توانی از آنچه در نهان داری مگر به اشاره تعبیر کنی ولی میتوانی خدایت را یاد کنی. غرض این است که مانعی آسمانی بر او عارض می‌شود و او را جز ذکر خدا از سخن گفتن مانع می‌شود. باید گفت که: خدایی که می‌تواند زبان را هنگام تکلم با مردم ببندد و هنگام ذکر الله باز کند، می‌تواند از پدری پیرو کهنسال و مادری عقیم نیز فرزندی به دنیا بیاورد.

«وَأَذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا» یعنی خدا را بر نعمتش بسیار سپاسگزار باش، از سخن گفتن منع شده بود، اما از ذکر و یاد و تسبیح خدا منع نشده بود، و این امر در اعجاز بلیغ‌تر است. باید گفت: هر چه لطف الهی بیشتر می‌شود باید یاد او نیز بیشتر شود.

«وَسَبِّحْ بِالْعُشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (41)»: پس ذکر خدای را با گفتن سبحان الله، در اول روز بعد از طلوع آفتاب و در آخر آن قبل از غروب بگوی تا از این طریق به اظهار شکر پردازی و به نعمت پروردگار برخورد اعتراف کنی و در ضمن به عبودیت خود ادامه دهی!

مفسر طبری فرموده است: یعنی با عبادت شب و روزت پروردگارت را تعظیم کن. مفهوم کلی این آیه مبارکه چنین است که باید انسان، برای هدایت، توفیق، پاکدامنی و سرافرازی هر دو جهان زن و فرزندانش با التماس، دعا و زاری به دربار پروردگار با عظمت مراجعه فرماید.

برخی از مفسران، نوشته‌اند: زکریا در آن سه روز نمی‌توانست با مردم سخن بگوید، تا خدا را بیشتر یاد کند.

خوانندگان گرامی!

زکریا پس از دریافت نوید، در نهایت شوق و شگفتی گفت: پروردگار! پیری ام فرا رسیده و زخم عقیم است. این جمله را بدان جهت فرمود تا از دریافت این نوید، مطمئن گردد.

فرشته‌ی نیز از جانب خدا، دل او را آرام بخشید و نوید را تأیید کرد و زکریا به منظور سپاس و ستایش، از خدا نشانه‌ای خواست تا بروجود فرزند دلالت کند. بلی! تلاش برای داشتن فرزند شایسته و نیکوکار، شیوه‌ی پیامبران و راستان است: (آیه 38 سوره رعد)، (آیه 74 سوره فرقان).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: هدف اصلی این گفتار، روشن نمودن این اشتباه عقیدتی مسیحیان است که آنان عیسی علیه السلام را فرزند خدا و اله می پنداشتند. پروردگار با عظمت با ذکر تولد یحیی علیه السلام می‌خواهد به مسیحیان بفهماند که اگر عیسی علیه السلام به صورت معجزه و غیر عادی متولد شده است، شش ماه پیش از تولد او در همین خانواده پسری دیگر به نام یحیی نیز به گونه‌ای دیگر به صورت خارق العاده متولد شده بود؛ و اگر تولد غیر عادی او، او را اله قرار نمیدهد؛ تولد غیر عادی مسیح چگونه میتواند او را اله قرار بدهد؟

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾

و [یاد کنید] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! قطعاً خدا تو را برگزیده و [از همه آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاک ساخته، و تو را بر دیگر زنان عالم برتری داده است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصْطَفَاكِ»: تو را برگزید. «طَهَّرَكِ»: خدا تو را از پلیدیها و خلق و خوی بد، پاک نموده است، تو را رهانید.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»: و یاد آور هنگامی را که فرشتگان، یعنی جبرئیل گفت: ای مریم! خدا از میان زنان تو را برگزیده و تو را به کرامات اختصاص داده است.

طوری‌که یادآور شدیم که: «الْمَلَائِكَةُ» در اینجا همانا جبرئیل است، مریم در محراب بود، جبرئیل علیه السلام آمد و خطاب به مریم گفت. خداوند را برای طاعت و عبادت برگزید و ترا از لوث شرک یا قاذوراتی که زنان را باشد پاک ساخت و اصطفاک ثانی تکرار برای تاکید است یعنی بی‌شک و شبهه ترا بر زنان دنیا برگزید یا آنکه به نفخه جبرئیل مخصوص گرداند و بی شوهر فرزند دهد.

در جمله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» درمی یابیم که: زن میتواند به مقام قرب الهی برسد و خداوند برای او پیام بفرستد. حضرت مریم، هم در کمالات برگزیده شد و هم بر سایر زنان برتری یافت. به همین جهت جمله «اصْطَفَاكِ» در آیه مبارکه؛ دوباره تکرار شده است. و حضرت مریم الگوی و نمونه زنان است.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آبگوشت بر سایر غذاهاست».

«وَطَهَّرَكِ» و تو را از ناپاکی ها و آلودگی ها و تهمت‌ها که یهود به تو زده اند پاک و منزه کرده است، «وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (42)»: و تو را از میان دیگر زنان برگزیده است تا در به دنیا آوردن فرزندی بدون پدر، مظهر قدرت خدا باشی.

پس مریم علیه السلام دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت المقدس و گزینش دوم؛ متولد شدن پیامبری از وی است.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن! (با نماز خوانان نماز بخوان). (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اقْنُتِي»: اطاعت کن، فروتن باش. اسْجُدِي: خاکسار و متواضع باش. «وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»: با نمازگزاران، نماز بر پا کن، در بندگی تواضع نشان ده.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی، خداوند متعال سه کمالی که به مریم علیها السلام داده را یاد کرد: انتخاب الهی؛ «اصْطَفَاكِ» تطهیر الهی؛ «طَهَّرَكِ» و برتری دادن بر سایر زنان؛ «اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» و در این آیه مبارکه در می یابیم که: سه مسئولیت از او می خواهد: خضوع و فروتنی؛ «اقْنُتِي» سجده؛ «اسْجُدِي» و رکوع؛ «ارْكَعِي» پس هر نعمتی مسئولیتی را به دنبال دارد. طوریکه میفرماید: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ» ای مریم! به خشوع بندگی کن به پروردگارت، عبادت و پرستش پروردگارت را پیشه کن و به خاطر انتخاب شدنت او را سپاسگزار باش. یعنی بر ذکر و شکرش ادامه بده که از طریق عبادت انسان به سیادت، زیادت و سعادت می رسد. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است.

«وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (43)»: با نماز گزاران نماز بخوان. یعنی بر ادای نماز با نمازگزاران مداومت و همیشگی کن که نماز مایه روشنائی چشم و سرور روح و ستون دین است. و با عبادت می توانی به مقامات بلند و بخشش های نیکو و درجات والا برسی! باید گفت که: حضور زن در اجتماعات عبادی و اجتماعاتی که مردان نیز حضور دارند در قرآن عظیم الشان بدان سفارش شده است. «مَعَ الرَّاكِعِينَ» به شرط آنکه زنان، هم مریم گونه در جوامع و ماحول خود رفتار نمایند.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَمَلَهُمْ آيُهُمْ يَكْفُلْ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)

(ای پیامبر!) (این داستان مریم و زکریا) از خبرهای غیبی است که به تو وحی میکنیم، و تو نزد آنها حاضر نبودی وقتی که قلم های خویش را می انداختند تا کدامشان کفالت و سرپرستی مریم را به عهده گیرد، و تو نزد آنها نبودی وقتی (در مورد پرورش مریم) با یکدیگر مناقشه و کشمکش می کردند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْبَاءَ»: جمع نبأ: اخبار. «أَفَلَمْ»: جمع قلم، ان چه برای نوشتن تراشیده شود، تیرهای قرعه. «آيُهُمْ يَكْفُلْ مَرْيَمَ»: کدامیک از آنها کفالت و سرپرستی مریم را برعهده میگیرد؟ يَخْتَصِمُونَ (خصم): به نزاع بر می خیزند کشمکش می کنند.

تفسیر:

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»: این اطلاعاتی که از امور غیبی به تو ای محمد ارائه و خواندیم، داستان همسر عمران و دخترش مریم پاکدامن و قصه‌ی یحیی بن زکریا، از جمله اخبار مهم غیب است که به صورت وحی بر تو نازل کردیم و قبلاً از آن بی‌خبر بودی، از فحوای: جمله «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» آیه مبارکه برمی‌آید که: انبیا از طرف خداوند متعال برگوشه‌ای از غیب آگاه میشوند. «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» یکی از جلوه‌های اعجاز قرآن، گزارشات غیبی و نقل نهفته‌های تاریخ است. واضح است که برخی از حکایت‌های قرآن، تنها از طریق وحی برای رسول الله کشف شد و قبل از آن نه در کتابی بود و نه در سینه‌ای. «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ»: و تو ای محمد در آن روزی که با هم به منظور کفالت مریم قرعه انداختند و هنگامی که در باره آن اختلاف نمودند در میان آنها نبود!

در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را بر عهده گیرد؟ عکرمه میگوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هر کس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، او سرپرست مریم است، پس قلم‌های همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد».

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (44)»: بلی ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! شما در این صحنه‌ها حاضر نبودید، آنگاه که در مورد کفالت مریم نزاع داشتند، بلکه خداوند متعال تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، منظور این است که این اخبار وحی، از جانب خدای دانا و آگاه بود.

چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودید که انجیل را میخواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

روایت است که حنة وقتی مریم را به دنیا آورد و آن را در خرقة ای پیچید و به مسجد برد و آن را در کنار احبار که به صورت حج کعبه در بیت المقدس بودند، نهاد و به آنها گفت: این دختر نذری را بگیرید، آنگاه آنان درباره اش به مسابقه برخاستند. چون دختر پیشوایشان بود، برای کفالتش قرعه کشیدند و قرعه به نام زکریا درآمد و کفالتش را به عهده گرفت. (طبری ۳۵۱/۶).

همچنان در روایتی آمده است: وقتی مریم از مادر متولد شد، مادرش برای وفا به نذر خود، او را به کنیسه (عبادتگاه) در بیت المقدس آورد. میان پرده داران و خدمتکاران کنیسه، بر سر کفالت و سرپرستی مریم، گفتگو و کشمکش برخاست که ناچار به قرعه کشی دست زدند و پناه بردند و پرده داران برابر عرف جامعه‌ی خود به قلم‌هایشان را در آب یا در چیزی کیسه مانند انداختند و سرانجام این قرعه‌ی فال نیک به نام زکریا رقم خورد و سرپرستی مریم را عهده دار شد.

برخی گویند: قلم‌ها را در آب دریا اردن افکندند، موج آب همه‌ی قلم‌ها را به جز قلم زکریا - بر بود؛ که برابر قرارداد فی مابین، نشان برنده بودن زکریا در این قرعه کشی بود. و در مورد اینکه ضرورت این قرعه کشی از آنجا پیش آمد که مادر مریم علیها السلام او را برای عبادت خدا نذر هیکل کرده بود. و چون او یک دختر بود از این رو این مسئله که

از مجاورین هیکل چه کسی سرپرستی او را بر عهده بگیرد، تبدیل به یک مسئله حساس شده بود. (تفهیم القرآن)

ابن کثیر گفته است: خدا مقرر داشت که زکریا کفیل او بشود تا مریم از او دانش سرشار و عمل نیکو فراگیرد. یاد داشت توضیحی:

باید گفت که: این داستان و دیگر داستان‌هایی که در قرآن ذکر از آن بعمل آمده است؛ بزرگ‌ترین دلیل بر صحت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم هستند، چرا که آنها را به طور مفصل و واقعی و بدون هیچ کم و کاستی بیان کرده است و این بیان‌گر آن است که این قرآن از جانب خداوند عزیز و حکیم است، و محمد این داستان‌ها را از مردم نیاموخته است. خداوند میفرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَكْفُلٌ مَرِيْمٌ» «پس آنگاه که مادرش او را به دنیا آورد، باهمدیگر اختلاف کردند که کدام یک از آنها سرپرستی مردم رابه عهده بگیرد، چون مریم دختر پیشوا و سرور آنها بود، و همه نسبت به وی نیت خیر داشتند، و در پی آن بودند که با ارائه خدماتی برای وی، پاداش الهی را کسب کنند تا سرانجام اختلاف و کشمکش آنها به جایی رسید که برای سرپرستی مریم قرعه‌کشی کردند، و بدین منظور قلم هایشان را انداختند، و از آن جا که رحمت الهی شامل حال زکریا و مریم گشت، قرعه بنام زکریا افتاد».

پس تو ای پیامبر! در آن حالت حضور نداشتی تا آن حالت را بدانی، و برای مردم تعریف کنی، بلکه خداوند تو را به آن آگاه ساخته است، و این بزرگ‌ترین هدف از آوردن داستان‌هاست که از آن درس و عبرت آموخته شود، و دلیلی بر توحید خدا و صحت رسالت، و زنده شدن پس از مرگ و دیگر اصول ایمان و اعتقاد می‌باشند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه داستان زکریا و یحیی از اقارب عیسی علیه السلام و قصه و داستان مادرش به پایان میرسد، اینک در آیات متبرکه (45 الی 51) قصه و داستان و چگونگی به دنیا آمدن عیسی علیه السلام به بیان گرفته میشود.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَايِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٤٥)

و (به یاد آورید) هنگامی که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است؛ بشارت می دهد، در حالیکه (او) در دنیا و آخرت والا مقام، و از جمله مقربان (دربار الهی) است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِكَلِمَةٍ مِنْهُ»: به کلمه ای از سوی خود، منظور عیسی است.

«مَسِيحٌ»: لقب عیسی است، معرب (مشیخا) که در تورات آمده است و به معنی مدهون و تعمید شده است. یعنی مسح و مالیده شده به روغنی خوشبو، غسل تعمید شده، مبارک. یا این که مسح شده‌ی فرشتگان و ملکوت بود و پاک به دنیا آمد و از مسح کاهنان و کنیسه نشینان بی نیاز گشت. یا اینکه: چون همواره در سیر و سیاحت بود و زمین را مسح می کرد و با مردم معاشرت داشت و آلودگی دل‌هایشان را می زدود و آگاهشان می کرد؛ مسیح نام گرفت.

بصورت کل باید گفت: عیسی فرزند خدا نیست، مخلوق خداست، ولی مخلوقی بس بزرگ و ناشناخته.

«بِكَلِمَةٍ مِنْهُ»: («کلمه» در آیه مبارکه به صورت نکره آمده که رمز عظمت و ناشناختگی است.) هکذا باید گفت: کسیکه از انسان متولد و دوران جنینی را طی کرده است، چگونه میتواند فرزند خدا باشد؟

«وَجِیْهاً»: دارای وجاهت و کرامت. معزز، دارای قدر و منزلت، آبرومند. (فرقان).

تفسیر:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ»: و یاد آور هنگامی را که فرشته‌ای نزد مریم علیهم السلام آمد تا او را به فرزندى مژده دهد که از او بدون ازدواج زاده شود و براساس آن هم او و هم فرزندش نشانه‌ای بر قدرت خدای لطیف و با خبر باشند؛ زیرا اصل بر این است که فرزند از پدر و مادر زاده شود مگر آدم علیه السلام و عیسی علیه السلام که آدم از خاک آفریده شد و عیسی با کلمه «کن» که از جانب الله متعال گفته شد به وجود آمد.

کلمه: اینجا نام عیسی است که او بی پدر و به کلمه الله بوجود آمد، او را کلمه از آن جهت گفت که به کلمه «کن» بی پدر حاصل شد، و الله تعال هم او را کلمه خواند، در فرهنگ قرآن «کلمه» که به حضرت عیسی علیه السلام گفته شده است، به معنای «مخلوق» میباشد. مانند آیهی 109 سوره کهف که میفرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي»: اگر دریاها برای نوشتن کلمات الهی مَرگب شوند، دریاها تمام میشوند، ولی کلمات الهی به پایان نمی رسد.

«إِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»: حق تعالی تو را ای مریم به عیسی علیه السلام بشارت داد و او را نام گذاشت و برگزید و گرامیداشت و به سوی خویش بلندبرد. مفسران مینویسند که: عیسی علیه السلام به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ مریضی را با دست خویش مساس نمی کرد، مگر اینکه آن مریض شفا مییافت. «وَجِیْهاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»: در هر دوجهان سرور و بزرگ است، یعنی در دنیا و آخرت وجیه است. وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد.

و جاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است. قابل یادآوری است که وصف «وَجِیْهاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» در قرآن تنها و تنها برای حضرت عیسی علیه السلام آمده و در مورد شخص دیگری این صفت گفته نشده است. «وَمِنْ الْمُقَرَّبِينَ (45)»: و در پیشگاه الله متعال قرب و منزلتی دارد. یعنی از: مقربان بارگاه الهی «است».

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶)

و در گهواره و در حالت کهولت (و میان سالی) با مردم سخن میگوید و از شایستگان است. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَهْد»: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. گهواره. «كَهْلًا»: کهولت و میان سالی. (يُكَلِّمُ النَّاسَ) و (كَهْلًا) حالند و عطف بر (وَجِیْهاً) در آیه قبلی میباشند. «صَالِحِينَ»: کاملان در تقوا و صلاح. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا»: و از معجزات آفرینش عیسی علیه السلام یکی هم اینست که: او در گهواره به اعجاز، هنگامی که راه رفتن بلد نبود، به گونه‌ای با مردم سخن گفت

که: گویا در زمان رشد و کمال خویش قرار داشت، از این روی کلام او کلام اطفال و کودکان نه، بلکه سخن بزرگان بود.

باید گفت که: گپ زدن در گهواره و پیش‌گویی از آینده، معجزه‌ی است از حضرت مسیح. گفتگو در بزرگی، پیش‌گویی دیگری است که او تا بزرگ سالی زنده خواهد بود. همان گونه که خبر از شایستگی و ولیاقت او نیز يك پیش‌گویی و بشارت است.

مفسر جارا لله زمخشری فرموده است: «یعنی در این دو حالت، بدون تفاوت سخنان پیامبرانه می‌گوید». (تفسیر الکشاف ۲۷۸/۱). بدون شک این نهایت اعجاز را نشان می‌دهد.

واضح است ذاتی که: میتواند به مریم، بدون داشتن همسر فرزند دهد، میتواند در گهواره، زبان کودک او را به سخن گفتن باز کند. سخن گفتن عیسی در گهو راه با مردم به دفاع از افتراها و تهمات های ناروا بود که به ساحت پاک مادرش نسبت می‌دادند.

«وَمِنْ أَصْحَابِهَا (46)»: او از جمله نیکوکارانی است که در آغوش لطف و عنایت حق تعالی قرار داشت و با حفظ و عنایت الله متعال از گناه معصوم بود. سبحان الله از مادری صالحه چون مریم، فرزندی مثل عیسی پدید می‌آید.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷)

(مریم) گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟! (جبرئیل) گفت: همچنین است، الله هر چیزی را که بخواهد بوجود می‌آورد (زیرا سنت الله این است که چون آفریدن چیزی را فیصله کند می‌گوید: موجود شو پس فوراً موجود میشود. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ يَمَسِّنِي»: کسی به من دست نزده، کسی بامن همبستر نشده است. «قَضَىٰ»: إرادة بهبود می بخشم.

تفسیر:

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ»: این خطاب مریم با جبرئیل است، گفت از کجا و برچه وجه مرا فرزندی باشد و حال آنکه هیچ بشری مرا مس نکرده است شوهر ندارم و دست انسان به من نرسیده است، و این خارج از عادت است که زنی بی شوهر فرزند به دنیا آرد.

از آنجاکه مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به‌شیوه معمول، فرزندی بدینگونه به‌دنیا آید. اما حق تعالی در جواب وی فرمود: «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» **خداوند بدین سان هر چه را بخواهد می‌آفریند**، این چنین فرمان خدا مهم و عظیم است و هیچ امری او را ناتوان نمی‌کند. به سبب والدین و بدون سبب می‌آفریند.

«إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (47)»: وقتی قصد تحقق امری را بکند بدون تأخیر و نیاز به سبب به وجود می‌آید، فقط می‌گوید «کن فیکون» بشو آن هم بلادرنگ می‌شود.

خواننده محترم!

اراده‌ی خداوند متعال سبب پیدایش و آفرینش موجودات است و میتواند بدون اسباب و وسیله‌ی مادی نیز بیافریند. او سبب ساز و سبب سوز است، گاهی تأثیر چیزی را از آن

می گیرد و گاهی به چیزی اثر می بخشد. پیدایش و بقا و آثار همه چیز بسته به اراده و خواست اوست.

باید گفت که: مریم علیه السلام؛ از نظر غدد جنسی درونی، ذو جنبین بوده و تمثیل و پدیدار گشتن جبرئیل به شکل بشری آراسته و کامل، به سبب تأثیر گذاری درونی در مریم و باروری و بارداری بی شوهرزایی او گردیده است.

این ماجرای شگفت انگیز و دقیق، پیوندی از روح و قدرت خدایی بر طبیعت بشری مریم است، تا این پیوند فردی بانثرویی غیر عادی، امکان دخل و تصرف را در عقول و عواطف انسانها داشته، جامعه‌ی بشری را به مرحله‌ی تازه از تکامل فکری و روحی وارد سازد. (فرقان)

توضیح مهم:

آفرینش حضرت عیسی و برخی از آثار زندگی او غیر عادی بوده است. وقتی مریم به سن بلوغ رسید به امر خداوند متعال و بدون داشتن شوهر حامله دارد شد و پس از طی دوره‌ی عادی حاملگی، عیسی به دنیا آمد. حمل و دوران حاملگی مریم و به دنیا آمدن نوزاد و زندگی وی، همگی در تاریخ بشریت زمزمه‌ها و سر و صداها آفرید... تصور ولادت فرزند بدون دخالت تولیدی پدر، از نظر علوم زیستی، غیر ممکن و نادرست نیست؛ [خلقت عیسی عجیب تر از خلقت آدم نیست و خلق هستی از عدم، همچون خلق جاندار از مواد بی جان و... خارج از توان درک بشر است.] (فرقان) یادآوری:

بعضی از دانشمندان و مفسران فرموده اند؛ حکمت این که خدای متعال در قرآن کریم جز «مریم» از اسم هیچ زنی نام نبرده، این است: به صورتی نهان و زیبا گفته‌ی نصاری را رد کرده است که گفته اند: مریم همسر الله می باشد؛ زیرا فرد بزرگ و با عظمت از نام بردن زنش در حضور مردم ابا دارد. و نیز برای این که عیسی را به او نسبت بدهد. از این رو در آیه شریفه گفته است: «إِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ.»

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۴۸)

(دیگر اوصاف آن پسر این است که الله) به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابَ»: خط و کتابت. «يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ»: مراد این است که عیسی باسواد خواهد بود؛ نه بی سواد. («ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ» و خداوند متعال به عیسی علیه السلام نوشتن را بدون معلم آموخت «وَالْحِكْمَةَ» و به او علم نافع و فقه در دین را آموزش داد و دانش کتاب موسی علیه السلام تورات را نیز به او داد. بناءً باید گفت که: یکی از اصول و شرایط رهبری الهی، داشتن آگاهی‌های لازم است. آگاهی بر اساس علم و حکمت و کتب آسمانی، «وَالْإِنْجِيلَ (48)» و او را حافظ تورات و انجیل قرار می دهد.

مفسر ابن کثیر فرموده است: عیسی هم تورات و هم انجیل را حفظ می کرد. کتاب وی انجیل است و در آن آمده که نوشتن با دست امتیاز، و فقه در دین شرف و پیروی وحی رستگاری و نجات است. (تفسیر مسیر)

یادداشت:

مهر و محبت و عطوفت عیسی مریم که نمون های از نیروهای ملکوتی بود، در مدتی کوتاه - سبب شد، مقدمات انتشار یکتاپرستی در جهان فراهم گردد و اصلاح اندیشه ها آماده شود.

دین الهی موسی بر اثر تصرفات بی جایی که در آن به وقوع پیوست و به سبب غرور و خودخواهی های یهودیان از حد و مرز بنی اسرائیل تجاوز نکرد و در جوامع دیگر توسعه نیافت.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

و او را به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد تا (به مردم بگوید) البته من با معجزه ای از طرف پروردگارتان پیش شما آمده ام، (آن معجزه این است که) من از گل مانند شکل پرنده برای شما می سازم، باز در آن می دمم که به امر الله پرنده میشود، و کور مادر زاد و شخص مبتلا به مرض برص (پیس) را به امر الله علاج می کنم، و مرده را به امر الله زنده می کنم، و شما را از چیزی که (روزانه) می خورید و از چیزی که در خانه های خود برای آینده ذخیره می کنید خبر می دهم، یقیناً درین (معجزه ها) نشانه ای (دلیل نبوت من) برای شما است اگر یقین کننده هستید. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَكْمَهَ»: کور مادر زاد، نابینا. «الْأَبْرَصَ»: پیس، «مَوْتَى»: مردگان. «ما بین یدی»: آن چه پیش از من بوده است.

تفسیر:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: و خداوند متعال عیسی علیه السلام را رسول بحق به فرزندان یعقوب (بنی اسرائیلیان) گرداند. گفته اند اول پیغامبران بنی اسرائیل یوسف و خراشان حضرت عیسی علیه السلام است.

باید یاد آور شد که از فحوای جمله «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» آیه مبارکه معلوم میشود که؛ رسالت عیسی علیه السلام مخصوص بنی اسرائیل است؛ ولی نبوت او که مقام تبلیغ و ارشاد بوده، برای کافه انسانها است.

مانند رسالت حضرت موسی که به او خطاب میشود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (سوره طه، ۲۴). ولی هنگامی که ساحران شهر، معجزه حضرت موسی را می بینند به او ایمان می آورند.

«أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: اوبه آنها خبر میدهد که با خود دلیل و گواهی قاطع و روشن بر صدق نبوت خود از جانب پروردگارتان آورده ام که عبارت است از معجزاتی که دلیل قاطع و روشن بر صحت نبوت و ثبوت پیامبری خویش و مؤید ادعای من.

باید گفت که: عیسی علیه السلام به سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به سوی بعضی از امتهای دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد. «تفسیر انوار القرآن».

آنگاه عیسی علیه السلام در شرح معجزه خویش گفت: «أَتَى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» از گل شکل پرنده میسازم، «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» سپس میدم در آن تا مرغی شود تا بقدرت و یا ری الله متعال میان آسمان و زمین پرواز کند.

ابن کثیر فرموده است: و چنان عملی را نیز انجام داد. شکل پرنده‌ای را میساخت و سپس در آن میدمید به یاری الله متعال در پیشروی چشم عموم به پرواز در می آمد، و این را معجزه‌ی دال بر رسالتش قرار داد. و این معجزه‌ی اول بود. (مختصر ابن کثیر ۲۸۴/۱). «وَأُتِرَى الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ»: از جمله این نشانه‌ها یکی این است که او کور مادر زاد را به اذن الله متعال بینا میسازد و مبتلی به مریضی «برص» را به اذن الله متعال شفا می دهد و به او پوستی زیبا می‌بخشد.

پیسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر میشود. دلیل اینکه خدای سبحان فقط از این دو مریضی یاد کرد، این است که این دو مریضی غالباً به معالجه بهبود نمی یابند.

«وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»: و مرده را به اذن الله متعال زنده می کنم، البته تمام این کارها را به خواست خدا انجام می دهیم؛ نه به قدرت خودم.

مفسر قرطبی و سایر مفسران مینویسند که: عیسی چهار مرده را زنده کرد عبارت بودند: از: دوستش به نام عازر، و پسر پیرزن، و دختری ده ساله، و سام بن نوح. به منظور دفع توهم الوهیتش، عبارت «بإذن الله» را تکرار کرده است.

مفسران در کتب تفاسیر نگاشته اند: سام بن نوح است که قریب چهار هزار سال از مرگ او گذشته بود دعا کرد و گفت: یا حی یا قیوم. پس او را زنده گرداند، و سام بعد از آنکه که سر از خاک برداشت گفت: آیا قیامت شد؟ عیسی گفت: قیامت نشد. اما من ترا به نام خدای تعالی خواندم و دعا کردم تا زنده شدی آنکه عیسی گفت، دو باره بمیر! سام گفت: بشرط آنکه دعاکنی تا الله تعالی مرگ بر من آسان گرداند و ایمن کند عیسی دعا کرد چنانکه او خواسته بود دو باره مرده بخاک فرو شد.

باید یاد آور شد که: هر جا احساس خطر می شود باید توجه بیشتری باشد. در زنده کردن مردگان، شفا دادن کوران و سایر مریضان، خطر انحراف عقیده و غلو وجود دارد، لذا در این آیه دوبار و در آیه‌ی 110 سوره مائده، چهار مرتبه مسأله اذن الله متعال مطرح شده است.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه مینویسد: بدون شبهه، «احیای موتی» صفت او تعالی است؛ چنانچه از قید کلمه «بإذن الله» واضح و آشکار است، مگر مسیح از جهت وساطت مجازا آن را به خویش نسبت میدهد. کسانیکه میگویند که از روی قرآن کریم و حدیث، از ازل تا ابد هیچ مرده در دنیا زنده نمیشود؛ این يك دعوی محض بلا اثبات است. درست است اگرچه خداوند متعال در قرآن کریم «فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ» فرموده، و نشان داده است که چنانکه روح مرده را باز می دارد، روح شخص خوابیده را چنان باز نمی دارد؛ امّا، در کجا چنین گفته است که بعد از این باز داشتن دوباره اقتدار گذاشتن آن را ندارد؟ یاد باید داشت که معجزه آن است که برخلاف عادت عامه الهی برای تصدیق مدّعی نبوّت ظاهر شود؛ پس نصوصی را که درباره چیزی عادت عامه الهی را بیان میکند دلیل نفی معجزات پنداشتن و انکار معجزه نمودن اظهار بی‌عقلی و نادانی است. اگر معجزه به قانون عامه عادیّه موافق باشد، برای چه آنرا معجزه نامند؟! بی پدر پیدا شدن مسیح،

شفای اکمه و ابرص؛ و احیای موتی؛ و اظهار سایر معجزات؛ نزد تمام سلف و خلف در اهل اسلام، مسلم است؛ در اقوال صحابه و تابعین هیچ قولی در انکار آن پیدا نمی شود. «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» و به آنها از امور غیبی مانند انواع غذایی که در خانه های شان قرار دارد و آنها ذخیره ساختند و پنهان داشتند خبر میدهد در حالیکه در گذشته هرگز خانه های آنها را ندیده است ولی خداوند متعال به او چنین اموری را خبر داده است.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (49)»: این ها همه نشانه ها و دلایل قاطع بر صدق پیامبری اوست، اگر آیات خدا را تصدیق میکنید، در معجزاتی که به شما ارائه دادم دلیل و برهانی واضح و آشکار بر صدق من می یابید. سپس به آنها گفت: من رسالت حضرت موسی علیه السلام را تأیید می کنم.

خواننده محترم!

سنت الهی چنان جاری گردید که معجزه ی هر پیامبری از نوع چیزی باشد که در زمان او شهرت داشت: الله متعال به موسی عصا داد که عصا همه ی ساخته های ساحران را بلعید. معمولاً در آن زمان، مردم مصر در سحر و ساحری زبردست بودند. به عیسی علیه السلام علم طبابت عطا کرد؛ چون در آن زمان، اطبای معروف وجود داشتند، و به پیامبر خاتم، قرآن عظیم الشأن اهدا نمود؛ زیرا سخنوران عصر او فصیح و بلیغ سخن میگفتند، شعر می سرودند و به آن افتخار میکردند که قرآن در اوج شیوایی و رسایی - به تدریج نازل شد. و هرچه زمان میگذرد و ادبیات بشر، توسعه می یابد، و زبانها با هم تعامل میکنند و شگفتیها در عرصه ی ادبیات، پدید می آید قرآن، به مراتب، بر فراز است و ادیان در شگفت و حیرت، و صدها معجزه و راز علمی قرآن کشف می شود.

یادداشت:

عیسی به مردم میگفت: من تأیید کننده ی توراتم و هرگز ناسخ و مخالف هیچ یک از احکام آن نیستم، مگر برخی از احکام سنگین که بنی اسرائیل برخی از پاکیزه ها را بر خود حرام کرده بودند. خداوند آنها را در انجیل برایتان روا دانسته و تخفیف داده است، تا از عهده ی آن برآیید و بدانید که من خدا نیستم. خدای من و همه ی آفریده ها یکی است.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَأَحِلَّ لَكُم بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۵۰)

[و میگوید آمده ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم و تا پاره ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده برای شما حلال کنم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا بَيْنَ يَدَيْ» آنچه پیش از من بوده است. «آيَةً»: معجزه.

تفسیر:

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»: من به عنوان تصدیق کننده ی آموزه ها و هدایتی آمده ام که هم اکنون در زمان من به صورت تورات وجود دارد.

یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می

شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت.

قابل تذکر و یادآوری است: از فحوائی آیه مبارکه: «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ» برمی‌آید که: دین، یک جریان است نه یک جرعه و انبیا و کتب آسمانی دارای هدفی واحد هستند. همچنان باید گفت که: در این آیه، احترام به قوانین گذشته الهی، بشارت به تخفیف تکلیف، تأکید به تقوای الهی و اطاعت از رهبری، مطرح شده است.

قرآن عظیم الشأن درآیه 146 سوره انعام، میفرماید: به‌خاطر ظلم یهودیان، آنان را تنبیه و هرحیوان ناخن دار را بر آنان تحریم کردیم و همچنین چربی و پیه گاو و گوسفند را جز مقداری که به استخوان وروده‌ها و کمر آنها چسبیده، حرام ساختیم. شاید مراد از حرام هایی که در این آیه با آمدن عیسی علیه السلام حلال می‌شود، همین موارد باشد.

«وَلَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ»: آمده ام بعضی از چیزهای حرام در شریعت حضرت موسی را برایتان حلال کنم. یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند متعال در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرماتی را که الله متعال به منظور تنبیه بنی‌اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم.

برخی از مفسران می‌نویسند که: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند.

مفسر ابن کثیر در این مورد فرموده است: این دلیل آن است که حضرت عیسی بعضی از شرایع تورات را نسخ کرده است و درست نیز همان است.

برخی از مفسران مینویسند که از: جمله «لَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ»: بر می‌آید که: بعضی از محدودیت‌ها در ادیان سابق، جریمه‌ی موقت الهی بوده اند، نه حکم دائمی الهی.

«وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: وازجانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، یعنی نشانه‌ی درستی رسالت را آورده‌ام و آن این که خدا به وسیله‌ی معجزات مرا تأیید فرموده است.

بایدگفت که: معجزه از شئون ربوبیت الهی و برای هدایت و تربیت مردم است. «فَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (50)»: وقتی که نشانه‌های صداقت مرا مشاهده کردید، پس از الله بترسید و از من اطاعت و پیروی کنید. و سخنان مرا سزاوار پذیرفتن دانید. در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است. درضمن لازمه‌ی تقوا، اطاعت از پیامبر است. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل تفسیر آیه «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ» مینویسد: (من به عنوان تصدیق کننده‌ی آموزه‌ها و هدایتی آمده‌ام که هم اکنون در زمان من به صورت تورات وجود دارد.)

یعنی این یکی دیگر از نشانه‌های فرستاده‌ی خدا بودن من است. اگر من فرستاده‌ی او نمی‌بودم، بلکه یک مدعی دروغین می‌بودم، خودم یک مذهب و دین مستقل می‌ساختم و با نیروی کمالات و توانایی‌های فوق بشری خود سعی می‌کردم شمارا از دین سابقتان منحرف نموده به سوی دین جدیدالتأسیس خود سوق دهم. اما من همان دین واقعی‌ای را قبول دارم و همان آموزه‌هایی را عرضه می‌کنم و آنها را صحیح می‌دانم که فرستادگان دیگر خدا پیش از من آورده اند.

این مطلب که عیسی علیه السلام مبلغ همان دینی بود که موسی و پیامبران دیگر مبلغ آن بودند، در انجیل فعلی نیز به صراحت دیده میشود. به طور مثال بنا به روایت متی مسیح علیه السلام در موعظه‌ی بالای کوه به صراحت میفرماید: گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف پیامبران را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام نمایم.» (انجیل متی فصل 5 آیه 17)

یک عالم و فقیه یهودی از عیسی علیه السلام پرسید که اولین حکم از احکام دین کدام است؟ در جواب شان فرمود: اینکه خداوند خدای خود را به همه‌ی دل و تمامی جان و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اول و اعظم. و حکم دوم همانند آن این است که با همسایه ات همانند خودت محبت داشته باش. محور همه‌ی تورات و همه‌ی صحف پیامبران همین دو حکم است. (متی 22: 37-40)

سپس مسیح علیه السلام به شاگردان خود میگوید: فقیهان و مفتیان بر کرسی موسی علیه السلام نشسته اند. هر آن چه آنان به شما بگویند آنها را بپذیرید و انجام دهید، اما همانند آنان عمل نکنید، چرا که آنان می گویند اما انجام نمیدهند.» (متی فصل 23: 2-3).

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

در حقیقت خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را عبادت کنید که همین راه راست است (نه که من و مادر من را بپرستید). (۵۱)

تفسیر:

برخلاف انجیل‌های تحریف شده کنونی که از خداوند به عنوان پدر عیسی علیه السلام نام می‌برند، قرآن جمله‌ی «رَبِّي وَ رَبُّكُمْ» را از زبان حضرت عیسی نقل میکند، تابدینترتیب با هرگونه تفکر غلط و ادعای الوهیت درباره حضرت عیسی مبارزه کند. «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ» **بی‌گمان**، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید، من و شما در بندگی او یکسانیم.

عیسی علیه السلام گفت: با در نظر داشت اینکه من مرده را زنده کردم و مرغ را پران ساختم. همه به جهت بیان صحت رسالت بود، من بنده الله عزوجل هستم و آفریننده اوست و الله تعالی خدای من و خدای شماست. او را بپرستید و بنده او باشید و به یکتایی وی اقرار دهید.

«هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (51)»: عبادت و بندگی خدا، راه مستقیم سعادت است، راه راست اینست، هر که ازین برگشت بر راه راست نیست و دین وی پابرجا نخواهد بود. راه مستقیم وصول رضای الهی تنها توحید، تقوی، اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه یادی از معجزات حضرت عیسی علیه السلام به بیان گرفته شد، اینک در آیات (52 الی 58) یکبار دیگر در باره‌ی قوم عیسی علیه السلام اشاره میکنند که: عیسی آنان را به سوی ایمان و خداپرستی دعوت نمود.

که در نتیجه تعدادی از آنان ایمان آوردند، برخی گریزان شدند، عیسی و پیروانش را آزار دادند و حتی در جستجوی قتلش برآمدند؛ ولی از دسایس شان نجات یافت و خداوند متعال در کنار جوار رحمت خود قرارش داد، کافران را به آتش سنگین دوزخ هشدار نمود و به مؤمنان نیک کردار، پاداش نیکو عطا فرمود. بیان این حوادث و رویدادها برای دل‌داری

پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم است و این که: دلایل به تنهایی برای ایمان کافی نیست، مگر هدایت توفیق آفریدگار، همراه آن باشد.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾

زمانی که عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت: کیست یاور من (در دعوت به سوی (دین) الله؟ اصحاب مخلص عیسی (حواریون) گفتند: ما یاوران (دین) الله هستیم (که) به الله ایمان آورده ایم، و گواه باش که ما در برابر خدا [و فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحَسَّ»: احساس کرد، دانست، دریافت. «أَنْصَارِي»: یاوران من. «إِلَى اللَّهِ»: در راه خدا، الی به معنای (مع). «الْحَوَارِيُّونَ»: جمع حواری، یار و برگزیده، یاور، ندیمان، شاگردان عیسی، هکذا گفته اند که «حَوَارِيُّونَ» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند. (التحقیق فی کلمات القرآن). تعداد آنان دوازده نفر بود و نامهای آنان در انجیل متی و لوقا تذکر گرفته است. «الحوار»: سفید خالص، سفید جامگان. گویند: شمار حواریون دوازده نفر بوده اند. «مسلمون»: پیروان فرمان الله.

تفسیر:

با اینکه بنی اسرائیل، زنده کردن مردگان و شفادادن کوران را از حضرت عیسی علیه السلام به چشم سر مشاهده کردند، ولی باز هم لجابت و کفر ورزیدند، «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ» و چون عیسی علیه السلام تکذیب یهودیان و مکر و حیلشان را و اینکه اراده کشتن او را داشتند ملاحظه نمود در حالی که چنین عاملی با پیامبران گذشته نیز صورت گرفته بود، خطاب به مؤمنانی که او را تصدیق نموده بودند گفت:

باتأسف باید گفت: نفس عیسی، مرده را زنده می کند، کور مادر زاد را شفا می بخشد، اما انسان های لجوج از آن بهره ای نمی برند.

«قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» در این هنگام گفت: انصار من در راه الله چه کسانی اند؟ یعنی اینکه به من یاری دهند و در ترویج دین الهی بمن کمک و معاونت نمایند.

انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به سوی الله متعال و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی اند؟ مجاهد گفته است: یعنی چه کسی از من پیروی می کند؟

«قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»: مؤمنان پاکنهاد پیرو او گفتند: ما یاوران دین خدا هستیم. یعنی: ما یاوران دین الله متعال و پیامبران او هستیم.

حواری: در لغت به معنی یار و یاور است. تعداد «حواریون» به دوازده تن میرسید که: از جمله شاگردان و مقربان نزدیک عیسی علیه السلام بشمار میرفتند.

میگویند که: سبقت در حمایت از رهبران دینی، دارای ارزش است. با این که حضرت عیسی طرفدارانی داشت، ولی خداوند از ایمان حواریون ستایش نموده، و این به خاطر سابقه و صراحت دفاع شان از حضرت عیسی علیه السلام است.

در مورد اینکه؛ حواریان که بودند و چگونه این لقب بر آنان نهاده شد؟- علماء را در این باره اقوال مختلف است؛ قول مشهور آن است: اول دو نفری که به عیسی علیه السلام متابعت کردند، رخت شو، سپید شو، لباس شو، بودند، و به مناسبت شستن جامه آنها را

«حواری» میگفتند؛ عیسی به آنها گفت: لباس چه میپوشید؟ من به شما طریق شستن دل‌ها را می‌آموزم! حواریون به وی پیوستند؛ و سایر رفقای عیسی نیز بدین مناسبت به حواری شهرت یافتند. و طوریکه در فوق یادآور شدیم، برخی از مفسران: تعداد حواریون را دوازده معرفی داشته‌اند.

و گاهی لفظ حواری به معنی مطلق یاور هم اطلاق می‌شود. مناسب با همین معنی در حدیثی آمده که: هر نبی دارای یک حواری مخلص بوده و حواری من زبیر می‌باشد. (تفسیر قرطبی)

«أَمَّا بِاللَّهِ وَ إِنْهَذَا بَأْنَا مُسْلِمُونَ (52)»: ما الله را آنچه را که تو آورده‌ای تصدیق کرده ایمان آوردیم، ما تو را نصرت و یاری می‌دهیم و ما شهادت دادیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به او هیچ چیزی را شریک نیاوردیم و ما تو را بر صداقت و انقیاد خویش در پیشگاه خدا آگواه می‌گیریم.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)

ای پروردگار ما! به آنچه که تو نازل کردی ایمان آوردیم و از این پیامبر پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره گواهان [که پیامبران تواند] بنویس. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شاهدین»: گواهان. اقرار کنندگان به یگانگی الله.

تفسیر:

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (53)»: حواریون در ادامه گفتند: یعنی بار خدایا! به آنچه نازل کرده‌ای (انجیل) ایمان آوردیم و از پیامبرت، حضرت عیسی پیروی کردیم. ما را از زمره ی آنان بنویس که به یگانگی تو و صداقت پیامبرت گواهی دادند.

«فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»: از خداوند بخواهیم ما را در ایمان ثابت و از حامیان انبیا قرار دهد.

این آیه دلالت بر آن دارد که بزرگترین امری که در پیشگاه الله عزوجل به آن توسل جسته میشود، ایمان به الله متعال و پیامبرانش است و اینکه صدق در دنیا مایه نجات در آخرت می‌باشد. (تفسیر مسیر)

سپس خدای متعالی درباره‌ی یهودیان توطئه گر خبر داد که قصد قتل عیسی را کرده بودند و فرمود:

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴)

و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش،) نقشه و پلان کشیدند، و خداوند (بر حفظ او و آیینش،) چاره جویی کرد، و خداوند، بهترین چاره جویان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَكْرُوا»: نقشه کشیدند و چاره جویی نمودند، طرح ریختند، چاره جویی کردند. «مَكَرَ اللَّهُ»: خداوند برای ابطال حيله، آنان را خنثی کرد. «والله خير الماكرين»: خدا به تدبیر و چاره اندیشی آنان دانا و آشناست.

تفسیر:

گرچه آیه به یکی از سنت‌های الهی اشاره دارد، ولی با توجه به آیات قبل که حضرت عیسی کفر بنی‌اسرائیل را احساس کرد و با توجه به آیه بعد که خداوند عیسی علیه السلام را به

آسمان بالا برد، استفاده میشود که مراد از مکر در اینجا، توطئه‌ی قتل حضرت عیسی علیه السلام است که گروهی در زمان آن حضرت برای خاموش کردن دعوت او نقشه‌ها کشیده، توطئه‌ها کردند؛ حتی برای حبس و دستگیری و معرفی او جایزه تعیین کردند و مقدمات کشتن و به دار آویختن او را فراهم کردند. اما خداوند نقشه‌ی آنها را نقش بر آب کرد و او را به بهترین شکل نجات داد.

«وَمَكْرُوا اللَّهَ»: برای عیسی علیه السلام کفار بنی اسرائیل دسیسه‌ای چیدند و خواستند او را بکشند اما حق تعالی دسیسه‌ی آنها را با شکست مواجه کرد به این صورت که دیگری شبیه عیسی علیه السلام در نظر آنان آمد و آنان گمان کردند عیسی است ولی خداوند متعال او را به آسمان برد، و مشابه از او بر «یهودا»ی خاین نمایان شد. از باب مشکله به مکر نامیده شده است. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۴ و اسباب نزول واحدی ص ۵۸).

و از این رو خدا میفرماید:

«وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (54)»: الله از تمام حيله گران قوی تر است. به طوری که نابودی آنها را در تدبیرشان قرار داده؛ یعنی نیرنگشان سبب نابودیشان گشت. و در حدیث آمده است: «اللهم امکر لی ولا تمکر علی.»

برخی از مفسران نگاشته اند: مکر الله متعال در اینجا؛ عبارت از افکندن شباهت عیسی علیه السلام بر یکی از حواریون و بالا بردن خود عیسی علیه السلام به سوی آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی علیه السلام به محل اقامت وی آمدند، همان حواریی را که شبیه عیسی علیه السلام بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی علیه السلام را کشته و به دار آویخته‌اند «و خداوند بهترین مکرکنندگان است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند نیرومندتر است، عیسی علیه السلام را حق تعالی سالم نگهداشت و او را به آسمان بالا برد و به این ترتیب الله متعال امور را بر آنان پوشیده ساخت و اسرارشان را برملا کرد و خوار و ذلیل شان نمود؛ زیرا حق تعالی از آنان در مکر قوی‌تر است و جانب او غالب و دارای قدرتی بزرگ و فوق العاده میباشد و او به نفع دوستان و به ضرر دشمنان خود مکر می‌کند.

خواننده محترم!

«مکر» تدبیر لطیف و خفیه را میگویند برای مطالب حسنه ممدوح، و برای مقاصد سیئه مذموم است؛ از این جهت است که در آیه «وَلَا يَجِئُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ» با مکر قید سیئه گذاشته شده؛ در این جا که الله متعال «خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» گفته شده است، برای این است که یهود بر خلاف حضرت مسیح علیه السلام به سازشهای مختلفه و تدابیر خفیه آغاز کردند؛ حتی گوش حکمدار را پر کردند که عیاذ بالله مسیح ملحد است، و می‌خواهد تورات را تبدیل دهد، و مردم را بد دین گرداند؛ پادشاه به گرفتاری مسیح علیهم السلام حکم داد؛ از يك طرف، این اجرائات؛ و از جانب دیگر، تدبیر خفیه و لطیف الهی در نقض آن مشغول بود. (تفسیر کابلی)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتْوَفِيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵)

(به یاد آورید) هنگامی را که خدا (به عیسی) فرمود: «ای عیسی، بی گمان من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم، و تو را از (آلایش و تهمت) کسانی که کافر شدند؛ پاک میگردانم، و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز قیامت برتر از کسانی را که کافر شدند قرار میدهم، سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه در آنچه در آن اختلاف می کردید در میان شما فیصله می کنم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَوَفِّيكَ»: توفی از باب تفعّل بمعنی تمام أخذ کردن است: «التوفی: اخذ الشيء على التمام» این ماده در قرآن در أخذ با مرگ و أخذ با خواب و احتمالاً در أخذ با نجات دادن بکار رفته است. یعنی متوفیک: تو را برگرفته ام و در وقت خود می میرانم. التوفی: گرفتن هر چیز به تمام و کمال. «رافعک»: تو را قدر و منزلت میبخشم. «مطهرک»: پاک کننده ی تو، تو را دور میگردانم، میرهانم، پاکت می کنم.

تفسیر:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ»: خداوند متعال به عیسی علیه السلام خبر داد و فرمود: یا عیسی! من برگیرنده تو ام از زمین. «و بالا برنده توام به سوی خویش» در آسمان، و بدین گونه نگهدارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند. یعنی اول شما را به آسمان به گونه عذتمند و گرامی بالا می برم و از مکر و حیلۀ بدکاران حمایت می نمایم و سپس بعد از سرآمدن مدت معین عمرت تو را میکشم، و منظور مژده ی نجاتش از توطئه ی یهود است، و بردن او به آسمان به سلامت و بدون رسیدن اذیت و آزار از یهود به وی می باشد.

مفسر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی می نویسد: بالا بردن عیسی روحاً و جسماً بود، به این ترتیب نصرانیانی که ادعا می کنند عیسی علیه السلام کشته شده دروغ میگویند؟ کسی نیست از این ها سوال کند چگونه از یک سو او را الله میگوید و از سوی دیگر ادعای کشته شدنش را دارند؟ اگر الله می بود که کشته و به صلیب کشیده نمی شد. با این بیان خدای بزرگ آنان را تکذیب کرد و الله راست گفت و آنان دروغ گفتند و خوار و ذلیل شدند. ابن کثیر میفرماید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آنگاه او در این باره به آیات و احادیثی استشهاد می کند، از جمله آیه: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» (الأنعام: 60) «اوست ذاتی که شما را در شب میمیراند».

همچنین به این حدیث شریف که رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه از خواب بیدار می شدند، میفرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا».

«سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید...». اما قرطبی میفرماید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی علیه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس (رض) نیز همین قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید میکند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است.

قتاده فرموده است: در این عبارت تقدیم و تأخیر وجود دارد؛ یعنی اول تو را به آسمان می برم و سپس مرگ به سراغت می آید.

همچنان مفسر طبری فرموده است: دیگران گفته اند: معنی آن چنین است: وقتی خدا گفت: یا عیسی من تو را به آسمان می برم و تو را از کفر کافران پاکیزه میکنم و بعد از فرود

آمدنت به دنیا تو را میکشم. (طبری ۴۵۸/۳) اما گفته‌ی بعضی از مفسران که سه ساعت قبل از رفع، مرد و سپس به آسمان برده شد و گفته‌ی دیگران که میگویند: منظور از وفات خواب است، هردو قول ضعیفند. و محققان آن را مردود دانسته اند. قرطبی گفته است: صحیح آن است که بدون مرگ خدا او را به آسمان برد، حسن و ابن زید چنین گفته اند و طبری آن را پذیرفت و از ابن عباس صحیح همان است).

مفسر تفسیر کابلی شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه در ذیل آیه مبارکه: «إِنِّي مُتَوَقِّعٌ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» مینویسد در آیه به اتفاق جمهور، مراد از «توقی» موت نیست، و به اصح روایات از ابن عباس منقولست که مسیح زنده بر آسمان برداشته شده، کما فی روح المعانی و غیره؛ از هیچ سلف و خلفی منقول نیست که از صعود و نزول مسیح انکار کرده باشند؛ بلکه در تلخیص العبر حافظ ابن حجر در این باره اجماع را نقل میکند، و ابن کثیر و غیره احادیث نزول را متواتر گفته‌اند، و در اکمال اکمال المعلم از امام مالک تصریحاً این مسئله نقل شده؛ از معجزات مسیح علاوه بر حکمت‌های دیگر مناسبت خاصی با رفع إلى السماء پیدا میشود. مسیح خود در اول، يك نوع تنبیه فرمود که چون مجسمه خاکی به دمیدن من به حکم پروردگار مرغی می‌شود و به پرواز می‌آید، کسی که الله متعال به وی «روح الله» اطلاق کرده، و از نفخه «روح القدس» پدید آمده؛ آیا ممکن نیست که به حکم الله به آسمان پرواز کند-کسی که به مساس دست؛ و به دو لفظ او، به حکم الهی کور و ابرص شفا می‌یابد، و مرده زنده میشود، اگر وی از این عالم کون و فساد جدا شود، و هزاران سال چون فرشتگان به آسمان زنده و تندرست بماند، چه استبعاد دارد؟! اقتاده گوید: فطار مع الملكة فهو معهم حول العرش و صار انسیاً ملکياً سماویاً ارضیاً (بغوی) یعنی: با فرشتگان پرواز کرد؛ اکنون با ایشان در پیرامون عرش است؛ انسی، ملکی، آسمانی و زمینی گردیده است.

همچنان قابل یادآوری است که از جمله «رَافِعُكَ إِلَيَّ» آیه مبارکه معلوم میشود که برای سایر انبیا نیز معراج بوده است.

«و مَطْهَرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: تو را از شر اشراری که قصد کشتنت را دارند نجات می‌دهم. حسن گفته است: او را از یهود و نصاری و گروه کافران قوم خود، پاکیزه کرد. «و جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: همچنان خداوند متعال به او خبر داد که او تعالی پیروانش را بلند مرتبه و تا روز قیامت آنها را غالب و پیروز میسازد. اینها کسانی‌اند که رسالت او را تصدیق کردند و تا پیش از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پیرویش نمودند و کسانی از امت محمد صلی الله علیه وسلم که به عیسی علیه السلام ایمان آوردند؛ نه یهودیانی که تکذیبش کردند و نه نصرانیانی که خدایش گفتند.

جهانی بودن اسلام، منافاتی با وجود اقلیت‌های مذهبی در پناه اسلام ندارد. از عبارت «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» استفاده میشود که دین یهود و مسیحیت تا قیامت پیروانی خواهد داشت. در تفسیر جلالین آمده است: «الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ» یعنی مسلمانان و نصاری که پیامبریت را تصدیق کرده اند. «فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا» که عبارتند از یهود، با دلیل و شمشیر بر آنان تفوق خواهند داشت.

«ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (55)»: سپس سرانجامتان نزد من (خدا) است، آنگاه مطابق حق و عدالت در بین عموم شما در مورد عیسی که مورد اختلاف شماست، قضاوت خواهم کرد.

«إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» بازگشت همه به سوی الله است و او داور بی‌چون و چرای قیامت است. علت اختلاف مردم در شأن حضرت عیسی علیه السلام اینست که تا حق پیروز گردد و باطل نابود شود و مؤمن صادق به ثواب و مکافات برسد و کافر تکذیب‌گر عذاب شود؛ زیرا خداوند متعال قاضی عادل است که سخنش فیصله‌کن و قاطع و رحمتش فضل و احسان است.

ذکر پنج وعده به حضرت عیسی علیه السلام:

در آیه متذکره خداوند متعال در مقابل یهود به حضرت عیسی علیه السلام پنج وعده عنایت فرمود:

اولین وعده این بود که مرگ او هرگز به دست یهودیان با قتل انجام نمیشود؛ بلکه موت او به طور طبیعی در وقت مقرر انجام میپذیرد و آن نزدیک قیامت خواهد بود وقتی حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین نازل میگردد.

دومین وعده: بلندکردن بالفعل او به طرف عالم بالا بود، این عیناً به موقع انجام گرفت که خبر انجام آن در آیه (158) سوره نساء چنین بیان شده است: «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً» 157 در حالیکه آنان عیسی را نه کشتند، «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» 158 سوره نساء (بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد).

سومین وعده: «ومطهرک من الذین کفروا 55 آل عمران» او را از تهمت دشمنان تبرئه کرد. بدین ترتیب که خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم تشریف آورد و کلیه اتهامات یهود را برطرف ساخت. چون یهودیان به سبب اینکه حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد شده است، در نسب او طعنه و تهمت روا می داشتند که قرآن کریم با آیات متعدد آنها را به خطای شان واقف ساخت و خاطرنشان نمود که همان گونه که خداوند حضرت آدم را بدون پدر و مادر آفرید، آفرینش حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر، در قدرت و عظمت خالق متعال امری ساده است و هرگز جای شگفتی نمی باشد. بعداً یهود حضرت مسیح را متهم نمودند که او مدعی الوهیت است؛ قرآن کریم این اتهام را در بسیاری از آیات باطل ساخت. از جمله اینکه خود حضرت عیسی علیه السلام عبودیت و بندگی خویش را ثابت نمود.

چهارمین وعده: در «و جاعل الذین اتبعوک» است که پیروان شما بر منکران و مخالفان شما تا قیامت مسلط گردانیده خواهند شد و این وعده چنین تکمیل کرده شد که مراد از اتباع در این جا اعتقاد و اقرار بر نبوت حضرت عیسی علیه السلام است. ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او شرط نیست، پس به این شکل نصارا و اهل اسلام هر دو در این حکم داخل اند که به رسالت و نبوت حضرت عیسی علیه السلام معتقدند و این امری است دیگر که برای نجات آخرت و رسیدن به سعادت اخروی، تنها اعتقاد داشتن به نبوت حضرت عیسی کافی نیست؛ بلکه نجات اخروی موقوف بر ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او است که از آن جمله یکی این است که برخاتم الانبیاء پس از او باید ایمان آورد و چون نصارا بر این اصل ایمان و اعتقادی نداشتند، از نجات آخرت محروم ماندند و مسلمانان بنابر عمل بر این، مستحق نجات آخرت قرار گرفتند.

ولی وعده غلبه بر یهود در این جهان فقط موقوف به اعتقاد نبوت حضرت عیسی علیه السلام بود و مسلمانان و نصارا همیشه به این غلبه دنیوی نایل آمده و یقیناً تا قیامت باقی خواهند ماند.

پنجمین وعده: «قضاوت اختلافات مذهبی در روز قیامت» این وعده هم انجام خواهد گرفت چنانکه در آیه فرموده: «ثم إلى مرجعكم فاحكم بينكم 55 آل عمران) (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

یادداشت توضیحی:

بحث در مورد چگونگی مرگ و حیات حضرت عیسی علیه السلام، بسی سنگین و از امور غیبی و متشابهات است که جز الله متعال کسی آنرا درک نخواهد کرد و بحث و گفتگو در این مورد بیهوده و بی حاصل است و آن کسیکه به دنبالش رود، سر انجام با دست خالی و بی نتیجه باز می گردد.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾

اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند)، در دنیا و آخرت، آنانرا مجازات دردناکی خواهم کرد، و برای آنها، یاورانی نیست. (۵۶)

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: اما کسانی که به نبوت تو کافر و مخالف آیین تو هستند، و گمان نمود که تو خدایی و یا آنها تو را به صلیب کشیده اند، اینها باید بدانند که مورد عذاب سخت دنیا و آخرت قرار میگیرند، در دنیا با قتل و اسارت و در آخرت با آتش جهنم روبرو می شوند.

واضح است که: سر انجام کفر و بی ایمانی، عذاب الهی است. و هر چه اتمام حجت بیشتر باشد، قهر الهی بر انکار کنندگان بیشتر خواهد بود. آنعه اشخاصیکه زنده کردن مرده را از عیسی علیه السلام می بینند، ولی با آنها ایمان نمی آورند، مستحق هر نوع عذابی هستند. «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (56)»: یاور و معینی ندارند که عذاب خدا را از آنان دفع و دور کند. حکم قرآنی همین است که: در برابر قهر الهی، هیچ قدرتی نمیتواند مانع آن شود. این ها کسانی اند که قایل به سه گانه پرستی و عقیده باطل به صلیب کشیده شدن عیسی علیه السلام اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾
و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک کرده اند [الله] ثواب شان را به تمامی به آنان می دهد و خداوند ظالمان را دوست نمی دارد. (۵۷)

تفسیر:

«وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمُ»: و اما کسانی که ایمان آورند و رسالت های آسمانی را تصدیق کند و اعمال شایسته ای مانند نماز، زکات و از این قبیل انجام دهد پس حق تعالی ثواب اینان را محفوظ می دارد و اجر و پاداش شان را در دنیا و آخرت به صورت کامل و بدون هیچ کاستی می دهد؛ «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (57)» و خداوند ظالمان را دوست ندارد، خود چگونه ظلم میکند؟ این، کنایه از قهر خداوند متعال بر آنهاست.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

این داستان هایی که بر تو می خوانیم از جمله آیات [لهی] و پندهای حکیمانه است. (۵۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: آنچه راجع به کار و بار عیسی گذشت. «حَكِيم»: دارای حکمت. محکم و متقن.

تفسیر:

«ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ»: یعنی ای محمد! این اخبار که برایت می خوانیم، اشاره به اخبار عیسی علیه السلام و دیگران است که بیان شد، «مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58)»: که ما آن را از آیات قرآن و ذکر حکیم بر تو می خوانیم، طوریکه گفتیم مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرنده حکمت ها و آیات محکمی است که نه حالا و نه در آینده، باطل و فساد به آن روی نمی آورد.

شان نزول آیات 58 الی 62:

202- ابن ابوحاتم از حسن (رض) روایت کرده است: دو راهب نجرانی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند. یکی از آن ها از پیامبر پرسید: پدر عیسی کیست؟ رسول الله در جواب عجله نمی کرد تا دستور و فرمان پروردگار درباره برسد. پس الله متعال آیات: «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58) إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمَرِّينَ (60)»، را نازل کرد. 203- و نیز از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از مسیحیان نجران شامل «سید» نامش «ایهم» است زعامت سیاسی قبیله نجران به عهده او بود.

و «عاقب» که «عبدالمسیح» نام داشت امیر و فرمانروای مردم نجران بود. به خدمت رسول الله آمدند و پرسیدند: در باره دوست ما چه می گویی؟ گفت: او کیست؟ گفتند: عیسی که تو فکر میکنی بنده خداست، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بلی، او بنده الله است. گفتند: آیا کسی را دیده و یا شنیده ای که مانند عیسی باشد؟ و از نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم خارج شدند. جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد: هرگاه نزدت آمدند به ایشان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمَرِّينَ (60)» (طبری 7156).

204- ک: بیهقی در «دلایل» از طریق سلمه بن عبد یثوع از پدرش از جدش روایت کرده است: پیامبر قبل از این که «طس... تا... سلیمان» نازل شود به اهل نجران نامه نوشت: به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب از محمد فرستاده خدای یکتا... تا آخر حدیث و در این حدیث آمده است اهل نجران نزد رسول خدا شرحبیل بن وداعة همدانی، عبدالله بن شرحبیل اصبحی و جبار حرثی را فرستادند. آنان خدمت رسیدند و از او (در باره بسیاری چیزها پرسیدند و سرور کائنات نیز از آنها سؤال می کرد. سؤال و جواب ادامه داشت تا این که گفتند: در باره عیسی چه می گویی؟ پیامبر گفت: امروز در این باره معلوماتی ندارم منتظر بمانید تا به شما خبر بدهم. صبح فردای خدای عزوجل آیه إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمَرِّينَ (60) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (61) را نازل کرد (بیهقی در «دلایل» 5 / 385 - 386 از طریق یونس بن بکیر از سلمه روایت کرده است).

205- ابن سعد در طبقات از ازرق بن قیس روایت کرده است: اسقف («اسقف» نامش «ابو حارث بن علقمه» است، پیشوای دینی و روحانی آن مردم بود) نجران عاقب نزد پیامبر آمدند. او (به اسلام دعوت شان کرد. گفتند: ما قبل از تو مسلمان بودیم. پیامبر گفت: دروغ گفتید، سه چیز مانع مسلمان شدن شماست: میگوئید خدا فرزند دارد، گوشت خوک رامیخورید و به بت سجد می کنید. گفتند: پس پدر عیسی کیست؟ پیامبر نمی دانست که به

آنها چه پاسخ بدهد. تا این که خدا آیه: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (61) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (62)» را نازل فرمود. پس پیامبر آنها را به مباحله دعوت کرد. اما آنها این کار را نپذیرفتند و با قبول جزیه به دیار خود برگشتند (ازرق تابعی و خبر مرسل است، اصل این دارای شواهد است، سیوطی در «در المنثور» 2 / 67 این را به عبد بن حمید هم نسبت داده است).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (59 الی 68) در باره رد تصورات، توهم، ظن و گمان های آنده از اشخاصیکه عیسی علیه السلام را خدا می پنداشتند، «ابتهال»: مباحله (یکدیگر را نفرین کردن به صورتی خاص) دعوت به سوی یکتایی و بندگی الله، ملت و پیروان ابراهیم علیه السلام بحث بعمل می آورد.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)
 شان [آفرینش] عیسی برای خداوند همچون شان [آفرینش] آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت موجود شو و بی درنگ موجود شد. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مثل: مثل، شبیه، مانند، غریب، تشبیه عیسی به آدم، تشبیه غریب به غریب تر، شگفت انگیز به شگفت انگیزتر است، تا خوبتر ثابت گردد.
 مراد آن است که اگر آفرینش عیسی بدون پدر در نظر تان بعید می نماید، بدانید که آفرینش آدم بدون پدر و مادر شگفت تر از آن است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ»: به راستی مثل عیسی در نزد الله همچون آدم است یعنی اینکه خلقت عیسی علیه السلام همانند خلقت آدم از جمله عجایبات است، آدم علیه السلام بدون داشتن پدر و مادر خلق شد، چنین آفرینشی در اعجاز خویش کامل تر است و قدرت حق تعالی را بهتر نشان میدهد، پس آفرینش عیسی علیه السلام از باب اولی چنین نتیجه ای را با خود خواهد داشت.

«خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59)»: آدم را بدون پدر و مادر خلق کرد و به آن گفت: پدید ای! و (بی درنگ) پدید آمد. پس مسأله ی عیسی از مسأله ی آدم عجیب تر نیست. در آیه مبارکه از اسلوب و روش «ارائه مثال و اقناع به گونه تدریج و حواله امر مشکوک به امر معلوم» استفاده شده چون تمام صاحبان عقل و خرد اتفاق دارند که حضرت آدم علیه السلام از خاک آفریده شده و با قول خدا «كن» شکل گرفته است. (تفسیر مسیر)

قابل تذکر است که در آیه مبارکه می آموزاند که: مخالفان را از همان راهی که پذیرفته اند، به حق دعوت کنیم. مسیحیان پذیرفته اند که آدم مخلوق خداست، با این که پدر و مادر نداشت.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰)

(آنچه درباره عیسی بیان کردیم) حق از جانب پروردگار توست، پس هرگز از شک کنندگان مباش. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الممتَرین»: تردید کنندگان. دو دِلان، شک کنندگان. کلمه‌ی «مُمتَرین» از «مَرِیة» به معنای شک و تردید است. عین این آیه در سوره‌ی بقره آیه‌ی 147 نیز آمده است. با این آیه روشن میشود که سخن حق و پایدار تنها از جانب الله متعال است که خود حق و ثابت است و گر نه از انسان‌هایی که در طوفان هوس‌ها و غرایز ثباتی ندارند، قانون و سخن پایدار را نمی‌توان انتظار داشت.

تفسیر:

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60)»: حق از جانب پروردگار توسست، پس از تردید کنندگان نباش، «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» ثبات و حَقانیت، جز در راه خدا، کلام خدا و قانون خداوند، وجود ندارد. این همان سخن درست سخن قاطع و فیصله‌کن در باره‌ی عیسی علیه السلام میباشد این سخن کاملاً راست، روشن و حقیقتی واضح و آشکار است پس تو با شک کنندگان مباش، بلکه به آنچه گفتیم باور کن و به بیهوده گوئی‌های آنها التفات نکن و به سخنان افترا آمیزشان باور نداشته باش!

مفسر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: آنچه تا اینجا در این گفتار از نکات اساسی به مسیحیان عرضه شده است، خلاصه‌ی آنها به ترتیب بر حسب ذیل است: اولین مطلبی که سعی شده به آنان فهمانده شود، این است که هیچ یکی از عللی که باعث شده عقیده‌ی الوهیت مسیح میان شما پدید آید نمی‌تواند دلیل درستی برای یک چنین اعتقادی باشد. یک انسانی بود که خدا بنا به حکمت و مصلحت خویش مناسب دید او را به صورت غیر عادی به دنیا بیاورد، به او معجزاتی عطا کند که نشانه‌های روشنی بر پیامبری باشند و به منکران حق امکان به صلیب کشیدن او را ندهد و او را به سوی خودش بالا ببرد. مالک و پروردگار اختیار دارد که از هر یک از بندگان هرگونه که بخواهد استفاده کند. تنها با مشاهده‌ی این رفتار غیر عادی و خارق العاده چگونه میتوان این نتیجه را گرفت که عیسی علیه السلام خود پروردگار بود، یا فرزند پروردگار بود و یا در پروردگار و مالک بودن با خدا شریک بود!

دومین نکته‌ی مهمی که سعی شده به آنان فهمانده شود، این است که چیزی که مسیح برای فراخواندن به آن آمده بود، همان چیزی است که محمد صلی الله علیه وسلم به آن فرا می‌خواند. در رسالت و مأموریت این دو پیامبر جلیل القدر ذره ای تفاوت وجود ندارد. سومین نکته‌ی اساسی این گفتار این است که پس از مسیح علیه السلام دین حواریان ایشان نیز همان اسلامی بود که قرآن ارایه می‌کند. مسیحیت بعدی نه بر آن آموزه‌هایی ماند که مسیح علیه السلام ارائه کرده بود و نه پیرو دینی ماند که حواریون پس از مسیح علیه السلام از آن پیروی می‌کردند.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

پس هر کس در این باره پس از آنکه علم و دلیل قطعی به تو رسیده است با تو به مجادله پرداخت پس بگو مخالفین را که بیایید ما اولاد خود را، و شما اولاد خود را و ما زنان خود را و شما زنان تان را طلب کنیم و ما خود حاضر شویم و شما هم خود حاضر شوید پس دست دعا و عاجزی به سوی الله دراز می‌کنیم و لعنت الله را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.

(۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ»: پس اگر کسی درباره مسأله عیسی با تو بدون دلیل مجادله کرد و به محاجه (استدلال، برهان، جدل، مباحثه، حجت آوردن، دلیل آوردن) پرداخت. «تَعَالَوْا»: بیایید. «نَبْتَهْلُ»: فروتنانه دست دعا به درگاه الهی برداریم و به زاری از او بخواهیم که نبتهل: بهل و إبتهل بمعنی دعا به درگاه الهی با تضرع و زاری است، آنها که إبتهل را در آیه لعن معنی کرده اند شاید منظور آنست که تضرع توأم با لعن بوده است. مباحله (لعن، لعنت، نفرین) کنیم.

«لعنت»: لعن: راندن، دور کردن. «لعنه: طرده و أبعدہ عن الخير» لعن و لعنت خدا در آخرت عذاب و در دنیا، دور کردن از رحمت و توفیق است.

تفسیر:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: هر که باتو بعد از اینکه حقایقی که ارائه کردیم و موضوع برایت روشن شد، ای محمد! در مورد عیسی به جدال، مخالفت و مخاصمه بر خیزد، تو با آن ها «مباحله» کن.

از جمله «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» آیه مبارکه برمی آید که: اگر انسان ایمان به هدف داشته باشد، حاضر است خود و نزدیکترین وابستگان خویش را در معرض خطر قرار دهد.

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» پس بگو: بیاید و هریک از ما «پسرانمان و پسران تان و زنانمان و زنان تان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» «سپس مباحله کنیم» إبتهل: در اصل؛ بلندکردن دست ها به بارگاه الهی و دعا کردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است.

از فحوای آیه مبارکه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ»: بر می آید که: آخرین ورق برنده و سلاح برنده مؤمن، همانا دعا است.

«ثُمَّ نَبْتَهْلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (61)»: آنگاه به زاری دست دعا به سوی پروردگار با عظمت خویش برمیداریم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم. یعنی: همه ما در دعاها ایمان بگوئیم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده.

کلمه «نَبْتَهْلُ» از ریشهی «إبتهل» به معنای بازکردن دست ها و آرنج ها برای دعا، به سوی آسمان است.

این آیه، به آیهی مباحله معروف گشته است. مباحله، یعنی توجه و تضرع دو گروه مخالف یکدیگر، به درگاه الهی و تقاضای لعنت و هلاکت برای طرف مقابل که از نظر او اهل باطل است. (التحقیق فی کلمات القرآن).

در روایات آمده است که: نصاری نجران (مهمتران ایشان سید و عاقب) با رسول الله صلی الله علیه وسلم محاجه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی علیه السلام شدند، در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را به «مباحله» فراخواندند. برخی از علما میگویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانی ای با تودرباره عیسی علیه السلام مجادله کرد، او را به مباحله فراخوان».

ابن عباس (رض) میفرماید: اگر آنهایی که با پیامبر مباحله میکردند به مباحله میرفتند، تمام افراد خانوادهی خود را از دست می دادند، و مال و نامی برایشان باقی نمی ماند.

مفسر ابو حیان فرموده است: علت این که نصاری از مباحله سرباز زدند، این بود که چون می دانستند پیامبر صلی الله علیه وسلم در نبوتش صادق است، و این بر صدق نبوت حضرت رسول دلیل است. (البحر المحيط ۴۸/۳).

مباحله چیست:

اگر در حق و باطل بودن امری میان دو گروه اختلاف ایجاد شود و آن نزاع با دلایل خاتمه نیابد، پس آنان باید این روش را اختیار نمایند که همه باهم یکجا شده از خدا بخواهند که هر کسی که در این امر بر راه باطل است بر او از طرف خداوند متعال و بال و هلاکت واقع بشود، زیرا معنی لعنت، دوری از رحمت حق و نزدیکی است به قهر.

حاصل اینکه بر دروغگو قهر نازل شود، پس هرکس که دروغگو باشد او سزای آن را خواهد چشید، در آن وقت تعیین کامل صادق و کاذب در نزد منکرین هم واضح خواهد شد، به این طرز دعا کردن مباحله گفته میشود و در این باره باید همه مباحله کنندگان جمع شده دعا بخوانند. (معارف القرآن)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

این همان قصه واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است). و هیچ معبودی، جز الله یگانه نیست، بی گمان الله توانا و حکیم است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَصَصُ»: خبر، داستان. قصه و داستان، بر سه گونه است: رمان ها، افسانه ها و اساطیری که بر پایه خیال و غیر واقعی هستند.

داستان های تاریخی که گاهی راست و مستند و گاهی آمیخته با دروغ و امور نادرست هستند. رویدادهایی که از زبان وحی به ما رسیده اند، براساس حق هستند. داستان های قرآنی، همه از این نوع هستند و در آنها وهم، خیال، دروغ و نادرستی راه ندارد.

تفسیر:

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»: یعنی ای محمد! آنچه به شما در باره عیسی علیه السلام خبر دادیم صحیح، ثابت و حقیقتی قاطع و بدون شک.

با دعوت مباحله واضح گردید که مباحله برای این بود که آنچه در قرآن در باره مسیح بیان شده همه راست و حقیقت می باشد.

واقعیت امر همین است که اگر قرآن عظیم الشأن نمی بود، چهره ی واقعی حضرت مسیح، ناشناخته و آلوده با خرافات در آذهای انسانها باقی می ماند.

هکذا در فهم آیه مبارکه: «لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» باید گفت: هر قصه و داستانی که درباره پیامبران که با توحید منافات داشته باشد، ساختگی و از جمله قصه باطل و در زمره قصه ها و داستان اسرائیلات بشمار می رود.

«وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» او بندهای ازبندگان خدا و پیامبری برگزیده و گرامی است. مادرش مریم است و پدری ندارد. او با کلمه «کن» به وجود آمده نه از راه حرام، آنگونه که یهودیان ادعا می کنند. در این آیه نظر تثلیث (سه گانگی) نصاری رد می شود.

او مطابق ادعای نصرانیان نیز فرزند خدا نمی باشد بلکه صحیح و ثابت آنگونه است که در قرآن کریم آمده؛ روی این اساس خدایی جز اوتعالی که مستحق عبادت باشد نیست، نه عیسی و نه دیگران و اوتعالی همسر و فرزندی ندارد بلکه یگانه و یکتا و از همه بی نیاز است، پروردگار نزائیده و نه هم کسی از او زاده شده و نه برای او همتا و مانندی هست.

حق تعالی صاحب عدّت و کمال است که از جمله لوازم عزّت او تفرّدش به جمال و یگانگیش به کمال است.

او ماسوای خود را مقهور خود نموده و کسانی را که با او دوستی کنند عزّت میدهد و دشمنانش را ذلیل می نماید.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (62)»: «و خداوند غالب و حکیم است» الله متعال در ملکش مقتدر و در صنعش باریک بین است. و از جمله حکمت هایش ابداعی است که به خوبی و نیکوئی انجام داده طوری که از حسن این ابداع تمام عقل ها و خرد ها مات و مبهوت صنعت او تعالی می شوند.

باید یادآور شد که این آیه مبارکه از جمله نشانه های روشن و حجت های مبرهن نبوت محمد صلی الله علیه وسلم است زیرا اثبات می کند که ایشان مسیحیان را به «مباهله» دعوت نمودند، ولی از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام باور داشتند، تن به مباهله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند طوریکه در حدیث شریف بشرح ذیل بیان گردیده است.

شان نزول آیه مبارکه:

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا با نمایندگان نصاری نجران ملاعنه [مباهله] کنند، اما یکی از آنان [که باهوش تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباهله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان میشود. همان بود که تن به مباهله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: آنچه میخواهی به تو می دهیم [یعنی جزیه می پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: برخیز ای ابا عبیده! و چون ابو عبیده به پاخواست، فرمودند: این شخص، امین این امت است».

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند، و) بی گمان الله به حال مفسدان هجویان، آگاه است. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّوْا»: اعراض نمودند.

تفسیر:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (63)»: اگر از اقرار به یگانگی خدا رویگردان شدند، یعنی حقیقت اخلاص توحید و ترک شرک و صدق وحیی که به سوی تو نازل شده را تکذیب کردند بدان که آنها تباه کاران اند؛ زیرا کسیکه دلیل و برهان را ترک نماید و به آن کفر ورزد، دارای قلب و تصویری فاسد است.

یعنی اگر به دلایل قانع، و به مباهله آماده نمی شوند؛ معلوم است که احقاق حق را نمیخواهند، و از دل به صدق عقاید خویش اطمینان و وثوق ندارند، و مطمح نظر آنها فقط اشاعت فتنه و فساد است؛ آنها خوب بدانند که مفسدان از نظر خدا برکنار نمی باشند.

واقعیت امر هم همین است که: روی گردانی از حق، نمونه‌ای از فساد است و سرپیچی کننده، مفسد می باشد.

«عَلَيْمٌ بِالْمُفْسِدِينَ»: همانا خداوند متعال به حال «مفسدان دانا و با خبر است» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عیناً همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری ای، بازگشت به شرک و کفر میباشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را در برابر اعمال شان مؤاخذه می‌کند. باید گفت که: علم خداوند به کارهای مفسدان، بزرگترین هشدار است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

بگو: ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که بین ما و شما مشترک است (آن سخن این است که غیر از الله کسی را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم، و بعض مابعض دیگر را بجز الله، رب (مالک تحریم و تحلیل قرار ندهد، پس اگر (ازین دعوت) رویگردان شدند پس (ای اهل کتاب) گواه باشید که ما مسلمانیم (منقاد حکم الله‌ایم و بس). (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَوَاءٍ»: یکسان، مساوی، مشترک، عادلانه. «مِنْ دُونِ اللَّهِ»: به جای الله.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مسلمانان باید بر سر مشترکات، با اهل کتاب به توافق برسند. و نباید فراموش کرد که: یکی از مراحل تبلیغ، همانا دعوت به مشترکات است. در ضمن در تبلیغ و دعوت دیگران، باید ابتدا به عقاید حقّه و مقدّسات مشترک، احترام گذارد را مطرح کنیم طوریکه میفرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»: ای محمد! برای گروه یهودیان و نصرانیان بگو بیائید با هم روی یک سخن عادل و قاطع که ما و شما را یکجا بسازد و در میان ما به انصاف حکم میکند، اتفاق کنیم، این سخن این است، «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»: که فقط و فقط الله را پرستش و عبادت کنیم و به او هیچ چیزی را شریک نیاوریم و هیچ مخلوقی مخلوق دیگری را خدا نپندارد و هیچ عبادتی را بخاطر آن انجام ندهد خواه این مخلوق بُت باشد یا شیطان و یا صلیب.

باید گفت که: یگانه پرستی و بیزاری از شرک، از جمله امور مشترک تمام ادیان آسمانی است. بناءً دعوت به سوی توحید و حق، لازم است. خواه با استدلال، خواه با مبالغه و خواه از طریق دعوت به مشترکات.

«وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»: و همان طور یهود و نصاری، عزیر و عیسی را پرستش کردند و از احبار و رهبان درمورد حلال و حرام کردن اطاعت نمودند، ما یکدیگر را پرستش و اطاعت نکنیم.

روایت است وقتی این آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت: یا رسول الله! ما آنها را پرستش نمی کردیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا برای شما چیزها را حلال یا حرام نمی کردند؟ گفتیم: بله می کردیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: این همان است.

این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم، به سخن کسی دیگر چون امام و فقیه استناد

نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیت یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است به وقوع می‌پیوندد. «تفسیر انوار القرآن»
 «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64)»: در صورتی که از توحید سر بازند و همان دعوت عادلانه را نپذیرفتند، شما بگویید: ای جماعت اهل کتاب! شما گواه باشید ما موحد و مسلمانیم، به یگانگی خدا معترف و عبادت را خالصانه برای او انجام می‌دهیم.
 این حقیقت اسلامی است که به معنی تسلیم شدن و خضوع در برابر پروردگار عالمیان می‌باشد.

باید اضافه کرد که: اعراض و سرپیچی مخالفان نباید در اراده و ایمان ما اثر بگذارد. و مبلغین باید سرپیچی و اعراض برخی از مردم را قبل از قبل پیش بینی کرده باشند تا در جریان کار و فعالیت‌های تبلیغی خویش مأیوس و دلسرد نشوند.
 ابن عباس (رض) به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هر قل نامه رسول الله صلی الله علیه وسلم را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول الله به هر قل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت الله متعال پاداش تو را دوبار می‌دهد، اما اگر روی برگرداندی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

و در آخر می‌خواهم بیان بدارم که: بندگی الله، نفی شرک و طرد حاکمیت غیر الهی، از جمله خصوصیات يك مسلمان واقعی است. و از الله متعال می‌خواهم که ما را از جمله آن بگردان. آمین یا رب العالمین.

در ضمن باید در توضیح آیه (64) تذکر دهم که: مسلمانان به فرمان پیامبر، خطاب به اهل کتاب می‌گویند: ما، به دین خدا، عشق می‌ورزیم، به آن اخلاص داریم، طلب سود و زیان زندگی را جز به او به کسی واگذار نمی‌کنیم و آن گونه که دستور داده، در بند حلال و حرام هستیم.

هكذا باید گفت که: این آیه، اصل اصیل و اساس دین مبین اسلام است و به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه وسلم اهل کتاب و سایر مسئولین و زمامداران عصر خود را به سوی دین اسلام فرامی‌خواند که به تفصیل در نامه هایش نام و نشان سران و زمامداران آن عصر آمده است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٥)

ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم مجادله می‌کنید؟ در حالیکه تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از ابراهیم، آیا تعقل نمی‌کنید؟ (٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ»: چرا. «تَحَاجُّونَ»: مجادله و ستیز می‌کنید.

شان نزول آیه 65:

206- ابن اسحاق با اسناد مکرر که به ابن عباس (رض) میرسد روایت کرده است: نصاری نجران و بزرگان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در حضور مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم باهم منازع کردند. دانشمندان یهود گفتند: ابراهیم پیرو هیچ دینی نبود

جز یهودیت. نصاری گفتند: خیر، یقیناً ابراهیم از پیروان مسیحیت بود. پس الله عزوجل آیه: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ...» را نازل کرد.

207- این حدیث را بیهقی نیز در «دلائل» آورده است. (طبری 7198 و بیهقی 5 / 384 روایت کرده اند.)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که هر يك از دو گروه یهودیان و مسیحیان، ابراهیم علیه السلام را از جمله ادیان خود بشمار می آوردند، و به قدری بازار این ادعا داغ و گرم بود که قرآن کریم در دو آیه بعد میفرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا» این آیه برای پوچی ادعای آنها میگوید: چگونه شما ابراهیم را که قبل از تورات و انجیل بوده، تابع آن دو کتاب می دانید؟ کتابی که هنوز نازل نشده است، پیرو ندارد. آیا حاضر نیستید این مقدار هم فکر کنید که لااقل حرف شما با تاریخ منطبق باشد.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ»: ای یهودیان و نصرانیان! چرا به دروغ درباره ی ابراهیم به مجادله و نزاع برخاسته اید و گمان می برید که وی بر دین شما یعنی یهودی یا نصرانی است.

باید گفت که: سعی و تلاش نکنید که با انتساب شخصیت ها به خود، حقانیت خود را اثبات کنید.

طوری که در آیه مبارکه «لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ»: بیان یافت. بناءً به جای نزاع در انتساب شخصیت های والا، از فکر آنان باید پیروی کنید.

«وَمَا أُنْزِلَتْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ»: درحالی که تاریخ گواه است او سال ها و بلکه قرن ها پیش از به وجود آمدن یهودیت و نصرانیت زندگی کرده است. شما نه وحی را گرفته اید و نه تاریخ را تصدیق کرده اید و نه عقل را حق داوری بخشیدید! تورات و انجیل بعد از ابراهیم علیه السلام بر موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نازل شده است!

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (65)»: آیا نادرستی گفتار خود را درک نمی کنید؟

توضیح:

فاصله ی زمانی بین حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیهما السلام یک هزار سال بود، و فاصله زمانی بین حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیهما السلام دو هزار سال بود، پس چگونه عاقل چنان سخنی را میگوید؟ استفهام در آیه مبارکه برای توبیخ آمده است.

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶)

آگاه باشید! شما کسانی هستید که در باره آنچه به آن علم داشتید گفتگو و مجادله کردید، [ستیز شما یهودیان با نصاری این بود که مسیح، فرزند خدا نیست، وستیز شما نصاری با یهودیان این بود که عیسی دارای مقام نبوت است و ایمان به او واجب است،] پس چرا در باره آنچه به آن آگاهی ندارید [و آن دین ابراهیم است] مجادله و ستیز میکنید؟! او خدا می داند و شما نمیدانید. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ»: هان! شما که. (ها) حرف تنبیه است و به اوّل اسماء اشاره، و ضمیر مرفوعی که با اسم اشاره از آن خبر دهند، اضافه می‌گردد. مانند: هذا. هَآأَنْذَا. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

در این آیه مبارکه هم تذکر و هم هشدار است به اهل کتاب، که شما در مورد آنچه بدان علم و آگاهی دارید، مشکل تراشی مینماید و در باره آن سوالات بی مورد و غیر منطقی مطرح می‌سازید. با آنکه شما زندگی طبیعی حضرت عیسی و نیاز او به غذا و مسکن و لباس را دیده‌اید، ولی باز هم در مورد او به گفتگو نشسته‌اید. گروهی او را دروغگو و تعداد از شما او را پسر الله بحساب می‌آوردید. طوریکه میفرماید: «هَآ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَآجَجْتُمْ فِیْمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» شما ای جماعت یهودیان و نصرانیان! در مورد قضیه‌ای کاملاً واضح و آشکار یعنی قضیه حضرت عیسی علیه السلام محاجه، یعنی جدال و نزاع برخاستید، در صورتی که در زمان او زندگی میکردید، «فَلَمْ تُحَآجُّوْا فِیْمَا لَیْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجه می‌کنید؟ یعنی درباره ابراهیم علیه السلام و دینش در حالی مخاصمه و نزاع نموده‌اید که او قرن‌ها پیش از شما می‌زیست و شما اصلاً اطلاعی از احوال او ندارید ولی با همه این‌ها ادعا میکنید که او یهودی یا نصرانی است. آیا چنین امری سفاکت و ابله‌ی شمارا نشان نمیدهد؟ یک انسان چگونه در باره مسأله‌ای ابراز نظر میکند که آنرا اصلاً نمیداند و از آن اطلاع هم ندارد؟! ابراهیم علیه السلام که قبل از آمدن موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام دین حنیف و متعدل خود را آورده است و هیچ ارتباطی بین او و یهودیان و نصرانیان نیست. اما افسوس، کسی که دچار ذلت و خواری شده گی قانع می‌شود.

«وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (66): خدا به حقیقت امر ابراهیم آگاه است و شما از آن بی خبرید.

مفسر ابو حیان فرموده است: این بیان دعوتی است به این که گوش فرا بدهید. مانند آن است که می‌خواهی به یک نفر خبری بدهی که آن را نمی‌داند، به او می‌گویی، گوش کن چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی؟ (مختصر ابن کثیر ۲۹۱/۱).

علما در باره این آیه مبارکه میفرماید که: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل‌گرایان، دلالت می‌کند.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَنِيفًا»: حق گرا مُخلص، فرمانبر، گریزان از باطل. مخلصی که خویشتن را تسلیم فرمان الله متعال کرده و در هیچ چیز سر از فرمان دین او نیپچد.

طوریکه یادآور شدیم: معنی حنیف آن است که سایر طرق باطله را ترک، و راه یگانه حق را اختیار نماید. و «جَنَفَ»، به معنای گرایش و تمایل به باطل است.

«مُسْلِمًا»: «مسلم» آن است که: تابع حکم الهی باشد؛ اکنون نگاه کنید کیست امروز که از همه آنان بریده، و به طریق حق سپری گشته، خویشان را خالص به حضرت اُحدیّت سپرده است؟ هرکه چنین است، به ابراهیم علیه السلام بیشتر نزدیک و شبیه است.

تفسیر:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا» یعنی ابراهیم علیهم السلام نه بر دین یهودی بود و نه بر دین نصرانی زیرا قبل از این ادیان زندگی بسر می برد.
«وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67)»: ولی ابراهیم علیه السلام پیرو دین حنیف بود یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و مسلمان بود یعنی: مطیع خداوند متعال و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «وَأَزْمَشْرَكَانَ نُبُوْدَ». کسانی که میگفتند عزیر و عیسی فرزندان خدایند.
این آیه، افکار و عقاید خرافی و تحریف شده یهودیان و نصاری را مردود می‌شمرد و میگوید: ملت یهود از شریعت موسی و ملت نصارا از شریعت عیسی، منحرف گردیده اند؛ اما ابراهیم (ابوالحنفاء): پدر حق گرایان و پیشرو موحدان، مسلمان و صاحب دین پاک توحیدی است.

یادداشت توضیحی:

در این آیه مبارکه، با آوردن کلمه‌ی «مُسْلِمًا» در کنار کلمه‌ی «حَنِيفًا»، هم ابراهیم را از شرک مبرا کرده است و هم کفر و شرک را انحراف و ناحق دانسته است.
همچنان در این آیه؛ در کلمه «مسلمًا» لازم نیست که از اسلام، خاص شریعت محمدیه مراد باشد؛ بلکه اینجا مراد تسلیم و تفویض و فرمان بردن است، که دین همه پیغمبران بود؛ و ابراهیم علیه السلام این عنوان و لقب را به کمال خصوصیت روشن ساخته بود: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره، رکوع 16). قصه زندگانی ابراهیم علیه السلام هرکلمه‌اش ثابت میگرداند که حضرت وی سراپا مجسمه اسلام و تسلیم و رضا بود. در واقعه ذبح اسمعیل علیه السلام جمله «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّاهُ لِلْحَبِيبِ» اسلام ابراهیم را به وضوح تائید آشکار می گرداند. (بنقل از تفسیر کابلی).

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند. (و نیز) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند، (از همه سزاوارترند)، و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلَى»: نزدیکترین، سزاوارترین. «هَذَا النَّبِيُّ»: مراد محمد است.

شان نزول آیه مبارکه:

در بیان شأن نزول آیه مبارکه آمده است: یهودیان به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ ای محمد! قسم به الله که تو می دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمیدارد! پس حق تعالی نازل فرمود:

تفسیر:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»: شایسته ترین و سزاوارترین مردم به پیروی از

ابراهیم علیه السلام که راه و رسم و روش او را در زمان خودش و بعد از او پیش گرفتند، «وَ هَذَا النَّبِيُّ»: همین پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است نه یهود و نصارا اولویت رسول الله صلی الله علیه وسلم به حضرت ابراهیم علیه السلام از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم علیه السلام اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم با آیین ابراهیم علیه السلام موافق است.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَ لَآيَةً مِنَ النَّبِيِّينَ وَ إِنُّوْلِي يَمْنَهُ مَأْبُيُوخَلِيلَ رَبِّي لِأَبِرَاهِيمَ: همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم علیه السلام است».

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» و همچنان سزاوارکسانی است که از ابراهیم علیه السلام و دین حنیف، معتدل و ملت یکتاپرست او پیروی کند چه از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشد یا سایر امم تا به روز قیامت.

بنابر این هر انسان حنیف، مسلمان، یکتاپرست و بیزار از شرک بر دین ابراهیم است، دینی که حق تعالی برای خود برگزیده و آن را دوست می‌دارد و ولی و سرپرست کسی است که به آن باور داشته باشد، «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (68)»: و آنکه حق تعالی متولی امور او شود او را مورد تأیید خود قرار داده و سرپرستی‌اش را به نیکوئی انجام می‌دهد و تمام امورش را اصلاح و خودش را خوشبخت می‌سازد.

این آیه، بر صحت و درستی دین محمد صلی الله علیه وسلم شهادتی است مؤکد و این که او پیرو دین خالص ابراهیم خلیل است. پس، هم محمد و هم پیروانش برارنده و شایسته‌ی آنند که راه روشن او را دنبال کنند. اینان، پارسایان خدادوست، و بر وحدانیت، الوهیت و ربوبیت حق متفق اند. این است روح و جوهره‌ی اسلام.

همچنان از این آیه مبارکه بر می‌آید که نسبت ایمانی، فراتر و محکم‌تر از نسبت خویشاوندی است و افرادی که هم فکر و هم خط و هم هدف باشند، به همدیگر نزدیک‌تر از کسانی هستند که در ظاهر قوم و خویشند، ولی به لحاظ فکری و اعتقادی از همدیگر جدا اند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی، سخن از روی گردانی اهل کتاب از حق بود، اینک در آیات (69 الی 74) در باره موضعگیری و تلاش برخی از اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمانان، بازی با دین و تعصب بی جای آنان را مورد بحث قرار میدهد.

باید متذکر شد که: ما در این آیه مبارکه وسه آیه‌ی بعدی در می‌میابیم که دشمن برای بی دین کردن مسلمانان از شیوه‌های مختلفی دست به توطیه و دسیه‌ی منظم می‌زند.

از جمله در این آیه خبر از کینه‌های عقیدوی، آیه بعد خبر از لجاجت و کفر، آیه هفتاد و یکم خبر از شیوه حق پوشی و کتمان آگاهانه، و آیه هفتاد و دوّم خبر از تاکتیک فریبنده‌ی دشمن را بر ملا می‌سازد که با مطرح کردن یک شیوه فریبنده و پلان منظم غرض زیر سؤال بردن و تضعیف و تزلزل عقاید توده‌ی مردم کار و فعالیت میکند.

ولی خداوند متعال، نقشه‌های دشمنان دین را افشا و آنان را رسوا می‌کند. واقعیت امر هم همین است که: شناخت از دشمن و بخصوص پلان‌های دشمنانه‌شان، لازمه‌ی در امان ماندن از آسیب‌های احتمالی است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۶۹)
جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می‌کردند) شما را گمراه کنند، (اما

آنها باید بدانند که نمیتوانند شما را گمراه سازند، آنها گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را، و (لیکن) نمی‌فهمند! (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ودت»: آرزو داشت (داشتند)، دوست داشتند. «طَائِفَةٌ»: گروهی از سران و رؤسای از نصاری و..

تفسیر:

شان نزول آیه مبارکه: این آیه مبارکه درباره طوایف یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع نازل شد، آنگاه که گروهی از مسلمین را به سوی دین خویش دعوت کردند: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ»: گروهی از اهل کتاب (یهود و نصارا بخصوص راهبان و رؤسای گمراهشان) آرزوی گمراهی شما را میکردند تا شما از اسلام مرتد شده و راه هدایت را گم کنید، آنها به منظور تحقق این آرزو دست به شبهه اندازی میزنند و فتنه انگیزی میکنند. این اعمال را نظر به حسادت که نسبت به هدایت شما دارند و از روی سرکشی و گمراهی انجام میدهند، «وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (69): میل به انحراف دیگران، خود يك انحراف بزرگ اخلاقی است. آنان هرگز به شما ضرر رسانیده نمیتوانند؛ زیرا حق تعالی متولی امور تان است، و گام های مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار قدم است و مسلماً و بال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به زودی حيله و ضرر آنها را پروردگار با عظمت بر خودشان باز میگرداند و در پی آن عذابشان را مضاعف می‌سازد. آنها بدی عملکرد جاهلانه خود را نمیدانند و بر خطر آنچه انجام می‌دهند واقف نیستند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰)

ای اهل کتاب! چرا به آیات الله کفر می‌ورزید (انکار میکنید؟) در حالیکه شما نشانه های نبوت محمد را در کتب خودتان می‌بینید و در دل به حق بودن آن گواهی میدهید. (۷۰)

تفسیر:

ای اهل کتاب (یهود و نصارا) چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟ یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمد صلی الله علیه وسلم آمده است، یا به قرآن که در برگرفته اوصاف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر می‌ورزید؟ در حالیکه به یقین میدانید آنچه را او آورده حق و ثابت است؛ زیرا در کتابهای خودتان ذکر شده و پیامبران بر بعثت او به شما بشارت داده‌اند و شما نشانه‌هایش را به‌گونه واضح و آشکار دریافتید ولی از روی عمد و قصد گمراه و کافر شدید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌پوشانید؟ و حق را (آگاهانه) کتمان میکنید در حالی که خودتان می‌دانید. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَلْبِسُونَ»: در می‌آمیزید، حق و باطل را با تحریف و تزویر به هم می‌آمیزید.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مشتبه کردن و کتمان حق، دو اهرم نیرومند دشمن برای ایجاد انحراف در بین مؤمنان است. در دوآیهی قبل فرمود: «يُضِلُّوكُمْ...» در این آیه میفرماید: «تَلْبِسُونَ، تَكْتُمُونَ»

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»: ای اهل کتاب! چرا از روی مکر، فریب، پنهان کاری و تحریف کلام الله متعال حق را با باطل خلط می کنید؟ یعنی حق و ناروا و باطل را با القاء شبه و تحریف و تبدیل، مخلوط می کنید؟
«وَتَكْفُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (71)»: و چرا صداقت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را که نزد شما حقیقتی ثابت است انکار می کنید و با این عمل، حق واضح را پنهان می نمائید؟

یهود و نصارا برای اغراض افکار عامه، بعضی احکام تورات را بکلی ملغی، و در بعضی آیات تحریف لفظی، و در قسمتی تبدیل معنوی وارد کرده بودند؛ و قسمتی را پنهان می داشتند و نمی گذاشتند دیگران بر آن اطلاع یابند؛ از جمله بشارات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

سپس خدای متعال نوعی دیگر از نیرنگ و ناپاکی آنها را باز گفته است و آن این که در آغاز روز اسلام خود را نشان می دهند، سپس در آخر همان روز از دین برمی گردند، تا مردم را در مورد دین اسلام به شک بیندازند. و فرمود:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲)

و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در اول روز ایمان بیاورید، و در آخر روز، کفر ورزید (از ایمان خود برگردید)، تا شاید آنها (این حال شما را دیده) از دین باز گردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند، و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد). (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَجْهَ النَّهَارِ»: آغاز روز.

تفسیر:

مخالفان دین اسلام برای انحراف اذهان مسلمانان، بطور منظم پلان ود سیسه چیندند، طوریکه در آیهی 69 خواندیم که اهل کتاب (یهود و نصارا) دوست دارند شما را منحرف سازند، اینک در آیه ذیل به نقشه ی آنان برای رسیدن به آن هدف می پردازد.

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ»: ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: این نیرنگی بود که مخواستند به وسیله ی آن کار و بار دین را بر ضعیفان مشتبه کنند، در بین خود مشاوره کردند و قرار شد در اول روز اسلام خود را اعلام بدارند و با مسلمانان نماز را اقامه کنند، و با فرارسیدن آخر روز به دین سابق برگردند تا نادانان بگویند آگاهی یافتن از عیب و نقص دین اسلام باعث شد که آنها به دین خود برگردند. (مختصر ابن کثیر ۲۹۱/۱).

«وَأَكْفُرُوا آخِرَهُ» و در آخر روز از آن دین رجوع کنید، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72)» بلکه در دین خود شک پیدا کنند و از آن برگردند.

هستند گروهی از انسان ها که با نام اسلام، در صفوف مسلمانان نفوذ کرده، و میخواهند مسلمانان را از پشت خنجر بزنند، و بدین ترتیب میخواهند تا مسلمانان در دین خود شک پیدا کنند و از آن برگردند. بناً باید هوشیار این دسایس باشند و در زمینه احضارات داشته باشند. مسلمان نباید ساده اندیش و زود باور بوده، به هر اظهار ایمانی، اعتماد کند.

باید در مرحله‌ای از ایمان قرار بگیریم که بازگشت برخی مسلمانان از دین، مایه‌ی تزلزل ما نگردد.

ولی دسایس توطئه این گروه شاید و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمیدانند که خداوند دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یاوره‌های دشمنان الله، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمیسازد و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

شان نزول آیات 71 - 73:

208- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن صیف، عدی بن زید و حارث بن عوف به یکدیگر گفتند: بیایید به آنچه خدا به محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش وحی کرده صبحگان ایمان بیاوریم و شامگاهان انکار ورزیم تا آنها را نسبت به دین‌شان دچار تردید کنیم، شاید آنها هم مانند ما رفتار نمایند و از دین شان برگردند. پس در باره آنها آیات: «أَنهَآ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَمْ تَلِيسُوا بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (71) وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72) وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَن يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (73)» نازل شد. (طبری 7219 روایت کرده).

209- ک: ابن ابوحاتم از سدی از ابو مالک روایت کرده است: دانشمندان و بزرگان یهود به فرومایگان خویش توصیه میکردند: ایمان نیاورید، مگر به کسی که از دین شما پیروی کند. پس خدای بزرگ آیه: «قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ» را نازل کرد (این مرسل است به طبری 7228 نگاه کنید).

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَن يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) و [گفتند] جز به کسی که دین شما را پیروی کند ایمان نیاورید بگو یقیناً هدایت (صحیح) همان هدایت الله است مبادا به کسی نظیر آنچه به شما داده شده شود یا در پیشگاه پروردگارتان با شما مجادله کنند بگو [ای پیغمبر این] فضل به دست الله است، آن را به کسی که بخواهد می‌دهد، و الله دارای فضل کشاده (و) دانا است. (۷۳) تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُؤْمِنُوا»: قبول نکنید، نپذیرید. «الفضل»: فضل در اصل بمعنی زیادت است و در قرآن عظیم الشأن بمعنی برتری، عطیه و رحمت و احسان آمده است، مراد از آن در اینجا ظاهراً نبوت است که از مصادیق عطیه و رحمت می‌باشد. «واسع»: صاحب سعه. دارای گشایش، گشایشگر، توانا، یعنی فضل و رحمت او وسیع است، به معنی وسعت دهنده نیز آمده است.

تفسیر:

اهل کتاب، از گرایش و علقمندی یهود به اسلام سخت نگران بودند و برای پیشگیری از آن به تبلیغ می‌پرداختند و میگفتند: «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ»: این قسمت تتمه‌ی سخنان و گفتار یهودیان این است که به مردم می‌گویند: به آن کسی که پیرو دین شما نیست، ایمان نیاورید یعنی تصدیق نکنید و راز خود را ابراز ندارید و به هیچکس اطمینان حاصل نکنید مگر این که بر دین شما می‌باشد.

یعنی اگر کسی شمارا باسخنان و فضائل و کرامات علم و حکمت گوید تصدیق مکنید و ایمان میاورید مگر آنکس را که هم کیش و هم دین شما باشد یعنی دین یهودیت در بیان سبب نزول آمده است از جمله احبار یهود یعنی رؤسای یهود به پیروان وزیرستان خود میگفتند فقط پیروان دین و اهل آئین خود را تصدیق کنید و باور دارید و بر مسلمانان تظاهر به اسلام کنید هر چند که مسلمانان بر علیه شما دلیل و حجت بیاورند.

ابن کثیر در تفسیر آیه کریمه میگوید: «یعنی: به هیچ کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان، با هیچکس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم میدانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می آموزند و با شما در آن برابر و هم طر از میشوند حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز میگردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا اینکه مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می کنند.» «قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ»: به آنان بگو ای محمد که هدایت در دست شما نیست، بلکه هدایت همان هدایت خداست. هرکس را که بخواهد به ایمان هدایت کرده و همان طور که مؤمنان را هدایت کرده او را نیز هدایت کرده و بر ایمان ثابت نگه میدارد. این بیان الهی جمله معترضه ای در میانه سخن رؤسای یهوداست و به دنبال آن ادامه سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می آید که گفتند: «أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» یهود به یکدیگر میگفتند: کسی را تصدیق نکنید مگر این که بر دین شما باشد و از دین شما پیروی کند. در باره ی کسی که ادعای پیامبری میکند بنگرید، اگر پیرو دین شما باشد او را تصدیق کنید، وگرنه او را تکذیب کنید. به نبوت هیچکس اقرار و اعتراف نکنید مگر این که بر دین شما باشد. مبدا آنچه به شما داده شده به دیگری داده شود، و مبدا در پیشگاه خدا علیه شما دلیل اقامه کند. پس اگر به نبوت محمد اقرار کنید و به دینش در نیابید در روز قیامت بر شما حجت خواهد داشت. غرض آنها نفی نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

باید گفت که: هدایت الهی، يك جریان مستمر در طول تاریخ بوده است و اختصاص به قوم خاصی ندارد، هكذا الطاف پروردگار، در انحصار گروه خاصی نیست. نبوت و هدایت، فضل الهی است که به هرکس بخواهد میدهد. طوریکه میفرماید: «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» حق تعالی محمد صلی الله علیه وسلم را امر کرد تا به آنها خبر دهد که پیامبری ملک و مخصوص آنها نیست بلکه فضل خداست که به هر کس از بندگان خود بخواهد میدهد و او تعالی به این امر که رسالت خود را در کجا قرار دهد داناتر است زیرا فضل و بخشش الله متعال بسیار است و او می داند چه کسی مستحق نبوت و پیامبری و دوستی و اهل فضل و مستحق کرامت است.

پس هیچکس نمی تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که الله متعال می خواهد تا بدو رسد، تحكم کند و این حقیقت مسلمی است که الله متعال خواسته است تا محمد صلی الله علیه وسلم و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد.

«وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (73)»: بگو: فضل و شرف در اختیار خداست و آن را به هرکسی که بخواهد ولیاقت آنرا داشته باشد عطا میکند، او وسیع النظر است.

کلمه «واسع» در قرآن عظیم الشأن به طور عموم درسه مقام می آید. یکی در جایی که یادی از تنگ نظری گروهی از انسانها به میان بیاید و ضرورت آگاه کردن آن گروه بر

این حقیقت پیش بیاید که خدا همانند شما تنگ نظر نیست. دیگری در جایی که کسی و یا گروهی به خاطر بخل، تنگ دلی و کم ظرفیتی اش مورد سرزنش قرار بگیرد و هدف بیان این نکته باشد که خدا فراخ دست است و همانند شما بخیل نیست. و سوم این که در جایی که مردم به خاطر محدودیت و ضعف اندیشه و فکرشان محدودیتی را به خدا نسبت دهند و هدف فهماندن این مطلب به آنان باشد که خدا غیر محدود است. (تفهیم القرآن)

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: یهود شایع می کردند که در دنیا علم شرایع فقط به ما منحصر است؛ تورات به ما فرود آمده، و مانند موسی پیغمبر اولو العزم از میان ما مبعوث گردیده؛ امیان عرب را به علم و فضیلت چه نسبت است؟! اما، غافل از اینکه پیشینه گویی عظیم الشأن سفر استثناء تورات مخالف حقیقت نمی شد. در آن، بیان شده بود که الله متعال از میان اخوان بنی اسرائیل یعنی بنی اسمعیل، کسی را مبعوث می گرداند که مثل موسی دارای شریعت مستقل باشد، و کلام خویش (قرآن) را به دهان او القاء می کند: «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا» (مَزَمَل، آیه: 15)؛ چنانکه این دولت نصیب بنی اسمعیل شد، و آنها در صحنه علم و فضل؛ در حجت و برهان در مجاهدات مذهبی، نه تنها از بنی اسرائیل، بل از تمام ملل جهان گوی سبقت ربودند؛ و الحمد لله على ذلك.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴)

و الله هرکس را که بخواهد مشمول رحمت خویش می گرداند و الله دارای فضل بزرگ است. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفضل»: بخشش، مراد، نبوت و پیامبری است.

تفسیر:

این آیه، تصوّر غلط یهود را که خداوند هیچ قومی را مانند یهود مورد لطف خویش قرار نمیدهد، نفی کرده و میفرماید: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»: و حق تعالی برای نبوت و پیامبری کسی از بندگان خود را بر میگزیند که صلاحیت این وظیفه را مطابق با خواست او داشته باشد.

«وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (74)»: کرم و عنایتش وسیع است، محدود و ممنوع نیست. یعنی هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می گرداند.

از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: پیامبری موروثی نیست، بلکه تفضل الهی است. سران یهود و... خطاب به قوم خود میگویند: نزد مردم عرب یا کسانی دیگر اعتراف نکنید که به پیامبری کسی، غیر از فرزندان یعقوب (بنی اسرائیل) باور و اطمینان دارید، تنها به خودتان بگروید؛ چون مسلمانان در روز قیامت، با شما به داوری می نشینند و در بارگاه خدا با دلایل گویا بر شما چیره می شوند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (75 الی 77) در باره موضوعات امانت، وفا به عهد نزد برخی از اهل کتاب به بحث گرفته میشود.

هکذا در این آیات در بیان اوصاف اهل کتاب آمده است که: برخی از آنان امین و درستکار، تعداد از آنان انسانهای نادرست و خیانتکار و جمعی دیگر با تأویلات بی اساس، اموال و

دارایی دیگران را برای خود حلال و جایز می‌شمردند. این است که قرآن، مؤمنان را در هر زمان و مکانی از فریب و دغل بازی آنان، هشدار و انتباه می‌دهد.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمِينِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز میگردانند، و کسانی هستند که اگر يك دينار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمیگردانند، مگر تا زمانی که بالایی سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی! این به خاطر آن است که میگویند: ما در برابر امین (غیر یهود)، مسؤوَل نیستیم. و بر خدا دروغ می‌بندند، درحالی‌که می‌دانند (این سخن دروغ است). (٧٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْمَنُهُ»: او را امین بدانی. «قنطار»: عدد فراوان، مال و دارایی بسیار. برخی گویند: قنطار، معیاری است برای وزن و سنجش. مقدار آن نزد مردم شام یکصد رطل است (رطل ۱۲ اوقیه، اوقیه ۴۰ درهم، جمعا ۴۸۰ درهم، یا ۲۵۶۴ گرم. البته در هرکشوری مقدار آن متفاوت است). هر رطل ۵/۲ کیلو گرم به حساب می‌آید. دينار: مال اندک، دارایی کم. الامین: مردم عرب، درس خوانده‌ها.

تفسیر:

در سلسله خیانت و نفاق مذهبی اهل کتاب، خیانت دنیایی مذکور شد که به وسیله آن این امر واضح میشود که کسی که نیت اش برای پول اندك فاسد میشود، و از امانت میگذرد؛ چگونه از وی توقع باید داشت که در امور دین امین ثابت شود؟!

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»: در میان جماعت یهودیان، اشخاص هم امانت نگهدار وجود دارد و هم خائن. امین‌شان را اگر بر مال بسیار امین سازی تمام آنها را به تو باز میگردانند؛ زیرا وجدانی بیدار و تقوای بسیار دارد و امانت نگهدار است. مانند عبد الله بن سلام که یک نفر قریشی هزار اوقیه طلا را نزدش به ودیعه نهاد و آن را بدون کم و کاست باز پس داد.

باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که هرکس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به‌طریق اولی امین است، و هرکس در کم خاین باشد، در بسیار به طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتی یک دينار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ در ضمن ملاحظه بفرماید: که قرآن عظیم الشان چقدر انصاف دارد و در قضاوت خود عدالت را رعایت می‌نماید.

«وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»: در کنار اینها گروهی از یهودیان خائنانی‌اند که اگر آنانرا برمالی اندک، حتی بريك دينار نمیتوان امین دانست. چون خیانت میکنند، و همین یک دينار را هم باز نمیگردانند و دست به خیانت می‌زنند مانند فنحاص بن عازوراء که یک نفر قریشی دیناری را به امانت نزدش نهاد اما آن را انکار کرد.

«إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا»: مگر اینکه همیشه مراقب او باشی و هرگز از او چشم بر نداری که در چنین حالتی از تو ترسد.

این آیه دلالت بر آن دارد که ما نباید در قضاوت‌های خویش عمومیت صورت دهیم بلکه لازم است به تفصیل قضایا نگاه کنیم تا به کسی ظلم نشود و هیچ خائنی را تأیید ننمائیم.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» سبب خیانت یهودیان نسبت به مسلمانان در این است که آنها بر این باورند که برای یهودی مجاز است تا به غیر یهودی خیانت کند و برای «امی‌ها» که منظورشان عرب است نزد آن‌ها هیچ‌گونه احترام و توقیری نیست و نه هم اموال‌شان نزد آنها ارزش دارد.

روایت شده است که یهود گفته اند: (ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و مردم بندگان ما هستند)، پس اگر ما مال بندگان خود را بخوریم کسی حق اعتراض را ندارد، و گفته میشود که آنها گفته اند: خدای متعال مال افرادی را که بر آیین ما نیستند برای ما مباح کرده است. (تفسیر صفوة التفسیر)

«وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75)»: چنین پندارهای دروغینی آنها را وا داشته تا اموال مردم را برای خود مباح و حلال بدانند. بالاتر از گناه، توجیه گناه است. اهل کتاب اموال مردم را به ناحق می‌خوردند و می‌گفتند: خداوند به این کار راضی است. حق تعالی این پندار و گفتار آنان را تکذیب کرد و خبر داد که خود آنها نیز میدانند که دروغ می‌گویند و افترا می‌کنند.

در روایتی آمده است که شخصی از حضرت ابن عباس (رض) پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی مثلاً مرغ ماکیان و گوسفند را برای خود می‌گیریم. ابن عباس (رض) فرمود: درباره آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست.

ابن عباس (رض) فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» «بر ما در خوردن مال امیین هیچ‌گناهی نیست»! بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموال‌شان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

ارزشهای اخلاقی، ثبات دارند. حفظ امانت، در نزد همه نیکو و خیانت در آن، نسبت به هر کسی باشد قبیح و بد است. رد امانت، يك ارزش است، گرچه از مخالفان باشد. یکی از مسائل فقه اسلام است که در امانت هیچ کس خیانت جایز نیست؛ چه مسلمان باشد، و چه کافر.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶)

بلی، هرکس به عهد خود وفا کند و پرهیزگار باشد «پس او نزد الله محبوب است و» بی‌گمان الله پرهیزگاران را دوست دارد. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْفَىٰ»: وفا کرد «إِتَّقَىٰ»: پرهیزکاری کرد.

تفسیر:

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ إِتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (76)»: یعنی قضیه چنان نیست که آنان تصور کرده اند که گویا شخصیکه در اموال دیگران خیانت کند بخشوده میشود، بلکه صحیح این است که هر آن کس تقوای الهی را رعایت کند و به عهد و پیمان خویش وفا نموده و امانت دیگران را واپس بدهد و به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورد و از الله بترسد، و از ارتکاب محارم دوری جوید، محققاً الله متعال او را دوست دارد و او را مورد فضل و کرم خود قرار می دهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

بی گمان کسانی که به [جای] پیمان الله و سوگندهای خویش بهایی کم [ارزش] می فروشند، آن گروه در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت و الله با آنها سخن نمیگوید و در روز قیامت به طرف آنها نظر نمی‌کند، و آنها را (از کفر) پاک نمیسازد، و برای آنها عذاب دردناک است. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ»: عهد خدا و سوگندهای خود را می فروشند. «خَلَّاقٌ»: بهره و نصیب از خیر و نعمت. «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»: مراد آن است که خداوند از آنان ناراضی است و بدی‌شان نظر لطف ندارد. «لَا يُزَكِّيهِمْ»: با مغفرت خود آنان را از گناهان پاکیزه نمی‌دارد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا»: «کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را میگیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشانند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن میشوند و اگر براین امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می‌خورند «آن گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند. نباید فراموش کنیم که: سوگند دروغ برای دین فروشی، سبب محرومیت در قیامت می‌شود. «أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»: این‌ها در آخرت حق و حصه‌ای از مغفرت الهی و رضوان او ندارند.

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: خداوند در روز آخرت از باب رحمت و محبت با آنان سخن نمیگوید، و با دید مهر و محبت و رحمت آنان را نمی‌نگرد، سزای قیامت، متناسب با عملکرد خود ماست. بی اعتنایی ما به تعهدات الهی، سبب بی اعتنایی الله متعال به ماست. که فحواي آیه مبارکه «لَا يُكَلِّمُهُمُ، لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، لَا يُزَكِّيهِمْ» بوضاحت معلوم میگردد.

«وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (77)»: و آنها را از گناه و پلیدی‌های معصیت پاک نمی‌نماید و برای شان در روز قیامت در پیشگاه او به علت اعمال بد، فساد در گفتار، کردار، احوال و اموال، عذابی است دردناک. آن‌ها پیامبران را تکذیب کرده و به آنان کفر ورزیدند و در مال خیانت روا داشته پیمان شکنی کردند، از این روی سزای شان در آخرت همان است که مستحق آن اند. ملاحظه می‌داریم که: عذاب‌های اخروی، هم روحی و روانی است «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» هم جسمی «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

شان نزول آیه مبارکه:

از اشعث بن قیس روایت کرده اند که گفت: این آیه در باره من نازل شده است. من و شخصی درباره چاهی دعوایی داشتیم، شکایت را به نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردیم و آن حضرت فرمود: «شاهدک أو یمینه / یا باید تو دو شاهد بیاوری و یا این که او سوگند بخورد.» عرض کردم: اگر چنین باشد او سوگند می‌خورد و باکی هم ندارد. فرمود: «من حلف علی یمین یمین یستحق بها ما لا هو فیها فاجر لقی الله و هو علیه غضبان / اگر کسی سوگند بخورد و از این طریق مالی را به دست آورد و در سوگند خویش نابحق باشد،

در صورتی به دیدار الله متعال میرود که بر او خشمگین است.» و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنَهُمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی ۱۲۰/۴).

از این آیه کریمه استنباط میشود که در شریعت الهی میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانت‌ها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی‌گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

توضیح مختصر:

قبل از همه باید گفت که در آیه: «يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ... لَخَلَقَ لَهُمْ...» پیمان شکنی با الله، از گناهان کبیره است. این نوع تهدید پی‌درپی، در باره هیچ گناه دیگری در قرآن عظیم الشأن مطرح نشده است.

این آیه مبارکه، آن‌ده از اشخاصی را که پیمان شکنی می‌کنند، به پنج نوع قهر الهی تهدید می‌کند: بی‌بهرگی و خسارت در آخرت، محرومیت از توجه الله متعال، محرومیت از نظر لطف الهی، محرومیت از پاکی از گناه و گرفتاری به عذاب دردناک.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 80) در باره دروغ پردازیها و افتراهای اهل کتاب بر الله و پیامبران، بحث بعمل می‌آورد.

وَأَنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

و البته گروهی از اهل کتاب هست که زبان‌های خود را در وقت خواندن کتاب (تورات تحریف شده‌ای) می‌پیچانند تا شما آن را از کتاب حساب کنید، حالیکه آن از تورات نیست، و می‌گویند: آن از جانب الله است، و در حقیقت از جانب الله نیست، و بر الله دروغ می‌بندند در حالیکه می‌دانند. (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرِيقٌ»: دسته. گروه. «يَلُؤُونَ»: پیچ می‌دهند. به گونه صحیح اداء نمی‌کنند. «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ»: آنچه می‌خوانند تحریف می‌کنند و درست بیان نمیدارند. مراد تحریف تورات و توجیه و تفسیر آن برابر خواست خودشان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَأَنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ»: «بعضی از آنان» یعنی: از یهودیان «گروهی هستند که زبان خود را» به‌خواندن «کتاب» تحریف شده‌ای «می‌پیچانند» یعنی: آنچه را بر کتاب الله افزوده‌اند و تحریف کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب الله متعال است. ابن عباس (رض) گفته است: با تأویل نمودن قرآن به غیر از آنچه که منظور خدا است آن را تحریف می‌کنند.

باید گفت که: از مثالهای پیچانیدن زبان شان، این است که هر گاه بر پیامبر سلام میکردند، میگفتند: «السام علیکم سام: مرگ. و کلمه «راعنا» (انظرنا) را که به معنای ما را بنگر و از ما مواظبت و حمایت کن است به حماقت و سفاقت معنا می‌کردند. (سوره نساء آیه: 46).

همچنین، آیات فراوانی درباره‌ی تحریف و تبدیل تورات و انجیل - به وسیله‌ی خود اهل کتاب

آمده است؛ از جمله: (بقره آیه 75)، (مائده آیات: 13 الی 15)، (سوره انعام آیه 91)، (سوره ابراهیم آیه: برهیم 91/)، [سوره اسراء آیات: 4 الی 7] و غیره...

همچنان باید تذکر دهیم که در جمله «يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُمْ» آیه مبارکه در می یابیم که متأسفانه: عوام فریبی، لفاظی، تاویل های مصلحتی و مقطعی، از گناهان برخی از علما و دانشمندان است. در ضمن باید یادآور شد که: نطق و موعظه خوب، اگر در مسیر حق نباشد، مطمئناً وسیله ای برای انحراف اذهان عامه است که توسط برخی از به اصطلاح روحانیون دینی صورت میگیرد. این عده از روحانی نما گمراه کنندگان، مقدّسات مذهبی و کتب آسمانی را دستاویز خود قرار می دهند.

«لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ» تا گمان برند که این تحریف کلام الله است. تا وانمود کنند که این تحریف شده کلام خداست و انگهی جز افترا و گمراه کردن چیزی نیست. «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: «و میگویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به دروغ و افترا چنین سخنی را به الله نسبت می دهند.

«وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (78): میدانند که دروغ و افترا به خدا بسته اند. بزرگترین خیانت به فرهنگ و عقیده ی انسان، تحریف آگاهانه و مغرضانه ی علما دینی و خواص است.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در باب شان نزول این آیه مبارکه می نویسند که این آیه درباره جماعتی از احبار یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی که مربوط به کتاب خدا نبوده می نوشتند و آن را از کتاب خدا محسوب می داشتند.

بر بنیاد فحوا ی این آیه: در می یابیم که: گناه علما و دانشمندان بی تقوا چند برابر است، زیرا:

- 1 - مردم را به اشتباه می اندازند. «لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ»
- 2 - به خداوند متعال بهتان، دروغ و تهمت می بندند. «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (در بهتان گوینده برکذب خبر واقف است که گناه کبیره میباشد و غیبت حالت است که در عدم حضور کسی در مورد کسی دیگر سخنان و یادآوری غیر مجاز و ناحق کند).
- 3 - تمام این اعمال و تحرکت را بطور آگاهانه انجام میدهند. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» سپس خدا در رد زعم نصاری که گمان برده اند عیسی دستور داده است او را بپرسند، گفته است:

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

هیچ بشری را مناسب نیست که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس به مردم بگوید الله را گذاشته بندگان من شوید، و لیکن مناسب است که بگوید به سبب آنچه می آموزید و می خوانید بندگان الله باشید. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

بشر: انسان، مرد یا زن، کوچک یا بزرگ، یکی یا بیشتر، الْحُكْم: حکمت، درک شریعت و فهم قرآن، داوری. عِبَادًا: جمع عبد، به معنای عابد. رَبَّانِيِّينَ: جمع ربانی، منسوب به رب. خدا خوانان، خدا پرستان، خداجویان، کسانی که در باطن و ظاهر، آنگونه اند که پروردگارشان میخواهد [مانند: رجل الهی: مرد خدا]. ربانیان یاربانیون: دانایان نیک کردار،

علمای دین. وقتی ابن عباس (رض) دارفانی را جا گذاشت و به دیدار محبوبش شتافت، محمد بن حنیفه گفت: الیوم مات ریانی هذه الأمة: امروز، مرد دانای خداجوی این امت از دنیا رفت. تدرسون: درس می خوانید، می آموزید.

شان نزول آیه مبارکه: 79 - 80:

213- ابن اسحاق و بیهقی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که علمای یهود و نصاری نجران حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم گرد آمدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را به اسلام دعوت کرد، ابورافع قرطی گفت: ای محمد! آیا میخواهی پرستش کنیم، مانند مسیحیان که عیسی را پرستش میکنند؟ پیامبر گفت: به خدای یکتا پناه میبرم [...] معاذالله که غیر از خدای یگانه دیگری را پرستش کنم و یا دستور بدهم مردم جز ذات پاک و متعالی او موجود دیگر را پرستند. نه الله به این کار مرا برانگیخته و نه به این کار مأمورم ساخته است. (تفسیر طبری، ج 3، ص 325). پس آیه: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80)» نازل شد. (طبری 8294، بیهقی در «دلائل» 384 / 5، روایت کرده اند.)

تفسیر:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالنَّبُوءَ»: درست نیست و نباید انسانی که خدا کتاب و حکمت پیامبری را به او عطا کرده است. یعنی «هیچ بشری را نسزد که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای الله بندگان من باشید» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقت هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای الله متعال است بنابر این، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه الله متعال را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

لِبَشَرٍ: در آیه مبارکه مراد از آن حضرت عیسی علیه السلام است و «الْكِتَابَ» مراد از آن انجیل است. و این آیه در شأن نصارا نجران نزول یافته است که: در عیسی دعوی باطل کردند و غلو نمودند:

این آیه همچنان افکار باطل اهل کتاب را نفی میکند و به مسیحیان گوشزد می نماید که هرگز مسیح ادعای الوهیت نکرد میگوید: برای هیچ بشری روا نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم نبوت به وی دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدای یکتا مرا به خدایی گیرید. چون رؤسای نجران گفتند: یا محمد اگر تو بخواهی که ما بنده تو باشیم و ترا بخدایی گیریم. رسول الله گفت: معاذ الله که من چنین جمله ای بگویم. خدای مرا به پیغامبری فرستاد نه آنچه که شما میگوئید فرستاد.

باید گفت که: استفاده نادرست از موقعیت، محبوبیت و مسئولیت، ممنوع است. مطمئن باید بود که: کتاب و حکمت و نبوت، انسان را از بشر بودن خارج نمی کند.

در ضمن قابل یادآوری است که: امتیاز پیامبران بر سایر بشریت در آن است که هر قدر بر تعداد یاران و مقدار قدرتشان افزوده شود، مردم را بیشتر به بندگی خدا دعوت میکنند، و هرگز راه توحید را عوض نمیکند و تأکید و هشدارشان بیشتر می شود.

«ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»: سپس به مردم بگوید به جای خدا مرا عبادت کنید. نفی در امثال این صیغه یعنی و ما کان: فقط به منظور نفی عام ارائه میشود که از لحاظ عقلی ثبوت آن جایز نیست. منظور این است اصلاً درست نیست و از نقطه نظر عقل هم تصور شدنی نیست که پیامبری ادعای الوهیت کند، پیامبری که خدای متعال پیامبری و شریعت را به او عطا فرموده است، هرگز چنین کاری از او سر نمی زند، تاچه رسد به این که چنین کاری صورت بگیرد. «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ»: اما به آنها می گوید ربانی باشید.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی حکیم و دانشمند و شکیباً باشید. معنی آیه چنین است: از شما نمی خواهم بنده‌ی من باشید، بلکه از شما می خواهم دانشمند و آگاه و فقیه و فرمانبردار خدا باشید.

ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه محمد بن حنیفه در روز وفات ابن عباس (رض) گفت: «اليوم مات رباني هذه الأمة». «امروز ربانی این امت در گذشت». بلی! پیامبر الهی میگوید: ربانی باشید «به سبب آنکه کتاب تعلیم می دادید و به سبب خواندن آن» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را میخوانید، آن را به مردم درس میدهید و آنان را به تمسک بدان امر میکنید، پس کسیکه حق را به دیگران می آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.. «تفسیر انوار القرآن» باید گفت: هدف انبیاء، تنها نجات بشر از شرک نیست، بلکه رشد او تا مرحله‌ی ربّانی شدن است.

مفسر تفسیر مسیر مینویسد: در ربانی گفتن کسیکه علم می آموزد و عمل صالح انجام میدهد دو نکته مد نظر است: یکی شرافت دادن به وی و دیگری بیان این نکته که اصل علم از جانب خداست. این اصل در خصوص هر مسلمان و دعوتگری مصداق دارد چه رسد به پیامبرانی که آنها در واقع کاملترین خلق خدا به شمار میروند؛ زیرا آنها از مردم می خواهند تا عابد، حکیم و دانشمند باشد و خود آنها نیز به خاطر انجام شکر نعمت علم و فقه در دین که به آنها ارزانی شده به مردم کتاب و حکمت می آموزند.

«بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79)»: یعنی به این سبب که کتاب را به مردم می آموختید و آن را درس می دادید.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟! (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْبَاب»: جمع ربّ، پروردگاران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: هرگونه دعوت به شرک از سوی هر کس که باشد، بصورت مطلق

ممنوع است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا» برای هیچ پیامبری هر کسی که باشد مناسب نیست تا مردم را به عبادت غیر الله متعال از جمله به عبادت ملائکه یا پیامبران دعوت کند و آن ها را مستحق حتی کوچکترین عبادت بداند و یا در شأن آنها قایل به یکی از صفات الوهیت گردد. و از طرف دیگر وظیفه‌ی پیامبر این است که مردم را به عبادت و اخلاص برای خدا دعوت نمایند. و قطعاً هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی کند.

قابل یادآوری است که: کفر، تنها انکار از الله متعال نیست؛ بلکه پذیرش هرگونه ربّ و مستقل دانستن هر مخلوقی، کفر است.

«أَيَأْمُرُكُمْ الْكُفْرَ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80)» «آیا پس از آن که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان میدهد؟». یعنی آیا بعد از این که مسلمان شدید و به دین خدا درآمدید، پیامبرتان به شما دستور می دهد کافر شوید و یگانگی خدا را منکر شوید؟ استفهام انکاری و تعجبی است.

باید یادآور می شویم که در عرف قرآن عظیم الشان، دین تمام انبیا علیهم السلام اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می باشد، به همین جهت این تعبیر به کار گرفته شد.

خواننده محترم!

آیات متبرکه (79 و 80)، پرده را از روی دروغها و ادعا های بی بنیاد و بی اساس نصارا بر می دارد که ادعا دارند که گویا: خود مسیح، به ما امر کرده تا او را پرستش کنیم و به الوهیت وی ایمان آوریم (!) (سوره نحل: آیه 36)، (انبیاء آیات 25 و 29)، (سوره زخرف آیه: 45).

هکذا از مفهوم و مدلول این دو آیه بر می آید که تعلیمات دینی و آموزشهای اسلامی، اگر همراه کردار نیک و طاعت و بندگی آفریدگار نباشد، برای انسان رنج و عذاب است و آموزش بدون کردار، چون چراغ تابان، به اطراف نور میفرستد. و خود شخص از ثمره‌ی آن محروم است. و چراغی است در دست نابینا.

خوانندگان گرامی!

از آغاز و بدایت سوره تا اینجا؛ بخصوص در مورد خیانت‌های اهل کتاب در تحریف کلام الهی و پوشانیدن اوصاف نیکوی پیامبر خاتم در تورات و انجیل بود. با نزول این آیات، خداوند خواست اهل کتاب را به ایمان به پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم و اثبات آن، وادارد.

اینک در آیات (81 الی 83) نیز از راه اقامه‌ی دلیل این هدف را دنبال می کند که: الله متعال پیمان محکم و استواری را از تمام پیامبران، از آدم تا عیسی علیه السلام گرفت تا هر کدام به پیامبر پس از خود، باور داشته باشد و رسالتش را تأیید نماید و - با آماده کردن پیروان خود برای آمدن پیامبری دیگر - یار و غمخوارش باشد و این که: دانش و پیامبری اش او را از اعتراف به رسالت پیامبران پس از خود، باز ندارد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که الله از پیغمبران عهد محکم گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم باز پیغمبری که تصدیق کننده آنچه با شما است نزد شما آید، حتماً به او ایمان آرید و

او را مدد کنید، فرمود: آیا اقرار کردید (به این عهد) و عهد محکم مرا در باره آن قبول کردید؟ گفتند: اقرار کردیم، (الله) فرمود: پس گواه باشید (بریکدیگر) و من هم باشم از جمله گواهان میباشم. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثَاقٌ»: پیمان محکم و پایدار. اصل آن از وثاقه به معنی محکم شدن است، «وِثْقٌ وَثَاقَةٌ: قوی». لَمَّا: لام برای تأکید و ما شرط یا موصول است؛ یعنی، اگر، آنچه. أَخَذْتُمْ: پذیرفتید. إِصْرِي: (اصر) آن در اصل به معنی سنگین و سنگینی است: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا». ولی در اینجا به معنی پیمان است، پیمان دارای يك سنگینی معنوی و قبول مسئولیت است.

تفسیر:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ»: ای اهل کتاب! به یاد بیاورید روزی را که حق تعالی از پیامبران پیمان مؤکد گرفت، «مِثَاقٌ»: عهد مؤکد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم میگیرد، بدان متعهد میشود و آن تعهد را به سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. بلی! از ایشان بر این امر پیمان گرفت.

رسالت آسمانی و الهی، لازمی سپردن مسئولیت‌ها، تعهد و پیمان گرفتن است. هر جا که وظایف دشوار باشد، پیمان گرفتن لازم است. دست برداشتن از دین و سنت موجود، و ایمان و حمایت از شخص نوظهور، ساده نیست. لذا پروردگار با عظمت تعهد شدید، سخت و محکم می‌گیرد. آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم قطعی است، بناءً از همه‌ی انبیا پیمان گرفته شده، نه بعضی از آنها.

«لَمَّا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ»: به خاطر کتاب و حکمتی که به شما دادم. طبری گفته است: یعنی ای پیامبران! به خاطر هر کتاب و حکمتی که به شما دادم.

«ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ»: عهد و پیمان گرفت که هرگاه خدای تعالی پیامبری بعد از آنها بفرستد و آنها حیات داشته باشند باید به آن پیامبر ایمان آورند و یاریش دهند. و او عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

«لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»: او را تصدیق کرده و یاری می‌دهید. باید گفت که: ایمان به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه یاری و حمایت نیز لازم است.

از فحوای آیه مبارکه: «رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» در می‌یابیم که: جریان نبوت، مایه‌ی وحدت است، نه اسباب تفرقه و انشعاب.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا هر پیامبری را مبعوث فرمود از او عهد و پیمان گرفته بود که اگر در زمان حیات او محمد مبعوث شود باید به او ایمان بیاورد و او را نصرت و یاری بدهد. و به او فرمان داده بود که از ملتش نیز پیمان بگیرد.

باید گفت که: انبیا دارای هدفی مشترك هستند. لذا پیامبران قبلی، آمدن انبیای بعدی را بشارت می‌دادند و نسبت به آنان پیمان ایمان و نصرت دارند، و پیامبران بعدی، انبیای قبل را تصدیق می‌کردند.

وقتی انبیای پیشین موظف به ایمان و حمایت از پیامبر اسلام هستند، پس پیروان آنها نیز باید به او ایمان آورده و از او اطاعت کنند.

از علی (رض) روایت شده است که فرمود: «خداوند متعال هیچ پیامبری را از آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی برنمی‌گيخت، مگر این که از وی در باره محمد صلی الله علیه وسلم پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان

آورده و یاری اش کند. همچنین خداوند متعال به هریک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد».

در حدیث شریف آمده است: «لَوْ كَانَ مُوسَى وَعِيسَى حَبِيبَ لِمَا وَسَعَهُمَا إِلَّا اتَّبَاعِي». «اگر موسی و عیسی زنده می بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم درواقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری میبودند، اطاعت ایشان بر همه انبیا علیهم السلام واجب بود و از این جهت، در شب اسراء آنگاه که ارواح همه انبیا: در بیت المقدس گردهم آمدند رسول الله صلی الله علیه وسلم امامت ایشان را در نماز عهده دار شدند.

همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم شفیع روز محشر هستند، قضیه ای که در آن روز حتی پیامبران اولی العزم از آن می گریزند. سپس خداوند متعال خطاب به پیامبرانش فرمود: «قَالَ أَفَرَزْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي» آیا به این عهد و پیمان اقرار کردید و پیمان مرا بر آن برگرفتید؟

خداوند متعال عهده را که از پیامبرانش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته و می دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است. یعنی از هر پیامبری این پیمان گرفته می شد - و پیمانی که از پیامبری گرفته شده باشد به طور قطع خود به خود بر پیروان او نیز لازم الاجرا می گردد - که هر پیامبری که از سوی ما برای تبلیغ همان دینی فرستاده شود که شما برای تبلیغ آن فرستاده شده اید، باید او را یاری کنید.

با او متعصبانه رفتار نکنید، دین را در انحصار خویش نپندارید، باحق مخالف نکنید، بلکه هر جا هر شخصی برای بلند کردن پرچم دین مبعوث شد زیر پرچم او گرد آید. در این جا علاوه بر این، این مطلب را نیز باید دانست که از هر پیامبری که پیش از محمد صلی الله علیه وسلم آمده همین پیمان گرفته شده است و بنابر همین هر پیامبری امتش رابه آمدن پیامبر پس از خود خبر داده و به آنان توصیه نموده است که از او پیروی کنند. اما نه در قرآن و نه در حدیث مطلبی دال بر این که از محمد صلی الله علیه وسلم چنین پیمانی گرفته شده باشد و یا ایشان امتش را از آمدن پیامبری پس از خود آگاه نموده و به ایمان آوردن به او امر کرده باشد، دیده نمی شود.

«قَالُوا أَفَرَزْنَا» گفتند: اعتراف کردیم. «قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (81)» خداوند به آنان گفت: پس برخی بر اقرار برخی گواه باشید یا ملائکه را فرمود که بر اقرار انبیاء گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم در اینجا میثاق، موکد است.

اما باید دانست که رسالت های انبیاء علیهم السلام همگی کامل کننده و تأیید کننده یکدیگرند و هدف همه آنها یکی است چون در اصول همه متفق اند و اختلاف در فروع هم به مصلحت امتهاست اگر دو پیامبر در یک عصر و زمانی باهم باشند مانند موسی و هارون علیهم السلام در تمام امور با هم متفق اند و یا پیغمبر متأخر به پیامبر متقدم ایمان می آورد مانند حضرت لوط به حضرت ابراهیم ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهم السلام در اینصورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق میکند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم که باید از سوی تمام امت های انبیاء گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

قابل تذکر است که: این گفتگو به شیوه‌ی تمثیل، تأکیدی است بر این که پیامبران و پیروان راستکردارشان هرگز از اقرار خود برنمیگردند، چون شهادت را در حضور حق ادا کرده‌اند.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾

پس کسانی که بعد از این [پیمان محکم و استوار از آن] روی گرداند فقط آنان هستند که از دایره انسانیت بیرون شده‌اند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّى»: پشت کرد، روی گشتاند، پیمان را شکست.

تفسیر:

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ»: یعنی هرکس از شما ای یهودیان و نصرانیان از این عهد و پیمان که از تمام پیامبران علیهم السلام و تمام امت‌ها گرفته‌شده و در برابر آن تعهد نموده، و یکدیگر خود را بر التزام آن شاهد گرفته‌نقض و از آن روگردانید و پیمان را شکست، از تو ای محمد صلی الله علیه وسلم!

«فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (82)»: از اطاعت خدا بیرون رفته است. چنین کسی از طاعت الله خارج و انسانی است دروغگو و خائن. این عهد و پیمان واقعاً مقدس، عظیم و نوعی شرافت برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است، چنانچه شهادتی از سوی خداوند متعال بر نبوت و رسالت ایشان قبل از بعثت‌شان و اعلان جایگاه بلند حضرت محمد ج نزد سایر امت‌هاست. باید گفت که: هدف این آیه مبارکه هشدار دادن به اهل کتاب است که شما دارید پیمان الله را می‌شکنید، ایمان نیاوردن به محمد صلی الله علیه وسلم و مخالفت کردن با او زیر پا گذاشتن پیمانی است که از پیامبران شما گرفته شده بود. از این رو شما اکنون فاسق شده‌اید، یعنی از اطاعت و فرمان برداری خدا بیرون آمده‌اید.

أَفَعِيزَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

آیا [اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن] دینی غیر از دین الله را میخواهند؟ در حالیکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است به خوشی یا اجبار منقاد و تسلیم او اند، و به سوی او بازگردانیده می‌شوند. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْغُونَ»: میجویند، میطلبند، خواستارند. طَوْعًا: از روی اراده و اختیار. «كَرْهًا»: از روی ناچاری. «طَوْعًا وَكَرْهًا»: خواه و ناخواه، اختیار و اجبار.

تفسیر:

«أَفَعِيزَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ» آیا یهودیان و نصرانیان به جستجوی دین دیگری غیر از دین حق، دین اسلام که از جانب الله متعال آمده و پیامبرش آنرا آورده است، دینی دیگر می‌جویند؟ آیا اراده‌ی منهجی غیر از آنچه را دارند که حق تعالی به پیامبران و بندگان صالح خود راضی است؟

همزه (أَفَعِيزَ الله...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله متعال، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (یَبْغُونَ) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل میباشد. طلب دینی غیر از

دین الهی؛ فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر آن دین و پرستش باطل می باشد. «تفسیر انوار القرآن»

واقعیت امر اینست که: انتخاب راه غیر راه الهی، با نظام هستی سازگار نیست. و باید گفت که: حقیقت دین، همانا تسلیم است.

انسان، دائماً در جستجوی راه روشنی است و گرایش به مکتب در نهاد او قرار دارد. (جمله «يَبْعُونَ» در آیه متبرکه دلالت بر خواست و تمایل دائمی را دارد.) «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در حالیکه ساکنان و اهل آسمانها و زمین سر تسلیم و اطاعت و فروتنی در پیشگاه خدا فرود آورده اند. بناءً اگر هستی تسلیم اوست، چرا ما تسلیم نباشیم؟

«طَوْعاً وَ كَرْهاً» از روی میل و رغبت یا از طریق اجبار. قتاده گفته است: مؤمن به میل و رغبت خود تسلیم می شود و کافر از روی اجبار، و در حالیکه برایش سودی در بر ندارد. (تفسیر طبری ۵۷۵/۶).

ابن کثیر فرموده است: مؤمن با دل و جان تسلیم خدا می شود و کافر از روی ناچاری، مسخر قهر و قدرتی است که نمی شود با آن به مخالفت برخاست.

همچنان مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته اند: یعنی همه چیز همه ای موجودات که در آسمانها و زمین حتی حیوانات و جمادات همگی تسلیم و منقاد فرمان الهی اند حتی اگر در حال عادی این سرسپردگی را کتمان کنند، در حال احساس خطر به ناچار دل به او می سپارند.

همگان در زمان احساس خطر یا مرگ یا مغلوب شدن در جنگ و یا درماندن در استدلال، تسلیم او میشوند. همه ذرات عالم، از کوچکترین اتم تا بزرگترین کرات، همه تابع همان قانونی هستند که خداوند متعال بر آنها حاکم کرده است و هر لحظه میتواند آن را تغییر دهد.

«وَاللَّهُ يُرْجِعُونَ (83)»: روز رستاخیز پیش او بر میگردند، آنگاه هرکس را مطابق عملش سزا میدهد. اگر پایان کار ما اوست، پس چرا از همان اول رو به سوی او نکنیم؟ باید گفت: دین خدا یک دین است و همه ی پیام آورانش بر آن متفق و یک قول اند؛ اما این آیه به حال و وضع آنان که این بیان گویا را انکار می کنند، اشاره میفرماید.

بی گمان پیروی کردن از فرمان حق، سعادت، آسایش، آرامش و مصلحت فردی و جمعی رابه ارمغان می آورد و انسان را در زندگی سرافراز و خوشحال می کند؛ چون فطرت او با این قانون بی همتای خدایی دمساز و همراز است.

همه ی مردم، تسلیم قدرت بی مانند آفریدگارانند:

1 - دسته ای از روی میل و اختیار، مانند: مؤمنان و خدا جوین که با دل و جان، فرمانش را گردن نهاده اند. (نحل آیات: 48 الی 50).

2 - عده ای از روی غیر اختیار، مانند: آنان که مطیع و منقاد حکم قضا و قدرند و بیرون از این دایره نیستند و نمی توانند امتناع ورزند. (سوره رعد: آیه 15).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی درباره: پیمان قاطع پیامبران، پیرامون ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم و پشتیبانی از او نازل شده بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (84 و 85) درباره ایمان به تمام پیامبران، پذیرش دین اسلام بحث بعمل آورده و هکذا به محمد صلی الله علیه وسلم

و یاران او فرمان است که: به تمام پیامبران پیشین، به کتابهای شان و به اسلام - که دین همه ی آنان است - ایمان بیاورند.

قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

[ای پیامبر! از جانب خود و پیروانت به همه] بگو: (ما دینی غیر از دین الله را نمیخواهیم بلکه) به الله و به آنچه بر ما، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نبیره های یعقوب نازل شده، و آنچه به موسی و عیسی و دیگر پیغمبران از طرف پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم، بین هیچ یک از آنها (در ایمان آوردن) فرق نمیگذاریم، و ماتسلیم و منقاد الله هستیم و بس. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا»: آن چه بر ما نازل شده، قرآن. اسباط: جمع سبط، فرزندان، نواسه گان، دوازده فرزند یا دوازده قبیله ی یعقوب (بنی اسرائیل). (ملاحظه شود: بقره آیات: 136 و 60، و اعراف آیه: 160).

تفسیر:

«قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا»: ای محمد! بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» «وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ» ایمان آوردیم به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است.

اسباط: قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نواسه گان فرزندان دوازده گانه یعقوب علیه السلام اند که به موسی علیه السلام ایمان آوردند. در ضمن باید گفت که: دین و هدایت الهی، همواره همراه بشر بوده است. انبیا همچون معلّمان یک مدرسه اند که به طور زنجیره ای مأمور ارشاد، و رهنمایی مردم بوده اند.

«وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَى» به تورات و انجیل که بر موسی و عیسی نازل شده اند ایمان داریم، «وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ» به تمام آنچه از جانب خدا بر جمیع پیامبران نازل شده است ایمان داریم.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: مانند یهود و نصاری نیستیم که به بعضی ایمان بیاوریم و به بعضی کافر شویم، بلکه به همه ایمان داریم. زیرا تمام انبیا، دارای هدف واحد هستند. برتری بعضی از انبیا بر برخی دیگر؛ «فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ» (ا سراء، 55). هرگز مانع ایمان ما به همه ی آنها شده نمیتواند. بصورت کل مطابق مدلول آیه مبارکه «لَا نُفَرِّقُ... نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» گفته میتوانیم کسیکه در میان انبیا فرق بگذارد، در حقیقت تسلیم خدا نیست. با تمام وضاحت باید اعلان داشت: هر چه و در هر وقتی که فرو آمده، و به هر پیغمبری که داده شده، همه را بلا تفریق، راست و حق می شناسیم. این روش مسلمان مطیع نیست که از انبیای الهی علیهم السلام برخی را بپذیرد، و برخی از آنان را انکار کند.

در جمله «نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» در آیه مبارکه این حقیقت اسلام را نمایان و واضح و تنبیه فرمود که اسلام تکذیب پیغمبران حقیقت و کتب آسمانی را جایز نمی شمارد. در اسلام، چنانکه انکار قرآن و پیغمبر عربی کفر است، به انکار هر یک انبیا و کتب سماوی نیز انسان کافر می شود. واقعا، شایان شأن پیغمبر آخر الزمان آن است که انبیا و کتب سابقه

را تصدیق کند، و اقوامی را که بر آنها نذیر و هادی محلی فرود می آمد، راهی نماید که تحت بزرگترین رایت جامعیت کبری جمع شده به يك راه روان شوند.

«وَلَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84)»: و ما در پرستش و عبادتتان مخلص و به خدایی و پروردگاریش معترف و هیچ کس را برای او شریک قرار نمی دهیم.

باید گفت که: شکل کار اصل و اساس نیست، بلکه اصل، آن هدف غایی و نهایی کار است. در هر زمانی ممکن است شکل کار و دعوت انبیا فرق کند، مثلاً حضرت موسی علیه السلام به سراغ فرعون رفت و یا هم حضرت سلیمان، فرمانروایی مانند بلقیس را دعوت کند، ولی اگر دقت بعمل آید هدف نهایی در رسالت همه ای انبیا یکی است.

سپس خدای متعال فرمود که غیر از دین اسلام باطل و مردود است آنجا که فرمود:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، دینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت، از زیانکاران است. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْتَغِ» (بغی): بخواهد، بجوید، طلب کند. الاسلام: توحید، فرمانبری،

تفسیر:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»: و هر کسی دینی غیر از دین محمد صلی الله علیه وسلم که اسلام است بعد از بعثت ایشان بر گزینند، هرگز از او پذیرفته نمی شود، نه طاعت و نه عبادتش زیرا با این دین تمام ادیان منسوخ شده است. انتخاب اسلام، نشانه دوراندیشی و نجات انسان است.

«وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (85)»: یعنی سرانجامش آتش ابدی است. از ثواب و کامرانی به طور قطعی محروم است؛ از این بیشتر چه خسارتی باشد؟! سرمایه را بر باد داد، و فطرت صحیحی را که الله متعال بر آتش آفریده بود، به سوء اختیار و رفتار بد ضایع گردانید.

حق تعالی بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام هیچ دینی جز اسلام را نمی پذیرد، نه یهودیت، نه نصرانیت و نه سایر ادیان را، اسلام دینی است که حق تعالی برای خود بر گزیده و راهی برابر و نمونه از سوی خداست.

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می آید و می گوید: پروردگار! من نماز هستم. پروردگار متعال میفرماید: تو بر خیر هستی. آنگاه زکات می آید و می گوید: پروردگار! من زکات هستم. پروردگار متعال میفرماید: تو بر خیر هستی. آنگاه روزه می آید و میگوید: پروردگار! من روزه هستم. پروردگار متعال میفرماید: تو بر خیر هستی و امروز به سبب تو می گیرم و به سبب تو میدهم».

مفسران هر یک مجاهد و سدی در باب شأن نزول آیه مبارکه روایت کرده اند: این آیه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار مکه پیوست. ابن عباس (رض) میگوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید.

قابل یادآوری است که: اسلام، تمام پیامهای زمان پیش از خود را در بر دارد، نسبت به همه ی پیامبران مرسل و غیر مرسل مهر می ورزد و عاشقانه دوستشان دارد، توحید را در هستی میان بشریت یکی میداند و بس، و تمام دعوتها و رسالت ها را به سرچشمه ی یگانه ای

نسبت و پیوند میدهد و جز دین اسلام که راه سعادت تمام بشریت است، هیچ دینی پذیرفته نیست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (86 الی 91) در باره موضوع کفر پس از ایمان، انواع کفار از جهت توبه، مورد بحث قرار گرفته است.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٨٦)

چگونه خداوند قومی را هدایت کند که بعد از ایمانشان و پس از این که شهادت داده‌اند که پیامبر [اسلام] بر حق است و دلایل روش برای آنان آمده است، کافر شدند، و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند (به منزل مقصود نمیرساند). (٨٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَيْفَ يَهْدِي»: چگونه هدایت میکند؟ «الْبَيِّنَاتُ»: جمع بینه، دلایل گویا و معجزات قاطع. «لَا يَهْدِي»: هدایت نمی کند.

تفسیر:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»: «چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت میکند؟ یعنی قومی که بعد از هدایت و ایمان کافر شده اند چگونه استحقاق و شایستگی هدایت را دارند؟

باید گفت که: هر چه دلایل هدایت، بیشتر و روشن‌تر باشد، کفر و بی‌اعتنایی به آنها خطرناک‌تر است.

فحوای جمله «كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»: آیه مبارکه میرساند که: علم و ایمان اولیه کافی نیست، پایداری و تداوم ایمان و عمل لازم است. زیرا خطر ارتداد، همواره انسان را تهدید می‌کند. «و شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»: بعد از این که شواهد را دریافتند و برایشان روشن شد که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به حق پیامبر خداست.

«وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ معجزات»: و دلایل یقینی را که بر صدق حضرت محمد دلالت می کنند دریافت کردند.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86)»: «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمیکند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شک و شبهه در دین‌گردیده است. ملاحظه میداریم که: برخورداری از هدایت الهی و یا محروم شدن از آن، به دست خود ماست.

حسن گفته است: آنها یهود و نصاری در کتب خود اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یافتند و به آن ایمان داشتند. اما وقتی مبعوث شد چون از آنان نبود، به سبب حسادت، بعد از ایمان به او کافر شدند؛ چون از عرب بود.

شان نزول آیات: 86 - 89:

215- نسائی، ابن حبان و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مردی از انصار مسلمان شد، سپس از اسلام خارج گردید و چندی بعد از این کار خویش پشیمان گردید و به قوم خود پیام ارسال داشت که: به حضور رسول الله کسی را بفرستید و بپرسید آیا برای من

مجال توبه هست؟ پس آیات مبارکه «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (86) «أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (87) «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ» (88) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (89) نازل گردید. قومش برای او پیام فرستادند و او دوباره به اسلام مشرف شد. (صحیح است، نسائی در تفسیر 85، احمد 1 / 247، ابن حبان 4460، حاکم 2 / 142 و 4 / 336، طبری 7358، بیهقی 8 / 197 و واحدی در اسباب نزول 225 روایت کرده اند، حاکم و ذهبی این را صحیح می‌دانند.)

216- مسدد در مسند خود و عبدالرزاق از مجاهد روایت کرده اند: حارث بن سويد به مدینه آمد و به نبی کریم صلی الله علیه وسلم ایمان آورد و دوباره مرتد شد و به نزد قوم خود برگشت. پس خدا در باره او آیه آیات: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (86) «أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (87) «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ» (88) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (89) را نازل کرد. «این آیه را یکی از افراد قبیله‌اش به گوش او رساند و برایش قرائت کرد. حارث گفت: به خدا سوگند میدانم که تو راست می‌گویی، رسول الله صلی الله علیه وسلم از تو راست‌گوتر و خدای یکتا از همه راست‌گوتر است، پس از کفر برگشت، اسلام آورد. اسلامیتش نیکو و برازنده بود. (عبدالرزاق 426 و از طبری 7361 به قسم مرسل از مجاهد و طبری 7362 به همین معنی از سدی روایت کرده اند.)

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾

آنان سزایشان این است که لعنت الله و فرشتگان و مردم همگی برایشان است. (۸۷)

تفسیر:

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (87): یعنی سزای کفرشان همانا لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و تمام خلق است بر آنان. یعنی حق تعالی آنان را از رحمت خود طرد و دور می‌نماید و ملائکه و تمام مردم اعم از گمراه و رهیاب، صالح و بدکار بر آنان لعنت می‌فرستند؛ زیرا این‌ها کتمان شهادت نموده و عهد و پیمان را شکستند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم جنگیدند و حجت واضح و آشکار را رد نمودند.

این عده از اشخاص حق را شناخته و از آن گریزانند و از دلایل روشن‌گریهای پیامبری پشت کرده و رهنمودهای عقل را رها نموده و بر خود بیدادگریها روا داشته اند، پس از رحمت خدا محروم اند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٨﴾

(در حالیکه در آن (لعنت) همیشه‌اند پس عذاب از آنها تخفیف نخواهد شد، و به آنها مهلت داده نشده (که از عذاب بیرون شوند)، و به آنان نگاه کرده نمی‌شود. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ»: آنان مهلت نمی‌یابند، فرصتی به آنان داده نمی‌شود، به زودی وارد درد و شکنجه می‌شوند و تأخیر نخواهد داشت.

تفسیر:

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ» (88): جزای چنین اشخاص این است که همیشه و برای ابد در آتش دوزخ بسوزند بدون اینکه عذاب از آنان برداشته شود و یا کم گردد و برای آنها هیچ شفاعتگر، مدافع و یاری دهنده‌ای نیست؛ زیرا آنها عداوت و دشمنی با الله متعال را به صورت علنی انجام دادند و قصداً شده و هدایتی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر آن مبعوث شدند را پشت پا زدند.

بلی! حمله‌ی تند و تیز این آیات، هر دلی را - که ایمان چشیده و به قیامت پایبند باشد. به لرزه در می آورد؛ اما با این وصف، آیه‌ی بعد، به باز بودن در توبه بشارت میدهد که انسان میتواند به پیشگاه باشکوه آفریدگار مهربانش باز گردد و در آستان بی کران پر مهرش، با دلی آرام و خشنود با این باز گشت، با محبوبش در راز و نیاز و التماس و زاری بگشاید.

در آیه بعدی حق تعالی توبه‌کنندگان را استثنا کرده و میفرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

مگر کسانی که بعد از آن توبه کردند و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند؛ پس (امید است که آنها بخشیده شوند) بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است. (۸۹)

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا»: مگر آنانی که پس از آن یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند و در مقام جبران آن برآیند و توبه کنند. در آیه مبارکه در می یابیم که: راه توبه و بازگشت، بر همگان حتی از دین برگشتگان باز است.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89)»: هر که با وجود چنین جرایم سنگین باز گردد و پشیمان شود و از خلوص دل توبه نماید تمام جرایم وی به یکباره بخشیده میشود براستی خدای تعالی غفور و رحیم است.

و باید یادآور شد که: خداوند متعال نه تنها توبه را می پذیرد و گناهان را میبخشد، بلکه توبه کننده را نیز دوست می دارد و مورد رحمت قرار می دهد.

در اینجا معلوم میگردد که دروازه توبه حتی بر روی کسانی که مرتکب چنین اعمال ناشایستی شده‌اند گشوده شده، چه رسد به کسانی که از آنها در مرحله نازل‌تری قرار داشته و فقط مرتکب برخی از گناهان کبیره یا صغیره شده‌اند.

چنین تعاملی نشان میدهد که انسان باید امید زیادی به رحمت حق تعالی داشته باشد، خدایی که ارحم الراحمین است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰)

مسلمان کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و اینانند که گمراهند. (چرا که هم راه خدا را گم کرده اند، و هم راه توبه را!). (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الضَّالُّونَ»: جمع ضال، گمراهان.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذْ دَاوُوا كُفْرًا»: یهودیانی که بعد از ایمان به موسی علیه السلام، به عیسی علیه السلام کافر و در کفر، طغیان و سرکشی به حدی افزودند که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم نیز کفر ورزیدند، این‌ها شر را در کنار شر خود و بد را در کنار عملکرد بد خود افزودند.

باید گفت: ایمانی دارای ارزش می‌باشد که باید تا پایان عمر داوم داشته باشد. ایمانی که با کفر پایان پذیرد، کارساز نیست.

باید گفت که انسان مختار است، میتواند ایمان آورد و یا هم کفر ورزد.

میتواند بر ایمان خود پایدار بماند و یا هم در کفر خویش پافشاری کند.

میتواند توبه کند یا بر گناه اصرار ورزد. ولی بدتر از کفر و ارتداد، لجابت و پافشاری بر انحراف و کفر است.

«لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»: این‌ها خائنانی‌اند که عهد الله متعال را شکستند، از این‌روی حق تعالی توبه‌شان را قبول نمی‌نماید؛ هرگز توبه‌ی آنان پذیرفته نمی‌شود مادامی که بر کفر پایدارند، برخی از مفسران نگاشته‌اند که: این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به رسالت مبعوث‌گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند.

بصورت کل باید بیان داشت که: و از فحوائی جمله «إِذْ دَاوُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» آیه مبارکه بر می‌آید که: اصرار و تداوم کفر، سبب محرومیت از پذیرفته شدن توبه است.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (90)»: چون آن‌ها خودشان گمراه شد و از راه حق و درستی بیرون رفته و به کج روی و گمراهی رو آورده‌اند. و دیگران را نیز گمراه کرده‌اند و از راه خدا باز داشته و در کفر و گمراهی غرق و فساد زیادی مرتکب شده‌اند.

سپس در باره‌ی فرد کافر که در حالت کفر می‌میرد، خبر داده و گفته است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾

قطعاً کسانی که کافر شدند و در حالت کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان [برای رهایی از عذاب]، اگر زمین را پر از طلا کنند و آنرا به عنوان فدیة بپردازد، هرگز از هیچکسی از آنها قبول نمی‌شود، و برایشان عذاب دردناک است، و هیچ مددگاری ندارند (که به آنها امید داشته باشند). (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِلْءُ الْأَرْضِ»: سرتاسر زمین، به اندازه‌ی روی زمین. «ذَهَبًا»: طلا. وَلَوْ افْتَدَى بِهِ (فدی فداء): اگر آن را برای رستگاری خود، فدیة دهند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ»: کسانی که به الله متعال کافر شده‌اند، و پیامبران را تکذیب کرده‌اند و بر کفر خویش تا دم مرگ دوام داده و مسلمان نشدند، حکم آیه مبارکه: عام است و شامل تمام کافران می‌شود.

«فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ»: اینان اگر در روز قیامت به منظور نجات خویش از عذاب دوزخ معادل کره زمین طلا فدیة دهند هرگز از آنان پذیرفته نمی‌شود و نمیتواند موجب نجات‌شان از آتش دوزخ گردد.

ایمان، ارزشی فراتر از تمام مادیات دارد. در قیامت تنها و تنها ایمان است که میتواند انسان را نجات دهد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»: بلکه برای شان عذابی است دردناک که در آن برای همیشه باقی خواهند ماند.

«وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (91)»: هیچکس نیست که آنان را از عذاب روز قیامت از عذاب پروردگار با عظمت نجاتشان دهد. یعنی آنها هیچ یاری دهنده‌ای که عذاب را از آنان دفع و یا دوستی که برای شان ثواب و پاداش جلب کند ندارند، آنان نظر به عملکرد بد خویش در بدترین عذاب باقی خواهند ماند.

در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده میشود، آنگاه حق تعالی به او میگوید: آیا از عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می دهی؟، آن مرد میگوید: بلی! پروردگار میفرماید: دروغ گفتی، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی».

اما علت اینکه افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم از عبدالله بن جعدان مورد پرسش قرار گرفتند و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را باز خرید میکرد و آزاد میساخت و مردم را اطعام مینمود که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا، أنه لم يقل يوماً من الدهر: رب اغفر لي خطيئتي يوم الدين». «نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگار! خطاهای مرا در روز قیامت ببامرز».

توضیح مختصر:

خلاصه ای بحثی که در آیات (89 الی 91) صورت گرفته است؛ کافران را بر سه دسته و گتگوری تقسیم کرده است:

الف: آنان که توبهای راستین میکنند و به درگاه الهی باز میگردند: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ... 89 آل عمران»

ب: آنان که در توبه کردن دروغگوی اند و توبه شان ناصحیح است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ... 90 آل عمران».

ج: آنان که هرگز توبه نخواهند کرد و بر سر کفر می میرند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ... 91 آل عمران»

یادداشت:

بحث و یادآوری از فدیة برای رهایی از عذاب آخرت، تمثیل است. در آن جا مبحث طلا و نقرهای در میان نیست تا به آن، کسی خود را از سیاه بختی نجات دهند. (سوره حدید آیه 15) چنین کسی بادست خود، خود را گرفتار کرده، نامهی اعمالش راسیاه نموده و راه پس و پیش را بر روی خود بسته است.

نظری کوتاه در تفاوت دنیا و آخرت:

مختصراً باید گفت که دنیا و آخرت دارای تفاوت هایی میباشد که عبارتند از:

- 1 - غم و اندوه در دنیا از انسان به دیگران سرایت می کند، ولی در آخرت چنین نیست.
- 2 - در دنیا، انسان میتواند با عذر یا کفاره یا دروغ یا حیل یا توبه یا ناله مشککش را حل کند، اما در آخرت چنین نیست.

3 - تلخی‌های دنیا قابل تخفیف است و اگر انسان با آن انس گرفت، از تلخی آن کاسته می‌شود، ولی در آخرت چنین نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (92) بحث از انفاق پسندیده بعمل آمده است.
لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)
 هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از مالی که دوست می‌دارید (در راه الله) انفاق کنید، و از هر چه انفاق کنید قطعاً الله بدان داناست. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ تَنَالُوا» (نیل): نخواهید رسید، به دست نخواهید آورد. «الْبِرَّ»: نیکی، خوبی، ثواب و مکافات، بهشت، این کلمه جامع هرگونه خیری است. «ما تنفقوا»: آن چه را که می‌بخشید، انفاق می‌کنید. (سوره بقره 254). «مِمَّا تُحِبُّونَ»: آنچه را که دوست می‌دارید. منظور ثروت و دارایی است.

تفسیر:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: از زمره‌ی نیکان نخواهید شد و هرگز به بهشت نایل نخواهید آمد، مگر این که از بهترین اموال خودبذل و بخشش کنید. یگانه راه رسیدن به مقام نیکوکاران، انفاق خالصانه از امور مورد علاقه است.

بهترین چیز دوست داشتنی برای انسان «جان» است. پس شهادی که جان‌های شرینی خویش را در راه الله به شهادت می‌رسانند، به بالاترین مقام بر می‌رسند.

«تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: در انفاق، اصل کیفیت است، نه کمیت. در ضمن آنچه را که خوددوست میداری انفاق کن، نه آنچه را که فقرا و بینوایان دوست میدارند. زیرا ممکن است فقرا به جهت شدت فقر، به اشیای ناچیز هم راضی باشند.

باید گفت انسانی که تربیت الهی یافته، اسیر مال و ثروت نیست، بلکه حاکم بر آنهاست. و دین مقدس اسلام مکتب انسان دوستی است نه مال دوستی.

قابل یادآوری است که: از جمله «مِمَّا تُحِبُّونَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: محبت به مال در نهاد همه انسانها وجود دارد، ولی آنچه خطرناک است، شدت محبت است که مانع انفاق شود. طوریکه می‌فرماید «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات، 8)

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (92)»: آنچه از مال دوست تر می‌دارید خرج کنید چه آن چیز اندک باشد چه بسیار، خواه با ارزش باشد خواه بی ارزش. بدرستیکه خدا به آنچه که صدقه می‌کنید آگاه است و به آن جزا خواهد داد.

در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و نفیس‌ترین اموال‌شان را پیشکش راه الله متعال کردند.

توضیح مختصر:

طبعاً نشانه‌ی ایمان درست، انفاق خالصانه و پاکدلانه از بهترین اموال و دارایی، در راه الله متعال است؛ او از تمام کردار انسان خبر دارد و چیزی از علم او گم نمی‌شود.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن درذیل این آیه مبارکه مینویسد:

اول این که: در این آیه به انفاق فی سبیل الله ترغیب شده است که بعضی از آن صدقات واجب را مانند زکات و غیره مراد گرفته اند و بعضی صدقات نفلی را مصداق آن قرار

داده اند؛ ولی جمهور محققین، مفهوم آن را عام و شامل هر دو نوع صدقات واجب و نفل دانسته اند و وقایع فوق الذکر صحابه کرام بر این گواه است که مراد از آن صدقات نفلی است. لذا مفهوم آیه این شد که هر آنچه در راه خدا صرف میکنید چه زکات فرضی باشد و چه صدقه نفلی، فضیلت کامل و ثواب آن زمانی به دست می‌آید که از چیزهای محبوب و مورد پسند خویش در راه خدا انفاق نمایید.

چنین نیست که صدقه را مانند تاوان تصور نموده برای بری الذمه بودن از آن اموال غیر قابل استفاده و بی ارزش را اختصاص دهید. این مطلب در آیه ۲۶۷ از سوره بقره با وضوح بیشتری چنین بیان شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» : ای ایمانداران از کسب خویش و آنچه ما برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم، چیزهای مرغوب را انتخاب کرده از آن انفاق کنید و جهت انفاق به چیزهای مردود و نامرغوب قصد نکنید درحالی‌که اگر در برابر حق آن را به شما بدهند، هرگز نخواهید پذیرفت؛ مگر اینکه تسامح کنید.

حاصلش اینکه انتخاب و صدقه نمودن چیزهای خراب و فاسد مقبول نیست؛ بلکه صدقه مقبول که موجب ثواب کامل باشد، آن است که از اموال و اشیای محبوب و پسندیده انفاق شود.

در صدقه دادن باید حد اعتدال رعایت شود:

مسئله دوم این است که: از لفظ «مما» در آیه مذکور اشاره شده که مقصود این نیست که همه چیزهای محبوب و پسندیده انفاق گردند؛ بلکه هدف این است که با مراعات حد اعتدال، آنچه را که میخواهید انفاق کنید به شرطی که از اشیای خوب و پسندید. شما باشد، انفاق نمایید تا مستحق ثواب کامل شوید.

مسئله سوم این که: انفاق چیز محبوب و پسندیده، این نیست که چیزی که قیمتش زیاد باشد، انفاق گردد؛ بلکه هر چیزی که به نزد کسی محبوب و پسندیده است ولی اینکه شیء قلیل و از نظر ارزش کم قیمت باشد از انفاق آن مردم مستحق «بر» خواهد شد. حضرت امام حسن بصری اله فرموده است که: هر چیزی را که کسی با اخلاص در راه خدا انفاق کند، اگر چه یک دانه خرما باشد از آن هم انسان مستحق این ثواب عظیم و بر کامل که در آیه به آن وعده شده است، خواهد شد.

مسئله چهارم این که: از این آیه بظاهر چنین معلوم می‌گردد که مردمان فقیر که ثروت ندارند از این خیر عظیم و بی که در آیه به آن وعده شده است محروم می‌مانند؛ زیرا در آیه آمده است که این خیر عظیم بدون از انفاق مال محبوب نمیتواند بدست بیاید و فقرا و مساکین مالی ندارند تا بوسیله آن به این مرحله از ثواب دست یابند. اما اگر اندکی تأمل شود، معلوم خواهد شد که مفهوم آیه این نیست که اگر کسی بخواهد خیر واجر عظیم دریابد بدون انفاق مال محبوب، عملی نمیشود؛ بلکه حقیقت این است که این خیر کثیر با اعمال دیگر مانند عبادت، ذکر الله، تلاوت قرآن، کثرت نوافل هم می‌تواند بدست بیاید. لذا فقرا و مساکین نیز می‌توانند به وسایل دیگر این خیر عظیم را بدست آورند؛ چنانکه در بعضی روایات حدیث این مطلب به صراحت آمده است.

مراد از مال محبوب چیست؟:

مسئله پنجم این است که: مراد از محبوب بودن مال چیست؟ از آیه دیگر قرآن معلوم میشود

که مقصود از محبوب بودن این است که آن چیز به درد او بخورد و او به آن نیاز داشته باشد، اضافه بر نیاز و از کار افتاده نباشد چنانکه در آیه 8 از سوره الانسان میفرماید: «و يطعمون الطعام على حبه مسكينا» یعنی بندگان مقبول خدا کسانی هستند که طعامی را که خود به آن نیاز دارند، آن را به نیازمندان دیگر میدهند.

همچنین این مطلب در آیه ۹ از سوره حشر با توضیح بیشتری آمده است: «و يؤثرن على أنفسهن و لو كان بهن خصاصة» یعنی بندگان مقبول خدا دیگران را بر خود مقدم می دارند اگر چه خود آنها نیازمند هم باشند.

تصدق اسباب از کار افتاده و مازاد بر احتیاج هم خالی از ثواب نیست: مسئله ششم این است که: این نیز در آیه نشان داده شد که خیر کامل و ثواب عظیم و دخول در وصف ابرار موقوف بر این است که چیز محبوب خود را در راه خدا انفاق کنند اما از این لازم نمی آید که از تصدق مال از کار افتاده و مازاد بر نیاز هیچ ثوابی نرسد؛ بلکه در آخر آیه فرموده: «و ما تنفقوا من شيء فإن الله به عليم» یعنی هر مقداری که شما انفاق کنید خداوند از آن با خبر است. مفهوم این جمله از آیه، این است که اگر چه خیر کامل و دخول در ردیف ابرار تنها موقوف بر انفاق مال محبوب است، اما هیچ صدقه ای هم از مطلق ثواب عاری نیست چه چیز محبوبی انفاق نمایند و چه چیز مازاد بر نیاز و بلا استفاده ماند.

بلی این مکروه و ممنوع است که کسی در انفاق فی سبیل الله چنین روش را برگزیند که هرگاه صدقه ای بدهد چیز زاید و فاسدی را انتخاب کند.

اما اگر کسی در صدقه و خیرات چیزهای مرغوب و محبوب خود را تصدق میکند و آنچه اضافه و مازاد احتیاج است، مانند: غذای مانده، لباس کهنه، ظروف معیوب و اشیای مستعمل و امثال آنرا نیز تصدق می کند. پس او با تصدق این قبیل چیزها مرتکب گناهی نشده است بلکه ثواب اینها نیز به او خواهد رسید و در ردیف ابرار قرار خواهد گرفت؛ و در این جمله آخر آیه این نیز نشان داده شد که آنچه انسان انفاق کند حقیقت اصلی آن بر خداوند روشن است که کالا پیش صاحبش محبوب بوده یاخیر؟ و با اخلاص و برای رضای الله انفاق شده و یا برای ریا و شهرت؟ تنها ادعای زبانی که من دارم، چیز محبوبم را در راه الله انفاق میکنم کافی نیست؛ بلکه خداوند علیم و خبیر که از راز دلها آگاه است و می داند که در حقیقت درجه انفاق او تا چه حدی است.

پایان جزء سوم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (93 الی 97) در باره رد سخن یهود در تحریم برخی از خوراکیها، بحث بعمل آمده است.

كُلُّ الطَّعَامِ حَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ فُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

همه خوردنیها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود، بگو: تورات را بیارید و آن را بخوانید؛ اگر راستگو هستید که این ها در تورات حرام بوده است). (این نسبتهایی که به - پیامبران پیشین می دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست). (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطعام»: انواع غذاها و خوراکیها. «حلال»: حلال، روا، جایز. «إِسْرَائِيلُ»: لقب یعقوب، به معنای فرمانروای مجاهد با خدا، سپس بر همه‌ی فرزندان او اطلاق گشت، اکنون مراد از این کلمه، قبیله‌های اسرائیل است، نه خود یعقوب و فرزندان او.

تفسیر:

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»: تمام خوراکی‌ها برای بنی اسرائیل حلال بود. بناءً باید گفت که: حلال بودن غذاها، يك اصل ثابت در ادیان آسمانی است. پس باید بدون دلیل و تحریم شرعی، حلال‌ها را حرام نپندارید.

«إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود که عبارت بود از گوشت و شیر شتر، سپس به عنوان عقوبت و کیفر نافرمانی هایشان انواع خوراکی‌ها بر آنان حرام گشت، که دارای رگ و پی‌ای را بر خود حرام کرده بود.

ابن عباس (رض) به استناد فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب به سؤال یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باره علت این تحریم میگوید: «یعقوب علیه السلام مریضی عرق النساء (عصب سیاتیک) داشت و طبیبان او را از خوردن گوشت شتر برحذر داشتند؛ اما یهودیان میگویند: گوشت شتر را بر ما نیز حرام کرده است. پس برای الله متعال نذر کرد که اگر از این مریضی شفایش بخشد، رگ‌پی (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پی باشد، نمیخورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندان او نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود.

«مَنْ قَبْلَ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ» یعنی قبل از نزول تورات برایشان حلال بود. «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (93)»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر راست میگویید تورات را بیاورید و آن را برای من بخوانید، تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: هدف آنها تکذیب گواهی خدا بر آنان بود که آنان نافرمان و ستمگر بودند و در راه دین خدا مانع ایجاد می کردند.

وقتی برای آنان در کتاب خودشان حجت آورد و آنان را مغلوب کرد، مات و حیران ماندند، و هیچکس جرأت نکرد تورات را بیاورد. در این مقوله دلیل روشن و قاطع بر صدق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می یابیم. (مختصر ابن کثیر ۳۰۳/۱).

نقل است که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز، غسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه از سوره «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم میشود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی شود. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

شبهه‌ی دوم؛ گفتند: «بیت المقدس» قبله‌ی تمام پیامبران و اولین مسجد است، و شایسته‌تر است قبله باشد، پس ای محمد! تو چگونه رو کردن به آن را ترک میکنی و گمان میبری

تصدیق کننده‌ی شریعت پیامبران هستی؟ خدای متعال به آیه‌ی **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ** جواب آنها را داده است.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)

پس کسانی که بعد از این [دلایل روشن] برالله دروغ بندند، [و بگویند: آنچه از خوراکی‌ها درتورات حرام شده از شریعت ابراهیم باقی مانده و نسخ آن محال است،] اینانند که یقیناً ظالمان اند. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«افترى (فري)»: به هم بافت، دروغ بافید، نسبت ناروا داد. «من بعد ذلك»: پس از روشن گشتن دلیل، تحریم از جانب یعقوب بوده از زمان ابراهیم نبوده است. «ملة»: دین، کیش، آیین، ملت. «حنیفا»: گریزان از باطل.

تفسیر:

«فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: یعنی کسانی که بعد از اقامه‌ی حجت و نمایان شدن بینه دروغ بگویند و افترا ببندند.

«فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (94)»: آنها تجاوزگر و مجادله‌گرند. زیرا کسی که به قضاوت و فیصله کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل کنان بر خدای سبحان دروغ بر بندد، هیچ‌کس از وی ظالم تر نیست.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

بگو: الله راست گفت [که خوراکی‌ها در دین ابراهیم حرام نبوده]. بنابر این از دین ابراهیم که یکتاپرست و حق‌گرا بود و از مشرکان نبوده، پیروی کنید. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ملة»: دین و آئین. «حنیفا»: حق‌گرا. «حنیف» کسی است که از گمراهی فاصله گرفته و به هدایت و راه راست، روی آورده است.

تفسیر:

«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ» ای محمد! برای یهودیان و نصرانیان بگو حق تعالی در آنچه نازل نموده راست گفته و شما در این ادعای خود که ابراهیم نصرانی یا یهودی بوده دروغ می‌گویند؛ «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ 95» زیرا او نه آنچنان که یهودیان می‌گویند یهودی بوده و نه آن چنان که نصرانیان می‌گویند نصرانی، چنانچه مشرک نیز نبوده بلکه پیرو دین حنیف، مسلمان و یکتاپرست بوده است، این همان دینی است که حق تعالی برآن راضی است و پیامبر(ص) به سوی آن دعوت می‌فرماید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (96 الی 97) در باره مقام و منزلت بیت الحرام و فریضه‌ی حج؛ بحث بعمل آمده است. یهودان می‌گفتند: «بیت المقدس» قبله‌ی تمام پیامبران و اولین مسجد است، و شایسته‌تر است قبله باشد، پس ای محمد! تو چگونه رو کردن به آن را ترک می‌کنی و گمان می‌بری تصدیق کننده‌ی شریعت پیامبران هستی؟ خدای متعال به آیه‌ی **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ** جواب آنها را داده است.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ (۹۶)

در حقیقت اولین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم بنا شده همان است که در مکه است و مبارك و برای جهانیان [مایه] هدایت است. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ببکة»: یکی از نام های مکه که حرف «م» به «ب» تبدیل شده است. مردم عرب، بسیار وقت حرف میم را به ب وب را به میم تلفظ می کردند. وجه تسمیه‌ی که این است که: گردن گردنکشان را در هم می کوید. مبارکا: بابرکت، پرمفعت. (فرقان)

یادداشت:

برخی گفته اند: بگه درون و داخل، با نام بیت و یا مسجدالحرام است و یا به معنای مطاف از ریشه‌ی تباک به معنای ازدحام است؛ زیرا مردم برای طواف، در آنجا ازدحام می کنند. معنای دیگر بگه، شکستن و خرد کردن است.... [مفردات راغب].

تفسیر:

مجاهد در باب شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت المقدس به همدیگر فخر و مباهات می ورزیدند؛ یهودیان میگفتند که بیت المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیا علیهم السلام می باشد و در سرزمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که این آیه نازل شد: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ» اولین مسجدی که در دنیا برای مردم جهت عبادت خدا بر روی زمین بنا شد، همانا مسجد الحرام است که در مکه قرار دارد. و آن را حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بنا نموده است.

«مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (96): این مسجد مبارک برای کسی که به حج و عمره‌ی آن بپردازد برکت و خیری افزون در آن قرار دارد، برای ساکنان زمین منشاء نور و هدایت است؛ زیرا قبله‌ی آنها می باشد.

همچنان در این مسجد رمز سعادت آخرت نیز نهفته است چون عبادت‌های متعدد بیشماری از قبیل نماز، اعتکاف، حج و عمره و ذکر الهی در آن برگزار میشود و در آن خوبی و سعادت دنیا و آخرت نیز هست.

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: مسجد الحرام چهل سال قبل از بیت المقدس بنا شده است.

مفسر ابن کثیر میفرماید که: «برای مکه نام های بسیاری را یاد کرده‌اند، چون مکه، بکه، بیت‌العتیق، بیت‌الحرام، بلدالامین، ام‌القری، قادس (قادس: پاک کننده از گناهان)، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

بلی! اولین مسجد روی زمین در خاک حجاز برای عبادت بندگان واقعی و پاکدل ساخته شده که قبله گاه اهل دل و موجب رستگاری و سرافرازی آنان است. (سوره بقره/ 127).

نشانه‌های فراوان در کعبه بر منزلت و برتری آن بر تمام مساجد دنیا دلالت دارد. از جمله: مقام ابراهیم، صفا و مروه، زمزم، حجر اسماعیل، حجر الاسود و غیره.

سایر امتیازات و برتری ها و ارزش های مسجدالحرام:

- 1 - پرخیر و برکت است. (قصص آیه 57).
- 2 - منشأ هدایت و راهنمای انسان است و دل ها از هر جای نزدیک و دوری به سوی آن پر می زند. (ابرهیم آیه: 37)، در جواب دعای ابراهیم (حج آیات: 27 و 28).
- 3 - هر کسی داخل آن جا شود، از هر جهت در امان است. (بقره آیه 126)، (عنکبوت آیه 67)، (قصص آیه: 57).

هكذا مفسر تفسیر کابلی در مورد فضیلت کعبه شریفه مینویسد: خداوند متعال از اول این خانه را به برکات حسی و معنوی، به میان من ظاهری و باطنی معمور گردانید، و منشأ هدایت جهانیان ساخت. در سر تا سر جهان، هر جا که هدایت و برکتی پدید آید، آنرا انعکاس و فروغ این مقام متبرک باید دانست.

رسول الثقلین از این سرزمین مبارک مبعوث گردید، و به مردم دعوت داد که مناسک حج را در اینجا ادا کنند؛ به پیروان دین عالمگیر اسلام حکم شد که در شرق و غرب هنگام نماز به سوی این مقام مقدس روی آرند؛ طواف کنندگان این خانه را به انوار و برکات شگفت انگیز فزونی بخشید؛ پیغمبران پیشین نیز برای ادای حج، به کمال شوق و ذوق، تلبیه‌گویی، پروانگان پیرامون این شمع بودند؛ خداوند متعال به یمن بیت الله المبارک انواع علامات قدرت خویش را ظاهراً و باهراً در این سرزمین باز نهاده است. از این جهت، در هر زمان پیروان مذاهب مختلفه به تعظیم و احترام آن به صورت فوق العاده پرداخته‌اند؛ و هرکه در این سرزمین داخل گردیده مأمن پنداشته شده است.

وجود مقام ابراهیم علیه السلام متصل آن واضح می‌گرداند که حضرت او در اینجا قدم نهاده، و تاریخ آن نزد تمام عرب غیر قابل انکار و مسلم می‌باشد، نشان می‌دهد که این سنگ همان است که ابراهیم علیه السلام بر آن می‌ایستاد و کعبه را تعمیر میکرد. نقش قدم ابراهیم به قدرت الهی در این سنگ ثابت و تا امروز محفوظ مانده است؛ گویا، علاوه بر روایات تاریخی، وجود این سنگ مقدس دلیل روشن است به اینکه این خانه بعد از تباهی طوفان نوح علیه السلام به دست مبارک ابراهیم علیه السلام بنا یافته، و حضرت اسمعیل علیه السلام به نصرت وی پرداخته و در این کار شرکت جسته است.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)

در آن (خانه و گرد و پیش آن) علامت‌های واضح است (که یکی از آن) جای ایستادن ابراهیم (در وقت اعمار بیت الله) است و (دیگر این که) هرکه در آن (و حدود آن) داخل شود، در امان است، و الله حج خانه کعبه را بر مردمانی که توانایی رفتن به آنجا را دارند واجب گردانیده است (توان رسیدن به آن جا از لحاظ مالی و جانی و وسائل راه را داشته باشند و هر کس کفر بورزد (حج و دیگر احکام الله را انکار کند، ضرر و نقصانی بر او تعالی نیست) زیرا او تعالی بدون شک از تمام جهانیان بی‌نیاز است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِجُّ الْبَيْتِ»: تصمیم گرفتن برای طواف خانه‌ی خدا و انجام مراسم و مناسک حج. «سَبِيلًا»: راه، وسیله‌ی راه رفتن به آنجا.

تفسیر:

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ» در این مسجد علامات و نشانه‌های واضح و آشکاری بر فضیلت، شرف و قداست آن وجود دارد، که دال بر شرف و برتریش بر سایر مساجد است. هکذا در خانه‌ی خدا، نشانه‌های روشن بسیار است. نشانه‌های قداست و معنویت، خاطرات انبیا از آدم تا خاتم، عبادتگاه و قبله‌گاه همه‌ی انبیا و نمازگزاران. از جمله:

«مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ» مطابق روایت تاریخی مقام ابراهیم سنگی است که به هنگام ساختن کعبه و بالا بردن دیوارهای آن، زیر پای ابراهیم علیه السلام قرار داشت و اثر پای آن حضرت بر روی آن مانده است. بقای این سنگ و اثر پا روی آن، از قرن‌ها پیش از عیسی و موسی

علیهما السلام با آن همه تغییر و تحوّل که در کعبه و اطراف آن در اثر حمله‌ها، سیل‌ها و خرابی‌ها بوجود آمده، خود نشانه‌ای از قدرت الهی است.

مگه و کعبه، نمایشگاهی از قدرت و نشانه‌های الهی و تاریخ آن مملوّ از خاطرات و سرگذشت‌هایی است که توجّه به آنها درس آموز و عبرت انگیز می‌باشد. و طوریکه یادآور شدیم که: در ساختن آن ابراهیم علیه السلام بنّایی و اسماعیل علیه السلام کارگری می‌کرده‌اند. سپاهیان فیل‌سوار ابرهه که به قصد ویرانی آن آمده‌اند، به قدرت الهی و توسط پرندگان ابابیل نابود شده‌اند.

و در آن زمزم و حطیم قرار دارد و نیز صفا و مروه و حجر الاسود و حجر اسماعیل و امثال اینها که هر کدام نشانه‌های عظیم و بزرگی است. آیا قبله بودنش برای مسلمانان برای شرف این بیت و حقانیت آن کافی نیست؟

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»: و دلیلی دیگر بر فضل آن این است که بنا به دعای حضرت ابراهیم هر کس داخل آن شود در امان. حتی در زمان تاریک جاهلیت این خانه آن قدر احترام داشت که دشمنانی که تشنه ی خون یکدیگر بودند چنانچه یکدیگر را در آنجا می دیدند جرأت نمی کردند بر یکدیگر دست بلند کنند.

«رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا. وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»: و حق تعالی بر مردم واجب نموده تا در صورت استطاعت به حج خانه کعبه بپردازند، حج این خانه از جمله ارکان دین راست به شمار می رود. باید گفت که: تکلیف و وظیفه، به مقدار توان است. توان فرد از نظر مالی و بدنی و فراهم بودن شرایط بیرونی.

«وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ(97)»: هر کس فریضه‌ی حج را در حال قدرت و توانائی ترک کند باید بداند که خدای تعالی از عبادت بندگان و از اعراض گران بی نیاز است.

در اینجا خداوند متعال شدّت به خرج داده و از جریان ترک حج با کلمه کفر تعبیر نموده که علت آن یا این است که ترک حج توأم با قدرت و توانائی منجر به کفر میشود و یا اینکه انکار این رکن کفر به شمار می رود. حق تعالی خانه کعبه را با این شرافت که اولین مسجد دنیا است و با نشانه‌های واضح و آشکاری که دارد مشرف ساخته و محل امنی برای کسانی قرار داده که داخل آن می شوند. (بنقل از تفسیر مسیر)

«حج» به معنای قصد همراه با حرکت است و «مَحَجَّة» به راه صاف و مستقیم میگویند که انسان را به مقصد میرساند. حج در اسلام به معنای قصد خانه خدا و انجام اعمال مربوط به آن است.

ابن عباس(رض) فرموده است: هر کس فریضه‌ی حج را انکار کند کافر است و خدا از او بی نیاز است. (مختصر ابن کثیر ۳۰۳/۱).

و در اخیر باید گفت که آیه: «فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» این فهم را میرساند که: فایده‌ی انجام دستورات الهی، به خود انسان برمی‌گردد و گرنه خداوند متعال نیازی به اعمال ما ندارد.

شان نزول آیه مبارکه:

عکرمه در بیان شأن نزول: «وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» میفرماید: چون آیه «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا...» (آل عمران آیه: 85). «هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمیشود». نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان

هستیم! رسول الله صلى الله عليه وسلم به آنان فرمودند: «الله متعال حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض گردانیده»، اما آنان در جواب فرمودند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده»، لذا از انجام مناسک حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

بیان برخی از احکام:

1 - امام ابو حنیفه (رح) بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمیشود، ولی نباید به او، جاء، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی میگویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

2 - حج در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یکبار سنت است.

3 - امام ابو حنیفه، امام مالک و امام احمد بن حنبل بر آنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن میشود، فرض است. ولی امام شافعی و محمد بن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریت.

4 - بناءً به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز میدانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگهداشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیر کردن شخص برای انجام دادن حج به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیت کرده، جایز است.

5 - استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسیله نقلیه، به اضافه عدم وجود مانع بدنی؛ چون مریضی، ترس از دشمن و عدم امنیت راه است. (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (98 الی 99) در باره پافشاری اهل کتاب بر سر کفر و بر بستن راه الله متعال؛ بحث بعمل آمده است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸)

بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات الله کفر می ورزید؟ (احکام واضح الله را انکار میکنید؟) درحالی که خدا بر آنچه انجام میدهید، گواه (و عالم) است. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیات الله»: دلایل و براهینی که بر اثبات پیامبری محمد صلى الله عليه وسلم دلالت دارند. «شاهد»: دانا، آشنا، آگاه.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»: ای محمد! برای یهودیان و نصرانیان بگو: چرا قرآن منزل بر حضرت محمد صلى الله عليه وسلم را باوجود دلایل و براهینی که صدق آن را تأیید می نماید انکار می کنید؟

«وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (98)»: و بر او تعالی هیچ یک از اعمال شما از جمله تکذیب قرآن پوشیده نیست و الله متعال هم بر آنچه من را با آن فرستاده آگاه است و هم بر آنچه شما

انجام می دهید و به زودی شما را به سبب اعمال بدتان در آن روزی که به سویش باز میگردید کیفر می دهد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾

بگو: ای اهل کتاب! (یهود و نصارا) چرا افرادی را که ایمان می آورد از راه الله (دین اسلام) منع می کنید، (و) آنرا کج و غلط معرفی می کنید، و شما (بر این کار خود) گواه هستید، و الله از آنچه می کنید غافل نیست. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَصُدُّونَ»: باز میدارید. «تَبْغُونَهَا عِوَجًا» (بغی): آن را کج و نادرست میجویند، راه خدا را به مردم کج می نمایید. «عِوَجًا»: کج و انحراف. «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ»: شما راه خدا را میدانید، از روی کتابهایتان از راه خدا خبر دارید. باید با تمام وضاحت گفت که: سرچشمه ی فتنه، دانشمندان منحرف اند.

تفسیر:

قابل یادآوری است که: در آیه ی قبل (98)، سؤال از کفر ورزی اهل کتاب بود؛ «لِمَ تَكْفُرُونَ» و در این آیه مبارکه، انتقاد از اینکه اگر خودتان ایمان نمی آورید و به آیات الهی کفر می ورزید، به چه دلیل مانع رفتن دیگران به راه خدا میشوید؟! که جمله «لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» در آیه ذیل بیان گردیده است.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ»: بگو: ای یهودیان و نصرانیان! چرا مردم را که هدایت و رهنمون شده، از دین خدا منصرف میکنید و در راه آنان که می خواهند به آن ایمان بیاورند مانع ایجاد می کنید؟

«تَبْغُونَهَا عِوَجًا» باید گفت: کج نشان دادن اسلام، از جمله راه ها و روش های مبارزه با اسلام است طوریکه میفرماید: و چرا در دین الله متعال که محمد صلی الله علیه وسلم را به خاطر آن فرستاده شک و شبهه اندازی می کنید و به دنبال آراء و نظریات احتمالی هستید. چرا می خواهید همان راه راست و مستقیم کج بشود، و این کار را با تغییر صفات پیامبر صلی الله علیه و سلم عملی میکنید و مردم را به اشتباه می اندازید، و به آنها القا می کنید که دین اسلام دارای خلل و کجی است.

«وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ» در حالی که خوب میدانید حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کاملاً صادق است و دین او دین اسلام حق می باشد و او از جانب خدای تعالی است.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (99)» تهدید و وعید است. پروردگار هرگز این گناهتان را فرو نمی گذارد و فراموش نمی نماید. او به زودی شما را به علت این عملتان کیفر میدهد؛ زیرا شما بین گمراهی خود و گمراه ساختن دیگران جمع کرده اید.

باید گفت که هم یهود و هم نصاری دارای دو صفت گمراه بودن و گمراه کردن بودند، و هر دو آیه به آن اشاره کرده اند، آنها به اسلام کافر شدند و آنگاه با ایجاد شک و شبهه در دل افراد ضعیف، مانع می شدند که مردم به دین اسلام در آیند.

باید در اخیر اضافه نمود که: اگر بدانیم که خداوند لحظه ای از ما غافل نیست، مطمئن باشید که دست از خطا کاری بر می داریم.

توضیح تشریحی و تحقیق در شأن نزول آیه:

مفسر طبری به نقل از زید پسر اسلم میفرماید: مردی کهنسال یهودی کینه توز و دشمن

دین و مسلمانان، به نام «شاس پسر قیس»، از کنار مجلس چند نفر از یاران پیامبر از طایفه اوس و خزرج عبور کرد. از الفت، صمیمیت و روابط دینی آنان، خشمش برافروخت و گفت: بنی قیله (اوس و خزرج) این سرزمین را در بر گرفته و دور هم جمع شده اند. قسم به الله! این گردهمایی دوستانه‌ی آنان آرام و قرار ما را می‌گیرد. به جوانی یهودی که همراهش بود، دستور داد، نزد آنان برود و بنشیند و روز بعثت (روزی بود که در ایام جاهلی، اوس و خزرج بر ضد هم می‌جنگیدند و سرانجام پیروزی از آن اوس می‌شد.) را به یادشان آورد و اشعار و خاطرات آن وقت را زمزمه کند.

آن یهودی پست، چنین کرد و آنقدر در این باره سخن گفت که هر دو دسته به نزاع لفظی و باز گو کردن افتخارات خود، پرداختند و دو نفر به همدیگر حمله بردند و سرانجام، قهر و غضب طرفین بالا گرفت و گفتند: سلاحها را بر گیریم و در «ظاهره» (زمینی هموار)، بجنگیم. به آن جا رفتند. به پیامبر خبر رسید، با چند نفر از مهاجران نزد آنان رفت و فرمود: ای مسلمانان! رسم جاهلی را به یاد می‌آورید، حال آنکه من در میان شما هستم و خدا به وسیله‌ی اسلام، شما را گرامی داشته و میان شما الفت و دوستی و مودت ایجاد کرده است؟! اکنون میخواهید به سوی جاهلیت باز گردید؟ خدارا به یاد آورید و از او پروا کنید. آن جمع دریافتند که این کار وسوسه و دسیسه‌ی دشمن است. سلاحها را بر زمین گذاشتند و به گریه افتادند، همدیگر را به آغوش کشیدند و در نهایت فروتنی و اطاعت در خدمت پیامبر باز گشتند.

پس از آوردن دلیل نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وابطال شبهه‌ها وپندارهای اهل کتاب و گمراهان؛ به آنان هشدار داد که بر کفر پای نفرزند، راه دین را نبندند، بلکه به سوی ایمان به پیامبر خاتم بیایند و در عمل آن را تأیید کنند. (بنقل از تفسیر فرقان) یادداشت توضیحی:

توجه بفرماید سبب پایان آیه‌ی 98 به جمله‌ی «و الله شهید علی ما تعملون» آن که ورود کفر در هر کاری، ظاهر و مشهود (مورد شهادت) است و سبب پایان آیه‌ی 99 به جمله‌ی «و ما الله بغافل عما تعملون» این که: بازداشتن ووسوسه کردن مردم از رسیدن به راه خدا، نشان نیرنگ و حيله گری است.

یادداشت دوم توضیحی:

تکرار خطاب «یا اهل کتاب!» در دو آیه‌ی بالا برای ملامت و نکوهش از روی لطف و مدارای «حق» و وادار کردن آنان به قبول دین اسلام از روی فهم و درک آن است. (سوره حدید آیات 8 و 9).

آیه‌ی اول برای باز داشتن خود آنان از گمراهی و آیه‌ی دوم برای باز داشتن آنان، از گمراه کردن مردم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (100 الی 103) موضوع جهت دادن مؤمنان برای نگهداری شخصیت و تمسک به قرآن و اسلام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب اطاعت برید شما را پس از ایمانتان به حال کفر بر میگردانند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَرْثُوكُمْ (رد)»: شما را بر میگردانند.

تفسیر:

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در باب شأن نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهای که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس الله عزوجل نازل فرمود. «تفسیر انوار القرآن»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: ای آنانی که به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و به هدایت او رهنمون شده‌اید! اگر گروهی از یهودیان و نصرانیان را پیروی کنید، «يَرْثُوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (100)

آنها با شبهات و امور فریبنده خود شما را از دین‌تان منصرف می‌کنند و بعد از اینکه حق تعالی بر شما با قبول ایمان منت گذاشته شما را در کفر قرار می‌دهند در حالیکه نمی‌دانید. بنابر این به سخن چنین کسانی گوش فرا ندهید و این سخنان را نپذیرید زیرا دشمنانتان نظر به حسادت و سرکشی که دارند می‌خواهند از دینی که مایه کرامت و احترام شماست صرف نظر کنید.

در این آیه مبارکه نصیحت به مسلمانان است که شما در دام این فسادکاران نه افتید! اگر به اشاره اینها عمل کنید، بیم آن است که آهسته آهسته از فروغ ایمان برآئید؛ در پرتگاه عمیق کفر بار دیگر سرنگون شوید.

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

و چگونه کفر می‌ورزید در حالیکه آیات خدا بر شما تلاوت می‌شود، (تعلیم داده می‌شوید)، و رسول او (سنت پیغمبر) در میان شما است، و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ»: چگونه کفر می‌ورزید؟ «يَعْتَصِمُ» (عصه): تمسک می‌جوید، پناه می‌آورد.

تفسیر:

«وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»: انکار و بعید دانستن است؛ یعنی چگونه کفر در سینه‌ی شما جا می‌گیرد و چگونه از اسلام مرتد می‌شوید، در حالیکه هنوز آیات خدا نازل میشوند و وحی آسمانی قطع نشده و پیامبر زنده است و در بین شما قرار دارد؟

باید گفت که: از جمله «وَفِيكُمْ رَسُولُهُ...» آیه مبارکه این درس مهم و آموزنده ای بدست می‌آید که: وجود قانون به‌تنهایی برای جلوگیری از کفر و انحراف کفایت نمی‌کند، بلکه داشتن رهبر نیز برای یک جامعه لازمی، ضروری و حیاتی می‌باشد.

«وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (101): هر آن که به دین خدا متمسک شود، دینی که آن را به وسیله‌ی آیات و قرآن و بر زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده است، به راست ترین طریق هدایت شده است، طریقی که سالکش را به بهشت برین که پر از نعمت است می‌برد.

این آیه دلالت بر این امر دارد که یک بنده به هر اندازه که در تقوا و پرهیزگاری مراتب بلندی را طی کند با آن هم در معرض ابتلا و فتنه قرار دارد و بر او لازم است همواره طاعت و عبادت بیشتر انجام دهد و اینکه هنگام مصیبت انسان باید با دعا به سوی حق تعالی التجا کند و اینکه هر کسی که الله متعال را برای خود پناهگاه قرار دهد اوتعالی از همه شبهات حفظش می نماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آنچنان که حق تقوی و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید!) (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقَّ تَقَاتِهِ (وقی)»: حق پروای او، حق بیم از او. «تَقَاتِهِ»: تقاة و تقوی به معنی خود نگهداری و پرهیز کردن است (آل عمران/ ۲۸) «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»: پیشه کردن عالی ترین درجه ی تقوا را می رساند. «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: مراد این است که انسان باید پیوسته متمسک به اسلام و مراقب اعمال خود باشد تا به ناگاه چون پیک اجل در رسید، با ایمان استوار دار فانی را وداع گوید. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»: ای مؤمنان! ای آنانی که به الله متعال باور دارید و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی و متابعت می نمائید! بر شما لازم است تا تقوی الهی را با انجام مأمور و دوری از محذور رعایت نموده و اوتعالی را به گونه ای که شایسته است اطاعت و از معصیت او اجتناب کنید و همواره به یاد او بود و فراموشش ننمائید، شکرش را برجای آورده و از کفران نعمت بپرهیزید.

ابن مسعود (رض) در تفسیر: (حق تقاته) میگوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی».

ابن عباس (رض) میفرماید: «معنای (حق تقاته) این است که: حق تعالی حتی به مدت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

منظور از آیه ی حَقَّ تَقَاتِهِ چنین است یعنی آنطور که شایسته است با دوری جستن از نافرمانی ها متقی باشد.

«وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (102)»: یعنی به اسلام متمسک شوید و با چنگ و دندان آنرا بگیرید، و تا زمانی که خواهید مرد بر اسلام پایدار بمانید، منظور پایداری بر اسلام است. زیرا اسلام دینی صحیح است که خداوند متعال با آن راضی است و هر که تقوای الهی را رعایت کند و نیت خویش را صالح ساخته در اعمال خود اخلاص داشته باشد، حق تعالی او را بر اسلام ثابت قدم و استوار میسازد و او را مسلمان می میراند و شکی نیست که مسلمان مردن آروزی با ارزشی است که همواره دوستان خدا و بندگان صادقش به خاطر آن تلاش می نمایند.

مفسران در تفسیر آیه «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: می نویسند: ایمان آوردن تنها کافی نیست، بلکه با ایمان ماندن لازم و ضروری است. بدین ترتیب در می یابیم که: پایان کار از شروع آن مهم تر است.

در جمله «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: آیه مبارکه در می یابیم که: دین مقدس اسلام، نه تنها چگونگی زندگی کردن را برای ما می آموزند، بلکه چگونه مردن را نیز به ما آموزش می دهد. بصورت کل باید گفت که دین مقدس اسلام، هم به کیفیت تقوا توجه دارد و هم به تداوم آن تا پایان عمر.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: زمانیکه این آیه مبارکه نازل شد، بهکار بستن این تکلیف بر اصحاب جلیل القدر دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: «فَأَنْقُضُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (سوره التغابن: 16): «تا آنجا که میتوانید تقوای الهی را پیشه کنید».

نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که میتوانید. پس بنابر این معنی، آیه کریمه منسوخ نیست. «تفسیر انوار القرآن»

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

و همگی به ریسمان (دین) الله چنگ بزنید (و آنرا محکم بگیرید) و متفرق نشوید و نعمتی را که الله بر شما انعام کرده بود، یاد کنید وقتی که دشمن یکدیگر بودید، پس الله میان دل های شما الفت و محبت ایجاد کرد و به نعمت الله (با هم برادر گشتید، در حالیکه بر کناره گودالی از دوزخ بودید، پس الله شما را از آن نجات بخشید، این چنین الله آیات خود را به شما بیان می کند تا راه یاب شوید. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَبْلِ اللَّهِ»: مراد قرآن است. «حَبْلٌ»: ریسمان. رشته. در این آیه؛ یعنی، عهد و پیمان، دین، قرآن، اسلام. «إِخْوَانًا»: جمع آخ، برادران. «شَفَا»: حفره: کنار پرتگاه، لبه ی گودال. و شِفا (به کسرش): حالت صحی بهتر شده را گویند. «فَأَنْقَذَكُمْ» (نقذ): را رهانید، نجات داد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: این آیه در باره دو طایفه اوس و خزرج نازل شده که صد سال در میان آنها نزاع خانه جنگی و کشمکش ها وجود داشت و نسل بعد نسل در اوقات شب و روز میان آنها جدال و نزاع برقرار بود تا این که پروردگار با عظمت پیامبر اسلامی محمدی صلی الله علیه وسلم را به ظهور رسانید و آنان، بدین اسلام گرویدند و از برکت آن، کینه و دشمنی از میان آنان رخت بریست و با هم برادر شدند.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»: همگی به دین الله متعال و به کتاب وی قرآن عظیم الشأن و پیروی سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شده و چنگ زنید و مانند یهودیان و نصرانیان پراکنده، متفرق و اختلاف پیدا نکنید، چنانکه در جاهلیت پراکنده دل و پراکنده روزگار بودید. قرآن عظیم الشأن توسط رسول صلی الله علیه وسلم بشما امر می کند که همگی به متابعت وی در آئید چون با پیروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میتوان به مقصد اصلی خویش دست یابید.

«وَاِتَّصِمُوا بَحْبُلِ اللَّهِ» قرآن به حبل و ریسمان تشبیه شده و اسم مشبه به یعنی «حبل» برای مشبه که قرآن است به طریق استعاره‌ی مصرحه عاریه گرفته شده است. وجه شبه بین آنها عبارت است از نجات یافتن.

«حبل الله»: طوریکه یادآور شدیم: عهد الله، یا دین وی، یا قرآن، یا اسلام است و همه اینها در معنی با هم مترادف اند. پس الله سبحانه و تعالی مؤمنان را به چنگ زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور و هدایت داده و ایشان را از پراکندگی ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می‌نماید.

البته اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، اما اختلاف اجتهادی در فروع دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه‌های آسان‌گیری شریعت خدای منان می باشد چنانکه این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی بر می آید.

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: خطاب به اوس و خزرج میگوید یاد کنید نعمتهای الله را که بر شما ارزانی فرموده است و آن اسلام و قرآن است که شما در زمان کفر دشمن یکدیگر بودید.

«إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»: قبل از اسلام زمانی با هم دشمن سرسخت بودید، رب العالمین میان دلهای شما (انصار و مهاجر) الفت نهاد و نعمت دین اسلام بر ایشان روان کرد و بر آن منت نهاد.

«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»: نزدیک بود به آتش جهنم در افتید «و اوشما را از آن» با اسلام «رهانید» یعنی: شما بر لبه گودال دوزخ بودید زیرا هرکس از شما که می مرد به دوزخ می افتاد، پس حق تعالی محمد صلی الله علیه وسلم را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه نجات داد.

در حدیث شریف آمده است: «کتاب الله تعال ریسمان الهی‌ای است که از آسمان به‌سوی زمین کشیده شده‌است».

«شَفَا حُفْرَةٍ» حالتی که آنان در زمان جاهلیت داشتند. به وضع فردی تشبیه شده است که بر لبه‌ی چاهی عمیق و سر‌اشیبی ژرف قرار گرفته باشد، بنابر این استعاره‌ی تمثیلیه می باشد. «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»: این چنین خدا سایر آیات را بیان میکند، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ(103)»: با ارائه این مثال‌ها حق تعالی می‌خواهد برای شما دلایل و براهین و نشانه‌های ارائه کند که مایه هدایت‌تان باشد.

هر کس به الله پناه آورد و به دین و دستوراتش تمسک جوید؛ قطعاً پیروزش می گرداند و به راه راست، راهنمایش می باشد.

این آیه دلالت بر آن نیز دارد که اطلاع حاصل کردن بر نصوص کتاب و سنت موجب ازدیاد ایمان و یقین شخص مسلمان می‌گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (104 الی 109) درباره موضوعاتی امر به نیکی، بازداشتن از بدی، (امر به معروف و نهی از منکر) حذر از پراکندگی و دوگانگی، بحث بعمل آمده است.

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از کار های بد (و خلاف شرع) منع کنند، و این جماعت کامیاب اند. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةٌ»: (به ضم ألف) جماعت. أمة: جماعتی که قصد یا وجه مشترك دارند. «ام»: در اصل به معنی قصد است «امه: قصده». «المعروف»: نیکی. «المنکر»: بد و ناپسند، کار منکر و امر منکر آن است که عقل سلیم و شرع آنرا قبیح و ناپسند بداند (قاموس قرآن). «المفلحون»: فلاح، فلاح و افلاح: رستگاری. مفلحون: رستگاران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: قرار گرفتن آیهی امر به معروف و نهی از منکر در میان دو آیهی (103 و 105) که دستور اتحاد و یکپارچگی را می دهد، شاید از آن جهت باشد که در نظام اجتماعی متفرق و از هم پاشیده، یا قدرت دعوت به خیر و معروف وجود ندارد و یا اینکه چنین دعوت‌هایی مؤثر، مفید و کارساز نیست.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»: یعنی باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند، بر شما لازم است تا گروهی از اندیشمندان و اهل فضل و احسان خویش را برای دعوت به سوی خدا تعالی اختصاص دهید تا ضمن پیشبرد امر دعوت، به مردم اموری را که مایه منفعت دینی و دنیائی‌شان است تعلیم دهند یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. ابن‌کثیر از ابو جعفر باقر (رض) نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخير اتباع القرآن وسنتي». «خیر؛ در پیروی قرآن و سنت من است»

«وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و آنان را به معروف که شریعت بر آن امر فرموده و نزد اهل خرد نیز از جمله فضائل، آداب، اخلاق و یا سلوک به شمار می رود امر کنند و از هر منکری که حق تعالی نهی فرموده و نزد اهل فطرت سالم و فضل بد و زشت است نهی کنند.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه آمده است: باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرائض کفایی اسلام است که اگر اهل علم یعنی آنان که میدانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند به آن قیام کنند، فرضیت آن از دیگران ساقط میگردد و در غیر آن، فرضیت آن بر ذمه هر فرد مسلمانی باقی می ماند، همان گونه که عمومیت این فریضه، از آیه (110) نیز برمی آید.

بلی! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات شریعت مطهر اسلام و اصلی مهم از اصول آن می باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل میشود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزه پیروی از هواها و خواهش‌های نفس، از دین خویش منحرف میشوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیت‌های خویش شانه خالی میکنند، یا به یک دیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشاند، بدون شک انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند سرنوشت

و عاقبت بنی اسرائیل بر حذر می دارد، آنجا که آنان را به علت فرو گذاشتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می نماید: (بنی اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حد در گذشتند، آنان یک دیگر را از منکری که مرتکب می شدند نهی نمی کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مائده/79».

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104)»: و کسی که به منظور احتساب اجر و با روشی سالم و درست و باملایمت و نرمی به سوی الله متعال دعوت کند به بزرگترین خواست ها و مراتب عالی میرسد و رستگار میشود. پاداش چنین شخصی نجات در آخرت و رستگاری از طریق کسب رضای خدای متعال است.

در حدیث شریف آمده است: «عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من رأى منكم منكرا فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، و ذلك أضعف الإيمان». رواه مسلم». هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف ترین پایه ایمان است».

یادآوری مهم و ضروری:

قبل از همه باید گفت که: تقوی و اعتصام به حبل الله، یگانگی، اتفاق، حیات قومی و اخوت اسلامی، اینها همه تا وقتی باقی مانده می تواند که جماعتی از مسلمانان خاص به دعوت و ارشاد قیام ورزند، و وظیفه آنها تنها این باشد که دنیا را به قول و عمل خویش به قرآن و سنت دعوت کنند، و هنگامی که ببینند مردم به اعمال نیک سستی می ورزند، و در سیئات مشغولند؛ در عطف توجهشان به حسنات، و بازداشتنشان از سیئات، حتی الوسع، مضایقه نکنند.

ظاهر است که این امر از حضراتی ساخته می باشد که با وجود علم به معروف و منکر، و آگاهی از قرآن و سنت.

باهوش و موقع شناس باشند؛ اگر چنین نباشد، ممکن است جاهل معروف را منکر، و منکر را معروف پندارد، و به جای اصلاح، نظام عامه را برهم زند؛ و یا به غرض اصلاح منکری، چنان روشی اختیار کند که بیشتر موجب حدوث منکرات گردد، یا هنگام نرمی درشتی، و در موقع درشتی نرمی کند.

در ضمن قابل تذکر است که: امر به معروف و نهی از منکر، به دو صورت انجام می شود:

1 - به عنوان وظیفه ای عمومی و همگانی که هرکس به مقدار توانایی خود باید به آن اقدام کند.

2 - وظیفه ای که يك گروه سازمان یافته و منسجم آن را به عهده دارد و با قدرت، آن را با مسئولیت تام انجام میدهد.

بناءً برای آنکه اشخاصیکه وظیفه و رسالت خطیر امر به معروف و نهی از منکر را بدوش میگیرد، لازم و ضروری است، تا از اوصاف زیر برخوردار باشد تا گفتار و کردارش، نمونه ی شایسته و قدومی برتر گردد:

1 - به قرآن و سنت، سیره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین دانا باشد.

2 - اوضاع اجتماعی، اخلاقی و استعداد و موقعیت اجتماعی رابه خوبی بسنجد.

3 - زبان آن ملت را بداند، همان گونه که پیامبر به برخی از یارانش امر کرد، زبان عبری آموختند تا به آسانی با یهودیان، گفتگو کنند.

4 - به دانش و فرهنگ جدید، خود را بیارایند و اطلاعات عمومی کافی داشته باشند. «تمل المؤمنین فی توادهم وتراحمهم وتعاطفهم، ممل الجسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحوى والسهر». (رواه مسلم و احمد)

5 - به مذاهب مختلف و مکاتب ملل و نخل (ادیان و مسلکهای فلسفی و...) آشنا باشند.

6 - از تاریخ پیش از اسلام و پس از آن باخبر باشند. (بنقل از تفسیر فرقان)

دروس حاصله از آیات متبرکه:

1 - در جمله «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» بر می آید که: در جامعه اسلامی، باید گروهی بازرس و ناظر که مورد تأیید نظام هستند، بر رفتارهای اجتماعی مردم نظارت داشته باشند.

2 - در جمله «مِنْكُمْ أُمَّةٌ» اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد، بدون قدرت منسجم و مسئول مشخص امکان ندارد.

3 - «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» دعوت‌کننده‌ی به خیر و معروف باید اسلام شناس، مردم شناس و شیوه شناس باشد. لذا بعضی از افراد این وظیفه را به عهده دارند، نه همه آنها.

4 - در جمله «يَذْعُونَ، يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ» دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، باید به صورت دائمی باشد، نه موسمی و موقتی. «يَذْعُونَ، يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ» فعل مضارع، نشانه استمرار است.

5 - در جمله «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» امر به معروف، بر نهی از منکر مقدم است. اگر راه معروف‌ها باز شود، زمینه برای منکر کم می‌گردد.

6 - در جمله «يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فلاح و رستگاری، تنها در نجات و رهایی خود خلاصه نمی‌شود، بلکه نجات و رشد دیگران نیز از شرایط فلاح است.

از حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، روایت شده است که فرمود: «افضل الجهاد الأمر به معروف و النهي عن المنكر و من شئىء الفاسقين و غضب الله، غضب الله له / برترین جهاد امر به معروف و نهی از منکر است و کسی که بدکاران را بد بدارد و برای خشنودی خدا خشمگین شود، خدا نیز بر کسی که با او دشمنی داشته باشد، خشم خواهد گرفت.»

از حذیفه روایت کرده اند که گفت: «زمانی فرا میرسد که مردم لاشه الاغ را خوش تر می دارند تا کسی را که امر به معروف و نهی از منکر کند.»

از سفیان ثوری روایت کرده اند که گفت: اگر کسی در میان همسایگانش محبوب و در میان برادران مؤمن خود شخصی پسندیده باشد، بدان که او در کار خویش آسان میگیرد. امر به معروف پیرو مأمور به است. اگر مأمور به واجب باشد، امر به معروف نیز واجب خواهد بود، اما اگر مستحب باشد، آن نیز مستحب خواهد بود. اما نهی از منکر در هر صورت واجب است، برای این که ترک هر منکری به دلیل متصف بودن آن به وصف قبیح/زشتی، واجب است.

مفسران گفتند که: داعیان به خیر و امر به معروف و نهی از منکر علماء دین و مؤذنان و نصیحت کنندگان اند، و نهی کنندگان از منکر، جهادگران فی سبیل الله و علماء و سلطان عادل اند و نیز گفته اند «خیر» درین آیت اسلام است. و «معروف» تابع شدن محمد و «منکر» کافر شدن به وی.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾

و [شما ای اهل ایمان!] مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، پراکنده و گروه گروه شدند و [در دین] اختلاف پیدا کردند، و آنان را عذابی بزرگ است؛ (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«البینات»: دلایل گویا

تفسیر:

در این آیه مبارکه مجدداً درباره‌ی اتحاد و دوری از تفرقه و نفاق و فتنه بحث بعمل آمده است، طوریکه میفرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»: ای مؤمنان از این برحذر باشید که مانند یهودیان و نصرانیان نشوید که بعد از این که آیات متجلی و درخشان برایشان آمد، به سبب پیروی از هوی و هوس در دین متفرق گشته و در آن اختلاف پیدا کردند.

بینات: آیات روشنی است که تبیین‌کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت‌گذاران از امت اسلام و فرقه‌هایی‌اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزن.

«وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (105)» سزای چنین کسانی در پیشگاه پروردگار با عظمت عذابی است دردناک که براساس آن در دوزخ جاودان باقی می‌مانند و خشم خدای جبار گریبانگیر آنها خواهد بود.

در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند».

در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتش‌اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من‌اند».

از این آیه متبرکه معلوم گردید که اختلافات و فرقه‌بندهایی که بعد از اطلاع بر احکام واضح شریعت پدید آید، مذموم و مهلك می‌باشد.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید، و درخشان می‌شود و چهره‌هایی (دیگر) سیاه می‌گردد، اما آنها که صورتهایشان سیاه شده، (به آنها گفته میشود:) آیا بعد از ایمان (و اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید! (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبْيَضُّ»: سفید می‌گردد. مراد بشتاشت و شادی مؤمنان است. «تَسْوَدُّ»: سیاه می‌گردد. مراد اندوه و ناراحتی کافران است. «ذُوقُوا»: بچشید. «بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»: مراد ایمان فطری یا ایمان ناشی از تبلیغ پیغمبران است.

تفسیر:

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ»: بلی! برای شان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ روزی که از قبرهایشان برانگیخته میشوند، چهره‌ی مؤمنان به نور ایمان و طاعت، سفید و درخشان است و سیمای کافران به ظلمت کفر و نافرمانی، تیره و سیاه می شود. «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» این تفصیل بعد از اجمال احوال دو گروه است و معنی آیه چنین است: به طریق توبیخ و سرزنش به اهل آتش که رویشان سیاه شده است گفته میشود: آیا بعد از ایمان و روشن شدن دلایل و آیات، کافر شده‌اید؟ مفسیر تفسیر کابلی در ذیل آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» (پس امّا، کسانی که سیاه شد روهایشان، بدیشان گفته میشود: آیا کافر شدید بعد از ایمانتان؟!) مینویسد: این الفاظ در باره تمام مرتدّین و منافقین اهل کتاب و عامّه کافران یا فجّار و فسّاق و مبتدعین، اطلاق شده میتواند.

«مرتدّ» کسی است که بعد از آوردن ایمان کافر گردد. «منافق» آنکه به زبان اقرار مینماید، امّا در دل کافر میباشد. اهل کتاب مدّعی اند که بر کتب و پیغمبران خویش ایمان دارند؛ مطلب این است که بر بشاراتی که در باب نبی کریم صلی الله علیه وسلم داده شده تسلیم شوند، و بر وفق هدایات آن به حضرت وی ایمان آورند؛ امّا، آنها در انکار خویش از دیگران پیشقدمند! گویا، پس از ایمان آوردن به پیغمبر (ص) و کتاب خود، کافر شده میروند! مبتدعین به زبان دعوی میکنند که ما به قرآن و سنت اتباع، و به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان داریم؛ امّا، بعداً بسا چیزهای بی اصل و باطل را در دین می‌آمیزند، یا از بعضی ضروریات دین انکار نموده، از اصل دین خارج میشوند؛ هکذا، اینها نیز تا يك درجه در «أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ؟!» مخاطب گردیده‌اند؛ مانند فاسقان. کسانی که عقیده صحیح دارند، اگر این خطاب به آنها باشد، پس مطلب چنین خواهد بود که چرا بعد از آوردن ایمان، مانند کافران عمل کردند؟! گویا، مراد از کفر، «کفر عملی» میباشد؛ و اگر تسلیم شود که این خطاب در باره عموم کافران است، حاصلش این است که خدا همه را به دین فطرت آفریده؛ آنها چرا فطرت ایمانی را ضایع کرده، کافر شدند؟! باقی، از سیاق آیات، به ظاهر چنین معلوم میشود که این جا «کفر» مراد از «کفر فعلی» یعنی مراد از اختلاف و تفریق مذموم است؛ و الله أعلم.

«فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (106): حالا عذاب شدید و دردناک را به عنوان سزای اعمال و جنایات بزرگ خویش بچشید؛ زیرا شما حق تعالی را بعد از ظهور بیان نافرمانی نمودید پس ذلت، خواری و زیان را بچشید.

این آیه مبارکه طوریکه در فوق هم یادآور شدیم به احوال دو گروه پرداخته است: اول از گروه دوم، بحث نموده، سپس به چگونگی اوصاف گروه اول؛ یعنی، سفیدرویان اشاره میکند. (سوره قیامت آیات متبرکه 22 و 23). اما در مورد سیاه رویان (آیه: 27 سوره یونس)، (آیات 24 و 25 سوره قیامت)، (وایات 40 و 41 سوره عبس).

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

و اما آنها که چهره هایشان سفید و درخشان شده، در رحمتی از جانب الله (جنت) هستند و آنان برای همیشه در آنجا می باشند. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابْيَضَّتْ»: سفید گردید.

تفسیر:

«وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وَجُوهُهُمْ» یعنی اما نیکبختان که به سبب اعمال نیکشان رو سفید گشته اند، یعنی آنده از اهل عبادت که به سعادت و رستگاری دست یافتند برای آنان هیچ ترس و اندوهی نیست.

«فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (107)»: در بهشت جاویدان برای همیشه خواهند بود. یعنی آنها در رحمت دائمی الله متعال قرار دارند، رحمتی که هرگز پایانی ندارد. آنها در بهشت، گرمی خواهند بود و در خوشی و سرور و نور و در جایگاه صدق و راستی که لاهو و لعبی ندارد نزد پادشاه مقتدر میباشند درحالیکه برای جوانی شان پایانی نیست و لباس های شان تر نمیشود و هیچگاه دچار پیری، عدم و مریض نمی شوند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

اینها آیات الله است که مشتمل بر حق و حقیقت اند، و آن را بر تو (ای پیغمبر) تلاوت می کنیم و الله هیچگونه ظلمی را برای مردمان عالم نمی خواهد. (۱۰۸)

تفسیر:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» ای محمد! اینها آیات خداست و بر تو خوانده می شود در حالیکه با حق آراسته شده است.

«وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (108)»: حق تعالی نمی خواهد به مردم ظلم روا بدارد؛ چون اگر کسی بدون گناه عذاب شود این امر ظلمی است آشکار و حق تعالی از ارتکاب هرگونه ظلم پاک و منزّه است و او تعالی بر بندگان خود ستمگار و ظالم نیست.

باید گفت که: خداوند متعال، نه بر بندگان تکلیف فوق طاقت وضع می کند و نه در مجازات و مکافات، شرایط و استعدادهای و توان افراد را یکسان می بیند که اینها موجب ظلم می گردد. ظلم را کسی روا می دارد که یا کمبود داشته باشد و یا نتواند از راه حق به مقصود خود نایل شود و یا از بدی و زشتی ظلم غافل باشد و برالله متعال هیچ يك از این موارد صادق نیست. خداوندی که همه چیز از اوست و بازگشت همه چیز نیز به سوی اوست، چه نیازی به ظلم کردن دارد؟!

باید گفت که: روی سفیدی و روی سیاهی در قیامت، بازتاب عقاید و افکار و اعمال خود انسان هاست، نه ظلم الهی بر بندگان خویش.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

و آنچه در آسمان و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و همه امور به سوی او بازگردانده می شود. (۱۰۹)

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن خداست. یعنی هر آنچه در هستی و در عالم است اعم از ملائکه، انسان، جن و تمام جنبندگانی که بر روی زمین قرار دارند ملک خدای یکتای یگانه اند و هیچکس با او در این ملک منازعه ای ندارد.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (109)»: او تعالی یگانه سلطان است که در امور دنیا و آخرت تصرف دارد.

و هیچ خالق، رازق و معبود به حق جز او نیست. از نشانه های عدالت الله سبحانه و تعالی این است که او شریعت را بیان نموده و راه را واضح و روشن ساخته و تمام امور به سوی او

تعالی باز میگردد و نقطه پایان همه امور و تمام مردم و خلائق به سوی اوست و پروردگار روز جزا را بر پا می دارد تا نیکوکار را پاداش و بدکار را کیفر دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (110 الی 112) در باره فضل و برتری امت اسلامی، هکذا در مورد خوار و ذلیل گشتن یهودیان بحث بعمل می آورد.

طوریکه یادآور شدیم این آیات نیز بر پایداری مؤمنان در تمسک به پیمان و فرمان الهی، یکپارچه و یکدل بودن برحق و فراخواندن این و آن به سوی خیر و نیکی اشاره میکند و نیز تشویقی است برای انجام کارهای پسندیده و خویشتن داری از بدی ها؛ سپس از حال زار و زبون اهل کتاب و خشم الله متعال بر سر آنان، ما را آگاه می کند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار نیک و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و (وناجایز) باز می دارید، و به الله ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (مثل شما) ایمان می آوردند برایشان خیر (وبهتر) بود (لیکن) تعداد (کمی) از آنها مؤمن اند، و بیشترشان فاسق اند. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»: شما بهترین امت هستید، اگر امر به معروف و نهی از منکر داشته باشید و با جان و مال در این راه بکوشید. باید گفت: کاربرد این فعل، ازلی و همیشگی است، مانند این آیه در وصف خدای متعال که میفرماید: «وكان الله عفورا رحیما»؛ یعنی، خداوند همواره آمرزنده و مهربان است. (فرقان)

تفسیر:

در آیهی مبارکه (104) همین سوره، مرحلهی خاصی از امر به معروف و نهی از منکر که توسط جماعت خاصی صورت می گرفت، بیان شد. در این آیه به مرحلهی عمومی که يك وظیفهی همگانی است اشاره بعمل آورده است.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» شما ای امت محمد! بهترین امت ها در پیشگاه الله متعال هستید. هیچ امتی از شما بهتر و با فضیلت تر نیست؛ یعنی از قاطبهی بشریت مفیدترین هستید. به قولی معنی آیه این است: شما بهترین امت هستید؛ از آنجاکه ایمان آورده اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی الاطلاق بهترین امتهاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می باشد، هرچند که اصحاب کرام، در مجموعه امت بهترین آنان اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. بلی! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: «أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» یعنی برای آنان و به خاطر منافع آنها آمده اید.

«تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «به معروف امر میکنید و از منکر نهی می نمایید و به خدا ایمان دارید»

از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که هرکس می خواهد از این امت باشد، باید شرط خدا را در آن ادا نماید. (مختصر ابن کثیر).

دلیل اینکه امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هر چند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل میشوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از الله متعال افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «أهل الجنة عشرون مائة صف، هذالامة منزل کثمانو نصفاً». «اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می دهند».

سپس خدای متعال فرمود: «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» و اما اگر اهل کتاب به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان می‌آوردند این ایمان موجب سعادت آنها در دنیا و آخرت میشد و حق تعالی آنانرا از خشم و عذاب دردناک خویش نجات میداد، «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ الْفَاسِقُونَ (110)» ولی در بین آنان جمع قلیلی از آن ها مانند عبدالله بن سلام و نجاشی به چنین مرتبه‌ای رسیدند و بسیاری کوری را بر هدایت ترجیح داده و از طاعت الله متعال بیرون شدند و با دوستان او جنگیدند و علیه شریعت او دست به بغاوت و سرکشی زدند.

توضیح مختصری:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»: قبل از همه باید گفت که: بهترین امت بودن تنها و تنها به دادن شعار ها نیست، با ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است.

در ضمن به یاد داشته باشید که: در امت ساکت و ترسو خیری نیست.

امر به معروف و نهی از منکر به قدری مهم است که انجام آن معیار امتیاز امت‌ها معرفی گردیده است. و واضح است که: امر به معروف و نهی از منکر، در صورتی محقق میشود که مسلمانان به شکل يك امت باشند، یعنی حاکمیت داشته باشند.

در امر به معروف، سنّ، منطقه، قوم و قبیله، سواد و موقعیت اقتصادی و اجتماعی نقشی ندارد.

توجه بایده داشت که: در رسالت تبلیغی امر به معروف، مقدّم بر نهی از منکر است.

و باید گفت که در امر و نهی می تواند مؤثر باشد که از ایمان سرچشمه گرفته باشد.

در منکر (کارهای بد)، کفر و شرک؛ بدعات و رسوم قبیحه؛ فسق و فجور؛ و هرگونه بداخلاقی و سخنان نامعقول شامل است، منع داشتن از آن هم قسماً قسم مییابد؛ گاهی توسط زبان، وزمانی هم بواسطه دست، و هنگامی به ذریعه قلم، و گاهی به قوّت شمشیر، عملی میگردد. مدّعا هر قسم جهاد در آن داخل گردید. این صفت «امر به معروف و نهی از منکر بودن»، به آن اندازه عمومیت و اهتمام که در امت محمدیه یافت شده، در امم سابقه نظیر آن دیده نمی شود.

«تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»:

در ایمان آوردن به الله تعالی، ایمان آوردن به یگانگی او، و پیغمبران او، و فرشتگان، و کتابهای او تعالی هم داخل است. درست این است که این قدر شیوع و اهتمام به توحید

خالص و کامل، هیچگاه در کدام امت دیگر جاری نمانده که به فضل خداوند متعال در این امت باقی مانده است.

عمر (رض) فرموده است: هر که از شما میخواهد که در خیر الامم داخل گردد، باید که شرط الله تعالی را تکمیل نماید؛ یعنی، امر بالمعروف و نهی از منکر و ایمان بالله، که حاصل آن این است:

اول خود را درست و اصلاح کن؛ و بعد به اصلاح دیگران بپرداز! که این شأن حضرات صحابه کرام (رض) بود.

شأن نزول آیه مبارکه:

عکرمه و مقاتل در باب شأن نزول آیه مبارکه فرموده اند: این آیه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم برده آزاد شده ابو حذیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهودای یهودی به این گروه از اصحاب کرام گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل کرد.

لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُؤْلَوْكُمْ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ (۱۱۱)

(کفار اهل کتاب) هرگز به شما جز آزاری اندک نمی رسانند، و اگر با شما بجنگند [شکست می خورند و] به شما پشت کرده [فرار می کنند] آن گاه [از جانب دیگران] یاری نمی شوند. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُؤْلَوْكُمْ الْأُدْبَارَ»: به شما پشت میکنند و پا به فرار میگذارند. کنایه از شکست است. و گفته میتوانیم کسی که ایمان ندارد، روحیهی مقاومت هم ندارد.

تفسیر:

این آیه، به تعقیب آیات قبلی، بشارت و تسلی برای مسلمانان است که شما در سایه ای ایمان، وحدت و امر به معروف و نهی از منکر بیمه میشوید. از تهدیدات دشمن خوف و حراسی نداشته باشید، پیروزی با شماست و دشمن خوار و زبون است.

طوری که مقاتل در مورد شأن نزول این آیه مبارکه نوشته است که: سران یهود، مؤمنانی چون: کعب، نعمان، ابو رافع، ابو یاسر و ابن صوریاء، عبدالله بن سلام و دوستانش را که مسلمان شده بودند می آزرده و ملامت میکردند پس خداوند متعال این آیه مبارکه را نازل فرمود: «لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى» خداوند متعال این وعده نصرت را به مومنان داد و گفت هیچگاه اهل کتاب بشما نمی توانند ضرر برسانند مگر اینکه شما را به کفر دعوت کنند یا بر شما تهمت زنند یا شما را به قتال خود بترسانند بدانید که ضرر و زیانهای آنها جزئی و زودگذر است. حق تعالی این ضررها را موجب از بین رفتن گناهان مؤمنان قرار میدهد، «وَإِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُؤْلَوْكُمْ الْأُدْبَارَ»: ولی اگر جنگی در گرفت و مبارزه ای شد در چنین حالی پروردگار دوستان خویش از اهل ایمان را یاری میرساند و عاقبتشان را نیکو میگرداند و در مقابل، ترس و وحشت را در دل های کفار می اندازد و آنان را شکست میدهد، «ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ (111)»: و پس از هزیمت و شکست یاری کرده نشوند یعنی نه از حق به یهودان نصرت رسد و نه از خلق.

باید یادآور شد که: مژده شکست یهود در برابر سلف صالح ما به عنوان اخبار از غیب تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب بکلی محو شدند.

باید گفت کسانی پیروز می شوند و دشمن را فراری می دهند که در ایمان و امر به معروف ثابت قدم باشند. پس شما ای مسلمانان باید این اوصاف سه گانه که در آیه فوق بدان اشاره بعمل آمد: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به الله متعال» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت.

ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقَفُّوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

آنها هر گجا یافت شوند بر آنها مهر خواری و حقارت زده شده است، مگر اینکه در پناه الله یا در پناه مردم باشند (دین اسلام را قبول کنند، و یا از قومی مدد طلب کنند) و به غضبی از جانب الله رجوع نموده اند، و مهر فقر و تنگدستی بر آنها زده شده است، این (همه) به سبب آن بود که به آیات الله کفر می ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق قتل میکردند، این (کفر و تجاوز بر پیغمبران) به سبب آن بود که (از دستورات الهی) نافرمانی می نمودند و از حد تجاوز می کردند. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ»: مهر خواری بر آنان زده، سر پرده ی پستی و زبونی بالای سرشان برافراشته شده، مهر ذلت خورده اند. استعاره ی مکنیه است؛ یعنی، زبونی و خواری چون خیمه ای روی سرشان زده شده و آنان را فرا گرفته است. «این ماء»: هر گجا. «تَقَفُّوا»: وجدوا، یافته شوند، فرا چنگ آیند. «حبل الله»: عهد خدا، فرمان خدا... «حبل الناس»: همکاری و پشتیبانی مسلمانان. باؤوا (بوء): بازگشتند. «بأؤوا بغضب من الله»: به خشم خدا گرفتار شدند، خشم خدا را با خود آوردند. «مسكنة»: خواری، بینوایی. «عصوا»: سر باز زدند، نافرمانی کردند. (فرقان)

تفسیر:

«ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقَفُّوا»: هر جا که باشند، یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید، خفت و خواری دامنگیرشان می باشد، همان طور که منزل، ساکنانش را در بر میگیرد ذلت نیز آنها را فرا می گیرد.

«إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ»: یعنی مگر این که به مسلمانان پناه برند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی به پیمانی از جانب خدا و پیمانی از جانب انسان. باید یادآور شد که: رمز عزّت دو چیز است: ایمان به قدرت الهی، ارتباطات حسنه ای با امت ها و ملّت ها.

«وَبَأُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»: مستحق قهر و غضبی شدید از جانب خدا شدند، «وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ» «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار شدنشان به خشم الهی، «ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ» «بدان سبب است که

به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق میکشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

طوری‌که یادآور شدیم که: یهودیان به علت پیمان شکنی، پیامبر کشی و تکذیب پیامبران و تحریف کتاب آسمانی و تبدیل متون آن، به سوی غضب و خشم الهی باز گشتند، از این روی اوتعالی آنان را دچار فقر ذاتی، ذلت و سستی عزم نموده.

«ذَلِك بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (112)»: این به سبب یاغی شدن و سرپیچی آنها از اوامر خدای متعال است. بناءً آنچه از تجاوز و کفر بدتر است، اصرار بر کفر و تجاوز است. قابل تذکر است که: فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر میکنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه های دنیا هم باشند. (ملا حظه شود «تفسیر انوار القرآن». و هرگاه با یک انسان یهودی مواجه شویم او را چنان می‌یابیم که در درون خود ذلیل است و همواره سرمایه را می‌پرستد و به جمع آن می‌پردازد و پیوسته به دنبال دنیاست؛ زیرا این یهودیان آیات الهی را تکذیب نموده و پیامبران را کشتند و بسیار عصیان و سرکشی نمودند، آنان باشیطان دوستی نموده و باخدای رحمان جنگیدند.

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است: بعد از نزول این آیه مبارکه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر اینکه الله متعال در آن پیروزی را به نام مسلمین رقم زد تا آنگاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (113 الی 115) در باره؛ ادامه ی اوصاف اهل کتاب آمده است که قرآن عظیم الشان در آیات قبلی آنان را به دو دسته تقسیم نموده اند: عده‌ی اندکی از آنان ایمان آوردند و بقیه از دین حق برگشتند.

اینک در این آیات؛ احوال نیکوی، نیکو بودن «مؤمنان کتابی» آن مؤمنان معدود را - که دین یهودیت را رها کردند و به اسلام گرویدند، به بیان گرفته است.

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)

آنها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب گروهی هستند که قیام (به حق و ایمان) میکنند و پیوسته در اوقات شب سجده کنان آیات الله را تلاوت می‌کنند، (در تهجد مشغول اند). (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيْسُوا»: نیستند. «سَوَاءً»: یکسان، برابر. «قَائِمَةٌ»: ماندگار، پایدار، استوار و پابرجا، ثابت قدم در دین، مانند: عبدالله بن سلام (رض) و یارانش. «آنَاءَ»: مفردش آنی، اینی، آنی، آناء اللیل: پاسی از شب، ساعاتی از شب.

تفسیر:

این آیه و آیه‌ی بعد، صفات خوب گروهی از اهل کتاب را بیان می‌گیرد که عبارت است از قیام به اطاعت الله متعال، تلاوت کتاب آسمانی، سجده، امر به معروف و نهی از منکر و سرعت در کارهای خیر.

«لَيْسُوا سَوَاءً» همه اهل کتاب اعم از یهود و نصارا را حال یکسان نیست، «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» در میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار، یعنی بعضی از نیکان قرار دارند که

بر دین الله استوارند. به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و بر اجرای اوامر الهی استقامت کردند یعنی به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم اند. «يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (113)» در نماز شبانه به تهجد می ایستند و آیات خدا را میخوانند. یعنی کتاب او تعالی را در شب و در حالت قیام تلاوت نمودند و عبادت خدای را به کثرت انجام داده و از الله خویش حراس دارند. «و سر به سجده می نهند» در حالی که نماز میخوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است.

در فحوای آیه مبارکه در جنب اینکه تلاوت آیات الهی در قعر شب و عبادت و سجده در قعر شب، موجب ستایش پروردگار با عظمت است، تلاوت آیات و سجده به درگاه او، قیام به امر الهی است. شب و بالآخر سحر، بهترین وقت برای مناجات است. و در ضمن ملاحظه میداریم که: عالیترین حالات عبادت، همانا سجده است. که در جمله: «وَهُمْ يَسْجُدُونَ» آیه مبارکه منعکس یافته است. شأن نزول آیات 113 - 115:

220- ابن ابو حاتم، طبرانی وابن منده در «الصحابة» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: چون عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسید بن سعیه و اسد بن عبید و چند تن دیگر از یهود، به اسلام رغبت پیدا کردند و آن را تصدیق نمودند و ایمان آوردند. علمای یهود و کفار وابسته به آن گروه گفتند: کسی از ما به محمد ایمان نیاورده است، مگر بدکرداران شریر، اینها اگر از نخبگان ما بودند، هرگز دین پدران خویش را رها نمی کردند و سراغ دینی دیگران نمی رفتند. پس الله متعال آیه: «لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...» را نازل فرمود. (طبرانی 1388 روایت کرده است، هیثمی در مجمع زوائد 10899 میگوید: «راوی های این ثقة اند» واحدی 237 این را به ابن عباس (رض) و مقاتل نسبت کرده است).

221- احمد و غیر او از ابن مسعود (روایت کرده اند: رسول الله نماز خفتن (عشاء) را به تأخیر انداخت، سپس به مسجد آمد در حالی که مردم همه منتظر اقامه نماز بودند. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: به راستی که هیچکس از پیروان این ادیان، خدا را در این وقت شب یاد نمیکند، مگر شما.

همان بود که آیات: «لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (113) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115)» نازل گردید.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

به الله و روز قیامت ایمان دارند و به کار نیک دستور و فرمان می دهند و از کار بد (و خلاف شرع) منع میکنند، و در کارهای نیک شتاب میکنند و آنان از جمله مردمان صالح اند. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»: بر همدیگر در کارهای خیر از هم پیشی می گیرند.

تفسیر:

همانطوریکه در سوره ی بقره آیه 3، در جنب ایمان، نماز مطرح شده است، «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: در این آیه مبارکه در جنب ایمان، امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌باشد. طوریکه آمده‌است: «يُؤْمِنُونَ... يَأْمُرُونَ» شیوهی قرآن عظیم الشأن این است که امر به معروف را قبل از نهی از منکر می‌آورد و واضح است که اگر درهای معروف باز شود، راه منکر بسته می‌شود.

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: آنان به صورتی درست و صحیح به الله و روز آخرت ایمان و باور دارند.

«وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» با نرمش و سازش مردم را به سوی نیکی فرا می‌خوانند و آنان را از بدی نهی می‌کنند و برحذر می‌دارند. یعنی به انجام کارهای نیک و امورات شریعت تشویق و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق می‌کنند و از ارتکاب اعمال زشت باز می‌دارند و کسانی که پیغمبر را دروغ می‌پندارند نهی می‌کنند. قابل تذکر است که امر به معروف و نهی از منکر، نه تنها در دین مقدس اسلام بلکه در سایر ادیان ابرهیم نیز مطرح بوده است.

«وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»: بدون احساس سنگینی اقدام به عمل نیک می‌کنند. یعنی در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

افراد صالح، کسانی هستند که بانشاط و شتاب، به سراغ هر کار خیری می‌روند، نه فقط بعضی از کارها. افراد صالح کسانی اند که: در انجام اعمال صالح و عبادات نفلی و اخلاق شایسته و گفتار نیک و تواضع و سخاوت و یاری رسانیدن به مظلومان و کمک به فقرا و مهربانی به یتیم‌ها و نیکی به پدر و مادر و صلۀ رحم و از این قبیل از یکدیگر پیشی می‌جویند.

واضح است که: سبقت و سرعت صالحان در نیکی‌ها، نباید موسمی و فصلی باشد بلکه باید مستمر و دائمی باشد.

«وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114)»: آنها در زمره‌ی بندگان صالح خدا قرار دارند. بنابر تعریفی که از این گروه در آیات متذکره فوق به بیان گرفته شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدید آورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

و هر آنچه از نیکی و کار خیر انجام دهند پس هرگز به هدر نخواهد رفت، و الله به پرهیزگاران داناست. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا يَفْعَلُوا»: هر کار نیکی انجام دهند. «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»: هرگز بی اجر و مزد نخواهند ماند، از مکافت آن محروم نخواهند شد.

تفسیر:

«وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»: هرکاری نیک را انجام داده باشند، پاداش آن نزد خدا ضایع نمی‌شود. این نیکوکاران برگزیده باید مطمئن باشند که حق تعالی هرگز سعی و تلاش آنان را در راستای انجام اعمال صالح و کارهای نیک ضایع نمی‌سازد بلکه تمام این اعمال نزد پروردگار ذخیره و آمارگیری شده و اینان در برابر این اعمال مکافاتی عظیم و بزرگی را کمائی خواهند کرد و نیکوترین پاداش را در یافت خواهند داشت.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115)»: عمل هیچ‌کس بر او پوشیده نیست، و نزد او پاداش و مکافات پرهیزگاران خراب نمی‌شود.

مطابق رهنمود های قرآنی؛ هیچ عمل صالحی ضایع نمیشود. «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» البته چنانکه درآیه: (27 سوره مائده) میخوانیم: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». شرط قبولی، ایمان و تقواست، لذا در اینجا میفرماید: ما خود می شناسیم که متّقین چه کسانیند که باید عملشان مورد قبول واقع شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (116 الی 120) در باره موضوع کافران و اعمالشان در روز قیامت، خطر اعتماد مسلمانان به کافران، افشای راز مؤمنان به وسیله ی آنان، به بحث گرفته میشود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶)

قطعاً کسانی که کفر ورزیدند مال و اولادشان چیزی از عذاب الله را از آنها دفع نخواهد کرد، و ایشان یاران دوزخ‌اند و همیشه در آن خواهند ماند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ تُغْنِيَ»: هرگز نمیرهاند. هرگز بی نیاز نمیکند، هرگز دفع نمیکند، هرگز سود نمی‌دهد.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی اعلام داشته وبا تمام وضاحت وصراحت بیان داشته است که: نه مال، نه فرزند، نه خویشان و اقارب، نه همسر، نه دوست، نه سرپرست و نه هیچ چیز دیگر، در برابر قهر الهی ذره‌ای کارساز و مفید نیست. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی نضیر از یهودند «هرگز اموال‌شان و اولادشان چیزی را» از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که الله متعال می‌خواهد تا آنان را در آن در افکند؛ «از آنان دفع نمیکند». اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرا اولاد محبوب‌ترین نزدیکان به انسان و امید انگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند.

«وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (116)»: آن گروه کافران (صاحبان اموال و اولاد) که فخرشان بر آنست اصحاب آتش دوزخ‌اند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

مثل آنچه [آنان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج میکنند همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ظلم نموده اند بوزد و آن را تباه سازد و خدا به آنان ظلم نکرده بلکه آنان خود بر خویش ظلم کرده اند. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ریح»: باد. «صر»: سرمای سخت و سوزناک. کلمه «ریح» به صیغه مفرد در قرآن کریم عموماً در مورد عذاب استعمال شده: «ریحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» «وَلَيْنُ أَرْسَلْنَا رِيحاً» إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً؛ و به صیغه جمع (ریاح) در موقع رحمت مستعمل گردیده: «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ» «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ»؛ «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا»: «حَرْثٌ»:

کشتزار، مزرعه. «ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: به خودشان ظلم روا داشتند؛ چون کفر ورزیدند و نافرمانی کردند.

تفسیر:

در آیه متبرکه (15 آل عمران) خواندیم: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا ۚ» یعنی: عمل نیک مؤمنان، اگرچه بسیار کوچک و خورد هم باشد، به کارشان می آید، و هیچ عمل نیک آنها بی قدر نمی ماند؛ برخلاف آن؛ کافر چندانکه مال و نیروی دنیا را صرف کند، و اگرچه آن را خیرات و ثواب بس بزرگ پنداشته انجام دهد، در قیامت هیچ قدر و ارزشی برایش ندارد، زیرا، هر عمل چون از روح ایمان و معرفت حقیقی عاری و خالی باشد، مرده و بیجان است، و در این سرای فانی جزای آن نیز چنین فانی و زوال پذیر داده خواهد شد؛ آنچه عمل را ابدی نگه میدارد، ایمان و ایقان است. طوریکه میفرماید: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ» مثل اینان در این دنیا به منظور تعریف، تمجید، در راه کسب شهرت، تظاهر و برتری جوئی انفاق می کنند، بسان تندبادی است شدید و سرد. در این هیچ جای شکی نیست که: عقیده، در عمل تأثیرگذار است. کفر، سبب محرومیت آنان از برکات انفاق می گردد.

«أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأُهْلِكَتْهُ»: همانند آن تندباد ویرانگر به کشتزار جمعی اصابت کرد آن جمعی که باعصیان خدا به خود ظلم کردند، آن را ویران و نابود کرد، در نتیجه از آن سودی نبردند. همچنین خدا اعمال نیک کافران را نابود میکند، همانطور که این کشتزار به سبب گناهان صاحبش به هدر می رود.

برخی از مفسران می نویسند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال خود در حال کفر انجام می دهند و در روز قیامت متوجه می شوند که ثمره آن به کلی نابود شده است.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (117)»: قهر الهی ظلم نیست، بلکه بازتاب عملکرد خود انسان است. طوریکه در قضیه نابود کردن کشتزار شان، پروردگار بر آنان ظلم و ستم روا نداشت بلکه خود آنان با کفر و شرک به مولای خویش و جنگ بادوستان خدا خویشتن رامستوجب چنین عقوبت ساختند؛ زیرا پروردگار عالم بر هیچ کسی ظلم روا نمیدارد بلکه این خود انسان ها هستند که برخویش ظلم روا می دارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸)

اهل ایمان! از غیر خودتان (از غیر مسلمانان) برای خود محرم راز نگیرید؛ (مردم دیگر را) از هیچ توطئه و فسادى درباره شما کوتاهی نمیکنند؛ و دوست دارند که شما به هر رنج و مشقت گرفتار شوید، چون دشمنی از دهان ایشان ظاهر شده است، و آنچه (از دشمنی که) در سینه هایشان پوشیده میدارند بزرگتر است، البته آیات را برای شما بیان کردیم اگر (عقل و خرد دارید) باندیشید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطَانَةٌ»: همراه، محرم اسرار، دوست. «بطانة الرجل»: دوست، یار و همراه بخصوص انسان که رازها و نهانیهایش را میداند، خانواده و اطرافیان و رازداران نزدیک انسان. این کلمه از «بطانة التوب» گرفته شده؛ یعنی، پارچه و لایه ای نازک و لطیف به نام آستر.

عکس بطانه، «ظهاره» (رویه) است. «مِنْ دُونِكُمْ»: از غیر خودتان. «لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا»: آنان از هیچ گونه تباهی و فسادى درحق شما کوتاهی نمیکنند. «(الو): کوتاه نمی آیند. «خبالا»: شر و تباهی. «وَدُّوا»: آرزو دارند. «عَنْتُمْ»: شما در رنج و زحمت افتادند. «الْبَغْضَاءُ»: دشمنی.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ»: ای مؤمنان! منافقان را دوست و محرم راز و اسرار خود قرار ندهید، یعنی و به جای مؤمنان آنان را دوست و محرم اسرار قرار ندهید. وحتى هر مسلمانی هم که مصداق «دُونِكُمْ» باشد، نباید محرم اسرار و رازداری شما قرار گیرد، زیرا در میان مسلمانان نیز افراد فتنهجو و مفتن و جاسوس، کم نیستند. ملاك دوستی و روابط صمیمانه‌ی و محرم راز و اسرار مسلمانان با سایر انسانها و بصورت کل با سایر جوامع باید ایمان باشد.

بطانه شخص: یاران خصوصی و همدل و همراهی وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می سازد. بلی! از آنان دوست و همراه نگیرید زیرا آنان، «لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا» این منافقان هیچگاه دست از تباهی گری، ایذا، فساد و خرابکاری نسبت به شما کوتاهی نمیکنند. خبال: فساد در فعل و جسم و عقل است.

«وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ»: آنان آرزو دارند شما را در سختی و مصیبت ببینند. «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ»: نشانه های دشمنی آنان با شما از زبان آنها آشکار گشته است، آنان تنها به کینه و عداوت اکتفا نمیکنند، تا جایی که آن را به صراحت بر زبان می آورند. بغضاء: شدت بغض است، که این در سخنانشان هوید است، پس از شدت حسد بر خود می پیچند و زبانهایشان از سر ضمیرشان خبر داده است.

«وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»: کینه و عداوتی که در نهاد دارند، از آنچه ابراز میدارند بیشتر و شدیدتر است. یعنی این لغزش های زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه های پراز کینه شان علیه دین و دعوت و امت نهان می دارند، بسیار اندک است. اما، اکثر چون جذبات غیظ و عداوت به آنها غالب می شود، آشکارا سخنانی از ایشان سر میزند که عداوت نهانی آنها را واضح می گرداند؛ از فرط حسد و دشمنی، زبانشان در اقتدارشان نمی باشد.

متوجه باید باشیم که: دشمنان با انواع و اشکال متنوع و مختلفی با ما برخورد می کنند: طوریکه در این آیه مبارکه برخی از آنان را به معرفی گرفته میفرماید: فساد. «لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا» فشار. «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ»، نفاق. «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» باید دشمنان خود را بشناسید و هوشیار باشید، آنان ذره ای هم در توطئه و فتنه علیه شما کوتاهی نمی کنند. قابل دقت و یادآوری است که: اوامر و نواهی الهی، از خود دلیل و فلسفه روشنی دارد. اگر شما را از روابط صمیمانه با دشمنان نهی و منع میکند، به خاطر آن است که آنان در توطئه علیه شما هیچگونه کوتاهی نمی کنند.

«قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ»: پس ای مؤمنان! دلایل نشان دهنده ی وجوب اخلاص در دین و یا وجوب دوستی با مؤمنان و دشمنی با کفار را برایتان بیان کردیم. «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (118)»: اگر افرادی باخرد و عقل هستید. باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک دیگر تمیز و تشخیص دهید.

بصورت کل باید گفت که فحوای آیه مبارکه میرساند که: دشمنان شما منافق هستند، ظاهر و باطنشان یکی نیست.

قابل یادآوری است که: مؤمن بودن مسأله‌ای است و عاقل بودن مسأله دیگر، لذا در این آیه خداوند متعال به مؤمنان بیان فرمود که: کفار را محرم اسرار خود قرار ندهید، اگر عقل دارید. و بدین ترتیب الله متعال با معرفتی روحیات دشمن، با شما اتمام حجت بعمل آورد. شأن نزول آیه 118:

222- ابن جریر و ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از مسلمانان با مردانی از یهود تماس و ارتباط داشتند به این خاطر که در زمان جاهلیت همسایه و هم پیمان یکدیگر بودند. الله متعال آنها را از دوستی و صمیمیت با یهود منع کرد، زیرا بیم فتنه یهود بر آنها میرفت. الله متعال در این باره آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ...» را نازل کرد. (طبری 7678 روایت کرده).

هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)

آگاه باشید! (ای مسلمانان) شما مردمی هستید که آنها را دوست دارید، و آنها شما را دوست ندارند (چون) شما به تمامی کتاب‌های الهی ایمان دارید، و هر وقت با شما روبرو شوند میگویند: ایمان آورده‌ایم، و چون در خلوت بروند از شدت قهر و غضب بر شما، انگشتان خود را با دندان می‌گزند، بگو: به (سبب) قهر و غضبی که دارید، بمیرید، بی‌گمان الله به راز سینه‌ها داناست. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَوْا»: تنها می ماندند، خلوت میکردند. «عَضُّوا»: گاز می گرفتند، می‌گزیدند. «الْأَنَامِلَ»: سرانگشتان، مفرد آن، آنمله است، شدت خشم، مجاز به گزیدن سر انگشتان تعبیر میشود. «قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ»: بگو: در خشم خود، بمیرید، در کینه‌ی خود بمیرید. (هرگز آن چه که شما را شاد کند، نخواهید دید).

تفسیر:

«هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ»: ای جماعت مسلمانان! آگاه باشید آنانکه یهودیان و نصرانیان را به دوستی میگیرند شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید چونکه آنان به ظاهر اظهار ایمان کرده اند و حال آنکه آنان شما را دوست نمیدارند، یعنی شما نفع آنانرا میخواهید و در حق آنان محبت دارید، در حالی که آنان زیان شما را می جویند و کینه و عداوت نسبت به شما در سینه پنهان دارند.

باید گفت که: تشخیص روحیات دشمن و انگیزه های حقیقی خود، باید بسیار دقیق باشم، بنابر همین فهم در بدایت آیه مبارکه، کلمه‌ی «ها» هشدار و تنبیه آمده است. در ضمن دوستی باید دو جانبه باشد وگرنه مایه‌ی ذلت و خود باختگی و احساس حقارت است.

«وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ»: در حالیکه شما به تمام کتابهایی آسمانی که از طرف خداوند نازل شده است ایمان و باور دارید ولی آنان به کتاب آسمانی شما یعنی قرآن عظیم الشأن ایمان و باور ندارند، «وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا»: یعنی از ناپاکی نهاد آنان اینکه از روی نفاق

در حضور شما به ایمان و اعتقاد تظاهر میکنند. بناءً نباید به هر اظهار ایمانی اطمینان و باور کنیم.

«وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ»: وقتی مجالس خود را از شما خالی ببابند، از شدت کینه و بغض و قهر، سرانگشتان خود را به دندان میگززند. این نشان از شدت کین و قهر و اندوه آنان دارد که نمی‌توانند به آزار مؤمنان دست بزنند.

باید یادآور شد که: انگیزه‌های درونی، بازتاب بیرونی دارد. در آیهی قبلی: «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» و در این آیه «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ»: از جمله «مِنْ الْغَيْظِ» آیه مبارکه بر می‌آید که: دشمن نسبت به شما قهر و غضب ندارد، بلکه غیظ دارد. غیظ در مواردی بکار میشود که: ظرف انسان از غضب پر شده باشد.

«قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ»: «بگو: به غیظ خویش بمیرید» یعنی: قطعاً خداوند متعال تمام‌کننده نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (119)»: بدرستی که حق تعالی به آن کینه‌هایی که در سینه‌های شماست آگاه است و در قیامت به شرارت و عداوت نهانی آنها که مناسب حال ایشان است سزا خواهد داد.

واقعیت هم همین است که: خداوند متعال به اسرار دلها انسان آگاه است. و ذات پروردگار «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» میباشد، اگر باور کنیم که خداوند همه چیز را می‌داند، کمتر دست به حيله و فریب می‌زنیم. منافقان توطئه‌گر نیز بدانند که خداوند عملکرد آنان را می‌داند و به موقع جواب خواهد فرمود.

این آیه دلالت بر آن دارد که کافر به هر اندازه که نسبت به مسلمان اظهار موالات و دوستی نماید مؤمن نباید به او اعتماد کند و او را برای خود دوست و مشاور بگیرد. مؤمن باید دوستان الله متعال را برای خود دوست بگیرد کسانی که پیامبر را تصدیق نموده و از قرآن پیروی کرده‌اند. (تفسیر مسیر)

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

اگر به شما خیر و خوشی [و پیروزی و غنیمت] برسد، غمگین می‌شوند و اگر بدی و ناراحتی به شما برسد از آن خوشحال می‌شوند، و اگر صبر کنید و پرهیزگاری پیشه کنید، فریب و حيله آنها هیچ ضرری به شما رسانیده نمیتواند، (چون) بی‌گمان الله به آنچه می‌کنند احاطه دارد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَمْسَسْكُمْ»: اگر به شما برسد. دست دهد «لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا»: اصلاً مکر ایشان به شما زيانی نمی‌رساند.

تفسیر:

این آیه راه شناخت دوست و دشمن را بیان می‌کند که آن، توجه به روحیات و عکس‌العمل دیگران در مواقع کامیابی و یا ناکامی مسلمانان است.

در آیات قبل، به مسلمانان سفارش کرد که دشمنان را نه یاور همراه خود بگیرند و نه دوست خود. این آیه می‌فرماید: این برخورد ممکن است تاوان سختی داشته باشد و آنان علیه

شما توطئه کنند، بنابراین شما باید اهل صبر و تقوا باشید، تا حيله‌های آنان ضربه‌ای به شما نزنند.

«إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»: اگر چیزی مسرت‌بخش از قبیل آسایش و رفاه و نعمت و یاری و پیروزی و غنیمت و امثال آنها برای شما فراهم شود، آنها را ناراحت و افسرده می‌کند.

یعنی اگر اندکی خوشحالی شما را ببینند؛ مثلاً، اتحاد و یک پارچگی مسلمانان را مشاهده کنند، و یا غلبه آنها بر دشمن، در آتش حسد می‌سوزند؛ ملاحظه می‌داریم که: حسادت دشمنان به قدری است که اگر اندک خیری به شما برسد، ناراحت می‌شوند.

«وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» و اگر امری غم انگیز و زیان بخش از قبیل سختی و قحطی و کبود و شکست برایتان پیش بیاید، آنها را شاد و مسرور میکند و از فرط خوشحالی در لباس نمی‌گنجد. پس، از این مردم پست، چه توقع همدردی و خیرخواهی باید داشت؟ و چگونه دست دوستی جانب آنها دراز نمود؟

بدین ترتیب خدای متعال میزان عداوت و کثرت کین آنها را بیان فرموده است؛ زیرا آنان از خیر و خوشی مؤمنان متأثر و خفه میشوند و از سختی و خفگان مسلمانان مسرور می‌شوند. قابل یادآوری است که: در دو جمله: «إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ»، و: «وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ»، تعبیر جالب و زیبایی بلاغی قرآن به خوبی نمایان شده است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان متأثر و ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند. (صفوة التفاسیر به نقل از حاشیه‌ی کشاف).

«وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضْرُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً» اگر در مقابل آزار آنان صبر و شکیبایی پیشه کنید و در گفتار و اعمالتان از خدا بترسید، حيله و نیرنگ آنها برای شما ضرری نخواهد داشت. پس الله متعال عدم ضرر آنها را به در پیش گرفتن صبر و تقوی مشروط کرده است. در این آیه مبارکه خداوند متعال با افشای روحيات دشمن، به مسلمانان هم روحیه میدهد و هم به آنان بیدار باش.

«إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (120)»: الله سبحان و تعالی از حيله و نیرنگ آنان نسبت به شما باخبر است، لذا شر آنان را از شما دور کرده، و در مقابل مقاصد ناپسندشان آنان را کیفر می‌دهد.

باید گفت که: اگر دشمن، حيله‌گر و نیرومند است، مسلمان باید بردبار و پایدار باشد و با عزمی قوی و راسخ و استوار، توان خویش را - همچون کوه - به نمایش بگذارد و خود را خوار و زبون نماید. راه مسلمان، شکیبایی، پارسایی و تمسک جستن به فرمان و سنن الهی است که اگر چنین کرد، خدا، یار و نگهدارش میشود و از همه‌ی ناملایمات میرهاند و با سرافرازی و شادمانی به سوی بارگاه باشکوه آفریدگارش می‌رود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفار اعم از یهود، نصاری و مشرکان را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی دشمن

علیه دشمنش صحت ندارد که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (121 الی 129) در مورد معرکه احد، تدارک لشکر و یادآوری پیروزی جنگ بدر بحث بعمل آمده است:

وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾

و [یاد کن] زمانی را که صبحگاهان [برای جنگ احد] از میان خانواده ات بیرون آمدی تا مؤمنان را برای جنگیدن در سنگرهای نظامی جای دهی؛ و الله شنوا و دانا است. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَدَوْتُ» (غدو): بامدادان بیرون رفتی، فاصله‌ی میان طلوع فجر و طلوع آفتاب. «تُبَوِّئُ»: آماده می‌سازی، جای می‌دهی، می‌گماری، سامان می‌دهی «مَقَاعِدُ»: جایگاه‌ها، مراکز، سنگرها.

تفسير:

«وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ»: ای محمد! به یاد بیاور زمانی را که صبحگان (در روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری) به قصد معرکه بزرگ «أُحُد» از میان خانواده خویش بیرون آمدی و به قصد سنگر بندی، با مؤمنان به منظور جهاد در راه خدا حرکت کردی.

«ثَبَوِیْ اَلْمُؤْمِنِیْنَ مَقَاعِدَ اَلْقِتَالِ»: مؤمنان را برای جنگ و ستیز با دشمن در محل‌های خود جا می‌دادی و آنها را مستقر می‌کردی.

«وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(121)»: و الله به گفته های شما را می شنود و به احوالتان آگاه است. او راستگو را از دروغگو، مؤمن را از کافر و مخلص را از منافق باز می شناسد.

شان نزول آیه 121:

ابن ابو حاتم و ابویعلی از مشور بن مخرمه روایت کرده اند: به عبدالرحمن بن عوف (گفتم: از سرگذشت‌تان در روز احد برایم حکایت کن. گفت: از آیه 120 آل عمران به بعد را بخوان، سرگذشت ما را درخواهی یافت. پس وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(121) إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا رَأَوْا كُنُوزَ الْمَوْتِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ (آل عمران: 143) «و به راستی آرزوی مرگ می‌کردید، پیش از آنکه به دیدارش رسید، پس آنرا درحالی‌که می‌نگریستید» را خواند و گفت: منظور، روحیه مسلمانانی است که نبرد و بیکار با دشمن را آرزو می‌کردند.

پس تا أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ (آل عمران: 144) «آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از آیین خود بر میگردید؟» قرائت کرد و گفت: مراد از این کلمات صدای شیطان است که روز احد به آواز بلند گفت: محمد کشته شد، باز هم تا این قول خدای تعالی أَمَنَّا نُعَاساً (آل عمران: 154) قرائت کرد و در این باره گفت: یعنی آنها را به خواب سبکی فرو برد.

224- بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله روایت کرده اند: آیه اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْسَلَا در بارة ما بنی سلمه و بنی حارثه نازل شده است.

- ابن ابوشیبہ در «مصنف» و ابن ابو حاتم از شعبی روایت کرده اند: روز بدر به مسلمانان خبر رسید که کرز بن جابر محاربی به مشرکان کمک می‌رساند و این خبر آن‌ها را بسیار نگران ساخت. وَالَّذِينَ يَكْفِيهِمْ أَنْ يُدْعِمَهُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (124) بَلَىٰ إِنَّ

تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125) (آل عمران: 124-125) «آنگاه که به مؤمنان میگفتی: آیا برایتان بس نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار [نفر] از فرشتگان فرو فرستاده شده [از آسمان] مدد رساند؟ آری، اگر شکیبایی کنید و پرهیزگاری نمایید و [کافران] با این جوش [و خروش] به سویتان آیند، پروردگارتان شما را به پنج هزار [نفر] از فرشتگان نشانگذار، مدد میرساند» در این خصوص نازل شد. چون خبر شکست قریش به کرز رسید، دیگر به مشرکان کمک نرساند و پروردگار حکیم نیز پنج هزار فرشته را به کمک مسلمانان نفرستاد. (طبری 7742 به شکل مرسل از شعبی روایت کرده، است).

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که؛ از آغاز (آیه 120 از بدایت جمله «وَإِذْ غَدَوْتَ» این سوره مبارکه الی آیه 180 شصت آیات در باره معرکه های پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان بخصوص معرکه احد، و معرکه بدر نازل شده است. از این رو لازم میدانم تا معلومات مؤجز و نظر گذرا در باره معرکه بدر و احد داشته باشیم، تا مفاهیم آیات را بهتر درک کرده بتوانیم:

معرکه بدر:

معرکه بدر که در 120 مایلی غربی مدینه واقع گردیده است، در روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری - وقتی کاروان قریش از شام باز گشت میگردبه وقوع پیوسته است. مؤرخان مینوسند شمار مسلمانان در این معرکه، سیصد و سیزده تا سیصد و هفده نفر بود که از هشتاد تا هشتاد و شش مهاجر، شصت و یک آوسی و یکصد و هفتاد خزرجی تشکیل گردیده بود. دو اسب و هفتاد شتر داشتند. لشکر دوطرف مسلمانان و قریشیان مکی در بدر - که: چاهی است بین مکه و مدینه که به نام صاحبش، بدر مشهور گشته - روبهرو شدند.

پس از صف آرایی، پیامبر از خدا التماس فراوان نمود که مسلمانان را یاری دهد: «بار الهایه وعده ات وفا کن. تو را سوگند میدهم که به یاری ما بشتاب و وعدهی خود را جامه ی عمل بپوشان.» وقتی جنگ شدت گرفت و آتش آن فروزان گشت، فرمود: «بار خدایا اگر امروز، این جمع مسلمان، نابود شوند، کسی تو را نمی پرستد. خدایا! اگر این جمع مؤمن نابود شوند، از امروز به بعد، پرستش نمی شوی.» آنحضرت صلی الله علیه وسلم، آنقدر به بار الهی تضرع و زاری نمود و دست دعا به سوی آسمان بلند کرد، که جامه اش از شانه اش افتاد که حضرت ابوبکر صدیق سلام الله علیه آن را روی شانه اش دوباره انداخت. در این هنگام آیه های 9 الی 12 سوره های انفال، شرف نزول یافت. (بنقل از المنتخب فی تفسیر القرآن الکریم).

معرکه احد:

قبل از همه باید گفت که: احد کوهی است که در سه کیلو متری شمال مدینه موقعیت دارد. مؤرخان مینویسند: مردم مکه از مصیبت و هزیمت پیش آمده و از کشته شدن سرانشان در معرکه بدر، علیه مسلمانان به قهر و غضب آمدند، برای انتقام جویی و خون خواهی، خود را آماده کردند، مدت یک سال، ساز و برگ جنگ را تدارک دیدند و سه هزار رزمنده ی مشرک را از قریش و هم پیمانان خود و سایر گروه های مختلف گردآوردند و مانده ی اموال مهاجران را به کلی غارت کردند و به سوی مدینه به حرکت در آمدند. خبر آمادگی قریش در مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. رأی پیامبر این بود که از مدینه

خارج نشوند و به قلعه داری و دفاع بپردازند؛ اما برخی از بزرگان و جوانان صحابه برای رویارویی با قریش از پیامبر اصرار می کردند که از مدینه بیرون روند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم، در برابر رأی اکثر مسلمانان از رأی خود چشم پوشید و خارج شدن از شهر و رفتن به میدان باز جنگ را ترجیح داد...

سرانجام پیامبر با یاران رزمنده اش - پس از بازگشت منافقان - که هفتصد نفر باقی مانده بودند - روز شنبه، هفتم ماه شوال سال سوم هجری به سوی احد رهسپار شدند... پیامبر، لشکر را در صفهای منظم آماده ی جنگ کرد و دسته ای از تیراندازان ماهر را - که پنجاه تن بودند - به قوماندانی عبدالله پسر جبیر انصاری برگزید و آنان را بالای کوهی که در تاریخ به «جبل الرماه» (کوه تیراندازان) معروف است، فرستاد و میمنه و میسره را معلوم نمود و برای سوارکاران هم جایگاه بخصوصی را معین کرد....

پس از آن که خدا مسلمانان را از دوست زبانی و همنشین بد برحذر داشت، در این آیات، به مثالی واقعی و عینی از میدان نبرد اشاره میکند که به دلیل پیمان شکنی و بازگشتن عبدالله پسر ابی پسر سلول، سردسته ی منافقان و دوستانش، نزدیک بود دو طایفه از مسلمانان به نام «بنی حارثه» و «بنی سلمه» درمانده و ناتوان شوند و از میدان نبرد به در روند. آن دو طایفه، بنی سلمه ی خزرجی و بنی حارثه ی اوسی در میمنه و میسره بودند. خداوند یاورشان شد و از آن دو دلی وستی را از بین برد و ثابت قدم ماندند.

بلی! خداوند، در روز بدر، فرشتگان را به یاری مسلمانان فرستاد. [انفال/ 9]؛ اما در معرکه احد به پیامبر وعده داد که اگر مؤمنان بردبار و پرهیزگار باشند، با پنج هزار از فرشتگان نشاندار حمله ور، شما را یاری خواهم داد. اصطلاح «مسمومین» در آیه، از ریشه ی «سوم»؛ یعنی، رها کرد، به کاری واداشت نشانه گذارد، یورش آورد.

یاری دادن فرشتگان، ممکن است از نوع یاری مادی - همچون افزون شدن شمار نیرو - باشد و یا از نوع یاری معنوی - روحی به شمار آید و به دل و جان نیرو بخشد، آرامش و نیروی فراوان بیافریند و بر شهادت و دلاوری رزم آور بیفزاید؛ اما با این وصف نباید رزمنده از ساز و برگ جنگی غفلت کند...

یادداشت:

بر مؤمن واقعی واجب است، تنها بر الله توکل داشته باشد، ساز و برگ مجهز جنگی و مدد فرشتگان وسیله ای بیش نیست که گوشه ای از پیروزی را فراهم آورد و بیم و هراس را در دل دشمن اندازد؛ اما پیروزی نهایی از آن خداست و بس، فرجام پشتیبانی فرشتگان در نبرد بدر، این بود که: دشمن تار و مار و گشته شوند یا بانگ ورسوایی، خشم و کینه توزی و شکست و نومیدی بازگردند. بی گمان، اساس و پایه های شرک و بت پرستی و جاهلی، پس از پیروزی بدر، ست و لرزان شد. [تفسیر الواضح المیسر]. قابل تذکر است که:

در پایان آیه ی 129 دو کلمه بزرگ است که بر فراوانی رحمت و مهربانی و همگانی آمرزش و نیکویی خدای بزرگ دلالت دارد. یادآور می شویم که قرآن رویدادها را به شیوه ی تاریخی و داستان سرایی و تاریخ نگاری دنبال نمیکند، بلکه هدف پند و اندرز و پرورش ارزشهای سربسته و دنبال کردن رازهای دنیای درون و بیرون آدمی است تا به پژوهش و جستجو بپردازد و گم شده اش را دریابد.

یادداشت:

جنگهای مشهور بدر و احد و خندق در اطراف مدینه روی داد، که سران قریش و هم پیمانانشان از ماورای پانصد کیلومتر به مدینه هجوم آوردند، در صورتی که فتح مکه بدون جنگ و خونریزی بود... (بنقل از المنتخب فی تفسیر القرآن الکریم و تفسیر فرقان)

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾
[یاد کنید که] در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشان دهند [و از جنگ منصرف شده، برگردند]، در حالی که خدا یار و یاورشان بود [لذا از این قصد شیطانی بازشان داشت] و مؤمنان باید فقط بر الله توکل کنند. (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَمَّتْ»: بر آن شد، خواست، [دو جناح لشکر: بنی سلمه و بنی حارثه]. «هم»: «حدیث نفس» گفتن و وادار کردنش به سوی چیزی. «آن تفشلا»: این که سستی کنند، کاهلی نمایند، ضعیف شوند؛ وقتی آن دو جناح وسوسه شدند، که عبدالله سلول منافق و دوستانش از لشکر مسلمانان جدا شدند. «ولیهما»: یاور آنان بود.

تفسیر:

«إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا»: زمانی که دو طایفه از ارتش مسلمانان نزدیک بود بترسند، بزدلی و ضعف آنان را فراگیرد و قصد برگشتن کردند، این دو طایفه عبارت از: بنی سلمه از قبیله خزرج و بنی حارثه از قبیله اوس از انصاریان بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، می خواستند با عبدالله بن ابی بن سلول ذلیل شوند و جهاد در کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم را ترک کنند ولی حق تعالی متولی امور آنان شد و پراکندگی های آنان را جمع کرد و از ارتکاب گناه حفظ و قدم های شان را استوار ساخت و دوباره آنان را به سوی خیر بازگردانید. بنابر این، با پیامبر صلی الله علیه وسلم حرکت کردند، این حفظ و مصونیت عبارت است از فرموده «وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا» یعنی یاری دهنده و سرپرست آنها خداست.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (122)»: هر کسی که می خواهد به پیروزی برسد و خیر را کمائی کند باید در تمام سختی ها بر الله متعال اعتماد و توکل کند که او تعالی بهترین مولی، یاری رسان و کمک کننده است و آنچه بنی سلمه و بنی حارثه به آن دچار شده اند در واقع و سوسه های نفسانی و شیطانی است که آنان را دچار بیم، شکست و فرار از میدان جنگ کرد ولی حق تعالی آنان را ثابت و استوار ساخت.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الله در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید؛ پس از الله بترسید تا شکر (او را) به جا آرید. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَذِلَّةٌ»: جمع ذلیل، خوار و ناتوان، بایدگفت که: «اذلة» یا به معنی کمبود نیروی انسانی مؤمنان در جنگ بدر است و یا به معنای کمبود ساز و برگ جنگی و تدارکات است. یادآوری کمبودها در بدر، اشاره به توانمندی آنان در مقایسه با جنگ احد است.

تفسیر:

در سه آیه قبلی خواندیم که صبر و تقوا، انسان را از حوادث تلخ بیمه می‌کند و در این آیه مبارکه نمونه عملی آن را مجاهدان بدر معرفی میکند. در آیهی قبلی نیز بحث از توکل بود و مجاهدان بدر نمونه عملی توکل هستند. این آیه خطاب به مسلمانان می‌فرماید: شما که در بدر نصرت الله متعال را دیدید، چرا در احد به فکر فرار افتادید؟! «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»: و یقیناً خداوند متعال شما را در بدر پیروزی داد درحالی‌که نسبت به دشمن ضعیف و از جهت ساز و برگ و تجهیزات جنگی قابل مقایسه با آنها نبودید

تعداد شما سیصد و سیزده تن با ساز و برگ بسیار اندک و در حالی‌که مشرکان بیش از هزار نفر با ساز و برگ فراوان بودند. تا بدین وسیله بدانید که پیروزی در گرو افزونی عدد و ساز و برگ نیست.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ» (123): هرکس طالب نصرت الهی است، باید تقوا پیشه کند، پس از الله بترسید، و از مخالفت فرمان پیغمبر خود اجتناب کنید و روی از دشمن برنگردانید تا شاید شکر نعمتهای او را بجای آورده باشید تا نعمت نصرت و کمک خداوند به شما زیاده گردد. تا این حقیقت روشن گردد که پیروزی، نتیجه صبر و استقامت و پایداری است. پس از الله بترسید باشد که سپاسداری نمائید، زیرا که تقوا و پرهیز بر انگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ﴿١٢٤﴾

آن هنگام که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟ (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُمدِّكُمْ»: شما را یاری دهد. «مُنْزَلِينَ»: روانه شدگان، فروفرستاده شدگان.

تفسیر:

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ» (124) یعنی ای محمد! زمانی را به یادآور که به یارانت در روز بدر می‌گفتی: «آیا شما را کفایت نمیکند که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته از آسمان فرود آمده یاری کند؟» یعنی: بر اساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

اکثر علماء ترجیح داده‌اند که این واقعه مربوط به غزوه بدر است. مسلمانان چون جمعیت و آمادگی کفار را در غزوه بدر مشاهده کردند، به تشویش افتادند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به منظور تسلیت شان این را گفت، و چنان شد که نصرت ملائک از آسمان رسید. تفصیل این واقعه را میتوانید در سوره الانفال تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾

بلی، اگر صبر کنید و پرهیزگار شوید و کفار (باجوش و خروش خود) به مقابله شما بیایند، الله شما را با پنج هزار فرشته نشاندار، مدد خواهد کرد. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِّنْ فُورِهِمْ هَذَا»: هم اکنون باشتاب، ناگهان، با سرعت. «مُسَوِّمِينَ»: یورش‌گران. نشان‌گذاران بر بدن خود یا بر مرکب خویش. مسلط‌کنندگان مؤمنان بر کافران.

تفسیر:

«بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا»: بلی! این سه هزار تن در صورتی که در قتال صبر و شکیبایی داشته باشید و از الله بترسید و در نبرد ثابت قدم و استوار باشید و مشقت‌های جهاد را تحمل کنید برای شما کافی است، «وَيَأْتِيَكُم مِّنْ قُوْرِهِمْ» و اگر مشرکان به سرعت نزد شما بیایند و شما از خود صبر و استقامت تبارز دادید، «يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125)»: حق تعالی شما را با پنج هزار ملائکه آموزش دیده که در هرگونه مقابله و جنگ تمرین و آموزش کرده‌اند مدد میرساند. این ملائکه از خود نشانه‌ها و علاماتی دارند که میتوان آنان را از دیگران تشخیص داد و هر که شکر خدای را بر جای آورد حتماً بر او می افزاید.

روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها براسبانی ابلق سوار بودند. «تفسیر انوار القرآن» امام فخر الدین رازی در «تفسیر کبیر» میفرماید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً بر آن اند که فرشتگان در روز بدر باکافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آنگونه که صاحب تفسیر «المنار» میفرماید. ابن عباس (رض) میفرماید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی جنگیدند».

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)

ولی اینها (همه نصرت) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است. (۱۲۶)

تفسیر:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ»: یعنی ای مؤمنان! و الله آن (نصرت) را جز بشارتی برای شما نگردانید، تا ثبات و پایداری شما افزایش یابد. «وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ» تا آرامش قلب بیابید و از کثرت تعداد دشمن بیمی به دل راه ندهید، و از کمی تعداد خود نهراسید.

«وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: (و گر نه) نصرت و پیروزی (برای تان) نیست مگر از جانب الله غالب با حکمت یعنی گمان نبرید که پیروزی با زیادی عدد و ساز و برگ است. در ضمن پیروزی فقط به یاری الله متعال است؛ نه از جانب فرشتگان و غیره. یعنی پیروزی نه بر شما موقوف است و نه بر ملائکه زیرا پیروزی از جانب خدای یگانه است.

«الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (126)»: خداوند غالب و مسلطی که در کارش مغلوب نمیشود، خداوند علیم و دانایی که به مقتضای حکمت درخشان خود عمل می‌کند. پس عزت، هیبت، قدرت، حکمت، حسن انتخاب و تدبیر نیکو همه از آن اوست.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَآئِبِينَ (۱۲۷)

(الله شما را مدد کرد) تا (به وسیله شما) طائفه‌ای از کافران را نابود یا سرنگون و مغلوب سازد، و ناکام و شکست خورده (از میدان جنگ) باز گردند. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَقْطَعَ»: تا هلاک کند. «طَرَفًا»: جماعتی از رؤساء و اشراف. «يَكْبِتُهُمْ»: خوار و

سرکوبشان کند. «خَائِبِينَ»: ناامیدان. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (127)»: یعنی چنان تدبیری از جانب الله متعال به منظور نابود شدن جمعی از کفار به طریق کشتن و اسارت صورت میگیرد. تا رکنی از ارکان و پایه‌های شرک منهدم گردد.

چنانچه چنین هم شد و حق تعالی در بدر گروهی از کفار قریش را هلاک کرد و گروهی را مسلمانان به اسارت گرفتند و باقی مانده در کمال ناامیدی و شکست باز گشتند در حالیکه ذلت، عار و سستی دنیا با آنها بود و در آخرت نیز دچار عذاب دردناک خواهند شد و به این ترتیب عزت و پیروزی و تسلط از آن محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش گردید، این از الطاف الهی به مؤمنان و از جمله حسن تدبیر و حکمت بالفه اوتعالی است. باید گفت که؛ کلمه‌ی «طرف» به معنای انتهای یک چیز است، نه گوشه‌ای از آن. بنابر این بیان فرمود که: امدادهای غیبی ما برای آن است که ریشه‌ی بعضی از کفار قطع شود. البته بعضی مفسران، «طرف» را به معنای اشراف گرفته‌اند. یعنی هدف جنگ بدر، نابودی اشراف کفار بود.

طوریکه الله سبحان و تعالی در بدر آنان را به چنان مصیبتی گرفتار کرد، که مسلمانان توانستند هفتاد نفر از سران و ررسانیشان که فرعون این امّت (ابو جهل) نیز در میان بود، به قتل رسیدند؛ و هفتاد نفر اسیر گردیدند؛ و بقیه، با یک جهان ذلت و ناکامی، جانب مگه بازگشتند. بدین ترتیب الله سبحان و تعالی مؤمنان را با عزت و مشرکان را با ذلت و خواری قرین کرد.

قابل یادآوری است که: غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)

هیچ چیز از کار (بندگان) در دست تو نیست، یا (الله) توبه آنان را می پذیرد (و آنان را می بخشاید) یا عذابشان می کند، زیرا آنان ظالم اند. (۱۲۸)
شان نزول آیه 128:

226- احمد و مسلم از انس(رض) روایت کرده اند: روز احد، دندان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شکست، چهره مبارک ایشان زخم شد و خون از صورتش جاری گشت. پس آنگاه گفت: چگونه به فلاح و رستگاری میرسند قومی که رخسار پیامبرشان را از خون رنگین کردند، درحالیکه به پرستش و عبادت پروردگار یکتا دعوت‌شان می‌کرد. پس خدای بزرگ آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ... را نازل کرد (صحیح است، بخاری 7 / 365 پیش از حدیث 4069 تعلیقاً، مسلم 1791 به قسم موصول، احمد 3 / 253 و 288، ترمذی 3002 و 3003، ابن ماجه 4027، ابویعلی 3738، ابن حبان 6574 و 6575، واحدی 244، طبری 7805 و 7806، نسائی در «تفسیر» 97 از انس روایت کرده اند).

227- احمد و بخاری از ابن عمر روایت کرده اند: از رسول خدا شنیدم که میگفت: خدایا فلان را لعنت کن، خدایا حارث بن هشام را لعنت کن، ای خدا سهیل بن عمرو را لعنت کن، پروردگارا صفوان بن امیه را لعنت کن، بنابر این آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ.... نازل شد. سپس توبه تمام آنها پذیرفته شد(با شواهدش صحیح است، بخاری به این عبارت روایت نکرده، احمد 2 / 93، ترمذی 3004 روایت کرده اند).

تفسیر:

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)»: دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر تفسیر مسیر در ذیل این آیه مبارکه مینویسند: و زمانیکه روی مبارک پیامبر اسلام زخمی شد و دندان‌شان شهید گشت، علیه کفار قریش دست به دعا و نفرین زد، این بود که حق تعالی این آیه را نازل فرمود.

مفهوم آیه اینگونه است: مسأله این کفار و آنچه بر آنان صورت می‌گیرد ارتباطی به تو ندارد زیرا همه امور به الله متعال راجع میشود و تو نه می‌توانی آنان را هدایت کنی و نه عذاب نمائی و نه هم بر آنان پیروز شوی! چنانچه نمیتوانی قناعت آنان را راجع به دین خود به دست آوری! باز گشت همه این امور به سوی الله است اگر او تعالی بخواهد آنان را به ایمان موفق مینماید و اگر بخواهد برحالت بت‌پرستی باقی میگذارد، او کسی را که اراده کند عذاب مینماید و از آنکه بخواهد توبه می‌پذیرد، حکمت مطلق از آن او تعالی است طوری که اگر توبه‌شان را با اسلام بپذیرد یقیناً این امر فضل و احسانی از سوی اوست و اگر آنان را به سبب کفرشان عذاب کند آن‌ها مستحق چنین عذابی هستند و خدای تعالی هرگز بر بندگان خود ظلم و ستم روا نمی‌دارد.

این آیه کریمه دربردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. هکذا از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از غزوه احد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه (رض) به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین میکردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۲۹)

و آنچه در آسمانها و زمین است (تنها) از آن الله است، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات میکند؛ و الله آمرزنده مهربان. (۱۲۹)

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (129)»: این آیه تأکیدی بر آیهی قبل است که مجازات یا عفو، تنها به دست الله متعال است. زیرا آفرینش و حاکمیت تمام هستی، یعنی مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست، هر کس را که بخواهد عذاب می‌دهد و هر کس را که بخواهد می‌بخشد که همو بخشنده و مهربان است. هیچ مانعی به امر و قضایش نیست و برای او حکمت مطلقه و قدرت نافذ است.

پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد در آن میکند و هرچه اراده کند، به ثبوت میرساند، «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»: خداوند بردوستان خود آمرزنده و بر بندگان خود مهربان است یعنی اگر بخواهد آنها را به دولت ایمان رستگار می‌گرداند و مورد آمرزش و بخشایش خویش قرار می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله سبحان و تعالی در آیات متبرکه قبلی، مؤمنان را از دوستی و محرم راز گرفتن نامسلمانان برحذر داشت و بیان نمود که اگر شکیبایی، تقوا، و پرهیزگاری را در پیش گیرید، حيله و نیرنگ به آنان زیانی نمی‌رساند و برای شکیبایی و تقوا در معرکه بدر و

احد و کارهای مشرکان و یهودیان، مثال آورد. اینک در آیات متبرکه (130 الی 136) یکباری دیگر مسلمانان را از هرگونه کار زشت، هم چون: ربا، و سایر گناهان باز می دارد.

شرعیت غرای محمدی، تمام زوایای زندگی را مد نظر میگیرد، با فساد و تباهی درونی و بیرونی در جدال و مبارزه است، میکوشد، محبت، صمیمیت، صدق و صفا و پاکی، بزرگ منشی و دوستی را در جامعهی بشری به اوج برساند. از این رو، انسان را از کارهای پلید و ناپسند باز می دارد و با صراحت، اهل ایمان را مورد خطاب قرار می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰)
ای کسانی که ایمان آورده اید! سود (ربا) را چندین برابر مخرید، و از الله بترسید، تا کامیاب و رستگار گردید. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً»: چند برابر. مضاعفه: چند برابر شده.

تفسیر:

در این بخش الله سبحانه و تعالی در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می آورد تا مؤمنان از خوردن ربا خوری دست بردارند و اموالشان را در راه الله متعال انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند:

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: یکی از دلایل بزرگ شکست مسلمانان در احد این بود که آنان در شرایط بسیار حساس مغلوب طمع مال شدند و به جای اتمام کارشان به گردآوری مال غنیمت پرداختند. از این رو خداوند حکیم برای اصلاح این حالت لازم دانست که زرپرستی را از سرچشمه خشک نماید و دستور داد که از خوردن ربا که در آن انسان شب و روز به فکر شمارش و افزایش سود خویش است و موجب به وجود آمدن حرص بی حد و مرز پول و ثروت در آدمی میشود، باز آید. طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً» ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید طوریکه در زمان جاهلیت مرسوم و مروج بود و الا ربا به هر کیفیتی که باشد مضاعف یا غیر مضاعف، کم یا زیاد. با نص صریح قرآن حرام است.

ابن کثیر میفرماید: حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن در این آیه کریمه بر شکلی خاص از ربا ذکر بعمل آمده است که: در میان اعراب جاهلیت مروج بود، آن شکل و شیوه چنین بود که: مثلاً: یکصد دینار قرض به کسی می داد. وقتی زمان پرداخت قرض فرا میرسید و قرضدار نمی توانست آن را پرداخت نماید، ناچار بر مبلغ می افزود تا طلبکار مدت قرض به وقت اضافه تمدید بیشتر کند. بدین ترتیب مبلغ قرض چندین برابر میشد و در نهایت، قرض دار مبلغ هنگفتی میپرداخت. این ربا از نوع «نسیه» بود و امروز - به مرور زمان به «ربای فاحش» یا «ربح مرکب» یا «فایده‌ی سود مرکب» نام دارد که قطعاً - حداقل آن نیز - به نص صریح قرآن، حرام است در هیچ شرایطی رخصت ندارد، جز در وقت اضطرار برای نیازمند واقعی، آن هم در حد نیازی که فشار و سختی بر وی به غایت رسیده باشد که به خوردن گوشت مردار و... ناچار گردد و مرگ و نیستی او را فراگیرد و در هم کوبد. یا مانند: نداشتن خانه و کاشانه ای که خانواده اش در آن آرام گیرند. (تفصیل آن را میتوانید در کتب معتبره فقهی مطالعه فرمایید) (مختصر ابن کثیر ۳۱۸/۱).

در آیه 275 سوره البقره بحث تفصیلی در باره ربا بعمل آمده است: ربا در لغت به معنی زیادت است و در شرع عبارت است از زیادتی که از عوض خالی باشد از جابر رضی الله عنه، لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم «أکل الربوا»، را نخورنده ربا را، و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا لعنت کرده است خورنده ربا را که ربا می ستاند. و لعنت کرده است آنحضرت خورانندهی ربا را که ربا میدهد و بوسیلهی آن قرض میگیرد. و لعنت کرده است نویسنده ربا را که خط آنرا مینویسد و نیز شاهدان و گواهان آنرا (لعنت کرده است. اینها یعنی آکل و موکل و کاتب و شاهد در ورود لعنت و ارتکاب معصیت برابرنند و ربا در صورتی است که زیاده کرده شود از همجنس خود. قال رسول الله (ص): الذهب بالذهب (طلا به طلا) - الفضة بالفضه (نقره به نقره)، البر بالبر (گندم به گندم) - الشعیر بالشعیر (جو به جو) التمر بالتمر (خرما به خرما) - الملح بالملح (نیک به نمک) - پول به پول - به زیادتی باشد. هدف از این آیه بیان این مطلب است که جهاد و طاعت الله متعال جز از طریق حلال ارزشی ندارد و هرکه دست به سوی خواری بزند دعایش قبول نمیشود چنانچه در حدیث شریف آمده است: «پس چگونه برای چنین کسی دعایش اجابت شود».

در ادامه، آیه میفرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و بر شماست تا تقوای الهی را از طریق انجام اوامر واجتناب از نواهی او رعایت کنید، نواهی مثل ربا و سود؛ «لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ» (130) زیرا در چنین تقوایی پیروزی، صلاح، نجات و رستگاری بزرگ و نعمت بی منتهاست، در طاعت الله متعال انسان میتواند به خوشبختی دنیا و نعمت آخرت برسد. باید گفت که: رستگاری با رباخواری بدست نمی آید، بلکه با تقوا حاصل می شود. (این آیه قبل از آیه تحریم ربا که در سوره بقره آمده نازل شده است).

یادداشت توضیحی:

آیات تحریم ربا، در چند مرحله و به صورت تدریجی نازل گردیده است: گام اول، همانا انتقاد از رباخواری یهود: «وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَغْنَيْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» آیه: 161 سوره النساء» (و به خاطر ربا گرفتن، که از آن نهی شده بودند و خوردن مال مردم به ناحق (طبیات را برآنان حرام کردیم) و برای کافران از ایشان عذاب دردناکی فراهم ساخته ایم).

مرحله دوم همانا، منع از ربای چندین برابر است و مرحله سوم، تحریم و به منزلهی جنگ با الله متعال معرفی شده است. طوریکه در آیات 278 الی 279 سوره بقره میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (278 سوره بقره) (ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و آنچه را از (مطالبات) ربا باقی مانده است، رها کنید، اگر ایمان دارید.) و میفرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (آیه 279 بقره) (پس اگر چنین نکردید، بدانید که) اعلان جنگ با خدا و رسولش داده اید و اگر توبه کنید، (اصل) سرمایه های شما از آن خودتان است. (و در این صورت) نه ستم می کنید و نه بر شما ستم می شود.) با تأسف باید گفت که: رباخواری، از عادات زمان جاهلیت بود که مسلمانان صدر اسلام نیز به آن آلوده بودند.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)

و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید. (۱۳۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتقوا النار»: از درد آتش بترسید، اُعدَّت: آماده شده است.

تفسیر:

«وَإِتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (131)»: و ای مؤمنان! از اعمالی که شما را به سوی عذاب دوزخ که برای کافران آماده شده است بپرهیزید. مانند سود که معمولاً انسان‌های کافر و بدکار آن را انجام می‌دهند و مانند سهل انگاری در اموال مردم دوری گزینید؛ زیرا الله متعال آتش دوزخ را برای کافران و کسانی آماده نموده که مانع راه الله می‌شوند. قابل یادآوری است که: مسلمان رباخوار، همان عذابی را می‌بیند که برای کافر فراهم شده است.

همچنان باید گفت که: دوزخ، برای کافران فراهم و آماده شده است «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» و اگر مسلمانانی هم گرفتار ربا شوند، بخاطر تشابه عملی آنان با کفار در قیامت در آتش دوزخ معذب مثل کفار میگردند.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)

و از الله و رسول او فرمان برید، باشدکه مشمول لطف و رحمت الهی قرار گیرید. (۱۳۲)

تفسیر:

دلیل شکست مسلمانان در جنگ احد، نافرمانی از دستور العمل رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. زیرا آن حضرت فرموده بود که منطقه حفاظتی واقع در میان درّه‌های کوه احد را رها نکنند، ولی محافظان بخاطر طمع ورزی و جمع آوری غنائم جنگی بر خلاف دستور، منطقه را رها کردند و دشمن از همان منطقه به مسلمانان ضربه زد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (132): یعنی فرمان الله را بجا آرید، در آنچه حکم کند و رسول او را اطاعت کنید در آنچه که فرماید باشد که شما رحم کرده شوید و «مشمول رحمت قرار گیرید». و در عذاب جهنم نیفتید و آن مراد سود خواری است.

طوری‌که گفتیم: رباخواری، عصیان و طغیان در برابر الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم است. کسیکه بخاطر اطاعت از فرمان الله و رسول، دست از رباخواری بردارد و به مردم رحم کند، مورد رحمت الهی قرار خواهد گرفت. و با تمام صراحت باید گفت که: پیروی از الله و رسول، رمز نجات از دوزخ است.

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)

و بشتابید (به وسیله توبه) به سوی مغفرت از جانب پروردگارتان و جنتی که پهنای آن (برابر) آسمان‌ها و زمین است، (و) برای پرهیزگاران آماده شده است. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سارعوا الی مغفره»: به سوی آمرزش بشتابید، به سوی اسباب آمرزش بروید اسباب آمرزشی: توبه، کردار نیکو، خیرات و صدقات، دوری از گناهان مانند ربا و... عرض: پهنای، مراد، گستردگی، وسعت و فراخی بهشت است.

تفسیر:

«وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مؤمنان مبادرت کنید و ای پرهیزگاران بشتابید به سوی آنچه موجب مغفرت پروردگارتان و داخل شدن شما به بهشت میشود، یعنی با انجام دادن اوامر و فرامین و امتثال دستورات خدا به اعمالی رو بیاورید که موجب بخشودگی از جانب الله می‌شود.

باید گفت: آمرزش گناه، کار الهی است و مراد از سرعت به سوی مغفرت، سرعت به سوی کاری است که مغفرت را بدنبال داشته باشد.

«وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» به سوی بهشتی بشتابید که به میزان گنجایش آسمان و زمین وسیع است. و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات الله سبحان و تعالی اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد، در سوره ی «حدید» چنان آمده است: «عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» طوریکه یادآور شدیم منظور آیه مبارکه بیان وسعت آن است. وقتی عرضش چنین باشد، در باره‌ی طولش چه باید گفت؟ همچنان مفسر تفسیر روح المعانی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: جمله‌ی «عرضها السموات والأرض» ادات تشبیه حذف است تا بر فراوانی و مبالغه‌ی بیشتری دلالت نماید و این سخن، کنایه از وسعت و فراخی بی پایان بهشت است و معمولاً، مردم عرب وقتی فراخ بودن چیزی را توصیف کنند، آن را با کلمه‌ی «عرض» پنها و گستره، نشان میدهند، مانند: «أعرض في المكاره»: فلانی، منتهای پسندیده‌ی بی شماری دارد. (تفسیر روح المعانی).

ابو مسلم میگوید: کلمه‌ی عرض در این آیه، همان ارزش و بهایی است که در برابر مال فروخته شده عرضه و تقدیم میشود؛ یعنی، اگر قیمت و مقدار پهنای بهشت را بسنجیم به اندازه‌ی ارزش تمام آسمانها و زمین است. این تمثیل، عظمت و شکوه وجودی و بهای معنوی بهشت را نشان می دهد و دیگر این که: چیزی در این هستی همطراز و همپایه‌ی آن نیست، اگر چه مانند آسمانها و زمین، وسیع و عریض و طویل باشد. (تفسیر مراغی با اندکی اضافات. و تفسیر فرقان)

«أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (133)»: بهشتی که برای پرهیزکاران و متقیان از شرک و نفاق آماده کرده شده است. پس چگونه مرتکب کارهایی میشوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، درحالیکه برای پرهیزگاران آماده شده است؟ و چرا ربا میخورید که شما را در دوزخی فروافکند که برای کافران آماده شده است؟.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. و یکی از دلایل آنان همین آیات «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» یا «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» است. قول جمهور علما نیز همین است.

در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا می بینی که چون می آید همه چیز را می پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که الله متعال بخواهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواهد».

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

آنان که مال‌هایشان را در حال ثروتمندی و تنگدستی (در راه الله) انفاق میکنند، و غضب خود را فرو می برند و از اشتباهات مردم می گذرند، و الله (اینچنین) خوبی کنندگان را دوست دارد. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الکاظمین الغیظ»: فرو بردگان خشم. «العافین»: در گذرندگان، بخشنندگان.

تفسیر:

به تعقیب محکوم کردن ربا در آیات قبلی، آیه ذیل در باره انفاق و عفو و گذشت و تعاون تمجید بعمل آورده میفرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» پرهیزگاران «همانان» اند که در «السَّرَّاءِ» یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «وَالضَّرَّاءِ» یعنی: در تنگی و سختی و رنج انفاق میکنند، واقعیت امر اینست که: انفاق، سخاوت میخاهد نه ثروت. مانباید در حال رفاه از محرومان غافل باشیم و نه در تنگدستی بگوییم که ما خود به مشکل مواجه هستیم. یعنی خود ما در مضیقه هستیم.

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» از صفات دیگر اینان یکی هم این است که هنگام غضب و خشم، حلم را بر خویشتن غالب می سازند و واردات نفس خود از قبیل انتقام را جاری نمیسازند بلکه بر آن پیروز می شوند و زمام خشم خویش را به دست می گیرند. فروخوردن خشم منتهای کمال است؛ مزید بر آن، خطاهای مردم را ببخشند؛ و تنها به عفو خطا اکتفا نورزند؛ بل به احسان و نیکی پیش آیند؛ «کظم غیظه: خشم خود را فروخورد و آن را بروز نداد».

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورد درحالی که بر اظهار و اجرای آن قادر است، الله متعال درونش را پر از امن و ایمان میکند».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می گوید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلط است».

در باره شیوه فرونشاندن خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران همانانند که «از مردم در میگذرند» یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحق مؤاخذه است، در میگذرند. البته این فضیلت و کرامت در صورتی است که بر انتقام کشی قادر باشند.

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» و از جمله صفات دیگرشان یکی هم این است که در برابر ظلم گذشت می نند و از کسانی که به آن ها بدی می نمایند درمی گذرند.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (134) و خدا افراد متصف به چنان اوصافی والا را دوست دارد. واضح است کسیکه می خواهد محبوب الله شود باید از مال بگذرد و خشم و غضب خود را فروبرد.

خواننده محترم!

جامعه ای که رباخواری در آن وجود داشته باشد، در آن جامعه در اثر این سود خواری دو نوع مریضی اخلاقی به وجود می آید. حرص، طمع، بخل و خودخواهی در میان رباخواران. و نفرت، کینه، خشم و حسد در میان ربا دهندگان. در شکست معرکه احد این هر دو نوع مریضی مقداری تأثیر داشتند.

خدا به مسلمانان میفرماید بر عکس صفات و خصالی که در اثر رباخواری در میان طرفین پدید می آیند ورشد میکنند، در اثر انفاق در راه الله صفات و خصال دیگری پدید می آیند و

رشد می کنند و بخشش و بهشت پروردگار با صفات و خصال نوع دوم به دست می آید نه با صفات و خصال نوع اول.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذَّنْبَ إِلَّا اللَّهَ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)

و آنها که چون عملی زشت (و گناهی) را مرتکب شوند یا بر خویش ظلم کنند، (فوراً) الله را یاد میکنند پس برای (محو) گناهان خود (از الله) آمرزش می خواهند، و میدانند که چه کسی به جز الله می تواند گناهان مردم را ببامرزد؟ و به آنچه (از کردار بد) کرده اند اصرار (ومداومت) نمی ورزند، در حالیکه انجام بد آن را می دانند. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فاحشة»: گناه بزرگ، چون: زنا، غیبت و... که اثر سوء وبد آن مردم را نیز در بر میگیرد. ظلم به خود مانند: شرابخواری و... که اثرش قبل از همه، به خود شخص (کننده کار) باز می گردد.

بعضی مفسران، مراد از «فاحشة» را زنا و مراد از «ظلم» را سایر گناهان دانسته اند و بعضی دیگر مراد از «فاحشة» را گناهان کبیره و «ظلم» را گناهان صغیره دانسته اند. لَمْ يُصِرُّوا: پافشاری نکرده اند. هُمْ يَعْلَمُونَ: آنان از کار زشت خود خبر دارند.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً»: و از جمله صفات این پرهیزگاران یکی هم این است که هرگاه مرتکب گناه کبیره شوند، «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: و از طریق تجاوز بر دیگران بر خوشتن ظلم نمایند، (ابن عباس (رض) گفته است: فاحشه یعنی زنا، و ظلم نفس یعنی کمتر از آن از قبیل نظر و لمس).

«ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»: به الله خویش رجوع می کنند و به یاد عذاب او و آنچه برای گنهکاران تهیه نموده می افتند و از خطا و اشتباه خود مغفرت می خواهند و برکرده خویش پشیمان و نادم شده توبه کرده و بر آن تأسف می کنند.

باید گفت که در برخی از اوقات از انسانهای متقی هم گناه سر میزند. ولی قابل یادآوری است که: خطرناک تر از انجام گناه، غفلت از گناه و بی توجهی به بدی وزشتی آن است. متقین اگر احياناً مرتکب گناه هم شوند، بلافاصله استغفار می کنند. واضح است که: نشانه ای تقوا، توبه از گناه است.

«وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذَّنْبَ إِلَّا اللَّهَ»: «و چه کسی جز الله، گناهان را می آمرزد» یعنی می دانند جز الله یگانه و یکتا کسی دیگر گناه را نمی بخشد و از خطا و اشتباه در نمی گذرد.

در حدیث شریف آمده است: «ابلیس گفت: پروردگار! سوگند به عزتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه میکنم تا آنگاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می آمرزم تا آنگاه که از من آمرزش بخواهند».

«وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (135)»: «و» پرهیزگاران، در کنار تمام اینها برگناه خویش نیز دوام واستمرار نمی بخشند و مکرراً مرتکب جرم و جنایت نمیشوند بلکه به حدی در اضطراب و افسردگی فرو میروند و اظهار پشیمانی و ندامت میکنند که به قبح و زشتی گناه پی برده و می دانند که بر آنها لازم است تا توبه کنند چون می دانند حق تعالی تمام گناهان را می بخشد، چنین دانشی آنان را وادار می دارد تا توبه و استغفار کنند و از خدای عزیز و غفاری طالب عفو شوند.

از خصوصیت اشخاص متقی است که اصرار بر گناه نداشته باشد. زیرا اصرار بر گناه، نشانه‌ی سبک شمردن آن و غفلت از یاد الله است. و واضح است که: اصرار آگاهانه بر گناه، سبب محرومیت از مغفرت الهی است.

شان نزول آیه مبارکه:

عطاء در شأن نزول آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: این آیه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به‌سوی خود کشید و او را بوسید، اما بعد از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آنگاه این آیه کریمه نازل گردید.

أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾

آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغ‌های است که از زیر [درختان و قصرهای] آن جویبارها جاری است و در آن (باغ‌ها و قصرها) همیشه می‌باشند، و ثواب عمل کنندگان چه ثواب نیک و خوب است. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَالِدِينَ»: جاودانگان. حال (أُولَئِكَ) است. «نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»: بهترین پاداش برای کسانی که برابر فرمان الله کار میکنند، بهشت است. مخصوص به مدح، یعنی (الْجَنَّةُ) محذوف است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ»: پاداش این بر گزیدگان پرهیزگار که به چنان صفاتی حمیده متصف اند در پیشگاه پروردگارشان این است که او تعالی گناه آنان را می‌بخشد و از سر تقصیراتشان در می‌گذرد و توبه‌شان را قبول می‌نماید، «وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و علاوه بر این‌ها مکافات جاودانگی در بهشت و رستگاری بزرگ و نعمت ماندگار را نیز به آنان ارزانی می‌دارد، بهشت‌هایی که حق تعالی برای چنین کسانی آماده نموده عبارت از باغ‌ها و بوستان‌های غنماندی و سرسبزی است که در آن نعمت‌هایی است که نه چشم آنها را دیده و نه گوش شنیده و نه بر قلب انسانی خطور نموده است و از جمله زیبایی‌های این بهشت‌های یکی هم این است که از زیر آن جوی‌ها جاری است و دارای میوه‌ها، درختان و غذاهای رنگارنگ است که عظمت آنها را فقط خدای بزرگ می‌داند. باید گفت که: تا زمانی که انسان از گناه پاک و منزّه نشود، شایستگی و لیاقت داخل شدن و ورود به بهشت را ندارد. در ضمن قابل یادآوری است که: عفو و مغفرت الهی، برای تربیت انسان است. واضح است که: تنها با آرزو نمیتوان به الطاف الهی رسید، بلکه به رسیدن به آن کار و عمل، جد او جهد لازم هم می‌خواهد.

«خَالِدِينَ فِيهَا» برای ابد در آن خواهند ماند. «وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (136)» چه نیکوست مکافات اشخاصی که به دستورات الله متعال عمل مینمایند!

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ‌کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آنگاه دو رکعت نماز خوانده و از الله متعال از آن گناه

خویش آمرزش بخواهد، جز اینکه الله متعال بر او می آمرزد آنگاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

یادداشت:

باید یادآور شد که: آمدن کلمات «الْمُتَّقِينَ»، «الْمُحْسِنِينَ» و «الْعَامِلِينَ» در پایان سه آیه پی در پی، نشانگر آن است که تقوا يك حالت انزوا و عزلت و حالت روحی نیست، بلکه حضور در صحنه، همراه با عمل و احسان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (137 الی 141) در باره موضوعاتی سنت الهی در آفرینش، فرجام و نهایت دروغگویان، مکافات پرهیزگاران، سربلندی مؤمنان، بحث بعمل آمده است. قابل یادآور است که: جنگ بدر و أحد پاداش مؤمنان و کیفر کافران و سنت الهی در میان مردم، همراه با حکمت پیروزی و شکست است. بیدون شک، حق بر باطل پیروز میشود، هر چند طول بکشد. چنین شیوه‌ای در میان پیروان راستین پیامبران پیشین هم بوده که: فرجام نیک از آن مؤمنان خدا دوست و فرجام بد از آن کافران است. (سوره انبیاء / 105)، (سوره صافات / آیات متبرکه: 171 الی 173).

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷)

پیش از شما، سنت هایی الهی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود سرنوشتی داشتند؛ که شما نیز؛ همانند آنها دارید) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟! (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَتْ»: رفته است، گذشته است، سپری شده است «سُنَنٌ»: جمع سنت: راه‌ها، رویدادها، روشها، انظروا: ببینید، دقت کنید، بنگرید.

تفسیر:

قوانین و سنت‌های ثابتی بر تاریخ بشر حاکم است که شناخت آن، برای بشر بینهایت مفید و مهم است، طوریکه میفرماید: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ»: ای کافران! پیش از شما ملل متعدّد و اقوام بسیار گذشته‌اند، و واقعات عظیم پدید آمده؛ و پیش از شما حوادث، وقایع و مجازات و سزا های نازل شده است، حق تعالی این مجازات را بر کافران و کسانی نازل نموده که پیامبران را تکذیب کردند، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (137)»: تاریخ گذشتگان، چراغ راه زندگی آیندگان است. شما با سایر امت‌ها فرقی ندارید. عوامل عزّت یاسقوط همه یکسان است. پس در زمین به سیر و سیاحت بپردازید و به آثار و نشانه‌های باقیمانده از خانه‌ها و قریه‌های‌شان بنگرید که چگونه تباهی و ویرانی به سراغ آنها رفته و اهل آن چگونه دچار ذلّت و خواری شده‌اند تا شما با ملاحظه این آثار پند و عبرت بگیرید؛ زیرا این مناظر عبرتی برای تمام کسانی است که پند می‌گیرند و هر کس خواسته باشد پند و عبرتی بگیرد می‌تواند به این آثار بنگرد.

بایدگفت که: در این هیچ جای شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسان‌ها به جامی‌گذارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به‌همین دلیل است که الله متعال ما را به سیر و سیاحت در احوال امت‌ها دستور داده‌است.

بلی! اراده‌ی الله متعال بر پایه‌ی نظم و قانون و روش خردمندانه جاری است که اسباب، به مسببات و مقدماتی به نتایج ارتباط دارد و در هر عصری، جنگ با دشمن به ساز و برگ مناسب، نیازمند بوده است. (سوره انفال 60).

این آیه تنبیهی بود برای منافقانی که در معرکه احد از فرمان پیامبر حق، سرباز زدند و نیز تذکری است که پیروزی بدر در پرتو پایداری، توکل خالصانه به خدا و قدرت و رحمت او بود و بس.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

این (قرآن) بیانگر (همان سنتها و بیان کننده حقائق واقعی) است برای مردم، و هدایت و پندی برای پرهیزگاران است. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيَانٌ»: روشن‌گری. «هُدًى»: رهنمود، بصیرت به دین پایدار، «مَوْعِظَةٌ»: اندرز، پند، آنچه که قلب را رام کند و انسان را به اطاعت و فرمان حق فراخواند.

تفسیر:

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»: سزاها و مجازاتی که: بر امت‌های گذشته نازل شده بیانی واضح برای مؤمنانی است که از این پندها و اندرزها بهره می‌برند، و از این تجارب می‌آموزند، یعنی در این قرآن توضیح و بیان کافی برای انسان‌ها آمده است. (طبری و بعضی از مفسران چنان نظر دارند که اشاره به ما تقدم بر میگردد، پس معنی چنین است: این که برایتان توضیح دادم و از آن آگاهی یافتید از قبیل نابودی ملت‌های پیشین، انسان را بینا و گمراه را به راه می‌آورد و برای آنان پند و عبرت است).

مفسران مینویسند که؛ کلمه‌ی «هذا» یا اشاره به آیات 130 تا 137 است و یا اشاره به سنت‌ها و عبرت‌های تاریخ است که در آیه‌ی قبل آمده بود.

جمله «بَيَانٌ لِلنَّاسِ» آیه مبارکه می‌رساند که: قرآن، برای همه‌ی مردم، در همه زمان‌ها و مکان‌هاست، و قرآن، قابل فهم برای همه‌ی مردم، در هر عصری است.

با آنکه قرآن برای عموم مردم است، ولی تنها انسانهای پرهیزگار و متقی پند پذیر هستند. طوریکه می‌فرماید: «وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (138)»: و در آن هدایتی و راهنمایی و پند و یادآوری مخصوص برای پرهیزگاران است که آنها را بر راه درست رهنمون می‌سازد و از خطا و اشتباه محافظت می‌نماید و طوری تربیت می‌کند که پیوسته متوجه خود و مصیر زندگی خویش باشند.

نباید فراموش کنیم که: روحیه‌ی انسانها در استفاده و بهره‌مندی از آیات الهی مؤثر است. آنگاه در مورد شکست غزوه‌ی احد آنها را دل‌داری و تسلی خاطر داده و فرمود:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

و (شما ای مسلمانان) اگر مؤمنید سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تهنوا»: سست نگردید، زبون و درمانده نشوید. «اعلوان»: برترها، غالب‌ها، چیره‌ها، جمع اعلی.

تفسیر:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»: ابن عباس (رض) در مورد شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید

با دسته‌ای از سواران مشرک از فراز کوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین دعا کردند: «بارالها! انانرا بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده‌ای از تیراندازان مسلمان بر آنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده الله متعال «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

ای مؤمنان! دچار ضعف، سستی، ناتوانی و شکست روحی به خاطر مصیبت پیش آمده از قبیل کشته شدن و شکست، نشوید و در همت‌های خویش سستی راه ندهید. و نباید فراموش کنید که: شکست موضعی در يك جنگ، نشانه‌ی شکست نهایی مسلمانان نیست. بناءً اگر به ایمان و اطاعت برگردید، در جنگ‌ها به پیروزی خواهید رسید. طوریکه میفرماید: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» «که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنانتان و بر آنان پیروزید اگر در روز احد برای شما مصیبت بار آوردند، میدانید که در روز بدر چه به سرشان آوردید! باید اضافه نمود که: در پیروزی و شکست ظاهری ملاک نیست، برتری به خاطر عقاید صحیح و تفکر سالم اصل است

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (139)»: درجهان بینی مادی، عامل پیروزی سلاح و تجهیزات است، ولی در بینش الهی، عامل پیروزی ایمان است یعنی «اگر مؤمن باشید» اگر واقعاً و به حقیقت ایمان دارید، سست، اندوهگین و افسرده نشوید.

در معركة احد، به خاطر عدم اطاعت از فرماندهی، بر قوای اسلام شکست وارد شد، مسلمانان روحیه خود را از دست دادند، این آیه نازل شد که مبدا با شکست خود را ببازید، بلکه با تقویت ایمان خود را تقویت کنید که در این صورت برتری با شماست. طوریکه گفتیم در این آیه مبارکه، مؤمنان را به دلاوری و مردانگی و می دارد و به خاطر رویداد روز احد آنان را دلداری میدهد که هیچگاه از پیکار و مبارزه سست و بی اراده نشوند، چون جایگاهشان خلد برین است. (آیه 111 سوره توبه)، (وآیات 10 الی 12 سوره صف).

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰)

اگر (در میدان احد) به شما آسیب رسید (پریشان نشوید) چون به قوم کافر نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید است، و این حوادث روزگار را در بین مردم می‌گردانیم (تا آنها را آزمایش کنیم) و تا الله مؤمنان (حقیقی) را مشخص سازد، و از شما شهیدانی بگیرد، و الله ظالمان را دوست ندارد. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَرْحٌ»: آسیب، زخم. الْأَيَّامُ: زمانهای پیروزی، سایر زمانهای مختلف. «نُدَاوِلُهَا»: میان مردم آن را می‌گردانیم، مانند رویداد روزهای بدر و احد. «العلم الله»: تا خدا معلوم بدارد، علم خود را بنمایاند. «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ»: از میان شما گواهانی بگیرد.

تفسیر:

این آیه ضمن دلداری به مسلمانان، واقعیتی را بیان میکند و آن این‌که اگر شما به منظور حق و برای هدفی الهی متحمل ضرر جانی شده‌اید، دشمنان شما نیز کشته و مجروح داده‌اند. اگر شما امروز در احد پیروز نشده‌اید، دشمنان شما نیز دیروز در بدر شکست‌خورده‌اند، پس در سختی‌ها و مصیبت‌ها بردبار و با حوصله باشید.

شان نزول آیه مبارکه:

راشد بن سعد (رض) در بیان شأن نزول آغازین آیه مبارکه میفرماید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم اندوهگین و ناراحت از احد بر می‌گشتند، زنی همراه باجنازه های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون میکرد و بر سر و صورتش میزد، در این اثنا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مناجات کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می‌کنند؟! پس حق تعالی نازل فرمود: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ» اگر کشته و زخمی شدید، یقین بدانید مشرکان نیز مانند شما مصیبت داشتند.

«اگر به شما قرحی رسیده» قرح: یعنی زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران‌شان خوار و ذلیل ساختید.

تفسیر:

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»: «وما این روزهای» پیروزی و نصرت «را در میان مردم به نوبت میگردانیم» در وقایعی که میان امت‌ها و ملت‌ها در جنگ‌ها روی می‌دهد. بلی! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امت‌ها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنانکه ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر واحد این حالت و رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است، روزی غمگین میشوی و روزی مسرور.

«وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»: یعنی الله متعال چنین کاری را انجام داد تا شما را در بوته‌ی آزمایش قرار دهد و معلوم شود چه کسی در میدان معرکه و دوران مشکلات و سختی‌ها صبور و شکیباست، و مؤمن و منافق را مشخص کند.

تا پاداش به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

«وَوَيْتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ»: یعنی تا کرم و فضل و شرافت شهادت در راه الله متعال را به بعضی ارزانی دهد.

بایدگفت که: کسانی که در راه الله کشته شوند، شهید می‌نماند. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برای‌شان شهادت داده شده‌است.

قابل یادآوری است که؛ کلمات «شهداء»، «شهید» و «شاهد» در قرآن به معنای «گواه» است، لیکن به دلیل شأن نزول و مسأله جنگ و موضوع زخم و جراحت در جبهه، اگر کسی کلمه‌ی «شهداء» را در این آیه به «کشته شدگان در راه خدا» معنی کند، به خطا نرفته است.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (140)»: یعنی خدا تجاوزگران را دوست ندارد، از جمله منافقینی که در روز احد از پیامبر صلی الله علیه وسلم جدا شدند.

شأن نزول آیه 140:

233- ابن ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است: چون اخبار جنگ احد دیر به زن‌ها رسید، عده‌ای از آنها برای کسب خبر از شهر (مدینه) بیرون آمدند.

ناگاه دو نفر سوار بر شتر از راه رسیدند. زنی از آنان پرسید: از رسول الله صلی الله علیه وسلم چه خبر؟ گفتند: زنده است. زن گفت: اکنون که پیامبر صلی الله علیه وسلم زنده است پروای دیگر ندارم که خدا بندگان خویش را به درجه شهادت نایل می گرداند. طبق گفتار آن زن آیه مبارکه «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» نازل شد.

ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: چون اخبار جنگ احد به زنان مدینه دیر رسید، برای کسب خبر بیرون آمدند، ناگاه دیدند کسانی پیکر دو جوان شهید را بالای یک الاغ و یا یک شتر بار کرده به آنجا رساندند. زنی که از انصار بود، پرسید: این شهیدان کیستند؟ گفتند: فلان و فلان، یکی برادر آن زن بود و دیگری شوهرش (و یا یکی از این دو شهید شوهر و دیگری پسرش بود) زن در آن حالت جانگداز پرسید: رسول الله صلی الله علیه وسلم چه شد؟ گفتند: زنده است، گفت: چون او زنده است دیگر هیچ پروا ندارم که خدای توانا بندگان خویش را به مقام شهادت بزرگ و گرامی می دارد.

طبق گفتار آن زن کلام الهی «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» نازل شد. (ابوالفضل محمود الألوسی، تفسیر روح المعانی، همان منبع، ج 4، ص 69).
یادداشت توضیحی:

مسلمانان باید باتوجه به موارد ذیل موضع و روحیه قوی و مستحکم داشته باشند:
«أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما بلند مرتبه‌اید.

«فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ» دشمنان شما نیز زخمی شده اند. (مسلمانان نباید در صبر و بردباری از کفار کمتر باشند)

«تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا» این روزهای تلخ سپری می شود. (حوادث تلخ و شیرین، پایدار نیست، و حوادث و جریانات تاریخی، به اراده‌ی خداوند متعال محقق پذیر است).

«وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» خدا مؤمنان واقعی را از منافقان باز می شناساند. (در جنگ و فراز و نشیب‌های زندگی، اهل ایمان از مدعیان ایمان باز شناخته میشوند)

«وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» خداوند از شما گواهانی را برای آینده تاریخ می‌گیرد. (خداوند از خود شما گواهانی گرفت که چگونه نافرمانی از رهبری موجب شکست می شود)

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» خداوند مخالفان شما را دوست ندارد. (پیروزی موقت کفار، نشانه محبت خداوند به آنان نیست).

وَلْيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)

و [نیز این پیروزی ها و ناکامی ها] برای آن است که کسانی را که [از روی حقیقت] ایمان آورده‌اند [از عیوب و آلودگی ها] تصفیه و پاک کند، و کافران را نابود نماید. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلْيُمَحِّصَ»: فعل مضارع از مصدر تمحیص به معنی پاکی از آلودگی، تصفیه، تا خالص گرداند، عیب و ایرادشان را پاک نماید و بزدايد، وَيَمْحَقُ: هلاک میکند، نابود میگرداند، به تدریج می کاهد، کم می کند.

تفسیر:

فحوای این آیه مبارکه میرساند که الله متعال می‌خواست نقاط ضعف مسلمانان را با شکست در جنگ احد به آنان نشان دهد تا به فکر اصلاح و جبران نقایص بیافتند و برای حرکت‌های بعدی آمادگی لازم را داشته باشند. علما می فرمایند که: در بسیاری اوقات شکست‌های سازنده و بیدارگر، از پیروزی‌های غافلانه و بدون عمق مطلوب‌تر است.

«وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»: ای مؤمنان! اگر به شما در راه الله آسیبی واذیتی میرسد و کشته یا مجروح میشوید، کفار نیز دچار چنین حالتی میشوند، این سنت و روش الله است. «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان پاک و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمال‌شان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند.

برای اهل ایمان، شکست یا پیروزی سعادت است. زیرا یا شهادت، یا تجربه، یا غلبه بر دشمن را به دست می آورد.

باید گفت که: روزگار دنیا داد و ستد دارد گاهی پیروزی است و زمانی دیگر شکست، گاهی سرور و خوشحالی است و زمانی دیگر غم و اندوه، خدای تعالی روزها و شب‌ها را در بین امت‌ها و ملت‌ها دگرگون میکند، بر این اساس روزگاری امتی را می بینی که پیروز و غالب است و زمانی دیگر شکست خورده، ذلیل و مغلوب.

باید گفت که: فتح و شکست چیزی است متغیر؛ مقصد این بود که مؤمنان را مقام بلند شهادت عطا فرماید، و مؤمن را از منافق نقد و سره نماید؛ مسلمانان را اصلاح، و یا از ذنوب پاک سازد، و کافران را آهسته آهسته محو و نابود گرداند. وقتی که کافران به غلبه عارضی و کامیابی موقتی مسرور و مغرور شده در کفر و طغیان بیش از پیش غلو کنند بیشتر مستحق قهر و غضب الهی خواهند شد. بنابر این علت، این هزیمت عارضی بر مسلمانان وارد شد؛ و الا الله متعال از کافران راضی نیست.

و باید یادآور شود که: برای الله متعال در همه این اعمال حکمت‌هایی است از جمله اینکه او می خواهد قلب‌ها را با این مصیبت‌ها و مشکلات و جنگ‌ها بیازماید: «وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (141)»: شکست امروز مهم نیست، پایان کار اصل است.

طوری‌که فحوای آیه مبارکه می‌رساند: تا مؤمن را از کافر و صادق را از کاذب جدا کند و از جمله اینکه اوتعالی می‌خواهد از میان امت محمد صلی الله علیه وسلم گروهی را به عنوان شهید برای خود دوست بگیرد و رنه پروردگار به تمام امور حتی قبل از وقوع آنها عالم و آگاه است ولی این علم به کسانی ظاهر میشود که قضا و قدر الهی بر او صورت می‌گیرد، پس کسی که از یاری دادن الله متعال روی گرداند و پیامبرانش را تکذیب کند چنین شخصی ظالم و ستمگار است و حق تعالی ستمگران را دوست ندارد؛ زیرا خدای تعالی ظلم را حتی بر خود نیز حرام نموده چه رسد به دیگران، پروردگار همواره ستمگران را مذمت نموده و به جزای دردناک تهدید کرده است. (تفسیر مسیر)

«وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» «وکافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیان‌شان از بیخ برکند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد.

پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- 1 - متمایز ساختن و معلوم گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- 2 - رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- 3 - افگندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان به

انجامد. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

یادداشت تاریخی:

سیرت نویسان نقل نموده اند که: اثر این زدودن (تمحیص) از آلودگیها و خطاها ثمره اش غزوه ی «حمراء الأسد» در هشت مایلی مدینه گردید که به فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم، آنان که در معرکه احد شرکت کرده بودند، روز یکشنبه، هشتم ماه شوال سال سوم هجری، دشمن را تعقیب کردند. آن مجاهدان نیز در خدمت پیامبر - با قلبی آرام و مطمئن و ارادهای استوار و راستین اما با بدنی زخمی و خسته و خونین رهسپار شدند و روزهای یکشنبه (روز حرکت)، دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه، هشتم تا یازدهم شوال همان سال در حمراء الاسد ماندگار شدند و پس از اطمینان از فرار دشمن، به مدینه بازگشتند. بی تردید این غزوه، تتمه و تکمله و بخشی از جنگ احد به حساب می آید. (تفصیل جنگ های پیامبر صلی الله علیه وسلم را خواننده جلیل القدر در کُتب متعدد تأریخ مطالعه خواهند فرمود).

خوانندگان گرامی!

بحث همانا بحث معرکه از اهل احداست: در آیات متبرکه قبلی دریافتیم که نباید مؤمنان، غمگین، اندوهگین یا سست و درمانده شوند؛ چون آن بلا و مصیبتی که بر آنان وارد شده، در سنت پایدار پروردگار در میان مردم دست به دست می گردد و هر دوره ای نوبت کسی است؛ این هم بدان سبب تا اهل ایمان از هرگونه پلیدی و زشتی پاک شوند. از طرفی دیگر نیز این آزمون مهم جنگ احد، تقویتی معنوی و روحی و دلداری مؤمنان را در بر داشت تا در مسیر عشق به مبارزه و دفاع از کیان دین، ملت و سرزمین، آزموده شوند و صفاتی کسب کنند که پیروزی را به ارمغان آورد.

در آیات متبرکه (142 الی 148) به روشنی اشاره بعمل می آید که: سعادت روز بازپسین درگرو جهاد و بردباری است و در این دنیا پایداری در راه پیمان آغازین، گردآمدن پروانه وار پیرامون وجود مبارک پیامبر در میدان نبرد، فداکاری و نیکویی و به حق و عدل و داد رفتار نمودن است. (فرقان)

بصورت کل باید گفت که در آیات (142 الی 148) نکوهش برخی از اهل احد، نکوهش و رهنمودهای برخی از مؤمنان و این که: مرگ در اختیار خدا است، بحث بعمل آمده است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)

آیا گمان دارید که (تنها با ادعای ایمان) به بهشت داخل می شوید؛ در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما معلوم نداشته، و صابران را مشخص و جدا نساخته است؟! (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ام»: آیا؟ حسبتُم: پنداشتید، گمان بردید. لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ: هنوز خدا مشخص نکرده است. «لَمَّا»: برای نفی قریب الحصول و مورد انتظار است که تاکنون واقع نه گشته.

تفسیر:

این آیه مبارکه به امر جهاد و صبر و مقاومت مؤمنان اشاره می کند. زیرا راه سیدن به جنت همانا صبر و جهاد است. قرآن عظیم الشان «میفرماید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (آیه 24 سوره رعد) (فرشتگان هنگام دیدار جنتیان به آنان میگویند: بخاطر استقامتی که کردید، بر شما درود باد.

پس چه نیکوست سرای آخرت.) در این آیه مبارکه اگر ملاحظه بفرماید: تعبیر زیبای است، نمیگوید سلام بر شما به خاطر حج و روزه و زکات، زیرا انجام هر عملی نیازمند صبر و

پایداری است. در آیه مبارکه میفرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ» از امیدهای بیجا و آرزوهای باطل باید دست برداریم. طوریکه در آیه آمده است: یعنی ای گروه مؤمنان! آیا گمان می کنید بدون آزمایش و پاکسازی به بهشت نایل میشوید؟! یعنی ای مؤمنان! بدون آزمون و خالص گردیدن و پاکسازی از پلیدیها و بردباری در راه حق، این آرزوی شما محقق نخواهد شد. (سوره عنکبوت، آیات متبرکه 1 الی 2).

به یادداشته باشید که: کلید جنت، همانا صبر و جهاد است. صبر در برابر مصیبت، معصیت و انجام عبادت و حضور در جبهه‌ی جهاد اکبر و جهاد اصغر.

در این آیه مبارکه با استفاده از واقعه احد و صبر و استقامت از مصیبت وارده میفرماید آیا فکر میکنید که بدون رنج و زحمت، آنجا خواهید رسید؟

آیا فکر میکنید که بدون جهاد و استقامت در راه الله میتوانید به جنت داخل شوید یعنی داخل شدن به جنت تنها به نام مسلمان شدن و یا عقیده بدون عمل داشتن نیست. تا اینکه خداوند و شما را مورد امتحان و آزمایش قرار ندهد که چه کسی خالصانه جهاد میکند و هنگام جنگ بر مصیبت وارده صبر و پافشاری می کند. و هر نوع سختی و مصیبت را تحمل میکند و برای هرگونه فداکاری آماده باشد.

در نهایت باید گفت که: ایمان قلبی کافی نیست، تلاش و عمل نیز لازم است.

جنت را به بها دهند نه بهانه.

«وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (142)»: یعنی در راه او تلاش و جهاد نکرده اید تا خدا جهاد و شکیبایی شما را در سختی ها و مشکلات مشخص کند.

مراد از: «وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ...». «هنوز خدا جهادگرایان را معلوم نداشته»؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، الله متعال همه چیز را از ازل می داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورود شان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

مفسر طبری فرموده است: یعنی ای یاران محمد! آیا گمان برده اید که به کرم پروردگارتان نایل می آید، در حالی که جهادگران در راه خدا و شکیبایان و صابران بر سختی و رنج برای بندگان مؤمن من هنوز معلوم نشده است؟ (تفسیر طبری).

باید یادآور شد که: جهاد و مبارزه انواع گوناگون دارد:

- 1 - همانا جهاد با نفس بدفرما و نفس شیطانی بخصوص در دوران جوانی،
- 2 - جنگ و مبارزه با دشمن با جسم و جان برای پیشرفت کلمه‌ی خدا و مصون ماندن سرزمین و وطن از حمله‌ی دشمن،

- 3 - جنگ، مبارزه و جهاد بامال و دارایی در راه دین و ملت و مصلحت همگانی،

- 4 - جهاد علیه باطل و پشتیبانی از حق، و غیره...

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

و به راستی شما مرگ (و شهادت در راه الله) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، آرزو می کردید، پس آن را دیدید، در حالیکه به آن نگاه میکردید. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنْتُمْ تَمْتَوْنَ الْمَوْتَ» (منسی): آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا می کردید «تَلْقَوُہ»: با آن روبرو شوید و هول و هراس را دریابید. «أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»: در اندیشه فرومیروید و گشتن دوستانتان را می نگرید که چرا شکست خوردید؟
 شأن نزول 143:

ابن ابی حاتم به نقل از ابن عباس (رض) میفرماید: مردانی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم میگفتند: ای کاش! روزی مانند روز بدر، برای ما دست می داد تا با مشرکان بجنگیم و با خیر و خوبی مورد آزمون قرار بگیریم تا به درجهی شهادت و نعمت بهشت نایل آییم. خداوند معرکه احد را نصیب شان فرمود و این آیه را نازل کرد.

تفسیر:

«وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمْتَوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوُہ»: بدرستی که شما آرزوی شهادت می کردید قبل از اینکه وارد جنگ شوید (حرب احد) و میگفتید در خارج مدینه جنگ باید کرد تا مشرکان تصور نکنند از آنان ترسی در دل داریم به آنان گفته شد.

«فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (143)»: پس بتحقیق آنچه که آرزوی آنرا داشتید اکنون آنرا با چشم سر مشاهده میکنید، همچنان شما کشته شدن برادران خود را دیدید، و خود در جنگ نظارت داشتید. پس بجای حمله و اشتیاق شهادت، هزیمت و فرار چه معنی دارد و حال آنکه شما می نگرید یاران و برادران شما کشته و شهید می شدند یا نگاه می کردید که پیغمبر زخم خورد، او را تنها گذاشته و در خلاص خود می کوشیدید.

در حدیث شریف آمده است: «لَا تَتَمَنَّا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوْا لِلَّهِ الْعَاقِبَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فاصبروا، وَاَعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السَّيْفِ». «آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه های شمشیر هاست».

این آیه وقتی نازل شد که کفار شایع کردند که محمد صلی الله علیه وسلم کشته شده است و منافقان گفتند: اگر او کشته شده است بیایید به دین اول خود برگردیم.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

و محمد جز فرستاده ای نیست، که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب می گردید (و عقیده و دین خود را رها می کنید؟) و هر کس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به خدا زبانی نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را ثواب می دهد. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَتْ»: آمده است، بوده است، گذشته است. «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»: به عقب باز میگردید، از آیین خود باز میگردید، عقیدهی خود را رها می کردید؟ «اعقاب»: جمع عقب: پاشنه ها، پشت سر، فرزند، فرزند فرزند. این جمله استفهام انکاری است؛ یعنی، محمد، خدا نیست که شما پس از مرگ او به سوی کفر بازگردید.

تفسیر:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در احد زخمی شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! در این هنگام منافقان (که در کنار مسلمانان قرار داشتند) پیشنهاد کردند که برویم نزد عبدالله بن ابی تا از ابوسفیان

برای ما امان بگیرد. و حتی برخی تا به آنجا پیش رفتند که گفتند اگر محمد صلی الله علیه وسلم واقعاً پیامبر خدا بود چگونه کشته شد، برویم اکنون به دین نیاکان خود برگردیم. در جواب به همین مطالب ارشاد می شود که اگر «حق پرستی» شما تنها به شخصیت محمد صلی الله علیه وسلم وابسته است و اسلام شما آن قدر سست است که به محض رفتن محمد صلی الله علیه وسلم از دنیا به همان کفری باز می گردید که از آن بیرون آمده بودید، دین خدا به شما نیازی ندارد. و این آیه مبارکه نازل شد:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»: محمد فقط پیامبر است و قبل از او پیامبران دیگری گذشته اند. لذا او هم می میرد چنانکه پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنانکه بعضی از آنها کشته شدند.

البته این، قبل از نزول آیه (67) از سوره «مائده» بود که الله متعال در آن حفظ جان پیامبرش صلی الله علیه وسلم را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد.

«أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»: آیا اگر بمیرد یا کفار او را به قتل برسانند، بعد از ایمان به کفر بر می گردید؟

«وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً» یعنی هرکس از دین برگردد، به خدا زیانی نمیرساند، یعنی کفر مردم، ضرری برای خداوند ندارد. بلکه به خود او ضرر میرساند و خود را در معرض قهر و عذاب قرار می دهد.

«وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (144): خدا ثواب و پاداش مطیعان را میدهد، آنهایی که ثابت قدم ماندند و از دین اسلام دست برنداشتند. مقاومت در راه حق، بهترین نوع شکر عملی است که پاداشش با الله متعال است. سپس خدا خبر داد که هر موجود زنده ای اجلی دارد که نه جلو می افتد و نه عقب.

قابل یادآوری است که: در هنگام درگذشت پیامبر صلی الله علیه وسلم که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر (رض) تهدید کنان میگفت: اگر کسی بگوید که محمد صلی الله علیه وسلم رحلت کرده است، گردنش را میزنم! بلای! در این هنگام، ابوبکر صدیق (رض) فرمود: «هرکس محمد صلی الله علیه وسلم را می پرستید، پس بداند که یقیناً محمد صلی الله علیه وسلم درگذشت و هرکس الله متعال را می پرستد، بدون شک الله زنده است و نمی میرد. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت نمود».

لذا این آیه کریمه خود، تمهید و زمینه سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است. «تفسیر انوار القرآن»
شان نزول آیه 144:

235- ابن منذر از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده است: در غزه احد از نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده شدیم و من به کوه بالا شدم و از یک یهودی شنیدم که می گفت: محمد کشته شد. گفتم: از هیچکس نشنوم که بگوید: محمد کشته شد و گرنه گردنش را میزنم، ناگاه دیدم رسول الله و سپاه اسلام به عقب بر میگردند. پس الله بزرگ آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...» را نازل کرد.

236- ابن ابو حاتم از ربیع روایت کرده است: در روز احد مصایب فراوان دامنگیر مسلمانان گردید، مردم یکدیگر را برای اجتماع بر گرد رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت کردند. عده ای گفتند: پیامبر کشته شد، عده ای دیگر گفتند: اگر پیغمبر ابداً کشته نمیشد. و گروهی دیگر گفتند: در راهی که پیامبرتان میجنگید نبرد نمایید تا خدای جهان

پیروزتان گرداند و یا به او ملحق شوید. بنابر این الله متعال آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» را نازل کرد (طبری 7941 از ربیع بن انس و از قتاده 7940 به قسم مرسل روایت کرده، دارای شواهد مرسل است که با آنها قوی می شود).

237- بیهقی در «دلائل» از ابو نجیح روایت کرده است: مردی از مهاجرین از کنار مردی از انصار که در خاک و خون می تپید گذشت و گفت: خوب خبر داری که پیامبر کشته شد؟ مرد انصاری از خاک و خون سر برداشت و گفت: اگر محمد کشته شده باشد او رسالت خویش را انجام داد حالا شما برای دفاع از دین بجنگید. پس این آیه نازل شد (طبری 7944، بیهقی در «دلائل» 3 / 248 از ابن ابو نجیح از پدرش روایت کرده اند).

238- ابن راهویه در مسند خود از زهری روایت میکند: ابلیس در روز احد به صدای بلند گفت: محمد کشته شد. کعب بن مالک (میگوید: من اولین کسی بودم که رسول خدا را دیدم و چشمان مبارک او را از زیر کلاه خود شناختم و به صدای بلند گفتم: رسول خدا اینجاست. پس آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...» نازل شد.

داستان زخمی شدن پیامبر اسلام در احد:

بعد از اینکه لشکر مسلمانان شکست خورد و پراکنده شد، از سوی مشرکان با همدستی شیطان، شایعه‌ی کشته شدن پیغمبر به گوش مسلمانان رسید و عده‌ی حیران و مکتاثر شدند. داستان این شایعه بشرح ذیل در تواریخ به بیان گرفته شده است: یکی از مشرکان به نام «عمرو پسر قمیئه‌ی حارثی» سنگی به سوی حضرت محمد پرتاب کرد، صورتش را زخمی و خون آلود نمود و دندان پیشین وی را شکست؛ آن دشمن خدا، چنانفکر کرد که پیامبر را کشته است. در میان مردم چیغ و فریاد کشید: محمد را کشتیم. آنگاه کسانی دیگر این شایعه را باز گفتند. انس پسر نصر (رض) گفت: ای مسلمانان! اگر محمد کشته شده، بدانید که الله زنده است و مرگ ندارد؛ پس در راه آن هدفی بجنگید، که او جنگد. آن بزرگوار، شمشیرش را محکم گرفت و جنگید تا به دیدار دوست رسید. این است که این آیه چنین می فرماید: «و ما محمد الا رسول...».

مطالعه کننده گرامی!

از جمله درس آموزنده این آیه مبارکه اینست که: جامعه‌ی اسلامی باید چنان تشکل و انسجامی داشته باشد که حتی مرگ رهبر به آن ضربه‌ای وارد نه نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز تابع سنت‌های الهی و قوانین طبیعی همچون مرگ و حیات است. درضمن باید گفت که: عمر پیامبر محدود است، نه راه او، شخص مسلمان ایمان خود را چنان باید ثابت و استوار سازید که حوادث تاریخ آن را نلرزاند. و به آن تاثیر نداشته باشد.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

و هیچ کسی جز به حکم الله نمی میرد، و (الله) اجل (وقت مرگ هرکس) را نوشته و معین نموده است، و هر کس که ثواب این دنیا را بخواهد از آن به او می دهیم، و هرکس که ثواب آخرت را بخواهد، از آن به او می دهیم، و بزودی ثواب شاکران را می دهیم. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابًا مُؤَجَّلًا»: سرنوشتی روشن و مقرر، زمانی دقیق و محدود، نوشته ای معلوم و مدون.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»: یعنی هیچ جاننداری جز به اراده و مشیت خدا نخواهد مرد. یعنی هیچ امکان ندارد شخصی قبل از فرا رسیدن اجلش بمیرد یا این اجل از وقت معین به تأخیر افتد. یعنی اینکه بافرار از جنگ، نمیتوان از مرگ فرار کرد. در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ، به دست ما نیست، طوریکه آیه مبارکه «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»: بیان یافت، ولی اراده و تعیین هدف به دست ماست. «كِتَابًا مُّوَجَّلًا»: اجل هرکس نوشته شده و معین شده است، و زمان آن مشخص است. پس و پیش ندارد.

منظور این است آنها را به جهاد و روبرو شدن با دشمن تحریک و تشویق کند؛ چرا که ترس عمر را افزایش نمیدهد و شجاعت و تهوّر از آن نمیکاهد، پرهیز تقدیر را دفع نمی کند، و انسان هر چند خود را در معرض مخاطرات و مهالک قرار دهد، قبل از فرا رسیدن اجلش نخواهد مرد.

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا»: آنکه از جهاد خود به دنبال شهرت، ستایش دیگران و غنیمت دنیا باشد به چنین اموری میرسد ولی در آخرت هیچ نصیبی از ثواب و پاداش و اجر ندارد. کنایه از کسانی است که آرزوی غنائم داشتند. آنگاه خدا مشخص کرد که فراهم شدن دنیا برای آدمی جای رشک و بخلت نیست؛ زیرا به نیک و بد داده می شود. حال که دنیا و آخرت در برابر ماست، مسیر ابدیت و رضای خالق را باید انتخاب کنیم.

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا» و هرکس هدفش از عمل، پاداش آخرت باشد درحالیکه سهم دنیویش را می دهیم، پاداش آخرتش را کاملاً و بدون نقص می پردازیم. یعنی کسیکه از جهاد خود رضای پروردگار و اعلاّی کلمه او را مدنظر داشته باشد مکافات چنین کسی به فراوانی داده خواهد شد و سعی و کوشش وی در این راه بی سپاس نخواهد ماند. طوریکه میفرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ. وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ(145)»: گناهان چنین شخصی بخشیده میشود و برایش نعمت بهشت و روشنی چشم در جاودانگی ابدی خواهد بود و حق تعالی هیچگاه سعی و تلاش نیکوکاران و استقامت کنندگان را ضایع نمی سازد.

یعنی اینکه هرکه به این دین مبارک ثابت قدم باشد، به دین و دنیا به هر دو فایز میگرده؛ به شرطی که قدر این نعمت عظمی را بشناسد. از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی همیشه میفرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ(۱۴۶)

و چه بسیار پیامبرانی گذشته اند که همراه آنها مردمان یکتاپرست بسیار با کفار قتال (جهاد) کردند، پس به سبب آنچه در راه الله به آنها رسید، سست و ناتوان نشدند، و (در مقابل دشمن) ذلیل نگشتند (و سر تسلیم خم نکردند بلکه صبر کردند) و الله صبر کنندگان را دوست دارد. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَأَيِّنْ»: به معنای «کم»؟ یعنی، چه بسیارن! چه بسا! «رِبِّيُّونَ»: ربانیان هستند که به

خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (ربیون) به معنای جماعت‌های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. «مَا اسْتَكَاثُوا» (کین): تسلیم دشمن نگردیدند، در برابر ناحق و زور سر فرود نیاوردند، خود را خوار و زیون نشان ندادند.

تفسیر:

تاریخ انبیا همواره همراه بامبارزه بوده است. طوریکه میفرماید: «وَ كَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ»: چه بسیار پیامبرانی بوده‌اند که خدا پرستان زیادی در رکاب آنان برای اعلای گفته‌ی خدا به جنگ و نبرد برخاستند و بسیاری از دانشمندان ربانی و بندگان صالح در کنار آنها جنگیدند، و در میان آنها تعدادی هم کشته شدند. آنان در اثر مشکلات و سختی‌هایی که در راه الله به آنان رسید دل شکسته نشدند، از خود ضعف نشان ندادند و در برابر باطل سرفروند نیاوردند.

باید گفت که: همه‌ی مجاهدان عزیزند، ولی رزمندگان خدا پرست و دانشمند حساب دیگری دارند. (مفسر مشهور جهان اسلام شیخ طبری میفرماید: «ربیون» به جمعی کثیر گفته می‌شود و این قول قتاده است. از حسن نقل است که منظور، دانشمندان زیاد است.) «فَمَا وَهَّوْا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: قتل و زخمی که در راه الله به آنها اصابت کرد سبب ترس و ضعف اراده‌ی آنها نشد. یعنی هیچگاه به آنان سستی، ناتوانی و شکست دست نداد و نه هم به آنان ذلت و خواری رسید، بناءً در می‌یابیم که: مشکلات نباید عامل سستی و ضعف شود، بلکه باید عامل حرکت و تلاش جدیدی گردد.

«وَمَا ضَعُفُوا» از جهاد ناتوان نشدند، «وَ مَا اسْتَكَاثُوا»: و ذلیل نشدند و بر دشمن تسلیم نگشتند. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است، یعنی نه در برابر کفار فروتنی کردند بلکه تمام کار آنها ایستادگی و مقاومت و قربانی دادن بود تا اینکه به پیروزی رسیدند با در نظر داشت اینکه مسلمانان در بدر پیروز شدند، ولی راه آینده‌ی مسلمانان، راه جهاد و مبارزه است، پس باید صبور و مقاوم باشید.

رزمندگان بصیر، نه از درون روحیه خود را می‌بازند؛ «فَمَا وَهَّوْا» و نه توان رزمی خود را از دست می‌دهند؛ «وَ مَا ضَعُفُوا» و نه در اثر ناملایمات تسلیم می‌شوند. «وَ مَا اسْتَكَاثُوا». «وَاللَّهُ يُجِبُّ الصَّابِرِينَ (146)»: وحق تعالی کسی را که صبر کند دوست میدارد و به آنکه شکرش را بر جای آورد ثواب و پاداش میدهد نزد او صبر کنندگان مرحوم و بی صبران محروم خواهند بود.

این آیه مبارکه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته شدن رسول الله صلی الله علیه وسلم لرزه بر اندامشان افتاد و درحالی که اراده تسلیم شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)

وسخن آنان [در گرما گرم و سختی جنگ] جز این نبود که گفتند: پروردگار! گناهان ما را بیامرز، و اسراف ما را معاف کن و قدم‌های ما را در جهاد با دشمن) ثابت گردان، و ما را بر قوم کافر پیروز گردان. (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسرافنا»: زیاده روی ما، اسراف: یعنی، از حد و مرز شریعت الهی پا فراتر نهادن

تفسیر:

«وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا»: یعنی باوجود ثبات و استواریشان در دین جز طلب بخشودگی از خدا سخنی دیگری بر زبان ندارند، یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرزش بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است. «وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا» پروردگارا گناهان مان را بیامرزش واز زیاده رویها و تندرویها در کارمان صرف نظر کنبه قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده روی و گذشتن از حد است.

«وَوَثِّبْتُ أقدامنا»: و در هنگام جنگ و در میدان نبرد ما را ثابت قدم و استوار بدار! «وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (147)»: اول استغفار، بعد استتصار. ابتدا طلب آمرزش کنید، سپس از الله متعال پیروزی بخواهید، طوریکه میفرماید: و ما را برکفار پیروز و چیره گردان! درآیه مبارکه ملاحظه میداریم اشخاص خدا پرست، نصرت و یاری خدا را برای نابودی کفر میخواستند، نه برای کسب افتخار خود این گروه خداپرست، نزول مصایب و نوابی را اکثر نتیجه گناهان و تقصیر بندگان میدانستند؛ و میگفتند: کیست درمیان ماکه گناهی نکرده باشد؟! به هر حال، عوض اینکه از مصیبت مبهوت و سراسیمه شده، به مخلوق توسل جویند؛ به آفریدگار و مالک خویش پناه می آوردند.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

پس خداوند پاداش این دنیا (فتح) و پاداش نیک آخرت (مغفرت و رحمت) را به آنها عطا کرد، و الله نیکوکاران را دوست دارد. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُسْنٌ»: نیکویی، خوبی، زیبایی، ثواب: مُزد و پاداش.

تفسیر:

«فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ»: «پس خداوند متعال به آنان» به سبب این پایداری و انابت شان در این جهاد، با اعطای غنایم و عزت و چیرگی و استقرار در دنیا، و نعمت های بهشت در آخرت، پاداش آنها را داده است. برخی از مفسران نگاشته اند که: ممکن است مراد از پاداش دنیوی رزمندگان، ثابت قدمی و پیروزی و مراد از ثواب آخری آنان، مغفرت گناهان باشد. باید یادآور شد که: میان پاداش های دنیوی و اخروی تفاوت فراوانی است. «وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» در بهره های دنیوی، تلخی هایی نیز وجود دارد، ولی ثواب آخرت، به تمامی نیکی و خیر است.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (148)»: این است مرحمت الهی (ج) درباره کسانی که با خداوند متعال بدرستی و استوار معامله دارند، و اعمال شایسته می نمایند؛ و این است ثمره و پاداش آنها.

هر آن که عملش نیکو و نیتش خالص باشد، الله متعال او را دوست دارد.

ثواب آخرت را به «حسن» اختصاص داده است، تا فضل خود را نشان دهد و در نزد خدا تکیه گاه همان است.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (149 الی 151) مبحثی در باره پیروی نکردن از کافران و ناسپاسان، مورد بحث قرار گرفته شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند؛ اطاعت کنید، شمارا (به کفر) برمیگردانند، پس به خسارت و زیانکاری باز خواهید گشت. (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»: شما را به عقب بر می گردانند، به آیین پیشین باز میگردانند، عقیده‌ی شمارا میگیرند. [همین سوره آیه/144]. «خاسرین»: زیانکاران.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا»: ای مؤمنین! اگر از فرمان و دستور کفار و منافقین اطاعت کنید، «يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» شما را به کفر بر میگردانند، یعنی حتماً گمراه می شوید؛ زیرا آنان باطل را برای شما مزین میسازند و از حق شما را باز میدارند و اراده خیر و خوبی ندارند، «فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (149)»: و اگر شما در سرکشی از آنان پیروی کنید به سوی زیان دنیا و آخرت گام بر خواهید داشت. و هیچ ضرر و زبانی از تبدیل ایمان به کفر بزرگتر نیست. یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب شدن در دوزخ. باید گفت که: شکست در میدان جنگ خسارت نیست، شکست اعتقادی و ارتداد، خسارتی بس بزرگ است.

ابن عباس (رض) فرموده است: منافقین وقتی که از احد برگشتند، به مؤمنان گفتند: اگر محمد پیامبر بود به چنین مصیبتی دچار نمی شد، پس شما پیش برادران خود برگردید. شأن نزول آیه 149:

علی بن ابی طالب (رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید که: این آیه در رد سخن منافقان در جنگ احد نازل شد که به مسلمانان گفتند: به سوی برادرانتان (این اصطلاح، در مفهوم خویشاوندی و هم نوع بودن است، نه در جهت عقیده و بینش). (غیرمسلمانان) بروید و دین آنان را بپذیرید. شیخ حسن بصری (رض) میفرماید: اگر شما مسلمانان، یهودیان و نصارا را دلسوز و خیرخواه بدانید و سخانشان را پسندید؛ قطعاً شمارا به بیراهه خواهند کشید و شک و شبهه در دین شما ایجاد خواهند کرد و میگویند: اگر محمد، پیامبر برحق می بود، شکست نمیخورد و خود و یارانش زخمی و کشته نمی شدند. پس او هم انسانی معمولی چون سایر مردم است که: روزی به سود او و روزی به زیان او خواهد بود.

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

(بر کافران تکیه نکنید) بلکه، الله یاور و مولای شما است، و الله بهترین مددگران است (لذا تنها او را اطاعت کنید). (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مولى»: سرور، آقا، یاری دهنده و باور، دوست، سرپرست.

تفسیر:

«بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ»: بل برای اضراب و اعراض است؛ یعنی کافران دوستان شما نیستند بلکه الله متعال ولی شماست و او کسی است که شما را یاری می دهد و قدم های تان را ثابت و استوار می سازد پس از او اطاعت کنید

«وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (150)»: یعنی خدای سبحان بهترین یاور و بهترین مددکار است، پس از غیر او یاری طلب نکنید. زیرا فقط الله متعال مولای شماست نه آنها و فقط الله بزرگوار یاریگر شماست نه غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: چون ابو سفیان احد بازگشت، برای عظمت و اعتلای هبل فریاد برآورد: «نحن لنا العزى ولا عزى لكم!» پیامبر صلی الله علیه وسلم به مسلمانان هدایت فرمودند که جواب آنان را بگویند: «الله مولينا و لا مولى لكم!»

سپس خدای متعال مژده داد که در دل دشمنان آنها بیم و هراسی ایجاد میکند. و فرمود:

سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151)

به زودی در دلهای کسانی که کافر شدند، بیم و ترس خواهیم افکند؛ بخاطر اینکه چیزی را شریک خدا قرار داده اند که هیچگونه دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده است. و جایگاه آنها دوزخ است، و جایگاه ستمگران چه بد جایگاهی است. (151)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرعب»: بیم، هراس. «سُلْطَانًا»: دلیل و برهان. «مَثْوَى»: جایگاه، محل اقامت.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران میفرمایند: بعد از اینکه ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و بهسوی مکه روی آوردند؛ بعد از اینکه قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: واه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همینگونه رهایشان کردیم! اینک بباییم که برگردیم و آنها را ریشهکن ساخته کار را یک سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دل هایشان رعب و وحشت افکند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن گاه این آیه مبارکه نازل شد:

تفسیر:

«سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»: به زودی در قلبهای کفار بیم، هراس، نا آرامی و اضطراب خواهیم افکند؛ «بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»: به سبب که آنان بدون هیچ دلیل و برهانی به خدای خویش شرک قرار داده اند درحالیکه پروردگارشان آنها را به چنین کاری امر نکرده است.

بایدگفت که: تکیه به غیر الله متعال، شرك و عامل ترس است. همان گونه که ایمان و یاد الله عامل اطمینان میباشد.

در ضمن قابل یادآوری است که: برهان، نوری الهی است که بر دلها نازل میشود و مشرکان این نور را ندارند.

«وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151)»: آنها از امر خدای تعالی سرپیچی نموده و مرتکب گناهان شده و به کتابش کافر شدند و پیامبرش را تکذیب نمودند پس برای آنان در دنیا ذلت، خواری و عار و در آخرت عذاب شعله‌ور که بسیار بدجاست خواهد بود.

بدین ترتیب در دنیا در هراسند و در آخرت در عذاب. در حدیث آمده است: «نصرت بالرعب مسيرة شهر» با ایجاد هراس به مسافت یک ماه پیروز شدم. همچنان در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

- 1 - با افکنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
- 2 - زمین همه برایم سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد.
- 3 - غنایم برایم حلال گردانیده شد.
- 4 - اجازه شفاعت به من داده شد و درحالی‌که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگان که شرک به خدا نیاورده‌اند، به آخرت داشته‌ام.
- 5 - پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، ولی من به سوی همه مردم مبعوث گردیده‌ام.

قابل یادآوری میدانم که: انسانهای مشرک و کافر همواره نگران، مضطرب، بیمناک و پریشان حال اند؛ چون کفر چیزی نیست که دردل، آرامش و آسایش بیافریند؛ بلکه تقلیدی کورکورانه و موروثی و تعصبی بی دلیل و جاهلانه است که آنها را از اندیشه‌ی درست و تفحص و تحقیق واقع گرایانه، باز می دارد. از طرفی نیز، افکندن بیم و هراس در دل آنها دلیل بطلان عقلی و حسنی شرک و چوب و سنگ پرستی است که فقط اثر بد را در دلها بر جای می گذارد. معنای این آیات، عام، و حکمش در هر زمان و مکانی نافذ است.

خوانندگان معزز!

در آیات متبرکه (152 الی 155) در مورد اینکه مسلمانان چرا در غزوه احد شکست خوردند بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِأِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (١٥٢)

و به راستی خداوند، وعده خود را با شما (مبنی بر پیروزی شما در جنگ احد) تحقق بخشید، آنگاه که در (درآغاز جنگ) به فرمان او، آنان میکشتید.

تا اینکه سست شدید و درکار (جنگ و جمع آوری غنیمت) با یکدیگر به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه آنچه را دوست می داشتید (از پیروزی بر دشمن) به شمانشان داد، نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بود، و بعضی خواهان آخرت. سپس برای آنکه شما را آزمایش کند از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد، (و پیروزی شما به شکست انجامید). و از (معصیت و تقصیر) شما (که نافرمانی از دستور پیامبر بود) در گذشت. بی گمان الله نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد. (١٥٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَحُسُّونَهُمْ»: ایشان را از پای در می آورید و مستأصل شان می نمائید. «إِذْنٌ»: مشیت و فرمان. «فَشِلْتُمْ»: ضعیف و پست همت شدید. «عَصَيْتُمْ»: نافرمانی و سرکشی کردید. «أَرَاكُمْ»: نشانتان داد. «صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ»: شما را از ایشان بازداشت. مراد این که خداوند شما را از جنگ ایشان منصرف و معونت خود را بازگرفت و شکست را بهره شما کرد.

تفسیر:

در شأن نزول آیه مبارکه مفسران نگاشته اند؛ بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بازگشت، بعضی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: این رنج و محنت از کجا به ما رسید و چگونه این واقعه اتفاق افتاد.

و چگونه دچار این شکست و مصیبت شدیم، در حالیکه الله متعال به ما وعده پیروزی و نصرت را داده بود؟ رب العالمین در جواب ایشان این آیه را نازل فرمود: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ»: هر آینه خداوند وعده خود را بشما در باب پیروزی شما راست کرد که آن پیروزی مشروط به صبر بود تا صبر می کردند پیروز می شدند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند.

باید گفت که: معنای تحقق وعده‌های خدا، نادیده گرفتن سنت های الهی نیست. نصرت خداوند تا زمانی است که شما به وظیفه عمل کنید.

«إِذْ تَحْسَبُونَهُم بِأَذْنِهِ»: وقتی که آنان را به صورت دسته جمعی و سریع می کشتید و بنا به اراده و حکم خدا با شمشیرهایتان آنان را درو کردید.

«حَتَّى إِذَا فُشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ»: تا آنگاه که شما سستی کردید و ترس از خود نشان دادید و با یکدیگر در اموری مخالفت و منازعت کردید، و در مورد ماندن در کوه ضعف و اختلاف پیدا کردید، باید گفت که: عامل شکست‌های بیرونی، همانا عامل درونی است. شما در درون سست و نافرمان شدید، لذا در بیرون شکست خوردید.

«وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ»: بعد از این که پیروزی از آن شما بود، از دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی کردید.

بناءً باید گفت که: از جمله عوامل شکست، سستی، نزاع و عدم اطاعت از فرماندهی است. در سال دوم هجری که مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند، خداوند وعده داد که در جنگ‌های آینده نیز پیروز میشوند. در سال بعد که جنگ احد واقع شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم پنجاه نفر از تیراندازان را در بالای کوه قرار داد، و هدایت فرموده بود از مسلمانان دفاع کنند. و به آنان هدایت فرمود: جای خود را ترک نکنید حتی اگر پرندگان نیز بر ما فرود آیند. کنایه کشته شدن است. وقتی دو سپاه با هم درگیر شدند بر اثر تیراندازی تیراندازان به طرف مشرکین، نیروی مشرکان تاب مقاومت نیاورد، و شکست خورد، اما به محض اینکه تیراندازان چنان دیدند به خود گفتند: غنیمت غنیمت و برای جمع آوری ساز و برگ شکست خوردگان از کوه پایین آمدند، امیر ایشان عبدالله بن جبر می گفت: با یکدیگر مخالفت و منازعت نکنید و گذرگاه را خالی نکنید ایشان اطاعت نکردند و در بین خود در هم افتادند. و عبدالله خود با گروه اندکی که کمتر از ده نفر بودند ایستادگی کرد و گفت: من از فرمان رسول الله سرپیچی نمی کنم و شروع به پند دادن یاران خود کرد و فرمان رسول الله را به آنها گوشزد نمود، ولی آنها گفتند، رسول الله چنین نفرمود، دشمن همه گریختند ماندن ما در اینجا چه سودی دارد؟ رفتند و همراه لشکر شروع به جمع غنایم و غارت کردند و دره و کوه را رها ساختند...

خالد بن ولید که متوجه خالی شدن کوه و باقی ماندن تعداد کمی از محافظان در کوه شد با سواران خویش از عقب حمله کرد و عکرمه بن ابی جهل هم در این تعرض او را همراهی کرد و بر مسلمانان حمله کرد و آسیای جنگ به نفع ایشان چرخید و ابلیس لعنة الله صدا درآورد که: محمد کشته شد نظام جنگی مسلمانان در هم و برهم شد و حتی شروع به ضربت

زدن به یکدیگر شدند و از ترس و شتاب نمی دانستند چه می کردند. و در فرمانبرداری امیر و سالار خود عبدالله بن جبیر عاصی شدند و مرکز لشکر را ترک کردند و سرانجام پیروزی به شکست مسلمانان مبدل شد. و فرموده ی خدا چنان است که فرمود: «مَنْ بَعْدَ مَا أَرْأَكُمْ مَا تُحِبُّونَ» یعنی بعد از پیروزی. «مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا»: یعنی خواستاران مال غنیمت، همان افرادی بودند که کوه را ترک نمودند. ابن مسعود (رض) میفرماید: پیش از آن که این آیه فرود نیامده بود، هرگز فکر نمیگردم در میان ما کسی طالب دنیا نیز می باشد!

در این هیچ جای شکی نیست که؛ انسانها برای هدفهای متفاوت جنگ میکنند. بعضی برای دنیا میجنگند و بعضی هم برای آخرت. ولی پایداری در نبرد و معرکه، همانا حفظ وحدت و اطاعت، نشانه‌ی آخرت خواهی رزمندگان است. «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»: یعنی برخی از شما پاداش خدا را می جویند. همان ده نفری بودند که با رئیس خود، «عبدالله بن جبیر» در سنگر پایدار ماندند و استقامت ورزیدند سپس شهید شدند.

«ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ»: سپس با شکست خوردنتان شما را از کفار منصرف کرد تا ایمان شما را امتحان کند.

مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار میگیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد. درضمن نباید فراموش کرد که: شکست‌ها، وسیله‌ی آزمایش الهی است.

«وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ» هنگام تخلف و شکست نیز از لطف الهی نباید مأیوس شوید. «وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ» با این که نافرمان بودید، از خطا و گناه شما صرف نظر کرد. نشان میدهد که اگر عفو خدا نبود، گناهی که آنان مرتکب شده بودند مستوجب عقوبت و عذاب بیشتری بود، از این رو فرمود: «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (152)» یعنی حق تعالی دارای فضلی واسع است در جمیع اوقات و احوال بر مؤمنان منت و نعمت دارد.

مؤمن را به خاطر يك خلاف نباید از صفوف اهل ایمان خارج دانست، بلکه باید از يك سو هشدار داد و از سوی دیگر با تشویق دلگرمش کرد.

الله متعال خطای آنان را بخشید. اکنون کسی مجاز نیست که با این حرکت آنها را مورد طعن و تشنیع قرار دهد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتیر اندازان هدایت فرموده بودند: «اگر دیدید که کشته میشویم، به یاریمان نیایید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع آوری غنائم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند.

خاطرات جنگ احد:

مؤرخان و سیرت نویسان می نویسند: از جمله کسانی که در روز جنگ احد ثابت قدم و پایدار ماند، و مانند شیر حمله میگرد، انس بن نصر، کاکای انس بن مالک بود. وقتی مسلمانان شکست خوردند و منافقان شایع کردند که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کشته شده است گفت: بار خدایا! من از اعمال اینها یعنی مسلمانان، شرم دارم و معذرت میخوام، و از کردار آنها، یعنی مشرکین تبری میکنم. آنگاه شمشیر را از نیام کشید و پیش رفت. در

این موقع «سعد بن معاذ» به او رسید و گفت: سعد کجا؟ به خدا قسم بوی بهشت را در احد می یابم. آنگاه جلو رفت تا کشته شد و مشرکان جسدش را «مُتْلَهُ» (بی سیرت کردن و قطع و پارچه کردن میت که در اسلام حرام است!) کردند به طوری که جز خواهرش آن هم از روی انگشتانش هیچ کس او را نشناخت.

و در روایت آمده است که هشتاد و چند زخم خنجر و شمشیر و نیزه بر بدن داشت. (این داستان را میتوانید در صحیح بخاری مطالعه فرمایید).

همچنان ابن کثیر از ابن مسعود روایت کرده و گفته است: در روز احد زنان پشت سر مسلمانان زخمیان مشرکین را میکشیدند اگر قسم بخورم که هیچ یک از ما دنیا را نمیخواست دروغ نمی گویم تا این که آیه نازل شد که (در بین شما هستند افرادی دنیا را می جویند و نیز افرادی هستند که آخرت را آرزو میکنند). بعد از این که یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم به خلاف دستور او عمل کردند و از مأموریت خود نافرمان شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم به جز نه نفر کس دیگری در کنار خود ندید. وقتی دشمنان به او فشار آوردند، فرمود: خداوند آن کس را بیامرزد که مشرکان را از مادر می کند. و همین گفته را تکرار میکرد، تاهفت نفر از آنان از پا درآمده و کشته شدند، آنگاه مشاهده کردند شکم حضرت حمزه رضی الله عنه دریده شده و «هند» جگر او را با دندان بیرون آورد، اما نتوانست آن را بخورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم سخت محزون و غمگین شد و در همان روز هفتاد مرتبه بر او درود فرستاد.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

(و) (بیاد آورید) هنگامی را که (در حال گریز از کوه) بالا می رفتید، و به هیچ کس توجه نمی کردید. و پیامبر از پشت سرتان شما را صدا میزد، پس (خداوند) با غم و اندوهی در پی غم و اندوهی (دیگر) به شما سزا داد. این بدین خاطر بود که بر آنچه از دست داده اید و بر آنچه به شما رسیده است؛ اندوهگین نشوید. و خداوند از آنچه می کنید؛ آگاه است. (۱۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُصْعِدُونَ»: در زمین پراکنده میشوید و می گریزید و دور می گردید. از مصدر (إِصْعَاد). فرق (إِصْعَاد) با (صُعُود) در این است که اصعاد در زمین صاف انجام می پذیرد، ولی صعود در تپه ها و کوه ها. «لَا تَلْوُونَ»: روی بر نمی گردانید و نمینگرید. «فِي أُخْرَاكُمْ»: در پشت سرتان. «فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ»: خدا سزای غمی را که با مخالفت خود به پیغمبر رسانیدید، با غمی داد که بر اثر شکست به شما رساند. یا: خداوند غم هزیمت را بر غم جراحت شما افزود.

تفسیر:

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ»: ای گروه مؤمنین! به یاد آورید هنگامی که (در جنگ) در وقت فرار بر کوه سراسیمه بالا میرفتید و پشت سر و اطراف خود را نگاه نمی کردید، و هیچ کس به فکر دیگری نبود.

یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یابه فریادهای رسول الله صلی الله علیه و سلم توجهی نداشتید، «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ» (در حالیکه) پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم، مانند سابق بر جای خویش استوار بود؛ و شما را از این حرکت زبون باز میداشت؛ و بسوی خویش میخواند؛ و شما را

از پشت سر فریاد می‌کرد، و میگفت: ای بندگان خدا! پیش من بیایید، بندگان خدا من پیامبر خدا هستم.

هرکس حمله کند بهشت برای او است اما، شما از اضطراب و تشویش، به شنیدن آواز او قدرت نمی‌داشتید؛ تا آنکه کعب بن مالک چندین مرتبه فریاد برآورد؛ آنگاه مراجعت کرده حوالی پیغمبر گرد آمدید.

یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول الله صلی الله علیه وسلم جز دوازده تن، هیچ‌کس دیگری باقی نمانده بود.

قابل یادآوری است که: اظهار علاقه، در روز آرامش، تنعم و راحت مهم نیست؛ همدلی و همراهی در روزهای سختی نشانه‌ی دوستی واقعی است.

«فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ» پس الله (به سبب نافرمانی تان) غمی بر غمهای تان افزود و مجازات نمود، به خاطر اندوهی که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم فراهم کردید، به اندوه کيفر داد و دچار غم و غصه نمود؛ چون با امر او مخالفت کردید. (طبری معتقد است که «باء» به معنی «علی» است و بر این اساس معنی چنین خواهد شد: فجازاکم علی معصیتکم و مخالفتکم أمر الرسول غما علی غم: «به خاطر مخالفتی که بادیستور پیامبر از خود نشان دادید، خداوند غم‌های فراوانی را بر شما مستولی کرد». همانگونه که در آیه‌ی «وَأَصْلَبْنَاكُمْ فِي جُدُوعِ اللَّحْلِ» «فی» به معنی «علی» آمده است. ابن القیم این قول را ترجیح داده و ابن کثیر نیز بر آن اعتماد نموده است).

اکثر مفسران «فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ» را چنین تفسیر نموده اند: الله متعال به شما غم بالای غم افزود. يك غم آن بود که فتح و موفقیتی که در ابتدا حاصل کرده بودند، از دست رفت غم دوم، کشته شدن و جراحت کسان آنها، و اشاعت خبر شهادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود. بعضی چنین استنباط کرده‌اند: در عوض غمی که بنابر عدم ظفر و موفقیت و از دست رفتن غنیمت، و تحمل نقصان مالی و بدنی به‌شمارسیده بود، چنان غم بزرگی فرارسید که تمام غمهای گذشته را از یاد برد؛ یعنی افواه قتل پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان از شدت این غم و اندوه، هوش و حواس خویش را باختند؛ حتی نتوانستند آواز پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشنوند؛ مانند کسی که به طور کلی به جانبی چنان منهمک باشد، و از جانب دیگر غافل و بی‌خبر شود.

«لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَفَاتِكُمْ» تابه خاطر چیزی که از دست دادید یعنی غنیمت، غصه نخورید. باید از ناگواری‌های گذشته درس اموخت و از مصیبت‌ها و ناکامی‌های گذشته، اندوهی به دل را ندهید.

«وَلَا مَا أَصَابَكُمْ»: یعنی تا به خاطر شکستی که خوردید غصه نخورید. هدف بیان حکمت غم است؛ یعنی بر مبنای فضل و رحمت خدا مصیبت وارده و غنیمت از دست رفته را فراموش کنند و غصه ی آن را نخورند.

«وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(153)»: او تعالی بر تمام اعمال و احوال شما آگاه است و صدای شمارا میشنود، او صادق را از کاذب و مؤمن را از کافر باز می‌شناسد. یعنی به احوال و نیات شما آگاه است، و بر طبق آن معامله می‌کند.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نَّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ

مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١٥٤)

سپس بعد از آن غم و اندوه، آرامشی (به صورت) خواب پینکی بر شما فرو فرستاده، که گروهی از شما را فراگرفت. و گروهی دیگر (= منافقین) در فکر جان خود بودند، و درباره‌ی الله، گمانهای ناروا و باطل، همچون گمانهای زمان جاهلیت داشتند. می گفتند: «آیا چیزی از نصرت و پیروزی نصیب ما میشود؟» بگو: «همه کارها (شکست و پیروزی) به دست خداست». آنها چیزی را در دلهایشان پنهان میدارند که برای تو آشکار نمیسازند، میگویند: «اگرما را در این کار اختیاری بود (وبهره‌ای از پیروزی داشتیم) در اینجا کشته نمیشدیم». بگو: «اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده بود؛ قطعاً به قتل گاه‌های خود، بیرون می آمدند». و (اینها) برای این است که خداوند، آنچه را در سینه هایتان (پنهان) دارید، بیازماید، و آنچه را در دلهایتان است؛ خالص و پاک گرداند. والله به آنچه در سینه‌ها است داناست. (١٥٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَهْمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»: خودشان برای خودشان اهمیت دارند و خویشان را می‌پایند و بس. «ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةَ»: همچون گمان جاهلیت. یا: همچون گمان اهل جاهلیت.. (هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ): مگر فتح و پیروزی نصیب ما میشود؟ هرگز! مگر در کار و بار خود اختیاری نداریم؟ اگر داشتیم چنین و چنان می کردیم و... «يُخْفُونَ»: پنهان میدارند. «لَا يُدُونُ»: آشکار نمیکند. «بَرَزَ»: بیرون آمد «مَضَاجِعَ»: جمع مَضْجَع، آنجا که انسان در آن دراز می‌کشد و بر پهلو می‌افتد. مراد خوابگاه مرگ و قتلگاه است. «لِيَبْتَلِيَ»: تا بیازماید. «لِيُمَحِّصَ»: تا سره و خالص سازد.

تفسیر:

در جنگ احد عده‌ای از مسلمانان پس از شکست فرار کردند و عده‌ای به شهادت رسیدند که مستحق درجه شهادت بودند و عده‌ای هم که مخلص بودند در معرکه استوار و ثابت قدم ماندند خداوند خطاب به این گروه میفرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً» سپس بدنبال این غم، اندوه و پریشانی آرامشی و بی حسی به گونه خواب سبکی بر شما چیره گردانیده شد، تا از ناحیه‌ی دشمن بر خود احساس امنیت کنند؛ چون ترسو خوابش نمی‌برد. امام بخاری از انس (رض) نقل کرده است که ابا طلحه گفته است: روز احد در مصاف با دشمن چرت به ما دست می داد به نحوی که شمشیر از دستم می‌افتاد و آن را برمی داشتم و باز می افتاد و آن را برمی داشتم.

سپس خدا یادآور شده است که این امنیت و آسایش عمومی نبود بلکه فقط شامل حال اهل اخلاص بود. و منافقان همچنان در بیم و هراس باقی ماندند آنجا که میفرماید: «يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ» خواب فقط گروهی از شما را فرا میگیرد و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در جنگ گردید.

این وضع و حالت در هنگامی عارض شد که انتظام و انضباط سپاه اسلام به هم خورده بود؛ چندین جسد به خاک و خون می غلطید؛ و اکثر مجاهدان جراحت شدید برداشته بودند، بقیه از افواه قتل پیغمبر صلی الله علیه وسلم احساس و هوش خویش را از دست داده بودند؛

گویا، این خواب موقتی پیام بیداری بود؛ عارض شدن این غنودگی خستگی‌ها را رفع نمود؛ و آگاه گردانید که وقت خوف و اضطراب سپری شد؛ اکنون به اطمینان و آسایش خاطر فرایض خویش را انجام دهید. اصحاب به سرعت در اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم حلقه بستند؛ و محاذ «جبهه» جنگ را تشکیل نمودند؛ در اندک زمانی، فضا صاف گردید؛ و دشمن از مقابله عاجز آمد.

یادداشت: ابن مسعود میگوید: وقوع نعاس هنگام جنگ از طرف الله متعال علامت فتح و ظفر است؛ چنانکه سپاه حضرت علی (رض) را در حرب صفین نیز این واقعه رخ داد. «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» یعنی جماعتی دیگر، که عبارت بودند از منافقان یعنی معتب بن قشیر و یارانش که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود می‌پیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می‌گفتند.

آنها جز نجات خود آرزویی نداشتند و سبب شکست و فرار نمودن آنها، تهدید مشرکین بود؛ چراکه آنان تهدید مینمودند که به جنگ بر خواهند گشت. پس مسلمانان به انتظار نبرد نشستند، در این هنگام خدا آرامش را بر قلب آنها نازل کرد و آسوده خاطر خوابیدند، و بیم و ترس برگشتن کفار به میدان کارزار منافقان را پریشان کرده و خواب را از دیدگان آنها پراند و از شدت ترس و آشفتگی، خواب به چشمان آنها راه نیافت. «يُظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» مانند افراد زمان جاهلیت نسبت به خدا گمان بد دارند.

ابن کثیر گفته فرموده است: آنها گمان می‌کردند که با پیروزی مشرکان در آن ساعت کار خاتمه یافته و اسلام و مسلمانان نابود خواهند شد. حال و وضع اهل شک و تردید چنین است که هر وقت کاری زشت و ناخوشایند فراهم گردد چنین شک و تردید زشتی به آنها دست میدهد. (مختصر ابن کثیر ۳۳۰/۱).

«يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ؟!» «می‌گفتند» به رسول الله صلی الله علیه وسلم «آیا ما را در این کار بهره‌ای هست» از نصرت و غلبه بردشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدف‌شان از این سخن این بود که: البته ما را بهره‌ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقی است.

«قُلْ إِنْ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّهِ» ای محمد! به منافقین بگو: تمام امور در دست الله متعال است. به میل خود در آن تصرف می‌کند.

«بگو: سر رشته کارها یک سر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به دست اوست، بدانید که عنایت الله متعال در حق پیامبرانش، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، اما چیزی که مهم است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ «يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ»: آنان در دل چیزی را نهان دارند که آن را برای تو برملا نمی‌سازند.

که نفاق بود و آنرا برای تو اظهار نمیکردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمیداند و خواهان فهم آن است، سؤال میکردند، «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا»: یعنی اگر اختیار داشتیم بیرون نمی‌آمدیم پس کشته نمی‌شدیم، اما مجبور شدیم بیرون بیاییم، و این تفسیر چیزی است که پنهان میداشتند.

زبیر فرموده است: در آن روز خواب بر ما غلبه کرد و من سخنان «معتب بن قشیر» را می شنیدم در حالیکه چرت می زدم می شنیدم می گفت: اگر اختیار داشتیم در آنجا کشته نمی شدیم. (تفسیر قرطبی ۲۴۲/۴).

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر از منزل خود خارج هم نمی شدید، آنان که خدا تقدیر کرده بود که کشته شوند، بیرون می آمدند و به قتلگاه خود می رفتند.

پس تقدیر خدا علاج و مفری ندارد.

«وَلِيُنَبِّئَنَّ اللَّهَ مَا فِي صُدُورِكُمْ»: خداوند به رازهای درون دل شما آگاه است و آنچه در دلهای شما میگذرد ظاهر گرداند. یعنی شما را در معاملات امتحان وارد می کند تا هر چه در قلبهای شماست برون تراود و مشخص کند و در کوره امتحان و آزمایش قرار دهد تا خالص از مغشوش متمایز گردد.

«وَلِيُخَيِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» یعنی شما را در معاملات امتحان وارد می کند تا هر چه در قلبهای شماست برون تراود و مشخص کند و در کوره امتحان و آزمایش قرار دهد تا خالص از مغشوش متمایز گردد.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (154)»: و خداوند به اسرار و راز و پنهانی های ضمائر سینه ها آگاه است و از خیر و شر نهفته در آن باخبر است. و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان میکند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند. سپس خدا شکست آنها را در روز احد بیان کرده و گفته است:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احد] که دو گروه [مؤمن و مشرک] با هم روبرو شدند، به دشمن پشت کردند، (فرار کردند) جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهای که مرتکب شده بودند لغزانید، البته الله آنها را عفو کرد، بی گمان الله آمرزنده بردبار است. (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّوْا»: پشت کردند. روی گردانند. «الْجَمْعَانِ»: دو گروه مؤمنان و مشرکان.

«اسْتَزَلَّهُمُ»: آنان را به لغزش انداخت. آنان را به خطا و گناه دچار کرد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ»: خطاب این آیه مبارکه به مومنان است، در روز احد، مسلمانان با کافران با یکدیگر روبرو گشتند آنان که از میان شما از قتال دشمن برگشتند و به جنگ پشت کردند و به هزیمت مواجه شدند.

«يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ» در روز احد، مسلمانان با کافران با یکدیگر روبرو گشتند، «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا شَيْطَانُ» با ایجاد وسوسه و انداختن آنها در خطا، آنان را به سبب بعضی اعمالشان خوار کرد که عبارت بود از مخالفت با فرمان و دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم. باید یادآور شد که: گناه، میدان را برای وسوسه های شیطان باز می کند.

«وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ» و قطعاً خداوند از کيفر و عقوبت آنها درگذشت و صرف نظر کرد. به سبب توبه و عذر خواهی شان، بناءً خطاکار را نباید برای همیشه طرد کرد و در مجازات وی شتاب بخرچ داد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ(155)»: همانا دایره ی بخشودگیش وسیع است و در کيفر کسی که از او نافرمانی کرده است، شتاب و عجله ندارد. و به بنده فرصت میدهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

مؤمنان در خطای خود با چنین سرنوشتی مواجه اند در حالی که منافقان به علت اعتقاد بد، هم در برابر گناهان کبیره مؤاخذه میشوند و هم در برابر گناهان صغیره. این آیه، برای پاره ای از مسلمانان که در نبرد احد از صحنه گریزان شدند، نکوهشی لطیف، مهربانانه و دلسوزانه است.

یادداشت:

چگونگی برخورد مسلمانان در جنگ احد آنان را به چهار گروه تقسیم کرد:
1 شهدا 2 صابران 3 فراریان که مورد عفو قرار گرفتند 4 منافقان.

خوانندگان گرامی!

خداوند متعال، مؤمنان را از و سوسه های ابلیسان آنانیکه در شکست احد دست داشتند، هشدار می دهد. و اینک در آیات متبرکه (156 الی 158)، از و سوسه ها و دسیسه های یاران شیطان که همانا، منافقان اند، و از بی ارزش پنداشتن یاهو گویی های مشرکان و منافقان، بر حذر می دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١٥٦)

ای کسانی که ایمان آورده اید! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند، و در باره برادرانشان چون به سفر (تجارت) رفتند (و مردند) یا در جنگ شرکت کردند (و کشته شدند) گفتند: «اگر آنها نزد ما در خانه بودند، نمی مردند و کشته نمیشدند» تا خداوند این (گفتار) را حسرتی در دلهایشان قرار دهد، در حالیکه الله زنده میکند و میمیراند زندگی و مرگ به دست الله است) و الله به آنچه می کنید بیناست. (١٥٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ»: در زمین سفر کردند. «إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ»: وقتی در زمین برای تجارت و خرید و فروش سفر کنند. کلمه إذا به منزله ی «ان» است که معنای فعل ماضی را به مستقبل در می آورد. «غَزَى» (غزو): جمع غازی، مبارزان، جنگجویان، پیکار گران.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا»: ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند، مراد: منافقان، به رهبری عبدالله بن ابی، میباشد. بناءً ای مومنان؛ شک و نفاق بدل خود راه ندهید، و آنچه را که ایشان میگویند شما نگویند که آنان میگفتند اگر ما در خانه می نشستیم و بیرون نمی رفتیم مرگ به سراغ ما نمی آمد و ما کشته نمی شدیم. همه ای آن شایعات و تبلیغات دلسرد کننده است که توسط دشمن براه انداخته شده است. دشمن در لباس دلسوزی و حسرت، میخواهد زهر باشی کند.

«وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ» یعنی به برادران خود که چون به مسافرتی میرفتند، «أَوْ كَانُوا غَزَى» «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند، «لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا» اگر پیش ما میماندند و بیرون نمی رفتند، نه می مردند و نه کشته می شدند.

یعنی آنها چون خارج از مدینه برآمدند، مردند؛ اگر با ما در خانه های خود اقامت می ورزیدند، چرا مرده یا مقتول می گردیدند؟! این اظهارات، به این غرض بود که مسلمانان بشنوند، و مایه افسوس و حسرتشان گردد، و گویند: چون بدون سنجش، از جاهای محفوظ خارج، و در آتش جنگ داخل گردیدیم، به این مصیبت گرفتار شدیم؛ اگر در خانه های خویش می بودیم، به چنین بلا مبتلا نمی گردیدیم.

خدای متعال برای رد این سخنان فرمود: «لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ»: آن را گفتند تا چنان اعتقاد و باوری فاسد، داغ و حسرتی در نهان آنان بشود. بعضی مفسران برآنند که «لام» در «لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» لام عاقبت میباشد، و چنین معنی کرده اند که این سخنان از این جهت بر دل منافقان میگذشت، و به زبانیشان جاری می شد، که خداوند متعال همیشه آنها را در آتش حسرات و افسوس سوخته بگذارد؛ دیگر حسرات این امر ماند که چرا مسلمانان مانند ما نشدند و هیچکس به سخنان ما گوش نداد؟! گویا، بدین طریق «لِيَجْعَلَ» با «لَا تَكُونُوا» نیز تعلقی بهم میرساند. (بنقل از تفسیر کابلی)

یعنی این سخنان مبتنی بر واقعیت نیستند. واقعیت این است که قضای الهی تغییر یافتنی نیست. اما کسانی که به خدا ایمان ندارند و همه چیز را بسته به تدبیر خود میدانند چنین حدس و گمان هایی تنها موجب حسرت و اندوه آنان میشود و از حسرت دست بردست میمانند که ای کاش چنان نمیکردیم تاچنین نمیشد.

«وَاللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» الله متعال اعتقاد فاسد آنها را رد می کند. پس مرگ و زندگی در اختیار الله متعال است، مرگ و حیات، از مقدرات الهی است، و خداوند است که زنده میکند و می میراند و این کار مخصوص الله متعال است بسیاری از مردم تمام عمر خود را در سفر میگذرانند و در جنگها شرکت میکنند اما جان سالم بدر میبرند و در خانه بر روی بالین جان می سپارند و اما برعکس کسانی هم هستند که عادت دارند همیشه در کنج خانه باشند سرانجام خداوند سببی پدید می آورد و از منزل بیرون می آید تا کشته شوند وقتی اجل فرا رسد هر قدر سعی و تلاش کند نمی تواند آن را تغییر و تبدیل کند و آن اجل را از خویشتن دفع کند.

پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیز در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرائی باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند. باید گفت که: تقویت ایمان به مقدرات الهی، موجب استقامت و حضور در میادین جهاد و برطرف شدن ترس و هراس میگردد.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (156): خدا از اعمال بندگان آگاه است و پاداش یا کیفر اعمال آنها را می دهد.

وَلَنَنْصُرَنَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مَتَّمْ لِمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

و اگر در راه الله کشته شوید یا بمیرید، بی گمان آمرزش و رحمت از (جانب) خدا، از آنچه آنها جمع می کنند، بهتر است. (۱۵۷)

تفسیر:

«وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (157)»: اگر شما در جنگ و جهاد کشته شوید یا بمیرید هر آینه بخشودگی و رحمت از جانب خداست و بخشایش حق سبحانه تعالی برای شما از آنچه که کافران جمع میکنند از متاع و مال و غرور بهتر است.

درجهان بینی الهی، مرگ و شهادت در راه الله، از همه ی دنیا و جمع کردنی های آن بهتر است.

پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش الله متعال و رحمت وی را بر بهره های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است. نباید فراموش کنید: مغفرت و رحمت نتیجه ای ابدی دارد، ولی مال و ثروت آثارش موقت است.

قابل تذکر است که: خداوند متعال در این آیه مبارکه بابیان دو نکته، به شایعات دلسرد کننده ی منافقان که در آیه ی قبل مطرح شد جواب فرموده است:

الف: مرگ و حیات به دست اوست. جبهه رفتن، طول عمر را کم نمی کند.

ب: کسی که در راه الله گام بردارد، بمیرد یا شهید شود، برنده است. زیرا او عمر داده، ولی مغفرت و رحمت گرفته است، پس چیزی را نباخته است. کسانی که در راه سفر به جبهه، یا در راه تحصیل علم، یا در سفر به حج و زیارت، تبلیغ و ارشاد و سایر اهداف مقدس از دنیا بروند، مشمول رحمت و مغفرت الهی خواهند بود.

وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تَحْشَرُونَ (۱۵۸)

اگر بمیرید (به مرگ طبیعی) و یا کشته شوید، البته (در هر دو صورت) به سوی الله باز گردانده و جمع خواهید شد. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَئِنْ مُتُّمْ»: اگر بمیرید.

یادآوری: «متم» با حرکه ی ضمه ی میم از باب نصر ینصر (مات یموت بر وزن قال یقول و صان یصون)؛ مانند: قُتِم و صُنتم و متم» با حرکه ی کسره ی میم از باب علم یعلم (مات یمات بر وزن خاف یخاف و نام نیام)؛ مانند: خفتم و نمتم. «تُحْشَرُونَ»: گردآوری می شوید، حشر می گردید.

تفسیر:

«وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تَحْشَرُونَ (158)»: خواه در بستر بمیرید یا در میدان معرکه کشته شوید بازگشت شما به سوی خدا است و در مقابل اعمالتان از شما بازخواست میکند. پس اعمالی را ترجیح بدهید که شما را به الله نزدیک میکند و رضایتش را برایتان فراهم میسازد، و از خشم و غضبش بر حذر باشد و از پیامبرش اطاعت کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (159 الی 160) در باره نمونه ای از رفتار پسندیده ی پیامبر صلی الله علیه وسلم با یارانش، اشاره بعمل آمده است.

پیامبر اسلام با در نظر داشت اینکه؛ زخمها و جراحات فراوان برداشته و دچار درد و الم گشته بود، با با یارانش با خوشخویی و خوشرویی و مدارا و شکیبایی رفتار میکرد، با مهربانی تمام، مخاطب قرارشان میداد و برای کارهای آینده و مصلحتهای اجتماعی و زندگانی نیز با آنان به مشورت می‌نشست تا شیوه‌های والا و درست و فلسفه‌ی رهبری را بیشتر درک کنند و پس از مرگ رهبر، همه‌ی امور را از طریق شوری فیصله دهند و جامعه را از سرگردانی برهانند. بی گمان این رهبر، با خلق و خوی کریمانه اش برای جهانیان، رحمت است. قرآن عظیم الشان در توصیف منشهای والایش میفرماید: «و انك لعلی خلق عظیم» [قلم / ۴]، «لقد جاءكم رسول من...» [توبه/128].

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

پس به (سبب) رحمت الهی است که تو با آنان نرم خو (و مهربان) شدی، و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعاً (مسلمانان) از اطراف تو پراکنده میشدند، پس آنها را (در مورد حق خود) عفو کن و برای آنها (در باره حق الله) مغفرت بخواه و درکارها با آنان مشورت کن، پس چون (برکاری) تصمیم گرفتی پس بر الله توکل کن؛ بی‌گمان الله توکل کنندگان را دوست دارد. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

فَبِمَا رَحْمَةٍ، فبرحمة: ما زاید و برای تأکید است؛ یعنی، به برکت رحمت الهی. لِنْتَ لَهُمْ: با آنان نرم‌خو، خوش‌خو و مهربان شدی. فَظًّا: تندخو، سخت گیر، درشت خوی. غَلِيظَ الْقَلْبِ: سخت دل. اِنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (فض): از پیرامون تو پراکنده می شدند، تو را تنها می گذاشتند. اَعْفُ عَنْهُمْ: از آنان در گذر.

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ: به خاطر شناخت نظریات آنان در تدبیر امور امت در وقت جنگ و آشتی و در کارهای دنیوی و نیز به خاطر آرامش دل‌هایشان و پیروی از راه و روش تو، با آنان مشورت کن. شاور، از مشاوره، نظر گرفتن، رأی دادن. می‌گویند: «اشار العسل، عسل را از کند ویا شکاف سنگها ودرختها بیرون آورد و گردآوری کرد. فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: پس از مشاوره کردن بر خدا توکل کن. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

گرچه محتوای آیه کلی این آیه مبارکه هدایت و دستورالعمل‌های کلی است، لیکن نزول آیه درباره‌ی جنگ احد است. زیرا مسلمانانی که در جنگ احد فرار کرده، شکست خورده بودند، در آتش افسوس و ندامت و پشیمانی می‌سوختند.

بعد از مراجعت مسلمانان از جنگ احد، آن کسانی که از جنگ فرار کرده بودند اظهار ندامت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقاضای عفو بخشش میکردند خداوند با این آیه خطای خطاکاران را صادر کرده و پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذر آنان را پذیرفت.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» یعنی ای محمد! به سبب رحمتی، مهربانی و عطوفتی که از جانب الله، در نهاد تو به و دیعه نهاده است در مقابل آنان نرم‌خو شدی، با در نظر داشت اینکه آنان به خلاف دستور تو عمل کرده و از فرمانت در رفتند.

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»: اگر طبیعتی خشک و قلبی سختگیر می‌داشتی و با شدت و خشونت با آنان رفتار و برخورد می‌کردی، در نتیجه از اطراف

و ماحولت پراکنده می‌گشتند، و از تو دوری و نفرت می‌کردند. و چون خشونت و تندخویی در گفتار ظاهر می‌شود، از زبانش ناروا و از قلبش قساوت نفی شده است.

باید گفت که: آیهی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» دلیل بر آن است که تمام مکارم اخلاق در پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم انحصار یافته است. از عجایبات امرش این که عوامل عظمت بیش از حد در او جمع شده بود در صورتی که از همه کس بیشتر متواضع و فروتن بود. از لحاظ نسب و حسب شریفترین انسان، از لحاظ عمل پاکترین، از جهت کرم بخشنده و سخی‌ترین و در گفتار و سخنوری فصیح‌ترین انسان بود که همه ی اینها عوامل عظمت و بزرگی است. از آثار تواضع و فروتنی آن حضرت این که خود به دوختن و شستن لباس‌های اش و پاک کردن بوت‌های اش می‌پرداخت. سوار الاغ میشد، روی زمین می‌نشست، دعوت برده را می‌پذیرفت. پس درود و سلام خدا بر آن چراغ روشنگر راه هدایت و دریای اخلاق نیکو و فضایل باد!

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می‌گیرد از حقوق «و برآنان آمرزش بخواه» از الله متعال در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می‌گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه اینکه خاطر اصحاب را خوش ساخته و مودت ایشان را جلب می‌کند، معرف مشروعیّت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز هست.

حسن فرموده است: هر قومی که در بین خود از مشورت و جرگه استفاده کنند حتماً در کارشان موفق خواهند بود. (طبری 334/7).

پیامبر صلی الله علیه و سلم با یاران بسی مشورت می‌کرد. پیامبر اسلام وظیفه داشت با مردم حتی آنان که در گذشته لغزش داشته‌اند نیز مشورت کند.

طوری‌که در این آیه مبارکه آمده است: ظلمی را که به تو کردند، عفو کن؛ «فَاعْفُ عَنْهُمْ» برای گناهی که نسبت به خدا مرتکب شدند، طلب آمرزش کن؛ «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» در مسائل سیاسی اجتماعی، آنان را طرف مشورت خود قرار ده. «وَشَاوِرْهُمْ» مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن بازگذاشته است، نه در امور مسلم شرعی و رسول خدا (ص) عملاً با یارانشان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که فرمود: «هیچکس بیشتر از رسول خدا (ص) مشورت نمی‌کرد». چنانکه آن حضرت (ص) در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند: (ملاحظه فرماید: مختصر تفسیر ابن‌کثیر 1/331 و ترجمه فارسی تفسیر المنیر 3/ 168).

و. «تفسیر انوار القرآن»

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» هر زمانیکه بعد از مشورت قصد انجام کاری کردی پس بر خدا توکل کن نه بر مشورت یعنی نه بر اصحاب و یاران خود که با آنها مشورت کرده‌ای. ابوعلی دقاق گفت: توکل را سه رتبت است: اول توکل: پس تسلیم، سوم تفویض، توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت. (تفسیر گلشاهی)

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (159): «بدرستی که خداوند توکل کنندگان را دوست میدارد و متوکل حقیقی کسی است که غیر از حق نترسد و بجز خداوند امیدوار نباشد و حدیث شریف وارده در باره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی ای نزد رسول الله صلی

الله علیه وسلم آمد و خواست تا شتر خویش را همین گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رهاکنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول الله فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن.» باید یادآور شد که: توکل به الله از دو جهت بالاترین منزلت به شمار می آید: اول؛ باعث جلب محبت الله نسبت به بنده اش میشود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، دوم؛ این که توکل سبب میشود که بنده در پناه الله خویش قرار گیرد: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (التسهیل لعلوم التنزیل).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در شان نزول آیه مبارکه میفرماید: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» درباره ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) نازل شد که حواریان رسول الله صلی الله علیه وسلم و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوبکر و عمر فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یک دیگر هم رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی گردم.»

ابن عطیه میگوید: شوری از پایه های اساسی شریعت و اساس فولادین احکام است. پس هرکس با اهل رأی و دین مشورت نکند، عزلش - در هر مقامی که باشد - واجب میگردد. قطعاً خلافتی در این سخن نیست. در این باره، خداوند، مؤمنان را چنین میستاید: [منیر] «وَأمرهم شوری بینهم» (شوری/38).

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾

اگر خداوند شما را یاری و مدد کند، هیچکس بر شما پیروز نخواهد شد، و اگر شما را به خود واگذارد (و یاریتان نکند) پس چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر الله توکل کنند. (۱۶۰)

تفسیر:

در آیهی قبلی، سفارش به توکل شد و در این آیه مبارکه، دلیل توکل بر خدا را چنین مطرح میکند که عزّت و ذلّت تنها به دست اوست. طوریکه میفرماید: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»: اگر خدای تعالی برای شما پیروزی و نصرت را مقدر کرده باشد هرگز هیچ کافری بر شما پیروز نمی شود و هیچ دشمنی شما را شکست داده نمی تواند، واقعیت امر اینست که: تنها نصرت و امداد الهی است که تحت الشعاع هیچ چیز قرار نمی گیرد.

«وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» پس هر پیروزی که برایتان حاصل آید، مانند پیروزی روز بدر، با هر خواری و خفتی که برایتان پیش بیاید، به میل و خواست خدای سبحان پیش می آید، پس تمام کارها در اختیار اوست، و عزت و نصرت و ذلّت و خفت به دست او است.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (160)»: پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است، بر مومنین است که فقط بر ذات پاک الله متعال توکل کنند برای اینکه هیچ کمک دهنده ای غیر او برای آنها نیست، الله سبحان و تعالی شما را در دنیایان یاری میرساند و در آخرت ثواب و پاداش به دست خواهید آورد؛ زیرا کسی که مالک تمام امور دنیا و

آخرت است خدای یگانه و یکتا میباشد. وباتمام صراحت بایدگفت که: ایمان، از توکل بر الله متعال جدا نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (161 الی 164) درباره برخی دیگر از صفات نیک پیامبر صلی الله علیه وسلم در اصلاح امت (جامعه، ملت) مورد بحث قرار گرفته شده است.

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلُ وَمَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾

هیچ پیامبری را نسزد که [در اموال، غنائم، سایر امور به امت خود] خیانت ورزد و هر که خیانت کند، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید؛ سپس به هر کس آنچه را مرتکب شده به طور کامل می دهند، و آنان مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يَغْلُ» (غل): که خیانت کند. من یغل: هر که خیانت ورزد. معنی لغوی «غلول» در غنیمت خیانت است؛ امّا، گاهی به خیانت مطلق، و گاهی خاص به اخفای چیزی اطلاق میشود؛ چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه فرموده: «غُلُوا مصاحفکم»؛ مصاحف خود را پنهان کنید. تُوَفَّى: به تمامی داده می شود.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه مفسران مینویسند که: این آیه در قطیفه سرخ رنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از منافقان گفت: که شاید رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را برداشته باشند!

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلُ»: در شان هیچ پیامبری نیست که خیانت کند، عقلا و شرعا درست و روا نیست هیچ پیامبری در غنیمت خیانت کند. یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی آید تا به چیزی از غنائم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا الله پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی شود.

قابل دقت و تذکر است که: نفی در آیه مبارکه نفی «شان» است که از نفی «فعل» بلیغ تر است؛ چون منظور این است خیانت رخ نمی دهد و قابل تصور هم نیست تا چه رسد به این که حاصل شود و رخ دهد. (صفوة التفسیر)

به تأسف باید گفت که: هیچکس حتّی انبیا، از سوءظنّ مردم به دور نیست. «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلُ»: ضعف ایمان از یکسو و حبّ دنیا از سوی دیگر، انسان را وادار می کند حتی به انبیا هم سوءظنّ ببرد.

«وَمَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: هر کس در غنائم مسلمین خیانت کند، در روز قیامت آن را به دوش گرفته و می آورد، تا افشا شود و همه آن را ببینند.

باید گفت که: خیانت، خیانت است و مقدار آن مهم نیست. «يَأْتِ بِمَا غَلَّ» کلمه‌ی «ما» در جمله‌ی «يَأْتِ بِمَا غَلَّ» شامل هر مقدار، گرچه اندک هم باشد، می شود.

این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقّ در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت

باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و بر اساس این آیه کریمه غلول حرام است و از گناهان کبیره می باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرش دوخته شدگی از پشم را از پشت شتری از شتران غنیمت بر گرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حق من در این فرش، همانند حق هریکی از شماست».

پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم را تسلیم کنید».

«وهرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و بر حذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات میشود و همه اهل محشر از کار وی آگاه می گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال و بال گردن اوست، قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم مردی به نام ابن لثیه از قبیله «ازد» را به جمع آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل راکه او را بر عملی می فرستیم، پس میگوید: این از آن شماست و این دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود نشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمد صلی الله علیه وسلم در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی کند، مگر اینکه در روز قیامت می آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...».

«ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ»: و بعد از آن پاداش عمل خود را مطابق حسابش در روزی میدهد که خدای تبارک و تعالی به حساب هر شخصی در برابر هر عملی که انجام داده، به طور کامل و بدون کم و کاست داده می شود. خواه عمل او خوب باشد یا بد،

«وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ(161)»: و او تعالی عادل است که هرگز ظلم و ستم روا نمیدارد و هیچگاه در گناه گناهکاران اموری را که انجام نداده اند نمی افزاید و در پاداش نیکوکاران بخالت روا نمی دارد بلکه در آن روز میزان او که خدای رحمان است بر اساس عدالت بر پای خواهد شد.

بلی! خیانت سزاوار مقام والای هیچ فرستاده ای نیست و پیامبران از تمامی آلودگی های مادی و معنوی، به دوراند. پیامبر للعالمین است. (انبیاء 107). تا جایی که نیکبها و حسنات خوبان (ابرار) به منزله ی بدیها و سیئات مقربان (پیامبران) است. به عبارت دیگر: «حسنات الأبرار، سیئات المقربین» برای درک موقعیت و شخصیت انبیا میتوانیم کارهای کودکان را با بزرگسالان رشد یافته و نوابغ، مقایسه کنیم. بسیاری از کارها که برای بچه ها قابل تحسین باشد، برای بزرگتران، ممکن است ایراد محسوب شود؛ زیرا انتظار به نسبت میزان رشد انسان است.

حسن بصری کلمه «یغل» را به فعل مجهول قرائت کرده است که در این صورت، معنای بخش اول آیه چنین خواهد بود: «درست نیست به هیچ پیامبری خیانت شود و چیزی را از او پنهان دارند. اگر این قرائت را بپذیریم، همخوانی اش با بقیه‌ی آیه نیز محفوظ است.

یادداشت:

معنی لغوی «غلول» در غنیمت خیانت است؛ امّا، گاهی به خیانت مطلق، و گاهی خاص به اخفای چیزی اطلاق میشود؛ چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه فرموده: «غُلُوا مصاحفکم»؛ مصاحف خود را پنهان کنید.

میخواهم خدمت خوانندگان گرامی بعرض برسانم که مطابق فهم قرآن عظیم الشان: قیامت صحنه‌ای است که نیکان، حسنات خود را می آورند، «جاءَ بِالْحَسَنَةِ» و خائنین خیانت‌های خود را به همراه دارند. «يَأْتِ بِمَا غَلَّ»

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲)
پس آیا کسی که [با طاعت و عبادت] از خشنودی الله پیروی کرده، همانند کسی است که [بر اثر گناه] به خشمی از سوی الله سزاوار شده؟ و جایگاه او دوزخ است و دوزخ بد جای بازگشت است. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ»: از خشنودی خدا پیروی کرد، خشنودی خدا را به جای آورد و خیانت کرد. «باء»: بازگشت. «سخط»: خشم و قهر. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»: بد بازگشتگاهی.

تفسیر:

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ»: این آیه مبارکه در حق گروه ابن ابی است که میدان جنگ را خالی گذاشتند: آیا کسی که در راه رضای الله متعال که از آن راضی است گام برداشته مانند ایمان به الله، پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم و اجرای اوامر و اجتناب از نواهی او تعالی مانند کسی است که به سبب کفر، نفاق و الحاد خویش به سوی زیان، لعنت و خشم گام برداشته است؟! «وَمَاوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (162)»: و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها زشت و ناراحت کننده است. چرا که عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان آتش جهنم است. باید گفت که در همه حال: خشنودی یا خشم الهی باید تنها ملاک عمل يك شخصی مسلمان باشد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه میفرماید: آیا پیغمبری که پیوسته تابع رضای پروردگار خود میباشد، بلکه دیگران را هم میخواهد تابع رضای او تعالی گرداند؛ ممکن است مانند کسانی کار کند که مورد غضب خدا و مستحق آتش دوزخ اند؟ نی، امکان ندارد! **هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)**

همه آنان را [چه مؤمن، چه کافر] نزد الله درجات و منزلت هایی [متفاوت] است، و الله به آنچه می‌کنند، بیناست. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُم دَرَجَاتٌ»: آنان درجات و منازل دارند.

تفسیر:

در آیه مبارکه به درجات و منازل خوبان و بدان اشاره میکند که با هم فرق بسیار دارند و هرگز آن درجات یکسان نیستند. طوریکه میفرماید: «هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»: انبیا و اهل

امانت که پیروان رضوان حق اند صاحبان درجات بلند در نزد خداوند هستند. مسلماً اهل بهشت هم یکسان نیستند، بلکه درجات ایشان متفاوت و مختلف است، و جاه و مقام ایشان بقدر اعمال و معارف آنان بستگی دارد.

طبری گفته است: منازل آنان در نزد الله مختلف است، پس آن که رضایت خدا را دنبال و جستجو کند، اکرام و پاداش بزرگ و فراوان مییابد و آن که کوله بارش قهر و کین خدا شد، خفت و کیفر دردناک می یابد. (طبری 367/7).

«وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ (163)»: اعمال بندگان بر او مخفی نیست، و خداوند به آنچه که مردم از امانت داری و خیانت گذاری انجام می دهند بیناست تا مطیع در طاعت بیفزاید و عاصی از معصیت بپرهیزد که چیزی از اعمال آنها بر خداوند پوشیده نیست و زود باشد که جزای اعمالشان را خواهند دید.

سپس خدا منت عظیم بعثت خاتم پیامبران را بر مؤمنان خاطر نشان ساخته و میفرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوْ عَلَيْهِمْ اٰيٰتِهٖ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۱۶۴)

به راستی که خداوند بر مؤمنان منت نهاد، هنگامی که در میان آنان پیامبری از خودشان فرستاد، که آیات او (= قرآن) را بر آنها می تلاوت کند، و آنها را (از عقائد و اعمال باطل) پاک سازد و به ایشان (احکام) کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) را تعلیم دهد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکارا واقع بودند. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَعَثَ»: برانگیخت. فرستاد. «يَتْلُوْ»: میخواند. در رسم الخطّ قرآنی الف زائدی به دنبال دارد. «يُزَكِّيْهِمْ»: از عقائد تباه و رفتارهای بی قاعده، بی نظم، نامتناسب، ناهماهنگ پاک‌شان می‌دارد. «الْكِتَابَ»: قرآن مجید. «الْحِكْمَةَ»: سنت مطهره.

تفسیر:

«لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ»: به یقین که حق تعالی بر مسلمانان با بعثت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم که از جنس و قبیله خودشان است فضل و احسان نمود تا مسلمانان به ایشان اقتدا کنند و ایشان برای آنها نمونه باشد و بر آنها آیات الهی را تلاوت نموده، احکام شرعی را بیان کند و آنها را بر داشتن بهترین آداب رهنمایی نماید، یعنی اصلشان و نسبشان از عرب است و نیز پیغمبر را از ملائکه قرار نداده است بلکه از بنی آدم که از بهترین آنهاست فرستاد و بتحقیق بر او در سه چیز فضیلتی است یکی اینکه او از نسب شریف عرب بود. براستی عرب افضل است، سپس از عرب طایفه قریش، سپس از قریش بنی هاشم.

و دیگر براستی پیغمبر قبل از نزول وحی در بین آنها امین بود میگوید: به مومنان رسولی فرستادم یکی از ایشان که کار او شناخته اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فرشته و نه بیرون از فرزند آدم.

«وَيُزَكِّيْهِمْ»: چنانچه قلب‌هایشان را نیز از هرگونه پلیدی، شک و شبهه و اعمال ناپاک، پاک میسازد، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ»: و قرآن مجید و سنت پاک رابه آنان می آموزد، واقعاً هم در مکتب انبیاء، پرورش روحی و آموزش فکری، در کنار بینش و بصیرت مطرح است.

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ(164)»: در حالی که قبل از بعثت حضرت محمد آشکارا در تاریکی و گمراه و غرق نافرمانی بودند، و برای آنها نوری که با آن هدایت شوند، امامی که به او اقتدا و شریعتی که با آن دادخواهی کنند نبود بلکه همه آنها در سرکشی بزرگ و گمراهی آشکار قرار داشتند.

باید گفت: بعثت انبیا، از بزرگترین هدیه‌های آسمانی و نعمت الهی است، گرچه بعثت برای همه‌ی مردم است، ولی تنها مؤمنان شکرگزار این نعمت هستند و از نور هدایت بهره می‌گیرند.

خدای مهربان با فرستادن پیامبران برای هر قوم از خود آنان، اراده نمود تا آنان را از آلودگی‌های شرک و تباهی، عقیده‌ی جاهلی و اوهام و خرافات پاک گرداند و به حکمت خود آشنایشان فرماید تا چراغ پرفروغ جهانیان گردند. (سوره بقره 129)، (جمعه 2).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (165 الی 175) در باره برخی اشتباهات در جنگ احد، برخی از پستی و جنایات منافقان، منزلت مجاهدان جان بر کف راه حق بحث بعمل می‌آورد. هکذا این آیات در رد این یاهوگویی‌ها و در بیان مقام و منزلت جان نثاران راه حق است تا سخن منافقان بی اثر ماند.

أَوَلَمْآ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵)

آیا هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در جنگ بدر به کافران) رسانده بودید، گفتید: «این (مصیبت) از کجا است؟» بگو: «آن از جانب خود تان است» (و نتیجه نا فرمانی دستور پیامبر است) بی گمان الله بر هر چیز تواناست. (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوَلَمْآ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» (صوب): آیا وقتی آسیبی به شما رسید. أَوَلَمْآ: آیا وقتی که، هنگامی که. قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا: دو برابر آسیب را به دشمن رسانیدید. [در جنگ بدر، کافران هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر دادند و مسلمانان در أحد هفتاد نفر کشته دادند].. أَصَبْتُمْ: رسانیدید، گرفتار کردید. أَنَّى هَذَا: این آسیب از کجا رسید؟

تفسیر:

«أَوَلَمْآ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ»: ای گروه مؤمنان! شما نباید از نتیجه جنگ احد نگران و ناراحت باشید اگر شما در این جنگ مصیبتی و فاجعه‌ای رسید و در نتیجه هفتاد نفر از شما کشته شدند، «قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا» شما در جنگ دیگر (بدر) دو برابر آن مصیبت را به آنان وارد ساختید اگر در جنگ احد هفتاد نفر از شما شهید شده در سال قبل در جنگ بدر به دشمن ضربه وارد کردید. شما از آنها هفتاد کشته و هفتاد اسیر گرفتید. در هنگام قضاوت، تلخی‌ها و شیرینی‌ها را با هم در نظر بگیرید. تنها شکست احد را نبینید، پیروزی بدر را هم یاد کنید. «قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا» اما با آنکه ضربه دو چندان به مشرکان وارد کرده بودید شما از روی تعجب و جزع گفتید که این شکست و هزیمت از کجا به ما رسید و در حالی که ما مسلمان هستیم و پیغمبر خدا در میان ماست.

«قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ»: در جستجوی عوامل شکست، ابتدا به سراغ عوامل درونی و روحی و فکری خود بروید، سپس عوامل دیگر را پیگیری و مورد سوال قرار دهید.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد صلی الله علیه وسلم! به آنان بگو: سبب و عامل مصیبت وارده بر شما همانا خودتان بودید که از فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی کرده و برای به چنگ آوردن غنیمت حرص ورزیدید. یعنی این نتیجه‌ی ضعف‌ها و اشتباهات خودتان است. شما دامن صبر را رها کردید، کارهایی برخلاف تقوی انجام دادید، دستور را اطاعت نکردید، دچار طمع مال شدید، باهم نزاع و اختلاف کردید، پس چرا میپرسید این مصیبت از کجا آمد؟

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال بر هر چیزی قادر است، ولی ما باید شرایط لازم و لیاقت بهره برداری را به دست آوریم، گمان نکنید که تنها مسلمان بودن برای پیروزی کافی است، تا در هر شکستی کلمه‌ی «چرا و چطور» را بکار ببرید، بلکه علاوه بر ایمان، رعایت اصول و قوانین نظامی و سنت‌های الهی هم لازمی و ضروری می باشد. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (165)»: بدرستی که خداوند بر همه چیز از فتح و غنیمت و کشتار و شکست توانا و قادر است.

شان نزول آیه: 165:

242- ابن ابوحاتم از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده است: مصایب و مشکلاتی که در روز احد دامنگیر مسلمانان گردید، هفتاد نفر از آنها شهید شد، عده‌ای از اصحاب فرار کردند، دندان پیامبر صلی الله علیه وسلم شکست، کلاه خود بر سر مبارک ایشان تکه تکه شد و خون بر رخسارشان جاری گردید. همه از سبب گرفتن فدیة از اسرای بدر بود. به همین سبب آیه: «أَوَلَمْ أَصَابَتْكُمُ مُّصِيبَةٌ...» نازل شد.

همچنان در روایتی دیگری عمر (رض) در باب شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است: مسلمانان به علت آنچه در بدر از گرفتن فدیة از اسیران انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی (رض) نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

و هر چه (از مصائب در روز احد) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) با هم برخورد کردند، به شما رسید، به فرمان الله بود، (تا شما را در برابر آن اجر دهد و) تا مؤمنان را مشخص سازد. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّتَقَى الْجَمْعَانِ»: رویارویی دو گروه با هم، برخورد دو گروه با هم. «لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ»: تا شما را بیازماید، مؤمنان مخلص را از دیگران جدا سازد و معلوم بدارد.

تفسیر:

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ»: و مصیبت روز احد که بر شما وارد آمد، روزی که گروه مسلمانان با گروه مشرکان روبرو شدند، به قضا و قدر و اراده‌ی ازلی و تقدیر حکیمانه‌ی خدا صورت گرفت، تا مؤمنان از منافقان جدا و متمایز گردند.

و مصیبت که در روز احد به شما رسید از شومی طبیعت شما بود آن روز که جمعیت مسلمانان با کفار قریش روبرو هم قرار گرفتند و مصیبتی بر شما وارد شد به قضا و قدر و اراده‌ی ازلی و تقدیر حکیمانه‌ی خدا صورت گرفت، تا اینکه خداوند ثابت قدمان را از دیگران یعنی از منافقان جدا و متمایز گرداند. برخی از مفسران در معنای آن گفته‌اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار الله متعال بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید.

باید گفت که: شکست‌ها و پیروزی‌ها، به اراده‌ی خداوند محقق می‌شود که همان سنت‌های اوست.

«وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (166)»: حوادث تلخ و شیرین، میدان آزمایش و شناسایی انسان‌هاست. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: تا اهل ایمان که صبر و شکیبایی نشان دادند و از خود تزلزل و دودلی و سستی بروز ندادند، مشخص شوند.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷)

و تا الله منافقان را آشکار و مشخص سازد، منافقانی که به آنها گفته شد: بیاید در راه الله بجنگید یا دشمن را (از خود) دفع کنید، (در جواب) گفتند: اگر میدانستیم این جنگی واقعی است حتما از شما پیروی می‌کردیم، آنان (منافقان) در آن روز، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان، با دهان خویش سخنی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست، و الله به آنچه در دل‌های خود می‌پوشانند داناست. (۱۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَافَقُوا»: دورویی کردند، و راست‌گفتار نبودند. «ادْفَعُوا»: از کیان دین و ملت دفاع کنید.

تفسیر:

«وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا»: و تا اینکه خصومت آنانرا که نفاق و ظلم میکنند آشکار کند مراد از آشکار داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و جدا ساختن صفشان از صف مومنان است. و مراد از منافقان عبدالله بن ابی و یاران وی هستند که: تعداد آنها در حدود سیصد نفر بود. ملاحظه میشود که: جبهه‌ی جنگ، چهره منافقان را افشا می‌کند.

در شأن نزول آیه کریمه آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم با هزار تن به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود با یک سوم از صف ایشان کنار کشید، و گفت به الله قسم که ما نمی‌دانیم چرا و به چه علت، خود را در این جا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل نفاق بازگشت.

«وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا»: مؤمنان به آنها گفتند: بیاید در کنار ما با مشرکان در راه خدا با جد تمام جنگ کنید تا مشرکانی که قصد قتل و غارت مدینه را دارند دفع کنید و اگر در راه الله و دین جنگ نمیکنید برای غیرت ملی و وطن و حفاظت مال و اولاد خود از دشمن دفاع کنید.

به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سپاهی‌لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده، «قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغَاكُمْ»: منافقان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که جنگ خواهد شد با شما می‌آمدیم و از شما پیروی می‌کردیم لکن می‌دانیم که جنگ نخواهد بود البته این بهانه‌ای بیش نبود چون وقوع جنگ حتمی دیده می‌شد.

بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می‌دانستیم، از شما پیروی می‌کردیم.

«هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»: با گفتن این سخنان این منافقان آن روز که این سخن گفتند و بازگشتند و جنگ را رها کردند به کفر نزدیک بودند تا به ایمان.

یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند «تابه ایمان» در نزد کسانی که می پنداشتند؛ آنان مسلمانند.

«يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»: آن منافقان به زبان میگفتند و اظهار میکردند که جنگ واقع نخواهد شد در حالیکه در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع می شود. زیرا آنها قطعاً و یقیناً می دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد».

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (167)»: و خداوند به آنچه که منافقان از روی حسد و حقد و کینه می پوشانند داناتر است و میداند که چه نیرنگ هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی بزرگ برای منافقان است. آنچه در احد برای همه کشف شد، گوشه ای از نفاق بود، بخش بیشترش را خداوند متعال می داند.

الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

کسانی که (خود در خانه) نشستند و درباره ی برادران خود گفتند: «اگر آنها از ما پیروی میکردند، کشته نمی شدند» بگو: «اگر راست میگویند؛ پس مرگ را از خودتان دور سازید». (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قعدوا»: نشسته بودند. «إدراءوا»: دفع کنید، دور نمایید، از خود برانید.

تفسیر:

«الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا»: «آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه «نشستند» و از جهاد خود داری کردند «و در باره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند گفتند: «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» اگر از ما پیروی میکردند؛ در بیرون رفتن از مدینه «کشته نمی شدند» در این جنگ، ملاحظه میداریم که: منافقان، خود را رهبر فکری دیگران میشمارند، و مطرح کردن شعارهای فریبنده، روحیه ی خانواده های شهدا را تضعیف میدارند. و درمی یابیم که: در جهان بینی منافقان، اصالت با زندگی مادی و رفاه است و بس. در حالیکه ایمان به مقدر بودن مرگ، سبب شجاعت و پذیرش رفتن به جبهه است و در بینش منافقان، شهادت و سعادت اخروی اصلاً جایگاه ندارد. باید گفت که: مرگ به دست الله متعال است، جبهه یا خانه در مرگ نقش اصلی را ندارند.

«قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (168)»: بگو: ای محمد صلی الله علیه وسلم! اگر اختیار مرگ بدست شماست پس مرگ را از جانهای خود دفع کنید اگر شما از راست گویان هستید. مقصود از آن توبیخ و سرزنش است؛ زیرا مرگ به سراغ شما آمدنی است و مزه آنرا را خواهند چشید هر چند در قصر ها و برج هایی محکم نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند؛ مرده مپندار، بلکه (در جهان برزخ) زنده اند، نزد پروردگارشان روزی (و نعمت ها) داده می شوند. (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تحسبن»: گمان مبر، مپندار.

تفسیر:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا»: و مپندارید آنان را که در راه الله برای اعلاى کلمه الله و یاری دادن دین وی کشته شدند ایشان مردگان اند.

بلکه ایشان زندگانند، آنان دارای زندگانی بخصوصی در عالم برزخ است و در جوار پروردگار خویش از نعمت‌های بهشت و جوی‌های جاری و مجلسی صادق نزد پادشاه مقتدر بهره میبرد و در سرور و فرح خاصی قرار دارد و از میوه‌های بهشت و انواع غذاها و نوشیدنی‌های آن روزی می‌خورد، چون جان خود را در راه الله فدا نموده است.

مفسران گفته اند که: این آیه در شأن شهدای بدر و احد فرود آمد شهداء بدر چهارده تن بودند، شش نفر از ایشان مهاجر و بقیه انصار، و شهداء احد هفتاد نفر بودند که از ایشان پنج نفر مهاجر از جمله شهیدان احد و مهاجرین حمزه بن عبدالمطلب بود. بقیه از انصار بودند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از ابوسعید روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا فرمودند: مسلمانیکه بجان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید، گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقوائیکه در گوشه‌ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می‌دارد».

«بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (169): بلکه آنان زنده هستند و در بهشت برین و ابدی از نعمت خدا برخوردار هستند. و ایشان را احیاء بدان خوانند همچنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسند ایشان را نیز می‌نویسند و گفته اند ایشان را نشویند و با لباس خود دفن کنند چنانکه زندگان را.

«يُرْزَقُونَ» (روزی داده میشوند) یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی میدهد و روزیشان نزد وی مستمر است، هر چند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده است.

واحدی گفته است: در رابطه با نحوه‌ی زندگی کردن شهدا از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که ارواح آنان در شکم پرندگانی سبز رنگ قرار گرفته و روزی می‌یابند و می‌خورند و از نعمت بهره می‌گیرند.

البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و الله متعال خود به کیفیت آن دانایتر می‌باشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «مساحت دو گوشه‌ی کمان شما در جنت، از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب مینماید بهتر است». و فرمودند: جهاد کردن در یک قسمتی از روز (چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام) از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید، بهتر است.

باید گفت که: شهادت، پایان زندگی نیست، بلکه آغاز حیات است. بسیاری از زندگان مرده‌اند، ولی کشتگان راه خدا زنده هستند. در ضمن باید گفت که: شهادت، باختن و از دست دادن نیست؛ بلکه یافتن و به دست آوردن است. هکذا باید گفت که: تصوّر هلاکت و یا خسارت برای شهید، تفکری انحرافی است که باید اصلاح شود.

قابل یادآوری است که: در مورد غسل، کفن و نماز جنازه شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف برآنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلف و پاک بود،

غسل داده نمیشود. اما جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده میشود، نه کفن می شود و نه بر او نماز خوانده می شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می شود.

شأن نزول آیه: 169 - 170:

243- احمد، ابو داود و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هنگامی که برادران شما در احد به شهادت رسیدند، خدای مهربان ارواح آنها را در میان پیکر پرندگان سبز رنگی قرارداد که در رودهای بهشت رفت و آمد میکنند و از میوه های بهشتی می خورند و زیر سایه عرش در قندیل های زرین جای دارند. آنان چون خوردنی های خود را پاکیزه، آشامیدنی های خویش را گوارا و خوابگاه نیمروزی خود را زیبا و آرام بخش یافتند، گفتند: ای کاش برادران ما در دنیا می دانستند که خدای بزرگ با ما چگونه رفتار میکند تا دیگر از جهاد رو نگردانند و از جنگ با کفار نترسند و کنار نروند. ایزد تعالی فرمود: من احوال شما را به آنها میرسانم. پس آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا وَ آیه بعد از آن نازل شد (با طرق و شواهدش حسن است، ابو داود 2520، حاکم 2 / 88، ابویعلی 2331، احمد 1 / 266، بیهقی 9 / 163 و واحدی در اسباب نزول 261 از عبدالله بن ادريس از محمد بن اسحاق از اسماعیل بن امیه از ابو زبیر از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند راوی های آن ثقه هستند. ترمذی 3010، ابن ماجه 190، حاکم 3 / 203 و 204، ابن ابو عاصم در «السنة» 902، بیهقی در «دلائل» 3 / 298 و واحدی 263 از جابر روایت کرده اند. این حدیث را ترمذی حسن گفته است.)

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰)

به آنچه الله از فضل و کرم خود به آنان داده است خوشحال اند، و به کسانی که بعد از آنان می آیند و (لیکن) هنوز به آنها یکجا نشده اند، مژده می دهند (به این که) هیچ خوفی بر آنها نیست و نه غمگین می شوند. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرِحِينَ»: خوشحالان، سرمستان. «يَسْتَبْشِرُونَ»: شادی میکنند، شادمانند، بشارت می دهند.

تفسیر:

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: فَرِحِينَ: در حالیکه بدان چیزی که الله متعال به ایشان از فضل در بهشت از نعمت های عطا کرده و به نعمت های خویش نوازش فرموده شادمان اند، «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»: و شادمان و خوش اند و مژده و بشارت میدهند به جهت برادران خویش که تا هنوز در انتظار شهادت اند پس از ایشان امید دارند که به بهشت ایشان برسند و در کرامت با ایشان شریک شوند چون مقامات بلند آنان را در آن جهان می بینید به این علت در انتظار رسیدن برادران و یاران خود هستید و خوشحالی شهیدان هم برین است.

شهادت از همزمان خود دل نمی کنند و آینده خوب را به آنها بشارت می دهند.

«أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (170)»: در آخرت بیم و هراسی ندارند، و از مفارقت و دوری دنیا غمگین و افسرده خاطر نخواهند بود؛ چون در بهشت مالا مال از نعمت مستقر خواهند شد.

حق تعالی آنان را در امنیت قرار داده و بر قلب های شان آرامش نازل کرده است و به آنان بشارت امنیت دائم و خورسندی داده از این روی از عاقبت بدی هایی که انجام داده اند غمگین نیستند؛ بلکه حق تعالی گناهان آنان را محو نموده و بخشیده است زیرا آنها در راه الله قربانی داده اند.

شهادت زندگی جمعی دارند، به یکدیگر ملحق میشوند و در انتظار دیگران هستند. و علاقه به سعادت دیگران و ملحق شدن آنان به کاروان عزت و شرف، يك ارزش است.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾

به نعمت و فضل الله شادمانند، و اینکه (می بینند) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند. (۱۷۱)

تفسیر:

«يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ»: آنان به نعمتی که از جانب خداوند بدیشان رسیده و به رحمتی که رستگار شده اند یعنی به جهت ثواب و پاداش اعمال خود شادمانی میکنند. باید گفت که: شهدا به نعمت و فضلی میرسند که برای ما شناخته شده نیست. کلمه «بِنِعْمَةٍ» و «فَضْلٍ» نکره آمده است.

همچنان اهل تفسیر گویند: حیات کشته شدگان راه خدا، مسلم و یقینی و از نوع خاص است و چگونگی آن بر ما پنهان می باشد. (بقره /154).

«وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (171)»: پاداش عملکرد مؤمنان، تضمین شده است، پس فضل اوست و نعمت نعمت او زیرا خداوند متعال عمل هیچ عمل کننده و تلاش هیچ کننده ای را ضایع نمیسازد به شرط آنکه در ایمان خود صادق و در عمل خود اخلاص داشته باشد و حتی خداوند برای چنین کسانی نعمت هایی را ذخیره میسازد که بسیار از عمل شان بزرگتر و مهمتر است و عاقبت آنان را نیکو و ستوده می سازد.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برای شان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده است، آگاه میشدند تا به میدان های کارزار شتافته و به شهادت میرسیدند و به این خیری که ما دست یافته ایم نایل می گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم! آنگاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...».

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾

کسانی که دعوت خدا و پیامبر را پس از آنکه (در میدان احد) به آنان زخم و جراحت رسید اجابت کردند. (و برای تعقیب مشرکان به سوی «حمراء الأسد» رفتند) برای کسانی از آنها که نیکی و پرهیزگاری کردند، ثواب بزرگی است. (172)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَجَابُوا»: پذیرفتند، اجابت نمودند و پیروی کردند. «الْقَرْحُ»: زخم، درد شدید.

تفسیر:

مؤمنان واقعی، در سخت ترین شرایط نیز دست از یاری اسلام بر نمی دارند. طوریکه میفرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»: آنان که بعد از زخم و

مصیبتی که در روز احد دامنگیرشان شد، از خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم اطاعت کردند.

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه کریمه که: در مورد جنگجویان غزوه «حمراء الاسد» نازل گردیده است. میفرماید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدر الصغری اردو میزدند و بازاری را بر پا می کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت از جنگ احد، نگران بازگشت مشرکین به مدینه و حمله مجدد آنها بودند، پس رسول الله از مردم را برای تعقیب دشمن دستور داد تا مشرکین مکه را تعقیب نمایند. و فقط کسانی که در نبرد احد بوده اند، شرکت ورزند. سیرت نویسان مینویسند: رسول الله از أصحاب فرمودند: «من خود رونده ام، هر چند هیچکس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابو عبیده با هفتاد تن از صحابه ش آمادگی شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند. و در تعقیب ابو سفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند.

شرکت کنندگان در جنگ احد با وجود زخم های شدید و مصائبی که دامنگیر آنها شده بود به خواسته پیامبر صلی الله علیه و سلم «لبیک» گفته و صبح روز یکشنبه هشتم ماه شوال سال سوم هجری به همراه پیامبر به تعقیب کفار پرداختند و تا منطقه «حمراء الاسد» که در هشت مایلی مدینه واقع است، پیش آمدند و در آنجا اردو زدند. کفار مکه که سرمست از پیروزی خویش در «أحد» بودند در منطقه «روحاء» که در سی و شش مایلی مدینه قرار دارد، اردو زدند و در صدد آن برآمدند تا به مدینه بازگردند و به زعم خویش کار مسلمانان را یکسر نمایند ولی خداوند رعب و وحشتی در قلوب آنها ایجاد نمود و از رویارویی مجدد با مسلمانان و از طرفی چون از تعقیب مسلمانان در هراس بودند، ابوسفیان به جنگ روانی و تبلیغاتی علیه مسلمانان دست زد تا لشکر مسلمین را از ادامه تعقیب سپاه مشرکین باز دارد، بنابراین به گروهی از قبیله «عبدالقیس» که عازم مدینه بودند، گفت: به محمد و یارانش بگویید که ما می خواهیم برگردیم و آنها را به مسلمانان رساندند، مسلمانان در جواب گفتند «حسبنا الله و نعم الوکیل، پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از چهار روز در «حمراء الاسد، اقامت نمودند و سپس روز یازدهم شوال به مدینه رهسپار شد. (ملاحظه فرماید: تفسیر المنیر جزء 4 صفحه 194 مترجم الرحیق المختوم صفحه 48-410 ابن کثیر ج اول ذیل آیه - المراغی جز 4 ذیل آیه).

«لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (172)» بعد از آن همه جراحاتها و مصیبت هایی که روز احد بر ایشان پدید آمد باز هم دعوت الله متعال و پیامبر صلی الله علیه و سلم را اجابت کرده آماده شرکت در جنگ بدر الصغری با دشمن شدند، برای آنها که نیکی کردند و پرهیزکار شدند یعنی با اخلاص کامل و تمام آماده جنگ شدند پاداش بزرگی خواهد بود. از عایشه (رض) روایت شده است که به عروه بن زبیر (رض) فرمود: «ای خواهر زاده ام! پدران زبیر و ابوبکر (رض)، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می شویم که این غزوه، به نام غزوه «حمراء الاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می باشد.

نویسنده‌ی کتاب «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت» میگوید: «در جنگ احد، قشون مکه، نه توانست شهر مسلمین؛ یعنی، مدینه را اشغال کند و نه، موفق گردید قشون محمد را از بین ببرد.

گرچه قشون مسلمانان در روز جنگ متفرق شد؛ ولی روز بعد قسمتهای مختلف قشون کوچک محمد مجتمع گردید و وقتی از میدان جنگ به مدینه مراجعت کرد، دارای یک قشون منظم بود.

به عقیده‌ی من از نظر یک متخصص نظامی، محمد در جنگ احد شکست نخورده است؛ بلکه آزمایشی تلخ و ناگوار در آن جنگ برای وی پیش آمد....» [محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه 289].

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾

کسانیکه مردم به آنان گفتند: «مردم (= مشرکان مکه) برای (جنگ با) شما گرد آمده اند، پس از آنها بترسید». (این سخن) برایمانشان افزوده و گفتند: «الله ما را بس است، و او بهترین کارساز است. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات

«حَسْبُنَا اللَّهُ»: خدایا ما را بس است، کفایت میکند. نِعْمَ الْوَكِيلُ: خوب حمایتگری است، خوب کارسازی است.

گفته‌ی خدای متعال حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ گفته شده است که حضرت ابراهیم وقتی او را در آتش انداختند آن را بر زبان آورد. سیوطی در «اکلیل» آورده است: در موقع اندوه و کارهای عظیم و هولناک گفتن این عبارت مستحب است.

تفسیر:

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه مبارکه آمده است: ابو سفیان وقتی خواست تا از احد برگردد، خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز فرمودند: اگر الله خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابو سفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه بپیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر مکافات داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریت بی سرانجام خود را انجام داد، پس این آیه مبارکه نازل شد: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» «همان کسانی که مردم به آنان گفتند» مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم بن مسعود اشجعی است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: «مردمان» یعنی: ابو سفیان و سپاهش «برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان

بترسید» بلی! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به طور غیر مستقیم از طریق نعیم بن مسعود اشجعی به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان فرستاد، اما به جای ترس و جبن، این کار **«بر ایمانشان افزود»** و هیچ ترلزلی در عزم و اراده مؤمنان ایجاد نکرد، مؤمن وقتی در گرداب بلا قرار می گیرد، توکل و اتصال خود را با خدا بیشتر می کند.

«وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (173)»: و گفتند خداوند یاری دهنده و کفایت کننده برای ما بس است و خداوند بهترین کارگزار و حامی است و ما مطمئن هستیم و یقین داریم که خداوند له محمد را خوار نمی کند و او بهترین تکیه‌گاه است.

در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، **«حسبنا الله و نعم الوکیل»** بگوئید در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعدا نفسی بلند می کشیدند و می‌فرمودند: **«حسبی الله و نعم الوکیل»**.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیه مبارکه را تلاوت نمود: **«حسبنا الله و نعم الوکیل»** یعنی: (خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهداری است و گفت که: این آیه مبارکه را ابراهیم علیه السلام هنگامیکه به آتش انداخته شد، تلاوت مینمود، و پیغمبر خدا * نیز این آیت را هنگامی تلاوت نمودند که برای شان خبر رسید: (مردم بر علیه شما جمع شده اند، پس از آنها بترسید، ولی ایمان مسلمانان قوی تر گردیده و گفتند: خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهداری است).

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴)

پس به نعمت و فضل خداوند (از میدان جنگ) بازگشتند، هیچ آسیبی به آنان نرسید، و خشنودی الله را پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْقَلَبُوا»: بازگشتند. **«بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ»:** همراه نعمت سلامت و بهره‌ی پیروزی در بدر، **«لَمْ يَمَسَّسْهُمْ»:** آسیبی به آنان نرسید.

تفسیر:

«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ»: **«پس بازگشتند»** یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند **«با نعمتی از جانب خدا»** که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود، یعنی بعد از اینکه مسلمانان برای جهاد بیرون رفتند و لیکن چون خداوند در دل دشمنان ترس و وحشت افکنده بود از رویارویی با مؤمنان و مقاتله با آنان خودداری کردند و مسلمانان با نصیب نعمت و فضل خداوندی و با سلامتی و شهادت و استقامت و بابریدن ثواب جهاد و رحمت خداوندی و با سربلندی تمام به مدینه برگشتند.

فحوای آیه مبارکه: **«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ»:** میرساند که: حرکت در مسیر انجام وظیفه، همراه با توکل به خدا، سبب تبدیل مشکلات به آسانی میشود. **«لَمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ»:** مصیبت و آزاری به آنها نرسید. و به ایشان هیچگونه آسیبی، و آزاری، جرح و قتل و هزیمتی نرسید بلکه بسلامت رفتند و به کرامات باز آمدند.

«وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» و خشنودی خدا را در اطاعت و فرمانبرداری رسول او پیروی کردند یعنی کاری انجام دادند که موجب رضایت و خشنودی خدا قرار گرفتند.

«وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (174)»: او تعالی بر کسی که از هدایت و پیامبرش پیروی کند با پیروزی دنیا و رستگاری آخرت منت می نهد، طوری که اگر زندگی کند با عزت زندگی می کند و اگر بمیرد مرحوم خواهد مُرد و در بهشت و نعمت گرامی می باشد.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)
(در حقیقت) این شیطان است که دوستانش را می ترساند، پس اگر ایمان دارید از آنها نترسید، و از من بترسید. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الشَّيْطَانُ»: شاید منظور، انسان دو چهره‌ی شیطان صفتی به نام نعیم بن مسعود اشجعی است که به تحریک شیطان، جهت منفی می گیرد؛ یا همان اهریمن، که بعضی رابیه کلی - نوکر خود میگرداند و بدون فهم و درک، وسوسه اش را گردن می نهند. «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»: آن اهریمن منش، شما را از دوستان مشرک خود می ترساند.
«خَافُوا»: از من بترسید، از من بیم داشته باشید.

تفسیر:

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»: و ای مؤمنان! تمام این ارباب و تخويف از سوی شیطان است که همواره تلاش می نماید دوستان الله متعال را بترساند.

او اتباع و اعوان خود را میفرستد تا در دل‌های مؤمنان ایجاد رعب و وحشت کنند، یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافرانند میترساند و در ایشان این واهمه را القا میکند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. برخی از مفسران فرموده اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد، «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (175)»: پس شما ای مؤمنان از اولیا و دوستان شیطان مترسید و بیم و هراسی از آنان به دل راه ندهید، که پیروزی شما را بر آنان من به عهده دارم و تضمین میکنم، اما اگر واقعا ایمان دارید، از این بترسید که امر مرا اطاعت نکنید و در نتیجه نابود شوید. در اینجا منظور از شیطان، «نعیم ابن مسعود اشجعی» است که ابوسفیان او را فرستاده بود. عزم و اراده‌ی مسلمانان را سست کند.

ابو حیان فرموده است: به این علت از «نعیم ابن مسعود» به «شیطان» تعبیر شده است که عملکرد او از وسوسه و فریب شیطان ناشی شده است. (مختصر ابن کثیر 340/1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (176 الی 180) در باره موضوعاتی زده شده غم و اندوه از قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از جنگ احد، دشمنی کافران، بخل و کینه ورزی بحث بعمل آمده است.

وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶)

و کسانی که در قبول و نصرت کفر شتاب میکنند، تو را پریشان و غمگین نسازد، (چون) آنها هیچ ضرری به الله رسانده نمیتوانند، الله میخواهد در آخرت هیچ سهمی برای آنها قرار ندهد بلکه برای آنها عذاب بزرگ است. (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَحْزَنُكَ»: تو را اندوهگین نکند، تو را محزون نکند. يُسَارِعُونَ: بر یکدیگر شتاب می ورزند، می کوشند. حَظًّا: بهره و نصیب.

تفسیر:

«وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»: ای محمد! دل تنگ و ناراحت مباش که منافقان با گفته و عمل به سوی کفر می شتابند و به حيله و نیرنگ آنان که بر ضد مسلمانان و اسلام تدارک می بینند اهمیت مده!

به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبر اکرم(ص) از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت(ص) بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد.

«إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»: برآستی که ایشان هرگز به جهت شتافتن در کفر به الله یعنی به دوستان خدا زیان نمی رسانند بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان بازگردد.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ» و خداوند میخواهد که ایشان را به حال خود واگذارد و در آخرت به جهت شتافتن به سوی کفر از ثواب و پاداش آخرت محروم کند و از نعمت های بهشت بی بهره و بی نصیب گرداند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(176)»: علاوه بر محروم بودن از پاداش، آزار و رنجی عظیم در آتش جهنم خواهند داشت.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(۱۷۷)

در حقیقت کسانی که کفر را به [بهای] ایمان خریدند هرگز به خداوند هیچ زیانی نخواهند رسانید و برای آنان عذابی دردناک است. (۱۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ»: کفر را بر ایمان ترجیح میدهند، کفر را به جای ایمان می پذیرند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»: بدرستی این منافقان، آنانی که ایمان را فروخته، در عوض کفر را خریدند در این معامله هرگز به خدا زیان نمی رسانند یعنی به دوستان خدا بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان باز گردد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» این منافقان فقط به خود زیان میرسانند و به زودی حق تعالی آنانرا به خاطر اعمال بد و تصرفات زشتشان عذابی دردناکی مجازات میدهد.

این آیه به پیامبر دستور میدهد که به خاطر پیشی گرفتن کافران در کفر از هم، خود را اندوهگین نسازد؛ چون راه گریز ندارند و در آخرت از همه ی نعمتها بی بهره می شوند.... (مائده/41)، (کهف/6)، (فاطر/8).

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ حَيًّا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ(۱۷۸)

و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند که به آنان مهلت می دهیم، برایشان بهتر است، ما فقط به آنها مهلت میدهم؛ تا به اختیار خود بر گناه (خود) بیفزایند، و برای آنها عذاب خوار کننده ای (و رسواکننده آماده شده) است. (۱۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نملی نمل»: فرصت می دهیم، مهلت میدهم. «إِثْمًا»: گناه.

تفسیر:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ»: و مپندارید آن کسانیکه کافرانند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که اگر به ایشان مهلت می دهیم و وسایل و رفاه دنیوی برایشان مهیا میکنیم و رزق و روزی شان را به خطای منکر نمی بریم به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند.

«إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا»: بدرستی که ما به آنها مهلت و فرصت میدهیم و زمان مرگ آنان را به تأخیر می اندازی متا گناهان بیشتر مرتکب شوند و بار گناهانشان سنگین ترگردد. در دین باطل خود ثابت قدم و پابرجا باشند. خدای تعالی به کفار طول عمر و زندگی مادی فراوان و گوارا میدهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران جزئی از سنت الهی است. و باید گفت که: طول عمر مهم نیست، چگونگی بهره از عمر مهم است. «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (178)»: نباید زود قضاوت کنیم، بلکه پایان کار و آخرت را نیز باید در نظر داشته باشیم، طوریکه میفرماید: و برایشان است در قیامت عذابی خوارکننده و رسوا سازنده.

باید گفت که: عذابهای آخرت، انواع و مراحل متعددی دارد. طوریکه در آیه قبلی بحث از «عَذَابٌ أَلِيمٌ» بود و در این آیه مبارکه مبتلا شدن به «عَذَابٌ مُّهِينٌ» عذاب درد ناک و خوار کننده مطرح شده است.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به این(حالی) که شما بر آن هستید، وا گذارد، تا آنکه ناپاک (منافق و کافر) را از پاک(مؤمن) جدا سازد، و چنین نبود که خداوند شما را از غیب آگاه کند، ولیکن الله (برای آگاه ساختن بعضی از امور غیبی) از پیغمبرانش هر که را بخواهد انتخاب میکند، پس به الله و به پیغمبران او ایمان بیاورید (ایمان خود را محکم بدارید)، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، پس برای شما ثواب بزرگ خواهد داد. (۱۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَذَرَ»: رها کند، ترک نماید، واگذارد. «يَمِيزَ»: جداسازد. «الْخَبِيثَ»: ناپاک، منافق، «الطَّيِّبَ»: پاک، با ایمان. «لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»: تا شما را بر غیب آگاه سازد. «يَجْتَبِي» (جبی): بر میگزیند، انتخاب می کند.

تفسیر:

قبل از همه باید یادآور شد که: این آیه مبارکه، آخرین آیه این سوره درباره‌ی جنگ احد است که میفرماید: جهان يك آزمایشگاه بزرگ است و چنین نیست که هرکس ادعای ایمان کند رها شود و در جامعه به طور عادی زندگی کند، بلکه شکست‌ها و پیروزی‌ها، برای شناسایی نهان انسان‌هاست.

برخی از مؤمنان خواستار اطلاع یابی و آگاهی از غیب و نهان انسان‌ها بودند و میخواستند از طریق غیب منافقان را بشناسند، نه از طریق آزمایش که این آیه بدان حکم میفرماید: راه شناخت، آزمایش است نه غیب و شناسایی خوب و بد، از طریق آزمایش‌های تدریجی

صورت می‌گیرد. چون اگر به علم غیب، افراد بد و خوب شناخته شوند، شعله‌ی امید خاموش و پیوندهای اجتماعی گسسته و زندگی دچار هرج و مرج می‌شود.

ابوالعالیه در باب شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: مسلمانان از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» **«خداوند بر آن نیست که مؤمنان را بر این حالیکه شما بر آن هستید»** از آمیختگی با منافقان **«واگذارد»** بلکه اسبابی را پدید می‌آورد، همچون آزمودن انسانها به وسیله سختیها و دشواریها و فراز و نشیب های زندگی از جمله صدور فرمان جهاد و هجرت، منافق را (ناپاک) از مؤمن (پاک) جدا و متمایز می‌سازد. همان طور که در غزوه‌ی احد آن را انجام داد که معلوم شد اهل ایمان چه کسانی بودند و منافقین چه کسانی؟

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی لازم است آزمایش و سختی به کار گیرد تا دوست معلوم و دشمن بی آبرو افشا گردد و آن مؤمن شکبیا از منافق بدکار جدا و شناخته شود، همانطور که در روز احد آنها را از هم جدا کرد. (مختصر ابن کثیر 340/1).

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»: طبری فرموده است: بهترین تأویل در خصوص این بخش از آیه این است: خدا شما را از نهاد بندگان باخبر نساخت تا مؤمن و کافر را باز شناسید، اما با امتحان و ایجاد سختی و محنت تفاوت آنها را مشخص میکند همان طور که در روز احد با جنگ و جهاد با دشمن، آن را مشخص کرد. (طبری 427/7).

باید یادآور شد که: ایمان و کفر انسانها، از امور درونی و غیبی است که باید از طریق آزمایش ظاهر شود، نه علم غیب.

همچنان باید گفت که: زندگی با مردم باید بر اساس ظاهر آنان باشد، متوجه باشید که: آگاهی بر اسرار مردم، زندگی را فلج می‌کند.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»: اما خداوند هر زمان و هر که را که بخواهد از پیغمبران خود برای اطلاع علم غیب توسط وحی به منظور آشکار کردن رازهای درون انسانها مطلع می‌سازد. همان طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم را از وضع منافقان باخبر نمود.

«فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»: پس به طور کامل و درست معتقد باشید که فقط خدا از غیب و نهان آگاه است، و آنچه پیامبر از امور غیب خبر می‌دهد فقط از طریق وحی و از جانب خدا تحقق پذیر است.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَلَكُمْ عَذْرٌ عَظِيمٌ (179)»: و پس ای منافقان باکفاران به این وجه بر خدا و رسولش ایمان بیاورید و از نافرمانی یا از شرک و نفاق بپرهیزید برای شما در نزد خدا پاداشی بزرگ خواهید داشت. بحث جنگ احد در اینجا به پایان میرسد.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

و کسانی که به آنچه الله از فضل خویش به آنان داده، بخل می‌ورزند، گمان نکنند که آن (بخل) برای آنان خیر است. بلکه برای آنها شر است، به زودی آنچه را که نسبت به آن بخل

ورزیدن، روز قیامت طوق گردنشان می شود. و میراث آسمان ها و زمین تنها از الله است، و الله به هر آنچه می کنید، خبردار است. (۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آتَاهُمْ»: به آنان عطا کرده است. «سَيُطَوَّقُونَ»: طوق گردنشان خواهد شد. «بَخِلُوا»: بخل ورزیدند، امساک و خودداری کردند.

تفسیر:

بعد از اینکه خدای متعال مردم را به شرکت در جهاد تحریک و تشویق کرد، در اینجا تشویق در بذل مال را در راه خدا آغاز کرد. و خسیسان را که از بذل مال خود دریغ میورزند به شدت مورد تهدید قرار داده است. طوریکه میفرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ»: جمهور مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه بر آن اند که این آیه مبارکه در باره باز دارندگان زکات نازل شد.

کسانیکه از پستی همت و بخیلی به آنچه خداوند از مال دنیا بدیشان عطا کرده است بخیلی میکنند و زکات و صدقه مال را بدر نمی کنند، تصور میکنند که آن بخل و امساک از مال زکات، صدقه، صله رحم به آنان بهتر است. نه، چنین نیست بلکه آن بخل برای آنان بدتر و زیان آورتر است که در دنیا سبب از دست رفتن برکت مال و در آخرت سبب شدائد و عذاب خواهد بود. یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش میشود.

بخل: آن است که انسان حق واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خود داری کند. باید گفت که: سرچشمه ی بخل، نا آگاهی و تحلیل غلط از خیر و شر است.

«بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ»: نه، چنین نیست طوریکه گمان میکنند، بلکه آن بخل برای آنان بدتر و زیان آورتر است که در دنیا سبب از دست رفتن برکت مال و در آخرت سبب شدائد و عذاب خواهد بود. باید گفت: مال که از آن تو نیست، و تو مالک اش نیستی پس چرا بخل می ورزی.

«سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: زود باشد آن مالی که زکات نداده اند همانند طوقی در گردنشان می افکنند و این رسوایی در روز قیامت برایشان واقع شود. این بدین معنی است که: اسیر مال شدن در این دنیا، موجب اسارت انسان در آخرت میگردد. در حدیث شریف به روایت ابی هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فلم يؤد زكاته، مثل له شجاعا اقرع له زبيبتان يطوقه يوم القيامة، يأخذ بلهزمتيه ثم يقول: انا مالک، انا كنزک».

همان طور که در حدیث صحیح بخاری آمده است، روز قیامت به سبب آن طوق شکنجه میشوند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: هر کس خدا به او مالی را عطا فرمود و زکات آن را پرداخت نکند در روز قیامت به صورت ماری بسیار عظیم درمی آید که دو خال سیاه بالای چشمان دارد، هر دو لب صاحب مال را به دندان میگیرد آنگاه به زبان آمده می گوید: من مال و گنج تو هستم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم آیه ی «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ»: را خواند.

«وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: براستی خدای تعالی بندگان را امر کرد که نفقه دهند و بخیلی نکنند قبل از اینکه بمیرند و مال را میراث از برای خدای تعالی ترک میکنند و

سودی از آن نمی برند مگر آنچه را که نفقه و زکات و صدقه وصله رحم کرده باشند. در اصل آن مال از آن حق است و بخیل را مال نیست پس مالی را که صاحب نیستی بخیلی کردن نهایت نادانی و بدبختی باشد.

و در حدیث شریف از ابن مسعود روایت است که گفت: پیغمبر خدا فرمودند: کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچکسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می ماند مال و ارث اوست».

«وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (180)»: و خداوند به آنچه که شما از انفاق و صدقه و زکات، امساک و بخل میکنید آگاه و داناست و راز درون دل شما را بدرستی میداند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی موضوعاتی در باره ی رویداد های، و حوادث جنگ احد، حيله گری های منافقان، دسيسه ها و تلاش های شان در جهت بازداشتن اراده ی آهني و استوار مسلمانان در جهاد را مورد مطالعه قرار داديم.

اينک در آیات (181 الی 184) در مورد يهوديان، که خدا را محتاج و خود را بی نیاز می پندارند و پيامبر را باور ندارند.

هكذا در اين آیات بيان دسيسه ها حيله ها، دروغ ها و شعبده بازی های يهوديان در مورد جنگ های مسلمانان است که خدا آنان را از حيله گريهای يهوديان و منافقان هشدار می دهد، که کار های زشت و شرم آور يهوديان، چون نسبت دادن فقر و نیازمندی به خدا، پيمان شکنی، ريختن خون ناحق پيامبران و خیانت در امانت، غير قابل تحمل است.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (١٨١)

به راستی که خداوند، سخن کسانی را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی نیازیم!» شنید، به زودی آنچه را گفتند، و به ناحق کشتن پيامبران را خواهیم نوشت، و (روز قیامت) می گوئیم: «بچشید عذاب سوزان را». (١٨١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَقِيرٌ»: نیازمند، محتاج. سَنَكْتُبُ: خواهیم نوشت، به زودی به نوشتن آن دستور می دهیم. «الْحَرِيقِ»: آتش سوزان، دردناک.

تفسیر:

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»: ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: «هنگامی که حق تعالی آیه: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» [الحديد: 11- البقرة: 245]. را نازل نمود، يهوديان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: ای محمد صلی الله علیه وسلم! آیا پروردگارت فقیر و محتاج است که از بندگان طالب قرض میشود؟ همان بود که این آیه مبارکه نازل شد: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» مسلماً حق تعالی این سخن بد، زشت و قبیح يهوديان را شنید که گفتند: الله تعالی فقیر است چون از ما میخواهد تا به خاطر او نفقه و صدقه دهیم و اگر او ثروت می داشت حتماً از اموال ما بی نیاز می بود و از ما نمی خواست تا صدقه و نفقه بدهیم.

همچنان مفسران در ذیل تفسیر این آیه مبارکه نوشته اند: تنها چنین نیست که یهود از کمال بخل، مصرف مال را نمی دانند؛ بلکه چون در راه خدا حکم انفاق را می شنوند، استهزاء میکنند؛ و الله متعال از ایراد کلمات گستاخ، شرم نمیدارند. که بعد از آیه: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» فرود آمد، گفتند: خدا که از ما قرض می خواهد فقیر نیازمند است؛ و ما توانگرانیم! حال آنکه هر نادان و غبی نیز میداند که تعبیر انفاق فی وجوه الخیر به قرض، کمال مهربانی و رحمت بود؛ آشکار است؛ خدا مالی را که به ما بخشایش کرده، برای مصالح خود ما به مصرف آن ما را مأمور نموده است؛ تا از آن در این جهان و آن جهان مستفید شویم؛ از خرج و انفاق آن کدام مفادی بما نمرسد.

مفسر قرطبی فرموده است: این را به خاطر به اشتباه انداختن افراد ضعیف خود گفته اند، نه به عنوان این که بدان معتقد باشند. همچنین آنها میخواستند در نهاد مسلمانان ضعیف شک و تردید ایجاد کنند و به تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم پردازند. آنها می گفتند: بنا به گفته ی محمد خدا بینوا و فقیر است که از ما قرض میگیرد. (تفسیر قرطبی 294/3). «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»: باتأسف ملاحظه میشود که: جهل و غرور، در برخی از انسانها حد و مرزی ندارد، بطور مثال همین انسان که بشر ناتوان، نیازمند و محتاج است، ایستاده میشود و میگوید: خداوند فقیر است و ما غنی هستیم. درحالیکه احساس دارایی و بی نیازی، زمینه ی سرپیچی از فرامین الهی و استهزای آنهاست. هستند انسانان که: گمان می کنند ریشه ی دستورات الهی نیاز و عامل اش محتاج بودن اوست.

«سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ»: در اینجا خداوند متعال خبر می دهد که او این سخن زشت آنان را در صحیفه ی اعمال آنها و جرم قبیح آنها را یعنی کشتن پیامبران را به ناروا، یادداشت و درج میدارم. منظور از کشتن پیامبران این است که آنان به اعمال پیشینیان خود راضی اند.

«وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (181)»: و ما با ایشان نزدیک مرگ یا وقت برپایی از قبر توسط فرشتگان به آنها میگوئیم عذاب آتش سوزنده را بچشید. و آن نوشتن ثبت اعمال آنها برای این است که در این روز (رستاخیز) آن را در برابر چشم آنها قرار میدهیم و میگوئیم اکنون این عذاب نتیجه ی اعمال شماست که در دنیا خود را بی نیاز و ما را فقیر و نیازمند قرار دادید.

شأن نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که روزی حضرت ابوبکر صدیق (رض) به منزل «مدارس» یهودی رفت. دید جمعی از یهودیان در اطراف یک نفر به نام فنحاص بن عازوراء گرد آمده اند، که از علماء و احبار آنان به شمار می آمد، ابوبکر به فنحاص گفت: خانه خراب! از خدا بترس، مسلمان شو! به خدا قسم نیک می دانید که محمد از جانب الله پیامبر و فرستاده است. حق را از جانب خدا برایتان آورده است. پیامبری او را در تورات و انجیل می یابید. آنگاه فنحاص گفت: قسم به خدا ای ابو بکر! ما به خدا احتیاجی نداریم بلکه او به ما نیاز دارد و محتاج است، ما از او التماس نمیکنیم، آن طور که او به ما التماس میکند، و ما از او بی نیازییم. و اگر خدا بی نیاز بود، همانطور که رفیقان میپندارد، از ما قرض نمی گرفت، شما را از رباخواری منع میکند و انگهی خود او به ما ربا میدهد. و اگر غنی بود به ما ربا نمی داد، حضرت ابو بکر از این سخنان عصبانی شد و محکم به صورت (فنحاص) زد و گفت: قسم به آن که جانم را در قبضه ی قدرت دارد، اگر بین ما و تو عهد

و پیمان نبود، گردنت را می زدم ای دشمن خدا! پس از آن فنحاص نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و گفت یا محمد! ببین رفیقت چه کار کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید ابو بکر چرا چنین کاری کردی؟ گفت: یا رسول الله! این دشمن خدا سخنی بس زشت و ناروا گفت. گمان میکرد خدا فقیر و آنها غنی هستند. لذا به خاطر الله عصبانی شدم و سیلی محکمی به صورتش نواختم. فنحاص موضوع را انکار کرد، آنگاه خدا در رد سخنان فنحاص و تصدیق ابو بکر آیه ی «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا...» تا آخر آیه را نازل کرد. (اسباب نزول واحدی ص 76 و مختصر ابن کثیر 342/1).

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲)

این (عذاب سوزان) بخاطر چیزی است که دست های شما از پیش فرستاده است، و (گرنه) خداوند هرگز به بندگان (خود) ظالم نیست. (۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: آن آتش دردناک. بِمَا: به سبب آنچه، به خاطر کرداری. لَيْسَ بِظَلَّامٍ: هیچ ستمی نمی کند، ستمگر نیست.

تفسیر:

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ»: آن عذاب، سزای اعمالی است که به دست های خود در دنیا انجام داده اند، اعمالی مانند تکذیب، پیمان شکنی، کشتن پیامبران، بخل، خوردن مال حرام، دروغگوئی، رشوت ستانی، تزویر در کتاب مقدس و تحریف کلام خدا و تبدیل معانی آن؛ و این اعمال و کردار است که آنرا پیش فرستادید یعنی نتیجه ی اعمال خود شماست، و این شما بودید که به خود ظلم روا داشتید و حال آنکه خداوند بر بندگان خود ستمکار نیست. «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (182)»: الله عادل و دادگر است به خلق ظلم روا نمیدارد. پس عذابی که به شما می چشاند، ظلم نیست بلکه عین عدالت است.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در انجام عمل خویش آزاد است، لذا کارها به خود او نسبت داده می شود. مکافات و مجازات الهی، بر طبق عدالت و بر اساس اعمال آزادانه و آگاهانه خود انسان است. مجازات الهی، ظلم الله بر بشر نیست، بلکه ظلم بشر بر خویشان است. بناءً اگر الله متعال انسانهای بخیل و قاتلان انبیا را مجازات نکند، به فقرا و انبیا ظلم کرده است.

مفسر جار الله زمخشری بازیبای خاصی فرموده است: عدالت یعنی سزا دادن خطاکار و مکافات دادن به نیکوکار. (تفسیر کشاف 344/1).

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا آلَا نُؤْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳)

اینان کسانی هستند که به دروغ گفتند: البته الله با ما عهد بسته است که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا آنکه قربانی ای برای ما بیاورد که آتش آن را بسوزاند، بگو: البته پیش از من پیغمبرانی بودند که معجزه های آشکار را با آن چه که گفتید برایتان آوردند، پس چرا آنها را کشتید، اگر راستگو هستید. (۱۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عٰهَدَ إِلَيْنَا»: با ما پیمان بسته، از ما پیمان گرفته، به ما فرمان داده، به ما سفارش کرده است. قربان: تقرب جستن، نزدیک ساختن، هرگونه کار نیکی که انسان را به الله نزدیک کند. «قُل»: بگو، ملامت کنان بگو. «البينات»: معجزات روشن.

تفسیر:

«الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا نُوْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ»: یهودان مثل کعب بن اشرف، مالک بن الضیف و یاران آنها گفتند: ای محمد تو میگویی که من پیغامبر خدایم، و خداوند در کتاب خود تورات به ما فرموده است که: هیچ پیغامبر را تصدیق و باور نکنیم تا آیات و دلیلی مخصوص نیاورد.

سنت در بنی اسرائیل براین بود که آنها قربانی ای را عرضه میکردند، سپس پیامبرشان برمیخاست و دعا میکرد، آنگاه آتشی از آسمان فرود می آمد و آن قربانی را میسخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء رسم و روج های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می گذارند.

در جاهای متعددی از کتاب مقدس آمده که نشانه قبول شدن قربانی کسی نزد الله متعال این بود که آتشی از غیب می آمد و آنرا می بلعید (کتاب داوران باب 21: 6-20 و 20: 13 - 19) همچنین در کتاب مقدس آمده که گاهی پیامبری قربانی سوختنی میکرد و آتشی غیبی نمودار شده آن را می بلعید. (کتاب مقدس، لاویان، باب 9: 24-22 کتاب دوم تواریخ، باب 7: 1-2).

اما در هیچ جایی از آن نیامده که چنین قربانی ای نشانه ای لازم پیامبری است. و یا این که کسی که چنین معجزه ای به او داده نشده باشد هرگز نمی تواند پیامبر باشد. این تنها یک بهانه ای خودساخته ای بود که یهودیان برای انکار پیامبری محمد صلی الله علیه و سلم به آن متوسل می شدند.

قابل یادآوری است که: یهودان حتی موسی علیه و سلم را آخرین پیامبر نمیشمردند، بلکه می گفتند: عهد خدا با ما آن بوده است که پیامبر بعدی، چنین وچنان باشد. «عَهْدٌ إِلَيْنَا... يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ»

باتأسف باید گفت: انسانی که روحیه ای استکباری پیدا کرد، هم به خدا تهمت می زند؛ «إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا» و هم تسلیم هیچ پیامبری نمیشود؛ «إِلَّا نُوْمِنَ لِرَسُولٍ» و هم توقع دارد که معجزه ها، مطابق تمایلات و خواسته های او باشد. «حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ».

پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ»: بگو ای محمد به تحقیق پیش از من به شما پیغمبرانی با معجزه های روشن به این قربانی که شما گفتید آمدند، همچون یحیی فرزند زکریا، اشعیاء علیهم السلام، و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟ و شما اگر از پیغمبران صاحب قربانی متابعت میکردید پس چرا ایشان را کشتید اگر از راستگویان هستید.

«فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (183): رضایت بر گناه نیاکان، سبب شریک شدن در جرم آنان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُمْ» بگو ای محمد به تحقیق پیش از من به شما پیغمبرانی با معجزه های روشن به این قربانی که شما گفتید آمدند چون زکریا و یحیی و غیر آنها، و شما اگر از پیغمبران صاحب قربانی متابعت می کردید پس چرا ایشان را کشتید اگر از راستگویان هستید.

شان نزول آیه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است: جمعی از یهود از جمله کعب بن اشرف و مالک بن الصیف و فنحاص بن عازوراء و غیره نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا محمد! تو گمان می بری که پیامبر خدا هستی و خدا کتاب بر تو نازل کرده است. در تورات از ما خواسته است به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم مگر اینکه قربانی بیاورد و آتش آنرا فرو ببرد. اگر چنین امری آوردی تو را تصدیق میکنیم، آنگاه این آیه نازل شد: «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا نُوْمِنَ...» (تفسیر کبیر رازی 121/9).

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)
اگر [این یهودیان بهانه جو] تو را تکذیب کردند، [غمگین مباش] مسلماً پیامبرانی [هم] که پیش از تو دلایل روشن و نوشته ها و کتاب روشن آورده بودند تکذیب شدند. (۱۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُؤْبَرُ»: جمع رُبُور، کتاب مشتمل بر مواضع. کتاب آسمانی داود علیه السلام (ملاحظه شود: نساء/163 و انبیاء/105). «کتاب»: مراد جنس کتاب است و شامل تورات و انجیل و صُحُف ابراهیم می گردد. «مُنِير»: روشن گر راه حق.

تفسیر:

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ»: آنگه به جهت آرام گرفتن دل پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد اگر ترا دروغگوی گفتند دلتنگ خفه و محزون مباش چون اگر اینها چنین میکنند بدانید که نیاکان آنان پیامبران خدا را تکذیب کردند، پس افسرده خاطر مباش؛ چه، تکذیب انبیای برحق از قدیم الایام عادت معاندین بوده، و چیز نوی نیست؛ «جاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ»: بدرستی که دورگو خطاب شده اند، پیغمبرانی که پیش از تو بودند که ایشان حجت ها و دلایل ها و معجزات روشن و آشکار، داشتند.

«وَالرُّبْرُ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (184)»: با صحیفه ها کوچک و کتب آسمانی مالا مال از حکمت و اندرز و کتاب واضح و جلی، چون زبور و انجیل که روشن کننده حلال و حرام و احکام شرعی بود آورده بودند. ولی آنها این پیامبران را تکذیب نموده با آنان جنگیدند و آنان را کشتند، پس تو در این مسیر جدید و تازه نیستی و اولین کسی نمی باشی که تکذیب شده است، از نیروی صبر کن و برای خود پاداش در نظر بگیر. لذا بر سخنان یاهو آنان شکبیا باش و با آنان مبارزه کن.

واقعیت امر اینست که: آشنایی با تاریخ گذشتگان، روحیهی صبر و مقاومت را در انسان بالا میبرد. از فحوای آیات متبرکه بر می آید که: تمام انبیا، مخالفانی داشته اند، و حرکت انبیا در طول تاریخ، يك حرکت فرهنگی، فکری و اعتقادی بوده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی مطالعه نمودیم که پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری و صبوری داد.

اینک در آیات (185 الی 186) نیز استمرار همان دلداری و امیدواری است که توان دشمنی نامسلمانان به آخر میرسد و آنچه که باید بیاید، نزدیک است. پس ای محمد! دلتنگ و غمگین مباش، بدکاران، مجازات و به سزای اعمال خویش میرسند.

هکذا در این آیات در باره پایان زندگانی هر جاندار، و این که این دنیا آزمایشگاه وسیع و بزرگی است بحث بعمل می آید.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

هر نفسی (جاندار) چشنده مرگ است، و البته جزای اعمالتان در روز قیامت بطور کامل به شما داده میشود، پس هرکس از دوزخ دور کرده و وارد بهشت کرده شد، یقیناً کامیاب شده است، و زندگانی دنیا نیست مگر متاع غرور (سبب نفع و فریب بنده است). (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسٍ»: کس. شخص. «ذَائِقَةُ»: چشنده. «تُوَفَّقُونَ»: به تمام و کمال به شما داده میشود. «زُحِرَ»: دور کرده شد. «فَازَ»: کامیاب شد. به مراد رسید. «مَتَاعُ»: کالا. «غُرُورُ»: خدعه و فریب.

تفسیر:

این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگر مصلحان که مورد آزار و اذیت و تکذیب کفار قرار میگیرند، روحیهی صبر و مقاومت میبخشد، طوری که میفرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»: هر نفسی چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب که همه شما شربت مرگ خواهید چشید و سكرات مرگ ببینید. طوری که خداوند متعال میفرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» هرچه بر روی زمین قرار دارد فناپذیر است و نابودشدنی. بناءً باید گفت که: مرگ در راه است، پس این همه لجاجت و استکبار در برابر حق، برای چه است؟ و در ضمن باید گفت که مرگ، عدم نیست، بلکه يك امر وجودی قابل درك و راه انتقال از دنیا به آخرت است.

«وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: در روز قیامت پاداش اعمال شما به تمام و کمال بدون نقص داده خواهد شد البته این مرگ و وفات برای مؤمنان مخلص تهنیت و تحفه است که میگوید: روز رستاخیز مؤمنان و مخلصان به مراد خود رسند و مزد کردار خویش ببینند. پس مرگ تحفه مؤمن است و باعث رسیدن ایشان به سعادت.

طوری که در حدیث متبرکه آمده است: «تحفة المومن الموت.» جماعتی از بزرگان سلف که در رضای خدا و خوشنودی از وی می میرند آرزوی مرگ کردند و آنرا سعادت می پنداشتند. چنانکه حذیفه هه بوقت مرگ گفت: بار خدایا اگر دانی که درویشی دوست تر دارم از توانگری، و مریضی دوست تر دارم از تندرستی و مرگ دوست تر دارم از زندگانی، مرگ بر من آسان کن، تا به دیدار تو برآسایم.

این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه وسلم است. از سعید بن جبیر (رض) روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح میدهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره ای است و این هشدار شامل وی نمی شود.

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حقیقتاً جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر میخواهید آیه: «فَمَنْ زُحِرَ...» را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود.»

علما در بیان احکام گفته اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی

خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محتضر آسان میسازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود. «فَمَنْ رُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ»: هرکس از آتش دور شد و وارد بهشت گشت، به نیکبختی ابدی و به نعمت پایان ناپذیر نایل آمده است. یعنی: به آنچه میخواست دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری ای هر چند که برآورنده تمام خواسته های انسان باشد بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد نجات نیست «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (185)»: و زندگانی این جهان نیست مگر کالای فریب که انسان را میفریبد. یعنی آرزوی دراز در پیش مینهد. تا امید در عمر دراز میندد، و آنگه ناگهان مرگ فرا میرسد و امید بریده گردد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: امل و آرزو کوتاه کنید و پیوسته مرگ در چشم خویش دارید. و گفت بر شما از هیچ چیز نمی ترسم بجز دو خصلت.

یکی بر هوای خویش ایستادن، و دوم امید عمر دراز پیش داشتن. در حدیث شریف از ابن عباس (رض) روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «اگر برای بنی آدم دو دشت پر از مال دنیا باشد، بطلب دشت سوم برخواهد آمد، و شکم بنی آدم را بجز از خاک چیز دیگر پر نمیکند، و خداوند توبه به توبه کنندگان را قبول می نماید».

ابن کثیر فرموده است: آیه نشان دهنده بی ارزشی و حقارت و فناپذیری دنیا میباشد و همانا زایل میشود. (مختصر ابن کثیر 343/1).

بایدگفت: عیش و نشاط عارضی، جاه و جلال ظاهری دنیا، انسان را بسیار فریب میدهد، که اکثر مفتون آن شده به بیخردی از آخرت غافل میشوند؛ حال آنکه کامیابی حقیقی آن است که انسان تا درین جاست، هر کار را از روی نتیجه وانجام بسنجد، و به عملی اقدام کند که از عذاب الهی او را نجات دهد، و به بهشت برین برساند.

مرگ، همگانی است و شامل تمام موجودات میشود. (سوره رحمان آیات: 26 و 27) او در آسمان و زمین جاندار باقی نخواهد ماند. همگی به سوی قیامت رهسپار می گردند، تا کردار نیک و بد مورد محاسبه قرار گیرد.

این آیه ها حقایق را - به طور موجز - چنین بیان می کنند: دنیا رفتنی و ناپایدار است و آخرت همیشگی و ماندگار (قصص آیه 60) و همه کسی و همه چیز از بین می رود، جز ذات پروردگار.

مکافات و مجازات در آخرت یقینی و حتمی است. این جهان با ظاهری فریبنده، انسانها را گول می زند و آن را پایدار می پندارد، حال آن که همه می دانیم دنیا هرگز وفا ندارد.

متاع رنگارنگ فریبای دنیا، امتحانی بیش نیست و اگر انسان مؤمن در دنیا به خاطر طعنه زدن دشمنان به قرآن، دین و پیامبرش، آزار ببیند، باید بردبار و پرهیزکار باشد.

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

قطعاً در اموالتان و جانهایتان، آزمایش میشوید، و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده است (=یهود و نصاری) و (نیز) از کسانی که شرک ورزیدند، سخنان

آزار دهنده‌ی بسیاری خواهید شنید، و اگر صبر کنید، و تقوا پیشه سازید، (بدانید که) این از کارهای مهم و سترگ است. (۱۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتُبْلَوْنَ»: البته آزموده می‌شوید. لَتَسْمَعَنَّ: مسلماً میشنوید. أوتُوا الْكِتَابَ: کتاب آسمانی به یهودیان و مسیحیان داده شد. الَّذِينَ أَشْرَكُوا: آنان که مشرک بودند، مشرکان عرب. ذَلِكَ: مراد پایداری و ایستادگی است. مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: اراده‌ی استوار در کارها. بردباری، پرهیزکاری از اندیشه‌های درست، نیروی اراده و کمال خرد و اندیشه است.

تفسیر:

این آیه مبارکه در شأن مهاجران فرود آمده است، و قتیکه از مکه به مدینه مهاجرت کردند، مشرکان به اموال آنان یورش برده و به هرکس که دست می‌یافتند، او را مورد آزار قرار می‌دادند.

حتی سیرت نویسان مینویسند که: یهودیان به مسلمانان مهاجر اهانت می‌کردند و گپ‌های اهانت آمیز در برابر شان استفاده می‌کردند، و حتی برخی با کمال بی‌شرمی برای زنان و دختران مسلمان، غزل سرایی کرده و یا آنها را هجو می‌نمودند.

رهبری این حرکت دشمنانه را شخصی بنام کعب بن اشرف بدوش داشت. این آیه ضمن تسلی دادن به مسلمانان، از آنان می‌خواهد در برابر آزار دشمنان صبر و تقوا پیشه کنند که مایه‌ی استواری آنان در ایمان می‌گردد.

با توجه به اینکه آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول الله صلی الله علیه وسلم و امت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند.

علاوه بر پذیرش خطر جان و مال، باید خود را برای شنیدن انواع نیش‌ها و تحقیرهای دشمن آماده کرد.

«لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ»: حتماً در اموال خود با مصیبت‌ها، حوادث، بلیات و همچنان با صدقه واجب و آفات آسمانی و زمینی همچون سرقت، تلف شدن و سوختن و امثال آن مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرید تا دانسته شود چه کسی به منظور احتساب اجر صبر میکند. همچنانی که در جان‌های خویش با اذیت، انواع ابتلاءات، مشقت‌ها، زلزله‌ها و از این قبیل نیز مورد ابتلا قرار می‌گیرید تا کسانی که بر حق ثابت قدم و استوار می‌مانند ثابت باشند و آنانی که از دلیل و برهان منحرف می‌شوند محرف شوند و تا مؤمنان را متمایز و نفاق منافقان و کفر کفار را ظاهر و آشکار کند.

آزمایش، يك سنّت حتمی الهی است، باید خود را برای آن آماده کنیم. «لَتُبْلَوْنَ» (حرف لام و نون مشدد نشانه‌ی تأکید و جدیت است).

در آیه مبارکه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ... لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ»: این واقعیت را بری میرساند که: یادمرگ و زودگذری دنیا، مسائل را برای انسان آسان میکند.

واقعیت امر اینست که: بیشترین ابزار آزمایش، همانا مال و جان انسان است.

«وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً»: از جانب یهود و نصاری و مشرکان - دشمنانتان - اذیت و آزاری زیاد می‌بینید.

بدین وسیله الله متعال خبر داده است که مؤمنان از دست مشرکان و فجار مصایب و بلاها و محنت ها خواهند دید، دشمنان اسلام و مسلمانان در ضربه زدن به مسلمان ها، وحدت در هدف و گاهی وحدت در شیوه دارند.

بناءً به آنان امر فرموده است که در چنان احوالی صبر و شکیبایی داشته باشند؛ زیرا راه بهشت پر از مشکلات است، در ضمن باید گفت: برای رسیدن به اهداف مقدس، در بسیاری اوقات باید همه گونه سختی را تحمل کرد. از جمله ضربه به مال، جان، حیثیت و آبرو، از این رو خدا میفرماید: «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا»: اگر به این رنج و ناخوشی که به شما میرسد صبر و شکیبایی باشید و از معصیت او بپرهیزید، یعنی در این گیرودار اگر شما بر دین خود و بر ادای اوامر الهی و اجتناب از نواهی او صبر کنید و تقوای الهی را رعایت کنید، «فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (186)»: این امر شما را یاری میدهد تا به صلاح نفس خود بپردازید و تمام امور خود را راست و برابر ساخته و به سبب این صبر همت لازم را که موجب طاعات و اجتناب از گناهان می شود را به دست آورید، در چنین حالی است که به اذن الهی بر تمام دشمنان خود پیروز میشوید.

صبر یعنی مقید ساختن و پای بند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فرو خوردن خشم، و تقوی و پرهیزگاری یعنی دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است، آن کارهایی که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید.

بلی! اگر چنین کنید، بی تردید «این» صبر و پرهیزگاری «از عزم امور است» یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. صبر و تقوا در کنار هم رمز موفقیت است. استقامت بدون تقوا، در افراد لجوج نیز پیدا می شود.

صبر و تقوا، ملازم یکدیگرند. کلمه «ذلك» در آیه متبرکه مفرد است، در حالیکه به صبر و تقوا که دو چیزند، اشاره دارد. گفته میشود: «عزم الامر»، آنگاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می کردند و از منافقان در می گذشتند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (187 الی 189) در باره پیمان گرفتن از یهود، دوست داشتن ستایش بدون کردار، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾

و (به یاد بیاورید) وقتی را که خداوند، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان محکم گرفت، که حتماً آن را برای مردم بیان کنید، و (احکام و دستورات) آنرا کتمان نکنید، پس آنها عهد راپشت سر خود انداختند (و آن را پوشانیدند) و آنرا با متاع و عوض کم (و حقیر) فروختند، پس بد است آنچه خریدند. (۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِيثَاقٌ»: قرارداد محکم. «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ»: حتماً آن را برای مردم بیان میکنید، روشن مینماید. «نَبْدُوهُ»: آن را دور انداختند، پشت سر گذاشتند، بدان اهمیت ندادند، کوتاهی ورزیدند. «وَرَاءَ»: آن سوی، پشت سر.

تفسیر:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: ای محمد! و یاد آورید روزی را که خدای تعالی عهد و پیمان مستحکم و استواری از یهودیان و نصرانیان مبنی بر این امر گرفت که آنان برای مردم کتاب‌هایی که به سوی آنها نازل شده مانند تورات و انجیل و احکام الهی را توضیح دهند، احکامی مانند امر به معروف، نهی از منکر، حلال و حرام و سایر احکام را از طریق تعلیم، فتوا، قضا و... بیان کنند و هیچگاه چیزی از این امور را منکر نشوند و آنرا مخفی نسازند؛ «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»: هرآینه برای مردمان کتاب را که در شأن و نعت و صفت محمد و آمده است بیان کنند و هرگز آنرا کتمان نکنند. بیان حقایق باید به گونه‌ای باشد که چیزی برای مردم نامشخص و پنهان نماند. و از جمله وظیفه‌ی دانشمندان، تبیین کتاب آسمانی برای مردم است.

ابن عباس (رض) فرموده است: این آیه مربوط به یهود است، در مورد امر پیامبر از آنان عهد و پیمان گرفت. و وقتی از آنان خواست به عهد خود وفا کنند، آن را کتمان کرده و به آن پشت پا زدند و دور انداختند. (مختصر ابن کثیر 343/1).

«فَنَبْدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»: اما، آنها آن پیمان را ترک کردند، بر آن هیچ اعتنائی ننمودند؛ و برای نفع قلیل دنیوی عهد خود را شکستند؛ و احکام شریعت را تغییر دادند؛ و در آیات الهی تحریفات لفظی و معنوی کردند؛ و مژده آمدن پیغمبر آخر الزمان (ص) را، که اظهارش از همه بیشتر ضرور بود، بیشتر مخفی داشتند، و چنانکه در صرف مال بخل ورزیدند؛ در نشر علوم بیشتر امساک کردند. و بهای اندک را به خود برگزیدند و آن خوردن رشوتها بود که علمای اهل کتاب از عوام نادان و احمق می گرفتند. مفسران در تفسیر آیه مبارکه: عمل به دین و تعهدات الهی ارزش بسیار والایی دارد. اگر به هر مقام و ثروتی برسیم، ولی دین خود را از دست بدهیم، باز هم باخته‌ایم. «فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (187)»: پس چه بد است آنچه که میخورند یعنی نعمتهای جاودانی بهشت را به مال موقت دنیوی بدل می کنند.

این آیه کریمه متضمن هشدار و سخت برای علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الجم یوم القیامه بلجام من نار: هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده میشود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت میکند. علی (رض) میفرماید: «الله متعال از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)

گمان مبر در مورد کسانی که به آنچه کرده اند خوشحال می شوند، و دوست دارند به آنچه نکرده اند ستوده شوند، قطعاً گمان مبر از عذاب (الهی) نجات و رهایی یابند، (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است. (۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يُحْمَدُوا»: آن که ستایش شوند. «مَفَازَة» (فوز): رهایی.

تفسیر:

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا»: ای محمد! گمان مبر کسانی که بدانچه انجام داده‌اند خوشحال میشوند، «وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا»: و دوست دارند مردم آنان را در برابر کارهایی که انجام نداده‌اند تمجید و ستایش شوند، که از حق جانب داری و پیروی می‌کنند. به طور مثال دوست دارد در تعریف خود بشنود که این جناب پرهیزکار، دین دار و پارسا است، خادم دین و حامی شرع متین است، مصلح و مزکی است، درحالیکه خودش می‌داند این چنین نیست. اما میخواهد در حق او چنین تبلیغات کنند که او رهبری بسیار ایثارگر، مخلص و متدین است و برای ملت خدمات زیادی انجام داده، در حالیکه معامله به طور کامل برعکس است. او راه ضلالت را پیش گرفته اند.

بایدگفت مطابق تعریف قرآن عظیم الشان مردم به سه‌گتگوری تقسیم میشوند:

1 - تعداد از انسانها هستند که: کار می‌کنند و انتظار پاداش یا تشکر از مردم ندارند. «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» (انسان آیه: 9).

2 - گروهی که کار می‌کنند تا مردم بدانند و ستایش کنند. «رِئَاءَ النَّاسِ» (نساء، 38).

3 - گروهی که کار نکرده، انتظار ستایش از مردم دارند. «يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...» «فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» گمان مبر که آنها از عذاب الهی نجات یابند، باید گفت که: گنهکار ممکن است پشیمان شده، توبه کند و نجات یابد، ولی افراد مغرور، حتی در صدد توبه بر نمی‌آیند، لذا امیدی به نجات آنان نیست.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (188) و برای آنان عذابی دردناک است. مطمئن باشید: کسانی که در دنیا گرفتار او هام خود پرستی و اسیر زندان «منیت» هستند، در قیامت نیز اسیر و گرفتار عذاب الهی‌اند.

ابن عباس (رض) گفته است: در مورد اهل کتاب نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنان چیزی را پرسید، آن را از پیامبر کتمان و پنهان کردند و چیزی دیگر رابه او گفتند، و از این کتمان خوشحال هم شدند. (تفسیر کشاف 345/1).
شان نزول آیه 188:

252 - بخاری، مسلم و دیگران از طریق حمید بن عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند: مروان [در آن وقت والی مدینه بود] به دربان خود گفت: ای رافع نزد ابن عباس برو و بگو: اگر قرار باشد هرکس از ما که از اعمال خود خوشحال گردد و علاقه‌مند باشد به خاطر کاری که انجام نداده است، ستایش شود در رنج و عذاب قرار بگیرد، همانا همه ما گرفتار رنج و عذاب می‌شویم.

ابن عباس (رض) در پاسخ گفت: شما را به این چه کار؟ این آیه در باره اهل کتاب نازل گردیده است، آنجا که رسول الله [آنها را به حضور خواست] (صحیح بخاری، کتاب تفسیر قرآن، حدیث شماره 4568).

و در باره مسأله خاصی از آنها سؤال کرد. اما آنان در جواب به پیامبر، حقیقت مسأله مورد بحث را پنهان کرده به جای آن چیز دیگری گفتند. و از نزد پیامبر که خارج میشدند اینطور وانمود کردند که در باره آن مسأله معلومات کافی ارائه کرده اند و متوقع بودند که از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم تقدیر شوند. در این حال از کاری که انجام داده بودند

(حقیقت آن چیز را از رسول الله صلی الله علیه وسلم پوشیده داشتند، شاد و خرسند شدند (صحیح است، بخاری 4568، مسلم 2778، ترمذی 3014، نسائی در تفسیر 106 و حاکم 2 / 299 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند).

253- بخاری و سلم از ابو سعید خدری (رض) روایت کرده اند: هرگاه رسول الله به جهاد میرفت عده‌ای از منافقان از رفتن با او سرباز میزدند و از همراهی نکردن با رسول الله خوشحال می شدند. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم از جهاد بر میگشت به حضور وی آمده معذرت می‌خواستند و قسم یاد می‌کردند که مشکلات و عذرهای موجهی داشته اند. در عین حال دوست داشتند به خاطر کاری که انجام نداده بودند تقدیر و ستایش شوند. در باره آنان آیه «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا...» نازل شد (صحیح است، بخاری 4567، مسلم 2777، طبری 8335، واحدی 280، از چندین طریق از ابو سعید خدری روایت کرده اند).

254- عبد در تفسیر خود از زید بن اسلم روایت میکند: رافع بن خدیج و زید بن ثابت در نزد مروان بودند. مروان گفت: ای رافع، آیه: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا...» در مورد چه نازل شده است، رافع گفت: عده‌ای از منافقان هنگام خروج پیامبر بهانه میکردند و میگفتند: هیچ چیز مانع جدایی ما از شما نگردید، مگر کارهای ضروری و گرنه خیلی دوست داشتیم با شما یکجا باشیم. پس در باره آنها این آیه نازل شد. مثل این که مروان این سخن را نپذیرفت رافع بیتابانه به زید بن ثابت گفت: ترا به الله قسم آیا از آنچه گفتم آگاه هستی، زید گفت: بلی. (مصنف در «در المنثور» 2 / 191 به عبد بن حمید نسبت داده و واحدی)

ابن حجر میگوید: سخن ابن عباس (رض) و این حدیث را میتوان جمع کرد و به نتیجه رسید، زیرا ممکن است آیه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد و می‌افزاید: فراء حکایت میکند که یهود می‌گفت: ما اهل نماز، طاعت و پیروان اولین کتاب خدا هستیم با این همه به نبوت محمد (اقرار نمی کرد. پس این آیه نازل شد (فتح الباری 8 / 234).

255- ابن ابو حاتم از چند طریق از جماعتی از تابعین به این معنی روایت کرده (به «در المنثور» 2 / 191-193 نگاه کنید). وابن جریر این روایت را ترجیح داده است. هیچ مانعی وجود ندارد که آیه در باره همه این موارد نازل شده باشد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن الله است، والله بر هر چیزی تواناست. (۱۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْكُ»: فرمانروایی، سلطنت و شاهی.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و پادشاهی و فرمانروایی آسمان ها و زمین ها از برای خداست و کسی غیر از او مالک الملک آسمان ها و زمین نیست. او در آسمان ها و زمین به گونه‌ای که بخواهد تصرف مینماید، تصرف در نحوه آفرینش، روزی دادن تدبیرکردن، زنده نمودن، میراندن، مجازات و محاسبه کردن.

پس چگونه مالک و دارنده‌ی آنچه در آسمانها و زمین قرار دارد فقیر و بینوا می باشد؟ این آیه جواب دندان شکنی است به آنان که می گفتند: خدا فقیر است و ما ثروتمند و غنی.

نباید فراموش کنیم که: حکومت خداوند نسبت به جهان، حقیقی است نه اعتباری، چون وجود و بقای هر چیز تنها بدست اوست. برای ایجاد میفرماید: «كُنْ فَيَكُونُ» (بقره، 117) و برای محو میفرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (فاطر آیه 16). (اگر بخواهد شما را می برد و آفریده‌ی جدیدی می‌آورد).

حکومت خداوند دائمی و همیشگی است، ولی حکومت های غیرالهی موقتی و چند صباحی بیش نیست. «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» (آل عمران 140) (وما روزهای) (شکست و پیروزی) را در میان مردم تقسیم میکنیم). بلی! این نوع حکومت حقیقی و دائمی تنها در انحصار خداوند است. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (189): و خداوند به همه چیز از پاداش ابرار و عقوبت اشرار قادر و تواناست.

این آیه مبارکه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»: (آل عمران: 181) (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه 181». باید یادآوری شد: ذاتی که در آسمان و زمین سلطنت وی است؛ گنہگار کجا پناه برده میتواند؛ واز اقتدار ذاتی که به هر چیز قدرت دارد، چگونه بیرون شده میتواند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (190 الی 195) در باره موضوعاتی؛ یاد الله، تفکر در آفرینش آسمانها و زمین، پاداش کردار عاملان، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰)
مسلمان در آفریدن آسمانها و زمین (به هیئت خاص) و در اختلاف (پی در پی آمدن) شب و روز، نشانه های واضح (به قدرت و وحدانیت الله) برای صاحبان خرد و عقل است. (۱۹۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَ»: آفرینش، آفریدن، ترتیبی بر مبنای نظام درست و استوار. «إِخْتِلَافٍ (خلف)»: در پی هم آمدن. آمد و شد، دگرگونی. آیات: نشانه‌هایی دلالت کننده بر وجود، قدرت و یکتایی خدا. «أُولِي الْأَلْبَابِ»: خردمندان، صاحبان عقل و خرد، آلباب جمع گب، درست اندیشان.

تفسیر:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: مسلماً در خلق و ایجاد آسمان ها و زمین با آن همه استحکام و ظرافت و ابداع که در آنها هست. و همچنان در ارتفاع این بنای بزرگ و نظم نیکو و جمالی که دارد و در زمین و اینکه گسترده و برابر شده و در آن کوه‌های سر به فلک کشیده و دریا‌های وسیع و اقیانوس‌های بزرگ و رودخانه‌ها وجود دارد، «وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: و در پی یک دیگر آمدن مداوم شب و روز، در آفرینش شب زمانی که با بساط تاریک خویش دنیا را می‌پوشاند و در نشانه‌های شب مانند ماه، ستارگان و همچنان در روز که آفتاب با درخشش و صفای خود در آن می‌تابد، و اختلاف ساعات شب و روز در طول سال، گرمی و سردی اختلاف ساعات شب و روز در طول سال، در نظر خردمندان تصادفی نیست. و غیره.

«لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (190)»: در همه اینها «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن، اشکارا و برهان‌های و حکمت واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت میکند. اما جز برای خردمندان عمیق اندیش بر ملا نمیشود که در عالم هستی به صورتی مستدل می‌نگرند؛ نه مانند حیوانات. و برای صاحبان خرد که از آلودگی‌های او هام

وخرافات وخیالات خالص پاک باشند. واقعاً آفرینش، پر از راز و رمز، و ظرافت و دقت است که تنها خردمندان به درک آن راه دارند.

برگ درختان سبز، در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار اما کسی که دارای قلبی مرده و میان تهی است و بینش وی نیز کور می باشد هرگز از این نشانه‌ها پند نمی‌گیرد؛ زیرا چنین شخصی نه عقل دارد و نه خرد و بینش و حتی او مانند چهارپایی است که نمی‌توان از او طمع تفکر و نظر در صنعت الله متعال و نشانه‌هایش را داشت. شأن نزول آیه 190:

256- طبرانی و ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش نزد یهود آمدند و پرسیدند: موسی برای شما چه معجزه‌ای آورده بود. گفتند: عصا ویدبیضا. پس نزد نصاری رفتند و سؤال کردند: معجزات عیسی چگونه بود؟ گفتند: کور مادر زاد و پیس را بهبودی می بخشید و مرده را زنده می‌کرد.

آنگاه نزد رسول الله آمدند وگفتند: از خدایت (به عنوان معجزه) درخواست کن کوه صفا را برای ما به کوهی از طلا تبدیل کند، پیامبر از خدا چاره‌جویی کرد. در این باره آیه «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ (190)» نازل شد. یعنی باید در آفرینش آسمان‌ها و زمین (به عنوان نشانه‌های الهی) تفکر و اندیشه نمایند.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾

کسانی که الله را در حال ایستاده و نشسته، و بر پهلوئی خویش (آرامیده) یاد می‌کنند، و در (حکمت از) آفرینش آسمانها و زمین تفکر میکنند (و در دعای خود میگویند): ای پروردگار ما! این عالم و موجودات را بی‌فائده نه آفریده ای، پاکی تو (از آنچه لایق شأن تو نیست) پس ما را از عذاب دوزخ نگاه دار. (۱۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِيَامًا»: جمع قائم، ایستادگان. قُعُودًا: جمع قاعد، نشستگان. جُنُوب: جمع جنب، پهلوها. سُبْحَانَكَ: توپاکی، تو منزهی. قِنَا: ما را مصون بدار، ما را حفظ کن.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»: باید گفت که؛ نشانه‌ی تعقل و خردمندی، یاد الله در هر حال است، آن کسانی که در تمام احوال، از روی اخلاص درحالت ایستاده و در حالت نشسته و در موقع تکیه کردن بر پهلوهای خود، و دراز کشیدن با زبان و قلبشان الله را یاد می‌کنند، در تمام اوقات از او غافل نمیشوند؛ زیرا با ذکر و یاد او نهادشان آرامش یافته و ضمائرشان در اندیشه و مراقبت او مستغرق می‌شود. اهل ذکر باید اهل تعقل و تفکر باشند.

صاحبان عقل کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد میکنند، به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمیکنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند.

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: وآنانکه در آفرینش آسمانها و زمین، در صنع بدیع و متقن آسمان‌ها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها و در خلق

ستارگان و سیارات عظیم و در مخلوقات و صنایع شگفت انگیز و خیره کننده‌ی بی نظیر، می اندیشند.

اینها به سوی هر نشانه به عنوان دلیلی از دلایل قدرت الهی می نگرند و از هر مخلوقی طوری برداشت میکنند که گویا خطی در کتاب معجزه‌ای است که بر وجود الله متعال، قدرت، حکمت و صنعت عجیب او دلالت دارد.

ذکر و فکر، همراه یکدیگر دارای ارزش است. متأسفانه کسانی ذکر میگویند، ولی اهل فکر نیستند و کسانی اهل فکر هستند، ولی اهل ذکر نیستند.

باید یادآور شد که: آنچه سبب رشد و قرب الهی است، ذکر و فکر مستمر است نه مقطعی و موسمی. «يَذْكُرُونَ» و «يَتَفَكَّرُونَ» فعل مضارع اند که نشان استمرار است.

نباید فراموش کرد که: شناختِ حسی طبیعت کافی نیست، تعقل و تفکر لازم است. در حدیث آمده است: تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة (یک ساعت (لحظه فکر کردن) بهتر از هفتاد سال عبادت است).

قابل یادآوری است که: دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است. هکذا این آیه مبارکه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است. «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» آنها در چنین حالی و زمانی که در این نشانه‌ها دقت میکنند در حالی که سراپا وجودشان مملو از خوف و ترس است میگویند پروردگار! ما گواهی میدهم این عالم هستی را تو عبث و بی هوده نیافریدی بلکه همه را بنابر حکمت و براساس قدرت ایجاد نموده و شکل بندی آنها را بر روی مقصدی انجام داده‌ای!

با تمام صراحت باید گفت که: آفرینش بیهوده و باطل نیست، گرچه ما همه اسرار آنرا درک کرده نمیتوانیم. بناءً در صورتیکه هستی بیهوده و باطل نیست، ما هم نباید بیهوده و باطل زندگی کنیم. هستی هدفدار است، پس هر چه از هدف الهی دور شویم مطمئن باشید که به دوزخ نزدیک می شویم.

«سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ (191)»: پروردگار را! از هرگونه شبیه و مثال و اضداد پاک و منزهی! تو را تنزیه میکنیم و از بیهودگی تبرئه می نماییم، پس از تو میخواهیم ما را بر انجام اعمال صالح که براساس آن بتوانیم اوامر تو را بر جای آورده و از نواهیات اجتناب کنیم موفق گردان تا انجام این اعمال ما را به سوی نجات از عذاب آخرت رهنمون شود و از غضب و خشم تو و از بدی کیفیت نجاتمان دهد.

ابن عمر به پیش عایشه صدیقه (رض) رفت و گفت یا عایشه از کارهای شگفت انگیز پیغمبر یکی را به من بگو: عایشه گفت: یا ابن عمر همه کارهای رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را به شگفت می آورد. اما پیغمبر شبی در لباس خواب خفته بود به من گفت: یا عایشه. امشب به من اجازه بده تا خدا را عبادت کنم و به ذکر وی مشغول شوم. گفتم: یا رسول الله من قرب تو و هوای تو بر الله دوست دارم، پس برخاست و وضو گرفت و به نماز مشغول شد آنگاه شروع به خواندن قرآن کرد و گریستن آغاز کرد چندان که بلال آمد تا او را از نماز صبح بیگاهاند، وی را در حالت گریه بسیار دید گفت یا رسول الله و این همه گریستن چراست؟ گفت یا بلال چرا نگریم و امشب این آیت به من فروفرستادند.

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»: پروردگار! آفرینش آسمانها و زمین را به عبث و بیهوده و باطل خلق نکرده ای و در آفرینش آن حکمتی و نشانه هایی برای صاحبان خرد وجود

دارد. «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» از آنکه چیزی را به باطل بیافرینی پاک و منزّه هستی پس ما را به حمایت و لطف خود از عذاب آتش دوزخ نگهدار. «فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»:

«فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» این عذاب، عذاب جسمانی است، در آیهی 192 میفرماید: «إِنَّكَ مِنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ» این عذاب، عذاب جسمانی و عقلانی است و در آیهی ۱۹۴ میفرماید: «وَلَا تَخْزَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این عذاب، عذاب روحی و روانی است؛ عذاب روحی، رسوایی و بدنامی می آفریند که این، بدترین و سخت ترین عذابها و شکنجه هاست. (طنطاوی).

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾

پروردگار! کسی را که تو به آتش (دوزخ) درآوری، یقیناً او را خوار و رسوا کرده‌ای، و برای ظالمان هیچ مددگاری نیست (تا آنها را از این رسوائی نجات دهد). (۱۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْزَيْتَهُ»: رسوایش کرده ای، زار و زبونش کرده ای.

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ»: پروردگار! بدرستی که تو از روی عدل هر که را به دوزخ در آری به تحقیق در آنجا او را به عقوبت خوار و زبون میگردانی. و در مقابل دید عموم او را رسوا و مفتضح می نمایی. آتش جهنم سخت است، اما نزد خردمندان که خواهان کرامت انسان هستند خواری و رسوایی قیامت، دردناکتر از آن است.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (192)»: و برای ظالمان، ستمگران از مشرک و یهود و نصاری و مانند آنان هیچ یاری وجود ندارد که آنان را از آتش دوزخ بیرون آرد و یا آن آتش را از آنان مدفع کند. زیرا کسی که وارد آتش دوزخ شود مستوجب خشم و غضب خدای جبار می شود و برای او هیچ یاری دهنده‌ای که یاریش دهد و عذاب را از او دفع کند نیست چنانچه برایش دوستی که نفع را جلب کند نمی باشد. ابن عباس (رض) و جمهور مفسران چنان گفته اند و در سوره‌ی بقره هم به آن تصریح کرده است در آنجا فرموده است: «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾

پروردگار! بی تردید ما [صدای] ندا دهنده ای را شنیدیم [که مردم را] به ایمان فرا میخواند که به پروردگارتان ایمان آورید. پس ایمان آوردیم، پروردگار! پس گناهان ما را ببخش، و از ما بدی های ما را دور کن، و ما را با نیکان بمیران. (۱۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُنَادِيًا»: فراخوان، ندادهنده، دعوتگر. «ذُنُوبٌ»: جمع ذنب، گناهان بزرگ. «سَيِّئَاتٍ»: جمع سینه، گناهان کوچک، کوتاهی ها. «تَوَقَّنَا»: ما را بمیران، روح ما را بگیر.

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ»: متفکران و اندیشمندان ذاکر میگویند: پروردگار! بدرستی که ما ندای ندا دهنده ای را که مردم را به سوی ایمان میخواند شنیدیم و این منادی محمد است یا قرآن که به زبان بیان ندا میزند، «أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا»: که ای

مردم! به پروردگار خود ایمان بیاورید، و بر یگانگیش گواهی بدهید ما اظهاراتش را تصدیق کردیم و از او پیروی به عمل آوردیم.

«رَبَّنَا فَاعْفُ رُبَّنَا ذُنُوبَنَا»: پروردگار! گناهان ما را ببامرز یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌ها را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگان از ما سر زده است، بر ملا و آشکار نکن، و بدی‌ها و جرائم ما را و تمام آنچه را که انجام داده‌ایم کفاره کنی. با عذاب کردن ما در برابر آنها و ما را رسوا و مفتضح مکن! ابن عباس (رض) فرموده است: ذنوب یعنی گناهان کبیره و سیئات یعنی گناهان صغیره. آیهی «إِنْ تَجَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (نساء، 31). این فرموده را تأیید می‌کند. «سیئات» در برابر «کبائر» آمده است و ممکن است مراد از «سیئات» آثار گناه باشد.

«وَكُفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» به فضل و رحم و کرم گناهانی را محو فرما که مرتکب شده ایم. «وَتَوْفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» (193): و از تو ای الله متعال می‌خواهیم خاتمه و پایان کار ما را به خیر بگردانی و ما را بر حق ثابت و استوار بداری تا هنگامی که ما را با دوستان خود نیکان و صالحان بمیرانی در حالیکه از ما راضی هستی و ما را بر ملت اسلام میراندی. به قولی: ایشان پیامبران الهی علیهم السلام و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)
پروردگار! آنچه را که بر (زبان) فرستادگانت (از نصرت در دنیا، و جنت در آخرت) به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن، و ما را در روز قیامت رسوا مگردان، بدرستی که تو خلاف وعده نمی‌کنی. (۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُخْزِنَا»: ما را رسوا مگردان، خوارمان مکن. «مِيعَادَ»: وعده، سروقت، زمان فرارسیدن وعده.

تفسیر:

«رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ»: متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند پروردگار! آنچه راتو به وسیله فرستادگانت به ما وعده فرمودی به ما مرحمت کن، و کار ما را به صلاح آر. وعده‌ای که بر زبان پیامبران علیهم السلام داده شده، همانا پاداش خداوند متعال بر اهل طاعت وی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: «وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: و ما را در روز رستاخیز مانند کفار ما را مفتضح رسوا و محزون مگردان. زیرا این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است. نهایت آرزوی متفکران و اندیشمندان، رسیدن به الطاف الهی و نجات از دوزخ و رسوایی قیامت است.

«إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (194): بدرستی که تو خلف وعده نمی‌کنی و آنچه وعده کرده ای از خیر و ثواب و پاداش برای مؤمنین خواهی بخشید.

بلی! پروردگار با عظمت به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبران علیهم السلام به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهایی‌افتنشان به بهشت هرگز خلاف نمیکند، در صورتی که مستحق آن باشند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که به نماز تهجد بر میخواستند، آیات دهگانه آخر سوره آل عمران را میخواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «الله ماجعل فی قلبی نوراً، و فی سمعی نوراً، و فی بصری نوراً، و عني میني نوراً، و عنش مالي نوراً، و منبي نیدي نوراً، و منخلفي نوراً، و منفوقي نوراً، و أعظم لي نوراً يوم القيامة».

«بارخدايا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده». علما بر آنند که: خواندن این آیات دهگانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب با اقتدا به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مستحب است.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

پس پروردگارشان دعای آنها را قبول کرد (به این طور) که من عمل هیچ عمل کننده ای شما را؛ خواه مرد باشد و خواه زن، ضائع نمی‌کنم، شما از جنس یکدیگر هستید (که در ایمان و عمل، مرد و زن فرق ندارند، و یکی از آن اعمال هجرت است) پس آنان که هجرت کردند و از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند و در راه من (راه الله) اذیت‌ها دیدند و (با کفار) جنگ کردند و کشته شدند، حتما گناهان‌شان را محو می‌کنیم و حتما آنها را در باغ‌های که در زیر درختان و قصرهای آن نهرها جاری است، داخل کنیم، این ثواب از جانب الله داده می‌شود، و ثواب نیکو و خوب نزد الله است. (۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«استجاب»: قبول کرد، جواب داد، اجابت نمود. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»: از یکدیگر هستید. «لَأُكَفِّرَنَّ»: قطعاً می‌زدایم، پاک می‌گردانم. «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: از سوی خدا، این جمله، التفات از متکلم است. «حُسْنُ الثَّوَابِ»: پاداش نیکو.

تفسیر:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»: پس پروردگار ایشان دعا‌های آنها (صاحبان خرد که درخواست‌های آنها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت و اجابت فرمود: به آنکه گفت: من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی هم‌نوعید و از جنس یکدیگر، حسن گفته است: آنها می‌گفتند: ربنا، ربنا، پروردگارا، پروردگارا، خدا دعایشان را اجابت کرد. (تفسیر قرطبی 318/4).

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ»: دعای قلبی، استجابت قطعی دارد. دعایی که همراه با یاد دائمی خدا؛ «یذکرون» فکر؛ «یتفکرون» و ستایش خدا باشد، «سبحانک» قطعاً مستجاب می‌شود.

ام سلمه (رض) نقل میکند که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم که هر عاملی را اجر و پاداشی است این چگونه باشد که برای مردان مهاجر مناقب بسیار باد کرده و زنان را از آن نصیبی ارزانی فرموده است. پس خدای تعالی این آیه ای: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» نازل شد. (طبری 188/7 و النزول ص 8).

فحوای جمله «لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ»: آیه مبارکه میرساند که: دعائی مستجاب میشود که همراه با عمل و تلاش دعا کننده باشد، گرچه خود دعا نیز نوعی عمل است. عمل و عامل هر دو مورد توجه اند. حُسن فعلی و حُسن فاعلی هر دو مدّ نظر هستند. تنها به عمل مؤمنان پاداش داده می شود، چرا که اعمال کفّار بی ارزش و حبط و نابود میگردد. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان خلاصه کلام آنکه شما در ثواب یک حکم دارید هرکه عمل نیکو انجام دهد چه مرد و چه زن پاداش نیکو برد. (طبری گفته است: بعضکم من بعض در نصرت و ملت و دین و غیره).

«فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوْدُوا فِي سَبِيلِي»: علاقه به وطن، يك حق پذیرفته شده ی قرآنی است و گرفتن این حق، ظلم است. پس آنانکه از وطن های خود از شرک و کفر به خاطر حفظ دین ترک نمودند و کفار آنان را به ترک دار و دیار وادار کردند، یعنی از مکه به مدینه هجرت کردند و از خانه ها و کاشانه های خود در راه طاعت من بیرون کرده شدند ورنجانیده شدند چون بلال حبشی که ایشان را به ضرب و ستم میرنجانیدند و آنانکه با کفار در راه دین و طاعت من کارزار کردند.

«وَقَاتِلُوا وَ قُتِلُوا» و با دشمنان من به جنگ برخاستند و در راه من یعنی جهاد فی سبیل الله کشته و شهید شدند.

«لَا كُفْرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» سوگند یاد میکنم، که به مقتضای بخشودگی و مهر و محبت خودم، گناهان افراد موصوف را بخشوده و پاک می کنم.

«وَلَا دُخَانَ لَهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: و آنها را به پاس اعمال صالحشان در نزد خدادر بهشتهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، به جنت هایی که نهرهای آب از شیر و می و عسل داخل میکنم.

نباید فراموش کنیم که: هر پاداشی و مکافات، ممکن است با تغییر مکان و زمان ارزش خود را از دست بدهد، اما پاداش های الهی مطابق فطرت و خلقت انسان است و هرگز از ارزش آن کاسته نمی شود.

«وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (195)»: این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداشها نزد پروردگار است. که عبارت است از بهشتی که چشم نظیرش را ندیده و گوش شبیه آن را نشنیده، و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

نمونه ای از رهنمودهای این آیات:

1 - انسان به شگفتیهای و عجایب هستی در آسمان و زمین، نظر اندازد، بیندیشد و استدلال کند تا ایمانش افزون گردد.

2 - تلاوت این آیات یازده گانه ی پایان سوره، شب هنگام با پس از بیداری از خواب، اقتدا به پیامبر گرامی اسلام است.

3 - مؤمن، درحالات مختلف ایستادن، نشستن، برپهلوی آرمدن و گونه های دیگر، خدا را یاد میکند تا به سرمنزل سعادت برسد. «أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» [حزب/41] و «فأذكرون أذكركم» [بقره/152]

4 - علاوه بر یاد خدا یکی دیگر از عبادات، اندیشیدن در آثار صنع و قدرت اوست، که هر چه بیشتر آگاه شود، ایمانش استوار می گردد.

5 - صیغه های دعا در این آیات بر ایمان به خدا و پیامبر و اعتماد به وعده ی حق، همنشینی با نیکان و بر کمال آمرزش گناهان و زدودن کارهای بد در بارگاه آفریدگار هستی دلالت می کند.

6 - وعده ی خدا بر صدق ایمان و شایستگی کردار، شامل مطالب زیر است:

الف: زدودن بدیها، آمرزیدن گناهان

ب: دستیابی به خلد برین

ج: با اکرام و احترام، به پاداش رسیدن

7 - مزد و پاداش، به کردار انسان بستگی دارد. خواه نیک، خواه بد.

8 - در پاداش زن و مرد هیچ فرقی نیست؛ چون پارهای اعضای هم اند و از هم بیگانه نیستند.

9 - از حکمت های پنج بار تکرار «ربنا»، برای درخواست مهر و عطوفت از خدا و ابراز فضل او در جهت تربیت و اصلاح انسان است. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما در آیات متبرکه قبلی، مؤمنان را وعده داد که مکافات ارزندهای خواهند داشت. بنابر این، در آیات متبرکه (196 الی 200) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه میباشد، برای دلداري و پایداری مؤمنان در برابر مشکلات بیان میدارد که: نعمتهای این دنیا زود گذر و نابود شدنی و نعمتهای آن جهان ماندگار و همیشگی است.

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶)

رفت و آمد کافران در شهر ها، تو را نفریبید! (۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَغُرُّكَ» (غر): تو را نفریبید، تو را گول نزنند «تَقَلُّبُ»: رفت و آمد کافران برای داد و ستد و بازرگانی).

تفسیر:

در باب شأن نزول آیه متبرکه آمده است که این آیه: در باره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به سر می بردند و مشغول شغل تجارت بودند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان الله را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی به جان آمده ایم! همان بود که آیه هذا نازل شد: «لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (196)»: ای محمد! این خطاب به مؤمنان است. شما را تجارت کافران و تصرف در اموال شان در شهرها فریب ندهد. چون کفاران دست به کارهای تجارتی زده ثروتی اندوخته بودند و تکبر می ورزیدند و در شهرها رفت و آمد میکردند پس مسلمانان نباید به آن فریب بخورند. زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره مند میشوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه میگوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می برند».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

این متاع ناچیزی است، و سپس جایگاهشان دوزخ، و دوزخ (برای کافران) چه بد جایگاهی است؟! (۱۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ»: کالای اندک، نعمت ناچیز در دنیا. «مأوی»: جایگاه، پناهگاه. «الْمِهَادُ»:

قرارگاه، بستر، آرام جای. آوردن مهاد برای کافران، تمسخر وریشخند به آنان است.

تفسیر:

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (197)»: آن مالی که به آن تکبر میورزند در آمدهای بی قید و شرط، و پیروزیهای زودگذر کوتاه و اندک اند. و چنین نعمتی زایل میشود، کامیابیهای مادی هر اندازه باشد، محدود و ناچیز است، کامیابیهای کافران، نشانهی حقانیت و محبوبیت آنان نیست. و سرانجام آنان در روز آخرت استقرار در آتش است. چه بد و زشت فرش و قرارگاهی است آتش جهنم! «وَبِئْسَ الْمِهَادُ»: و دوزخ چه بد آرامگاهی است.

مفسران می نویسند که: مشرکان مکه و یهودیان مدینه به خاطر مسافرت های تجارتی، سر و سامان داشتند، ولی مسلمانان به خاطر هجرت به مدینه و از دست دادن مال و دارایی و زندگی خود در مکه و همچنین محاصره ی اقتصادی، در فشار و تنگنا بودند. این آیه مایه ی تسلی برای آنهاست.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

ولی کسانی (تقوی پیشه کردند و) از پروردگارشان ترسیدند، برای آنها باغ هایی است که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، جاودانه در آن میمانند، (این) پذیرائی از جانب الله است، و آنچه در نزد الله است؛ برای نیکوکاران (از هر چیزی) بهتر است. (۱۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُزُلًا»: پذیرایی، خوردنی، نوشیدنی، زاد و توشه، مهمانداری. «الْأَبْرَار»: جمع بار، نیکان، خوبان.

تفسیر:

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»: در این بخش آیه پایان کار پرهیزکاران را بیان داشته میفرماید: ولی آنانکه پرهیزکاری پیشه گرفتند و از ترس عاقبت خود به متاع و مال دنیوی مغرور نگشتند و برای رسیدن به سرمایه های مادی و دنیوی موازین حق و عدالت را رعایت کردند و یا بخاطر ایمان به خدا از وطن های خود آواره شدند و در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گرفتند در برابر این مشکلات خداوند باغهایی از بهشت در اختیار آنان میگذارد که نهرهای آب از شیر و می و عسل زیر درختان آن جاری است و در آن جاودان و برای همیشه در آن خواهند ماند. «نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» مهمانداری و کرمی است که از جانب پروردگار پیش کش کرده شود. نزل: آنچه که برای میهمان آماده می شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای میگیرد، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (198)»: ثواب و پاداش و کرمی که از جانب خدا برای نیکوکاران منظور است، از متاع ناچیز و فناپذیری که اشرار و گناهکاران در دنیا از آن برخوردارند، بهتر است.

توضیح مختصر:

کلمه «أبرار» جمع «بار» (اسم فاعل) یا جمع «بر» (صفت مشبیه از بر) است، و «بر» در لغت به معنای «خیر و فضل»، «گسترده گی در کار نیک»، و «نیکو بودن کار در برابر غیر می باشد».

«بِرٍّ»؛ یعنی احسان، و تحقق آن چنین است که انسان کار خود را نیکو کند و کار نیک را برای نیک بودن آن انجام دهد یا از این رو که خیر دیگران در آن است و نه برای پاداش یا تشکر.

مفسران قرآن برای «بِرٍّ» معانی گوناگونی بیان کرده‌اند؛ مانند:

- 1 - هرگونه اطاعتِ الله «بِرٍّ» نامیده می‌شود.
- 2 - «بِرٍّ»، هر چیزی از خیر و احسان و کار مورد رضایت خدا است که عامل نزدیکی به الله باشد.

همچنین مفسران قرآن؛ در معنای «ابرار»، تعریف‌ها یا تعبیرهای گوناگونی دارند؛ مانند این‌که گفته‌اند: «ابرار»؛ کسانی‌اند که طاعت خدا را به طور کامل بجای آورند و او را از خود خشنود سازند و از گناهان بپرهیزند، یا آنان که به الله، پیامبر و روز بازپسین ایمانی از روی رشد و بصیرت دارند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

و از اهل کتاب کسانی هستند که به الله، و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بر خودشان نازل شده؛ ایمان دارند، در برابر (فرمان) الله متواضع و فروتن‌اند.

آیات و احکام الله را در برابر متاع حقیر (دنیا) عوض نمیکنند، این گروه است که نزد پروردگارشان اجر خود را دارند، بی‌گمان الله سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آنها را به سرعت حساب می‌کند، و پاداش می‌دهد). (۱۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَاشِعِينَ»: فروتنان، خاکساران.

تفسیر:

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ»: و هر آینه از اهل کتاب به آنچه بر شما نازل شده (قرآن) و به آنچه که بر خود آنان نازل گردیده (تورات، انجیل) ایمان می‌آورند، از میان یهودیان و نصاری هستند جمعی از قبیل عبد الله بن سلام و نجاشی و اتباعش که به حقیقت و درستی به الله و به قرآن که بر شما نازل شده و به تورات و انجیل که بر آنان نازل شده است، ایمان دارند.

«خَاشِعِينَ لِلَّهِ» سر ذلت و فروتنی در پیشگاه الله فرو می‌آورند.

معنای خشوع در اصل به معنی تذلل است مانند خضوع، و اما فرق بین خشوع و خضوع در آنست که خضوع تواضع و پستی در بدن است و خشوع تواضع و پستی نشان دادن در بدن و چشم و صورت و قلب است.

«لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»: آنها هرگز آیات الهی را به بهای اندک و ناچیز نفروختند و آیات کتاب‌های آسمانی (تورات و انجیل) را به صورتی که فرود آمده بود به رنگ حقیقی آن تسلیم کردند، و نعت و توصیف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و احکام را به خاطر اغرض و اهداف ناچیز دنیوی کتمان تغییر و تحریف نکردند. همان طور که احبار و راهبان چنان کردند.

«أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: «اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند»
 طوری که در «سوره قصص/54» آمده است. «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ» پاداشی
 مکرر، نه یک بار، بلکه دوبار...

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (199)»: «بلی! خداوند سریع الحساب است». روز حساب
 دور نیست بلکه زود آمدنی است و وقتی که حساب شروع شود؛ ذره ذره حساب تمام مردم به
 سرعت کامل سنجش میشود. و تعداد کثیری را در لحاظاتی چند مورد محاسبه قرار میدهد.
 و چون حق تعالی بر نیت ها و اعمال تمام آنها آگاهی دارد، به سرعت به حساب اعمال انسان
 رسیدگی می کند.
 و میزان مکافات و مجازات هر کس را می داند.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) فرموده است: این آیه درباره ی «اصحمة بن ابجر نجاشی» پادشاه حبشه
 نازل شده است که وقتی درگذشت، جبرئیل خبرش را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم
 آورد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به یارانش گفت: برخیزید بر (جنازه ی) برادران،
 نجاشی نماز بخوانید. در این هنگام بعضی از یاران به یکدیگر میگفتند: ای پیامبر! به ما
 فرمان میدهی تا بر جنازه ی یکی از کافران بزرگ حبشه نماز بخوانیم؟! آنگاه آیه ی «وَإِنَّ
 مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... تا آخر نازل شد.» (البحر المحیط 148/4 و قرطبی 322/4).
 سپس خدای متعال سوره را با وصیت و سفارشی خاتمه داد که سعادت دو جهان را در بر
 دارد و فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوس ها)، صبر پیشه کنید: و در برابر
 دشمنان، پایدار باشید و از مرزهای خود، نگهبانی کنید و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید،
 شاید رستگار شوید! (۲۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِصْبِرُوا»: بردبار باشید، صبر کنید. «صَابِرُوا»: در بردباری ایستادگی کنید، از دیگران
 شکیباتر باشید. «رَابِطُوا»: برای جهاد مهیا شوید، مرز داری کنید. از سرزمین خود نگهبانی
 کنید. (فرقان)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (200)»: ای
 گروه مؤمنان! بر شماست تا در این امور صبر کنید: انجام طاعت و عبادات با ادای آن در
 بهترین وجه؛ دوری از گناهان؛ پیروی نکردن از شهوات؛ مخالفت نکردن از اوامر الهی؛
 توبه از گناهان؛ در برابر قضا و قدر الهی که گاهی دردناک و تلخ است از طریق نیکو ساختن
 عبودیت و داد و فریاد نکردن؛ در جنگ و جهاد در برابر دشمنان و در میدان جهاد و علم؛
 در ادای عبادات؛ در لازم گرفتن مساجد برای ادای نمازهای پنجگانه که پیامبر صلی الله
 علیه و سلم آن را بعد از اینکه یادی از وضو کردند، نوعی سنگربندی دانستند؛ در انتظار
 نماز بعد از نمازی که ادا شده؛ زیرا کسی که در این امور صبر کند با به دست آوردن
 مکافات بزرگ و نعمت ماندگار رستگار میشود و حق تعالی به او شریفترین جایزه ها
 و بخشش ها را ارزانی داشته و او را به عالیترین مراتب ارتقا می دهد، چون این شخص
 در همه میادین، حق عبودیت خدای تعالی را ادا نموده است هم در موقف طاعت و هم در

برابر معصیت و در میادین ابتلا و آزمایشات سخت و در تمام اینها از جمله بندگان مخلص و دوستان صادق الهی بوده است. از خدای بزرگ می خواهیم تا ما را نیز از زمره چنین اشخاصی قرار دهد.

باید گفت که: این آیه مبارکه، تمام راهنمایی ها و فرمانهای الهی متناسب با حسن خاتمه‌ی سوره را در چهار امر برای مؤمنان به طور خلاصه بیان فرمود، و خصوصیات نیک و پسندیده‌ی آنان را بر می شمرد، مسؤولیتهای شان را معلوم میگرداند، تا آنان را در برابر انگیزه های درونی و نابسامانی های بیرونی، استوار بدارد و به سر منزل سعادت برساند. آن چهار امر و فرمان عبارتند از: «إصبروا»، «صابروا»، «رابطوا»، «اتقوا الله»، و، سرلوحه‌ی همه‌ی این ارزشها و مراتب، «تقوی» است؛ چون درون انسان را همیشه بیدار نگه میدارد و غفلت و سستی را می زداید و به درون راه نمی دهد، تا بیراه و گمراه نگردد. ثمره‌ی تقوی هم رهایی انسان از تمام پلیدیهای هر دو جهان و خشنودی آفریننده‌ی مهربان است.

در خاتمه این سوره مبارکه، نصیحت جامع و مانعی است به مسلمانان؛ که گویا ماحصل تمام سوره به شمار میرود. یعنی: اگر میخواهید در دنیا و آخرت کامیاب شوید، مقابل شداید، به اطاعت ثابت قدم باشید؛ از معصیت کناره جوئید؛ و در برابر دشمن پافشاری کنید؛ هر آن، متوجه حفاظت اسلام و حدود آن باشید؛ و آن طرف که خطر هجوم دشمن باشد، سینه را سپر ساخته، همچو دیوار آهنی محکم و استوار شوید: «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال، رکوع 8)؛ و هر وقت در هر کار، از خدای متعال بترسید. در صورتیکه این امر را به جای آوردید، بدانید که به مراد رسیدید «2» اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مَفْلَحِينَ وَ فَائِزِينَ بِفَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ- آمین. (یعنی: خدایا ما را در دنیا و آخرت به فضل و مرحمت خود رستگار و کامگار گردان). در حدیث آمده که چون رسول کریم صلی الله علیه وسلم برای تهجد برمیخاست، سوی آسمان نگاه میکرد، و این ده آیات را از «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» تا آخر سوره، تلاوت می نمود...

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ النِّسَاءِ

جزء - (4 - 5 - 6)

سورة نساء در مدینه نازل شده، دارای یکصد و هفتاد و شش آیه و بیست و چهار رکوع است.

مقدمه:

خداوند متعال (جل جلاله) که سایر کاینات و مخلوقات، انس و جن، سایر حیوانات، و انسانها، اعم و از زنان و مردان میباشد، برای اینکه شخصیت والای زنان را در دین مقدس اسلام برای همه معرفی نماید، یک سلسله دساتیر و نقش های مثبت زنان را در قرآن عظیم الشأن بیان داشته است. قرآن عظیم الشأن در آیات متعدد و مختلف زن را به مقام عالی انسانی بیان داشته، حقوقی را برای زنان بیان میدارد که از نگاه مادی و معنوی مکان و منزلت وی را برای همه ثابت میسازد، تا مردان و زنان مسلمان حقیقت شخصیت زنان را درک نموده مطابق آن، احکام الهی را مراعات نمایند. و به طرف مادران، زنان، خواهران و دختران خویش به نظر احترام و بزرگواری نظر نموده، زن را مانند یک موجود مقدس و پرارزش دانسته و احترام بگذارد.

علت نامگذاری سورة النساء:

قبل از همه باید گفت که: محتوای کلی سورة النساء را همانا دعوت به ایمان و عدالت، عبرت از اُمت های پیشین، قطع رابطه ی دوستانه با دشمنان الله، حمایت از یتیمان، احکام ازدواج و ارث، لزوم اطاعت از رهبر الهی، هجرت، جهاد در راه الله و... تشکیل میدهد.

از آنجا که سی و پنج آیه ی اوّل این سورة مبارکه، پیرامون مسائل و موضوعات خانوادگی است، به سورة ی نساء (زنان) نام گذاری و مسمی گردیده است.

طوری که که گفتیم نام این سورة «النساء» (یعنی زنان) برای این سورة برگزیده شد، آن است که در آغاز این سورة در باره حقوق زن و سپس در مورد رابطه زن با مرد و بصورت کل جنبه های مختلف زندگی زن را مورد بحث و تحقیق قرار داده است. اُمور مربوط به زنان به اندازه ای در این سورة آمده است که در هیچ یک از سورة های قرآن به این اندازه نیامده است پس نام «سورة ی نساء کبری» بر آن إطلاق شده است، و در مقابل، سورة ی مبارکه طلاق به «سورة ی نساء صغری» موسوم گشته است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: در سورة «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه خوشحال و شادمان نمی کند، این پنج آیه عبارتند از: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (النساء: 40). و: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» (النساء: 31). و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» [النساء: 48]. و آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» [النساء: 64].

بصورت کل باید گفت که: سورة مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می باشد، به همین دلیل است که این سورة در اولین آیه، وحدت اصل و منشأ

آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

معلومات مؤجز درباره سورة نساء:

سورة ی نساء چهارمین سورة ی ترتیبی قرآن و دومین سورة ی طوال قرآن است که در مدینه منوره نازل شده است که نزولش پس از جنگ اُحد، در سال سوم هجری شروع شد. البته نزول آن تدریجی و به مناسبت موضوع آیات آن، تا آخر سال هشتم هجری - پس از سورة ی ممتحنه - ادامه داشت.

تعداد آیات کلمات وحروف سورة نساء:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم تعداد آیات سورة نساء به صد و هفتاد و شش می‌رسد، و تعداد کلمات آن به سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمه بالغ می‌گردد، و تعداد حروف آن به شانزده هزار و سی حرف می‌رسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سورة های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توان در سورة فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

ارتباط سورة النساء با سورة آل عمران:

در این سورة وجه شبه ها و رشته های وابستگی، هر دو سورة را به هم پیوند می‌دهد که برخی از آنها عبارتند از:

الف: خداوند سورة آل عمران را با امر به تقوی ختم نمود و سورة نساء را هم با امر به تقوی آغاز نمود با این تفاوت که در آنجا فقط مؤمنان را مخاطب قرار داد ولی در این سورة همه مردم را مورد خطاب قرار داده است.

ب: در سورة ی نساء، آیه ی «فما لكم في المنافقين فئتين...» [نساء/ 88]: (چیست شما را که درباره ی منافقان دودسته شده اید؟) به مناسبت جنگ اُحد نازل شده، در سورة آل عمران شصت آیه در این رابطه شرف نزول یافته است.

ج: در سورة ی نساء، آیه ی: «و لا تهنوا في ابتغاء القوم...» (نساء: 104) (در تعقیب دشمنان، سستی نشان ندهید...) به مناسبت جنگ حمراء الاسد، پس از نزول آیه های: «الذين استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرح...» (آل عمران آیات: 172 الی 175) در همین رابطه آمده است.

یادداشت:

غزوة حمراء الاسد از جمله غزوات است که در منطقه ای حمراء الاسد در نزدیکی مدینه منوره صورت گرفته است. این غزوه به سال سوم هجری (۶۲۵ میلادی) و یک روز پس از غزوه اُحد شکل گرفت و بدون درگیری و جنگ به پایان رسید.

سایر خصوصیات سورة نساء:

سورة نساء یکی از هفت سورة طولانی قرآن (سبع طوال) می باشد. اقوال در سبع طوال هم مختلف است به گفته بعضی سورة های (بقرة، آل عمران، نساء، مائدة، أنعام، أعراف و أنفال به همراه توبه) را سبع طوال می گویند ولی برخی دیگر مفسران هفتمی را یونس می دانند و معتقدند که أنفال و توبه جزو آنها نیست (این قول سعید بن جبیر می باشد). (مراجعه شود: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 3، ص 373).

بحثهای مختلف این سورة عبارتند از:

1 - امر به تقوی و پرهیزکاری در نهان و آشکار

- 2- شرایط خاص «تعدد زوجات»
 - 3- یاد آوری به مردم که: از جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت) آفریده شده اند، و نباید زن و مرد نسبت به هم و یا نژادها نسبت به یکدیگر تفاخر کنند.
 - 4- احکام خویشاوندی سببی و نسبی،
 - 5- احکام نکاح، ارث و حقوق زن، حقوق خانواده ی کوچک و محدود، حقوق جامعه ی اسلامی و ارتباط آن با جامعه ی انسانی و این که منشأ و مبدأ انسان، گوهر و اصلی واحد است.
 - 6- احکام پیکار و نبرد
 - 7- استدلال در برابر اهل کتاب
 - 8- بحث در مورد عده ای از دوچهرگان (منافقان)
 - 9- سخن با اهل کتاب در چند جای سوره
 - 10- دلیل قوامیت (سرپرستی، نظارت) مرد در خانواده و این که قوامیت استبداد نیست؛ بلکه برای مرد مسؤولیت و رنج و مشقت است و تدابیر منزل را به گردن دارد، تا این جامعه ی کوچک به آسانی و نیکویی زندگی خود را ادامه دهد.
 - 11- بیان میزان روابط اجتماعی بر اساس خیرخواهی و اندرزگویی، همکاری، عواطف و پشتیبانی از هم، در مسیر توانبخشی به جامعه و روابط نیکو با دولتها و ملل مختلف و صلح طلبی.
 - 12- این سوره، برنامه ی اصولی اخلاق و خصلت، خوی، طبیعت، عادت، قواعد داد و ستد میان سایر ممالک و برخی احکام صلح و جنگ را مشخص می نماید.
- هکذا در این سوره به موضوعات ذیل از جمله:
- 1- دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت.
 - 2- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی به سرنوشت جامعه های ناسالم.
 - 3- حمایت از نیازمندان، مانند یتیمان.
 - 4- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه.
 - 5- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی.
 - 6- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی.
 - 7- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدارباش به مسلمانان در برابر آنها.
 - 8- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی.
 - 9- اهمیت هجرت و موارد لزوم آن.

فضیلت تلاوت سوره نساء:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم طبق روایتی فرمود: «هرکس سوره نساء را بخواند، گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می برد، در راه الله انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او می دهند».

مبحث قرآن در باره زنان:

قرآن عظیم الشان اولین کتاب آسمانی است که در حدود 350 آیه در مورد زنان نازل نموده که بصورت عموم این مباحث در 64 سوره از قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. بدین ترتیب گفته میتوانیم که:

بصورت عموم در 23 سال رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیاتی در رابطه مسایل زنان نازل شده است. که البته در برخی از سالها زیاد و در برخی از سالها کمتر.

سورة های قرآنی بنام زنان:

قرآن عظیم الشان برای ارج گذاری به موقف، واثبات این حقیقت که دین مقدس اسلام مقام عالی و با ارزشی برای زنها قایل شده است، در هنگام نامگذاری سورة های قرآنی نیز زنان فراموش نشده، سورة های ذیل را به نام ایشان مسمی نموده است. که عبارت اند از:

- 1 - سورة النساء (زنان): درین سورة کلمه نساء که به معنای زنان است، بصورت خاص بیان شده است.
- 2 - سورة مریم: این سورة که بنام بی بی مریم (علیها السلام) مادر حضرت عیسی علیه السلام) مسمی گردیده است، مریم که يك دختر پاک نهاد بود، و در قرآن عظیم الشان الکوی برای دختران پاک طینت و غفیفه بیان شده است، این سورة مبارکه برای ارزش بیشتر دختران پاک بنام همان دختر پاک نامگذاری شده است.
- 3 - سورة مجادله: مجادله همان گفتگوی بی بی خوله (رضی الله عنها) با حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) میباشد، و این سورة بیانگر حقیقت رحمت الهی بالای زنان میباشد که چگونه پروردگار (جل جلاله) خواسته های این خانم را بر آورده ساخت.
- 4 - اکثریت آیات سورة نور نیز در مورد احکام زنان میباشد.
- 5 - سورة تحریم: این سورة مبارکه درمورد قصه أمهات المؤمنین (رضی الله عنهن) میباشد.
- 6 - سورة ممتحنه: درمورد زنان مهاجری که با سایر مسلمانان هجرت نمودند، و در مورد ایمان آنان و امتحان شان درین سورة بحث گردیده این سورة بنام ممتحنه مسمی شده است.

مسائل و موضوعات سورة نساء:

سورة ی نساء یکی از سورة های بزرگ مدنی است، مملو از احکام شرعی است که به امور داخلی و خارجی مسلمانان انتظام و سامان می دهد. این سورة مانند دیگر سورة های مدنی در زمینه ی قانونگذاری به مسایل پُر اهمیت می پردازد که به احوال زن و خانه و خانواده و دوست و اجتماع مربوط است. اما عمده ی احکام وارده در آن پیرامون موضوع زنان است. و به همین سبب به سورة ی نساء (زنان) موسوم شده است. این سورة مبارکه: در بردارنده چهار موضوع عمده و اساسی میباشد:

- 1 - از آیه اول این سورة گرفته تا آیه 25، سپس از آیه 33 گرفته تا آیه 35 و بعد از آن از آیه 127 گرفته تا 130 و هکذا در آخرین آیه، حقوق زن مورد بررسی تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

هکذا در این سورة مباحثی از حقوق یتیمان و سفیهان- نیز از شیوه تقسیم ارث میان مرد و زن، شهادت باطل (به اکراه) در نزد وارث زن، سلب حقوق زن در مهر و حرمت ازدواج با زنان معینی که از آن جمله زوجه پدر است. آنگاه بحث در باب سیطره مرد بر زن در حدود شریعت، و در باب زنان فاضله، و صلح میان زن و شوهر، رعایت عدالت و گرایش به واقعیت در تشکیل خانواده و سرانجام در بعضی موارد ارث است.

2 - موضوع دیگری که در آیات 26 تا 32 از آن بحث می‌شود مربوط به احترام و ارزش مال و جان آدمی و ضرورت حفاظت از آنها و عواملی است که انسان را واک می‌دارد که به مال و یا جان دیگری دست تجاوز دراز کنند؛ مانند جهل و حسد.

3 - سومین موضوع که در این سوره، در آیات 36-40 مورد بحث واقع شده، ضرورت احسان در حق ضعیفان، حرمت بخل و انفاق مال از روی ریا است.

4 - اما موضوع اصلی که بیشتر آیات سوره نساء از آن سخن می‌گوید؛ موضوع حکومت اسلامی در تمام جنبه‌های آن است، به عنوان مثال: در آیات 41 و 42 سخن از این است که پیامبر بر امت خود شاهد، یعنی حاکم است و عصیان در برابر او حرام است و نیز شهادت را نباید کتمان نمود.

در آیات 44-57 به طور تفصیل از نقش علم در إقامة حق و مسئولیت دانشمندان در ادای امانت دانش، از طریق بیان حقایق بدون تغییر و تحریف بحث می‌کند، نیز جریمه دروغ بستن بر خدا، همچنین بیان صفات نکوهیده این افراد. در این آیات پرده از روی تقلبشان برداشته می‌شود و نیات فاسدشان را برملا می‌کند.

در آیات 58-70 سخن از ارزش‌هایی است که سیاست اسلامی بر آن متکی است، برجسته‌ترین آنها ادای امانت (ادای حقوق مردم) و داوری به عدالت است.

آنگاه در همین آیات از فرمان‌برداری پیامبر و اولو الامر و حرمت فرمان‌برداری از طاغوت و صفت کسانی که از طاغوت پیروی می‌کنند سخن گفته شده است. قرآن این گروه را که پیرو طاغوت‌اند منافقان نامیده؛ زیرا منافقان همواره از فرمان‌برداری پیامبر اسلام (ص) در جنگ‌ها سر باز می‌زدند و می‌گریختند. سپس بحث در ارزش دفاع از مستضعفان است.

در سیاست اسلامی آیات 77-79 و نیز آیات 80-87 دو موضوع را در بردارند.
اول: ضرورت انضباط در جنگ و فرمان‌برداری از هر فرمانی که از سوی فرماندهان صادر می‌شود.

دوم: نقش فرمانده و سردار سپاه در تحریض به نبرد و وادار کردن مردم به اطاعت از فرمان‌ها.

در آیات 88-91 سخن متمرکز در موضع و موقعیت منافقان است. قرآن طبیعت اهل نفاق و انواع آنها را معین می‌کند و می‌گوید که چگونه باید در برابر آنها قرار گرفت.
در خلال آیات 95-100 بحث از مجاهدان و غیر مجاهدان یعنی کسانی که از جنگ سر بر می‌تابند و نیز سخن از مهاجران است. به عنوان طبقات مشخصی در جامعه اسلامی در مقابل طبقات منافقان که از آنها یاد کرده شد.

قرآن در آیات 105-111 به بحث در ارزش‌های سیاسی اسلامی باز می‌گردد که چگونه دولت اسلامی دولت قانون بوده و از فساد اداری به دور است. رسول خدا را از جدال با خائنان و فریب خوردگانی که آهنگ گمراه کردن او را- به خیال خود- دارند نهی می‌فرماید. در آیات 117-126، قرآن جنبه‌های گوناگون نفاق را مورد بحث قرار می‌دهد. از آن جمله اصل نفاق و نقش شیطان است با آن وعده‌های دلربا و دروغش و افسانه‌های بی‌محتوایش.

قرآن پس از آنکه در آیات 131-134 ضرورت تقوا، تعهد، اقامه عدل و شهادت دادن برای خدا را جهت تزکیه نفس از عوامل نفاق، بیان داشت، بار دیگر در آیات 136-146

باز می‌گردد تا معنای ایمان را به عنوان یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیر روشن نماید، بدین معنا که کسانی که در ایمان خود اندیشه‌های دیگری را نیز دخالت می‌دهند کافرند و در زمره منافقانی هستند که خویشتن را می‌فریبند؛ زیرا کافران را به دوستی می‌گیرند و اینان در پایین‌ترین جایگاه در درون آتش جای دارند.

آن‌گاه تنها راه رهایی این گروه را از آن حالت که بدان گرفتار آمده‌اند نشان می‌دهد که راهی جز توبه و اصلاح نفس خویش در پیش روی ندارند، سپس باید شکر خدای به جای آرند و به ایمان گرایند، و به آشکارا لب به سخن بد و ناهنجار نکشایند و با انجام کارهای پسندیده در طلب خشنودی خداوند باشند.

قرآن این بار با تفصیل بیشتری از بساطت ایمان و حقیقت تجزیه ناپذیر آن سخن به میان می‌آورد و در (آیات 150-160) بیان می‌دارد که آن کسان که به دلیل عدم اقناع ایمان نمی‌آورند، مردمی دروغ‌گویند. اینان همانند بنی اسرائیل اند آن‌گاه که از موسی خواستند که خدا را به آشکارا به آنان بنمایاند و سپس با آن‌که نشانه‌های قدرت خداوندی بر ایشان آشکار شد، گوساله پرستیدند و پیمان شکستند و به آیات خدا کافر شدند و مریم را به فحشاء متهم ساختند و مدعی شدند که عیسی را کشته‌اند و بر خود ستم کردند و رباخواری پیشه گرفتند.

قرآن در آیات پایانی این سوره از ضرورت ایمان به خدا و رسولش به شکلی کامل حکایت می‌کند و مردمان را به نوری که بر ایشان نازل شده است فرا می‌خواند.

به طور خلاصه و فشرده، بحث‌های مختلفی که در این سوره مطرح شده‌اند عبارت‌اند:

- 1- دعوت به ایمان، عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت
 - 2- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه‌های ناسالم
 - 3- حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند؛ مانند یتیمان، و دستورهای لازم برای نگهداری و مراقبت از حقوق آنها
 - 4- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زننده‌ای که در آن زمان داشت و به بهانه‌های مختلفی افراد ضعیف را محروم می‌ساختند.
 - 5- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه‌هایی برای حفظ عفت عمومی
 - 6- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی
 - 7- کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده
 - 8- حقوق و وظایف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر
 - 9- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
 - 10- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی
 - 11- تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده
 - 12- معرفی دشمنانی که احیاناً فعالیت‌های زیر زمینی داشتند
 - 13- اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ
 - 14- مجدداً بحث‌هایی در باره ارث و لزوم تقسیم ثروت‌های متراکم شده در میان وارثان.
- همچنین در این سوره به خطر و حیلۀ ی اهل کتاب، مخصوصاً یهود، و موضع گیری آنان در مقابل پیامبران بزرگوار اشاره بعمل آمده است.

در آخر این سوره ی مبارک با بیان گمراهی های نصاری در مورد حضرت مسیح، عیسی بن مریم، خاتمه می یابد که آنها درباره ی حضرت عیسی غلو و افراط نشان می دادند و حتی او را پرستش کرده، آنگاه او را به صلیب کشیدند. در حالی که به الله بودنش معتقد بودند، و فکر و اندیشه ی سه گانگی را اختراع کردند و مانند مشرکان بت پرست درآمدند. در صورتی که آیات قرآن آنان را به رجوع و برگشتن از آن گمراهی ها فرا می خواند که به عقیده و باور با گذشت و بلندنظر و شفاف سان، یعنی عقیده ی توحید و یکتاپرستی برگردند. خدای متعال گفته است: «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً إِنْتَهُوا إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (و به تثلیث قائل نشوید. (از این حرف) دست بردارید که به نفع شماست. جز این نیست که الله خدایی است یکتا).

ترجمه و تفسیر سورة النساء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشنانده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید! آن کسی که همه شما را از يك انسان خلق و همسرش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت، و بترسید از آن الله که (همگی به عظمت او اعتراف دارید، و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست (1)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّاسُ»: مردم. «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت). «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: جفت نفس واحد را از نوع خود او آفرید. «بَثَّ»: پراکنده کرد، منتشر ساخت. «تَسَاءَلُونَ بِهِ»: به نام او از همدیگر درخواست می کنند. یکدیگر را به نام خدا قسم می دهند. «الأرحام»: جمع رحم، نزدیکان، پدر یا مادر یا هردو، مراد این است که از تباه کردن حقوق آنان پرهیزید. «رَقِيبًا»: مراقب، نگهبان. (فرقان)

تفسیر:

خداوند متعال سوره ی نساء را با مخاطب قرار دادن عامه ی مردم آغاز و افتتاح کرده است، و آنان را به پرستش الله یگانه دعوت نموده. و آنان را متوجه قدرت و یکتایی و یگانگی خود نموده و فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: ای مردم! از خدایی بترسید که شما را از یک اصل و منشأ یعنی آدم، به وجود آورده است.

« وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا »: و سپس از آن یگانه و تنها نفس، همسرش یعنی حوا را خلق و ایجاد کرد، « وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً »: از آدم و حوا مردان و زنان فراوانی پراکنده و منتشر کرد.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ »: از الله بترسید که یکدیگر را به نام او می خوانید، مثلاً می گوید: تو را به خدا یا به خاطر خدا. و از صله ی رحم بترسید و آن را قطع نکنید.

در آیه مبارکه از رفتار بد با خویشاوندان و اقارب نهی بعمل آمده است، زیرا، قُرب و اتحاد با اقارب به طور خاص می باشد و حقوق ایشان نسبت به سایر افراد انسانی بیشتر است؛ طوریکه در حدیث قدسی آمده است: «قال الله تعالى: انا الله و انا الرحمن؛ خلقت الرحم و شفقت لها من اسمي؛ فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته»؛ و حدیث «خلق الله الخلق، فلما فرغ منه، قامت الرحم فاخذت بحقوى الرحمن؛ فقال: مه! فقالت: هذا مقام العائذ منك من القطيعة! قال: الا ترضين ان اصل من وصلك، و اقطع من قطعك؟! قالت: بلى يا رب! قال: فذاك!»؛ و حدیث «الرحيم شجنة من الرحمن؛ فقال الله: من وصلك وصلته، و من قطعك قطعته»؛ و حدیث «الرحم معلقة بالعرش، تقول: من وصلني وصله الله، و من قطعني قطعه الله» بر این شاهدند، و به اختصاص صله رحم و علایق آن اشاره می نمایند. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (1)»: یعنی الله مراقب شما و بر عموم اعمال و احوالتان آگاه است. پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزا می دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

الله مراقب انسانها است:

در پایان آیه خواندیم: «ان الله كان عليكم رقيباً»: «خداوند مراقب شماست». و تمام اعمال و نیات شما را می بیند و در ضمن نگهبان شما در برابر حوادث است. خداوند متعال به انواع مختلف مراقب انسانها می باشد. و این مراقبت هم از نظر جسمی برای انسان است و هم از نظر معنوی.

از نظر محافظت جسمانی و مادی که مورد سؤال هم می باشد باید عرض کنم که الله متعال می فرماید: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (سوره الرعد: آیه 11). برای انسان مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

نقطه قابل توجه را همانطوریکه در بالا هم گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی و یا به اصطلاح دست غیبی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی ما را نجات می دهد که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است.

خدمت شما بعرض برسانم که: من شخصاً در زندگی شخصی خود برخی از این حوادث را دیده‌ام که راستی حیرت‌آور بوده، که خداوند به فضل و کرم خویش از آن ما را نجات داده است.

دروس حاصله:

خداوند متعال در دو بخش از این آیه مبارکه یعنی در آغاز و بدایت این سوره به «تقوی» امر و سفارش نموده است. یعنی بنیان خانواده، بر تقواست و مراعات آن بر همه لازم و ضروری است. خلقت و تربیت انسان، هر دو به دست الله متعال، پس پروا و اطاعت هم باید از او باشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا»: در این آیه به این فهم عالی تاکید بعمل آمده است که اساس و بنیاد یک خانواده که هسته اولی یک جامعه را تشکیل میدهد، بر اساس تقوا استوار می‌میشود. انسان‌ها عموماً از یک اصل و منشأ آمده‌اند و در انسانیت و نسب برادر یکدیگرند. اگر انسان چنین مفهومی را دریابد، عموماً با نیکبختی و آسایش به حیات ادامه خواهند داد. و جنگهای خانمان برانداز و ویرانگر روی نخواهد داد که تر و خشک را در کام فرو برد، و پیر و جوان را به دیار نیستی بفرستد.

همچنان در این آیه به اصل بی‌نهایت زیبا اشاره بعمل آمده است، که در اصل انسانیت و در حقیقت بشریت با هم متحدند، و هیچگونه فرقی بین زن و مرد، سیاه و سفید، عرب و عجم، بین غنی و فقیر، قوی و عاجز فرقی وجود ندارد، همه در نزد حدود الهی ملتزم باشند، و همه مردم مسخر قدرت الهی هستند، و نباید شخصی بر شخصی دیگری، قوم بر قوم دیگری ظلم و تعدی دارند.

بلی زن و مرد در آفرینش وحدت دارند و هیچکدام از نظر جنسیت بر دیگری برتری ندارند.

هدف از نفس واحد، در آیه متبرکه همانا آدم علیه السلام ابوالبشر، و هدف از زوج همان «حواء» که او را از نوع همان آدم خلق نمود، یعنی مراد از «خلق منها زوجها» این است که همسر آدم از جنس و نوع خود آدم می‌باشد. و از نسل و فرزندان این دو نفر سایر انسانها سراسر عالم پراکنده شدند.

در جمله «وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»: هدف از «بث» جدا سازی است و این فهم را برای ما میرساند که در بدو خلقت و بعد از آدم علیه السلام، ازدواج بین برادران و خواهران مروج بود، چون حرمت ازدواج با محارم حکمی تشریعی است که در آن زمان تشریع نشده بوده.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»: (و بپرهیزید از خدایی که به نام او از یکدیگر در خواست می‌کنید و در بارهٔ ارحام از خدا بترسید، همانا خدا مراقب بر شما و اعمالتان است، منظور از (تسائل) به خدا این است که مردم با سوگند به الله متعال از یکدیگر چیزی در خواست کنند و این کنایه از محترم و عظیم بودن الله در نزد بندگان است و می‌فرماید پاس حرمت ارحام را هم نگاه دارید و به امر آنان اهتمام بورزید و در حق آنان کوتاهی نکنید و منظور از ارحام و نزدیکان، وابستگان نسبی هستند و کلمه (رقیب) به معنای حفیظ و مراقب است و خدا مراقب و محافظ بر شماست و اعمال و سکناات و ایمانی را که شما بواسطه آن از یکدیگر در خواست می‌کنید و امر ارحام را که در باره آنها به شما سفارش شده است همه را زیر نظر دارد و این حفاظت

و نظارت امري ضروري است تا جامعه از خلل و فساد و ظلم و مخالفت و طغیان و ستم محفوظ بماند.

ازدواج با دو خواهر در یک وقت!

در شرع اسلامی ازدواج یا جمع بین دو خواهر (دو خواهر را در يك زمان برای شخص، در نکاح واحد جایز نیست). خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» (نساء: 23). جایز نیست که: دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است.

همچنان به اساس حکم حدیثی شریفی که می فرماید: «مَنْ كَانَ يَوْمَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآفِلَا يَجْمَعُ مَاءَهُ فِي رَحِمِ أُخْتَيْنِ» ویروی: ملعون من جمع ماء فی رحم آختین).

مطابق فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرموده است کسیکه بر الله تعالی و روز آخرت ایمان دارد پس «آب منی» خود را در رحم دو خواهر هر گز جمع نکند.

در فردوس دیلمی حدیث است که من در خدمت نبی علیه السلام حاضر شدم و عرض نمودم که من اسلام را قبول کردم و در نکاح من دو خواهر است پس نبی علیه السلام

فرمود که تو در هر دوی آنها یکی را برگزین. «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أِنِّي اسْلَمْتُ وَتَحْتِي

اِخْتَانِ قَالَ: طَلِّقْ إِيَهُمَا شِئْتَ «وَالْتَرَمَذِي فِي رِوَايَتِهِ» «اختر آیهما شئت».

قابل تذکر است هر گاه دو خواهر در دو عقد نکاح صورت گیرد و این معلوم نباشد که همراهی کدام یکی از آنها قبلاً و کدام یکی بعد نکاح شده است پس در این صورت قاضی در میان شوهر هر دو خواهر تفریق میکند و این تفریق طلاق باین می باشد دلیل این است که در میان هر دو آنها نکاح یکی شان بطور یقینی جایز و از یکی به طور یقینی باطل است اکنون تنها در صورت ها می باشد یکی اینکه نکاح یک آنها به طور معین نافذ کرده شود و از یکی باطل کرده شود دوم اینکه به جهالت نکاح هر دو شان نافذ کرده شود ولی این هر دو صورت ها ممکن نیست اول بدین جهت که به این کار کردن ترجیح بلا مرجح لازم میشود و صورت دوم بدین جهت ممکن نیست که اول باید به این طور کردن فایده نیست زیرا که مقصد نکاح حلال کردن وطی و تناسل است و در این صورت این مقصود حاصل نمی شود، دوم اینکه در این کار به هر دوی از زنها ضرر است زیرا که هر دو زنان به یک نفقه گزاره بسر می برند و هر دوی شان مجوس باقی می ماند و هم باکسی دیگر نکاح کرده نمی تواند.

هر گاه مهر این دو زنها برابر بود و تفریق نیز قبل از الدخول (قبل از شب زفاف)، باشد پس به هر دو آنها نصف مهر داده میشود و هر دو ی آنها به نصف تقسم میکند که در حصه هر دو آنها ربع ربع می آید. دلیل اینست که نصف مهر در هر دوی آنها برای آن یکی واجب می باشد که کدام آنها مقدم باشد و این معلوم نیست که مقدم کدام آنها است پس به جهت عدم اولیت به هیچ یکی آنها ترجیح داده نمی شود پس نصف مهر به هر دوی آنها داده میشود و رأی بعضی حضرات این است که در هر دو هر یکی آنها دعوی کند که من مقدم هستم که برای مدعیه بر اساس همین دعوی داده شود یا هر دو در میان شان صلح کند که در نصف هر دو شان شریک باشند زیرا که علم اصل مستحقه نیست. (أحسن الهدایه شرح هدایه ترجمه أشرف الہدایه مولانا جمیل أحمد مُدَرِّس دارالعلوم دیوبند، مولانا سید داؤود أستاذ أمان الله أمان جلد سوم: تحت عنوان با دو خواهر نکاح در عقود جدا و تفریق در آنها).

به این ترتیب جمع کردن هر دو خواهر به یک عقد، و به اصطلاح در یک نکاح جایز نبوده و طوریکه متذکر شدیم این نکاح حرام می باشد.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که، شاید حکمت و فلسفه ی این که شرعیت اسلام از ازدواج هم زمان با خواهران جلوگیری کرده، این باشد که:

اولاً: حرمت و شخصیت زن را حفظ کند،

ثانیاً: دو خواهر به حکم نسبت و پیوند نسبی و عاطفی، نسبت به یکدیگر علاقه ی شدید دارند ولی هنگامی که رقیب هم شوند، نمی توانند علاقه ی گذشته را حفظ کنند، به این ترتیب تضاد عاطفی در آنها پیدا می شود که برای زندگی زیان آور است و اساس خانواده را از هم می پاشد؛ زیرا همیشه انگیزه ی محبت و رقابت در وجود آنها در کشمکش است.

ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین:

حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه یکی از صحابه پیامبر و خلیفه سوم بود که در تاریخ اسلام نقش عظیمی را داشته است. از مهم ترین کارهای او جمع آوری قرآن عظیم الشان است و او که یکی از اولین مسلمانان بود، که با دو دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم، به نام های (رقیه و ام کلثوم)، ازدواج کرد و از این رو، به لقب «ذوالنورین» یاد می شد.

علت مشهور شدن حضرت عثمان به لقب ذی النورین در این بود که این صحابی جلیل القدر با دو دختر نبی اکرم (ازدواج با دختر دوم رسول الله بعد از مرگ اولی) ازدواج نمود.

حضرت عثمان، سی و چهار سال داشت که ابوبکر صدیق او را به دین مقدس اسلام دعوت کرد و او نیز بدون هیچ گونه مکث و تردیدی دین اسلام را پذیرفت. بدین سان به دین اسلام گروید و در شمار نخستین امت (پیروان) پیامبر درآمد. (ابو اسحاق در این خصوص می فرماید: «عثمان بعد از ابوبکر، علی و زید بن حارثه، نخستین کسی است که اسلام آورد و خود را به عنوان چهارمین فرد مسلمان مطرح کرد».

پس از اسلام آوردن عثمان، پیوند زناشویی بین او و رقیه دختر پیامبر اسلام برقرار شد. این ازدواج، منزلت او را نزد مسلمانان دو چندان ساخت. داستان این ازدواج را دانشمند مشهور لیبای علی محمد الصلابی متولد 1383 هجری قمری / 1963 م.) چنین شرح و بیان فرموده است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش از آن، رقیه و ام کلثوم را به عقد عتبه و عتیه، پسران ابولهب در آورده بود. اما پس از نزول آیات سوره مبارکه مسد که مضمون آن عبارتند از: «نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می گردد. دارائی و آنچه از شغل و مقام به دست آورده است، سودی بدو نمی رساند و او را از آتش دوزخ نمی رهند. به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه کش و شعله ور خواهد بود. و همچنین همسرش که در اینجا آتش بیار معرکه و سخن چین است در آنجا بدبخت و هیزم کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته ای از الیاف است».

ابولهب و همسرش، ام جمیل دختر حرب بن امیه، مادر عتبه و عتیه، آندو را امر به طلاق دختران محمد صلی الله علیه و سلم دادند و آنان نیز قبل از همبستر شدن، ایشان را طلاق دادند تا خود لطفی باشد از جانب خداوند بر آل محمد و ذلتی باشد از آن ابولهب و

فرزندان او سپس همو می‌افزاید: «عثمان به محض شنیدن این ماجرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و از رقیه خواستگاری کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز وی را به عقد عثمان درآورد.»

حضرت عثمان (رض) در شمار مهاجران به حبشه بود، اما به زودی به مکه بازگشت و به مدینه مهاجرت کرد. ابوجعفر طبری می‌فرماید: «در باره تعداد کسانی که برای اولین بار به حبشه هجرت کردند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی می‌گویند: یازده مرد و چهار زن بودند.»

به هر حال، عثمان (رض) و همسرش رقیه، دختر پیامبر، نیز در این جمع بودند. پیامبر اسلام برای آنها چنین دعا کرد: «خداوند یار و همراه عثمان و رقیه باشد، عثمان، بعد از حضرت لوط اولین شخصی است که با اهل بیتش در راه الله هجرت کرده است. پس از وفات رقیه، پیامبر اسلام، ام کلثوم، دختر دیگر خود را به عقد حضرت عثمان درآورد. حضرت عثمان رضی الله عنه پس از 11 سال خلافت، در سال 35 هجرت، روز 18 ماه عید قربان، به عمر 82 سالگی به شهادت رسید.

ازدواج حضرت موسی علیه السلام:

با دو دختر حضرت شعیب

در بدو کلام با تمام تاکید و علم الیقین با ید گفت که حضرت موسی علیه السلام با دو دختر شعیب علیه السلام و یا دوخواهر که در داستان ها ذکر از آن بعمل آمده به هیچ صورت ازدواج نکرده، بلکه این ازدواج فقط با یکی از دو خواهر صورت گرفته است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره قصص آیات 23-29). در مورد می‌فرماید:

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْكُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ وَنَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ * قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَلَيْكَ سِتْرَ حِجَّتِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ * فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یعنی: «و چون (موسی) به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی‌گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می‌دادند و پایین‌تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می‌کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خود بی‌درازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی‌دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی‌دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم، می‌پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب

دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد، از این‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایانشان را برایشان آب داد» به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت. «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگار! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

«پس یکی از آن دو زن - درحالی‌که با شرم و آزرَم گام بر می‌داشت - نزد وی آمد» «گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می‌طلبد تا مزد ابدی‌ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به‌منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد، گفت» پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

«یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چرا که بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» «گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که‌گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رسانیدی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان شاء الله از صالحان خواهی یافت» «گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهده‌ای که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهاده‌ای «میان من و تو باشد» و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه می‌گوییم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به‌پایان رسانید» و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود «و خانواده‌اش را همراه برد از جانب طور آتشی را دید به‌خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم باشد که خود را گرم کنید».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (2 الی 4) در باره موضوعاتی؛ دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام

بودن خوردن مال یتیم، و در باره موضوع تعدد زوجات، بحث بعمل آمده است.
وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

و اموال یتیمان را به آنان (باز) دهید و اموال بد (خودتان) را با اموال خوب (یتیمان) تبدیل نکنید و اموال آنان را با اموال خود نخورید، همانا این (تصرفات ظالمانه) گناهی بزرگ است. (2)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الیتامی»: جمع یتیم، کسی است که پدرش را از دست داده و شرعاً و عرفاً به سن بلوغ نرسیده باشد. و یا اینکه یتیم کسی است که پدرش پیش از بلوغ او بمیرد و تا بالغ نشده او را یتیم گویند و یا اینکه «الیتامی» یعنی: کسانی که پدرانشان مرده اند و بدون پدر مانده اند و در لغت؛ یتیم به معنای انفراد و تک افتادگی است.
 «أموالهم»: دارایی و اموالشان. «الخبیث»: ناپاک، حرام. «الطیب»: پاک، حلال و جایز.
 «لا تأکلوا أموالهم إلى أموالکم»: به ناحق و ناروا اموال یتیمان را به مال خود نیفزایید و از آن استفاده نکنید. «حوباً»: گناهی بزرگ.

تفسیر:

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»: و بر شما لازم است تا اموال ایتام که در سن کودکی پدر خود را از دست داده اند، بعد از اینکه به سن رشد یعنی بلوغ رسیدند، بدهید.
 در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی ای نیست». و - چنانکه از آیه (6) همین سوره بر می آید - اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می شود که به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته اند،
 «وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ»: و مال حرام یتیمان را با مال حلال خود تبدیل نکنید.
 یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند.

برخی از مفسران در مفهوم دیگر آیه مبارکه اشاره نموده می فرمایند که: اموال مرغوب یتیمان را با اموال نامرغوب خویش عوض نکنید.
 همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: معنی «وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ»: این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید.
 «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»: اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید تا همه را بخورید.

«إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (2)»: گناهی است بس بزرگ؛ زیرا یتیم ضعیف است و احتیاج به توجه و حمایت دارد، و ظلم کردن به ضعیف در نزد خدا گناهی بزرگ است. سپس در آیه بعدی یعنی سوم مردم را راهنمایی کرده است که اگر مهر المثل را به دختر یتیم ندهند، نباید با او ازدواج کنند.

یتیم کیست؟

قبل از همه باید گفت که: کلمه یتیم از یتیم به معنای تنها آمده است. وقتی به یک طفل یتیم

خطاب میشود، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، طفل که قبل از اینکه به سن بلوغ برسد، از پدر خود جدا شده باشد و یا هم اینکه پدر خود را از دست داده باشد. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، صفحه 575؛ اقرب الموارد، ذیل کلمه یتیم).

محقق فقه اللغة عربی خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی (96 یا 100 هـ. ق 175/ هـ. ق) « یتیم را به فقدان پدر معنا کرده است. (العین، فراهیدی، جلد 2، صفحه 142) ولی اصطلاح یتیم به طفلی اطلاق میشود که بی پدر باشد، و یا پدرش خویش را از دست داده باشد و در ضمن طفل نابالغ باشد، آنرا طفل یتیم (یا صغیر) میگویند ولی زمانیکه به مرحله بلوغ برسد به او کبیر میگویند و دیگر یتیم نیست.

حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم در روایت می فرماید: « لا یتیم بعد احتلام »: یعنی (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست) (بروایت ابوداود و بخاری).

علامات بلوغه:

علامت بلوغ در مرد فرود آمدن آب منی و روییدن موی ظهار، و علامات بلوغ در زن: باردار شدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

شیخ ابن جبرین رحمه الله می گوید: « در حدیث مرفوع، وارد است که « لا یتیم بعد إحتلام » و معنای آن این است که هرگاه فرد یتیم إحتلام یافت یا حکم به بالغ شدن او شود، اسم « یتیم » از او گرفته می شود، زیرا طبق عادت او دیگر بعد از آن زمان بر کسب و کار توانا است، و بوسیله کسب خود از إنفاق کردن در حقش بی نیاز است، اما اگر بعد از آن زمان نیز در کسب توانا نبود و یا حرفه ای را نیافت، در آنصورت او مستحق صدقه و زکات است؛ البته به عنوان فردی فقیر یا مسکین (استحقاق زکات را دارد)، نه بعنوان فردی یتیم (و او با این عنوان) مستحق صدقه و زکات نیست. (زیرا او دیگر بالغ شده) (فتاوی ابن جبرین رقم الفتوی (12645).

قبل از همه باید گفت که: کفالت و سرپرستی یتیم از جمله اعمال صالحه بشمار می آید، خصوصاً اگر یتیم از اقارب و نزدیکان شخص باشد، همین فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره فضیلت سرپرستی یتیم کفایت می کند که فرمودند: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا» بخاری (5304) و مسلم (2983)

یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود.

امام نووی در «شرح صحیح مسلم» درباره سرپرست یتیم می گوید: «یعنی کسی که کاروبار و امورات (زندگی وی) از قبیل نفقه و تأدیب و تربیت و غیره را انجام دهد، و این فضیلت برای کسی حاصل می شود که بوسیله مال خود و یا از مال یتیم کفالت وی را برعهده گیرد».

یتیم نوازی در آیات قرآنی:

بنابر این اسلام به افرادی که زمینه ی ظلم کردن به آن ها زیاد است، توجه خاصی دارد. یکی از این موارد که اسلام به آن توجه می کند، یتیم است.

در قرآن عظیم الشأن 23 بار راجع به اهتمام به حال یتیم سفارش بعمل آمده است. از جمله در سورة بقره: « آیات 83، 177، 215، 220 »، در سورة ی نسا « آیات 2، 3، 6، 8، 10، 36، 127 » همچنین در سورة های أنعام، أنفال، اسراء، کهف، ضحی، بلد،

معاون نیز در باره یتیم نوازی سفارش بعمل آمده است. یتیم نوازی فقط این نیست که به او آب و نان بدهیم، بلکه باید به یتیم احترام بگذاریم. «كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ»: (سوره فجر 17) «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (ضحی آیه 8) یعنی یتیم را نشکن.

اموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟

«برای سرپرست یتیم جایز نیست که اموال و دارائی او را به وی تحویل دهد تا زمانی که به حد رشد می رسند، و (رشد) زمانی است که بتوانند به درستی در اموال خود در احوال (مختلف) تصرف داشته باشند و در حرام مصرف نکنند. و زمان سپردن اموالشان در وقت بلوغ (جسمی) آنها نیست، بلکه هرگاه بعد از بلوغ به رشد دست یافتند، چنانکه الله متعال می فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (سوره نساء 6): یعنی: «و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید». و هرگاه یتیم به بلوغ (جسمی) رسید دیگر یتیمی او به انتهاء می رسد (دیگر به او یتیم گفته نمی شود)، و بلوغ بوسیله یکسری امور مشخص می شود، مانند: روئیدن موی خشن بر روی ظاهر (اطراف آلت تناسلی)، یا رسیدن به پانزده سالگی کامل، و یا انزال منی در خواب باشد یا بیداری، و زن نیز مانند مرد است بجز اینکه دو مورد دیگر یعنی حیض و حمل هم افزون بر موارد دیگر دارند. مؤلف کتاب «المقنع» (2/139) گفته: «بلوغ بوسیله احتلام یا پانزده سالگی کامل یا روئیدن موی خشن در اطراف آلت تناسلی حاصل می شود که دختر علاوه بر این موارد بوسیله حامله شدن و حیض هم حاصل می شود، که حامله شدن دلیل بر انزال اوست». (الشیخ محمد بن ابراهیم فی الفتاوی الجامعة للمرأة المسلمة ج/3 صفحه 1129).

در اموال یتیم نباید خیانت کرد:

در این آیه متبر که بصورت کل سه دستور اساسی در مورد برخورد اموال یتیم ارائه گردیده است:

اول: اموال یتیم را در زمانی که یتیم به سن بلوغ برسد باید برایشان تسلیم نمایم: «و اتوا الیتامی اموالهم» مفهوم این آیه برای مامیرساند، که تصرف در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر است نه مالک.

دوهم: دوهمین دستور و حکم که در این آیه متبرکه وجود دارد، اینست که: «ولا تتبدلوا الخبث بالطیب» و هیچ گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید» یعنی از حیث و میل مال یتیم باید جلوگیری صورت گیرد. در برخی از اوقات چنین ملاحظه شده است که سرپرستان یتیم به بهانه این که تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یا اگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را بر می داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند.

سوم: سومین حکم که در این سوره وجود دارد اینست که: «و اموال آنها را با اموال خود نخورید» «ولا تاكلوا اموالهم الی اموالکم». یعنی، اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا این که اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد. در اخیر سوره به انذار بی نهایت معجزه آساء می فرماید: «انه کان حوبا کبیرا» (این گونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان، گناه بزرگی است).

زکات در مال یتیم و دیوانه:

باید گفت که در مال یتیم و دیوانه زکات واجب است، به شرط آن که آزاد، مسلمان و تام الملك (دارای اختیار کامل) باشند. دلیل آن حدیثی است که دار قطنی مرفوعاً از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است: «مَنْ وَلِيَ مَالَ الْيَتِيمِ فَلْيَتَجَرَّ بِهِ وَلَا يَتْرُكْهُ حَتَّى تَأْكُلَهُ الصَّدَقَةُ»: «هر کس سرپرست مال یتیم شد، باید با آن تجارت کند نباید آن را رها و بی استفاده بگذارد تا این که زکات تمامش کند». ترمذی (641)، دلیل دیگر وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه حدیثی است که آن را امام مالک در (موطأ) از عبدالرحمن بن قاسم که از پدرش روایت نموده که گفته است: «كَانَتْ عَائِشَةُ تَلِينِي وَأَخًا لِي يَتِيمِينَ فِي حَجْرٍ هَا فَكَانَتْ تُخْرِجُ مِنْ أَمْوَالِنَا الزَّكَاةَ»: «عائشه (رضی الله عنها) من و برادرم را که یتیم بودیم به سرپرستی گرفت و زکات اموال مان را می داد».

(موطأ مالک) 251/1 (589)، وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه، فتاوی علی، ابن عمر، جابر، عائشه، و حسن بن علی (رضی الله عنهم) می باشد. این فتوا را ابن منذر از آنها نقل کرده است. مراجعه شود به (المغنی) از ابن قدامه: (256/2).

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم، بیمناک هستید [به شرطی که بتوانید با سایر زنان، به عدل رفتار کنید]، از آن زنانی که می پسندید، دودو، سه سه و چهار چهار زن را به همسری خود در آورید. و اگر بیم دارید میان آنان [هم دادگرانه] رفتار ننمایید؛ به یک زن بسنده کنید، یا با کنیزان خود [که تحت تکفل شما هستند]، ازدواج کنید. این راه، به ستم نکردن، نزدیکتر است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَّا تُقْسِطُوا»: این که به عدل عمل نکنید، ما طاب: زنانی که پسندید، قلب به آنان علاقه نشان دهد. «مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: دو دو، سه سه، چهار چهار؛ یعنی، دو یا سه یا چهار. «أَلَّا تَعْدِلُوا»: این که به عدل رفتار نکنید. هدف، عدالت در امور زندگی است نه محبت قلبی؛ چون در اختیار انسان نیست. «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آن چه از کنیزان که در اختیار دارید. «أَلَّا تَعُولُوا»: این که ستم نورزید.

تفسیر:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى»: و اگر از این امر بیم داشتید که نتوانید در مهریه یتیم ها عدالت کنید به این صورت که هرگاه با یکی از آن ها ازدواج کنید و مهری را که به امثال آن ها داده می شود نپردازید در این صورت از ازدواج با آن ها صرف نظر نموده و با سایر زن ها ازدواج کنید.

بیان معنای آیه مبارکه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم، چون پسرکاکای ایشان، آنان را به نکاح خویش درمی آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر، را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی کردند، پس الله متعال از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر اینکه با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده و پرداخته شود، در غیر این صورت باید، بجز دختران یتیم، از زنان دیگر مورد پسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می پندارد که در حق دختر یتیم چنان که باید عدالت

نمی‌کند، باید از ازدواج با اوصرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ظلم و ستم نکند.

«فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: غیر از آنان به میل خود از زنانی که برایتان حلال هستند دو یا سه یا چهار زن عقد کنید.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»: ولی اگر انسانی از این بیم داشت که نتواند در بین زنان عدالت را برقرار کند، فقط یکی را عقد کنید. یعنی اگر میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت، مسکن و امثال آنها، نمی‌توانید عدالت کنید پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر.

ولی در این فهم این باید گفت که: قول راجح این است که: هدف در آیه عدالت معنوی، یا محبت قلبی مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به عائشه (رض) در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا قسمي فيما أملك فلا توأخذني فيما تملك ولا أملك». «بار الهی! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) یادداشتی بر عدل پسندیده:

عدل پسندیده و مطلوب میان چند زن، همانا عدالت در مسایل مادی، قسم (تقسیم کردن شبهای هفته) و یکسان بودن نفقه و مخارج زندگانی آنان از قبیل: خوردنی، نوشیدنی پوشیدنی، مسکن و اختصاص ساعات دیدار و حضور است؛ اما عدل معنوی و امر قلبی مانند: دوستی و علاقه مندی بیشتر نسبت به یکی از زنان در توان انسان نیست و در دایره ی قدرت او در نخواهد آمد و رعایت عدالت در احساسات دل و درون از کسی ساخته نیست، چون از اراده ی انسان بیرون است.

«أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: یا به عقد کنیزانی که «ملک یمین» شما هستند اکتفا کنید؛ چون حق را که زنان به گردن شوهر دارند، آنها ندارند.

مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج.

خطر نشان می‌شود که کنیزان ملکی، حق در نوبت هم‌خوابی ندارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: مراد از آن کنیزان هستند، یعنی زنانی که در جنگ اسیر می‌شوند و از سوی دولت در میان مردم تقسیم می‌شوند. منظور آیه همان گونه که در آیات 24 و 25 همین سوره می‌آید این است که اگر حتی توان تحمل هزینه های ازدواج با یک همسر آزاده را هم نداشتید با کنیز ازدواج کنید، یا این که به بیش از یک همسر احساس نیاز می‌کردید و رعایت عدالت در میان همسران آزاد و خانواده دار برای شما مشکل بود به کنیزان روی آورید چرا که بار مسئولیت آنان بر شما به نسبت کمتر خواهد بود. (جزئیات بیشتر در مورد احکام کنیزان در ادامه در تفسیر آیه ی 24 می‌آید).

شان نزول: در یکی از روایات در باب شأن این آیه مبارکه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هرچه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میان‌شان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میان‌شان رعایت نمی‌کردند، پس چون

از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برای شان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی آید. اما آنچه قبلاً در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه (رض) بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می آید؛ قول ابن عباس (رض) است. بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

«ذَلِكَ أَدْنَى الْأَلَّا تَعُولُوا (3)»: بسنده کردن به عقد یک زن یا کنیز نزدیکترین وسیله و روش است که از جاده ی حقیقت منحرف نگشته و مرتکب ظلم و ناروا نشوید. یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یک زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

شان نزول آیه 3:

صحبین، نسائی، بیهقی و کسانی دیگر از عروه پسر زبیر نقل می کنند که او این آیه را از خاله اش، عایشه مادر مؤمنان (رض) پرسید. جواب داد: ای خواهر زده؛ این آیه درباره ی دختران یتیمی است که زیر نظر و سرپرستی کسانی باشند که اموالشان را با اموال یتیم شریک می گردانند از ثروت و زیبایی آنان در شگفت می مانند و می خواهند بدون در نظر گرفتن عدالت در مهریه و در خوردن اموالشان، آنان را به همسری خود در آورند و کمتر از هم سن و سالانشان مهر بپردازند. بنابراین، آیه از تصمیم این سرپرستان، تا زمان رعایت کامل عدالت، منع بعمل آمد و به آنان دستور داده که با سایر زنان مورد پسندشان ازدواج کنند و به عدل گرایند زیرا مصداق آیه عام و عدالت لازمه ی تمام لحظات و دوران زندگانی آدمی است و سر بر تافتن از دین، ناروا و حرام به شمار می آید.

نظریات سایر مفسران درباره این آیات:

سایر مفسران بصورت کل در مفهوم این آیه مبارکه سه نظریه ذیل را بصورت کل نگاشته اند:

1 - حضرت عایشه (رض) در تفسیر این آیه می فرمایند که در زمان جاهلیت مردان به دلیل زیبایی و جمال دختران یتیمی که تحت سرپرستی آنان قرار داشتند و یا با این تصور که آنان کس و کار دیگری ندارند و ما هرگونه که خواسته باشیم می توانیم با آنان رفتار کنیم، با آنان ازدواج می کردند و سپس بر آنان ظلم می کردند. بنابراین ارشاد شد که اگر می ترسید نتوانید با دختران یتیم به عدالت رفتار کنید، زنان دیگری هم در دنیا وجود دارند، از آنان هر کدام مورد پسندتان واقع شود با او ازدواج کنید. (آیه 127 همین سوره این تفسیر آرایه شده را تأیید می کند).

2 - ابن عباس (رض) و شاگرد او عکرمه این را این گونه تفسیر کرده اند که در زمان جاهلیت چند همسری حد و مرزی نداشت. یک مرد حتی با ده زن هم ازدواج می کرد. و هنگامی که این گونه با این ازواج های زیاد هزینه های زندگی او بالا می

رفتند، به حقوق برادر زاده ها و خواهر زاده های یتیم خود و خویشاوندان ناتوان دیگر خود دست درازی می کرد. به دنبال این الله متعال برای چندهمسری حدی معین کرد و فرمود که چاره ی پرهیز از ظلم و بی عدالتی این است که حداکثر چهار همسر اختیار کنید تا کثرت آنان شما را از مسیر عدالت خارج نکند.

3 - سعید بن جبیر و قتاده و برخی دیگر از مفسران می گویند که ظلم و بی عدالتی با یتیمان را حتی اهل جاهلیت نیز بد می دانستند. اما درباره ی زنان، ذهن آنان از تصور عدالت خالی بود. هر اندازه که می خواستند ازدواج می کردند و سپس با همسران خود با بی عدالتی رفتار می کردند. بنابراین ارشاد شده است که اگر از بی عدالتی و ستم با یتیمان پرهیز می کنید و آن را بد می دانید، از بی عدالتی و ستم با زنان نیز پرهیز کنید و آن را بد بدانید.

اولاً بیش از چهار همسر اختیار نکنید و در محدوده ی این چهار نیز تنها به حدی بسنده کنید که بتوانید بر عدالت قائم بمانید. کلمات احتمال این هر سه تفسیر را دارند و بعید هم نیست که هر سه مفهوم مراد باشند. و نیز این آیه مفهوم دیگری هم می تواند داشته باشد و آن این که اگر شما این گونه نمی توانید با یتیمان عدالت کنید، با زنانی که بچه های یتیمی دارند، ازدواج کنید. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر: تفهیم القرآن).

احکام بیان شده در این آیه:

امام ابوحنیفه (رح) به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علماء بر آنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

ولی دختر یتیم - مثلاً پسرکاکا وی، در صورت عدالت در پرداخت مهر، می تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه (رح) است، ولی مذهب امام شافعی (رح) بر آنند که ولی نمی تواند، به عنوان عقدکننده، او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است. در تفسیر «معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی توانید عدل و مساوات را بر قرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف الله متعال در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَّةً وَرُبْعَ»: یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام ش و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچگاه ازدواج با بیش از یک زن را جلوگیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛

لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است». (در این مورد مراجعه شود به کتب معتبر فقهی)

فلسفه تعدد زوجات:

دین اسلام، به سبب ضرورت و نیاز و با شرایطی خاص اما مقید و محدود، تعدد زوجات را مباح و حتی مطلوب می‌داند؛ از جمله: رسیدگی تمام و همه جانبه به خانواده های بی سرپرست، توانایی تدارک نفقه و مخارج زندگانی افراد تحت تکفل، عدالت و درستکاری میان زنان و معاشرت با آنان به شیوه ی نیکو.

علاوه بر این موارد، به مطالب استثنایی ذیل نیز می‌پردازیم:

الف: عقیم بودن: زن اول، نازا (عقیم) است و مرد فطرتاً دوست دارد، فرزندی داشته باشد تا پس از مرگ، اموالش به او برسد و زحماتش به ثمر نشیند. اکنون مرد، این زن اول را طلاق بدهد، یا این که زنی دیگر بیاورد و اولی را هم طلاق ندهد؟ بی گمان اگر زنی دیگر بیاورد و اولی را هم نگه دارد، به شرط محفوظ ماندن شخصیت و رعایت کامل حقوق او، آن زن، کمترین زیان می‌بیند.

ب: شمار فراوان زنان: در اغلب کشورها شمار نوزادان دختر از شمار نوزادان پسر بیشتر است. گاهی نیز پس از جنگهای فراگیر و خانمانسوز، مردان فراوانی کشته، مفقود، روانی و از کار افتاده می‌شوند و از شمارشان می‌کاهد. حال بهتر است مردی چند زن بگیرند تا عفت و پاکدامنی زنان در امان باشد و جامعه از انتشار مریضی مسری (ایبمی)، آلوده دامنی، آوارگی و دربه دری و از نوزادان سر راهی، که از آثار زنا و فحشا است، پاک و مصون بماند.

ج: توان جنسی: اصولاً، زنان به طور کلی - احساس جنسی به مراتب کمتری دارند به علاوه، معمولاً سرد مزاجی و بی میلی، بخصوص پس از رسیدن به سن یائسگی با مشکلات خاصی روبه رو می‌شود که هنوز مرد، از توان جنسی بیشتری برخوردار است و برای تأمین سالم غریزه ی جنسی و نیاززدن همسر بی رغبت، به ازدواج مجدد نیاز دارد، تا او را از نزدیک شدن به زنا - که موجب تباهی دین و مال و تندرستی است، مصون بدارد.

اما با این توضیح، برخی از مردان مسلمان برای انتقام گرفتن از زن خود یا فقط به خاطر شهوترانی و هوس بازی، نه، به خاطر اهدافی که بیان شد، خودسرانه ازدواج می‌کنند که دور از اصول و مبانی اسلامی است و رضایت همسر اول و تفاهم زوجین، از بدیهی ترین شرایط ازدواج دوم است.

بی تردید، مردانی که با چند زن ازدواج می‌کنند و آبرومندانه و با رعایت حقوق همدیگر، زندگی را به سر می‌برند، پسندیده است نه آن که زنان در کار حرام و شرم آور فرو روند و بازیچه ی دست ناپاک بدکاران شوند.

یادداشت کوتاه افراد که چند همسر دارد:

مردی که چند زن دارد، بر وی واجب است که در خوراک و پوشاک و نوبتهای شبانه، مساوات و برابری را رعایت نماید؛ کسی که مساوات نمی‌کند در قیامت مفلوج برمی‌خیزد، و يك جانب وی به زمین کشیده می‌شود. کسی که در نکاح وی يك زن آزاد و يك کنیز باشد؛ کنیز را نسبت به آزاد، نصف نوبت است؛ و کنیزی که مملوکه باشد، در نوبت آن کدام حق معین نیست؛ و به رضای مالک آن مربوط است.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴿٤﴾

و مهریه‌های زنان را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَقَتْ» «جمع صدقه: مهریه‌ها زنان». «نِحْلَةً»: هدیه، عطیه بلا عوض. «شَيْءٍ مِنْهُ»: زنان تحت تأثیر عواطف همه‌ی مهر خود را نبخشند. «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ»: زن، در گرفتن یا بخشیدن مهریه، آزاد و مستقل است. «هَنِيئًا»: گوارا، خوش مزه. «مَرِيئًا»: مفید و سازگار، خوش گوار، مال گوارا، مالی است که صاحبش آنرا با طیب خاطر و رضایت ببخشد. قابل توجه است که: رضایت ظاهری کافی نیست. رضایت قلبی لازم است. بخشش‌های اکراهی، اجباری و یا رودربایستی اعتبار ندارد.

تفسیر:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»: بر مسلمان لازم است تا مهریه زن را با طیب نفس و رضایت خاطر بپردازد. و در این زمینه بر او برتری جوئی نکند زیرا مهریه حق زن و کوچکترین وظیفه مرد در قبال زن است.

«فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا»: ولی اگر خود زن می‌خواست به طیب نفس چیزی از آن را یعنی مقداری از مهر را به عنوان هدیه به شوهر ببخشد، یعنی اما اگر آنان با میل خودشان بخشی از آن را به شما بخشیدند می‌توانید آن را حلال و گوارا نوش جان کنید.

«فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (4)»: در چنین حالتی بر شوهر گناهی نیست تا این هدیه حلال و پاک را بپذیرد و آن را گوارا بخورد. لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با ألفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید.

ابن عباس (رض) در تفسیر «هَنِيئًا مَرِيئًا» فرموده است: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست.» «هَنِيء» در لغت: طعام لذیذی را گویند که طبع را بدان رغبت باشد؛ «مَرِيء» خوراکی است که به خوبی هضم شده، جزو بدن قرار یابد، و موجب صحت و توانائی تن گردد. در تفسیر کشاف آمده است: از شعبی روایت کرده‌اند که مردی همراه با همسرش به نزد شریح آمد و خواستند که در باره بخشی از مهر که زنش به او بخشیده بود و زنش دوباره می‌خواست آن را درخواست کند، در حق آنان داوری کند. شریح گفت: به او برگردان. آن مرد گفت: مگر خدای متعال نفرموده است: «إِنْ طِبْنَ لَكُمْ»؟ شریح گفت: اگر دل او خوش می‌بود، آن را از تو دوباره درخواست نمی‌کرد. همچنین از او روایت کرده‌اند که گفته است: به آن دلیل آن را بر می‌گردانم که بخشیده است، نه به آن دلیل که زنان بسیار نیرنگ می‌ورزند.

چنین روایت کرده‌اند که یکی از زنان قبیله معیط مهرش را که هزار دینار بود، به شوهرش بخشود، شوهرش پس از یک ماه او را طلاق داد و زنش به عبدالملک بن مروان شکایت برد و شوهر گفت: آن را با خوشدلی به من بخشیده است و عبدالملک

گفت: پس آیه پس از آن را چرا به یاد نمی آوری که می فرماید: «فلا تأخذوا منه شيئاً». پس به او برگردان. همچنین از عمر روایت کرده اند که به فضات خویش چنین نوشت: «زنان یا از روی رغبت و یا از ترس چیزی را می بخشند و اگر زنی بخشی از مهر خود را ببخشد، سپس دوباره آن را طلب کند، چنین حقی را خواهد داشت.».

از ابن عباس روایت کرده اند که در باره این آیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسش شد و آن حضرت فرمود: «إذا جادت لزوجها بالعطية طائفة غير مكرهة لا يقضى به عليكم سلطان ولا يؤاخذكم الله به في الآخرة». (هرگاه زنی بدون إكراه و با خوشدلی چیزی را به شوهرش ببخشد، هیچ حاکمی حق نخواهد داشت در آن باره به زیان شما حکم کند و خدا هم در آخرت شما را مورد بازخواست قرار نمی دهد).

همچنین روایت کرده اند که گروهی از مردم از آن که به مهری که برای زنان خود در نظر گرفته اند، دوباره از آنان بازپس گیرند، احساس گناه می کردند و خداوند فرمود: اگر یکی از آنان با خوشدلی و بدون إكراه و نیرنگ آن را به شما ببخشد، می توانید حلال و گوارا آن را مصرف کنید. البته از آیه می توان فهمید که راه در این باره بسیار تنگ و احتیاط واجب است، برای این که چنین حکمی بر شرط طیب نفس (خوشدلی) معلق است و فرموده است: «فإن طبن» و «وهبن» یا «سمحن» فرموده است تا این حکم را آشکارا بگوید که موضوع مورد عمل آن است که زن بخواهد با خوشدلی از بخشی از مهر خویش درگذرد. همچنین فرموده است: «فإن طبن لكم عن شيء منه»: و فرموده است: «فإن طبن لكم عنها» تا به زنان گوشزد کند که هر چه کمتر آن را ببخشند. از لیث بن سعد روایت کرده اند: بخشیدن تمام مهر، مگر اندکی از آن، از جانب زن روا نیست. از اوزاعی نیز روایت کرده اند: اگر زن فرزندی نزاده باشد و یک سال در خانه شوهرش نمانده باشد، بخشیدنش جایز نیست. همچنین می توان چنین گفت که ضمیر از آن حیث مذکور آمده که منصرف به لفظ مفرد صدق و دربرگیرنده بخشی از آن باشد؛ اما اگر مؤنث می آمد از ظاهر عبارت بخشیدن همه مهر استنباط می شد، زیرا عبارت «بعض الصدقات» بر بخشی از آن و بیشتر دلالت میکند.

دروس حاصله:

در این آیه مبارکه در باره موضوع بی نهایت مهم مورد بحث قرار گرفته که همانا موضوع مهر می باشد. که برای سعادت خانواده بی نهایت مفید و ارزنده می باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر بن داود بن مهران التميمي الحنظلي الرازي (240 - هجری 327) مشهور ابن أبوحاتم از أبوصالح روایت کرده است: چون شخصی دختر خویش را به شوهر می داد مهر او را خودش می گرفت. پروردگار با عظمت ما آیه: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: را نازل و مسلمانان را از این کار نهی کرد.

تعریف مهر:

اصل این لغت، سامی و مشتق از کلمه «موهار» به معنای قیمت و بهای زن است این کلمه از زبان عبری به عربی منتقل شده و به کلمه «مهر» تغییر یافته است، کلماتی مانند صدق، صدقه، نافجه، نیز به معنای «مهر» آمده است.

مهر در اصطلاح فقهی، حقوقی، مالی است که به موجب نکاح واجب است زوج به زوجه خویش بپردازد.
مهریه در قرآن عظیم الشان و احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم بصورت دقیق توضیح شده است.

و در برخی از آیات و روایات به وجوب مهر و سایر خصوصیات آن به تفصیل بیان و تصریح یافته است. از جمله آیه مبارکه: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً ۚ» (بپردازید به زنان، مهرهایشان را به صورت رایگان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبل از پروردگار با عظمت، هدایت فرموده است که: اموال یتیمان را هنگامیکه به سن رشد یعنی سن بلوغ رسید به آنان برگردانند و مهر زنان را به طور کامل تادیه نمایند.

اینک در آیات (5 الی 6) یکبار دیگر به تحویل دادن اموال یتیم به دو شرط برای خودشان اشاره بعمل آورده است: آن دو شرط عبارت است از:

- 1 - کم رشد و سفیه نبودن آنان.
- 2 - آزمودن شان در توانایی نگهداری از اموال خود.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿۵﴾

اموال کمخردان (کم عقلی، یا نادان) را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید. چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از (ثمرات) آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید و با سخنان شایسته با آنان گفتگو کنید (و ایشان را نیازارید و با ایشان بدرفتاری نکنید).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، کم خردان بیعقل یا نادان، سفیه از میان مردان، زنان و کودکان، کسی است که اموالش را بیهوده هزین و وتیت و پاشان می کند، یعنی دست به ولخرجی و مصارف بیجا می زند، و به شیوه ی دقیق و سنجیده شده دخل و تصرف نمی کند و حساب دخل و خرج خود را ندارد و برای خود و خانواده، ضرر و زیان به بار می آورد. اصل سفه: به معنای پریشان در عقل و راه و روش است.

«أَمْوَالَكُمُ»: یعنی، اموالهم: ثروت و دارایی کم عقلان که در اختیار شماست. اضافه ی اموال به «کم» (سرپرستان) برای تشویق آنان در حفظ و نگهداری اموال یتیمان است، آن گونه که از اموال خودشان، مراقبت و مواظبت می کنند. «قِيَامًا»: وسیله پایداری و مایه پابرجائی. «وَ اكْسُو»: بپوشانید.

تفسیر:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»: اموال خود را به یتیمان ولخرج و مبدّر ندهید که آن را تباه و نابود کنند؛ چون خدا آن را قوام بدن و معیشت شما قرار داده است.

کلمه «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ» این فهم عالی را میرساند که: یتیم، از تصرف در مال خود ممنوع است. بناً مالی که سبب برپا ماندن جامعه است، نباید در اختیار سفیه گذاشته شود.

حاکم شدن سفیه حتی بر اموال خود، ضربه‌ی اقتصادی به جامعه است و جامعه نست به اموال شخصی افراد حق دارد. «أَمْوَالُكُمْ» به جای «أَمْوَالِهِمْ»
مراد: اموال خود ایتم است و دلیل اینکه حق تعالی اموال را به اوصیای ایتم نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتم همچون اموال خودشان برانگیزد.

به طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم‌خرد بی‌عقل این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند.
ابن عباس (رض) فرموده است: سَفْهًا عبارتند از اطفال نابالغ و زنان. طبری گفته است: مال سفیه را به خودش ندهید که آن را تباه کرده و به صورتی بد در آن تصرف می‌کند، اعم از این که بچه باشد یا مرد، مذکر باشد یا مؤنث، تفاوتی ندارد.
«وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ»: خوراک و لباس آنان را از آن مال فراهم کنید. یعنی: برای‌شان از اموال خودشان مقرری‌ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند.

«وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (5)»: و با آنان به نرمی سخن گوئید و قناعت آنان را با الفاظی نیکو و گفتاری شایسته حاصل و از آنان محافظت و خاطر داری کنید.
علماء بدین نظر آند که: ممنوع کردن افراد از تصرف در اموالشان، واکنش دارد. چاره‌ی آن برخورد و سخن نیکوست.

بنابا نرمش و نیکی با آنان سخن بگویید. به آنها بگویید وقتی بزرگ شدید و رشد یافتید اموالتان را به خودتان تحویل می‌دهیم.
این آیه دلالت بر ایجاد نفرت نسبت به اسراف و بیان خطرات آن است و اینکه اسراف عملی است که آن را معمولاً انسان‌های نادان انجام می‌دهند.

دروس حاصله:

در این آیه موضوع «سَفَه» مورد بحث قرار گرفته و به اصطلاح مبحث که در آیه فوق و قبلی در مورد یتیم بود، آنرا تکمیل می‌دارد. وبا تمام وضاحت می‌فرماید که: «أَمْوَال و ثروت های خویش را به دست اشخاصی سفیه نسپارید».
بلکه بگذارید تا آنها در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «سَفَه» (بر وزن هدف) در اصل، یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است، به طوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به همین جهت به افسار که ناموزون است و دائماً در حال حرکت است، «سفیه» گفته می‌شود، سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند، به کار رفته است، خواه کمی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.

ولی روشن است: منظور از سفاقت در آیه فوق، عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است، به طوری که شخص نتواند سرپرستی و مسئولیت اموال خود را بر دوش گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین نماید. و به اصطلاح، در معاملات تجاری کسی فریب اش دهد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد فهم کلمه: «سفيه» مینویسند که این کلمه صرف شامل حال دیوانه ها و یا اشخاص که ذهن شان کم رشد نموده نمی باشد، بلکه شامل آنده از اشخاصی هم میگردند که دایم الخمر هم باشند.

واقعیت هم همین است که شخص با نوشیدن خمر و سایر مسکرات عقل خود را از دست میدهد و منافع و مصالح خود و خانواده و در نهایت منافع و مصالح یک مجتمع را به خطر مواجه می سازد.

برخی دیگری از مفسرین اطلاق «سفيهان» را بر کسانی می نمایند که از احکام و دستاتیر دین الهی را رعایت نمی نمایند و از احکام دین الهی سرپیچی مینمایند، قرآن عظیم الشأن در این بابت می فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»، «سوره بقره، آیه ۱۳۰»، جزء افراد سفیه و نادان، کسی است که از آیین ابراهیم، روی گردان خواهد شد...؟!.

بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشأن در دفع بلای این عده از اشخاص میفرماید: «وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» (سوره الفرقان: 63): وقتیکه با جاهل روبرو شدید و وعظ و نصیحت مؤثر نه افتاد و انسان جاهل بود درین صورت رهنمود و سفارش آیه مبارکه همین است که به دادن سلام از بحث با جاهل بگذرید و راه خویش را در پیش گیرید.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

یتیمان را (پیش از بلوغ با در اختیار قرار دادن مقداری از مال و نظارت بر نحوه معامله و کارائی ایشان در میدان زندگی، پیوسته) بیازمائید تا آن گاه که به سن ازدواج می رسند. اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید، اموالشان را بدیشان برگردانید، و اموال یتیمان را با اسراف و تبذیر و با عجله و شتاب نخورید (و به خود بگوئید که) پیش از آن که بزرگ شوند (و اموال را از دست ما بازپس بگیرند آن را هرگونه که بخواهیم خرج می کنیم) او از سرپرستان آنان) هرکس که ثروتمند است (از دریافت اجرت سرپرستی و دست زدن به مال ایشان) خودداری کند، و هرکس که نیازمند باشد به طرز شایسته (و به اندازه حق الزحمه خود و نیاز عرفی، از آن) بخورد. و هنگامی که اموالشان را به خودشان (بعد از بلوغ) بازپس دادید، بر آنان شاهد بگیرید، و اگرچه علاوه از گواهان، خدا گواه است و) کافی است خدا حسابرس و مراقب باشد. (۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابتلوا»: آزمایش کنید، بیازمائید، امتحان نماید. «النکاح»: سن بلوغ، اهلیت ازدواج، سن زناشویی. «آنستم رشد»: رشد فکری، شایستگی و دخل و تصرف در آن مشاهده کردید، درک نمودند. «اسرافاً» (اسراف): زیاده روی و تجاوز از حد اعتدال را اسراف

گویند. «بداراً»: شتابگرانه، عجولانه [پیشی گرفتن، مبادرت و جلو افتادن]. «فلیستعفف»

(عف): باید خودداری ورزد، باید آلوده ی خیانت نشود.

«بالمعروف»: به طور پسندیده، مطابق عرف محل، به اندازه ی زحمت خود.

«حسبنا»: مراقب، مواظب، حسابرس، مراقب.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه آمده است: که آیه درباره ثابت فرزند رفاعه و کاکایش نازل شد، زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خرد سال بود، سپس کاکا اش به محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و در خانه ام تحت تکفلم به سر می برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال آیه مبارکه: «وَابْتَئُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» الخ «نازل یافت.» نازل شد.

تفسیر:

«وَابْتَئُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ»: در این آیه مبارکه دستور دیگری در باره یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده می فرماید: «یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سن بلوغ و ازدواج بلوغ برسند» سن احتلام که در آن صلاحیت ازدواج را پیدا می کنند. «و ابتلوا الیتامی» یعنی: پیش از آن که به بلوغ برسند، عقل آنان را بیازمایید و احوال و شیوه تصرف آنان و میزان شناخت آنان در این کار را مورد آزمایش قرار دهید، اگر معلوم داشتید که به رشد رسیده اند (راه خود را بازیافته اند، به محض آن که به سن بلوغ برسند، اموالشان را به آنان برگردانید و منظور از بلوغ در این جا بلوغ ازدواج است و این امر با احتلام حاصل می شود، زیرا وقتی شخص به سن احتلام رسید، اهلیت ازدواج را خواهد داشت و می داند که ازدواج به چه هدفی انجام می پذیرد که همان توالد و تناسل است. (تفسیر کشاف) ترتیب دادن این آزمایش در نزد امام ابوحنیفه و امام شافعی (رحمه الله علیهما)، قبل از بلوغ و در نزد امام مالک (رح) بعد از بلوغ است. سن بلوغ نزد امام شافعی و احمد این حنبل پانزده سالگی و نزد امام مالک و امام ابوحنیفه (رح): هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و رویدن موی ظهار و در زن: باردار شدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است. «فَإِنْ أَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» و اگر در این موقع در آنها رشد (کافی) برای اداره اموال خود یافتید، بدون تأخیر اموالشان را به آنان تحویل و بازگردانید.

رشد: در نزد امام شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقهاء رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است. امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده می شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور بر این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی شود؛ در هر سنی که باشد. «وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا»: سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند، می فرماید: و پیش از آن که بزرگ شوند اموالشان را از روی اسراف نخورید، و بهانه نیاورید و بگوید: قبل از این که بزرگ شوند و مال را از ما بگیرند، ما به میل خود آن را خرج می کنیم.

«وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»: و دیگر این که: جماعت سرپرستان ایتم اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتم استفاده کنند.

«وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»: و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند (در برابر زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمل می شوند) با رعایت عدالت و انصاف، حق الزحمه خود را از اموال آنها بردارند).

«فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ»: سپس به آخرین حکم در باره اولیا ایتام اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید، یعنی بعد از این که یتیمان بزرگ شدند و به سن بلوغ رسیدند، بر آنان شاهد و گواه بگیرید» که مبدا بعداً انکار کنند. و هیچ دلیل و ذرایع برای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند. شاهد و گواه گرفتن در نزد مالکی ها و شافعی ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است.

«وَ كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا (6)»: در پایان آیه می فرماید: اما بدانید که حساب کننده واقعی خداست و مهمتر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، اوست که اگر خیانتی از شماسر زند و بر گواهان مخفی بماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد. «و کفی بالله حسبیا». و الله تعالی برای محاسبه کافی است.

خوانندگان محترم !

الله متعال بعد از اینکه حرمت قطعی خوردن اموال یتیم و بازپس دادنش به آنان، زمانیکه به سن رشد فکری می رسند؛ به بیان گرفت، اینک در آیات متبرکه: (7 الی 10)، بحث درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان و نیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.

در این آیات متبرکه به تمام وضاحت بیان میدارد که: ماترک مُرده (میت - متوفی)، به دختر و پسر کوچک و بزرگ و به زنان می رسد و آن رسم و قانون جاهلی مردود و بی اثر است و نباید هیچ یک از آنها از حق خدا دادی خویش محروم شوند. میان مرد و زن، کوچک و بزرگ هیچ فرقی در مال ورثه وجود ندارد. ماترک چه کم باشد چه زیاد - سهم همه ی ورثه محفوظ است.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (۷)

مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند. و زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند- از آنچه از آن [مال، خواه] اندک یا بسیار باشد- که [به عنوان] سهمی معین [و مقرر] شده است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِّلرِّجَالِ»: جمع رجل، برای مردان، منظور از آن فرزندان و نزدیکان است.

«نَصِيبٌ»: سهم، بهره، مَفْرُوضًا: قطعی، واجب، مشخص،

شان نزول آیه ی 7:

ابو شیخ و ابن حبان در کتاب فرایض از ابن عباس (رض) نقل می کنند که: در دوران جاهلی به دختران، کودکان و زنان ارث نمی دادند و می گفتند: چگونه به کسی اموال بدهیم که بر اسب سوار نمی شود، سلاح بر نمی گیرد و با دشمن نمی جنگد؟ تا این که مردی از انصار به نام اوس پسر ثابت که دو دختر و پسری کوچک داشت، فوت کرد. پسرکاکا اش به نام خالد و عرطفه، به عنوان عصبه، تمام اموال او را بردند. ام کحله یا کحه، همسر اوس، خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ماجری را تعریف کرد. فرمود: نمی دانم، چه بگویم. که سرانجام این آیه ی مبارکه نازل شد.

تفسیر:

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است، و همه ی آنها در اصل وراثت شریک و یکسانند، هرچند که در میزان و مقدار آن متفاوت اند.

یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث‌بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا اینکه فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حق است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف از بین بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

«مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ»: یعنی «ترکه» زیاد باشد یا کم تفاوتی ندارد.

«نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (7)»: «و این سهم (از سوی خدا) تعیین شده است.

باید یادآور شد که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسم بود، که عرب در زمان جاهلیت از روی سرکشی و سنگدلی، به ناتوانانی از قبیل زنان و کودکان ارث نمی‌دادند و ترکه وارث را فقط به مردان قوی و نیرومند تقسیم می‌گردند، چون به گمان آنها مردان اهل جنگ و پیکار و گرفتن مال مردم بودند.

پس پروردگار مهربان و با حکمت قانونی برای بندگان پایه ریزی کرد که در آن زنان و مردان نیرومند و ناتوان برابرند، و پیش از وضع این قانون مطالبی را بصورت خلاصه ارائه داد تا این مسئله در درون مردم جای بگیرد. سپس قضیه را بصورت مفصل آورد، و همه مشتاقانه به آن روی آوردند، و وحشت و تعجبی که منشا آن عادت‌های زشت جاهلی بود از آنان دور شد.

پنج دستور حقوقی:

در این آیه مبارکه پنج دستور حقوقی با اعجاز خاصی چنین بیان یافته است:

اول: این که میراث تنها حق مردان نیست، بلکه زنان نیز در آن حق دارند. یعنی اینکه: زنان همانند مردان حق ارث دارند و دین، حافظ حقوق آنان است.

دوم: این که میراث به هر حال باید تقسیم شود، هر چند کم باشد. تقسیم عادلانه‌ی میراث، مهم است، نه مقدار آن، بطورمثال اگر میت حتی یک متر تکه هم از خود به جای گذاشته باشد و ده ورثه داشته باشد همان یک متر تکه باید به ده نفر ورثه تکه و تقسیم شود. این مسئله دیگری است که یکی از وارثان بخواهد سهام وارثان دیگر را بخرد.

سوم: این که از این آیه این مطلب نیز واضح می شود که قانون وراثت هر نوع اموالی را چه منقول باشند یا غیر منقول، زراعتی باشند یا صنعتی و یا هر نوع مال دیگری را نیز شامل می گردد.

چهارم: این که مسئله ی حق میراث زمانی به وجود می آید که میت از خودش مالی به جای گذاشته باشد.

پنجم: این که این قاعده نیز از این آیه روشن می گردد که در صورت زنده بودن خویشاوندان نزدیک تر خویشاوندان دورتر ارث نمی برند. یعنی خویشاوندی که نزدیک‌تر است، در ارث مقدم‌تر می‌باشد.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٨﴾

و چون خویشاوندان (که وارث نیستند) و یتیمان و ناتوانان در تقسیم میراث حاضر شوند، پس به آنها چیزی از آن (مال به طور بخشش) بدهید، و با آنها سخن نیک و شایسته بگویید. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقِسْمَةُ»: مال مورد تقسیم، در وقت تقسیم ارث. «اولوا القربى»: نزدیکان نیازمند غیر وارث. «فارزقوهم»: آنان را برخوردار سازید، پیش از تقسیم، از سهم وارثانی که صغیر نیستند، چیزی به آنان عطا کنید. این، هدیه، مندوب است نه واجب؛ هرچند ابن عباس و... آن را واجب می‌شمردند.

تفسیر:

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»: و اگر هنگام تقسیم (ارث)، نزدیکتی و خویشاوندانی (که ارث نمی‌برند) یتیمان و مسکینان حاضر شدند، به منظور شادکردن شان، پس چیزی از آن مال «ترکه» به آنان روزی دهید.

« وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (8) »: در خطاب به آنان سخنی شیرین و زیبا بر زبان بیاورید. مثلاً از آنان معذرت بخواهید که «ترکه» به صغیرها تعلق دارد: بطور مثال برای شان بگویید: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است. ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است که: «آیه میراث (آیه 11) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس (رض)، مذهب جمهور فقهاء و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس (رض) در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث بر نیستند، مفید و جوب است، هرچند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب. دروس حاصله از آیه مبارکه:

در اثنای حضور افراد خانواده برای تقسیم میراث اگر در میان آنها خویشاوندانی باشند که به آنها میراث نرسد یا یتیم و محتاج باشند، به آنها طعامی داده رخصت کنید؛ و یا حسب موقع، از ترکه نیز به آنها چیزی بدهید. این رفتار مستحب است. اگر در مال متروکه دادن طعام یا چیزی دیگر گنجایش نداشته باشد؛ مثلاً مال متروکه از یتیم باشد، و میت نیز در آن وصیتی نکرده باشد؛ آنها را به سخن معقول رخصت دهید؛ یعنی، به نرمی؛ و از مجبوریت خود عذر کنید که: این مال کودک پدر مرده است؛ و میت نیز وصیتی نکرده! از اینکه در آیه متبرکه «أُولُو الْقُرْبَىٰ» در کنار «الْيَتَامَىٰ» و «الْمَسَاكِينُ» آمده، معلوم می‌شود که مراد از اقارب و خویشاوندان، بستگان فقیری و مستمندان هستند که به طور طبیعی ارث نمی‌برند. چنانکه سفارش عاطفی آخر آیه نیز این معنا را تأیید می‌کند.

- هکذا در آیه مبارکه این فهم را میرساند که: اموال ارثی نباید بطور سری و مخفیانه تقسیم شود، بالعکس، از جمله «حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ» بر می‌آید که: تا امکان دارد حضور دیگران هم باشد.

- در تقسیم ارث، علاوه بر ورثه میت که سهم مشخص دارند، به فکر فقرا و محرومان و یتیمان نیز باشید. یعنی هنگام تقسیم میراث، حتی الامکان باید ایشان را چیزی داد، که اگر بنابر علتی وارث شده نتوانند؛ از حسن سلوک محروم نمانند.

خطاب به وارثان میت است که به آنان توصیه می شود که اگر هنگام تقسیم میراث خویشاوندان دور و نزدیک و فقرا و مستمندان و یتیمان فامیل حضور یافتند با آنان از درِ بخل در نیایید. گرچه آنان از روی شریعت سهمی از میراث ندارند، اما شما از روی بزرگواری و کرامت چیزی از اموال میت را به آنان بدهید و سخنان آزاردهنده ای را که معمولاً افراد کم ظرفیت در چنین مواقعی بر زبان می آورند بر زبان نیاورید.

- با هدایای مالی و زبان شیرین، از کینه ها و حسادت ها، پیشگیری و پیوندهای خانوادگی را مستحکم تر کنید.

- کوشش بعمل آید هدایای مادی، همراه با محبت و عواطف معنوی باشد.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾

و آنانی که اگر اولاد ضعیف از خود بجا بگذارند و بر (آینده) آنها ترس دارند (که ضائع نشوند) باید از الله بترسند، پس باید (در وصیت) از الله بترسند و باید سخن محکم و درست بگویند (که مخالف با عدل و حق نباشد). (9)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من خلفهم»: پس از خود. «ضعاف»: جمع ضعیف، کوچک، درمانده، صغیر، ناتوان.

«فلیتقوا الله»: در مورد یتیمان باید از خدا پروا کنند. «سدیداً»: به جا، درست، متین.

تفسیر:

این آیه مبارکه که در مورد وصیت کنندگان نازل شده است؛ یعنی ای وصیت کننده! «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»: باید خود را جای دیگران گذاشت، تا دردها را بهتر درک کرد. با یتیمان مردم چنان طوری رفتار و برخورد باید کنیم که دوست داریم که سایرین با یتیمان باید چگونه رفتار کنند. بناً باید فرزندان خود را در حالتی در نظر بگیرد که او مرده است و فرزندان او یتیم و ضعیف و بی سرپرست اند، در چنین حالتی آیا وی راضی است تا فرزندان خویش خوار و ذلیل باشند و اموالشان ضایع گردد؟!!

طوری که یادآور شدیم که: این خطاب متوجه اوصیای ایتام و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود.

و نباید فراموش کنیم که: هر که آتشی روشن کند، دودش به چشم خودش می رود. ظلم امروز به ایتام مردم، به صورت سنت در جامعه در می آید و فردا دامن یتیمان ما را هم می گیرد.

ابن عباس (رض) می فرماید: «این آیه ناظر بر شخصی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می شنود که او وصیتی می کند که به حال ورثه اش مضر است، پس خداوند متعال این شخص شنونده وصیت را امر می کند تا فرد محتضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

«فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (9)»: پس چنین وصیی باید از الله متعال بترسد و با یتیم‌ها به نرمی و لطف سخن بگوید درست همانگونه که با فرزندان خود سخن می‌گوید. نباید فراموش کنیم که: یتیمان، در کنار لباس و خوراک، به محبت و عاطفه و ارشاد هم نیاز دارند.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰)

یقیناً آنانی که مال‌های (چنین) یتیمان (ضعیف) را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌های خود آتش را می‌خورند، و زود است که در آتش شعله ور داخل شوند. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلْمًا»: به ناحق. «سَيَصْلُونَ»: خواهند سوخت، در خواهند آمد. «سَعِيرًا»: آتش فروزان، برافروخته.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا»: بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، یعنی آنانی که بر اموال یتیم‌ها تجاوز می‌کنند و بدون کدام حق شرعی و بی‌موجب برای خویش مباح می‌سازند، «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»: این‌ها با انجام این عمل در واقع خود را به سوی آتش دوزخ که شعله‌ور است می‌کشانند. این‌ها مال حرام و حاصل شده از طریق ظلم و ستم را می‌خورند و طبیعی است چنین مالی آن‌ها را به سوی آتش دوزخ می‌کشاند آتشی که هرگز قابل تحمل نیست. در این آتش هولناک و شعله‌ور جز انسان بدبخت داخل نمی‌شود.

«وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (10)»: همانا، آنان که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، در حقیقت، آتشی را در شکم خود فرو می‌برند و بزودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد. درحالی از قبرهای خودبرانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانه‌هایشان زبانه می‌کشد.

سؤال شد: یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم! آنان کی هستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا...». بنأچهره‌ی واقعی خوردن مال یتیم در دنیا، به صورت خوردن آتش در قیامت آشکار خواهد شد.

در آیه مبارکه: خوردن اموال یتیمان را به آتشی سوزان که شکم‌ها را پُر کرده باشد، تشبیه کرده که نشان می‌دهد که این آتش، تمام تار و پود وجود شخص را می‌سوزاند و نابود می‌گرداند. (سوره اسراء آیه: 34).

در چندین آیات متذکره حکم شده است که در مال یتیم از احتیاط لازم کار گیرید و خیانت در مال یتیم گناه بزرگ نشان داده شده؛ در این آیه مبارکه راجع به خیانت در مال یتیم وعید سخت فرمود، و حکم مذکور را خوب مؤکد گردانید: هرکه بدون حق مال یتیم را می‌خورد، شکم خویش را به آتش جهنم پر می‌کند؛ یعنی، انجام آن خوردن این است؛ و جمله اخیر آن را ظاهر کرده است.

شان نزول آیه مبارکه:

در روایات آمده است که همسر سعد بن ربیع (رض) پس از غزوه ی احد دو دختر ایشان را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده عرض کرد: «یا رسول الله اینان دختران سعداند که در غزوه ی احد در رکاب شما شهید شد. کاکای آنان همه ی اموالشان را

تصرف کرده حتی حبه ای برای آنان باقی نگذاشته است. اکنون چه کسی با این دختران ازدواج می کند؟» و در این باره، این آیه نازل شد.

خوانندگان محترم !

پروردگار با عظمت ما در آیات متبرکه قبلی به طور مؤجز در رابطه به ارث خویشاوندان اشاره بعمل آورد: «الرجال نصيب مما ترك الوالدان....» اینک در آیات متبرکه (11 الی 12) موضوعاتی متعلق به ارث را به طور مفصل به بحث گرفته است، از آنجمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می فرماید و ارث برادران پدري - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره بیان خواهد یافت.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

الله شما را درباره اولاد تان سفارش می کند که دارایی خود را برباد نکرده و آنها را فقیر نگذارید. و در وقت تقسیم برای پسر مانند دو سهم دختر است، پس اگر وارثان زن باشند و اضافه از دو نفر باشند، پس برای آنها (از جمله سه حصه ترکه)، دو حصه سهم می رسد، و اگر یکی باشد، پس نصف ترکه از اوست، و برای هریک از پدر و مادر میت، یک ششم ترکه است اگر از میت فرزندی باشد، و اگر از میت فرزندی نباشد و پدر و مادر او وارث او گردند، پس برای مادر یک سوم است (و باقی از پدر است) و اگر از میت برادرانی مانده باشد، پس مادر او یک ششم ترکه را می برد، البته (تقسیم میراث) بعد از تنفیذ وصیتی است که میت به آن وصیت کرده است یا بعد از ادای دین است (اگر میت دیندار باشد) و شما نمی دانید که پدران و پسرانتان کدام یکی از آنها برای تان سودمندتر است، (این احکام) از طرف الله مقرر شده است؛ یقیناً الله (به احوال ورثه) دانا و حکیم است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ» (وصی وصیا): فرمان می دهد، امر می کند، بر شما واجب می گرداند.
 «حَظُّ»: بهره، نصیب، سهم. «الْأُنثِيَيْنِ»: تثنيه ی انثی، دو زن، دو خانم.
 «اثْنَتَيْنِ»: دو تا. «ثُلُثَا ← ثَلَاثَانِ»: دو سوم، نون در اضافه رفته است.
 «مَا تَرَكَ»: آنچه به جا گذاشته است. «أَبَوَيْهِ»: پدر و مادرش. «إِخْوَةٌ»: جمع اخ، برادران، که بناً به قاعده ی تغلیب، به خواهر و برادر اطلاق می شود.
 «السُّدُسُ»: یک ششم. «لَا تَدْرُونَ»: نمی دانید. «عَلِيمًا»: دانا به مصالح آفرینش.
 «حَكِيمًا»: در تدبیر کارها فرزانه است، کسی که گفتار و کردارش حق باشد. (فرقان)

تفسیر:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ»: در این آیه حق تعالی به تفصیل احکام میراث می پردازد که در آیه هفتم همین سوره به صورت اجمال به بیان گرفته شد. یعنی خداوند متعال شما را امر امانت عدالت را در مورد ارث اولاد به شما می دهد، و از شما تعهد می گیرد تا درباره میراث فرزندان خود خواه مرد باشند یا زن عدالت کنید.

دانشمندان از گفته ی «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»: چنان دریافته اند که خدای متعال از مادر به فرزندش مهربانتر است که توصیه ی فرزندان را به والدین کرده است. و در حدیث ماثور آمده است: در حقیقت الله بیش از محبت مادر به فرزندش، نسبت به بندگانش مهربان است.

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»: بنابراین اگر مرده دارای فرزندان دختر و پسر بود برای فرزند پسر دو برابر میراث دختر است، «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ»: ولی اگر تنها فرزند دختر داشت و تعداد آنها دو تن یا زیاده از دو تن بودند در این صورت برای آنان دو سوم ترکه است، «فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ»: یعنی دو دختر و بیشتر دو سوم ماترک را می برند.

«وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ» و اگر وارث فقط یک دختر باشد، نصف «ما ترک» از آن اوست.

باید یادآور شد که: سبب میراث بردن فرزند پسر به اندازه دو اندازه دو برابر فرزند دختر در این است که مسئولیت اجتماعی پسر نسبت به دختر بیشتر است، زیرا بر پسر لازم است تا مهر بپردازد و نفقه کل اعضای فامیل را بدهد در حالی که بر دختر هیچ کدام از این مصارف لازم نیست.

در این آیت دو نوع میراث توضیح شده: اول که میّت هر دو نوع اولاد یعنی دختر و پسر داشته باشد؛ دوم، تنها دختر داشته باشد؛ و این نیز دو قسم است که يك دختر باشد یا بیشتر از آن؛ اما، يك نوع دیگر باقی مانده، یعنی میّت تنها پسر داشته باشد؛ حکم آن این است که تمام میراث به پسر می رسد؛ چه یکی باشد، چه بیشتر.

در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: اول میراث و سهم اولاد را یادآور شده است و بعد از آن سهم ارث پدر و مادر را ذکر کرده است؛ چون در مورد ارث، فرع بر اصل مقدم است و گفته است: «وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ»: هریک از پدر و مادر یک ششم سهم دارد «مِمَّا تَرَكَ» از ترکه ی مرده. «إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ»: در صورتی که مرده دارای پسر یا دختر باشد؛ چون فرزند بر مذکر و مؤنث اطلاق می شود.

اکنون میراث پدر و مادر را در سه صورت بیان می کند: اول که میّت اولاد داشته باشد؛ پسر یا دختر؛ حصه ششم مال متروکه به هر يك از پدر و مادر می رسد.

«فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ»: و اگر وارثی جز مادر و پدر نداشت در این صورت یک سوم ترکه از آن مادر و باقی از آن پدر است، «فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ»: در این صورت مادر یک سوم از سهم دارد و یا یک سوم را بعد از فرض هریک از زوجین دارد و باقی مانده از آن پدر است.

صورت دوم این است که میّت هیچ اولاد نداشته باشد؛ تنها پدر و مادر وارث او باشند؛ يك ثلث مال متروکه به مادر، و دو ثلث باقیمانده به پدر می رسد.

«فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ»: اگر در کنار والدین برادران هم باشند، (دو برادر یا بیشتر) در این حالت مادر یک ششم از «ما ترک» ارث می برد و بقیه ی میراث به پدر میت می رسد. حکمت این امر این است که پدر مکلف است نفقه ی آنها را فراهم کند، اما مادر مکلف نیست، بدین ترتیب احتیاج پدر به مال بیشتر می شود.

«مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: یعنی حق ورثه بعد از اجرای وصیت و ادای قرض قرار دارد، بنابراین قبل از وصیت، «ما ترک» تقسیم نمی شود. یعنی: دوسوم، یا

یکسوم، یا یکششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

یادداشت:

مال میت در قدم اول به کفن و دفن وی صرف شود؛ بقیه او به قرضداران او داده شود؛ و اگر چیزی بماند، تا يك ثلث آن در وصیت میت صرف شود؛ و باقیمانده به ورثه تقسیم گردد.

علماء، از سلف و خلف، اجماعاً بر آنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی‌مانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یکسوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست، «أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ»: الله خودش تقسیم ارث و فرض و مقرر داشتن فرایض را بر مبنای علم و حکمت خود به عهده گرفته و به مقتضای مصلحت و فراهم شدن منفعت ارث را تقسیم کرده است. اگر این امر را به انسان واگذار می‌کرد، نمی‌دانستند کدام یک برای آنان مفیدتر است، و در نتیجه اموال را بدون حکمت صرف می‌کردند. از این رو مطلب را با گفته ی خود دنبال کرده و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (11)»: خدا به صلاح بندگان خود آگاه و از حکمت فرض و مقرر داشتن باخبر است.

خواننده محترم!

این آیه سه حالت برای دختر إفاده می‌کند:

حالت اول: وقتی است که تنها باشد یعنی تنها فرزند خانواده باشد که در اینصورت نصف کل ترکه میت را می‌برد.

حالت دوم: هرگاه متوفی بیشتر از یک دختر داشته باشد ولی هیچ پسری یا بیشتر با آنان نباشد، در آنصورت همگی دختران با هم در دو سوم ارث شریک هستند. این قدامه‌گفته است: اهل علم اجماع دارند که سهم دو دختر دوسوم است مگر یک ولایت شاذه از ابن عباس و ابن رشدگفته است. گویند مشهور از ابن عباس همان قول جمهور است.

حالت سوم: آنست که با دختر پسری یا بیشتر وجود دارند که ارث بصورت تعصیب خواهد بود و برای مذکر دو برابر بهره دختر خواهد شد و همچنین است اگر دختران متعدد باشند یا پسران متعدد باشند.

و این آیات الله تعالی و اجماع علمای اسلام بر این حکم و قانون الهی بود و بر تمامی مؤمنان واجب حتمی است تا به این آیات قرآن ایمان داشته باشند در غیر اینصورت بعنوان تکذیب کننده ی آیات قرآن حکم ارتداد را خواهند داشت. والعیاذ بالله

شان نزول آیات ارث:

ائمه ی ششگانه ی حدیث از جابر بن عبدالله نقل می‌کنند که فرمود: پیامبر و ابوبکر با پای پیاده به عیادت من در منطقه ی «بنی سلمه» آمدند. پیامبر از حال و وضع من باخبر گشت. آب خواست و به آن وضوء گرفت، سپس مقداری از آن را بر روی من پاشید. سر حال آمدم و گفتم: دستور چیست؟ اموال را چه کار کنم؟ آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

أحمد، أبوداود، ترمذی و حاکم از جابر چنین حکایت می کنند: زن سعد پسر ربیع خدمت پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر! این دو، دختران سعدند که پدرشان در آخذ کشته شد و کاکا ایشان اموال او را برده و برای آنان چیزی باقی نگذاشته است و اگر دختر اموالی نداشته باشد، کسی از او خواستگاری نخواهد کرد. پیامبر فرمود: خداوند در این باره حکم می فرماید. آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاکای دختران را صدا زد و فرمود: دو سوم اموال سعد، از آن دختران و یک هشتم آن مال همسر او و بقیه مال توست. گویند: این، اولین ترکه ای است که در اسلام تقسیم گردید.

سپس میراث شوهر و زن را یادآور شده و فرمود:

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ ﴿١٢﴾

و برای شما (مردان) نصف از ترکه است که زنهایتان از خود بجا گذاشته اند، اگر آنها اولاد نداشته باشند، ولی اگر اولاد داشته باشند، سهم شما یک چهارم از ترکه است، البته بعد از تنفیذ وصیتی که زنان به آن وصیت می کنند یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشند)، و (اما اگر شوهر وفات کرد) سهم زنان یک چهارم از ترکه شما است اگر فرزندی نداشته باشید، اما اگر فرزندی داشته باشید، سهم زنان شما یک هشتم ترکه شما است (لیکن) بعد از تنفیذ وصیتی که شما به آن وصیت می کنید یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشید) و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده شود کلاله باشد (یعنی والدین و فرزند نداشته باشد) و او برادر و خواهر داشته باشد، پس برای هریک از آنان یک ششم می رسد، پس اگر (خواهر و برادر) بیش از یکی باشند همه شان در یک سوم مساویانه شریک اند، البته بعد از تنفیذ وصیت یا بعد از ادای دین، (به شرطی که) وصیت (وصیت کننده) به وارث ضرر نرساند، (این حکم) سفارشی از جانب الله است، و الله دانا (و) بردبار است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرربع»: یک چهارم. «مما ترکن»: آنچه زنان به جا گذاشته اند. «یوصین»: جمع مؤنث غایب، وصیت می کنند. «الثلث»: یک هشتم. «مما ترکتم»: آنچه شما مردان به جا گذاشته اید. «توصون»: جمع مذکر مخاطب، وصیت می کنید، سفارش می کنید. «دین»: وام، بدهی. «یورث»: ارث برده می شود، «یورث منه»: از او ارث برده می شود. «کلاله»: متوفایی که نه فرزند داشته باشد نه پدر. «امراة»: زنی. «الثلث»: یک سوم. «غیر مضار»: بی ضرر و زیان باشد، زیان آفرین نباشد. «ارث»: عبارت از انتقال مالکیت از میت به وارثان زنده ی اوست. چه ماترک، مال و دارایی منقول باشد، چه زمین و باغ و چه حقی دیگر از حقوق شرعی او.

تفسیر:

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ»: ای مردان! اگر همسرانتان از شما یا از شوهری دیگر دارای فرزند نباشند، شما نصف ماترک او را مستحق هستید.

«فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ»: در صورتی که دارای فرزند (یا فرزند فرزند) باشند شما حق یک چهارم میراث را دارید، در این مورد به اجماع، فرزند پسر (نواسه) به فرزند بلافصل ملحق است.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و پرداخت دیون.

«وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ»: اگر از آنها یا از زنان دیگر، دارای فرزند نباشید، زنانتان یکی باشد یا بیشتر، یک چهارم ماترک شما را می برند.

«فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ»: اگر دارای فرزند باشید، از آنان باشد یا از دیگری، زنان شما یک هشتم ماترک شما را مستحقند.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و ادای قرض. تکرار کردن «وصیت» و «دین» نشان دهنده ی اهمیت آشکار آن دو می باشد.

«وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً»: اگر مرده بدون پدر و فرزندان پدر و فرزندان باشد، خویشاوندان دورش، به سبب فقدان اصل و فرع وارث او بشوند.

یادداشت:

تفسیر «کلاله» نزد همه میّتی است که والد و ولد نداشته باشد؛ مگر امام اعظم (رح) پدر پدر و ولد پسر را نیز نفی می کند، و حکمی را که درباره پدر و پسر است، بر پدر پدر و ولد پسر، موافق می فرماید؛ این اختلاف از عهد أصحاب در بین علمای اسلام دایر می باشد.

«أَوْ امْرَأَةٌ»: عطف بر «رجل» است، به این معنی، اگر زنی بدون پدر و فرزند میراثی به جا بگذارد، «وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ»: و مرده دارای برادر یا خواهر مادری باشد، «فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ»: برادر و خواهر مادری هر کدام، یک ششم ارث می برد.

«فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ»: اگر برادر و خواهر مادری بیش از یک نفر باشند، به طور مساوی یک سوم را در بین خود تقسیم می کنند و مذکر و مؤنث آنان یکسان سهم می برند.

در البحر آمده است: مفسران بر این مسأله إجماع دارند که منظور از این آیه برادران مادری است.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ»: «اما پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده و پس از پرداخت قرضی که بر عهده ی میت است، به شرطی که او زیان رسان نباشد.»

ضرررسانی در وصیت این است که به گونه ای وصیت شود که حق خویشاوندان مستحق ضایع شود. و ضرر رسانی در قرض و بدهی این است که آدم تنها برای محروم کردن صاحبان حق، فریبکارانه قرضی را بر عهده بگیرد که در حقیقت بر عهده ی او نیست، یا حيله و نیرنگ دیگری که هدف از آن محروم کردن صاحبان حق از میراث باشد به کار ببرد. چنین ضرررسانی ای گناه کبیره قرار داده شده است. چنان که در حدیثی آمده است که ضرررسانی در وصیت از گناهان بزرگ است. در حدیث دیگری هم آمده است که برخی در همای عمرشان کارهایی همانند کارهای اهل بهشت می کنند، اما با ضرر رسانی در وصیت هنگام مرگ کتاب زندگی خویش را بر عملی ختم می کنند

که آنان را مستحق جهنم قرار می دهد. این ضررسانی و تلف کردن حق گرچه در هر حال گناه است، اما خدای بلندمرتبه به این دلیل به ویژه در مسئله کلاله آن را ذکر فرموده که کسی که نه فرزندی داشته باشد و نه والدین او زنده باشند به طور عموم میل به این خواهد داشت که دارایی اش را به گونه ای تلف کند و خویشاوندان نسبتاً دور را محروم کند.

« وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حَلِيمٌ (12) »: «این دستوری است از سوی خدا و خدا دانا و بینا و بردبار است.»

در این جا صفت علم خدا به دو مناسبت ذکر شده است: یکی این که اگر انسان قانون خدا را زیر پا گذاشت نخواهد توانست از مجازات او بگریزد. دیگری این که سهامی را که خدا تعیین کرده است به طور کامل به جا هستند، چرا که مصلحت های بندگان را خدا حتی از خود آنان هم بهتر می داند. و صفت حلم یعنی بردباری و رفق و مهربانی او به این دلیل ذکر شده است که بگوید خدا در وضع این قوانین سخت گیری نکرده است، بلکه قوانینی وضع کرده که برای بندگان هر چه آسان تر باشند و آنان در تنگنا و سختی قرار نگیرند.

شأن نزول آیه 11 - 12:

ائمه ششگانه (بخاری مسلم ترمذی نسایی، ابوداود و ابن ماجه) از جابر بن عبدالله (رض) روایت فرموده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق در بنی سلمه پیاده به عیادت من آمدند. نبی کریم متوجه شده که من بیهوش افتاده ام. پس آب خواسته وضوء گرفته و به روی من آب پاشیده. آنگاه من به خود آمدم و گفتم: چه دستور می فرمائی، من مال و ثروت خود را چگونه بین وارثانم تقسیم کنم؟ بنابراین نازل شد. (صحیح است، بخاری 4577، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 3015، ابن ماجه 1436 و 2728 و حاکم 2 / 303 از جابر روایت کرده اند.)

264- احمد، ابوداود، ترمذی و حاکم از جابر (رض) روایت کرده اند: زن سعد بن ربیع حضور رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! اینها دختران سعد بن ربیع هستند که پدرشان در غزوه احد شهید شد، عمویشان تمام اموال اینها را گرفته و هیچ چیز برایشان باقی نگذاشته است و این دخترها اگر مال و ثروت نداشته باشند هیچکس با آنها ازدواج نمی کند. پیامبر گفت: خدا در این مورد دآوری و حکم خواهد فرمود. پس آیه میراث نازل شد. (حسن است، ابوداود 2891 و 2892، ترمذی 2092، ابن ماجه 2720 احمد 3 / 352، حاکم 4 / 334، واحدی 298 و بیهقی 6 / 229 از جابر روایت کرده اند.)

ترمذی می گوید: حسن صحیح است. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافق است. این حدیث حسن است، زیرا مدار آن بر عبدالله بن محمد بن عقیل است و او احادیث حسن را روایت می کند.)

حافظ ابن حجر گفته است: کسانی که می گویند: این آیه در مورد دختران سعد نازل شده است نه در مورد جابر استدلال می کنند که در آن هنگام جابر اصلاً فرزند نداشت. (فتح الباری « 8 / 244 »).

ابن حجر در جواب می گوید: این آیه در هر دو مورد نازل گردیده است. و این احتمال هم می رود که اول آن، در باره دختران سعد و آیه بعدی که این کلام عزیز است و این گان رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً در باره جابر نزول یافته باشد، در این صورت منظور جابر (از این

که گفت: «آیة یُوصِیْکُمُ اللّٰهُ فِیْ أَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیَّیْنِ»، نازل شد. این است که آیة کلاله که متصل این آیة است نازل شد.

و سبب سوم هم آمده است:

265- ابن جریر از سدی روایت می‌کند: مردم در زمان جاهلیت به دختران و پسر بچه‌های خردسال و مردانی که نمی‌توانستند بجنگند میراث نمی‌دادند، عبدالرحمن برادر حسان شاعر درگذشت و پنج دختر و یک زن به نام اُم کحه از او باقی ماند، ورثه آمدند که مال او را بگیرند. اُم کحه جریان را به پیامبر (عرض کرد. پس خدای بزرگ این آیة را «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» نازل کرد. و در مورد اُم کحه این کلام عزیز «وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَّمْ یَكُنْ لَّکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمْنُ» نازل شد. در قضیه سعد بن ربیع وجه دیگری نیز آمده است:

226- ک: قاضی إسماعیل در «أحكام القرآن» از طریق عبدالملک بن محمد بن حزم روایت کرده است: سعد بن ربیع در غزوه بدر به درجه رفیع شهادت نایل شد. او از همسرش عمره بنت حزام یک دختر داشت این زن نزد رسول الله آمد و میراث دختر خود را طلب کرد. پس در باره او آیة «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِی النِّسَاءِ» (نساء: 127) نازل شد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی بحث بعمل می‌آید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿13﴾

آن (چه بیان شد) حدود و مقررات الله است، و هر کس از الله و رسول او اطاعت و پیروی کند، الله او را در باغ‌های داخل می‌کند که از زیر درختان و قصرهای آن نهرها جاری است، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، و این است کامیابی بزرگ. (13)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حدود الله»: جمع حد، شرایع و احکام الهی که برای بندگان معلوم کرده است.

«الأنهار»: جمع نهر، جویباران، رودباران.

تفسیر:

به تعقیب بحثی که در آیات قبلی در باره قوانین ارث به بیان گرفته شد اینک در آیه مبارکه از این قوانین به عنوان حدود الهی یاد کرده می‌فرماید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: این احکام که گذشت، شریعت و مقررات الله است، که آن را برای بندگان مشخص کرده تا آن را ملاک عمل خویش قرار دهند و از آن تجاوز نکنند. (یعنی احکام ارث، از حدود الهی است، پس نباید از مرز آن گذشت) زیرا عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند و تجاوزکنند، گناهکار و مجرم شناخته می‌شوند. یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست.

حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند متعال آنها را برای بندگان وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرمانی إطلاق می‌شود که خداوند متعال آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: هرکس از فرمان الله اطاعت نماید و دستور بیان شده توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم را اجرا کند، مکافات

او نزد حق تعالی این است که او را به بهشتی که به اولیا و دوستان خود ذخیره کرد گرامی می‌دارد این بهشت عبارت از باغ‌ها و بوستان‌های زیبا و شگفت انگیز است که از زیر قصرها و ساختمان‌های آن جوی‌های آب شیرین و گوارا جاری است. «خَالِدِينَ فِيهَا» و این‌ها در این بهشت‌ها برای همیشه باقی خواهند ماند بدون اینکه دچار فنا شوند. آنها در این بهشت‌ها در کمال صحت و برای همیشه باقی‌اند بدون اینکه دچار بیماری و یا کدورتی شوند، زندگی آنان بدون پیری است و ثروت آنها عدم نمی‌شناسد و امنیت آن‌ها به گونه‌ای است که از هیچ چیزی نه می‌ترسند و نه دچار غم و اندوه می‌شوند.

«وَ ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ (13)»: رستگاری و بختیاری بس بزرگ است یعنی اینکه تمام احکامی که در آیات متبرکه فوق ذکری از آن بعمل آمد، درباره حقوق یتیمان و وصیت و میراث؛ همه قواعد و ضوابطی است که خداوند متعال مقرر کرده؛ هرکه احکام الهی را اطاعت کند، که در آن حکم وصیت و میراث نیز داخل می‌باشد، بهشت جاودان برای اوست. و هرکه فرمان نبرد، از حدود الله متعال خارج خواهد شد، و همیشه با ذلت در عذاب جهنم گرفتار خواهد بود.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٤﴾

و هرکس نافرمانی الله و رسول او را کند و از حدود الهی تجاوز کند الله او را در آتشی داخل می‌کند که همیشه در آن می‌ماند، و برای او عذاب رسواکننده (اهانت آمیز) است.

(14)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعْصِ اللَّهَ»: خدا را نافرمانی کند. «يَتَعَدَّ»: تجاوز می‌کند. «مُهِينٌ»: خوار کننده، خفت آور.

تفسیر:

باید متذکر شد که در آیه ذیل به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده، می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ»: باید گفت که: ملائک سعادت و شقاوت، همانا اطاعت یا نافرمانی نسبت به الله و رسول اوست، نه چیز دیگر و هرکس که از فرمان الله و پیامبرش سرپیچی کند و از اطاعت معین شده از جانب خدا تجاوز نماید، با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها، «يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا» او را برای همیشه در آتش جهنم قرار خواهد داد که هرگز از آن بیرون نمی‌آید.

و در پایان آیه به سرانجام آنها اشاره نموده می‌فرماید: «وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (14)» و آزار شدید را با خفت و خواری خواهد داشت و ذلت و سرافکنندگی نصیبش خواهد شد.

نباید فراموش کنیم که: متجاوزان به حقوق دیگران، در ردیف کفار بوده و گرفتار عذاب جاویدان می‌شوند.

قابل تذکر است که در آیه قبلی جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این آیه که مساله اهانت به میان آمده، به جنبه روحانی آن نیز اشاره بعمل می‌آید.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت

تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

خداوند متعال، با این آیات، مضامین هشدارهای پیشین را تأکید می‌کند که بیدار باشی است در بیان مراعات اموال یتیمان، احکام و دستورات میان همسران و چگونگی ارثیه و وصیت که همگی فرمان و قانون الهی به شمار می‌آید و خوشبختی خانواده را به همراه دارد. پس، جایز نیست کسی از حد و مرز این قوانین پا فراتر نهد و مرتکب خطا شود.

سرآغاز سوره تا این جا به سر و سامان زندگی جامعه ی اسلامی پرداخت و برای رهایی یتیمان و اموال و جانهایشان، قوانینی وضع کرد و چگونگی ارث را روشن نمود و سرانجام روی آوردن همگانی و خوشبختی را در امور زندگانی به مراعات حدود و قوانین الهی پیوند داد.

اینک آیاتی دیگر به گونه ای رسا به سر و سامان دادن و زدودن آلودگیهای جاهلی و مجازات بدکاران اشاره می‌کند و در ضمن بیان حقایق، راه بازگشت را برایشان هموار می‌سازد، تا هم خانواده و هم جامعه از آفت تباهی و بدنامی پاک و دور شوند و جز پاکیزگی چیزی نجویند.

خواننده محترم!

سعادت و رستگاری انسان در گرو حرکت در مسیر الهی است، مسیری که خداوند آن را با آزمایشات گوناگون توأم ساخته است. و این آزمایشات را قرار نداده مگر به این علت که مدعیان ایمان را در صدق گفتارشان آزمایش کند. یکی از مهمترین آزمایشاتی که ما انسانها با آن درگیر هستیم رعایت حدود الهی است. حدود الهی یعنی گناهای که خداوند ما را از نزدیک شدن به آن منع کرده است. - خداوند در قرآن عظیم الشان کاملترین کتاب آسمانی برای اینکه اهمیت رعایت حدود الهی را به ما گوشزد کند به داستان حضرت آدم علیه السلام و حوا و شجره ی ممنوعه اشاره می‌کند. شجره ی ممنوعه حدودی بود که خداوند برای حضرت آدم علیه السام و حوا تعیین کرده بود تا از این طریق آنان را بیازماید. و شیطان این دشمن آشکار انسان، به وعده ی دروغ آنان را فریب داد و آدم علیه السلام و حوا را به تجاوز به حدود الهی دعوت کرد و نتیجه ی این تجاوز به حدود خدا چیزی جز حرومیت از رحمت الهی نبود. - خداوند با اشاره به این داستان می‌خواهد از تاریخ و سرنوشت پدر و مادرمان آدم علیه اسلام و حوا درس عبرت بگیریم و نسبت به شناخت حدود الهی و رعایت آن کوشا و دقیق باشیم.

حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود با فریب شیطان به حدود الهی تجاوز کرد و از جایگاه خود دور شد. آیا ما از این سرنوشت عبرت خواهیم گرفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبله خداوند متعال، حکم ازدواج و چگونگی تقسیم میراث را بیان فرمود، هکذا تجاوز از حدود خود را منع قرار داد. اینک در آیات (15 الی 18) حکم آنان را که مرتکب زنا می‌شوند و به کارهای حرام دست می‌زنند، بیان می‌یابد؛ چون زنا از شنعایتترین گناهای است که حریم الهی را می‌شکند، بر اثر آن زن، عفت و پاکدامنی خود را از دست میدهد و پلید می‌گرداند و در نهایت بدنام و رسوا می‌شود.

همچنین این آیه ها به توبه و بازگشت بدکار و شرایط پذیرش توبه و زمان آن اشاره می فرماید تا بار سنگین از دوشش ساقط گردد. (سوره طه 82).

وَالَّذَاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾

و کسانی که از زنان شما مرتکب فاحشه (زنا) می شوند، چهار نفر از (مسلمانان عادل) را به عنوان شاهد بر آنان به گواهی طلبید، پس اگر گواهی دادند، آنان را در خانه های (خود برای حفظ ایشان و دفع هرگونه شر و فساد) محبوس کنید تا آن که ملک الموت روح آنها را قبض کند، یا این که خداوند راهی را برای (زندگی پاک و درست، یا عقوبت) آنان (با ازدواج یا توبه، یا وضع حکم دیگری) باز می کند. (15)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ»: مرتکب زنا می شوند، زنا می کنند. «فَاحِشَةً»: برخی از مفسران فاحشه را در اینجا به معنی سحاق دانسته اند و آن عبارت است از این که دو زن فرج خود را به هم بمالند (ملاحظه شود: المصحف المیسر: عبدالجلیل عیسی، صفحه 101).
«أَرْبَعَةً مِنْكُمْ»: چهار نفر از مردان مسلمان شما. «فَأَمْسِكُوهُنَّ»: آنها (زنان) را نگه دارید. «فِي الْبُيُوتِ»: در خانه ها، تا با سایر مردم همنشین نشوند. «يَتَوَفَّاهُ الْمَوْتُ»: مرگشان فرا می رسد، مرگ، جان آنان را می گیرد. «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»: یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد که از آن وضعیت برهند. این راه را سوره نور آیه دو، مشخص کرده است.

یادداشت:

سحاق: (الزَّبِين). یعنی بر علاوه دیگر بخش های رابطه جنسی زن با زن، زنان آلت جنسی همدیگر را بر یک دیگر بسایند تا اینکه انزال صورت گیرد.
لواط: عمل جنسی مرد با مرد (همسکسوال)

زنا چیست؟

در شرعیت اسلامی به هرگونه رابطه جنسی میان زن و مرد بدون وجود رابطه ازدواج میان آنها زنا قلمداد می گردد، مردی که مرتکب زنا شده است را «زانی»، وزن زناکار را که مرتکبی زنا شده «زانیه» بحساب می آورند.
زنا در تعریف فقهی آن؛ وطی و آمیزش (جماع) مرد و زن بدون اینکه بین آنان ملکیت شرعی از طریق ازدواج وجود داشته باشد، است که عقوبت این عمل حد زنا است که به سه صورت؛ زدن تازیانه (دره)، اگر مرد و زن مجرد باشند، یا تبعید به مدت یکسال و سنگسار انجام می پذیرد.

تفسیر:

«وَالَّذَاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ»: آن دسته از زنان که مرتکب عمل زشت زنا می شوند، بر شما مردان لازم است تا بر آنان چهار نفر شاهد عادل و مورد اعتماد از مردان مسلمان و آزاد را بر آنان گواه بگیرید.
«فَاحِشَةَ»: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است.
«فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ»: اگر گناه آنان با شهادت چهار نفر ثابت شد، آنها را در خانه ها زندانی کنید.

«حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»: تا مرگ آنها فرا برسد. «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (15)»: این سزا و مجازات برای آن‌ها و تأدیبی بر عملکردشان است یا تا زمانی که خدای تعالی برای آن‌ها راهی دیگر مقرر دارد.

ابن کثیر فرموده است: در آغاز اسلام حکم چنان بود که اگر زنای زن با شهادت عادلانه ثابت می‌شد، زن در خانه محبوس می‌شد و تا مردن اجازه ی خروج را نداشت، تا این که سوره ی نور نازل شد و حکم مذکور به تازیانه یا رجم منسوخ گشت. (مختصر ابن کثیر 366/1).

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا» (النور: 2)، و به این ترتیب خداوند متعال برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد».

از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنای بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات زنای ثیب با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگباران است».

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

و آن دو کس از شما که زنا می‌کنند (از زن و مرد) پس آنها را (بوسیله حاکم) آزار دهید، پس اگر توبه کردند (از عمل فاحشه) و اصلاح کردند (عمل خود را) پس از آزارسانی شان دست بردارید؛ زیرا الله توبه پذیر (و) بسیار مهربان است. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذَانِ»: مرد و زن. موصول مذکر و برای تغلیب. «ادُّوهُما»: آن دو را آزار دهید، بیازارید. فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا: از آن دو دست بردارید، از آنان صرف‌نظر کنید.

یادداشت:

اکثر علماء این آیت را بر زنا حمل می‌کنند، و برخی بر لواطت، و بعضی به زنا و لواطت بر هر دو.

تفسیر:

«وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ»: آنان که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، منظور مرد و زن زناکار است به صورت تغلیب.

«فَادُّوهُمَا»: آنان را به توبیخ و بدگویی و زدن با کفش آزار دهید. «فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا»: «فَإِنْ تَابَا» اگر توبه کردند و از زنا دست کشیدند و از گناهی که انجام داده‌اند، بازگشتند و پشیمان شدند، و تصمیم گرفتند آن گناه را تکرار نکنند، «وَأَصْلَحَا» و

به اصلاح رفتار خود پرداختند، که بر توبه راستین دلالت می نماید، «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ»:
از آزار رساندن به آنها دست بردارید.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً (16)»: همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر است، و توبه گناهکار را می‌پذیرد، و رحمت و احسان او بسیار فراوان است. از جمله مهربانی و احسان او این است که به آنها توفیق توبه داده، و توبه آنان را می‌پذیرد، و از آنچه از آنها سر زده است می‌گذرد.

مفسر فخر رازی فرموده است: حبس در منزل به زن اختصاص یافته است و شکنجه دادن به مرد؛ زیرا زن زمانی مرتکب زنا می‌شود که از منزل بیرون برود، پس در صورتی که در منزل زندانی شود، راه این معصیت از او قطع می‌شود، ولی حبس در منزل برای مرد ممکن نیست؛ چون برای ترتیب امور معاش و کسب نفقه ی عیال لازم است از منزل خارج شود. پس باید مجازات آنان متفاوت باشد. این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید. «تفسیر انوار القرآن».

از فحوی این دو آیه استنباط می‌شود که برای اثبات زنا چهار مرد مؤمن شهادت دهند و به طریق اولی شرط است که عادل باشند، چون خداوند در مورد این کار بد و زشت سخت گرفته است، تا عیب بندگان را بپوشاند، تا جایی که شهادت دادن زنان به تنهایی برای اثبات زنا پذیرفته نمی‌شود، و گواهی آنها همراه با مردان نیز پذیرفته می‌شود، و گواهی دادن کمتر از چهار مرد نیز پذیرفته نمی‌شود. ملاحظه می‌داریم که: برای حفظ آبرو و شرف دیگران، اسلام برای اثبات زنا، چهار شاهد مقرر کرده است، و حتی اگر سه شاهد شهادت دهند، هر سه شلاق می‌خورند، ولی برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است. هکذا شاهد بر زنا، هم باید مرد باشد و هم مسلمان، تا در اثبات جرم، دقت لازم صورت گیرد.

و باید به صراحت گواهی دهند، همان‌طور که احادیث صحیح بر این مطلب دلالت می‌نمایند، و این آیه نیز به آن اشاره می‌کند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «فَأَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةٌ مِّنْكُمْ»: و به این نیز اکتفا نموده، و می‌فرماید: «فَإِنْ شَهِدُوا» اگر شهادت دادند. یعنی باید شهادت و مشاهده صریح باشد و به چیزی شهادت دهند که آن را به طور آشکار و عیان مشاهده کرده‌اند، و شهادت دادن آنان باید شفاف و خالی از هرگونه تعریض و کنایه باشد.

و از این دو آیه استنباط می‌شود که خداوند متعال به منظور ترک زنا آزار رساندن از طریق گفتار و کردار و زندانی کردن را مشروع نموده است.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (١٧)

جز این نیست که (و عده) قبول توبه بر ذمه الله است (الله متعال بر خود واجب گردانیده است) محققاً الله توبه آنهایی را می‌پذیرد که عمل ناشایسته را از روی نادانی مرتکب شوند، و باز به زودی توبه می‌کنند (از گناه خویش) پس این گروه است که الله توبه‌شان را قبول می‌کند، والله (به مصالح خلق) دانا و آگاه است. (١٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ»: پذیرفتن توبه به عهده ی خداست، خدا تنها توبه ی کسانی را می پذیرد. «السوء»: کار زشت، زشتکاری. «بِجَهَالَةٍ»: به سبب حماقت و سفاهت (برخی از مفسران منظور از «جهالت» را طغیان غرایز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان ترجمه و تفسیر نموده اند). «مِنْ قَرِيبٍ»: به زودی، و آن پیش از فرارسیدن مرگ، اجل.

تفسیر:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»: توبه ای که خدا آن را قبول می کند عبارت است از توبه ی شخصی است که از مقدار زشتی و معصیت و بدی فرجام آن ناآگاه است و به نادانی و سفاهت مرتکب معصیت می شود، سپس پشیمان شده و توبه می کند. یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه‌کاران را - چنانچه به‌سویش توبه‌کار شوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلاً بر الله متعال واجب نیست. در این هیچگونه شک نیست که الله متعال به واسطه توبه آن جرایم بزرگ، چون زنا و لواطت را نیز می‌بخشاید؛ چنانکه در آیت قبلی گذشت؛ ولی طوری‌که یادآور شدیم الله متعال در اصل، اجابت توبه کسانی را بر ذمت فضل خویش قرار داده که به نادانی گناه صغیره یا کبیره از ایشان سر زده باشد؛ و همین که بر سیئات اعمال خویش آگاه شده‌اند از آن نادم و تائب گردیده‌اند. البته، چنین خطاها را الله متعال می‌بخشد؛ خدا عالم السرّ و الخفیات است، و می‌داند که کدام کس به نادانی گناه کرده، و که از سر صدق توبه نموده؛ الله متعال با حکمت است؛ هر توبه که موافق حکمت اوست، قرین اجابت می‌گردد.

هدف از «جهالت» عدم علم به تحریم کردار زشت نیست که شخصی در برابر کار حرام نادان باشد و حرام بودنش را نفهمد؛ چون آموزش آن چه که شرعاً حرام می باشد، خواسته ی هر مسلمانی است؛ بلکه مراد از جهالت، چیرگی سبک سری و نادانی و سفاهت بر انسان است آن گاه که سرکشی و شورش شهوات و آرزوهای نفسانی و حمله ور شدن خشم بر او، ظاهر می گردد. (تفسیر منیر).

«ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ»: شتابان و قبل از فرارسیدن دم مرگ توبه می کنند. در حدیث شریف آمده است: «تحقیقاً خداوند متعال توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است.

«فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: خدا توبه ی آنان را قبول می کند. واقعاً هم سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. و از جانب دیگر توبه باید واقعی باشد، اگر تظاهر به توبه کنیم مطمئن باشید که خداوند متعال حقیقت را می‌داند.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (17)» به خلق خود آگاه و در تشریع و قانونگذاری حکمت را رعایت می کند.

یادداشت:

از قید دو کلمه هریک «جهالت» و کلمه «قریب» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر می آید که: هرکه به نادانی مرتکب گناهی شود، و بعد از تنبیه، بدون درنگ توبه نماید؛ مقتضای عدل و حکمت آن است که توبه وی قبول گردد؛ و هرکه عالماً و عامداً از

فرمان الهی سر باززند، یا پس از اطلاع در توبه درنگ نماید، و به حالت سابق استوار بماند؛ به قانون عدل و انصاف، اصلاً گناه وی شایسته بخشش نیست. قبول توبه وی به عنایت الهی است که از فضل خویش هر دو نوع توبه را قبول می‌فرماید؛ ذمه‌واری صرف در صورت اول است، نه در غیر آن.

بصورت کل باید گفت که: از شرایط قبولی توبه در آیه مبارکه همانا: **الف:** گناه، از روی نادانی و بی‌توجهی به عواقب گناه باشد، سفاهت و بی‌عقلی نه از روی کفر و عناد. صورت گرفته باشد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

توبه:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است. راغب در مفردات خود مینویسد: توب به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرت‌خواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص عذرخواه می‌گوید: فلان کار را نکرده‌ام یا می‌گوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که می‌گوید: آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و دیگر بار تکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع آخر بحیث توبه شناخته میشود.

توبه در اصطلاح:

توبه در اصطلاح، بازگشت از گناه و ترک آن است. راغب مینویسد: «توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خواننده گرامی!

همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم و اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرمات است.

در این این هیچ جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان و نادم شود و درصدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است. قرآن عظیم الشان می‌فرماید توبه اشخاصیکه نه از طی دل پشیمان و نادم و در عمل به اصلاح خویش پردازند توبه شان مورد استجابات در بار پروردگار قرار می‌گیرد. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (سوره: بقره آیه ۱۶)

در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول میکند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمیکند. انسان قبل از توبه و بعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلاً گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد.

مطابق شهادت قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادم و حوا رُخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه/118-119) و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان میفرماید: (پس از آن پروردگار ش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه/122) توجه بفرماید:

حالت اول آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت. «همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود. بناً هرکس بطوری صادقانه توبه کند، توبه اش توبه نصوح باشد و از اعمال گناه بطوره صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذه نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است.

بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می کند: الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان می فرماید: «مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است» (فرقان/70)

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان درسد می گوید اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می میرند پذیرفته نخواهد بود آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْتَدْنَا»: آماده کرده ایم، فراهم نموده ایم.

تفسیر:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»: از کسانی که مرتکب معصیت و نافرمانی می شوند و تا دم مرگ بر آن اصرار می ورزند و آنگاه می گویند حالا توبه کردیم، توبه شان قبول نمی شود؛ چون چنین توبه ای توبه ی ناچار است که قبول نیست.

سید قطب مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر خویش «فی ظلال» می نویسد: این توبه ناچار است که ناامیدی و سرگردانی به او فشار آورده، و گناهانش او را فرا گرفته است. توبه ی چنین کسانی مجال ارتکاب گناه برایش نمانده و فرصت دوری جستن از خطایا را ندارد، خدا چنین توبه ای را نمی پذیرد؛ زیرا اصلاحی در قلب ایجاد نکرده و در زندگی اصلاحی حاصل نمی کند. تغییر طبیعت را نشان نمی دهد و نیز تغییر و تحولی در دیدگاه را به وجود نیاورده است.

چنین کسی به هیچ وجه مستحق قبول توبه نیست؛ چون دست به استکبار زده و بر ارتکاب محرمات الهی جرئت پیدا کرده است و توبه خویش را عمداً به تأخیر انداخته است.

در حدیث آمده است: خدا توبه ی بنده را مادام به حال احتضار نرسیده باشد قبول می کند. «وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ»: همچنان توبه کسی که بر کفر مرده نیز قبول نمی شود، یعنی عذاب اخروی را دیده توبه نمایند، پس توبه ی آنان در حال احتضار از آنان پذیرفته نمی شود.

«أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (18)»: چنین کسی برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهد بود، حق تعالی از کافر هیچ عمل و شفاعتی را قبول نمی کند و هیچ عذابی را از او در روز قیامت دفع نمی نماید، پروردگار برای چنین عذابی دردناک و ماندگار آماده کرده است.

یادداشت:

هنگامی که انسان مرگ متیقن گردد، و جهان آخرت در نظر آید، توبه پذیرفته نمی شود؛ اما، پیش از دیدن عالم آخرت، البته توبه اجابت می شود؛ این قدر فرق است که بر طبق بیان اول اجابت توبه در صورت نخستین، موافق به آئین عدل و انصاف است؛ و در صورت دوم، محض فضل اوست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و کمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَذْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰).
به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ اکنون ایمان می آوری، در حالی که پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!»

خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طور که قرآن کریم می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه ای نیست». (سوره نساء: آیه ۱۸) البته این آیه بامفاهیم آیات که توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است.

پروردگار! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آنهایکه در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی مینند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خودشان ضرر برمیگردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرانی عمل کردن امکان دیگر برای ما انسانها وجود ندارد. باید با تمام صداقت بیان بداریم: « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَعْفُ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه 23). امین یا رب العالمین.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 21) در باره موضوعاتی رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن بحث بعمل آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که زنان را جبراً (بدون رضامندی آنها) به ارث ببرید، و نیز زنان (بیوه) را از نکاح (با مردی دیگر) منع مکنید، تا بخشی از مالی را که به آنها (به طور مهر) داده بودید، پس بگیرید مگر آنکه مرتکب عمل زشت آشکار شوند، و با زنان به طریقه نیک و پسندیده زندگانی کنید، پس اگر آنها را دوست ندارید صبر کنید زیرا چه بسا؛ چیزی را خوش ندارید و (لیکن) الله در آن خیر و برکت بسیاری گذاشته است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا»: این که خود زنان را به اکراه و زور به ارث ببرید و همچون کالایی او را دست به دست کنید. «كَرْهًا»: به گونه ای ناپسند، به اکراه، این کار، رفتار جاهلیت بود که خویشاوندان، زنان را به ارث می بردند. «لَا تَعْضُلُوهُنَّ»: زنان را از ازدواج منع نکنید. از ازدواج زنان جلوگیری نکنید، تحت فشارشان قرار ندهید. «فَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ»: گناه آشکار، مانند زنا و نشوز (نافرمان بودن). «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با آنان به شایستگی رفتار کنید.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا»: «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما جایز نیست که زنان را مانند کالا که از طریق ارث از شخصی به دیگری منتقل شوند. و بعد از فوت شوهران آنها را به زور و اجبار به ارث ببرید. یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس هایشان ذی حق تر هستید، چنان که اهل جاهلیت چنین می کردند و می کنند، لذا شما باید بدانید که زن بمثابة کالایی نبوده که به ارث برده شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: در عهد جاهلیت اگر یک نفر می مرد، اولیاء به تصاحب زنش سزاوارتر بودند، اگر می خواستند یکی از آنان با او ازدواج می کرد، یا او را به عقد دیگری درمی آوردند. یا مانع ازدواج او می شدند.

«وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ» برای شما حلال نیست از ازدواج آنها ممانعت به عمل آورید تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده اید بگیرید و ببرید. زهری و ابومجلز می گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می مرد و از خود همسری بجا می گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می افکند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی حق تر می شد».

«إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» جز در حال ارتکاب عمل زشت زنا از جانب آنان. ابن عباس (رض) فرموده است: «فاحشة مبينة» یعنی نافرمانی و عدم اطاعت. «و عاشرهنَّ بالمعروف»:

یعنی مطابق فرمان الله متعال با گفتار زیبنده و رفتار نیکو با آنها معاشرت کنید. یعنی با زنان در گفتار و کردار به خلق خوش و رفتار نیکو معامله کنید؛ ذلت و آزاری را که در دوره جاهلیت بر آنها روا می داشتند، ترك نمائید؛ اگر از زنان شما را عادت ناپسند رخ دهد، بر آن صبر کنید شاید در آن مصلحتی باشد که الله متعال آن را در این جهان و آن جهان مایه منفعت شما گرداند؛ شکبیا باشید، و خوی زشت زنان را به زشتی مقابله نه نمایید.

مرد باید، بمثابة سنگ‌زیرین آسیاب متحمل و زندگی کند، و باید با خوش رفتاری، بر سختی‌ها شکبیا باشد. و نباید فراموش کرد که: خطاب آیه مبارکه «و عاشرهنَّ بالمعروف» به مرد ها است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی». «بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام».

«فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (19)»: اگر از همدمی و صحبت آنها بیزار و دلخور هستید، صبر و شکبیایی را در مورد آنها پیشه کنید و خوش رفتاری با آنها را ادامه دهید. شاید از آنها دارای فرزندی صالح بشوید که چشم شما را روشن کند. چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیری فراوان قرار داده باشد. در حدیث صحیح آمده است: مرد با ایمان به خاطر اخلاق ناپسند زنش نباید از زن با ایمان متنفر گردد، در صورتی که از دیگر خصوصیات او راضی باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

امام بخاری نیز در بیان شان نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می شدند، پس اگر یکی از آنان می خواست، او را به نکاح می گرفت و اگر می خواستند، او را به دیگری به زنی می دادند و اگر هم نمی خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم گیری درباره وی ذی حق تر و سزاوارتر بودند».

در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده است: «اگر آن زن زیبا می بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می گرفت و اگر بدرنگ و بد قواره و نازیبا می بود، او را در بند خویش می داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی داشت که خود را باز خرید کند و در قبال آزادی وی از اوفدیه ای می گرفت و رهایش می کرد». در روایت بخاری اضافه شده است: «همان بود که این آیه کریمه نازل شد».

مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت:

در آیه متبرکه 19 با إعجاز خاصی بیان یافت که: «ای اهل ایمان! به هوشیار باشید، زن، کالا نیست که بر خلاف میل شان، جاهلانۀ آنان را به ارث برید. کاری نکنید که هنگام جدایی ناچار شوند از حقوق خود دست بردارند تا از چنگ شما نجات یابند، این کار، گناه بزرگی است. خیر فراوان - در آیه - فرزند نیکوست».

حقوق زن در آیه مبارکه:

الف: این که زن کالا نیست و به عنوان ارث به کسی نخواهد رسید و این کار بس حرام و نافرمانی پروردگار است. زن از جنس و گوهره ی مرد است، تا در کنارش آرام بگیرد و میانشان مودت و رحمت برقرار شود. (روم آیه 21).

ب: جایز نیست از ازدواج زن جلوگیری شود و کسی از نزدیکان متوفی هرگونه دلش خواست با او رفتار نماید.

ج: با کلام و سخن نیکو و کردار پسندیده و عادلانه در هزینه و نفقه و غیره با زنان رفتار، برخورد کنید. زن عواطف و احساسات تند و شتابگرانه ای دارد که بعضی مردان را به ستوه می آورد؛ اما شما برای جدایی، شتاب نورزید و فوراً تصمیم نگیرید، بیندیشید، آن گاه عمل کنید. زنان، در حد عرف بر مردان حقی دارند، همانگونه که مردان بر آنان دارند. (سوره بقره آیه 228).

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٢٠﴾

و اگر تصمیم همسر (جدید) را به جای همسر (قدیم) قرار دهید (یعنی زن قدیم را طلاق دهید) و به یکی از آنها مال بسیار (به طور مهر) داده باشید، پس از آن (مال) چیزی نگیرید، آیا آن را به ستم و تجاوز آشکار پس می گیرید؟. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتِبْدَالَ»: جایگزین کردن. «قِنْطَارًا»: مال بسیار، مهر فراوان (آل عمران آیه 75). «بُهْتَانًا»: از طریق ستم، دروغ. «إِثْمًا مُّبِينًا»: حرام روشن و آشکار.

تفسیر:

در آیه متبرکه ذیل خداوند متعال شوهر را از بازگرفتن مهریه، بعد از طلاق برحذر داشته می فرماید: «وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ»: ای مؤمنان! هر گاه یکی از شما خواستید تا با همسری دیگر ازدواج کند و به سببی شرعی همسر اولی را طلاق دهید. «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا»: در حالی که مهریه ی هنگفتی به آنها به عنوان مهر پرداخت کرده اید، یا هدیه. (قنطار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است). «فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا»: پس حتی مقداری ناچیز از آن مهریه را پس نگیرید.

یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد.

«أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (20)»: ای مردان! بهتان: ظلم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

در این آیه متبرکه یکبار دیگر بر حقوق حقه زنان تاکید بعمل آمده است. و فحوای آیه مبارکه می‌رساند که دین مقدس اسلام حامی حقوق حقه زن است و ازدواج دوم را به قیمت ضایع کردن حق همسر اول منع می‌کند، و در ضمن به مرد هدایت فرموده است که نباید حقوق حقه زنان تلف گردد. هکذا فهم این آیه مبارکه می‌رساند که: زن، حق مالکیت دارد و مهریه، بی‌کم و کاست باید به او تحویل و تعلق گیرد.

در دوره جاهلیت رسم بر آن بود کسی که می‌خواست زن اول خود را طلاق دهد و زن نو بگیرد؛ بر اولی تهمت می‌یست، تا وی مجبور شده مهر را باز دهد که در نکاح جدید آنرا به کار ببندد. با تأسف باید گفت که: یکی از بدترین انواع ظلم، گرفتن مال مردم، همراه با توجیه کردن و تهمت زدن و بردن آبروی آنان است.

در این آیه متبرکه طوریکه خواندیم به مرد در مورد تادیه مهر بصورت کامل حکم بعمل آمده است، برای آنان گوشزد گردیده است که: بخاطر بهانه گیری زنان خویش را متهم به اعمال منافی عفت طوریکه در دوران جاهلیت عادت بر آن بود که بخاطر فرار از اعطای حقوق برای زنان و اینکه چگونه بتوانند مهر تادیه شده را واپس اخذ نمایند، زن خویش را متهم به اعمال ناشیسته می‌کردند. این عمل را پروردگار عمل ظالمانه، گناه و متوسل شدن به یک وسیله مخالف اخلاق و در نهایت امر گناه اشکار قلمداد نموده است.

روایت آموزنده:

سیرت نویسان می‌نویسند که در یکی از روزها امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مصروف سخنرانی در منبر بود و در خطاب با حاضرین گفت: ای مردم! در مورد مهریه ی زنان مبالغه نکنید که اگر زیادی مهریه نشانه ی کرامت و شرافت دنیوی یا پرهیزگاری نزد الله می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم از شما بدان مستحق تر بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم مهریه ی هیچ یک از همسران و دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه» مقرر نکرد. در آن میان زنی برخاست و گفت: یا عمر! خدا به ما عطا می‌کند و شما محروم می‌کنی؟ خدا می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا»: عمر رضی الله عنه گفت: زن درست گفت و عمر اشتباه کرد. (تفسیر الکشاف 1/379).

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾

و چطور آن را می‌گیرید حال آن که با یکدیگر آمیزش (جنسی) کرده اید (و هریک بر عورت دیگری اطلاع پیدا کرده است) در حالیکه زنان از شما عهد محکم (در عقد نکاح) گرفته‌اند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفْضَى» (فضو): کام گرفته است، آمیزش داشته است، همبستر شده است.

«أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: از همدیگر کام گرفته اید. افضی: وصل: به او رسید، کنایه از زناشویی است. پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه: عمل نزدیکی و جماع را

به طور کنایه به «افضاء» بیان فرموده است «وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» این تعبیر را به منظور تعلیم مؤمنان آورده است تا در بیان گفتار و توضیح مسایل؛ ادب را رعایت کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «افضا» در این آیه مبارکه به معنی نزدیکی است ولی الله متعال آنرا به صورت کنایه آورده است. (تفسیر قرطبی 102/5).

«مِيثَاقًا غَلِيظًا»: پیمان محکم و پایدار. مراد از میثاق غلیظ و پیمان محکم پیمان ازدواج است، چرا که ازدواج در واقعیت یک پیمان وفاداری محکمی است که یک زن با تکیه بر استحکام آن خودش را در اختیار یک مرد قرار می دهد. اگر مرد با خواست و رضایت خود این پیمان را می شکند حق ندارد معاوضه ای را که هنگام بستن پیمان تقدیم کرده است واپس گیرد.

تفسیر:

«وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: یعنی برداشتن و بردن آن چگونه برایتان مباح است در حالی که شما از آنان کام برگرفته و با آنها رابطه ی زناشویی داشته اید؟

«وَأَخَذَنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (21)»: و از شما عهد و پیمانی مؤکد و استوار گرفته اند که عبارت است از همانا عقد نکاح است که: مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می کند.

مجاهد فرموده است: «میثاق غلیظ» یعنی عقد نکاح. و در حدیثی آمده است: در مورد زنان از الله بترسید که آنها را به عنوان امانت خدا برده اید، و مطابق فرموده ی الله آنان را برای خود حلال کرده اید. (اخراج از مسلم).

باید یاد آور شد که: اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنان که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی ها، مهر با «خلوت صحیح» ثابت می گردد، اما شافعی ها و مالکی ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می شود نه به صرف خلوت.

حقوق حقّه زن در آیات متذکره:

در آیات فوقانی بر چهار حق از حقوق مسلم زن تصریح و تأکید بعمل آمده است:

- تحریم به ارث بردن زنان.
- نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

همچنان قابل دقت و تذکر است که در این آیه متبرکه یکبار دیگر برای زوج تاکید و یاد آوری بعمل آمده است که: نباید عواطف انسانی در باره شریکی زندگی خویش که یک وقتی با هم در الفت و محبت مانند یک روح و جان زندگی میگردید، چگونه حاضر میشود برای منفعت مادی، و برای مسترد ساختن دوباره مال داده شده بنام مهر مانند دشمن با یک دیگر راه های دشمنانه را در پیش می گیرد، در حالیکه با محبت با یک دیگر در آمیزش بودید: طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ». و به تعقیب آن می فرماید: «وَأَخَذَنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (همسران شما پیمان

محکمی به هنگام عقد ازدواج از شما گرفته اند). چطور حاضر میشود که تعهد نامه مقدس و محکم را نادیده می گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می کنید؟). قابل توجه ودقت است که احترام و نگهداشت عهد و پیمان و لزوم عمل و رفتار به آن ریشه فطری دارد. هر انسانی لزوم عمل به پیمان را در اولین مدرسه تربیت، یعنی فطرت و سرشت انسانی می آموزد و از آن الهام می گیرد. اطفال در آغاز زندگی، با سرشت پاک خود، عمل به پیمان را لازم می دانند. پیمان شکنی را بد می شمارند.

به خاطر فطری بودن این اصل در جامعه انسانی، نقض عهد و پیمان شکنی از رذایل اخلاقی شمرده می شود و ضربات شکننده و جبران ناپذیری بر شخصیت و انسانیت فرد وارد می سازد و در صحنه های سیاسی، هیچ چیز رسواتر از پیمان شکنی نیست. تنها ملتی عزیز است که به تعهدات خود عمل کنند و آنها را محترم بشمارند. قرآن مجید، دستور می دهد تا به عهد و پیمان خود پیوسته وفادار باشیم و بدانیم که در برابر خدا مسئولیم. همو می فرماید: «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (سورة أنعام: 152) به عهد الهی وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا متذکر شوید. و نیز می فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (سورة اسراء: 34) (به پیمان های خود وفادار باشید زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد).

مبحث تحریم ازدواج با محارم!

خوانندگان محترم!

در بدایت آیات متبرکه این سوره بحث از ازدواج دختران یتیم و به شرط عدالت و پرداخت مصارف و مخارج و بحث از تعدد زوجات (چندهمسری) و رفتار نیکو با آنان بعمل آمد و به مردانی که مهریه ی زنان را ظالمانه می خورند، هشدار داد. اینک در آیات (22 الی 23) نیز از زنانی بحث بعمل می آورد که به سبب خویشاوندی نسبی و سبی و شیرخوارگی، ازدواج با آنان جایز نیست. هکذا حدیث شریف، بصورت مطلق جمع بین زن و عمه و زن خاله را نیز حرام کرده است؛ که حکمتهايش بر اهل خرد، پوشیده نیست.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

و با زنانی ازدواج نکنید که پدران تان با آنها نکاح کرده بودند، مگر آنچه در گذشته (قبل از نزول این آیت) رخ داده است، بی گمان این کار، بی حیائی و عمل ناشایست و منفور و راه بد است. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سلف»: گذشته است، در پیش بوده است. «فاحشة»: کار زشت و ناپسند. «مَقْتًا»:

دشمنی، خشم شدید، نفرت انگیز.

قاعده مفیده:

علماء قاعده ای شرعی استنباط کرده اند که: «العقد على البنات يحرم الامهات و الدخول بالا مهات يحرم البنات»: عقد کردن دختران، ازدواج با مادرانشان را حرام می کند و همبستر شدن با مادران، ازدواج با دختران را حرام می گرداند. حلال أبنائکم: جمع

حلیله، زنان پسرانتان، عروس. حلیله: همسر، الذین من اصلا بکم: پسرانی که از پشت شما هستند، پسران صلبی (واقعی) نه پسر خوانده ها.

تفسیر:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می نویسند که: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می مردند، فرزندی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی آوردند، پس این آیه مبارکه نازل شد.

«وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»: با همسران پدران تان بعد از مرگشان از دواج نکنید مگر آنچه در جاهلیت گذشته است که حق تعالی آن را عفو نموده چون قبول اسلام گناهای را که پیش از آن واقع شده را محو و نابود می کند. به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدران تان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است.

«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا»: یعنی عقد آنها در غایت درجه ی زشتی و شناعة است، و به آخرین درجه ی زشتی و ناخوشایندی رسیده است؛ زیرا چگونه شایسته ی انسان است که بعد از فوت پدر با همسر او ازدواج و نزدیکی کند، در حالی که همانند مادرش است؟ «وَسَاءَ سَبِيلًا (22)»: یعنی چنان نکاحی زشت و ناپاک است.

در جاهلیت چنان مروج بود که: هرگاه پدر کسی وفات می نمود او از دیگران به همسر پدر خویش (همسری که غیر از مادرش است) سزوارتر بود طوری که اگر می خواست آن را به نکاح خود می گرفت و یا اگر تمایل داشت او را به دیگری به نکاح می داد و مهرش را مالک می شد.

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را چنانچه پدر می مرد یا زن خود را طلاق می داد، نکاح «مقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می نامیدند، و اولادی را که از آن پدید می آمدند «مقتی» می گفتند، این نوع عمل از نظر صاحبان عقل و خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگ ها) را نیز در بر می گیرد.

یادداشت:

حکمی که درباره منکوحه پدر است، منکوحه جدّ پدري و مادري نیز در آن داخل می باشد؛ اگرچه آنها چندین پدر پیش گذشته باشند.

در تفهیم القرآن در ذیل تفسیر این آیه مبارکه آمده ست: این کار طبق قوانین اسلام جرم محسوب شده و قابل تعقیب عدلی است. روایاتی در ابو داود، نسایی و مسند احمد مبنی بر این وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم کسانی را که مرتکب چنین اعمالی شده اند محکوم به مرگ و مصادره ی اموال کرده است.

روایتی که ابن ماجه از ابن عباس (رض) در این باره نقل کرده از آن چنین بر می آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در این باب این قاعده ی کلی را ارشاد فرموده بود که «من وقع علی ذات محرم فاقتلوه»: «هر کس با محرمی مرتکب زنا شد، او را بکشید.» فقها در این باره اختلاف نظر دارند. امام أحمد (رح) نظرش همین است که چنین شخصی باید کشته شود و حتی دارایی اش هم ضبط گردد. رأی امام صاحب أبوحنیفه، امام مالک و امام شافعی این است که اگر کسی با یکی از محارم مرتکب زنا شده باشد حد زنا بر او

جاری می شود و اگر ازدواج بکند مجازاتی عبرت انگیز داده شود. (بنقل از تفهیم القرآن).

شان نزول آیه مبارکه:

وقتی «ابو القیس بن اسلت» که یکی از أنصار بود وفات یافت، پسرش، قیس از زن پدرخویش خواستگاری کرد، زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم (الکشاف 379/1)، ولی پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم می روم و با او مشورت می کنم. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را بیان کرد، آنگاه الله متعال آیه ی «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 104/5).

270- ابن ابوحاتم، فریابی و طبرانی از عدی بن ثابت از مردی از انصار روایت کرده اند: ابوقیس بن اسلت که از مردان نیکوکار و شایسته انصار بود از دنیا رفت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد. زن گفت: تو از شایستگان قوم و قبیلهات هستی و من تو را همچون پسر خودم می دانم. پس زن خدمت سرور کائنات آمد و جریان را به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: به خانه خویش برگرد. پس آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» نازل شد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ يَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَخَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٣﴾

[نکاح] مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و آن مادرانتان که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعیتان و مادران زنانتان و آن دختران همسرانتان که در کنار شما پرورش یافته اند، از آن زنانتان که با آنها آمیزش جنسی کرده اید (و اگر با آنها آمیزش جنسی نکرده باشید، گناهی بر شما نیست) و همسران آن پسرانتان که از صلب خودتان هستند و آنکه بین دو خواهر جمع کنید، بر شما حرام گردیده است. مگر آنچه گذشته است، که خداوند آمرزنده مهربان است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْضَعْنَكُمْ»: شما را شیر داده اند. «رَبَائِبُكُمْ»: جمع ربیبه، دختران همسرانتان از شوهرانی دیگر. ربائب: پرورش یافتگان. «اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ»: دخترانی که در خانه هایتان پرورش یافته اند. غالباً چنین دخترانی همراه مادرانشان در خانه ی شوهر مادرانشان زندگی می کنند. ازدواج شوهر مادر با چنین دختری حرام است، خواه در خانه ی او بزرگ شده باشد یا در هر جایی دیگر، مگر این که مادرش پیش از همبستر شدن از آن شخص جدا شده باشد. «حُجُور»: جمع حجر، دامن، آغوش، مراد از آن پرورش و نگهداری است. «دَخَلْتُم بِهِنَّ»: با آنان آمیزش کرده اید، همبستر شده اید.

تفسیر:

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان که ابن عباس (رض) فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می‌شود زیرا همه آنها مادران شخص می‌باشند. «و» بر شما حرام شده است «دخترانتان» دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هرچند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نواسه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی.

جمهور فقهاء (أبوحنيفة، مالك وأحمد بن حنبل - عليهما جميعا) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی‌اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خواهرانانتان» خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاتی (پدری)، همه می‌شود.

«و» بر شما حرام شده است «عمه‌هایتان» عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خاله‌هایتان» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران برادر» دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم در مراتب خود دور باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران خواهر» دخترخواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنجبار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها بر آنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هرچند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای لا شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدر بزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد - چه قبل از شیرخوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیرده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانان» که عبارتند از: خشو که مادر زن است و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانان» یعنی: دختراندر هایتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانان که با آنان همبستر شده‌اید» ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختراندر آنان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادر زن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانان» یعنی: زنان پسرانان به مجرد عقد نکاح پسرانان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هر چند که فرزندانان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر اینکه این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسر خوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسر خوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی: خداوند متعال بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرموده حق تعالی: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...» تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هر دو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هر دو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

مادر و مادر بزرگ‌ها، هر چند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.
دختر و دختران فرزندان، هر چند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.

خواهر،

عمه،

خاله،

دختر برادر،

دختر خواهر،

چنانکه آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از: مادر رضاعی.

خواهر رضاعی و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

دختران زنائی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

زنان پسران.

جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی. (تفصیل احکام محرمات را میتوانید در کتب فقه مطالعه فرمایید).

«بی گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریمها گذشته است، بر شما می آمزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت های بالغه ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره مند می شوید.

شان نزول آیه 23:

273- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: از عطاء پرسیدم وَحَلَالُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ [در باره چه کسی نازل شده است؟] گفت: ما به یکدیگر می گفتیم: در مورد رسول الله نازل شده است. چون رسول الله با زینب همسر زید [بعد از طلاق] ازدواج کرد، مشرکان راجع به این ازدواج یاهوسرایی کردند. پس «وَحَلَالُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» سوره النساء آیه 23 و «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» سوره احزاب آیه 40 و «وَمَا جَعَلْ أَدْعِيَاكُمْ أَبْنَاءَ كُمْ» (سوره احزاب آیه 4) نازل شده است. (طبری 4942 از ابن جریج روایت کرده است).

پایان جزء چهارم

خوانندگان گرامی!

در آیه (24) موضوعات احکام ازدواج به بحث گرفته میشود.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

و [ازدواج با] زنان شوهردار [بر شما حرام شده است] به استثنای کنیزهای که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما لازم شده است، و برای شما غیر این محرمات حلال است (به شرطی) که به مال های خویش طلب نکاح کنید به قصد پاکی، نه به قصد شهوت رانی و زنا، پس آنچه از زنان نفع گرفته اید (بوسیله آمیزش جنسی) پس مهرهایشان را مطابق آنچه (از جانب الله) مقرر شده است بدهید، و بر شما در آنچه با

یکدیگر بعد از مهر مقرر توافق نموده اید، گناهی نیست، (چون) یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المحصنات» (حصن): جمع محصنه، زنان شوهر دار. ازدواج اینها برای شما حرام است؛ چون در حمایت شوهران خود هستند. ((قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به کار رفته است: زنان شوهر دار - نظیر همین آیه. زنان پاکدامن «نور/4». زنان آزاد (آیه بعدی).

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آیمان، جمع یمین، دستان راست، آن دستان شما که مالک آن شده، بردگان شما که هیچ گاه، طبق قانون خدا نبوده، بلکه ساخته و پرداخته ی دست انسان بوده و نباید به دین خدا نسبت داده شود، زنانی که در جنگ با کافران اسیرشان می کردند؛ به سبب اسارت، عقد نکاح شوهرانشان لغو می گردید و پس از پاک شدن رحمشان برابر دستور شرع - همخوابگی با آنان مباح بود. و اگر زنی با شوهرش اسیر می شد، ازدواجش برای کسی جایز نبود و در تحت نکاح شوهرش باقی می ماند. «كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: فریضه ی الهی است که بر شما مقرر گشته. «أَنْ تَبْتَغُوا»: تا زنان دیگر را بخواهید. «بِأَمْوَالِكُمْ»: با مهریه. «أَمْوَالُ»: مهر. «مُحْصِنِينَ»: جویندگان آبرومندی و پاکدامنی. «غَيْرِ مُسَافِحِينَ»: خودداری کنندگان از زنا و ناپاکی. «مُسَافِحَ» (سَفَح): زناکار، ناپاک. «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ»: زنانی که از آنان کام بر گرفته اید. «أَجُورَهنْ مَهْرَهنْ»: مهریه ها. مهر در برابر کام بر گرفتن مباح است. (فرقان)

تفسیر:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «و زنان شوهر دار بر شما حرام شده است» پس زن شوهر دار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر اینکه از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود، «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «به استثنای زنانی که مالک آنان شده اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دار حرب اسیر کرده اید - هر چند که در دار حرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دار حرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر اینکه شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است» یعنی: این حکمی است لازمی که تغییر دادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید، «وَأَحَلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: «و بر شما سوای این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش» یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «بِأَمْوَالِكُمْ» «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی کند و هر چند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می گردد. بلی! طلب نکاح کنید به اموال خویش «عفت طلب کنان» از آلوده شدن به زنا «نه شهوت رانان» یعنی: نه زنا کنندگان. احسان: عفت طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است.

مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»: «پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید» یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از اوبرخوردار شدید «فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» «پس مهرشان را» که بر آن با هم به توافق رسیده بودید «به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه‌کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند».

همچنان از امام جعفر صادق (رح) که از جمله ائمه اهل بیت است درباره متعه سوال شد ایشان گفتند که متعه خود زناست.

نکته دیگری که دلالت بر این امر دارد این است که خداوند متعال بعد از اینکه محرمات را ذکر نموده در پی آن زن‌هایی را یاد آور شد که نکاح آن‌ها مجاز است البته به شرط اینکه این نکاح دوامدار و مستمر باشد و مهریه زن نیز پرداخت گردد.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» «و بر شما در آنچه که با یکدیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یکدیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید، «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: اگر به طیب نفس چیزی را بخشیدند، گوارا و به سلامت آن را بخورید.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر مهری برایش تعیین کردی، و شما را از آن تبرئه نمود یا از مقداری از آن صرف‌نظر کرد، نه بر تو گناهی مقرر است و نه بر او. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (24)»:

احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا خدای تعالی به مصالح بندگان خویش آگاه است و در آنچه به عنوان شریعت مقرر داشته حکمت دارد.

چند یادداشت کوتاه:

زنانی که در میدان جنگ اسیر می‌شوند، اگر شوهرانشان همراه آنان اسیر نگردند و در سرزمین خود (دار الحرب) بمانند؛ عقدشان فسخ می‌شود و پس از سپری کردن دوره ی قاعدگی، آن کس که او را در جنگ اسیر کرده، می‌تواند او را به عقد خود در آورد. مفسران می‌گویند: هدف از «احسان» در آیه، نگهداری کردن زن و شوهر از یکدیگر در طول زندگی است که مبادا به زشتکاری نزدیک شوند و پای از حریم خانواده ی خود فراتر نهند. [مؤنون ۶]. هدف تنها کام برگرفتن و شهوترانی (سفح) نیست که مدت

کوتاهی لذت ببرند. لذت جنسی، اساس زندگی دنیای انسانها به شمار نخواهد آمد، بلکه وسیله ای است که فطرت، آن را در مرد و زن سرشته تا به دور هم جمع شوند و پیوند استوار و صمیمی را برقرار کنند و هریک از زن مرد وظیفه ی خود را به خوبی پیگیرد. اگر چنین نباشد عقد نکاح و پیوند زناشویی باطل است و از هم گسسته می شود. احسان؛ یعنی، حفظ و صیانت از پلیدیها و شهوترانیها و دوری از زنا به خاطر استمرار و بقای نسل، رعایت مهریه و سایر حقوق زن، توارث فی مابین و برپایی کانون گرم زندگی تا دم مرگ و این که وجود ولی نکاح و دو نفر شاهد دادگر در مجلس عقد، از شروط قطعی نکاح شرعی است.

یادداشت:

متعّه، نه نکاح است؛ چون دستورات ازدواج قرآنی بر آن صدق نمی کند و نه ملک یمین؛ چون آن زنان به تاراج رفته، اسیر جنگی نیستند؛ بلکه اسیر شهوات... هستند (!) و با دقت در مرجع ضمیر، اشتباه بودن این برداشت نادرست، روشن است. و با توجه به حرمت خانواده و اهمیت دین به آن، و اینکه خانواده ی سالم سنگ بنای جامعه ی اسلامی است، تلاش بعضی ها از سر «ابوالهوسی»، برای ترویج فرهنگ جاهلی - آنها با نام دین، و با فهم نادرست و برداشت غلط از این آیه - در حقیقت، در جهت تضعیف استحکام و سلامت خانواده است. و به نام دین و برای تأمین خواسته های نفس زیاده طلب هزاران سؤال بی جواب را برای دیگران، باقی می گذارند.

استدلال به ازدواج موقت خطاء است!

(شیعه‌ی) امامیه به این متبرکه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (دلیلی بر مشروعیت ازدواج موقت بعمل می آورند. زیرا در آیه متبرکه آمده است «فَاتُّوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» و نفرموده است: «مهورهن: یعنی مهریه آنها». بدین اساس استدلال می نمایند که چون لفظ مهر نیامده و اجور آمده از این بابت در حکم ازدواج موقت می باشد.

خدمت این عده از مفسرین که استدلال به نکاح متعه میکنند باید گفت: ازدواج از امور بزرگ و حساس در زندگی، دین و دانش انسان مسلمان است؛ زیرا آن از بارزترین ویژگی‌های انسان مسلمان محسوب می‌شود: آبرو و نسل او. همانا این امر (ازدواج) به عورت و ناموس زنان مؤمن (باکره) تعلق دارد، نه به بازیچه و کالایی که در بازار تجارت عرضه شده باشد. (از محمد صدر درباره ازدواج موقت سؤال شد؟ پس پاسخ داد: مسأله (173) این از ضروریات مذهب است و کسی که آن را انکار کند، از مذهب تشیع به مذهب تسنن یا به ملت (مذهب) دیگری خارج شده است و به چیزی غیر از آنچه که خدا در کتاب ارجمندش آورده است، گراییده است. (مسائل و ردود / جزو چهارم ص 41). پس در حکم بین ازدواج موقت و شیعه امامیه تساوی برقرار است.)

خداوند متعال ما را از دنباله‌ی متشابه در چنین مواردی نهی کرده است. پس فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ رَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» یعنی همانا ما نیاز داریم به این که کلمه‌ی (استمتعتم) را فقط بر ازدواج موقت اطلاق نماییم و همچنین نیاز داریم به این که اطلاق لفظ «أجور» به جای مهریه صحیح نباشد؛ پس با توجه به این که اثری از این دو امر وجود ندارد، استدلال به این آیه بیهوده می‌باشد.

اما فرموده‌ی پروردگارتان « فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ » به معنای مهریه‌ی آنان است، چنانچه خداوند متعال در خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ » (احزاب / 50) (منظور همان مهریه است) و ممکن نیست که غیر از این گفته شده باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم به این ازدواج (یعنی به ازدواج موقت) اقدام نکرده است.

و قرآن کلمه‌ی «اجور» را به کار برده است و هرگز کلمه‌ی مهوَر (مهریه) را به کار نبرده است؛ چنانچه خداوند سبحان فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمَ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ » (ممتحنه / 10)

« ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند، بدانان مسترد دارید. گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید. » و گفته است: « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ » (مائده آیه: 5)

«و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.»

و گفته است: « فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ » (نساء آیه: 25)

«لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.»

چه چیزی کلمه‌ی (اجور) در آیه‌ی مذکور را به ازدواج (صیغه) تخصیص داده و به عنوان دلیلی بر آن قرار داده است، با وجود این‌که لفظ از مختصات آن نیست، و این به سبب ذکر آن در آیاتی است که آن‌ها را بیان کردیم، که به ازدواج صیغه مربوط نمی‌شود، بلکه یا به ازدواج دائمی و یا به ازدواج با کنیزان (مربوط می‌شود)؟!

اجور در اینجا یعنی مهریه چون در عقد ازدواج در مقابل استمتاع از زن جاری قرار داده می‌شود تا زن از آن بهره ببرد الله متعال می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ » (احزاب آیه: 50) «ای پیامبر ما همسرانی را که مهریه‌شان را پرداخت کرده‌ای برایت حلال کردیم.»

شیخ الطائفه طوسی کسانی را که می‌گویند منظور از اجور ازدواج متعه است سفیه می‌داند و می‌گوید: «بعضی از اصحاب ما گفته‌اند مراد از آیه ازدواج متعه است چون به مهریه اجر نمی‌گویند بلکه صدقه و نحلّه گفته می‌شود. اما این قول ضعیف است چون خداوند مهریه را اجر نامیده است و می‌فرماید: « فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ » (النساء: 25). «آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید.»

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» (المائدة: 5).
«و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید». «مسیره التبیان»
(166/3)

شریف مرتضی یکی از بزرگان شیعه و مشهورترین آنها در کتابش «الانتصار» می‌گوید:
برخی از اصحاب ما استدلال کرده‌اند که لفظ «استمتع» دال بر ازدواج موقت است نه ازدواج دائم، چون خداوند مالی را که به زن داده می‌شود اجر نامیده است در صورتی که خداوند مهریه ازدواج دائم را به این اسم بیان نکرده است بلکه به اسم نخله، صدق و فریضه آن را نام برده است. اما این استدلال مورد اعتماد نیست چون مهریه ازدواج دائم را نیز اجر نامیده است.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»: (ممتحنه آیه: 10) «و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید». «الانتصار» شریف مرتضی (صفحه 113).

بنابر این استدلال به این آیه برای ازدواج موقت درست نیست چون استدلال به متشابه است. و سیاق آیه از چند وجه آنرا ردّ می‌کند این آیات تنها دو نوع نکاح را نام برده‌اند نکاح دائم و ملک یمین که از نکاح دائم به لفظ استمتاع تعبیر شده است ولی اگر منظور از استمتاع نکاح متعه باشد این بدان معنی است که در این آیات ازدواج دائم ذکر نشده است. و این غیر معقول است پس باید لفظ را بر ازدواج دائم حمل کنیم نه چیز دیگر.

در آیه ابتدا نکاح مشکل و بعد نکاح آسان را بیان کرده است: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (النساء: 25). «و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن بالیمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان بالیمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند».

و مشکلتر از نکاح جاریه تنها ازدواج دائم است ولی نکاح متعه آسانترین انواع نکاح است پس مقصود آیه نکاح متعه نیست.

خداوند شروط نکاح را در این آیه بیان کرده است: «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» (النساء: 24). «برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید».

غیر مسافحین یعنی زناکار نباشید. ولی مقصود از نکاح متعه تنها ریختن منی و ارضاء شهوت است و در آن احصان و پاکدامنی و حفظ جسم و نفس زن یا مرد نیست و برآستی این نص صریحی در رد ازدواج موقت است زیرا به اتفاق علماء در ازدواج موقت پاکدامنی و احصان وجود ندارد.

استدلال به قرآن برای مشروعیت ازدواج موقت جائز نیست زیرا تنها جایی از قرآن که در این زمینه به آن استناد می‌شود لفظ متشابه بوده و دلالت آن قطعی نیست. و لذا دلالت آیه ی 24 سوره ی نساء نیز بر ازدواج موقت نبوده تا بگوییم بر طبق روایات واهی حکم آن نسخ شده باشد!

حلال کردن فروج در اسلام جداً مسئله مهمی است، تساهل در آن هرگز جائز نبوده و دلائل متشابه را بر نمی‌تابد. در قرآن حتی یک نص صریح دالّ بر مشروعیت نکاح موقت وجود ندارد، پس ادعای مشروعیت آن باطل است زیرا پیروی از متشابهات است.

شان نزول آیه 24:

274- مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی از ابوسعید خدری (روایت کرده اند: در جنگ اوطاس عده‌ای از زنان شوهردار به اسارت ما درآمدند و چون شوهر داشتند از همبستر شدن با آن‌ها خودداری کردیم، و در این باره از پیامبر پرسیدیم. آنگاه خدای بزرگ «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ...» را نازل کرد. کلام ربانی گویای این نکته است: ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر زنانی که خدا غنیمت مسلمانان ساخته است. پس به این ترتیب آمیزش جنسی با آن‌ها را حلال شمردیم. (صحیح است، مسلم 1456، ابوداود 2155، ترمذی 1132، نسائی 6 / 110).

275- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خدای متعال سیاه اسلام را در چنین فاتح و پیروز گرداند، مسلمانان عده‌ای از زنان شوهردار اهل کتاب را به اسارت گرفتند. هرگاه مسلمانی اراده آمیزش جنسی با یکی از آن‌ها را می‌کرد زن مورد نظر می‌گفت: من شوهر دارم. پس در باره از رسول الله پرسیدند و در آن روز خدا (آیه وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ... را نازل کرد. (نسائی در «تفسیر» 118 و طبرانی 12637 روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، اما به اسارت‌افتادن زن‌های اهل کتاب در آن زمان غریب است و مشهور است که اهالی ثقیف مشرک و بت‌پرست بودند).

276- ابن جریر از معتمر بن سلیمان از پدرش روایت کرده است: حضرمی می‌گفت: مردانی بودند که هنگام عقد برای همسران خود مهر تعیین می‌کردند، اما با گذشت روزگار به تنگدستی گرفتار می‌شدند. [و دیگر توان پرداخت مهر معین را نداشتند] به این سبب «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ» نازل شد. (طبری 9046 به قسم مرسل از معتمر روایت کرده است).

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (25) در باره شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت، این آیه مکمل و پیرو آیه ی پیشین است. آیه ی پیشین، ازدواج با زنان بیگانه ی دارای شوهر را تبیین نمود. این آیه، حکم ازدواج با کنیزان و سزای گناهشان را بیان می‌فرماید و این که کدام یک از آنها به همسری برگزیده می‌شد و وقت مناسب این پیوند چه وقت و با چه شیوه ای جایز بوده است؟

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخَذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنْ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۵)

و هر کس از شما که از بابت مالی نمی‌تواند زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را به ازدواج (خود) درآورد پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید (ازدواج کند) و خدا به ایمان شما داناتر است (همه) از یکدیگر پس آنان را با اجازه خانواده شان به همسری (خود) درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بپردازید (به شرط آنکه)

پاکدامن باشند نه زناکار و دوست گیران پنهانی نباشند پس چون به ازدواج (شما) درآمدند اگر مرتکب فحشا شدند پس بر آنان نیمی از عذاب (= مجازات) زنان آزاد است این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از مرتکب گناه بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَوَّلًا»: دارا بودن، توانایی، بی نیازی، عطا، بخشش. «المُحْصَنَات»: جمع محصنه، در این جا؛ یعنی، زنان آزاد، پاک و پاکدامن. «فَتَيَاتِكُمْ»: جمع فئات، دختران تازه رسیده، نوجوانان از میان کنیزان. بعضکم من بعض: همه از یکدیگرید و با آن کنیزان در آفرینش یکسان می باشید. «بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ»: با اجازه ی مالکشان، با اجازه ی صاحبانشان. «مُحْصَنَاتٍ»: پاکدامنان، عقیقان. «غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ»: نه زناکاران. «مُتَّخِذَاتٍ»: گیرندگان. «أَخْدَانٍ»: جمع خدن، رفیق، دوست پنهانی. «مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ»: دوست گیران پنهانی برای کار نامشروع و ناصواب. «أُحْصِنَ»: به ازدواج در آورده شدند، به شوهر داده شدند. «فَاحِشَةً»: زنا. «الْعَنْتَ»: رنج و مشقت و تلاش، کار طاقت فرسا، در این جا؛ یعنی، زنا، گناه، زنا را «عنت» نام برده؛ چون سبب حد در دنیا و کفر در آخرت است.

تفسیر:

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوَّلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»: به هر یک از شما که قدرت و توانایی نداشت با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند، «فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: با کنیزی از کنیزان با ایمان ازدواج کند که در مالکیت افراد مؤمن هستند. «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ»: جمله ایست معترضه و نشان می دهد که در ایمان معرفت ظاهری کافی است و خدا به اسرار آگاه است. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»: یعنی عموم شما از فرزندان آدم و از یک اصل هستید، بنابراین از ازدواج با آنها (کنیزان) رو گردان نشوید؛ چون بسیاری از کنیزان از زن آزاد بهترند، در این بخش از آیه، خداوند متعال می خواهد مردان را به ازدواج با کنیزان تشویق کند، پس فضل و برتری ایمان معتبر است؛ نه فضل حسب و نسب.

«فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ»: با دستور و اجازه ی مالکان و موافقت موالیشان با آنان ازدواج کنید. «وَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با طیب خاطر مهر آنها را بپردازید و به عنوان اینکه کنیزند، به آنها اهانت نکنید و حق را از آنها ضایع نکنید. «مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ» عقیف و پاکدامن بوده نه به زناکاری مشهور باشند. «وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» و نه آنان که با دوستان مرد خود در خفا مرتکب زنا می شوند.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس الله متعال از تمام الوده شدن ها به گناه چه ظاهری باشد و یا باطن نهی بعمل آورده است. (البحر المحیط 222/3).

«فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنْ أَتَيْتَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ»: اگر به سبب ازدواج محصن شدند و سپس مرتکب زنا شدند، نصف مجازات و عقوبت زنا ی زنان آزاد بر آنان واجب است. «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنْتَ مِنْكُمْ»: یعنی عقد کنیز برای مردی مباح است که بترسد مرتکب زنا شود، اما «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ»: صبر و تحمل و عفت جستن، از نکاح آنها بهتر است، تا فرزندان برده به دنیا نیاید.

در حدیث است: (هرکس می خواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند باید با زن آزاد ازدواج کند). (ابن ماجه آن را به صورت مرفوع از انس نقل کرده است).
«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (25)»: دایره ی عفو خدا وسیع و میدان مهر و رحمتش بیکران است.

ازدواج با کنیزان!

در این آیه فوق پروردگار با عظمت ما مبحث، شرایط و موضوعات متعلق به ازدواج با کنیزان را بطور دقیق و همه جانبه به بیان گرفته است و می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: (آنچه از اشخاصی که قدرت و توانمندی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارد می توانند با کنیزان با ایمان ازدواج نمایند). که مهر و سایر مخارج آن تقریباً سبکتر و آسانتر است.

یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می شود - بر جایز بودن آن است.
در تعقیب این حکم می فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ». (خداوند به ایمان و عقیده شما آگاهتر است).

پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت.
و از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می گوید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید «و بعضی از بعض دیگرید» «بعضکم من بعض» بنابراین، شما نباید از ازدواج با آنها کراهت داشته باشید.
سپس شرایط این ازدواج را بیان میدارد و میفرماید: «به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده، می فرماید: «فانکحوهن باذن اهلهن» یعنی این ازدواج باید به اذن و اجازه مالک صورت گیرد، که البته بدون اجازه این نکاح باطل است.
ابن کثیر می فرماید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست».

در شرایط این ازدواج نه تنها اجازه مالک را شرط گذاشته است بلکه به یک حق دیگر این ازدواج که مساله مهر است اشاره نموده می فرماید: «وآتوهن اجورهن بالمعروف» (و مهرشان را به خودشان تادیه نماید).

در این آیه مبارکه خاطر نشان می سازد که اولاً باید مهر متناسب و شایسته ای برای آنها معین کرد، در جنب اینکه این مهر معین میشود، باید این مهر باید بدسترس خودشان قرار گیرد. حکمت واضح در این آیه مبارکه اینست که: بردگان نیز می توانند مالک اموالی که از طرق مشروع بدست می آورند، شوند.

یکی دیگر از شرایط این ازدواج با کنیزان در این است که این کنیزان باید پاک دامن باشند، و مرتکب زنا بطور آشکار نشده باشند. «محصنات غیر مسافحات» و (نه دوست پنهانی بگیرند) «ولا متخذات اخدان».

ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس خدا از تمام پلشتی های ظاهر و باطن نهی کرده است. (البحر المحیط 222/3).

توضیحات تکمیلی:

- این آیه به پاس احترام و ارزشی وجودی انسان، به جای کلمه «اماء» (کنیزان)؛ «فتیات» (دختران نورسیده) آورده است تا ما نیز به جای کلمه های «امة» و «عبد»، «فئات» و «فتی» را به کار ببریم؛ چون قرآن فرهنگ جاهلی را در هم کوبیده تا اثری از آن در فرهنگ درست اسلامی باقی نماند.
- باید گفت که: ازدواج با فئات (کنیز) دارای چهار شرط است:
- 1 - مرد نتواند برای زن آزاد، مهریه تدارک ببیند؛ اما از عهده ی مهریه ی فئات برآید.
 - 2 - بیم زنا داشته باشد.
 - 3 - این که آن فئات، مؤمن باشد نه کافر. [نور/۳۲].
 - 4 - پاکدامن باشد.

یادداشت:

در این آیه مبارکه طوریکه ملاحظه می فرمایید: «بعض کم من بعض...» خداوند، شان و منزلت این بندگان برده و کنیز را بالا برده و در ردیف اشخاص آزاد قرار داده است، تا همه متوجه شوند که فرقی با هم ندارند و انسانها همه یکی هستند و برخی احکام به تناسب نیاز جامعه متغیر است.

ومی فرماید: «فانکحوهن باذان اهلن»: برخی از فقها گویند: مراد از «اهل» کسانی اند که حق ولایت عقد ازدواج فتیات را دارند، هرچند، مولا و مالک آنان نباشند، مانند: پدر و پدربزرگ؛ و در صورت یتیم بودن وصی و سرپرست...

یادداشت: فلسفه ی مجازات زنان برده که نصف مجازات و سزای زنان آزاد می باشد، این است که رسم مردمان دوران جاهلی این بود که این بی پناهان را برای کسب درآمد از طریق زنا، می خریدند و به آنان هیچ رحم نمی کردند. بنابراین، شارع مقدس به خاطر درماندگی و وضعی آنها - که از خود کمتر اختیاری داشتند - مجازات شان را تخفیف داده است. [نور/۳۳] اما زنان آزاد از این آسیب جبران ناپذیر شرم آور دور بودند و علی برای ارتکاب زنا نداشتند. [منار]

و در اخیر باید گفت: این آیه با دو نام بزرگ «غفور رحیم» پایان یافت؛ تا این احکام، برای بندگان خدا رحمت، کرامت و نیکویی آورد. پس، بر آنان تنگ نگرفته، بلکه الطافش بس فراوان است و این حدود، کفاره ی زدودن گناهان به شمار می آید. (تیسیرالکریم).

ازدواج با کنیز:

ازدواج با کنیز از جمله موضوعاتی است که در قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره المؤمنون و آیه 30 سوره المعارج) با آن اشاره بعمل آمده است: «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (المؤمنون: 6) و (المعارج: 30) یعنی: (مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست). منظور از «ملک یمین»: آنان غلامان مورد تملک صاحبانشان هستند، چه مرد و چه زن.

همچنین منظور از هدایت پروردگار که می فرماید: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» کنیزان «زن» می باشد، کنیزهایی که مالک آنان این حق را دارند که بدون عقد ازدواج، وجود

شاهد و مهریه با آنان آمیزش نمایند و همسر به حساب نمی آیند و اگر با آن ها جماع انجام شود «سریه» نامیده می شوند.

نقطه توجه اینست که در عصر امروزی برده داری پایان یافته است و دیگر هیچ غلام و کنیزی بر اساس رویه ی معمول آن وجود ندارد. ولی بدین معنی نیست که حکم غلامی و کنیزی باطل گردیده است، که البته در صورت واقع شدن اسباب حکم آن پا بر چا است بطور مثال اگر جهاد بین مسلمانان و کفار به وقوع بپیوندد، و اگر زنان کفار محارب اسیر مسلمانان می شوند بر آنان احکام بردگان و ملک یمین جاری می گردد و حتی اگر قوانین زمینیان آن را باطل کرده باشد. اما در صورت عدم وجود اسباب شرعی، اصل بر آزادی انسان ها است.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» می نویسد: اصل درباره ی انسان ها آزادی است. چرا که خداوند متعال آدم و ذریه ی او را آزاد آفریده است. بردگی حالتی عارضی می باشد و اگر عارضه ی مذکور پیش نیاید حکم بر اصل (آزادی) است. صاحب کتاب «فتح القدیر» می گوید: آزادی حقی خدایی است و کسی نمی تواند آن را مگر با حکم شرعی ابطال نماید. بنابراین ابطال این حق جایز نیست و بر همین اساس نمی توان فرد آزاد را حتی با رضایت خودش به بردگی درآورد. بنابراین اصل در رابطه با انسان آزادی است و نه بردگی. تمام فقهاء بر اینکه کودک سر راهی که نسبش نامعلوم باشد آزاد شناخته می شود حتی اگر احتمال برده بودن وی در میان باشد.

ابن منذر رحمه الله می گوید: اهل علم اتفاق نظر دارند که اطفال سر راهی آزاد است. صاحب «شرح الکبیر» بیان می کند: «فإن الأصل في الأدميين الحرية، فإن الله تعالى خلق آدم وذريته أحراراً، وإنما الرق لعارض، فإذا لم يعلم العارض، فله حكم الأصل.» یعنی: «اصل در مورد انسان ها بر آزادی است. چون خداوند متعال آدم و اولاد او را آزاد آفرید و بردگی بعداً پدید آمد و در صورت عدم وجود شرایط پیدایش بردگی، حکم اصلی برقرار است.»

بنابراین جاریه کنیزی است که بواسطه ی ملک یمین تحت تملک قرار می گیرد و یک انسان به سه دلیل ممکن است به عنوان ملک یمین شناخته شود:

- 1- بردگی اسیران زن و مرد از دشمنان کافر. نمی توان از ابتدا مسلمانی را برده نمود، برای آنکه اسلام آغاز شدن بردگی را نمی پذیرد و به بردگی کشیدن به عنوان مجازاتی یزای دشمنان کفار روی می دهد که از پرستش و بندگی خداوند متعال سرباز می زنند و مجازات ایشان بندگی بنده ای دیگر خواهد بود.
- 2- کنیزی از کسی جز صاحبش طفل دار شود، آن طفل برده خواهد بود، پدرش آزاد باشد یا برده فرقی نمی کند.
- 3- خریداری از کسی که بطور شرعی و از راه صحیح برده ای را در تملک داشته باشد یا بصورت هبه و وصیت و دیگر اشکال انتقال اموال از کسی به دیگری حتی اگر فروشنده یا هبه کننده کافر ذمی یا محارب نیز باشد اشکالی ندارد. چنانچه مقوقس دو کنیز را به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدیه داد و ایشان یکی را به عنوان سریه پذیرفت و دیگری را به حسان بن ثابت رضی الله عنه بخشید.

بنابراین بهره بردن از جاریه (کنیز) بصورت نزدیکی یا مقدمات آن از لحاظ شرعی درست نیست مگر آنکه در تملک مردی آزاد و تملک آن بصورت کامل و تام باشد و شریکی در تملک آن نداشته باشد و شرط و اختیاراتی در مورد وی وجود نداشته باشد و نیز مشروط به اینکه به نسبت کنیز مانعی دال بر تحریم دربین نباشد؛ مثلاً خواهر شیریه فرد بوده یا با خویشاوند فرع و اصل وی جماع نکرده باشد، شوهر نداشته باشد، خواهر شیریه کنیز دیگری که وی با او جماع می کند نباشد و یا اینکه مشرک و غیر اهل کتاب نباشد. چنانچه تمام شرایط فوق برقرار بود می تواند به عنوان ملک یمین و نه با عقد ازدواج با وی جماع کند، و هر تعداد ملک یمینی که باشد.

کنیزی که آقايش او را برای جماع اختیار می کند سریه نامیده می شود و اگر از آقايش آبستن گردید و پسری آورد- حتی در صورت سقط فرزند - با نام مادرش صدا می شود و نه پدر، و در این حالت کنیز پس از فوت آقايش آزاد می گردد.

سبب منع نکاح با کنیز و جاریه:

علت منع ازدواج با کنیز آن است که، فرزند به تبعیت مادرش برده و بنده می گردد. چون درباره آزادی، فرزند تابع مادر است. اگر مادر آزاد باشد فرزند آزاد و اگر برده و کنیز باشد فرزند برده می شود. و شارع حکیم خواهان برچیده شدن نظام بندگی و بردگی است. اگر کنیز مسلمان از آن کافری باشد، به هیچ وجه نکاح با وی جایز نیست تا این که کافر مالک فرزند مسلمان نشود و برخی گفته اند: جایز است چون خود کنیز مسلمان است، و در اسلام تابع مادرش می باشد.

باید دانست که فرزند کنیز نکاح شده ملک مالک آن کنیز است خواه شوهر حرّ و آزاد باشد یا عبد و مملوک.

کنیز و سرپرستی پیامبر اسلام:

کنیز و دایه پیامبر صلی الله علیه وسلم، برکه، دختر ثعلبه بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمه بن عمرو بن نعمان حبشی نام دارد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم او را از پدرش ارث برده بود و أم ایمن نیز پیوسته از رسول الله صلی الله علیه وسلم مراقبت می کرد تا ایشان بزرگ شدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، أم ایمن را آزاد کرد و او را به ازدواج عبید بن حارث خزرجی درآورد.

أم ایمن برای عبید فرزندی به دنیا آورد به نام ایمن، و ایمن هجرت و جهاد کرد و در روز جنگ خُنین به شهادت رسید.

پیامبر الله صلی الله علیه وسلم أم ایمن را تکریم می کرد و او را مادر صدا می زد و می فرمود: این زن از اهل بیت من است، همچنین می فرمود: أم ایمن پس از مادرم برای من مادری کرده است (حاکم آن را آورده است، (۴ / ۶۳) و عسقلانی در اصابة، (۸ / ۲۱۳) و ابن سعد در طبقات الکبری، (۸ / ۲۲۳).

ام ایمن به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم می پرداخت و به او مهربانی می کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از نبوت می فرمود: «اگر کسی بخواهد با زنی بهشتی ازدواج کند و شاد بشود، با ام ایمن ازدواج کند» (ابن سعد آن را آورده است، (۸ / ۲۲۴)، از طریق عبیدالله بن موسی از فضل بن مرزوق و رجالش مورد اعتماد هستند،

اما منقطع می باشند، بنگرید به اصابة، (۸ / ۲۱۳).

سپس زید بن حارثه با او ازدواج کرد. و برای ام ایمن، اسامه بن زید را به دنیا آورد، که مورد محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود.

هنگامی که خداوند به مسلمانان اذن داد که به مدینه هجرت کنند، ام ایمن هم از اولین اشخاصی مهاجران بود که در راه خدا هجرت کرد؛ در حالی که توشه‌ای نداشت و روز را روزه می‌گرفت. در آن هنگام هوا بسیار گرم بود و رنج تشنگی فراوان، او را ضعیف کرد. از آسمان سطلی با طناب سفید پر از آب آورده شد، که از آن نوشید. روایت کرده‌اند، که گفته بود: بر من تشنگی عارض شد و این تشنگی به خاطر روزه‌داری در ایام مهاجرت بود، اما پس از آن که از آن آب نوشیدم هرگز تشنه نشدم، حتی اگر یک روز گرم را تماماً روزه می‌گرفتم (ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۲۲۴) و از او حافظ عسقلانی در اصابه نقل کرده است، (۸ / ۲۱۳).

رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت به او ملاطفت می‌نمود و با او، مانند یک مادر به شوخی و گفتگو می‌پرداخت. یکبار که ام ایمن آمد، به رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای رسول الله، مرا با خود ببرید. پیامبر رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم به شوخی فرمود: تو را تنها روی بچه شتر ماده می‌برم. حضرت رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام ایمن مزاح می‌کرد ولی در این مزاح‌ها جز حقیقت، مطلبی نمی‌فرمود، چرا که هر شتر پسر شتر است (بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۲۴).

ام ایمن لُکْنَت زبان داشت؛ در روز جنگ حنین خواست، که برای مسلمانان دعایی کند و به سبب لکنت زبان جمله‌ای بر زبان آورد که نفرین‌آمیز بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: ساکت باش ای ام ایمن، زیرا که تو لکنت‌زبان داری» طبقات کبری، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵). یک بار هم ام ایمن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: سلام بر شما مباد (سلام لا علیکم) لذا رسول صلی الله علیه وسلم به او اجازه داد که تنها بگوید: «سلام» و سخنش را کوتاه سازد. (طبقات کبری منبج، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵).

او با همه این صفات پسندیده و با وجود سن زیادش، از حضور در جنگ با دشمنان الله متعال و اعتلای کلمه الله همراه شجاعان مسلمان امتناع نورزید و در جنگ احد حاضر شد و تا آنجا که می‌توانست سهمی را بر عهده گرفت. به رزم‌آوران آب می‌داد و مجروحان را مداوا می‌کرد و در جنگ خیبر با رسول صلی الله علیه وسلم همراه بود (طبقات، (۱ / ۲۲۵).

به هنگام رحلت رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر به عمر گفت: ما به دیدن ام ایمن می‌رویم، همانطور که رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیدن او می‌رفت. هنگامی که نزد او رفتند، گریست. به او گفتند: برای چه گریه می‌کنی، آنچه نزد خداوند است برای رسولش بهتر است. ام ایمن گفت: نمی‌گیرم از این که نمی‌دانم، آنچه نزد خداست برای رسولش بهتر است، اما می‌گیرم که وحی منقطع گشته است. این حرف، بر آن دو نفر هم تأثیر گذاشت و آن‌ها هم با ام ایمن گریستند (امام مسلم در فضائل صحابه شماره: ۲۴۵۴، ابن ماجه در جنائز به شماره: ۱۶۳۵ و ابونعیم در حلیه، (۲ / ۶۸) آورده‌اند و طبقات، (۸ / ۲۲۶) و همگی آن‌ها از طریق سلیمان بن مغیره بن ثابت، از انس س این حدیث را نقل کرده‌اند).

هنگامی که عمر بن خطاب به شهادت رسید، ام ایمن گریست و گفت: امروز اسلام سست

شد (طبقات، (۸ / ۲۲۶) و سند آن صحیح است و از حافظ در اصابة، (۸ / ۲۱۴). ام ایمن در روزگار خلافت عثمان بن عفان پس از گذشت بیست روز از کشته شدن عمر (رض) وفات یافت.

رحمت خدا بر ام ایمن دایه سرور آدمیان پیامبر صلی الله علیه وسلم، روزه داری گرسنه و مهاجر و مسافری که از آسمان به او آب نوشاندند و این شراب آسمانی برای او، مایه شفا گشته بود.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، در آیات (26 الی 28) علل احکام پیشین را که وابسته به خانواده ها، ازدواج و حکمتهایی است که بدان جهت پایه گذاری شده، یاد آور می شود.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾

الله می خواهد برای شما (قواعد و مقررات دین تان را بیان کند، و شما را به طریقه های (نیک) آنانی که پیش از شما بودند راهنمایی کند، و (می خواهد) توبه شما را که قبول کند، و الله دانای با حکمت است. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُنَن ← طرائق»: جمع سنت، روش، طریقت، شریعت. «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: پیامبران پیشین.

تفسیر:

به تعقیب احکام مختلف در زمینه ازدواج که در آیات قبلی به توضیح آن پرداختیم، به نحوی از انحا بدین سؤال بر خواهیم خورد که هدف از همه این محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست؟ در این آیه مبارکه و دو آیات بعدی به توضیح این سؤالات دست می یابیم طوریکه می فرماید:

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ»: سنت خداوند متعال، هدایت، بیان و ابلاغ است طوریکه می فرماید الله می خواهد: با این دستورات شرایع و احکام دین راههای خوشبختی و سعادت را، برای شما آشکار سازد.

«وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: وانگهی شما در این برنامه تنها نیستید، و (خداوند می خواهد شما را) به راه و روش و سلوک پیامبران و صالحان پیشین هدایت کند. تا از آنان پیروی کنید. باید گفت که: احکام و مقررات اسلام درباره ی ازدواج، همانند احکام سایر ادیان آسمانی گذشته است.

«وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ»: و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شما بازگرداند و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید.

همچنان به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد.

و نباید فراموش کرد: محدودیت ها و قیودی که در ازدواج مطرح است، رمز لطف خدا به انسان و جامعه ی بشری است.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (26)»: در پایان آیه مبارکه می فرماید: «خداوند دانا و حکیم است» از اسرار احکام خود آگاه، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریع کرده است.

باید یادآور شد که:

مطلب از ارشاد این احکام آن است که حلال و حرام به شما معلوم باشد، و استقامت به طرق پیغمبران پیشین، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر آنها، به شما نصیب گردد، و مورد آمرزش قرار یابید. مصالح و احوال شما همه به الله متعال آشکار است؛ احکام و تدابیر او مبنی بر حکمت می‌باشد؛ اگر شما از فرمان وی سر باززنید؛ از هدایت محروم؛ و از سنن پیغمبران سلف، مخالف، و از بخشایش و آمرزش الله بزرگ بی‌بهره می‌مانید.

یادداشت:

بیهقی از ابن عباس (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که: در سوره ی نساء هشت آیه نازل شده که برای این امت از تمام دنیا بهتر است. آن آیات عبارتند از آیات: (26، 27، 28، 31، 40، 48، 110، 152).

وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيْدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِيْلُوْا مِيْلًا عَظِيْمًا ﴿٢٧﴾

و الله می‌خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به‌سوی رحمت خود باز گرداند)، و کسانی که از شهوات پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما [در روابط جنسی از حدود و مقررات حق] به انحراف بزرگی دچار شوید. (و حق را کاملاً ترک گوید). (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتُوْبُ»: توبه کرد - بازگشت. «اَنْ تَمِيْلُوْا»: تا که دور گردید، دستخوش انحراف شوید.

تفسیر:

در این آیه متبرکه تأکید دوباره می‌نماید و می‌فرماید: «وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ» الله می‌خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید) و نعمتها و برکات را به شما بازگرداند. یعنی خدا به وسیله ی تشریع احکام، دوست دارد شما را از گناهان و مفساد پاک نماید. و خواستار توبه ی بنده می‌باشد تا آن را قبول نماید. «وَالَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِيْلُوْا مِيْلًا عَظِيْمًا (27)»: ولی شهوت پرستانی پیروان شیطان که در امواج گناهان غرق هستند، می‌خواهند شما از طریق سعادت بکلی منحرف شوید، و مانند آنها به جرگه ی فاسقان و گناهکاران درآیید. باید با تمام صراحت و قوت گفت که: اخلاق جنسی در اسلام، معتدل و دور از افراط و تفریط است، ولی هوسبازان راه افراطی را برای شما می‌خواهند. بنا باید در فکر شد که: محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است، یا این آزادی و بی بند و باری توأم با آلودگی و نکبت و انحطاط؟!

شهوت: در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می‌شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می‌گویند. **تَوَاب:** ریشه اصلی کلمه «تَوَاب» از «ت - و - ب» گرفته شده است، توبه به معنای بازگشت یا هم بازگشت از ناخوشایند به خوشایند است.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی» نیز به کار رفته است. کلمه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

شهوت: نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

عفت: یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط شخص و جامعه می شود.

مطالعات و تحقیقات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند. بناً در مسیر شهوت رانان گام ننهید و از آنان تقلید نکنید، که دشمن شمايند.

خواننده محترم!

در انتخاب راه باید دقت کنیم. در آیه متبرکه دوبار کلمه «یُرید» مورد استعمال قرار گرفته است؛ يك إرادة از خدای علیم حکیم برینا علم ازلی و ابدی اش و يك اراده از هوسبازان بدخواه و شیطان صفتان، بناً باید فکر کرد و دقیق تصمیم اتخاذ نماید که: به سراغ کدام اراده ها می روید؟

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

الله می خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبک کند، (زیرا) انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است). (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَعِيفًا»: در مانده، ناتوان در برابر هوسهای نفسانی خود.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت الله متعال در این سه آیهی اخیر، وبطور مسلسل گوشه ای از إلطاف و احکام خداوند در أمر ازدواج رابطور مسلسل به بیان گرفت.

بطور مثال در آیه (26) فرمود: «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» و «يَهْدِيَكُمْ»: (الله می خواهد برای شما (قواعد و مقررات دین تان را بیان و نشان دهد). و در آیه (27) فرمود: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»: (و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به سوی رحمت خود باز گرداند)، و در آیه: (28) فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: (الله می خواهد می خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبک و آسان کند) و این همه به خاطر آن است که انسان در برابر طوفان غرایز، ناتوان، و قدرت صبر و خودداری او اندک است.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: باید گفت که اساس، بنیاد و جوهر دین مقدس اسلام، بر آسانی است و بنیست اساساً در احکام به چشم نمی خورد. وضع مسئولیت ها و تکالیف دینی، بر اساس توان و طاقت انسانی وضع گردیده است.

در آیه مبارکه: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: هدایت به ازدواج با کنیزان و مانند داده شده است خداوند پاک می خواهد بدین ترتیب کار را با شما سبک و آسان بسازد. به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان گیری های دیگر را رخصت داده است. نباید فراموش کرد که: پیروی و پایبندی شما در احکام ازدواج، زمینه ی سبکباری و دور ماندن جامعه از آفات و مشقات است.

الله متعال از فهم آیه مبارکه « يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ » و جمله: « وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (28) این واقعیت را می رساند که: (انسان، ضعیف آفریده شده). و در برابر توفان غرایز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرایز به او ارائه شود، و در معرض خطرات و سوس گرانه شیطان قرار دارد، بتواند خود را از این وسواس ها و بصورت کل از انحرافات حفظ و نگاه دارد. واقعیت امر اینست که: انسان از مخالفت با هوی و آرزوهایش ناتوان است، نمی تواند عدم پیروی از خواسته هایش را تحمل کند.

سیاق آیه کریمه می رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. طوریکه میگویند: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می پرد».

«و خلق الانسان ضعيفا»، دلیل ضعف ناتوانی انسان چیست؟ چون که هوسها و آرزوهای نفسانی او را خم و اسیر خود می کند و از پای در می آورد و شهوت و نتیجه ی آن، خوار و زبونش می گرداند، از این رو، خداوند متعال می خواهد سبکبارش گرداند... جالب اینست که: برخی از مردان بدون شناخت از خلقت، زنان را «ضایفه» (ضعیفه) مسمی و خطاب می نمایند، در حالیکه خالق مقتدر هر دو را آنرا «ضعیف» نام می برد.

خوانندگان محترم !

پس از بیان احکام برخی از برخوردها مانند: برخورد پسندیده با یتیمان، اعطای اموال به نزدیکانی که در مجلس تقسیم «ترکه» حضور دارند و وجوب پرداخت مهریه به زنان، اینک خداوند متعال در آیات (29 الی 30) قاعده ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می فرماید.

علت این قاعده ی خدایی واضح است که مال و ثروت به حیات آدمی بستگی دارد، پس تجاوز بر آن، دشمنی می آفریند، بلکه گاهی هم به مرحله ی جنایت کشانده می شود. بنابراین، خداوند دست به دست گرداندن آن را از طریق توافق و تراضی واجب و از راه ستم و تجاوزگری، ناروایش شمرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را در بین خودتان به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتي باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید! بی گمان الله به شما همیشه مهربان است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَأْكُلُوا»: مخورید، برندارید. «بالباطل»: به ناروا، به ناحق، از راه ناصواب مانند: ربا، قمار، غصب و... «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: مگر این که داد و ستدی از روی رضایت یکدیگر انجام پذیرفته باشد. «إِلَّا»: مگر، «لكن»: آن که. «تَكُونُ»: باشد، ممکن گردد. «تجارة»: تجارتی، داد و ستدی، معامله ای. «عَنْ تَرَاضٍ»: با رضایت، با طیب خاطر دو طرف. «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: خودتان را

مکشید، نافرمانی دستور خدا، شما را در هر دو جهان از پای در نیلورد، یکدیگر را مکشید؛ چون: بنی آدم اعضای یک پیکرند و کشتن هر کدام به منزله ی کشتن و خون ریختن همه ی بشریت است. دیگر این که قاتل در برابر جنایتی که مرتکب می شود، در

واقع خود را به کشتن می دهد؛ چون از دست قصاص نمی رهد. خودکشی نکنید که گویا از غم و اندوه و فشار و سختی دنیا برهید و آسوده گردید، راه مسلمان، شکیبایی و امیدواری است، اضطراب و ناامیدی، صفت مسلمان نیست. (فرقان) تفسیر:

در این آیه متبرکه دو موضوع اساسی مورد بحث قرار گرفته است: یکی توضیح معاملات و مبادلات مالی و دیگری توضیح اینکه عدم قتل نفس. گفته میتوانیم که این آیه در واقع زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به: (معاملات و مبادلات مالی) تشکیل می دهد، و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام أبواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به اشخاصیکه با ایمان کرده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع و ناروا) نخورید. از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: جامعه، دارای روح واحد و سرنوشت مشترك است. اموال دیگران را همچون اموال خودتان محترم بدانید.

بِالْبَاطِلِ: باطل عبارت است از هر طریقه و روشی که شرع آن را مباح نکرده است؛ از قبیل سرقت و خیانت و غصب، و بنابر، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً مشخص نباشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، و غیره و غیره، همه در تحت این قانون کلی قرار دارد.

در جمله بعد به عنوان یک استثنا می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: جز آنچه صورت و طریقی شرعی دارد، از قبیل تجارتی که الله متعال آن را حلال کرده است. یعنی (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) تجارتی طوریکه متذکر شدیم بطریق حلال و در ضمن با رضایت شما انجام می بگیرد.

طوریکه مفسر این کثیر فرموده است: **إِسْتِثْنَاءٌ مُنْقَطِعٌ** است؛ یعنی وسایل حرام را در کسب مال عادت نکنید، اما معامله و خرید و فروش مشروع که با رضایت خریدار و فروشنده صورت می گیرد پیش گیرید و انجام دهید. (مختصر ابن کثیر 378/1).

تَرَاضِي: عبارت از آگاهی هریک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می گیرد، بدون چل و فریب یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحاً آنرا «خیار مجلس» می نامند. اما احناف بر آنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هرچند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می کند، اما شافعی ها آن را جایز نمی دانند.

در پایان آیه مبارکه، مردم را از قتل نفس باز می دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه نهی از خودکشی و انتحار است، می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (29)»: خون یکدیگر را نریزید، تعبیر آن به قتل نفس برای مبالغه در منع از آن آمده است. یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

یا حمل بر ظاهر به معنی خودکشی می شود و آن هم از جمله ی مهر و رحمت است نسبت به شما.

یعنی خدا خیرخواه شما است، خوبی و خیر شما را می خواهد و این لطف و مرحمت اوست که شما را از کارهایی که نابودی خودتان در آن نهفته است باز می دارد. رمز اینکه نهی از قتل، «لَا تَقْتُلُوا» بدنبال نهی از حرام خوری، «لَا تَأْكُلُوا» آمده است، شاید آن باشد که سیستم اقتصادی ناسالم، زمینه ی قیام محرومان علیه زراندوزان و بروز درگیری ها و پیدایش قتل و هلاکت جامعه است. شیخ مفسر نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرام اند: نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک تن اند. هیچ کس نباید خودکشی کند، یعنی نباید به وسیله ای از وسایل خودکشی انتحار نماید. نباید با ستم و ظلم نمودن به یکدیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می کند، چنان است که خودش را نابود می سازد. از هواهای نفسان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده اید. مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی در دست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه جرعه می نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می شود».

در حقیقت قرآن عظیم الشان با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن این که اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، و علاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

از رفاعه بن رافع رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ التَّجَارَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُجَّارًا، إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ»: یعنی: «همانا تاجران در روز قیامت همچون انسانهای فاجر برانگیخته می شوند، من آنکسی که

از خدا بترسد و درستکار و راستگو باشد». این حدیث را ترمذی (1210) و دارمی (247/2) وابن ماجه (2146) وابن حبان (276/11) روایت کرده اند، و ترمذی گفته: حسن صحیح است. و حاکم گفته: اسناد آن صحیح است و امام ذهبی با او موافقت کرده است، و علامه البانی نیز در "السلسلة الصحيحة" (994) صحیح دانسته است.

علامه مبارکفوری در شرح آن آورده: «(جز کسی که از خدا بترسد) یعنی مرتکب گناه کبیره و صغیره نشود، مثل تقلب و خیانت و فریبکاری، یعنی در تجارتش با مردم به خوبی و درستی معامله کند، و یا طاعت و عبادت خداوند را برپا دارد، (و راستگو باشد) یعنی در سوگندش و سایر سخنانش صادق باشد».

قاضی گفته: از آنجائیکه از جمله عادت و خوی تجار؛ تدلیس (پوشاندن عیب جنس) و نیرنگ در معاملات است، و سخت در تلاشند تا کالای خود را از هر راهی که برایشان ممکن است مثل سوگند دروغ و غیره بفروشند، لذا حکم به فاجر بودنشان داده شده، و تنها کسانی که از حرامها پرهیز می کنند و در سوگندش راست و در کلامش صادق است از آن مستثناء شده اند.

شارحین حدیث هم بر همین نظر هستند، و فاجر بودن را بر لغو گویی و سوگند (دروغ) حمل کرده اند» «تحفة الأحوذی» (336/4).

چنانچه بر طبق احادیث صحیح دیگر؛ سبب توصیف تجار به فجور به دلیل پوشاندن حقیقت بوسیله سوگند دروغ و خلف وعده است.

از عبدالرحمن بن شبل رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ التَّجَارَ هُمُ الْفَجَّارَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ أَوْ لَيْسَ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ فَيَكْذِبُونَ، وَيَحْلِفُونَ فَيَأْتُمُونَ». یعنی: «همانا تجار فاجرند، گفته شد: ای رسول خدا! مگر خداوند معامله و تجارت را حلال نکرده است؟ فرمود: آری، اما آنها سخن دروغ می گویند و (به دروغ) سوگند یاد می کنند و بخاطر آن گناهکارند». به روایت مسنی أحمد (428/3) و حاکم (8/2) و گفته: صحیح الإسناد است، و البانی در «السلسلة الصحيحة» (366).

پس تجارت و بازرگانی از افضل مکاسب است، البته برای کسی که اهل صداقت و درستکاری است، چرا که تاجر راستگو و درستکار و امانت دار اجر و ثواب زیادی دارد، چنانکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ». یعنی: «تاجر راستگو و امانت دار و درستکار همراه پیامبران و صدیقان و شهداء هستند» ترمذی (1209) و گفته: حدیث حسن. و ابن تیمیة در «المستدرک علی مجموع الفتاوی» (163/1) گفته: اسناد آن نیک است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾
و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ظلم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُدْوَانًا وَظُلْمًا»: ظالمانه، تجاوزگرانه، از روی ستم. «نُصْلِيهِ» (صلی): به آتش در می آوریم، به آتش می سوزانیم، طعمه ی آتش می گردانیم. «يَسِيرًا»: سهل و آسان.

تفسیر:

در این آیه مبارکه اشاره به مجازات آنعده از اشخاصی بعمل آمده است که، از قوانین الهی سرپیچی بعمل می آورند طوریکه می فرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا»: و هر کس این عمل را از روی سرکشی، تجاوز و ظلم انجام دهد نه از طریق اشتباه و سهو. و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد، «فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا» نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار (نیز) خواهد سوخت).

«وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (30)»: این امر برای خدا آسان و بدون زحمت است و هیچ زحمتی در آن نیست؛ چون هیچ چیز او را ناتوان نمی کند.

از فحوای آیات متبرکه (29 و 30) بر می آید که: خداوند متعال، همه ی مؤمنان را از خوردن ناحق مال این و آن و نیز خوردن مال شخص خود از راه باطل، منع کرده است. «**أموالکم**»: در آیه، هم مال دیگران را در بر می گیرد و هم مال خود انسان را شامل می گردد؛ چون همه ی اموال یک جامعه ی سالم با احترام و رعایت حفظ مالکیت خصوصی - شخصی به تمام ملت تعلق دارد که آن ملت به منزله ی مجموعه ی یک خانواده است. پس هزینه کردن این اموال همگانی از راه گناه و نافرمانی حق در واقع، به آن ملت زیان می رساند. «المؤمنون کالنفس الواحدة»... و کلمه أنفسکم، در آیه ی «و لا تقتلوا أنفسکم» هم در مفهوم خود شخص و هم در مفهوم دیگران است و سبب آمدن این آیه در مبحث معاملات مالی این که: چون مال، دوست، پرستار و خدمتگار روح (شقیق الروح) به شمار می آید و سبب قوام و صلاح آن می باشد. بنابراین بهتر است توصیه به حفظ مال و توصیه به نگهداشت نفس آدمی در کنار هم قرار گیرند.

بلی! خوردن به ناحق اموال از راه ربا، خیانت، قمار، چل و فریب زدن، احتکار، نیرنگ بازی، رشوه، دزدی و اختلاس، ناموس فروشی، پیمان شکنی و اخلاق و خصوصاً دین فروشی در هر عصر و دوره ای، ضربه ی جبران ناپذیری بر پیکر امت و جامعه است و فرجامش نابودی و چشیدن عذاب پروردگار خواهد بود.... (سوره نور: آیه 37).

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (31) در باره مکافات دوری از گناهان مورد بحث قرار گرفته است. خداوند، انسان را در آیات متبرکه قبلی، از خوردن به ناحق اموال مردم و از خونریزی و خودکشی منع و بدکاران را به آتش دوزخ هشدار داد. در این آیه نیز به طور عموم از هر گونه گناه بزرگی، بر حذر می دارد و نیکوکاران فروتن را به بهشت همیشگی بشارت می دهد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾
اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را در جای عزت و کرامت داخل می کنیم. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**إِنْ تَجْتَنِبُوا**» (جنب): اگر بپرهیزید، دوری گزینید، ترک نمایید! «**كَبَائِرَ**»: جمع کبیره، گناهان بزرگ. «**نُكَفِّرْ**»: پاک می کنیم، می زداییم، محو می گردانیم. «**سَيِّئَاتِكُمْ**»: جمع سیئه، گناهان ریز، خورد و کوچک. «**مُدْخَلًا**»: جایگاه منزل و مکان. «**كَرِيمًا**»: زرگوار، پرمایه، با فضل و کرم، ارجمند.

تفسیر:

مکافات کسانی که گناهان بزرگ را ترک می کنند، آن است که خداوند از گناهان کوچکشان بگذرد. طوریکه می فرماید: «**إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**»: ای مؤمنان! اگر گناهان کبیره را ترک نمایید که الله متعال از آنها نهی فرموده است، گناهان صغیره ی شما را به فضل و رحمت خود پاک خواهیم کرد.

از این آیه مبارکه استفاده می شود که گناهان، دو نوع اند: **صغیره و کبیره**. که در آیه ی 49 سوره ی کهف نیز می خوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه اعمال خود می گویند: این چه نامه ی عملی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است. «**لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً**».

«وَنُذِخْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا (31)»: و شما را وارد بهشت یعنی منزلگاه کرامت و پذیرایی پر نعمت خواهیم کرد. به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. نعمت هایی در آن قرار دارد که چشم آن را ندیده و گوش آن را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

مطمین باشید تا از گناهان کبیره و صغیره پاک نشویم، به بهشت نخواهیم رفت. خاطرنشان می شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». «این هفت چیز عبارتند از: شرک به الله متعال، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی خبرند». (این گناهان، «مهلکات» یا «موبقات» نام دارند). لیکن ابن عباس (رض) می فرماید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است. همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: گناه کبیره آن است که خدا به دنبال آن، آتش، غضب، لعنت یا عذاب آورده است. سعید بن جبیر آورده است که یک نفر به ابن عباس گفت: آیا گناهان کبیره هفت می باشند؟ ابن عباس (رض) فرموده: به هفت صد نزدیک ترند تا هفت. اما با استغفار، گناهان کبیره هم بخشوده شده و در صورت اصرار بر گناهان صغیره، آنها هم تبدیل به گناهان کبیره می شوند. شیخ قرطبی آن را ذکر کرده است.

گناه:

«گناه» که در لغت عرب به «اثم» و «عصیان» گفته می شود، به معنای سرپیچی، خطا، لغزش و مخالفت با امر و نهی الهی. هکذا گناه به معنای ویران ساختن و خراب کردن می باشد؛ در اصطلاح اخلاق اسلامی هرگونه ارتکاب مناهی و سرپیچی از فرمان الهی گناه محسوب می شود. مبحث گناه که در برخی کتاب های اخلاقی تحت عنوان «مهلکات» آمده است، از جمله مهم ترین و از مبنایی ترین مباحث دینی بشمار می آید. کلمات که در قرآن در مورد گناه آمده است، عبارتند از: ذنب، معصیت، اثم، سیئه، جرم، حرام، خطیئه، فسق، فساد، فجور، منکر، فاحشه، حنث، شر و غیره. گناهان در يك تقسیم بندی به صغیره و کبیره تقسیم می شوند و می توان آن را به بدنی و غیر بدنی نیز تقسیم کرد؛ البته هر نافرمانی و گناهی که در مقابل شخص بزرگ صورت گیرد، بزرگ است. یعنی گناه (اگر چه کوچک باشد) چون نافرمانی از خداوند محسوب می شود، بزرگ است. لیکن منافات ندارد برخی از گناهان نسبت به بعضی دیگر بزرگ و کوچک باشند.

الله متعال (سوره كهف، ایه 49) از قول گناهکاران بیان می‌دارد: «... و يقولون يا ويلنا مال هذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصاها؛ باو می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است».

گناهان بدنی و جسمی، گناهانی هستند که انسان با یکی از اعضای بدن آن را انجام می‌دهد. مثل: غیبت، زنا، دزدی، فحاشی و... و گناهان غیر بدنی آنهایی هستند که انسان در دل و ضمیر خود آنها را انجام می‌دهد. مثل: حسد، کینه، بخل و غیره.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو، آرزو کردن فضل الهی به بحث گرفته میشود.

خداوند متعال، مؤمنان را از افعال قلبی، از جمله: حسد و کینه ورزی، باز می‌دارد تا درونشان پاک از گناه، زینت و صیقل یابد. این فرمان، پس از نهی از خوردن اموال از روی باطل و ریختن خون ناحق صادر گشت. این دو از افعال ظاهری جوارح انسان به شمار می‌آید که خودداری از آنها بیرون را چون درون می‌زداید و پاکیزه نگه می‌دارد.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲)

برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچکدام پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا» (منی): آرزو نکنید. «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: آن چه را که خدا به سبب آن برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است، مبدا به حسد و کینه مبدل شود. «فَضْلٌ»: برتری داد، فزونی داد. «نَصِيبٌ»: بهره، سهم و قسمت. «اِكْتَسَبُوا»: با تلاش خود به دست آوردند، به زحمت کسب کردند.

شان نزول آیه 32:

277- حاکم از ام سلمه ل روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: مردان به جهاد می‌روند و زنان به جهاد نمی‌روند و سهم ما از میراث نصف سهم مردان است. پس خدای حکیم وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ و آیه إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ... (أحزاب: 35) را در این مورد نازل کرد. (ترمذی 3022، حاکم 2 / 305، واحدی در اسباب نزول 306 طبری 9237 از چندین طریق از ابن ابونجیح از مجاهد روایت کرده اند).

278- ابن ابوحاتم از ابن عباس ب روایت کرده است: زنی خدمت رسول الله (آمد و گفت: ای پیغمبر خدا بهره مردان [از میراث] دوبرابر سهم زنان است و گواهی یک مرد حکم گواهی دو زن را دارد، آیا اعمال ما هم چنین است، یعنی اگر زنی یک کار نیک انجام بدهد، برایش نصف یک حسنه پاداش منظور خواهد شد؟ پس خدای متعال آیه وَلَا

تَتَمَتُّوْا... را نازل کرد. (ترمذی این حدیث را مرسل گفته است. اما حاکم می‌گوید: اگر مجاهد از ام سلمه شنیده باشد به شرط شیخین صحیح است).

تفسیر:

«وَلَا تَتَمَتُّوْا مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: ای گروه مؤمنان! هیچیک از شما نباید با دیگری حسادت کند و آرزوی به دست آوردن فضلی را بنماید که حق تعالی به برادرش ارزانی داشته؛ زیرا تمام ارزاق تقسیم شده است و این خداست که برای هر کسی که بخواهد مطابق حکمت و علم خود چیزی را می‌بخشد.

پس حسادت با دیگران در آنچه خدای تعالی به آنان از قبیل مال، فرزند، مقام و منصب یا صحت و سلامتی داده کار مناسبی نیست.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: آنها از جانب خدا، از حسادت ورزیدن بر آنچه که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است منع و نهی شده اند؛ چون این برتری، قسمت و نصیبی است از جانب خدا که مطابق حکمت و تدبیر و آگاهی او به احوال بندگان صورت گرفته است.

«لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»: پس خداوند متعال به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

مفسر طبری فرموده است: هرکس پاداش و جزای عمل خود را می‌یابد، اگر خیر باشد پاداش خیر می‌گیرد و اگر شر باشد کیفر بد می‌گیرد.

«وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»: از خدا فضل و کرمش را طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد که خدا کریم و بخشنده است یعنی: بجای اینکه به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند آ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سألوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العباد انتظار الفرج». «از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است».

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (32)»: الله به همه چیز آگاه است و به همین سبب مردم را به طبقات مختلف تقسیم کرده و مقام و درجه ی بعضی را بالا برده است. پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: در این جا یک دستور اخلاقی بسیار مهمی داده شده است که اگر رعایت شود بشر امنیت بسیار زیادی در زندگی اجتماعی به دست می‌آورد. الله همه ی انسان ها را یکسان نیافریده است بلکه از جهات مختلف در میان آنان تفاوت هایی نهاده است. یکی خوش قیافه است و دیگری بدقیافه. یکی خوش صدا است و دیگری بد صدا. یکی توانمند است و دیگری ناتوان یکی اعضای سالمی دارد و دیگری نقص عضو مادر زادی دارد. به یکی از برخی توانایی ها و استعدادهای جسمی و ذهنی، بیشتر داده شده است و به دیگری فلان توانایی بیشتر داده شده است. یکی در شرایط خوبی به دنیا آمده و دیگری در شرایط بدی. به کسی امکانات

بیشتری داده شده است و به دیگری امکانات کمتری. همه ی گوناگونی تمدن بشری بر همین تفاوت و امتیاز استوار است و این غیر همسان بودن عین مقتضای حکمت است. در هر جایی که بشر بخواهد این تفاوت را از اندازه ی فطری و طبیعی آن با امتیازات مصنوعی خود افزایش دهد در آنجا یک نوع فسادی ایجاد می شود و در هر جایی که برای از بین بردن این تفاوت از بیخ و بن به جنگ فطرت برود در آن جا یک نوع فساد دیگری پدید می آید. این ذهنیت انسان که هر کسی را از هر حیثی برتر از خودش ببیند نگران شود، ریشه ی رشک، حسادت، رقابت، عداوت، مزاحمت و کشمکش است و نتیجه ی آن این است که فضل و برتری ای را که به روش های مشروع نمی تواند به دست بیاورد، سعی کند آن را از روش های نامشروع به دست بیاورد. الله متعال در این آیه دستور پرهیز از همین ذهنیت را می دهد. منظور این ارشاد این است که فضل و برتری ای را که الله به دیگران داده تمنا و آرزو نکنید. البته از خدا فضل و توانایی مسئلت کنید. او هر فضل و توانایی را که با علم و حکمتش مناسب شما بداند به شما عطا می فرماید. و این ارشاد که «آنچه را مردان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است و آنچه را زنان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است».

مفسر تفسیر نور می نویسد: عدالت، غیر از تساوی است. عدالت همه جا ارزش است، ولی تساوی گاهی ارزش و گاهی ظلم است. مثلاً اگر طبیب به همه مریض ها یک نوع دوا بدهد، یا معلّم به همه شاگردان یک نوع نمره بدهد، تساوی هست، اما عدالت نیست. عدالت، آن است که به هرکس بر اساس استحقاقش بدهیم، گرچه تفاوت باشد، زیرا تفاوت گذاشتن بر اساس لیاقت ها و کمالات حقّ است، اما تبعیض باطل است. تبعیض آن است که بدون دلیل و براساس هوای نفس یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. بنابراین باید آرزوی عدالت داشت، ولی تمنای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابجاست. اعضای یک بدن و اجزای یک ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوتند، اما تفاوت آنها حکیمانه است. اگر الله، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت اوست. بنابراین در اموری که به دست ما نیست، مثل جنسیت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که الله را عادل و حکیم می دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه همراه با سوءظن یا توقع نابجا به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می شود و آمدن هر نعمتی، با غم از دست دادنش همراه است. بلی! خداوند متعال این برتری را از روی حکمت و تدبیر و آگاهی به احوال بندگان خود، عطا فرموده است باید همه کس به قسمت خود - که مصلحتی در آن نهفته است - خشنود و قانع باشد، بسا اگر بر خلاف آن رزق و روزی خدادادی، آرزو کند، موجب تباهی وی خواهد بود. (بلکه بگوید: اللهم اعطی مایکون صلاحی دینی و دنیای و معادی و معاشی.) بنابراین، نباید کسی را مورد کینه و حسد قرار دهد. هرکس باید آن چه در توان دارد به کار گیرد و در عمل کوشد. در این صورت برتری، همان ثمره ی جدّ و جهد است.

باید زن و مرد، توان و تلاش خود را وارد میدان عمل کنند تا برتری را از روی کردار به دست آورند. هیچ گاه آرزوی اموال دیگران را در سر نداشته باشند و حسد نورزند؛ بلکه فضل و احسان بیکران الهی را بجویند. (نساء/54).
بی تردید، هر ثروتی که بدون کار و کوشش و تلاش مداوم بدست آید، از آن تو نیست و آرزوی آن را از سر به در کن.

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه قبلی بحث در باره نگهداری ثروت، قاعده ای عمومی از راه کسب و تلاش مقرر را به بیان گرفت.

در آیه (33) بحث در مورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان و بحث بشکل دیگر از صیانت اموالی که از راه ارث به دست می آید، راهنمایی می کند.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

و برای هریک از والدین و خویشان و آنانی که با ایشان پیمان بسته اید، در چیزی که از خود بجا می گذارند، ورثه و حقدار قرار داده ایم، پس سهم آنها را (از ارث) بدهید، زیرا الله بر هر چیز گواه است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِكُلِّ جَعَلْنَا»: یعنی، لكل أخذ جعلنا یا لكل شيء، برای همه یا برای هر چیز و ارثانی قرار داده ایم. «مَوَالِيَ»: موالی آن است که از دیگری پیروی کند. موالی (مولا) هم بر برده و هم بر ارباب إطلاق می شود؛ زیرا از یکدیگر پیروی می کنند.
بصورت کل باید گفت: موالی، سرپرستان، در اینجا، مراد وارثان است که می توانند در سهم الارث خود دخالت کنند. یعنی استحقاق دریافت ترکه و استیلاء بر آن را دارند.
«الَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ»: کسانی که شما با آنان پیمان بسته اید، پیمان زناشویی، پیمان سوگند... ایمان: جمع یمین، سوگندها، پیمانها و قول و تعهدها، شهیدا: گوا، حاضر و ناظر.

تفسیر:

در این آیه متبرکه پروردگار با عظمت یکبار دیگر موضوع ارث را به بیان گرفته و می فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: برای هر انسانی (اعم از زن و مرد) (عصبه) و ارثانی قرار دادیم قرار دادیم که مالش را به ارث می برند، و از آنچه والدین (پدر و مادر) و اقارب (نزدیکان) به جا می گذارند ارث می برند.
موالی: نزدیکان ارث بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می شوند.
در ادامه این آیه می افزاید: «وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ»: سهم میراث را به اشخاصی بدهید که در عهد جاهلیت با آنان پیمان «نصرت» و «ارث» را بسته اید. در آغاز اسلام وضع چنین بود که به اساس اخوت اسلامی ارث میبردند ولی بعد از مدت کوتاه ارث خونی و قرابتی شد و حکم این آیه فسخ و نسخ شد.

حسن گفته است: مردی با دیگری که هیچگونه پیوند نسبی با هم نداشتند، پیمان می بستند و از یکدیگر ارث می بردند اما به دستور خدا نسخ شد که فرموده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» در جاهلیت رسم بر آن بود که همپیمانان از یکدیگر ارث می بردند، بدینترتیب که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می بست و به او می گفت: تو از

من میراث می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (الأنفال: 75). «خویشاوندان نسبت به یک‌دیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند». منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَّائِكُمْ مَعْرُوفًا» (الأحزاب: 6). «مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید».

همچنان ابن عباس (رض) طی روایتی فرموده است: وقتی مهاجرین وارد مدینه شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم بین آنان پیوند برادری برقرار کرد، مهاجرین از أنصار ارث می‌بردند، نه ذوی الأرحام، که از پیوند اخوتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم برقرار ساخته بود، به وجود آمده بودند. اما وقتی آیه «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ» نازل شد، آن حکم نسخ گردید. (مختصر بن کثیر 384/1).

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عصبه و ذوی الأرحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو بر این شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیمانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت. و در اخیر آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا» (33): قبل از همه باید گفت: ایمان به حضور خداوند، رمز تقوا و هشدار به کسانی است که وفادار به پیمان‌های خود نیستند خداوند از همه چیز باخبر است و الله متعال شاهد و ناظر بر هر کار و هر چیزی می‌باشد. بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. و اگر احياناً در دادن سهام صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حق آنها را کاملاً ادا ننمایید در هر حال خدا آگاه است. این فرموده حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند ابر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بحث در مورد پیمان میان زن و شوهر و سهم هر یک از آنها در امور مالی (مهر و ارث) بود.

اینک در آیات (34 الی 35) بحث در مورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده، بعمل می‌آید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ

نُشُوزَهُنَّ فَعَطَّوْهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾

مردان، سرپرست و خدمتگزار زنان آند، (صاحب اداره و حاکم اند) از آن جهت که الله بعضی (مردان) را بر بعضی دیگر (زنان) برتری داده است (از نگاه قدرت بدنی و اراده محکم)، و اینکه ازالهای خود (بر زنان) انفاق می‌کنند، پس زنان نیکو کار، فرمانبردار شوهران خود می‌باشند، و حقوق و اسرار شوهران خود را در غیاب آنها محافظت می‌کنند، به سبب اینکه الله آنها را به وسیله شوهرها محافظت می‌کند و زنانی که از نافرمانی آنها می‌ترسید پس؛ (اولاً) آنها را نصیحت کنید، و (ثانیاً: اگر مؤثر نشد) در خوابگاه از آنها دوری کنید، و (ثالثاً: اگر پند و جدایی فایده نکرد) پس آنها را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند، باز بهانه ای برای ظلم و ستم بر آنها مجوید؛ بی‌گمان الله بلندمرتبه (و) بسیار بزرگ است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قوامون»: جمع «قوام» به کسی گفته می‌شود که تدبیر و اصلاح دیگری را بر عهده دارد. یعنی، کسانی که همواره در فکر صیانت و نگهداری، تدارک زندگانی و صلاح و دستگیری خانواده ی خود باشند. قوام، صیغه ی مبالغه، بسیار قیام کننده به امور. قوامت: مدیریت و نظارت بر امور زندگانی به شیوه ی درست و پسندیده.

«قانتات»: جمع قانته، خاشعان، خاکساران، فروتنان، مطیعان. واقعیت امر اینست که: نشانه‌ی شایستگی زن، اطاعت و تواضع او نسبت به شوهر خویش است.

«حَافِظَاتُ الْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»: رازداران شوهران، امانتداران راز و اموال. بما حفظ الله: بدان جهت که خدا به حفظ آن امر کرده است.

برای جمله «حَافِظَاتُ الْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» آیه مبارکه معانی مختلفی را نگاشته آند:

الف: زنان، آنچه را خدا خواهان حفظ آن است، حفظ نمایند.

ب: زنان، حقوق شوهران را حفظ کنند، همان‌گونه که خدا حقوق زنان را در سایه تکالیفی که بر مرد نهاده، حفظ کرده است.

ج: زنان حافظ هستند، ولی این توفیق را از حفظ الهی دارند.

«نشوز»: از «نشز» به معنای زمین بلند است و به سرکشی، نافرمانی، سرپیچی

و بلندپروازی نیز گفته می‌شود. «فاهجروا»: دوری گزینید. «مضاجع»: جمع مضجع (ضجع): خوابگاهها، بسترهای خواب. «فلا تبغوا»: خواستار نشوید. آنان را سرنش نکنید.

تفسیر:

در حقوق خانواده اولین اصل که مبنا و پایه بسیاری از موضوعات دیگر را تشکیل می‌دهد، موضوع سرپرستی، رهبریت و ریاست در یک خانواده است.

در این هیچ جای شکی نیست که هر اجتماع باید رئیسی داشته باشد، که بتواند امور محوله جامعه را، رهبری، سازماندهی و هماهنگ سازد، و در صورت بروز اختلاف، نظر و فیصله قاطع ابراز بدارد. بناً نظام خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست. اگر یک خانواده رئیس و به اصطلاح سرپرستی نداشته باشد و زن و مرد در اداره‌ی امور آن برابر باشند، ناچار باید برای حل اختلاف خود در هر مورد به محکمه باید رجوع،

و همین وضع است که در نهایت نظام خانوادگی و فضای صلح و صفای خانواده را برهم می زند.

ریاست خانواده بیشتر یک وظیفه‌ی اجتماعی است که برای تأمین سعادت خانواده به مرد محول گردیده و او نمی تواند از آن سوء استفاده کند و بر خلاف مصلحت خانواده آن را به کار ببرد.

قرآن عظیم الشان با تمام صراحت حکم میکند: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»: یعنی مردان به امر و نهی آنان می پردازند، و خرج و توجیه آنان را به عهده می گیرند. همان طور که حاکم به امر رعیت خود می پردازد. قابل دقت و تذکر است که: هدف از این تعبیر را نباید به استبداد و إجحاف و تعدی تعبیر و تفسیر نمود، بلکه هدف از آن رهبریت سالم، واحد و منظم با توجه به مسؤولیتها و مشورتهای لازم است.

«بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»: (این سرپرستی به خاطر برتریهایی است که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است.) به سبب عقل و تدبیری که خدا به آنها عطا کرده است و نیز به خاطر این که کسب و انفاق را به آنان اختصاص داده است. پس آنان محافظت و رعایت و اداره نمودن زنان به عهده می گیرند. برتری مرد در کمال عقل و حسن تدبیر و نظر محکم و ازدیاد نیرو است، از این رو نبوت، امامت، ولایت، گواهی، جهاد و غیره به آنان اختصاص یافته است. (ارشاد العقل السلیم 339/1).

در ضمن قابل یادآوری که: شرط سرپرستی و مدیریت، لیاقت تأمین و اداره زندگی است و به این جهت، مردان نه تنها در امور خانواده، بلکه در امور اجتماعی، قضاوت و جنگ نیز بر زنان مقدمند، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ... وَ بِمَا أَنْفَقُوا و به این خاطر فرمود: «قَوَّامُونَ عَلَى ازواجهم»، زیرا که مسئله‌ی زوجیت مخصوص زناشویی است و خدا این برتری را مخصوص خانه قرار نداده است.

گرچه برخی زنان، در توان بدنی یا درآمد مالی برترند، ولی در قانون و برنامه، باید عموم را مراعات کرد، نه افراد نادر را.

بعد از ذکر این حکمت می افزاید: که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند به دو دسته تقسیم میگردند:

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»: دسته اول: نوعی صالح و مطیع، و دسته ای دوم نافرمان و گردنکشند.

به یاد داشته باشید که تواضع زن، ضعف نیست، بلکه یک ارزش است، طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: زنان صالح، زنانی هستند که متواضع اند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که الله متعال برای آنان قرار داده، می کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و وظایف و مسؤولیتهای خود را به خوبی درک و انجام می دهند. واقعاً نشانه‌ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و ناموس شوهر در غیاب اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به‌وی دستور دهی، از تو

فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارنده این امورند.

همچنان در حدیث آمده است: بدترین مقام و منزلت در روز قیامت و در پیشگاه خدا از آن زن مردی است که با هم نزدیکی نموده اند آنگاه راز یکدیگر را فاش می کنند. «وَأَلَّا تَيَّ تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ»:

دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف محوله خویش نشوز و سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، یعنی آنان که افاده و تکبر دارند، و خود را بالاتر از اطاعت شوهر می دانند. در این اینجا است که: علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آریم یعنی قبل از اینکه زن ناشزه شود، چاره ای بیندیشید.

نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری جویی بر شوهر است. اعراب می گویند: «نشزت المرأة»: «زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور

«پس» مردان در برخورد با چنین زنان ناشزه ای، وظایفی دارند که باید مرحله به مرحله اجرا گردد، در مرحله اول می فرماید: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می ترسید پند و اندرز دهید» که البته بر شما واجب است راه و طریق اصلاح را نسبت به آنان پیش بگیرید. یعنی: آنچه را که الله متعال بر عهده آنان نهاده است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستور دهنده می بودم که برای کسی سجده کند، بی گمان زن را دستور می دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد».

در مرحله دوم می فرماید: «در صورتی که پند و نصیحت فایده نرساند، در بستر از آنها دوری کنید.» طوری که می فرماید:

«فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»: آنان را در خوابگاهها ترک کنید (یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر (لحاف خویش جای ندهید).، با آنها صحبت نکنید و به آنها نزدیک نشوید.

حکمت دین مقدس اسلام به ما حکم می کند و این فهم عالی را برای ما می آموزاند که: برخورد با منکرات باید گام به گام و مرحله به مرحله صورت گیرد. همانا (موعظه، قهر و تنبیه) تا زمانی که موعظه مؤثر باشد، قهر و خشونت ممنوع است، و تا قهر و جدایی موقت اثر کند، تنبیه بدنی ممنوع است. به یاد داشته باشد که: برخورد خشن و تنبیه، تنها برای انجام وظیفه است، نه انتقام و کینه و بهانه.

ابن عباس (رض) فرموده است: «هجر» یعنی با او نزدیکی نکند، با او همبستر بشود اما به او پشت کند. (کشاف 393/1، طبری نیز این را اختیار کرده است).

و در مرحله سوم: در صورتی که سرکشی و بغاوت در برابر وظایف و مسئولیت ها ادامه یابد و از حد و مرز تعیین شده بگذرد، و وضع به قانون شکنی قانون خانواده منجر

شود و علاج ها و نسخه های سه گانه فوق ذکر تاثیر گزار نباشد، و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند « آنها را تنبیه بدنی کنید » «و اضر بوهن». یعنی آنان را بزنید. زدن باید آهسته و بدون اذیت که از بی احترامی، إهانت و اساءه ی ادب، دور باشد؛ چنین زدن، برای چاره اندیشی و جلوگیری از بلندپروازی بیهوده و آشفتگی، خرد کردن خودخواهی و بزرگ بینی و بیرون راندن وسوسه ها از سر آنان است و دیگر این که: زن احساس کند که محبوبیت خود را از دست می دهد.

درضمن منظور این نیست که هر سه کار هم زمان صورت بگیرند، بلکه مراد این است که در حالت نشوز و نافرمانی می توان از این سه تدبیر استفاده کرد. اما نحوه ی استفاده از این تدابیر؛ پرواضح است که باید در میان کوتاهی زن و مجازات تناسب وجود داشته باشد و در جایی که از تدبیر سبک تر اصلاح امکان پذیر است نباید از تدبیر سخت تر استفاده کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه به زدن زن اجازه داده با اکراه اجازه داده و باز هم آن را پسند نفرموده است. اما هستند زنانی که اصلاح آنان بدون زدن ممکن نیست. در این حالت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داده اند که بر صورت زده نشود، با بی رحمی زده نشود و با چیزی یا وسیله ای که بر جسم اثری از خودش به جای بگذارد زده نشود.

«فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»: (پس) اگر اطاعت کنند، تجسس مکنید بر ایشان راه الزام را؛ یعنی اگر زنان به پند؛ و بعد فراش؛ و ضرب؛ از بدخوئی و نافرمانی باز آیند، و ظاهراً به شما مطیع شوند؛ شما نیز بس کنید، و گناه آنها را به دل مگیرید.

درضمن قابل یادآوری است که: سه مرحله موعظه، ترك هم خوابی و تنبیه، برای مطیع کردن زن بیان گردیده است. پس اگر زن احیاناً از راه دیگری مطیع می شود، در این صورت مرد حق برخورد ندارد. زیرا جمله ی «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ» نشانه آن است که هدف اطاعت است، ولو که به سایر طروق دیگری صورت گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (34)»: الله بالاتر از توان شما قرار دارد و از شما بزرگتر است، همو ولی و سرپرست زنان است و هرکس که به آنها ستم ورزد و تجاوز کند، از وی انتقام می گیرد. نگاه کنید و ببینید خدا به ما می آموزد چگونه زنان خود را تأدیب کنیم! به ترتیب بندی عقوبات و کیفرها بنگرید که اول دستور پند و اندرز را به ما داده است و آنگاه فرمان ترك و هجر و در آخر، دستور زدن غیر «مبرح» را داده است. (ضرباً غیر مبرح؛ این بخشی است از حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم که یکی از سه راه جلوگیری از «نشوز» زن است. اما همچنان که مشاهده می کنید، ضرب، مطلق

نیست بلکه مقید است و قید «غیر مبرح» را دارد؛ یعنی زدن که سخت و شدید و دردآور نباشد. مردان نباید این حدیث را مستمسکی برای خشونت و تندخویی خود قرار دهند؛ چرا که پیامبر ما، پیامبر رحمت و برکت و مهربانی بوده است، پیامبری که حتی به حال حیوانات نیز ترحم نموده است. و در حدیث دیگری آمده است که خطاب به یکی از همسرانش فرمود: اگر ترس عقوبت را نداشتی، شما را با این مسواک می زدم! سپس آیه با اشاره به صفت علو و عظمت الله متعال خاتمه یافته است تا به بندگان نشان دهد که قدرت الله بالاتر از قدرت شوهر قرار دارد، و خدا یاور ضعیفان و پناهگاه مظلومان است.

تنبه بدنی و تأدیب:

تنبه بدنی و تأدیب باید برای اصلاح زن باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. قابل تذکر است که: سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد، مانند زدن زن با جوب مسواک بطور آهسته، که فقط نشاندهنده تنبیه باشد.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد کسانی که به زنانشان میزنند فرمود: «لقد أطاف بآل محمد نساء كثير يشكون أزواجهن ليس أولئك بخياركم» (صحیح - روایت ابوداود)، یعنی: (بسیاری از زنان نزد آل محمد از شوهرانشان شکایت کرده اند، آنها (یعنی آن شوهران) از بهترین شماها نیستند).

و فرمودند: «أما يستحي أحدكم أن يضرب امرأته كما يضرب العبد، يضربها أول النهار ثم يضاجعها آخره». یعنی: (آیا یکی از شماها شرم و حیاء نمیکند از اینکه زنش را مانند برده در اول روز میزند، و سپس آخر روز (یعنی در شب) با او نزدیکی میکند؟!)

و فرمودند: «رفقا بالقوارير» یعنی: (با زنان با نرمی رفتار کنید). (صحیح بخاری)

قواریر یعنی شیشه، و در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم زنان را به شکنندگی و لطافت شیشه تشبیه کرده است، زیرا مانند شیشه حساس هستند و عاطفه شان مانند شیشه شکننده است.

و فرمودند: «فاتقوا الله في النساء فإنهن عوان عندكم» (صحیح مسلم) یعنی (از خداوند در مورد رفتار با زنان بترسید، زیرا آنها نزد شما اسیر هستند).

ولی اگر زن و شوهر با هم به هیچ وجه نشود صلح کنند و به هم سازگاری نداشته باشند خداوند متعال راه طلاق را بیان فرموده آنها پس از اینکه سعی کنند با هم صلح کنند، و اگر چاره ای نشد سپس طلاق راه حل نهاییست و آنها با آرامی، خداوند میفرماید: «... فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...» (البقرة: 231) (یا آنان را به نیکی نگاه دارید، یا به نیکی رهایشان کنید).

بنابراین شما باید هم حق خداوند را اداء کنید و هم حق زنتان، پس اولاً باید استغفار و توبه کنید و این حق خداوند هست و خداوند متعال غفور و رحیم هست و توبه کنندگان را دوست دارد، و دیگر اینکه باید از زنتان حلال بود بطلبید و او را راضی کنید تا شما را ببخشد.

شیخ محمد قطب مفسر مشهور جهان اسلام در جواب سوالی که چرا دین اسلام برای مرد این حق را داده است که زن خویش را بزند فرموده است: می دانیم که بنا به آیه 34 از سوره نساء، خدای متعال سرپرستی خانواده را به مرد سپرده است. یکی از جزئیات سرپرستی مرد بر زن این است که در صورت تخلف زن از وظایف همسری اش مرد می تواند او را تأدیب کند. از سیاق آیه 34 سوره النساء دریافتیم که این آیه ابزارهای تأدیب زن را به ترتیب بیان کرده تا در پایان به مسأله تنبیه ملایم زنان می رسد. در این جا ما در صدد سخن گفتن درباره ی مواردی نیستیم که از این حق سوء استفاده می شود و جز با تربیت اخلاقی و بالابردن شأن و جایگاه انسان ها نمی توان از آن جلوگیری کرد و این مسأله ایست که اسلام نسبت به آن بی توجه نبوده است. بلکه می خواهیم درباره ی

مشروع بودن این حق و ضرورت وجود آن برای حفظ کانون خانواده و جلوگیری از نابودی و از همپاشیدن آن سخن بگوییم.

هر قانون یا نظامی در دنیا باید لزوماً دارای سلطه‌ای باشد که به وسیله‌ی آن افرادی را که برخلاف قانون رفتار می‌کنند تنبیه و مجازات کند در غیر این صورت فقط نوشته‌ی بی‌ارزشی خواهد بود و هدفی که برای آن وضع شده است تحقق نخواهد یافت. نظام خانوادگی و زندگی زناشویی با هدف سودمندی برای جامعه و زوجین برپا شده است و انتظار می‌رود بیشترین منافع را برای همگان در بر داشته باشد. زمانی که دوستی و محبت بر کانون آن حکم‌فرما باشد؛ بدون دخالت قانون همه‌ی منافع و مزایای آن تحقق خواهد یافت. اما زمانی که اختلاف به وجود می‌آید زیان آن فقط به زوجین محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان را نیز - که جوانه‌های فردای جامعه هستند و باید با بهترین ابزارهای تربیت و رشد از آن‌ها مراقبت کرد - در بر خواهد گرفت. زمانی که زن عامل به وجود آمدن چنین زیانی باشد چه کسی باید او را به راه درست بازگرداند؟ آیا دادگاه می‌تواند چنین کاری کند؟ دخالت دادگاه در روابط خصوصی میان زوجین به گسترش دایره‌ی اختلافات - که ممکن است ساده و گذرا باشد - و نابودی این رابطه می‌انجامد. زیرا این امر باعث تحقیر یکی از طرفین می‌شود و غرورش باعث کشیده شدن او به سوی گناه شود و در نتیجه ممکن است بر موضعش پافشاری کند. بنابراین، صحیح آن است که دادگاه فقط در مسائل مهمی دخالت کند که هر تلاشی برای حل آن‌ها دچار شکست می‌شود.

علاوه بر این پناه‌بردن به دادگاه در رویدادهای کم‌اهمیت زندگی روزمره که هر لحظه تکرار می‌شود و پس از مدت کوتاهی پایان می‌یابد اشتباهی است که خردمندان بدان دچار نخواهند شد. همچنین این کار برپایی یک دادگاه در هر خانواده را می‌طلبد تا شبانه‌روز به فعالیت پردازد!

بنابراین، باید یک نیروی داخلی برای این تأدیب وجود داشته باشد که همان سرپرستی و تسلط مرد بر زن است. زیرا در اصل او سرپرست اصلی خانواده است و مسئولیت تحمل پیامدهای این زندگی به عهده‌ی اوست. مرد به آرامی و با روشی پسندیده به‌گونه‌ای که طرف مقابل را به راه صواب بازگرداند و احساساتش را جریحه‌دار نکند خطاب به همسرش اقدام به نصیحت و اندرزهای خیرخواهانه می‌کند. چنانچه این امر نتیجه داد که بسیار مطلوب است. در غیر این صورت مرد از روش دیگر که کمی شدیدتر است استفاده می‌کند که همان خودداری از همبستر شدن با همسرش است. این عمل توجه روحی و عاطفی شدید اسلام به سرشت زن را نشان می‌دهد که همواره به زیبایی خودش می‌بالد به حدی که این امر گاهی به غرور زن و تخلف از وظایف همسری می‌انجامد. خودداری شوهر از همبستر شدن با زن در واقع به معنای سر فرود نیلورتن در برابر این، به خود بالیدن و فخر فروشی اوست و باعث می‌شود زن از این کار دست بردارد و به راه درست بازگردد.

اما چنانچه هیچ‌کدام از این روش‌ها مؤثر واقع نشد، در حقیقت ما در مقابل سرکشی شدیدی قرار گرفته‌ایم که هیچ چیز جز یک برخورد خشونت‌آمیز یعنی تنبیه نمی‌تواند با آن مقابله کند. البته تنبیه باید نه با هدف آزار رساندن بلکه با قصد تأدیب (و بازگرداندن

زن به مسیر عادی زندگی زناشویی) انجام شود. به همین دلیل در اسلام تصریح شده است که تنبیه زن نباید شدید یا آزاردهنده باشد.

در این جا شبهه‌ای مطرح می‌شود که اسلام با روا دانستن تنبیه بدنی زن در حقیقت به غرور زن اهانت کرده و با او به خشونت رفتار کرده است. اما باید متذکر شد که از یک طرف اسلحه‌ی پنهانی فقط زمانی به کار برده می‌شود که هیچ راه مسالمت‌آمیزی به نتیجه نرسد و از سوی دیگر در برخی موارد انحراف روحی روانی، هیچ ابزاری جز این روش مؤثر نخواهد بود.

اما در موارد عادی که شدت آن به درجه‌ی مریضی نمی‌رسد، نیازی به تنبیه نیست. این امر جز یک سلاح بازدارنده چیز دیگری نیست. و در موارد غیر ضروری نباید از آن استفاده کرد یا به عنوان اولین راه حل بدان اندیشید. زیرا ترتیب درجات و مراحل در آییه‌ی مورد بحث به صراحت به این امر اشاره می‌کند و رسول الله صلی الله علیه وسلم مردان را از استفاده از این حق - جز در نیاز و ضرورت بسیار شدیدی که هیچ چیز جز آن مؤثر نخواهد بود - نهی می‌کند و در سرزنش آنان می‌فرماید: «لَا يَجْلِدُ أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَيْرِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ». بخاری (5204). یعنی: «شما نباید همسران را به شدت کتک بزنید. سپس شب هنگام با او هم‌بستر شوید». پایان سخن استاد محمد قطب برگرفته از کتاب: شبهاتی بر علیه اسلام.

نشوز:

نظام خانوادگی در دین مقدس اسلام از اهمیت و ارزشی خاصی برخوردار است، اما یکی از مسائل پُر ابهام درباره حقوق زنان در اسلام، مسأله نشوز و تمکین زوج و زوجه است. در مورد نشوز و تمکین، گاه این تلقی وجود دارد که تنها زن در مقابل مرد تکلیف دارد و مرد عاری از مسئولیت است و کلمه تمکین و نشوز صرفاً در مورد زوجه استفاده شده است؛ و برخی نیز از این سخنان، در جهت محدودیت حقوق زنان در اسلام و ترویج فرهنگ مردسالاری استفاده می‌کنند.

معنا و مفهوم نشوز:

موضوع تمکین و نشوز از جمله مباحث مهم حقوق خانواده به‌شمار می‌رود. تمکین به‌صورت مطلق، به معنای اداء حقوق زوجیت طرفین نسبت به یکدیگر است و نشوز در مقابل این مفهوم، به معنای خروج و امتناع از اداء این وظایف است. از جمله وظایف زن می‌توان به تمکین جنسی و إذن خروج از منزل اشاره کرد و از وظایف مرد به پرداخت نفقه، مهریه، رعایت حق قسم و حق مواقعه اشاره داشت. در آثار فقهی و حقوقی، تمکین و نشوز بیشتر درباره زن به کار رفته است، اما در مورد نشوز، در آثار متعدد فقهی این کلمه به مردان نیز نسبت داده شده است. کلمه «نشوز» در لغت به معنای ارتفاع (آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی، تهران، نشر نی، چاپ دهم، ۱۳۸۸) و بلندی و برجستگی است که از نشز به معنای قسمت‌های بلند زمین گرفته شده است. بنابراین حالت ارتفاع در معنای آن (هر چه باشد) نهفته است (ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بیروت، دار صار، ۱۴۱۴ق؛ و نیز قم، نشر ادب حوزه، محرم ۱۴۰۵، ج ۵). همچنین به کسی که نشسته است و بلند می‌شود «نشز» گفته می‌شود.

این لغت به معنای بلندشدن و تغییر موقعیت است. حال زمانی که مرد و یا زن از وظیفه خود تعدی می‌کند و آن را قبول نمی‌کند، ناشز و ناشزه گفته می‌شود؛ چون با انجام‌دادن وظیفه، از آنچه خدا بر او واجب کرد، حرکت کرده و قبول نکرده است. نشوز در معنای اصطلاحی به خروج از طاعت تعبیر شده است و این شبیه معنای لغوی و ارتفاع از مسئولیت است (اسدی حلی، جمال‌الدین بن فهد (ابن فهد). براین اساس بسیاری از فقها، نشوز را به معنای خروج از طاعت دانسته‌اند (الاصفهانی، بهاء‌الدین محمد بن حسن (فاضل هندی) و معتقدند «نشوز به معنای سرکشی هر یک از زن و مرد از فرمان دیگری در اموری که اطاعت در آن واجب است، است» (تبریزی، میرزا جواد). پس نشوز به معنای عصیان، سرکشی و امتناع هر یک از زوجین از انجام تکالیف زناشویی خود است.

قابل یادآوری است که: کلمه نشوز که در قرآن کریم، در دو آیه به آن اشاره شده است: آیه 34 و 128 سوره النساء.

أسباب نزول آیه 34 :

280- ابن ابوحاتم از حسن (روایت کرده است: زنی که شوهرش او را سیلی زده بود حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از پیامبر درخواست کرد به حال او رسیدگی شود. رسول الله (دستور داد: شوهر این زن متناسب با گناهی که مرتکب شده است جزا داده شود. پس خدای بزرگ آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» را نازل کرد. آن زن بدون این که شوهرش جزا داده شود برگشت (این حدیث مرسل است).

281- ابن جریر از چندین طریق از حسن (روایت کرده و در برخی از این روایات آمده است: شخصی از انصار همسر خود را سیلی زد و آن زن حضور رسول الله آمد و درخواست کرد که شوهرش به کیفر عمل خود برسد، پیامبر (حکم کرد مرد باید جزا داده شود. پس خدای عزوجل «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (طه: 114) «و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو انجام پذیرد، شتاب مکن». (مراجعه شود به اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال‌الدین سیوطی)

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

و اگر و اگر (شما اولیای امور) از جدایی و شکاف میان زن و شوهر بیم داشته باشید، صلاح کاری (داوری) از خانواده شوهر، و صلاح کاری (داوری) از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور (صلاح کاران) اصلاح را بخواهند الله میان آن دو (زن و شوهر) موافقت (و الفت) پیدا می‌کند؛ بی‌گمان الله دانای باخبر است. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِنْ خِفْتُمْ»: ای علمتم: اگر دانستید، متوجه شدید. «شِقَاق»: اختلاف، جدایی.

«فابْعَثُوا»: بفرستید، برگزینید. «حکما»: داور، مردی دادگر و توانا.

تفسیر:

دین مقدس اسلام باتمام قوت و صلابت و فهم عالی مصطلتی برای زن و شوهر هدایت می‌فرماید که در صورت بروز خطر و ترس در نزاع طرفین وجود داشت و امکان صلح

وسازش در بین طرفین به مرحله ناخوشایند رسید، نباید باعجله دست به کدام عمل نابخیردانه بزنید بلکه در این مورد نقش محکمه خانوادگی را نباید فراموش کرد. طوریکه می فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا»: ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! اگر از جدایی و شکاف و از خراب شدن روابط زن و شوهری بیم داشتید، یک حکمی از از خویشاوندان شوهر، و حکمی از خویشاوندان زن تعیین کنید. تا با هم اجتماع و جلسه ای داشته باشند و در امر زن و شوهر دقت نمایند. و هرچه را مصلحت بدانند انجام بدهند.

باید گفت که: امکان صلح و آشتی در هر اختلافی وجود دارد، به شرطی که طرفین خواهان صلح و آشتی باشند و کسانی که اقدام به داوری می کنند نیز خواستار آن باشند که در میان دو طرف به گونه ای صلح و آشتی ایجاد شود. علماء اجماع دارند بر اینکه فیصله داوران یعنی حکمی در امر جمع نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی افکندن، به نزد جمهور علماء نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف بر آنند که داوران صلاحیت جمع کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی افکندن را و در صورتی که قادر به جمع کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن دو، جز به حکم قاضی انجام نمی گیرد.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: در مورد اینکه این داوران یعنی حکم چه اختیاراتی دارند اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از فقیهان می گویند داوران حق تصمیم گیری ندارند، آنان هر راه حلی را که مناسب بدانند، فقط می توانند پیشنهاد بدهند، پذیرفتن و یا نپذیرفتن آن در اختیار زوجین است. البته اگر زوجین به آنان وکالت طلاق، خلع و یا هر تصمیم مناسب دیگری را داده باشند، در آن صورت پذیرفتن تصمیم و داوری آنان بر زوجین لازم است. این قول و مذهب فقیهان حنفی و شافعی است. گروهی دیگر از فقیهان می گویند داورها تنها حق تصمیم گیری درباره ی حل اختلافات را دارند، حق تصمیم گیری درباره ی جدایی را ندارند. این قول حسن بصری، قتاده و برخی فقیهان دیگر است. گروهی دیگر می گویند داورها درباره ی جدا کردن و یا نکردن زوجین اختیار کامل دارند. ابن عباس، سعید بن جبیر، ابراهیم نخعی، شعبی، محمد بن سیرین و برخی دیگر همین قول را برگزیده اند.

وبعض میفرماید: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» اگر این دو حکم (با حسن نیت و دلسوزی وارد عمل شوند و) هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، و به خاطر خدا اندرزگو باشند، پا در میانی آنها مبارک خواهد بود و خدا سازش و الفت را در قلب زن و شوهر ایجاد کرده و مهر و محبت را در نهان آنها قرار خواهد داد. اما اگر داوران در کار داوریشان با یکدیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست و برای این که به داوران هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (35)» همانا خداوند به احوال بندگان آگاه و در قانونی که برای آنان وضع نموده است حکیم است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبل از آغاز از بدو سوره درباره ی تنظیم و سازماندهی روابط خانواده،

آزمودن یتیمان، بازپس ندادن اموال به کم خردان و اسرافگران و چگونگی برخورد درست و نیکو با زنان بود.

اینک در آیات (36 الی 39) در باره برخی از حقوق همگانی، پیوند ارزنده ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی مورد بحث قرار داده میشود، و این که انفاق و احسان به شیوه ی پاکدلانه و دور از ریا و خودخواهی انجام گیرد. بلی! سرآغاز این دستور با «واعبدوا الله»، شروع می شود؛ چون بندگی حق، اساس همه چیز است. در ضمن قابل توجه ودقت میدانم که: این ایه مبارکه ؛ از حقّ الله «وَاعْبُدُوا اللَّهَ» تا حقّ بردگان «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» را به بیان گرفته نشانگر جامعیت دین مقدس اسلام است.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

والله را عبادت کنید، و چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و ناداران و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان در پهلوی نشسته و با مسافران و با کنیزان نیکی و احسان کنید؛ بی گمان الله کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذی القربی»: خویشاوندان. «الجار ذی القربی»: همسایه ی نزدیک. «الجار الجنب»: همسایه ی دور و بیگانه. «الجنب»: دور. «الصاحب بالجنب»: همنشین، همراه، همکار، همسفر، ندیم و همدم، خدمتگزار، دوست. «ابن السبیل»: در راه مانده، مسافر، مهمان. «ما ملکت ایمانکم»: بردگان، کنیزان خود. (النساء 24). «مختالاً»: خودخواه و متکبر. «فخوراً»: خیالاتی، فخر فروش، کسی که در مورد خود دچار توهم است، خودستا.

تفسیر:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم در این آیه مبارکه یک سلسله از حقوق اعم از حق الله و بندگان و آداب معاشرت با مردم بیان شده است، و روی هم رفته ده دستور از آن استفاده می شود.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»:

1- از مردم دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده، می گوید: الله را یگانه و یکتا و با عظمت بدانید، هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، اعم از بت و غیره. و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید و احترام آنان را به جای آورید.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به معاذبن جبل س فرمودند: «آیا می دانی که حق الله تعالی بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند.

فرمودند: اینکه او را بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر الله متعال چیست؟ حق آنان این است که ایشان

را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، وعدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است. «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»:

2 - سپس می فرماید و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید، در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان. حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. «وَبِذِي الْقُرْبَى»:

3 - همچنین به خویشاوندان نیکی کنید. این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تاکید فراوان در باره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم»، و گاهی به عنوان «احسان و نیکی به خویشاوندان». «وَالْيَتَامَى»:

4 - یتیمان، اشاره به حقوق «ایتام» بعمل آمده است، و اشخاصی با ایمان را توصیه به نیکی در حق «یتیمان» می کند (و الیتامی) زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد. «وَالْمَسَاكِين»:

5 - رعایت حقوق درماندگان و بیچارگان (والمساکین). زیرا در هر اجتماعی افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود دارند که فراموش کردن آنها برخلاف تمام اصول انسانی است. «وَأَلْجَارِ ذِي الْقُرْبَى»:

6 - توصیه به نیکی در حق همسایگان نزدیک. که دو حق بر تو دارد: یکی حق همسایگی و دیگری حق خویشاوندی، پس با او نیک باش. «وَأَلْجَارِ الْجُنُب»:

7 - یعنی همسایگان دور که با شما خویشاوندی ندارد. پس به هر اندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف تر می شود و به هر اندازه که منزلش نزدیک تر باشد، حق وی هم قوی تر می شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص در باره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من در باره همسایه سفارش می کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می برد». «وَالصَّاحِبِ بِالْجَنُب»:

8 - سپس قرآن در باره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کرده، می فرماید: «و به دوست و همنشین» نیکی کنید.

ابن عباس گفته است: «صاحب بالجنب» عبارت است از رفیق سفر، و زمخشری گفته است: عبارت است از آن که با تو هم صحبت است، فرق نمی کند که در سفر رفیق تو باشد، یا همسایه ی دیوار به دیوار باشد، یا همصنفی و رفیق دوران تحصیل شما باشد، یا در مجلس در کنارت بنشیند. خلاصه هرکس که کمترین انس و الفتی با تو داشته باشد لازم است چنان حقی را در حق او رعایت کرده و آن را فراموش نکنید. بنا به قول ضعیفی؛ «صاحب بالجنب» عبارت است از همسر.

«وَإِنَّ السَّبِيلَ»:

9 - یعنی مسافر غریب که از وطن و کس و کارش بریده باشد. یعنی: به مسافری که به طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راهمانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است.

«وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»:

10 - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به عبد و کنیزان. و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور فرموده اند که به غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود»

توجه فرماید که: آیه مبارکه با حق الله متعال آغاز شد، و با حقوق غلامان و کنیزان خاتمه یافت. تنه‌این آیه نیست که در آن در باره غلامان و کنیزان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (36)»:

در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: همانا الله دوست ندارد کسی را که متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد، و به عنوان افتخار، بر خویشاوندان و همسایگان گردن فرازی نماید و به مردم فخر بفروشد و خود را بالاتر بگیرد و خود را از آنان برتر بداند. فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است.

«مختال»: کسی است که در دنیای خیال، خود را بزرگ می‌پندارد و تکبر می‌کند. طوریکه به اسب هم «خیل» می‌گویند چون متکبرانه راه می‌رود. ولی اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست.

به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر، از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سر باززند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و هر کس که مشمول لطف او نباشد از هر خیر و سعادت محروم است.

بصورت کلی باید بعرض رسانید که بی‌توجهی به والدین و بستگان و یتیمان و محرومان جامعه، نشانه تکبر و فخر فروشی است.

این آیه دستور و هدایت جامع است که انسان را بر اتخاذ طریق نیکو و در پیش گرفتن اخلاق پسندیده، تشویق و ترغیب می‌کند و هر کس نیک در آن بیندیشد از اندرز رسانه‌های سخنوران و شیوا سخنان بی‌نیاز و از پند حکیمان مستغنی می‌شود.

الَّذِينَ يَخُلُونِ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را نیز به بخل دعوت می‌کنند و آنچه را

که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده می‌پوشانند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته)؛ و ما برای کافران، عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم. (۳۷)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِخْلُون»: بخل می‌ورزند. (بُخل، علاوه بر بخل ورزیدن در اموال و نبخشیدن به دیگران، شامل بُخل نسبت به علم، آبرو، قدرت و امکانات نیز می‌شود).
«هینا»: خوار کننده.

تفسیر:

در این آیه مبارکه اشاره واضح و آشکارا به آن‌عه از انسانهای متکبر و خود خواه است: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»: همچنان خداوند متعال دوست ندارد: کسانی را بخل می‌ورزند: (آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم) بخل می‌ورزند، بلکه مردم را نیز به ترک انفاق امر می‌کنند. قابل یادآوری است که: أمراض روانی انسان، گسترش یافتنی است. انسانهای بخیل، دوست دارند دیگران هم بخیل باشند.

آیه درباره ی یهود نازل شد که جمعی از آنها به أنصار می‌گفتند: اموال خود را در راه جهاد و صدقات خرج نکنید، اما با وجود این آیه عام است. واضح است که: بخل یکی از رذائل اخلاقی است که انسان را از خرج کردن آنچه در تحت اختیار اوست، منع می‌کند؛ خواه از حقوق الهی باشد، مانند: زکات، صدقه، انفاق برای عیال و خویشان و همسایگان.

قابل تذکر میدانم که: انسانهای بخیل باید مطمئن باشید که از محبت الهی محروم هستند. «وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: سعی میدارند: آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند، و خوف دارند که: مبادا افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند. یعنی اموال و ثروت خود را پنهان می‌دارند، و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را که در تورات آمده است کتمان می‌کنند. (تفسیر کشاف 395/1).
 در حدیث شریف آمده است: «الله متعال چون بر بنده ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد».

مفسر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: می‌نویسد: پنهان داشتن فضل الله این است که انسان به گونه ای زندگی کند که گویا خدا هیچ فضلی بر او نکرده است. به طور مثال خدا به کسی دارایی داده و او پایین تر از سطح خود زندگی کند. نه بر اهل و عیال خود خرج کند، نه بندگان خدا را کمک کند و نه در کارهای خیر سهم بگیرد. اگر مردم او را ببینند فکر کنند که بیچاره بسیار درمانده و تهیدست است. این کار ناسپاسی شدید خداست. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (ان الله إذا أنعم نعمة على عبد أحب أن يظهر أثرها عليه) «اگر خدا به بنده ای نعمتی داده باشد دوست دارد اثر آن را بر او ببیند. یعنی از خوردن و نوشیدن، لباس و مسکن و نحوه ی زندگی و بذل و بخشش او این نعمت خدا اظهار شود). «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً (37)» «برای آنان که نعمت خدا را انکار می‌کنند، آزاری دردناک همراه با خفت و خواری آماده کرده ایم.

شاید سر تعبیر به «کافرین» آن باشد که «بخل» غالباً از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا انسانهای بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار نسبت به نیکوکاران

ندارند، و این که می گوید: «عذاب آنها خوارکننده است» برای این است که جزای «تکبر» و «خود برتربینی» را از این راه ببینند.

اسباب نزول آیات 37 - 39:

284- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: علمای بنی اسرائیل از بیان دانش خود بخیلی می کردند. پس آیه: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ...» نازل شد.
285- ابن جریر از طریق ابن إسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گزدم بن زید با کعب بن شراف، اسامه بن حبیب، رافع بن ابورافع، بحری بن عمرو، حیی بن اخطب و رفاعه بن زید بن تابوت همپیمان شده بود، این ها نزد عده ای از انصار می آمدند و چهره ای خیرخواهانه به خود می گرفتند و به آن ها می گفتند: مال و دارایی خود را خرج نکنید، زیرا بیم آن می رود که با انفاق مال تنگدست و فقیر شوید [اگر به این کار میل فراوان دارید] در مصرف شتاب نکنید چون معلوم نیست آینده چه می شود. پس در باره آن ها «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (37) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38) وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)» نازل شد. (طبری 9503 از ابن اسحاق روایت کرده).

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم (نمایش) انفاق می کنند و (در حقیقت) به الله و به روز آخرت ایمان ندارند (در واقع شیطان همدم آنها است) و هر کس که شیطان همنشین او باشد، پس وی چه بد همنشینی است. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رئاء الناس»: تظاهر و نشان دادن به مردم. آن این است که کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر باشد نه برای الله. «قرینا»: همدم، رفیق، دوست، هم سخن.

تفسیر:

هم بخل و ترك انفاق بد است، هم انفاق ریایی. در آیهی قبلی از بخل مزمت و نکوهش بعمل آمده است. در آیه مبارکه از بخشش های ریاکارانه، که عامل ریا، همانا عدم ایمان واقعی به خدا و قیامت است. طوریکه می فرماید: «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ»: و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام) انفاق می کنند، نه در راه رضایت الله متعال، قابل تذکر است که: هدف از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، چون این هدف با ریاکاری هم تأمین می شود. بلکه هدف، رشد معنوی انفاق کننده نیز می باشد. ازین آیه مبارکه معلوم گردید که همچنانکه خود بخل در راه الله متعال مذموم می باشد؛ خرج برای ریا و نمایش به مردم هم مذموم است؛ کسانی مرتکب این اعمال می شوند که شیطان رفیقشان است، و آنها را به این کار مستعد می گرداند. در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعلهور می شود».

«وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: ایمانی درست به الله و روز آخرت ندارند. آیه درباره ی منافقین نازل شده است.

«وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38)»: هرکس شیطان دوست و رفیقش باشد و دستور آن را اجرا کند این دوستی و رفاقت و هم صحبتی امری زشت و ناپسند است.

آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند (و کسی که شیطان قرین اوست بدقرینی برای خود انتخاب کرده) و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت.

شیطان، گاهی از دور چیزی را به انسان القا و وسوسه می‌کند و گاهی از نزدیک همدم آنان می‌شود. مؤمنان از وسوسه‌ها و القانات شیطان می‌گریزند، طوریکه در (آیه 36 سوره ی زخرف) آمده است: «مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»: هرکه از یاد و ذکر الله رویگردانید، شیطانی برای او برمی‌انگیزیم تا یار و همنشین دائمی او باشد.

از این آیه استفاده می‌شود که رابطه «متکبران» با «شیطان و اعمال شیطانی» یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی.

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

و بر آنان چه زیانی بود اگر به الله و روز قیامت ایمان می‌آوردند، و از آنچه خدا به آنان داده انفاق می‌کردند؟ والله متعال از (اعمال و نیات) آنها آگاه است. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما ذا عليهم»: چه زیانی برای آنان داشت، چه می‌شد؟

تفسیر:

در این آیه به عنوان اظهار تأسف به حال این عده می‌فرماید: «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» چه می‌شد اگر آنها (از این بیراهه‌ها باز می‌گشتند و) ایمان به الله و روز رستاخیزی آوردند و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان الله می‌دادند) و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت را کمایی می‌کردند.

«وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)»: انسانهای بخیل، یا ریاکار باید بدانند که زیر نظر خداوند متعال قرار دارند، و در همه احوال الله متعال از نیات و اعمال آنها باخبر است، و بر طبق آن به آنها جزا و مجازات می‌دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (40 الی 42) موضوعاتی درباره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای امتثال دستورات و حذر و خویشانداری از منهیات (کارهای ناروا) که در آیات قبلی تذکری از آن بعمل آمد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

البته الله (حتی) به اندازه سنگینی ذره (بر کسی) ظلم نمی‌کند، و اگر آن (ذره) نیکی باشد، (الله) دو چندانش می‌کند، و از نزد خود (صاحب آن را) ثواب بزرگ می‌دهد. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثْقَالِ»: وزن، مقدار، اندازه، سنگینی. «ذَرَّةٌ»: جزئی بسیار کوچک، کمترین ماده، کمترین چیز، مقیاسی معادل یکصدم جو، ذرات معلق در هوا، دانه ای از نوع گرد و غبار که در وقت تابش آفتاب از روزنه به درون می تابد و در میان نور آفتاب دیده می شود. «مِثْقَالِ ذَرَّةٍ»: کمترین و سبکترین وزن، هموزن ذره ای همتای ذره ای. «من لدنه»: از نزد خود، از جانب خود.

تفسیر:

خداوند متعال از کمال عدل و فضل خویش و مبرا بودنش از ظلم و ستم کم و فراوانی که با عدل و فضل او منافات دارد، خبر داد و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره ای ظلم نمی کند و به قدر يك ذره حقوق کسی را ضایع نمی گرداند و از عمل هیچکس چیزی نمی کاهد هر چند یک ذره هم باشد. همانطور که فرموده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» ۷ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۸: (الزلزلة: 7-8). «هر کس ذره ای کار خوب انجام دهد پاداش آن را می بیند و هر کس ذره ای کار بد انجام دهد پاداش آن را می بیند». «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفْهَا»: و اگر کار نیکی انجام شود خداوند بر حسب حالت انجام دهنده و إخلاص و محبت او، پاداش آن را ده برابر و یا بیشتر می نماید. «وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا»: و خداوند از جانب خود اضافه بر پاداش کار نیکش، او را پاداش می دهد. از قبیل این که او را به انجام کارهای نیک دیگری توفیق می دهد و نیکی فراوان و خیر زیاد به او می بخشد.

«ذره»: در اصل به معنی مورچه های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می شود، ولی تدریجاً به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است، و امروز به «اتم» که کوچکترین جز اجسام است نیز ذره گفته می شود و از آنجا که «مِثْقَالِ» به معنی «سنگینی» است، تعبیر «مِثْقَالِ ذره» به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می باشد. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن گاه خداوند متعال خطاب به فرشتگان می فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین ترین پایین ترین هموزن ذره ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می آورند». آنگاه راوی حدیث فرمود: اگر می خواهید آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» را بخوانید.

سپس اضافه می کند: «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا»: خداوند نه تنها ظلم نمی کند، بلکه اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می دهد، یعنی اگر آن نیکی یک ذره باشد خدا آن را افزایش می دهد و آن را چند برابر اضافه می کند.

در ضمن باید گفت که: خداوند عادل است و مجازات های او عکس العمل کردارهای خودماست.

«وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (40)»: یعنی از جانب خود علاوه بر پاداش و اجر عمل، ثوابی عظیم می دهد که عبارت است از بهشت مملو از نعمت.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

پس حال آنها چگونه است، آن روزی که از هر امتی، و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را (نیز ای محمد) بر آنان (امت مسلمان) گواه بیاوریم. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کیف»: چگونه؟ «شهیداً»: گواه.

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته که در مورد مجازاتها و مکافات بدکاران و نیکوکاران سخن می گفت، این آیه مبارکه اشاره به مساله شهود و گواهان روز قیامت و آخرت کرده، می فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»: حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی شاهد بر اعمال آنها می آوریم و تو را شاهد بر آنان خواهیم آورد یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو را بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده ای، گواه می آوریم تا بر مؤمنان به ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتیم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سورة «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» ۴۱: فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اشک لبریز شده است». حکمت و فلسفه مطرح کردن موضوع شهادت در روز جزا این است که انسانها به اعمال نیک مبادرات نمایند و از اعمال بد و خلاف شرع و خلاف مقام انسان و انسانیت امتناع و دست بردارند، و ایجاد این احساس در وجود انسانها موجب سرفرازی و سربلندی نیکان و سرشکستگی و افتضاح بدان تأثیر بسزای دارد و در نتیجه در ترغیب به انجام حسنات و بازداشتن از سینات و گناهان تأثیر مثبت بجاء می گزارد.

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

در آن روز کسانی که کافر شدند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم بمخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای کاش زمین بر آنها هموار گردد (در زمین فرو روند) و نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ»: ای کاش با خاک یکسان می شدند! ای کاش هم چون زمین، خاک می بودند! ای کاش زمین بر آنها هموار و صاف می شد. تسوی (سوی): یکسان و هموار می شود. «حدیثاً»: سخنی، گفته ای.

تفسیر:

«يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ»: در آن روز هولناک، نابکاران که یگانگی خدا را انکار کرده اند و از فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم سر باز زده اند، آرزو می کنند.

«لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ»: که در زمین دفن گردند و مانند مردگان با خاک یکسان شوند. یا ای کاش! زمین دهن باز کند و آنان را فرو بلعیده و خاک شوند. خداوند در جای دیگری

می فرماید: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا: در آن روز انسان به آنچه با دست خود از پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: ای کاش! خاک می شدم؛ چون آنها حالت های هول انگیز روز قیامت را مشاهده می کنند. «وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (42)»: نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند؛ چون اعضایشان بر اعمالشان گواهی می دهد. بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می دهد.

خوانندگان محترم!

موضوع مطروحه در آیه مبارکه (43) عبارت است: برخی از شروط نماز، رخصت تیمم، خداوند متعال در آیات قبلی مردم را از شرک منع کرد، به امتثال امر حق تشویق نمود و از کار ناروا بازداشت. اینک در آیه (43) موضوع اینکه در حال مستی و جنابت از نمازی که نشان بندگی خدای یگانه ی بی نیاز است، منع می کند. این خطاب پیش از تحریم قطعی و همیشگی شراب برای مسلمانان بود.

قابل یادآوری است که: این دومین حکم درباره ی شراب است. اولین حکم در این باره همان بود که در (آیه ی 219 سوره ی بقره) به بیان گرفته شده است. در آیه مبارکه تنها به گفتن این اکتفا شده بود که شراب چیز بدی است و مورد پسند خدا نیست. چنان که گروهی از همان زمان نوشیدن شراب را رها کردند. اما گروهی دیگر طبق معمول به نوشیدن آن ادامه می دادند و حتی گاهی در همان حال مستی به نماز می ایستادند و در قرائت کلمات قرآن را جابه جا می خواندند. به احتمال قوی در آغاز سال چهارم هجری دومین حکم درباره ی شراب آمد و از خواندن نماز در حال مستی ممانعت به عمل آمد. در اثر این مردم اوقات نوشیدن شرابشان را تغییر دادند و از نوشیدن آن در زمان هایی که امکان آن می رفت وقت نماز در حال مستی فرا رسد پرهیز کردند. مدتی پس از آن حکم قطعی حرمت شراب که در (آیه های 90-91 سوره ی مائده) قرار دارد نازل شد. در ضمن قابل تذکر که در آیه کلمه «سکر» یعنی نشئه و مستی به کار رفته است. از این رو این حکم مخصوص شراب نبوده بلکه شامل هر چیز نشئه آوری هم می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی و نشئه به نماز نزدیک مشوید، تا وقتی که بدانید چه می گوئید، و در حال جنابت به نماز نزدیک مشوید (در حال جنابت در مسجد داخل نشوید) مگر اینکه عبور نماید (از مسجد) تا آن که غسل کنید و اگر مریض باشید، و یا مسافر باشید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان هم بستری کرده باشید و آب نیافتید پس تیمم کنید بر زمین (خاک) پاک، پس مسح کنید به آن روی ها و دست های خود را، بی گمان الله عفو کننده (و) آمرزنده است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ»: نزدیک نماز نشوید، نماز بخوانید. «أَنْتُمْ سُكَارَى»: جمع سکران، در حال مستی، مستان، هوش از دست دادگان. «وَلَا جُنْبًا»: ای لا تُصَلُّوا جنباً، در حال جنابت نماز بخوانید. «عَابِرِي السَّبِيلِ»: مگر عبوری یا مسافر باشید که در وقت نبودن آب، تیمم کنید. عابری ← عابرین: جمع عابر، عبور کنندگان. برخی گویند: لا تقربوا مواضع الصلوة، ای المساجد: در وقت جنابت وارد مسجد نشوید، مگر نیاز باشد، آنگاه عبور کنید. «مرضی»: جمع مریض، مریضان. «الغائط»: قضای حاجت، زمین پست، گود و هموار. «لامستم النساء»: با زنان نزدیکی کردید و همبستر شدید، لمس کردن در این آیه، کنایه از هم خوابگی است. «صعبداً»: روی زمین، زمین مرتفع، سطح زمین، گرد و خاک. «عفواً»: بسیار محو و پاک کننده، کسی که چشم پوشی و صرف نظر کند. «غفوراً»: بسیار آمرزنده، در گذرنده، بخشنده. (فرقان)

شان نزول آیه مبارکه:

ترمذی از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده است وی گفت: عبد الرحمن بن عوف برای ما ضیافتی ترتیب کرده بود و ما را دعوت نمود و به ما شراب داد. مست شدید وقت نماز فرارسید، امامت نماز را به من وادار شدند، من هم چنین خواندم: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ أَعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ* وَ نَحْنُ نَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» آنگاه آیه ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى» از جانب خدا نازل شد. (ترمذی گفته است: این حدیث حسن صحیح است).

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»: در حالت مستی نماز نخوانید؛ چون در چنین حالتی خشوع و خضوع فراهم نمی شود. یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید. تا زمانیکه اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می گوئید زیرا شخص مست نمی داند که چه می گوید. این خود می رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطر نشان می شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله (در سوره مائده) هرگونه شراب مستی آوری به کلی حرام گردید، «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا» یعنی در حالت جنابت نماز نخوانید.

جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن مگر این که مسافر باشید و آب فراهم نشود، در این صورت با تیمم نماز را بخوانید.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر اینکه از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی رحمت الله علیهما جمیعاً) جنب (کسیکه بروی غسل لازم باشد) می تواند از مسجد گذر کند، اما نمی تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام احمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضوء باشد، جایز می داند.

«وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ»: یعنی اگر مریض باشید و استعمال آب برایتان زیان بخش باشد یا در سفر باشید یا به سبب ادرار یا مدفوع و امثال آنها حدث عارض (وضوء بشکند) شود و آب نیافتید، «أَوْ عَلَى سَفَرٍ» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که إطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند.

«أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ»: کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» ابن عباس (رض) است: «لمس» عبارت است از عمل نزدیکی. با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی.

مذهب امام ابوحنیفه (رح) این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌فرماید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» برای پاک نمودن خود آب نیافتید، در نزدیکی خود بعد از جستجوی آن، یا اینکه استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا مریضی، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی‌داشت، «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: آنگاه در موقع نیافتن آب، خاک پاک را بیابید و خود را با آن پاک نمایید. صورت و دست‌ها را با آن خاک مسح کنید. «بر صعيد پاک» صعيد: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعيد گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعيد فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ.

معذوریت از استعمال آب به سه صورت توضیح شده: (1) مریضی که آب به آن زیان رساند؛ (2) در حال سفر، که آنقدر آب داشته باشد که اگر وضو نماید، اندیشه هلاکت از تشنگی نباشد، و تا مسافه‌ای دراز آب میسر نشود؛ (3) در حالیکه آب قطعاً موجود نباشد، با فقدان آب، دو نوع طهارت بیان شده است: کسی که بعد از قضای حاجت به وضو ضرورت دارد؛ و کسی که بعد از مباشرت با زوجه‌اش به غسل ضرورت دارد.

کیفیت تیمم این است که: شخص هردو کف دست خویش را به زمین زده، آنگاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هردو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (43)»: چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما

رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضوء یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بر اُمتهای دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول اینکه صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم اینکه همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم اینکه خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد - هرگاه که آب نیافتیم».

شأن نزول مشروعیت تیمم:

بخاری از عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: «با رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات‌الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر (رض) آمد و سر زنش‌کنان به من گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! او همین‌گونه به سرزنش ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول الله صلی الله علیه وسلم بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آنگاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

سایر روایت در شأن نزول این آیه مبارکه:

286- ک: فریابی، ابن ابوحاتم و ابن منذر از علی (روایت کرده اند: این کلام خدا چُنْباً در مورد مسافری که جنب شده است نازل گردیده مسافر در آن حالت باید تیمم کند و نماز را آداء نماید.

287- ابن مردویه از اسلع بن شریک (روایت کرده است: من شتر پیامبر (را آماده می‌کردم. در یک شب سرد من جنب شدم. ترسیدم اگر با آب سرد غسل نمایم بمیرم و یا مریض شوم جریان را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم. پس الله متعال آیه: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» را تا آخر آیه نازل کرد.

288- ک: طبرانی از اسلع (روایت کرده است: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (را انجام می‌دادم و شترش را آماده می‌کردم. یک روز فرمود: ای اسلع برخیز شتر مرا آماده کن، گفتم: ای رسول الله! برای من جنابت پیش آمده است. رسول خدا سکوت اختیار کرد. پس جبرئیل امین آیه صعيد را فرود آورد. رسول الله فرمود: ای اسلع اینک برخیز و تیمم کن، پس تیمم را به من آموخت، من برخاستم و تیمم کردم، و شتر مبارک را آماده ساختم (طبری 9642 و 9643، بیهقی 1 / 6، طبرانی 7959 از اسلع روایت کرده اند).

289- ابن جریر از یزید بن أبوحبیب روایت کرده است: در خانه جمعی از أنصار به مسجد گشوده می‌شد. هرگاه جنابت برایشان پیش می‌آمد و نزدشان آب موجود نبود، برای دستیابی به آب به جز مسجد راه دیگری نداشتند. پس «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» نازل شد (طبری 9569).

290- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مردی از أنصار مریض شد و توان ایستادن و وضوء کردن نداشت. خدمتکار هم نداشت که به او آب بدهد. جریان را به گوش رسول الله رساند. پس خدای بزرگ «وَأِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى» را نازل کرد.

291- ابن جریر از ابراهیم نخعی روایت کرده است: تعدادی از أصحاب رسول الله به شدت زخمی شدند و در این حال به آن‌ها جنابت دست داد. جریان را برای رسول الله گفتند. پس «وَأِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى...» تا آخر آیه نازل شد (طبری 9639 به قسم مرسل روایت کرده است). (بنقل از کتاب أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

أحكام مندرج فقهی در آیه متبرکه:

اولین فهم فقهی که از این آیه متبرکه بدست می‌آید، تحریم خواندن و نزدیک شدن به نماز در حال سکران است.

معنای سکر در سه قاموس عربی چنین توضیح یافته است: «سکر: أصل واحد يدل على حيرة: مقابیس اللغة»، «السکر: حالة تعرض بين المرء و عقله و اکثر ما يستعمل ذلك في الشراب، مفردات القرآن»، «والسُّكْرُ: نقیض الصَّحْوِ. والسُّكْرُ ثلاثة: سُكْرُ الشَّبَابِ وَسُكْرُ المالِ وَسُكْرُ السُّلْطَانِ، لسان العرب» همان طور که مفردات قرآن اشاره کرده، سکر هر حالتی است که ارتباط بین عقل و انسان قطع شود و چون این امر معمولاً در هنگام مستی شراب اتفاق می‌افتد، اکثراً به سکر شراب إطلاق میشود.

در این حکم قرآنی هوشیاری و تسلط عقل بر بدن در زمان إقامة نماز است تا شخص متوجه آنچه می‌گوید باشد، در مواقع مستی، شوک، ایسترس، عصبیت یا هیجان شدید و سایر حالاتی که شخص متوجه گفتار و رفتار خود نیست، نباید به نماز نزدیک شد و باید صبر کرد تا بدن حالت طبیعی خود را بازیابد.

حکمت و فلسفه آن معلوم است، نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز با الله است، این اتصال و راز و نیاز باید در هوشیاری کامل صورت گیرد، و انسان که در حال سکران باشد، نمیشود که به هدف و جوهر حقیقی دست یافت.

«لا تقربوا الصلاة» دو قرب و نزدیکی به نماز است: 1- خود نماز 2- جایگاه و مقام بخصوص نماز، که در صورت مستی تا حدی که نمی‌دانید در محضر حق چه می‌گوئید، نه تنها حق نزدیک شدن و ورود به نماز را ندارید، بلکه حق وارد شدن در مسجد را نیز ندارید.

«حتى تعلموا ما تقولون» تا اینکه بدانید چه می‌گوئید، سخنانتان از اذکار نماز است، یا غیر نماز، که نمازگزار باید بداند الفاظ نماز را درست ادا می‌کند، و لازم نیست معانی آنها را هم بداند، زیرا در اینصورت باید می‌فرمود «حتى تعلموا معانی ماتقولون» و بسیاری از مسلمانان غیر عرب معانی الفاظ نماز را نمی‌دانند. و نمازشان درُست است در این آیه متبرکه بر نسخ خمر حکم گردیده است، اگرچه مفسر شهیر اسلام ابن عباس حرم بودن خمر را از آیه (6 سوره مائده) وقتاده و مجاهد این آیه تحریم خمر دانسته‌اند.

برخی مفسرین بدین عقیده که هدف و مقصود این آیه حرام بودن خمر در وقت نماز است ولی فهم این آیه حرم بودن خمر را در خارج نماز را نمی‌رساند، تا اینکه حکم قطعی حرام بودن خمر صادر شد، ولی این استدلال شان قابل دقت و بحث است. ممنوع بودن خمر در اوقات پنجگانه نماز است، اگر دقت نمایم در خواهیم یافت که زمان اوقات پنجگانه نماز، فاصله ای چندان ندارد، که در این اوقات باید از نوشیدن مشروبات الکھولی باید صرف نظر شود، به علیت اینکه مستی مشروب تا وقت نماز ادامه می‌یابد، بناً حکم کرده میتوانیم که فحواى این آیه بر تحریم همیشگی و متداوما حکم نموده است. دوهمین حکم در این آیه متبرکه همان با طل بودن نماز در حال جنابت است، که در جمله «وَلَا جُنُبًا» بیان شده است.

فقهاء در مَوْجِبَاتِ غُسل مینویسند:

- (انزال)، خروج منی همراه با شهوت چه در بیداری و چه در خواب.
- (جماع)، آمیزش جنسی با همسر، کسی که با همسرش آمیزش جنسی کند غسل بر او واجب می‌شود، زیرا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ». مسلم (343). «غسل در اثر انزال واجب است».
- همچنین اگر کسی آلهی تناسلی‌اش را در آلهی تناسلی زن داخل کند، بگونه‌ای که قسمت ختنه شده (یا بیشتر از آن) در فرج زن فرو رود، غسل (بر هر دو) واجب می‌شود، حتی اگر انزال صورت نگیرد، چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شَعْبَيْهَا الْأَرْبَعِ ثُمَّ جَهَّذَهَا فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». مسلم (348). «با آمیزش غسل واجب می‌شود؛ (اگر چه منی خارج نشود)».
- غسل جنابت بر دو صورت است: صورتی که انجام آن کفایت می‌کند، صورتی که کامل تر است.
- صورتی که انجام آن کفایت می‌کند: مضمضه (آب در دهان انداختن) و استنشاق (آب در بینی انداختن) کند، و بر کل بدنش آب بریزد هرچند که تنها یکبار باشد، و یا آنکه به درون آب عمیقی فرو رود.
- و اما صورتی که کامل تر است: ابتدا شرمگاهش و آثار جنابت که بر بدنش مانده بشوید، سپس وضوء کاملی بگیرد، سپس سه بار بر سرش آب بریزد تا جائیکه مطمئن شده آب به پوست سرش رسیده، سپس طرف راست بدنش را بشوید و آنگاه طرف چپش را بشوید. (إعلام المسافرين ببعض آداب وأحكام السفر وما يخص الملاحين الجویین، شیخ محمد بن صالح العثیمین صفحه 11).

سومین حکم فقهی در این آیه مبارکه: بیان یک حکم استثنایی که به جمله «إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ» بیان شده است مگر اینکه مسافر باشید. همچنان در این آیه مبارکه بیان حکم تیمم برای معذورین است.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پاداش بزرگ به کسی می‌دهد که احکام شرعی را با دیده ی منت بپذیرد، به آن کس که مخالفت ورزد، سخت هشدار می‌دهد.

اینک در آیات متبرکه (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده اند،

یاد آور می شود تا مؤمنان را برای انجام فرمانش بیدار کند و از کیفر آخرت بر حذرشان دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

آیا به کسانی که بهره ای اندک از علم کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده ندیدی [که] با پنهان داشتن حقایق کتاب و تحریف آیاتش [گمراهی را (در بدل هدایت) می خرنند، و [از روی حسادت و دشمنی] می خواهند شما هم از راه مستقیم گمراه شوید. (۴۴)]

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ»: مگر ندیدی؟ مگر نگاه نکردی؟ مگر خبر نداشتی؟ مگر نگریستی؟

«أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ»: این که راه گم کنید.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ»: در این آیه مبارکه خداوند متعال با تعبیری حاکی از تعجب به پیامبر خود، خطاب می کند که: آیا ندیدی جمعیتی که بهره ای از کتاب آسمانی را در اختیار داشتند، (اما به جای این که با آن، هدایت و سعادت برای خود و دیگران بخرند) هم برای خود گمراهی خریدند هم می خواهند شما گمراه شوید). باید گفت که علم به کتاب آسمانی، به تنهایی برای هدایت کافی نیست.

«يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ»: گمراهی را بر هدایت ترجیح می دهند و کفر را بر ایمان برتری می دهند.

از سیاق جمله «نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ»: در می یابیم که: آگاهی علمای اهل کتاب از تعالیم الهی ناقص است و همین نقص زمینه‌ی انحراف می‌شود.

«وَأَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (44)»: می خواهند ای اهل ایمان! شما از راه حق منحرف و گمراه و مانند آنها بشوید. یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزید.

و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سؤنیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت، چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می‌نگریستند.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دانشمندان منحرف، از علم و مقام خود سوء استفاده کرده و در کمین انحراف و گمراهی دیگرانند.

شان نزول آیه 44:

292- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رفاعه بن زید بن تابوت از بزرگان یهود بود و هرگاه با رسول الله (صحبّت می‌کرد زبانش را می‌پیچاند و می‌گفت: ارعنا سمعک یا محمد حتی نفهمک. [معنی این جمله در زبان عرب به این مفهوم است: به آرامی سخن بگو تا مطالبات را خوب درک کنیم و درست گوش بده و متوجه سخنان ما باش تا سوالات خود را بهتر مطرح نماییم. اما لفظ ارعنا در زبان یهود به معنی دشنام و سخن استهزاء آمیز است]. و اینگونه گستاخانه به اسلام طعنه می‌زد. پس خداوند متعال در باره او «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ»: را نازل کرد (طبری 9694). (بنقل از کتاب اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و (ای مؤمنان) الله از دشمنان شما داناتر است؛ (ولی آنها به شما زیان نمی‌رسانند.) و کافی است که الله ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کفی بالله نصیرا»: خدا یاورتان باشد، بس است.

تفسیر:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت مابه موضوع مهمی که همان دشمن شناسی است اشاره بعمل آورده است، در این آیه به انسان یاد می‌دهد که: باید دشمن را شناخت و راه مقاله را به آن یاد گرفت طوری که میفرماید: «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ» خدا از دشمنی و کینه ورزی یهودیان گمراه آگاهتر است، پس شما از آنان بر حذر باشید! یعنی اینکه اگرچه آنها در لباس دوست، خود را برای شما معرفی میکند ولی در حقیقت دشمنان سرخت شما هستند.

«وَكُفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيرًا (45)»: ولی شما هیچ وخت از دشمنی و عداوت آنها در خوف و حراس نباشد، زیر شما تنها نیستید، خداوند عزوجل ولی، نگهدار و یاور شما می‌باشد. پس فقط به او اطمینان و اعتماد کنید، و همو در مقابل نیرنگ و حيله ی آنها شما را کفایت می‌کند.

قرآن عظیم الشان در تعلیمات خویش هردونوع دشمن (دشمن درونی و بیرونی) را به تمام دقت و جزئیات آن معرفی داشته است. و در هدایت اسلامی تاکید گردیده است که دشمن درونی، از جمله بدترین دشمنان انسان می‌باشد، چرا که انسان از آن غافل می‌شود و از نقشه‌های او کمتر آگاه می‌گردد؛ دشمن خانگی ضربات مهلک‌تری را به ما وارد می‌کند، لذا ابتدا باید دشمن درون را شناخته و از نقشه‌های او آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او، بر دشمن بیرون به مبارزه بر خیزیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس اماره و شیطان می‌باشند.

دشمنان بیرونی که عداوت خود را اظهار می‌کنند، از ضعیف‌ترین دشمنان هستند، چرا که شناسایی آنان آسان و در مبارزه و رویارویی با آنان، همیشه مؤمنان پیروز خواهند بود.

ای مسلمانان ممکن است ما در شناخت دشمن اشتباه کنیم، ولی خداوند دشمنان واقعی ما را خوبتر و بهتر می‌شناسد. اما شما از معرفت آنها قاصر و عاجزید. به فرمان الله متعال اطمینان کنید، و از آنها حذر نمائید؛ خداوند بزرگ برای نفع و نگرهبانی شما از نقص و زحمت کافی است. از دشمنان هیچ‌گونه خوف و هراس نداشته باشید؛ و به دین خویش قایم و استوار باشید.

مَنْ الَّذِيْنَ هَادُوا يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ وَيَقُولُوْنَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسَّنَتِهِمْ وَطَغْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْنَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

برخی از آنان که یهودی اند کلمات را از جاهای خود برمی گردانند (یعنی تحریف می کنند و تغییر می دهند) و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام با در آمیختن عبری به عربی] می گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی و [نیز از روی استهزاء می گویند] راعنا [که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما] و اگر آنان می گفتند شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی الله آنان را به علت کفرشان لعنت کرد در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی آورند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هادوا»: یهودی شدند، یهودیان. «الکلم»: جمع کلمه، سخن، کلمات. «غیر مسمع»: ناشنوا گشتن، گوش فرا ندادن. «راعنا»: ای آنظرنا؛ در عربی؛ یعنی، به ما توجه کن، ما را نگاه کن، در عبری؛ یعنی، شر و بدی. «لیا»: پیچانیدن، تحریف کردن، پیچ دادن. «طعنا»: طعنه زدن. «أَقْوَمَ»: درست تر، دادگرانه تر، محکم تر.

تفسیر:

در این آیه مبارکه خداوند متعال یکبار دیگر به تعریف دشمن پرداخته از جمله می خواهد اعمال یهود و برخی از اعمال دشمنانه آن را غرض شناخت بهتری و بیشتر به معرفی میگیرد و می میفرماید: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»: تعدادی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می نمایند، یعنی در میان یهودیان تعدادی هستند که سخنان خدا را در تورات تغییر داده اند و آن را از روی قصد و عمد به عکس منظور الله تفسیر می کنند، آنان اوصاف محمد صلی الله علیه و سلم و احکام رجم و غیره را تغییر داده اند.

قرآن عظیم الشان این تحریف را شامل حال همه تحریف ها میداند، فرق نمی کند که این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی ولی درآیه ذیل این مطلب را بوضاحت بیان میدارد که این همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است زیرا آنها می گویند: «وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» (ما شنیدیم و مخالفت کردیم). یعنی، به جای این که بگویند: «سمعنا واطعنا» (شنیدیم و فرمانبرداریم) می گویند شنیدیم و مخالفیم. یعنی وقتی که تو آنها را به ایمان دعوت می کنی می گویند: سخنانت را شنیدیم و از فرمانت سر باز زدیم.

مجاهد فرموده است: ای محمد! آنچه را که بیان کردی شنیدیم، اما از تو اطاعت نمی کنیم. و این بیانگر اوج کفر و عناد آنها است.

و بعد اشاره به قسمت دیگری از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می گوید: «وَإِسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»: آنها می گویند: «بشنو که هرگز نشنوی» یعنی آنچه ما می گوییم آن را بشنو تا شنوا شوی. سخن دو پهلو است هم احتمال نیکی و خیر را می دهد هم بدی و شر را. در اصل برای خیر است؛ یعنی بد را نشنوی، اما یهودیان ناپاک از آن دعای شر پیامبر صلی الله علیه و سلم را کرده اند؛ یعنی الله تو را ناشنوا کند، دعای کر شدن یا مرگ است.

علاوه بر این از روی سخریه می گفتند: «وَ راعنا» و در اثناء سخن می گویند: راعنا، کلمه ای است برای سب به معنی حماقت و ابلهی است.

توضیح این که: مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم برای این که بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم این جمله را می گفتند: راعنا؛ یعنی، ما را مراعات کن و به ما مهلت بده! ولی این تعداد از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل حضرت تکرار می کردند و منظورشان معنی عبری این جمله که «بشنو که هرگز نشنوی» بود و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی «ما را تحمیق کن»! اراده می کردند. از این رو الله متعال فرمود: «لَيَّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ»: تمام اینها به منظور آن بود که «با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در دین حق طعن زنند». ابن عطیه گفته است: همین امر امروزه نیز در میان یهودیان موجود است، دیدم آنان فرزندان کوچک خود را چنان بار می آورند، و آنان را وادار می کنند مطالبی را در گفتگو با مسلمانان حفظ کنند که به ظاهر احترام آمیز باشد و در باطن تحقیر آمیز. «و لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»: اگر به عوض گفتن «سمعنا و عصينا»: می گفتند: «سمعنا و أطعنا».

«و اِسْمَعْ وَ اَنْظُرْنَا»: و به جای گفتن «غیر مسمع و راعنا»، اگر یهود می گفتند: «و اسمع و انظرنا». و اگر به عوض آن سخنان زشت، گفتاری لطیف و نرم به زبان می آوردند، «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ» چنان سخنانی در نزد خدا برای آنان بهتر و عادلانه تر بود. «و لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (46)» «اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند (ودلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق، زنده و بیدار نمی گردد) فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند و سخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند».

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: «فلا يؤمنون إلا قليلا» یعنی ایمانی ضعیف و ناتوان و بی اهمیت که عبارت است از ایمان آنها به بعضی از کتب و بعضی از پیامبران. سپس خدای تعالی آنان را تهدید کرده است که چشمانشان را کور و حواسشان را نابود می کند.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (47) مبحث هشدار به اهل کتاب بیان یافته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْقُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده! به آنچه [بر پیامبر اسلام] نازل کردیم که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید، پیش از آنکه چهره هایی را [از شکل و شخصیت انسانی] محو کنیم، و [به سزای تکبر در برابر پیامبر اسلام و قرآن] به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت (روزشنبه) را لعنت کردیم، لعنت کنیم؛ و امر و اراده الله در هر حال شدنی (و یقینی) است. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نطمس»: محو می کنیم، برمی داریم، مراد محو آثار ظاهر انسانیت در صورت آدمی، مانند: چشم، بینی و ابروست. **«وجوه»:** جمع وجه، صورتها و چهره ها، همان صورت معروف و مشخص، ابن عباس گوید: طمس، به معنای کور و بی بصر گردانیدن است. **«فردها علی ادربارها»:** آن چهره ها را برمی گردانیم؛ یعنی، چهره ها را همچون پشت گردن، صاف و بی چشم و بینی و آبرو می گردانیم و نیز کاربردش در محسوسات مانند: شکست خوردن و فرار از نبرد است یا در معنویات، به معنای بازگشت به سوی کفر است. (محمد/ ۲۵). **«نلعنهم»:** نابودشان می کنیم، طردشان می نماییم. **«أصحاب السبت»:** یاران شنبه، یهودیانی که برخلاف فرمان الله در روزهای شنبه، ماهی می گرفتند و مورد خشم او واقع گشتند. (فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه با آیات قبلی پیوند دارد و فتح بابی است در جهت آرزوی اهل کتاب که پس از گمراهی به سوی راه درست باز آیند و به کتابهای آسمانی بگردند. طوریکه در این آیه متبرکه خطاب به اهل کتاب می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ»: (ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است ایمان بیاورید به آنچه نازل کردیم (آیات قرآن مجید) که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما در باره آن وارد شده است).

اهل کتاب مطابق تعریف قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عبارتند از یهود و نصاری.

همچنان باید گفت که: اهل کتاب اصطلاحی است قرآنی و منظور از آن پیروان مذاهب و ادیانی است که پیامبر آنان دارای کتاب بوده است که از سوی خداوند برای هدایت انسان ها به او وحی شده باشد.

در آیات ذیل پروردگار ما تهدید میکند و میفرماید قبل از اینکه گرفتار یکی از دو عقوبت و عذاب شوید در برابر حق تسلیم شوید: اول اینکه:

«مَنْ قَبْلُ أَنْ نَطْمَسَ وَجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا»: یعنی قبل از اینکه صورتهای شما را بکلی محو کرده (و تمام اعضایی که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید از میان برده) سپس صورتهای شما را به پشت سر بازگردانیم)

یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین گونه که صورتهایتان را از طرف پشتهایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می کند و بنا به گفته ی ابن عباس (رض) این توصیف، به هم زدن برازندگی انسان را به صورتی عظیم نشان می دهد. (طبری نیز همین نظر را قبول کرده است؛ چرا که می گوید: یعنی قبل از این که چشمانشان را کور کنیم و آثار آنان را از بین ببریم و چشمانشان را در پشت سرشان قرار دهیم در نتیجه به عقب برگردند).

یادداشت:

طمس وجوه؛ یعنی، برداشتن چشم و گوش و بینی و سایر مشخصات انسانی و ردّ وجوه؛ یعنی، برگرداندن چهره ها و دگرگون کردنشان. این تهدید سخت هم جنبه ی ظاهری و

مادی دارد که آنها از مرحله ی انسانی به مرتبه ی حیوانی سقوط می کنند و هم جنبه ی معنوی دارد که آنها مورد نفرین و خشم الله قرار خواهند گرفت. این هر دو صورت، تهدید بسیار سخت و تند است و آنان از مجازات الهی نجات نخواهد یافت. (سوره یونس آیه 88)، (سوره یس آیه: 66).

تهدید دوم آن عبارت است از: « أَوْ نُلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ » (آنها را از رحمت خود دور می سازیم همان طور که اصحاب سبت را دور ساختیم) «اصحاب السبت» عبارتند از آنان که در روز شنبه از حدود خدا تجاوز کردند و در نتیجه خدا آنان را به صورت میمون و گراز درآورد.

«وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً (47)»: در اخیر این آیه مبارکه می فرماید: (فیصله الله در هر همه حال انجام می شود) یعنی: فرمان وی خواه ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. یعنی اگر فرمانی صادر کند قطعاً و بدون چون و چرا اجرا می شود. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان شدن کعب احبار گردید.. «تفسیر أنوار القرآن».

شان نزول آیه 47:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به سران و علمای یهود، مانند عبدالله پسر صوری و کعب پسر اسد گفت: «از خدا بترسید و ایمان بیاورید. قسم به الله!! قطعاً می دانید آن چه را نزد شما آورده ام، حق است.» گفتند: ای محمد! ما چیزی را نمی شناسیم و آن حقیقت را انکار کردند و بر سر کفر پای فشردند. خداوند نیز این آیه را فرو فرستاد. (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیه (48) مبحث اینکه آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار نخواهد گرفت مورد بحث قرار میگیرد.

پس از آن که خداوند، به خاطر کفر، اهل کتاب را تهدید کرد و به صراحت اعلان نمود که این تهدید انجام شدنی است، این آیه هم همان تهدید را تأیید و قطعی می گرداند؛ اما سایر گناهان - غیر از شرک و کفر- امید آمرزش و بخشش را خواهد داشت.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

مسلماناً الله (هرگز) نمی بخشد این را که با او چیزی شریک قرار داده شود، و غیر از آن (شرک) را، برای کسی بخواد می بخشد، و هر کس که (چیزی را) با الله شریک گرداند، پس در حقیقت به الله گناه بزرگی مرتکب شده است. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یغفر»: می بخشد، می آمرزد. «مادون»: کمتر از، جدا از، غیر از. «افتری»: دروغ بافیده، مرتکب شده، افتراء زده، به ناحق تهمت زده.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: قبل از همه باید گفت که: این آیه مبارکه امیدبخش ترین آیات قرآن می باشد. در این آیه پرودگار با عظمت ما اعلان میدارد که: همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش قرار گیرد، ولی شرک به الله

تعالی در هیچ صورت مورد عفو قرار داده نمیشود. ولی کمتر از آن را برای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد آنرا مورد بخشش قرار میدهد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «دیوانهای اعمال در نزدالله متعال سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی آمرزد، دیوان شرک و رزیدن به اوست، الله متعال فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...»، و فرموده است: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ» (المائدة: 72). «در حقیقت هرکس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است». اما دیوانی که به آن اهمیت نمی دهد؛ دیوان ظلم و ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این را نمی آمرزد، ولی اگر بخواهد از آن در می گذرد. و اما دیوانی که الله متعال چیزی از آن را فرو نمی گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یکدیگر است، که خواه نخواه قصاص دارد».

«وَّ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» و غیر از آن (شرک) را، برای کسی بخواهد می بخشد، وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (48): هرکس برای الله شریکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است.

طبری فرموده است: این آیه نشان می دهد که مرتکب گناه کبیره در اختیار الله است اگر بخواهد او را می بخشد و اگر بخواهد او را مجازات می دهد، اما شرک بخشودنی نیست... (طبری 8/45).

یادداشت توضیحی:

قبل از همه باید گفت: شرک، منفورترین گناه و مانع غفران و بخشایش الهی است. شرک، ادّعایی بی دلیل و دروغی بزرگ است. طوریکه موضوع شرک، صدها بار در قرآن عظیم الشأن مطرح بحث قرار گرفته است، و از هر گونه توجّه به غیرالله، تحت هر عنوان (بت پرستی، ریاکاری، گرایش های غیر الهی، ماده گرایی و...) انتقاد سختی بعمل آمده است.

باید یادآور شد که: مضمون و محتوای آیه مبارکه، عیناً در آیه 116 همین سوره تکرار شده و تکرار، عامل هدایت است. از آنجا که شرک، خروج از مدار حقّ و بریدن از الله متعال و پیوستن به دیگری است، بدون توبه آمرزیده نمی شود، ولی اگر مشرک، دست از شرک بردارد و توبه ی واقعی کند، خداوند متعال آنرا آمرزد. در آیه 54 سوره ی زمر، می فرماید: خداوند، همه گناهان را می آمرزد، پس از رحمت او مأیوس نباشید و به درگاهش توبه کنید.

شرک دو نوع است:

- 1- شرک در ألوهیت، این که: کسی یا چیزی را در فرمانروایی و تدبیر امور در هستی با الله شریک و همتا گردانیدن.
- 2- شرک در ربوبیت، این که: در قانونگذاری و تبیین احکام حلال و حرام، کسی را با خدا (ج) شریک ساختن. (سوره توبه 31).

در این آیه مبارکه اشاره بعمل آمده است که: از دید اهل کتاب، عزیر و مسیح در تألیه (پرستش و خدایی) و عالمان و راهبان‌شان در تحلیل و تحریم، با خدا شریک و توانا و همکارند.

توحید، موجب عزت نفس، آزادگی انسان از بند بندگی ممنوع خود یا هر چیز دیگر، رفعت منزلت انسانی، توکل بر خداوند متعال و إخلاص به ساحت پاک اوست. همه ی انیها نیز سبب آرامش روان، اطمینان قلب، پاکیزگی روح، آگاهی و بصیرت درخشان، ظفر و پیروزی بر امور زندگی، پذیرش دعوت فطرت و... است.

شان نزول آیه:

ابن ابی حاتم و طبرانی از ابویوب أنصاری نقل می کنند که: مردی شکایت برادرزاده اش را پیش پیامبر برد که او از کار حرام دست نمی کشد. امام فخر رازی مورد نزول آیه را به ماجرای وحشی نسبت می دهد... (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (49 الی 55) نمونه های دیگر از کردار و رفتار اهل کتاب و مجازات شان مورد بحث قرار داده میشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزْكِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

آیا به کسانی که خود را به پاکی می ستایند، ننگریستی؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس ملاک های تعیین شده از سوی خود] می ستاید، و [گروهی که به ناحق، خود را می ستایند در کیفر و مجازات] به اندازه فتیلی (رشته در وسط هسته خرما) مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يزكون أنفسهم»: (زکو زکاء): خود را پاک و بی عیب می دانند، خود را می ستایند. [نجم/ ۳۲]: «فتیلا»: نخ هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست که عرب هرچیز کم و محقر را بدان مثل می زنند، همان گونه «مثقال ذره» در مورد فراوان، ضرب المثل است.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ»: آیا خبر آنهایی را که از خود تمجید می کنند و خود را به طاعت و پرهیزگاری توصیف می کنند به تو نرسیده است! قتاده می فرماید: همان دشمنان خدا یعنی یهود خود را پاک معرفی می کردند و می گفتند: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و می گفتند: گناهی نداریم. (طبری 8/452). باید گفت که: خودستایی که برخاسته از غرور و بزرگبینی است، در شرع جایز نیست. بناً تزکیه ای ارزش دارد که بر اساس دستورات الهی باشد، نه ارشادات بشری. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»: ما پسران و دوستان خدا هستیم. برخی از مفسران فرموده اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می کند، می ستاید و پاکیزه و بی عیب می شناسد. حق تعالی می فرماید: چنین نیست «بَلِ اللَّهُ يَزْكِي مَنْ يَشَاءُ» یعنی با خود پاک نشان دادن پاکیزه نمی شوند بلکه پاکیزگی از جانب خدا است و او به حقایق امور نهان آگاهتر است. پس بندگان باید تزکیه خود را - با

هدف برتری طلبی و تفاخر بر همدیگر - فرو گذاشته و یکدیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند.

در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود (رض) آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم». در روایت ابی بکره (رض) آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواست، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه کذلک ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی کنم».

«وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (49)»: یعنی به اندازه ی فتیل به آنها ظلم نمی شود. **فتیل**: نخ رشته مانند روی هسته خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته خرمایی - مورد ستم قرار نمی گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته خرمایی کم نمی شود.

شان نزول آیه ی 49:

کلبی می گوید: این آیه در مورد مردانی از یهود نازل شد که کودکان خود را پیش پیامبر می بردند و می گفتند: قسم به الله! ما هم چون این کودکانیم. هر گناهی که در روز مرتکب شویم، در شب - به جای ما - کفاره ی آن داده می شود و هر گناهی که در شب مرتکب می شویم، در روز - به جای ما - کفاره اش داده می شود. این است که قرآن می فرماید: آنان خود را از گناه و پلیدی پاک می شمارند.

انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾
ببین چگونه به الله دروغ و افترا می بندند! و همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**یفترون**»: افتراء دروغ سازی و جعل چیزی از خود. از ماده فری به معنی بریدن و شکافتن. «کفی به»: آن دروغ و بهتان بس است.

تفسیر:

پروردگار با عظمت مادر این آیه متبرکه برتری طلبیها را یک نوع افترا و دروغ به الله بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی داشته و می فرماید: «**انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (50)**»: ای محمد! ببین این جمعیت چگونه با ساختن فضائل دروغین و نسبت دادن آنها به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است.» تزکیه ی نابجای نفس و خود را مقرب درگاه الله دانستن، افترا بر الله و مانع رشد است. کلمه «اثم» در لغت به چیزی گفته می شود که انسان را از صلاح و ثواب باز دارد. خود برتر بینی یهود - که خود را نژاد برتر و فرزندان و محبوبان خدا می دانستند - بزرگترین افترا بر خداست، چون خداوند هیچ کسی را فرزند خویش قرار نداده و همه در نزد او برابرند و امتیاز، برای ایمان و تقوا است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از علم کتاب (الله) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) ایمان می آورند، و به مشرکان می گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟! (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْجَبْتِ »: هر چیز پست و بی ارزشی، بتها و دنباله هایشان از اوهام و خرافات.
« الطاغوت »: بسیار نافرمان، هر معبودی غیر از خدا، هر چیزی که فرمانش سبب دوری از حق گردد. «جبت و طاغوت»: نام دو بُت قریش بوده اند.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ»: آیا آنان را که از کتاب آسمانی بهره یافته اند، ندیده ای [و از رفتارشان در شگفت نیستی] که به بتهای «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند؟

جبت: سحراست. و **طاغوت:** کاهن و هر آنچه که بجز الله متعال مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خداوند متعال که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی الله مورد اطاعت قرار گیرد. «تفسیر أنوار القرآن».

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: «جبت» در اصل بر هر چیز بی اساس، بی فایده و بدون حقیقت إطلاق می شود. در اصطلاح اسلام از جادو، کهان و غیب گویی، فال گیری و رمالی، تعویذ و مهره و طلسم و نگاه به ستاره ها برای کشف آیام نحس و مبارک و همه ی کارها و باورهای خرافی دیگر به عنوان «جبت» یاد شده است. در حدیثی آمده است: (ان النياقة والطرق والتطير من الجبت) یعنی «فال گرفتن به وسیله ی صدای حیوانات، آثار قدم های آنان و به وسیله ی کشیدن خط بر زمین و همه ی انواع فال گیری دیگر «جبت» به شمار می روند.» پس «جبت» در اصل بر چیزهایی اطلاق می شود که ما از آن ها به عنوان خرافات یاد می کنیم.

« وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (51) » یعنی یهود به کفار قریش می گویند: راه و طریقه ی شما از راه محمد و یارانش بهتر است.

ابن کثیر فرموده است: به سبب نادانی وضعف دین و طغیان کفرشان، کفار را بر مسلمانان ترجیح می دهند؛ چون به کتاب خدا که در دست دارند کافرنند. (مختصر ابن کثیر 403/1). از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

جَبْت و طاغوت چیست؟

مفسران در باره این دو کلمه تفاسیری و تعریف های مختلفی ارائه داشته اند که از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسانها و جنیان متمرّد، بتها و هر آنچه به جای الله متعال پرستش شود و اشخاصیکه راه و وسایل را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار و مساعد سازند.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که «جبت» به معنی «بت» و «طاغوت» بمعنی «بت پرستان» میباشد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که اینها نام دوبت اند که یهودان به همراهی مشرکان قریش به آنها سجده می کردند. یا اینکه جبت، حَيَّ بن أَخْطَب است و طاغوت، گعب بن اشرف یهودی است؛ یا اینکه جبت، سحر است و طاغوت، شیطان است.

از تعدّد معانی و مفاهیم مختلفی که از کلمه طاغوت بدست می آید، طوری فهمیده میشود که این معنی عام دارد که بر اشخاصی و اشیای مختلفی صدق می کند، بناً مفسران در معنای آن گفته اند که طاغوت به هر طغیانگر و متجاوز از حدود اطلاق می شود. پس همهً ساحران، کاهنان و مانعان راه خیر، بتها، شیاطین و یا آجتهای که عبادت می شوند، انسانهای گمراه کننده مردم و همهً کسانی که بدون رضایت خداوند متعال فرمانبری می شوند، طاغوت هستند.

کلمه « جبت » صرف یک بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است و کلمه « طاغوت » هشت بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته و صیغه مبالغه از ماده « طغیان » به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است.

ابن جریر طبری در تفسیر خویش (جلد ۳ صفحه ۲۱) مینویسد: طاغوت هر چیزی است که بر الله طغیان و سرکشی کند و به جای او عبادت شود، که این عبادت یا با اجبار عبادت کنندگان و یا از روی طاعت آنان باشد. فرقی نمی کند که این معبود انسان باشد یا شیطان یا بت یا هر چیزی دیگر و همچنین می گوید: اصل کلمه ی طاغوت (تجاوزگری و گذر کردن از حد) از اینجا گرفته شده که وقتی کسی از حد خود گذر کند می گویند: فلانی طغیان کرد.

اما پیامبران، علماء، فقها و سایر اولیای خداوند متعال، مردم را به عبادت خود مجبور نکرده اند و نه از آنان خواسته اند که در این امر از آنان اطاعت نمایند، بلکه برعکس، آنان را به شدت از این کار برحذر و منع فرموده اند. هدف از فرستادن پیامبران به سوی مردم، دعوت آنان به توحید الله و کفر به هرکس و هر چیز جز ذات اوتعالی است، چنانکه الله متعال می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه ۳۶) (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم (تا بگویند) الله را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید).

حضرت ابن عباس، ابن جبیر و ابوالعالیه رضی الله عنهم می گویند: «جبت» در لغت حبش به ساحر گفته میشود و مراد از «طاغوت» کاهن است. حضرت عمر رضی الله عنه می فرماید: مراد از «جبت»، سحر و مراد از طاغوت، شیطان است. از مالک بن انس رحمه الله منقول است که هر چه غیر از خدا عبادت شود، طاغوت گفته میشود.

امام قرطبی می فرماید: قول مالک بن انس پسندیده تر است؛ زیرا آن از قرآن ثابت است: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه ۳۶). اما در این اقوال متعدد تعارضی نیست؛ زیرا می توان همه را مراد گرفت به این شکل که در اصل جبت نام بتی بوده، اما بعداً در همه ی آنچه غیر از خدا عبادت کرده می شد، استعمال گردید (روح المعانی).

شان نزول:

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پس از جنگ أحد سردار یهود، حی بن اخطب، به همراه کعب بن اشرف و تعدادی دیگر به مکه مکرمه رفتند. سردار قریش، ابوسفیان، به نزد حی بن اخطب و کعب بن اشرف آمد و با آنان در باره همکاری با یکدیگر علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم معاهده ای برقرار کرد. اهل مکه به کعب گفتند: شما قومی فریبکار هستید؛ اگر واقعاً راست می گویند، پس به این دو بت ما، جبت و طاغوت، سجد کنید. آنان به خاطر اطمینان دادن به قریش، سجد

کردند. بعد از آن کعب به قریش گفت که سی نفر از شما و سی نفر از ما با هم ملاقات کنند تا که با ربّ کعبه با هم بر این متعهد باشند که همه‌ی ما با هم یکی شده و بر خلاف محمدّ صلی الله علیه وسلم بجنگیم.

قریشیان این پیشنهاد کعب را پذیرفتند و به این ترتیب علیه مسلمانان يك اتحاد برقرار کردند. سپس ابوسفیان به کعب گفت: شما دانشمند و اهل علم هستید و به نزد شما کتاب خدا وجود دارد، اما ما کاملاً نادانیم، بنابراین شما در حق ما بگویید که آیا ما بر حق هستیم یا محمدّ؟

کعب پرسید: دین شما چیست؟

ابوسفیان گفت: ما شتران خود را برای حجاج نحر می کنیم و به آنان شیر می دهیم و از مهمانان پذیرایی کرده، صله‌ی رحمی برقرار می کنیم و بیت الله را طواف کرده و عمره به جا می آوریم، اما محمدّ بر خلاف این، دین آبایی خود را گذاشته و از خویشاوندان جدا گشته و بر خلاف دین قدیمی ما دین جدیدی ساخته است.

کعب با شنیدن این سخنان گفت: شما بر حق هستید؛ محمدّ (العیاذ بالله) گمراه شده است. برای این بود که خداوند متعال این آیات را نازل فرموده، مکر و فریب آن‌ها را مذمت کرد (روح المعانی).

کعب بن أشرف:

مؤرخین مینویسند که کعب بن أشرف یکی از برجسته ترین علمای یهودی بود، و از جمله تاجران مشهور یهود هم به شمار میرفت. کعب شاعر معروف و نطق قوی بودی او عقیده به توحید و یگانه پرستی داشت. او اشعار متعددی علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و زنان مسلمان سروده است. کعب بن اشرف علاوه بر فعالیت‌های تبلیغاتی بر ضد مسلمانان، در کمپیان تعزیرات اقتصادی و تجاری علیه مسلمانان نقش اساسی را بازی نموده است. طوریکه یاد آور شدیم او خدا پرست بود ولی بخاطر منافع و خواهشات نفسانی و مادی با مشرکین دست تعاون داد و با کفار قریش همدست و هم پیمان شد. وی در شرایطی که کفار قریش مکه در دوستی و همکاری با وی در میان گذاشت که: باید پیش بتان ایشان سجده کند و او هم این پیشنهاد را با پیشانی باز می پذیرد و حاضر میشود با دشمنی با مسلمانان و رسول الله صلی الله علیه وسلم از وحدانیت الهی و عقیده خویش هم انکار کند.

از این داستان آموزنده کعب اشرف یهودی چنین نتیجه باید گرفت که صرف عالم بودن، شاعر بودن، سخنور بودن و یا هم متخصص بودن دین برای انسان نافع نمی باشد، بلکه زمانی انسان سعادت‌مند است که توفیق عمل به عقیده دینی خویش را داشته باشد. کعب أشرف یهودی عالم وارد به کتب یهودی (تورات) هم بود، ولی توفیق عمل بدان را نداشت و در نهایت امر در زندگی اش روزی رسید که در مخالفت به اصول آن قرار گرفت و باخاطر منافع دینوی از خدا پرستی به بت پرستی قدم گذاشت و در نهایت از اصول دینی خویش هم انکار کرد.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۵ سورة جمعه) با زیبایی خاص می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (مثال کسانی که به دستورات تورات، مکلف شدند، ولی حق آن را اداء ننمودند، همانند خر هستند که کتاب‌هایی با خود حمل کند (و از کتاب‌ها بهره‌ای نبرد جز سنگینی بار آن!))

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۵ سورة جمعه) خطاب به قوم از خود راضی یهود را که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت می کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه کنند و عمل نمایند، به خر تشبیه کرده که کتاب هایی بر پشت دارند، اما از آن چیزی جز سنگینی احساس نمی کند.

قرآن عظیم الشان به صراحت تام به یهودان گفته است: چه فایده؟ که هدیات و دستاتیر تورات را می خوانید و از تطبیق هدیات آن در شئون زندگی خویش سر باز می زنید. این مثال خوبی است برای ما مسلمانان که به دستورات کتاب عظیم خویش قرآن عظیم الشان باید عمل نمایم. قرآن کتاب زندگی ما است، کتاب سعادت دارین ما است، رهنمود همه عرصه زندگی ما است. قوانین و دستاتیر قرآن کریم باید در همه عرصه های زندگی ما جریان داشته باشد. گذاشتن قرآن کریم در جلد های نفیس، در الماری های مفشن خود برای تَبَرُّک و به اصطلاح آنرا صرف برای چشم بد دور و یا هم از زیر ان بگزریم که سفر میرویم، و یا هم برای شگوم نیک یک جا با آینه به خانه نو با خود ببریم و یا هم در حین آئینه مصاف عروس و داماد مورد استفاده قرار دهیم و یا هم در روز فاتحه آنرا تلاوت کنیم و به معنی و مفهوم آن اهتمام و توجه بعمل نیاریم، استعمال بس محدود و در موارد بدعتی هم است. استعمال قرآن کریم به این نوع و بخاطر منافع مادی و دینی و حتی بخاطر منافع سیاسی و عدم رفتن به عمق معانی، تفسیر و احکام آن و بدون گرفتن، پند و عبرت از قصص آن کاری است بس خطاء، کابل مواخذة و بازپرسی.

هست و بودند مردمانیکه عوض مراجعه به محتوی دین، عقیده و نصوص مقدس و ارزش های راستین دینی خویش به دامن دشمن پناه بردند، اصول و اساسات دین را به طور نمایشی و تفننی استفاده کرده و عهد و میثاق به الله تعالی اعتناء نه کردند، از آخرت ترس و خوفی نداشتند و از فرصت توبه استفاده نه کردند، سبب گمراهی خویش گردیده و در واقعیت دارین خویش را به خسران و ضرر واقعی مواجه ساختند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

این گروه کسانی اند که الله آنها را لعنت کرده است، و کسی را که الله لعنت کند، پس برای او هیچ مددکاری نخواهی یافت. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنَهُمُ»: لعنت. «نصیرا»: مددکار، یار و یاور.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»: اینان گروهی هستند که الله متعال آنان را از رحمت خود رانده و دور کرده است. وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (52)

هرکس الله او را از رحمت خود براند، چه کسی در مورد رهایی از عذاب خدا او را یاور و معین است و آثار نفرین یعنی عذاب را از او منع می کند؟

دروس حاصله:

- از فهم عالی این آیه «لَعَنَهُمُ اللَّهُ» نتیجه ثمر بخشی و آموزنده بدست می آید که هر اتحاد و اتفاق که علیه حق باشد ملعون بوده، و زوال پذیر است. معاهدات و پیمان های نامقدس علیه حق «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» به نتیجه مطلوب نمی رسد، و این پیمان ها در برابر اراده الهی سودی ندارد، منفور خداوند متعال، همیشه مغلوب خواهد بود.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

آیا برای آنان (یهودیان) نصیبی از حکومت است؟ که در آن هنگام ذره‌ای به مردم نمی‌دادند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أم»: آيا، بلکه. «مُلْك»: قدرت و حکومت و سلطنت. «نَقِيرًا»: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما. گودی سوراخ ماندی در پشت هسته ی خرما که جوانه زدن و رویش درخت از آن نقطه شروع می شود. معمولاً مردم عرب، چیز کم و کم ارزش را به آن مثل می زنند. (النساء 124).

تفسیر:

یهود به خیال خود، پیغمبری و سیادت مذهبی را بمثابة میراث خویش بحساب می آوردند، و تنها خود را سزاوار آن می‌دانستند؛ اتباع پیغمبر عرب را عار می‌شمردند؛ و می‌گفتند: اگر چندی پادشاهی دیگران را باشد، باک ندارد؛ آخر از آن ما است؛ این آیه مبارکه در آن‌باره نازل شد:

«أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ»: قبل از همه باید گفت: از قضاوت‌های نابجای دیگران درباره‌ی دینتان نگران نباشید. پروردگار با عظمت ما در جمله «نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» آیه مبارکه می‌خواهد برای ما انسانها به فهمند که در این قدرت ها و مناصب که همین حالا در اختیار آنها است و یا هم در آن قرار دارند، این مناصب و قدرت مندی دنیوی موقتی و گذرا بوده، قدرت و حکومت واقعی و نامحدود بدست پروردگار با عظمت است. هر فرد و قومی گوشه‌ای از حکومت را آن هم برای چند روزی بدست می‌گیرد.

«فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (53)»: و در جمله «لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» انظار و هوشداری است که بیدار و هوشیار باشد که اگر دشمنان شما صاحب قدرت و حکومت و صلاحیت شوند، شما را به کلی نادیده و نابود خواهند ساخت.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴)

یا اینکه (یهودیان) نسبت به مردمان (مسلمان) بخاطر اینکه الله به آنها از فضل خود (کتاب) داده است، حسد می‌ورزند؟ یقیناً ما به اولاد ابراهیم (شما بنی اسرائیل) کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگ را دادیم. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ»: یا به مردم رشک می‌ورزند. «بَلْ يَحْسُدُونَ النَّبِيَّ»: بلکه به پیامبر رشک می‌برند. حسد: آرزوی نابودی نعمت دیگران. الحکمة: شناخت نهانیهای شریعت و رموز اشیاء، رازهای کتاب آسمانی، پیامبری.

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اینان در کنار بخلی که دارند حسود نیز هستند زیرا به مؤمنان در اینکه حق تعالی آنان را با ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و نازل نمودند قرآن گرامی داشته حسادت می‌ورزند. چرا اینان با بندگان الله متعال بر کتاب خداوند بزرگ و پیامبرش حسادت می‌ورزند در حالی که خدای تعالی بر خود آن‌ها کتاب‌های بسیار و پیامبران متعددی را فرستاده است مانند ابراهیم علیه السلام و سایر پیامبرانی که بعد از ایشان آمده‌اند همچون: اسماعیل، اسحاق و یعقوب که برگزیده شده‌های خداوند اند و حق تعالی به

آنان نبوت و کتاب را ارزانی داشته است. یعقوب اسرائیل نیز پدرشان است که خداوند در میان اولادش نبوت و پیامبری قرار دارد. ای کاش اینان قدر این نعمت‌ها را می‌دانستند و طاعت خدا و شکرش را به شایستگی بر جای می‌آوردند. همچنان ما به آن‌ها پادشاهی بزرگ نیز مانند پادشاهی داود و سلیمان دادیم ولی با همه این نعمت‌ها اینان شکر خدا را برجای نیاورده و حتی پیامبران را کشتند و به پیامبری کافر شدند و در کتاب آسمانی دست به إلحاد زدند.

همچنان مفسر مشهور جهان اسلام ابن عباس در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: در نبوت به پیامبر صلی الله علیه و سلم حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند، و به یاران پیامبر حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه و سلم حسادت می‌ورزیدند که فضل و نبوت از جانب خدا به او عطا شده و مایه‌ی شرف اعراب است و به مسلمانان حسادت می‌ورزند که عزت و وقار و استقرارشان در حال رشد و ازدیاد است؟

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

پس برخی از آنان [که اهل کتاب اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از او روی گردانیده‌اند، و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است، برای آنان کافی است. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَّ عَنْهُ»: از آن روی گردانید، پشت نمود، از آن جلوگیری کرد. «سَعِيرًا»: آتش سوزان و شعله‌ور. مراد، آتش دوزخ است.

تفسیر:

«فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ»: از یهودیان تعداد قلیلی به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و کتابش را تصدیق نمودند در حالی که اکثرشان از پیامبر صلی الله علیه وسلم روی گردانیده به رسالت‌شان استهزا نمودند و به این ترتیب بین بخل در اموال، حسادت در نفس و ممانعت از راه الله متعال و کفر به رسالت پیامبر اسلام جمع نمودند.

طوریکه در آیه ذیل می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (55)» برای مجازات، عناد و کفرشان همین آتش افروخته‌ی جهنم بس است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (56 الی 57) مبحث مورد مجازات کافران و مکافات مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

یقیناً کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنان را به آتشی [شکنجه آور و سوزان] در خواهیم آورد، هرگاه پوست (بدن) شان بریان شود (و بسوزد) پوستهای دیگری به جای آن قرار میدهیم تا عذاب را بچشند؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (و روی حساب سزا میدهد). (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصْلِيهِمْ نَارًا»: آنان را به آتشی سوزان در می آوریم. «نُضِجَتْ»: بریان شد، سوخت. «حکیمًا»: هر چیزی را در جای مناسب قرار می دهد و بر مبنای حکمت، همه چیز را می سنجد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا»: برای کفار از اهل کتاب و مشرکان عرب در پیشگاه خدای تعالی آتشی بس عظیم است که اجسام آنها را می سوزاند و پوست های شان را کباب می نماید، «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»: هرگاه این پوست که محل آزار و اذیت در جسم است بسوزد، حق تعالی به جای آن پوستی دیگر قرار می دهد تا عذاب شان همچنان دوامدار باشد. از اینکه آنان هر لحظه، لجاجت می کنند پس باید هر لحظه با پوست جدید مجازات شوند. و یا اینکه در عذاب کفار تخفیف و انقطاعی نیاید؛ چون يك پوست آنها بسوزد، پوست دیگر تبدیل می شود.

برخی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تن شان باز می گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می دهد، پوست شان را از نو بازمی گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه بر آنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر (رض) آمده است: «در هر ساعت صدمبار پوست بدن شان عوض می شود» مفسر حسن فرموده است: در هر روز آتش هفتاد هزار مرتبه آنها را می سوزاند. هر بار که آنها را می سوزاند به آنان گفته می شود: إعاده شوید. پس به حالت قبل برگردانده می شوند. و ربیع گفته است: پوست هریک از آنها به چهل ذرع می رسد، و اگر کوهی را در شکمش جا بدهند گنجایش آن را دارد. و هر وقت آتش پوست آنها را کباب کند، به پوستی دیگر تبدیل می شود.

در حدیث آمده است: اهل عذاب در آتش به حدی بزرگ و ضخیم می شوند که فاصله ی بین لاله گوش و گردن هریک از آنها به مسیر هفت صد سال می رسد و ضخامت پوست شان به هفتاد ذراع می رسد و دندان شان به اندازه ی کوه احد بزرگ می شود. (امام احمد آن را در مسند خویش اخراج نموده است).

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (56)»: یعنی خدا با قدرت است که هیچ چیز از دایره ی اقتدارش خارج نمی شود و جز به عدالت، کسی را آزار و عذاب نمی دهد. در ضمن قابل یادآوری است که: عذاب کردن دائمی کفار حکیمانه است و هیچ نیروئی قادر بر جلوگیری از قهر الهی در دوزخ نیست.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده است.

حکمت تبدیل و تجدید شدن پوست بدن کافران:

سبب این امر آن است که اعصاب حس درد، در طبقه ی جلدی (پوست ظاهری) بدن قرار دارد؛ ولی احساس نسجها و اعضا و عضلات داخلی بدن، ضعیف است. این است اطبایی داند که سوختن ساده و سطحی که از پوست تجاوز نکند، درد شدیدی خواهد داشت، بر خلاف سوختن سختی که از پوست به نسجها تجاوز کند؛ زیرا با وجود شدت

سوختن و خطری که دارد، درد کمتری خواهد داشت. از این رو، خداوند می فرماید: هر بار آتش، پوست بدن را - که اعصاب در آن جای دارد - بسوزاند، پوست دیگری جایگزین آن می کنیم تا چشیدن درد، همیشگی و مستمر باشد. و خدا را شکر که هر چه زمان می گذرد، حکمت کارهای پروردگار، بر بندگان، بیشتر آشکار و آشکارتر می گردد. [اسلام و طب جدید، دکتر عبدالعزیز اسماعیل پاشا، با اندکی تصرف (مراغی)]

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَرْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، البته آنها را به زودی در باغ‌های که در زیر آنها نهرها جاری است، داخل می‌کنیم، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، برای آنها در آنجا زنان پاکیزه است و آنها را در سایه دوامدار درمی‌آریم. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مطهّره»: پاکیزه از عیبه‌ها و از خصوصیت های زنانه. «ظلا»: سایه، نعمت پایدار.
 «ظلیلا»: سایه دار، سایه ی گسترده، همیشگی. «ظل ظلیلا»: نعمت فراوان و بی شمار.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: اما مؤمنان صادق آنانی که اعمال خوب بسیار انجام دادند و از امور بد دوری گزیدند پس تو آنان را به بهشت بشارت ده، بهشتی که در آن جوی‌هایی از عسل، شراب و شیر است. در بهشت سخن بی‌هوده نمی‌شنوند. این نعمت برای آن‌ها ماندگار و برای همیشه است و هیچگاه از آنان قطع نمی‌شود. آن‌ها دچار پیری، مریضی و عدم نیز نمی‌شوند.

«لَهُمْ فِيهَا أَرْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»: در بهشت برای‌شان همسرانی پاک از هرگونه پلیدی و کثافات است. این همسران هرگز دچار آنچه بر زن‌ها صورت می‌گیرد مانند عادت ماهوار و بیماری ولادت و از این قبیل نمی‌شوند.

مجاهد گفته است: از ادرار و حیض و خلط بزاق و منی و زادن پاک اند.

«وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (57)»: همچنان حق تعالی این مؤمنان را در بهشت در سایه دائمی و همیشگی داخل می‌کند. اینان هیچگاه در آن آفتاب و «زمهریر/ مکانی سرد» نمی‌یابند بلکه در مقامی امن و آسایشی مرفه و زندگی سعادت‌مند و شادمانی چشم و دل قرار دارند.

مفسر حسن فرموده است: خداوند آنان را داخل «ظلیل» می‌کند؛ چون آنچه داخل سایه ی دنیا می‌شود، داخل آن نمی‌شود؛ یعنی گرما و باد گرم در آنجا نیست.

و در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است». (اخراج از شیخان).

ایمان و عمل صالح:

در آیه متبرکه: «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ»: مبحث ایمان و عمل صالح بعمل آمده و آن هر دو شرط اساسی برای داخل شدن به جنت معرفی گردیده است.

بصورت کل باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن تقریباً إضافت از شصت بار، موضوع ایمان و عمل صالح قرین با هم ذکر شده‌اند و از هردو آن به عنوان دو بال برای رسیدن

به سعادت و حیات جاویدان در جنت نام برده شده است. با در نظر داشت اینکه هر یک از دو کلمه عمل صالح و ایمان در فهم عرفی معانی روشن و واضحی دارند، ولی ایمان مطلوب از دیدگاه شرع مقدس اسلام، اجزاء و شرائط خاصی دارد، همانگونه که عمل صالح نیز برای تأمین سعادت و رستگاری باید دارای اهمیت خاصی است. ایمان در لغت از ریشه «امن» بوده و به معانی متعددی از جمله، تصدیق، امنیت، تسلیم و پذیرفتن به کار رفته است. اما معنای اصطلاحی آن از دیدگاه متکلمان، فلاسفه و عرفا متفاوت است. کلمه «عمل» :

«عمل» اگرچه از لحاظ مفهومی شامل مطلق رفتار و فعل می‌شود، اما در معنایی خاص به رفتارهای ارادی که با اختیار و آگاهی انجام می‌گیرد، اطلاق می‌گردد، از همین روست که بعضی اهل لغت کلمه اراده را در مفهوم این لفظ لحاظ کرده و «عمل» را اینگونه تعریف کرده‌اند: «هر کاری (فعلی) را که حیوان از روی قصد انجام می‌دهد، عمل نامیده می‌شود». (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن کریم). کلمه «صالح» نیز از ریشه صلاح بوده و به معنای ضد «فساد» است. (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن) در آیات قرآنی نیز این واژه در همین معنا به کار رفته و دو واژه «صلاح» و «فساد» در معنای مقابل هم به کار رفته. مانند آیهی «الذین یفسدون فی الارض و لایصلحون» (شعرا: 152)

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت «عمل صالح، عملی است که در شرع به عنوان واجب یا مستحب معرفی شده و سالک از طریق انجام آن می‌تواند سیر و سلوک کند و به مقام قرب نائل گردد». راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن). «عمل صالح در حقیقت میوه درخت ایمان است و دو رکن اساسی دارد. یکی نیت پاک و دیگری کار مفید. بنابراین عمل صالح منحصر در نماز و روزه، حج و زکات و... نیست، بلکه هر کار مفیدی که با نیت پاک انجام پذیرد. عمل صالح شمرده می‌شود، هر چند اندک و ناچیز باشد و آنچه در عمل صالح مهم است، قصد قربت و تقرب به پروردگار با عظمت است.»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 50) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان خدا و پیغمبر و اهل حل و عقد، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

الله به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به اهل آن (اصحاب آن) بسپارید و هرگاه میان مردم فیصله کردید، پس به عدل و انصاف حکم کنید، بی‌گمان الله شما را به آنچه نیک است پند و نصیحت می‌دهد؛ یقیناً الله (به فیصله‌های شما) شنوا و بیناست. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«امانات»: امانت: چیزی که شخص را برای آن امین دانسته و به او داده‌اند. این کلمه مصدر است به معنی مفعول (امانت: ما اؤتمن علیه)، امانات جمع آنست. «حکمتم»: مراد از حکم در آیه قضاوت است. «نعما»: آن در اصل «نعم شیئا هو» است. یعنی: خوب چیزی است آنچه خدا شما را با آن موعظه می‌کند.

تفسیر:

امانتداری و رفتار عادلانه و دور از تبعیض، از نشانه‌های مهم ایمان است، چنانکه خیانت به امانت، علامت نفاق است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»: ای مؤمنان! حق تعالی شما را امر می‌کند تا امانت‌ها را به صاحب آن بسپارید. هم امانتی که بین شما و خدایتان مبنی بر اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی است و هم امانتی که در بین شما و مردم در خصوص ادای سپرده‌ها و سایر حقوق مالی و عهد و پیمان‌ها و نقض نکردن سوگندهاست. مفسرزمخشری در این مورد فرموده است: خطاب عام است همه کس و هر امانتی دربر می‌گیرد. (تفسیرکشاف 405/1). معنی آیه چنین است: ای مؤمنان! خدا به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان مسترد دارید. ابن کثیر گفته است: خدای عز و جل دستور داده است که امانت به صاحبش مسترد گردد. در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسیار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن».

واقعیت امر همین است که: هر امانتی صاحبی دارد و هر کس لیاقت و استعداد کار و مقامی را دارد. در ادای امانت و حکمیت در منازعات، ایمان شرط نیست. باید حکم نسبت به همه‌ی مردم امین و عادل باشد. طوریکه می‌فرماید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و هرگاه وظیفه حکمیت در منازعات یا صلح در بین بندگان الله به شما واگذار شد بر شما لازم است تا انصاف و عدالت را همواره رعایت کنید و در این مورد از الله متعال خود بترسید و هیچ‌کس نباید بر دیگری ظلمی روا دارد و یا خیانتی کند و یا از حق عدول نماید.

مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی‌آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر اینکه کسی واقعاً صاحب این فضل و برتری باشد، مثلاً در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا عالم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد، «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» الله چه نیکو شما را اندرز می‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً (58)»: شامل وعد و وعید است؛ یعنی همانا خداوند اقوال شما را می‌شنود و اعمال شما را می‌بیند.

کسانی چنین تعاملی می‌نمایند که از الله متعال خوف و ترس داشته باشند و تقوای الهی را رعایت می‌نمایند و خود را به ملاقات او آماده می‌سازند و امید رحمتش را دارند و از عذابش می‌هراسند. تمام این امور نیک منتج به خیر دنیا مانند عزّت و سربلندی و وحدت کلمه می‌شود. باید توجه داشت که عاقبت برتر و نیکو نزد خدای تعالی است که پاداش و نعمت ماندگار و بزرگ دارد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال همراه حاکم است تا آنگاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

یادداشت:

قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسران بر این باور اند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم میگردد. ولی هستند برخی از مفسران که فرموده اند: این آیه مبارکه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

شان نزول آیه 58:

301- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی که رسول الله مکه را فتح کرد عثمان بن طلحه را خواست. چون به خدمت ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کلید کعبه کجاست؟ عثمان کلید را آورد، چون دست خود را به سوی رسول الله دراز کرد [تا کلید را بدهد] عباس (رض) برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت علاوه به آب رسانیدن به حاجیان، در بانی کعبه را نیز به من بسپار، عثمان دست خود را بازگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای عثمان، کلید را به من بده، عثمان گفت: بگیر اما بدان که این امانت خداست. پیامبر برخاست و در کعبه را باز کرد، پس از آن بیرون آمد و طواف نمود. سپس جبرئیل علیه السلام با دستور برگردانیدن کلید فرود آمد. پیغمبر خدا عثمان بن طلحه را خواست و کلید را به او سپرد. و این کلام عزیز «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» را تا آخر تلاوت کرد. سیوطی صاحب می گوید: ظاهر حدیث نشان می دهد که این آیه در میان کعبه نازل گردیده است. (أسباب نزول قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

دروس حاصله:

در این آیه متبرکه امر شده که امور جامعه به اهل کار و قضات عادل سپرده شود، که در کلمه «أَهْلِهَا» بیان شده است، یعنی این بدین معنی است که هر امانتی صاحبی دارد و هر کس که لیاقت و استعداد کار و مقامی را دار باشد، باید شئون کار با آن سپرده شود. قاضی و حکام باید عادل باشد و حکم به عدالت نماید «تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، اگر خواستار تشکیل حکومت الهی در روی زمین باشید مقتضی این امر است که مسئولیت امور به اهل کار سپرده شود. تا فهم عالی «تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ... تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: صورت پذیرد توجه باید کرد که اگر احياناً مردم یک جامعه خیانت در امانت یا ظلم در قضاوت را نفهمند، آگاه و بیدار باشید که خداوند متعال بینا و شنواست. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» هکذا در این آیه عمل صالح از نشانه ایمان می باشد.

اطاعت از امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست!

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا - الْآيَةُ»: در این آیه، الله تعالی به این کار دستور داد که هر گاه لازم آمد که شما در میان مردم قضاوت کنید، به عدل و انصاف قضاوت نمایید. قبل از این، به اطاعت اولی الامر تعلیم داده شد؛ در آیه فوق اشاره به این است که اگر امیر به عدالت، پایدار باشد، اطاعت او واجب است و اگر او عدل و انصاف را گذاشته، بر خلاف شرع، احکام صادر کند، اطاعت از او جایز نیست. چنانکه حضور اکرم فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»: که اطاعت مخلوق در چنین کارهایی که نافرمانی خالق را به دنبال آورد، جایز نیست.

وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل، الله تعالی در این آیه فرمود که هر گاه شما در میان مردم قضاوت کردید، منصفانه قضاوت کنید. از آیه فوق این نکته معلوم شد که هرگاه کسی در امر قضاوت، توانایی و شایستگی و دیگر شرایط ممکن را نداشته باشد،

نباید به این کار مهم منصوب گردد؛ زیرا حکم بالعدل، امانت به شمار می آید و هر فرد ضعیف و ناتوان و اصولاً فاقد شرایط قضاوت. قادر به انجام چنین مسئولیت مهمی نیست؛ چنانکه وقتی که حضرت ابوذر از آن حضرت، به تقاضا کرد که مرا جای حاکم مقرر کن، آن حضرت در جواب او فرمود: «یا اباذر انک ضعیف، و أنا أمانة و انها يوم الفیمة خزی و ندامة، الامن أخذ بحقها وادی الذي علیه فیها، (رواه مسلم بحواله مظهری) ای ابوذر شما ناتوانید و این یک امانت است که به سبب آن در قیامت ذلت و پشیمانی پیش می آید؛ به غیر از آن کسی که حق این امانت را ادا کند. یعنی او از ذلت نجات می یابد. (تفسیر معارف القرآن)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و اگر در چیزی اختلاف کردید پس آن را به الله و رسول او (قرآن و سنت) برگردانید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، این (برای شما در دنیا) بهتر است و از نگاه عاقبت (آخرت) نیکوتر است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اولی الامر»: صاحبان دستور. سرپرستان. «تأویلاً»: مراد از تأویل در اینجا عاقبت و نتیجه است. تأویل در اصل به معنی برگشت دادن از «اول» به معنی برگشت است. **تفسیر:**

در آیه مبارکه قبلی، بیان وظایف حاکمان بود که باید عادل و امانتدار باشند، در آیه مبارکه هذا به وظیفه مردم در برابر الله و پیامبراش اشاره می کند. با وجود سه مرجع «الله»، «پیامبر» و «اولی الامر» هرگز مردم در بن بست قرار نمی گیرند. آمدن این سه مرجع برای اطاعت، با توحید قرآنی منافات ندارد، چون اطاعت از پیامبر و اولی الامر نیز، شعاعی از اطاعت الله و در طول آن است، نه در عرض آن و به فرمان خداوند اطاعت از این دو لازم است.

شان نزول آیه 59:

مناقشه خالد بن ولید و عمار بن یاسر در یکی از سریه ها (گروه های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ص آمدند؛ رسول خدا ص در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از اینکه در آینده به رغم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می آید که اطاعت امرا واجب است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: ای آنانی که به من و پیامبرم ایمان آورده اید! از من، از پیامبرم و از کسانی که متولی امور شمایند و در بین شما مطابق حق و عدالت و شریعت الله متعال حکومت می کنند اطاعت کنید. باید گفت که این آیه اساس همه ی نظام مذهبی، فرهنگی و سیاسی اسلام و اولین ماده ی قانون اساسی حکومت اسلامی است و در آن اصول زیر پایه ریزی شده اند.

اول در نظام اسلامی فرمان روا و مطاع واقعی الله است. یک مسلمان در وهله ی اول بنده ی الله است و جز آن هرچه هست پس از آن است.

دومین پایه ی نظام اسلامی اطاعت پیامبر است. اطاعت پیامبر اطاعت جداگانه و مستقلى نیست، بلکه تنها راه ممکن اطاعت خداست. پیامبر بدین جهت مطاع است که تنها وسیله ی قابل اطمینان و مستند برای رسیدن احکام و فرامین خدا به بندگان است. ما تنها از طریق اطاعت پیامبر می توانیم خدا را اطاعت کنیم. هیچ اطاعت خدایی بدون سند پیامبر اعتبار ندارد و روی گردانی از اطاعت پیامبر شورش علیه پروردگار با عظمت است. پیامبر صلی الله علیه وسلم این مطلب را در حدیثی اینگونه بیان می فرمایند: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصي الله» «هر کس از من اطاعت کرد از الله اطاعت کرده است و هر کس مرا نافرمانی کرد خدا را نافرمانی کرده است.» این مطلب را قرآن در ادامه با وضوح بیشتری بیان می کند.

اطاعت **سومی** که پس از دو اطاعت مذکور در نظام اسلامی بر مسلمانان واجب است، همانا اطاعت «صاحبان امر»ی است که از خود آنان باشند.

«أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: «اولی الامر را از جنس خویش» اطاعت از حاکمی واجب است که مؤمن و از خود مردم با ایمان باشد، یعنی: **اولی الامر**، فرمانروایان مسلمان باشند و احکام و شریعت الله را رعایت کنند، فرمان آنان را اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت از مخلوق در معصیت جایز نیست. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» «در نافرمانی خدا هیچ مخلوقی را حق اطاعت نیست».

(السمع والطاعة على المرء المسلم في ما أحب وكره مالم يؤمر بمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة): (بخاری و مسلم) «حرف شنوی و اطاعت از صاحب امر بر هر مسلمانی در آن چه دوست دارد و آنچه دوست ندارد لازم است، مادامی که به گناهی امر نشده است. و هرگاه به گناهی امر شد نباید حرف شنوی و اطاعت کند».

و گفته ی **مِنْكُمْ** بیانگر این است: حکامی که اطاعتشان واجب است و حتماً باید از آنها اطاعت نمود، باید در ظاهر و باطن مسلمان باشند نه مسلمان ظاهری و شکلی. باید گفت که اطاعت از حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از الله و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت‌اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله ا اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ص نیز ثابت شده است.

اولوالامر، چه کسانی اند؟

اولوالامر، در لغت به کسانی گفته می‌شود که نظام و انتظام چیزی در دستشان باشد. از اینجاست که مفسران قرآن، حضرت ابن عباس، مجاهد، حسن بصری و غیره (رض)، علما و فقها را مصداق اولی الامر قرار داده اند که نایبان رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشند و نظام دین در دست آنان است. و گروه دیگری از مفسرین که حضرت

ابوهريرة من نیز شامل آنها است، فرموده اند که مراد از اولی الامر حکام و امرا می باشند که نظام حکومت در دست ایشان است. (معارف القرآن)

مفسرین در بیان اینکه منظور از «اولی الامر» چه کسانی هستند چند قول دارند؛ برخی گفته اند که منظور از اولی الامر در حقیقت امرا و حکام مسلمین هستند و برخی گفته اند که منظور علمای مسلمانان هستند و در عوض عده ای از علمای مفسر قرآن فرموده اند که «اولی الامر» شامل هر دو گروه یعنی هم حاکمان اسلامی و هم علما را دربرمی گیرد.

امام ابن کثیر رحمه الله صاحب کتاب «تفسیر قرآن العظیم» می نویسد: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می شود - والله اعلم».

مفسر تفسیر منار می فرماید: «امام محمد عبده (رحمه الله) پس از تفکر و اندیشه ای طولانی چنین بیان فرود که: «اولوا الامر»؛ یعنی، جماعت اهل «حل و عقد» از میان مسلمانان که آنان عبارتند از: امیران، فرمانروایان، دانشمندان رشته ها و علوم مختلف، فرماندهان، سایر رؤسا و رهبرانی که مردم نیازمندیها و مصالح همگانی خود را پیش آنان می برند. اگر همه ی اینها بر سر امری یا حکمی اتفاق نظر کنند، اطاعتشان واجب می گردد به شرط این که پایبند احکام قرآن باشند و آن حکم، مخالف فرمان خدا و سنت راستین پیام آورش نباشد و این که در گفتگو و تبادل نظر و اتفاق در آن، مختار باشند و آن چیز مورد اتفاق نیز در جهت مصالح همگانی مردم به شمار آید و این شورای حل و عقد بر آن مسلط و آگاه گردد.

پس اهل حل و عقد از میان مؤمنان اگر بر سر امری از مصالح امت، اجماع کنند که از سوی شارع نصی نداشته و کسی به زور و اکراه به این اجماع حکم نکرده باشد، اطاعتشان واجب است و اگر به اینها در این اجماع، معصوم [از خطا] گفته شود، درست است.» [پایان دیدگاه شیخ عبده، منار، ج ۵، ص ۱۸۱].

در تفسیر أنوار آمده: (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله اطاعتی نیست، چنان که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است. بعضی گفته اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقاہت اند، یعنی: آنان که به حق امر می کنند و به حق فتوی می دهند درحالی که به آن علم دارند.

علامه عبدالرحمن سعدی از بزرگترین مفسرین دنیای معاصر در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» خویش می نویسد: «آنها کسانی اند که مسئول و فرمانروای مردم هستند، از قبیل امرا و حکام و مفتی ها، زیر امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی پذیرد، مگر اینکه از اینها اطاعت شده، و تسلیم فرمان آنها گردند تا از این رهگذر از خدا اطاعت کرده باشند، و پاداش الهی را بدست آورند. اما به شرطی که اولیای امور به نافرمانی خدا دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی خدا فرمان دهند باید از آنها اطاعت نکرد. و در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل «أطيعوا» حذف شده، اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است، این شاید بدین جهت است که پیامبر جز به اطاعت خدا فرمان نمی دهد، و

هرکس که از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است. و اما مسئولین و فرمانروایان زمانی به فرمان بردن از آنها دستور داده می شود که فرمان آنها گناه نباشد. « بنابراین بنظر می رسد بهترین قول همان قول امام ابن کثیر رحمه الله باشد که منظور از « اولی الامر » شامل هر دو گروه یعنی حاکمان اسلامی و علما و فقهای دین هستند. والله أعلم بالصواب

اما در اینجا مناسب است که در مسئله ای دقت کنیم:

اگر در این آیه مبارکه دقت کنیم متوجه خواهیم شد که کلمه « أَطِيعُوا » (یعنی: اطاعت کنید) فقط برای الله و رسولش استفاده شده است ولی برای «اولی الامر» بکاربرده نشده یعنی نفرموده: « أَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ »، و لذا علما فرموده اند این بدان سبب است که ممکن است علما یا حکما در اقوال یا اوامر خود خطا کنند و بر همین اساس اطاعت از آنها (یعنی حکما و علما) همیشه واجب نیست مگر زمانی که اقوال خود را به الله و رسول مستند نمایند زیرا اگر اقوال خود را به الله و رسولش ربط دهند، اینبار امر آنها واجب الاطاعت خواهد شد.

یعنی بر اساس این آیه مرجع اختلاف، فقط کلام الله و رسول او است و تبعیت از اولی الامر زمانی جایز است که گفته ی خود را مستند به آن دو نماید و به همین علت می بینیم که از لفظ «اطیعوا» برای اولی الامر استفاده نشده است.

بنابراین اهل سنت و جماعت؛ الله و رسولش را مصادر و مراجع تشریع می دانند و تبعیت را جز برای آنها لازم نمی دانند و هیچ حکم شرعی را بدون استناد به آنها قبول ندارند و مهم نیست که چه کسی چه دیدگاهی داشته است مادامیکه رای و نظر خودش باشد جزو شرع نیست و نباید آنرا دین دانست زیرا ممکن است شخص مجتهد خطا کند و خطای مجتهد دین نیست و برای احدی جایز نیست که از رای خطای آن مجتهد تقلید کند. خلاصه اینکه؛ در عقیده اهل سنت و جماعت بر خلاف اهل بدعت، تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه ای که در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی و تقلید می شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»: و هرگاه با آنان در امری از امور دچار اختلاف شدید آن را بر کتاب خدا و سنت پیامبرش عرضه بدارید؛ زیرا در این دو منبع، فیصله آنچه در آن اختلاف دارید وجود دارد.

قابل دقت و توجه میدانم که در آیه مبارکه ؛ اطاعت از اولی الامر آمده، ولی به هنگام نزاع، مراجعه به آنان مطرح نشده، بلکه تنها مرجع حلّ نزاع، همانا الله و رسول معرفی شده اند.

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ»: نشانه ی ایمان واقعی، مراجعه به الله و رسول، هنگام تنازع و بالا گرفتن درگیری هاست و اطاعت در شرایط عادی کار مهمی نیست.

(عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان، باید این چنین کنید) «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» (پس این عرضه داشتن

و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است) «این» (بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده) «بهتر» است برای شما در کوتاه مدت) «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» (یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.)

«فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»:

از سیاق آیه مبارکه بر می‌آید که: قبولی و پذیرش فرمان از حکومت‌های غیر الهی و طاغوت، حرام است.
«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی اگر مؤمن واقعی هستید. این جمله شرط است و جواب آن به قرینه‌ی ماسبق حذف شده، که عبارت است از: «فردوه إلى الله و الرسول»، و غرض از آن این است که مسلمانان را تشویق و تحریک کند که به کتاب خدا چنگ بزنند و از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پیروی کنند. یعنی اگر چنین کنید این کار نشانه‌ی ایمان شما به الله متعال و روز آخرت است و به شما نیز بهتر خواهد بود؛ زیرا با آن به سوی حق و عدالت رهیاب می‌شوید و از اختلافی که منجر به تنازع، کشمکش و گمراهی است شما را باز می‌دارد.
«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ» مخالفان با احکام الله و رسول و رهبران الهی، باید در ایمان خود شك کنند.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (59)»: یعنی رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم و پیروی از آنها، برای شما بهتر و به صلاح نزدیکتر و عاقبت و انجامش نیکوتر است.

خواننده محترم!

آیه‌ی 59 بیانگر اصول دین و شریعت در حکومت اسلامی است که چهار اصل دارد:
اصل اول: قرآن حکیم است که عمل به آن، اطاعت از خدا به شمار می‌آید.
اصل دوم: سنت پیام آور اوست که عمل به آن، اطاعت از پیامبر خدا خواهد بود.
اصل سوم: إجماع اولی الامر یا همان اهل حل و عقد مورد اعتماد جامعه است که عبارتند از: دانشمندان متعدد در علوم مختلف روز، رؤسا، فرماندهان و آشنایان به مصالح عمومی، همچون بازرگانان، صنعت کاران، فناوران، کشاورزان، مدیران انتشارات، نویسندگان مختلف که اطاعت از اتفاق نظر و رأی جمعی آنان نیز، اطاعت از اولی الامر است که در دایره‌ی شورای اهل حل و عقد قرار دارند.

اصل چهارم قیاس: بررسی مسائل مختلف فیه و مورد نزاع بر مبنا و قواعد و احکام عمومی معلوم و بدون ابهام در قرآن و سنت: «فإن تنازعتم فی شيء فردوه إلى الله و الرسول»، که این اصل در حقیقت به وسیله‌ای است در دست اولی الامر.
بی‌گمان، این چهار اصل، مصادر و محل اتفاق شریعت به شمار می‌رود و باید جمعی در جامعه آماده شوند و مسایل مورد اختلاف را بر کتاب و سنت عرضه کنند، که خواه آن جمع اولو الامر باشند یعنی: برگزیدگان امت، یا از کسانی که به دستور اولی الامر، برگزیده شده باشند.... [منار، ج ۵، ص ۱۸۷]

اما مصادر تبعی (فرعی) مانند: «استحسان» نزد حنفیه، «مصالح مرسله» نزد مالکیه و «استصحاب» نزد شافعیه در حقیقت، با همان مصادر اصلی چهارگانه پیوند دارند. (منیر).

یادآوری: خداوند حکیم و فرزانه، در قرآن، اصلی مقرر فرمود، تا امت بر مبنای آن متحد و یکپارچه بمانند و متفرق نشوند. اولین منبع و اصل و سرچشمه ی حکم در شریعت اسلام، قرآن است: «أطیعوا الله»، دومین اصل، سنت مسلم پیامبر خداست: «و أطیعوا الرسول» و اصل سوم پس از فوت رسول خدا «اجماع اولی الامر» امت است: «و اولی الامر منکم»، که در آیه ی ۸۳ همین سوره آمده است و دلیل تکرار نشدن لفظ «و اطیعوا» در اولی الامر، این است که حکم و دستور آنان، تابع کتاب و سنت است، تا تنازع پیش نیاید.

سه صورت عملی حکم و اطاعت:

اول: آنکه خداوند متعال حکم آن را خود صراحتاً در قرآن نازل فرموده است و نیازی به تفصیل و تشریح ندارد؛ مانند بالا ترین جرم قرار گرفتن کفر و شرک و چگونگی عبادت خدای یگانه، یقین کردن بر آخرت و قیامت، اقرار بر رسالت و ختم نبوت آن حضرت، فرض و واجب بودن نماز، روزه، حج، زکات، اینها از جمله احکامی اند، که با انجام این احکام ربانی، راه راست و راه سعادت ترسیم می گردد که عمل بدانها مستقیماً اطاعت از حق تعالی است.

قسم دوم احکام، عبارت اند که نیاز به تفصیل و تشریح دارد که بیشتر، قرآن در آن حکم مجمل و مبهم صادر می کند، و تفصیل و تشریح آن به نبی کریم محول می باشد و آن تفصیل و تشریح که نبی کریم با احادیث خویش بیان می فرماید آن هم یک نوع وحی می باشد، و اگر در این تفصیل و تشریح از حیث اجتهاد ناقص بماند، به وسیله وحی اصلاح کرده می شود و بالاخره قول و عمل آن حضرت با خود، بیانگر حکم الهی اند. اطاعت در این گونه احکام، اگر چه در حقیقت اطاعت الله تعالی است. اما از روی اعتبار ظاهر، چون صراحتاً این احکام در قرآن نیستند، بلکه از زبان رسول خدا به امت ابلاغ شده اند؛ لذا اطاعت آنها به ظاهر اطاعت رسول گفته می شود، که در حقیقت با وجود اتحاد با اطاعت الهی از نظر ظاهر، حیثیت اطاعت مستقل را دارد. بنابر این در تمام قرآن با حکم اطاعت خدا، حکم اطاعت رسول، جداگانه مذکور است.

قسم سوم احکام، آن است که صراحتاً آنها، نه در قرآن مذکوراند و نه در احادیث. یا اینکه در احادیث نسبت به آن روایات ضد و نقیض به دست می آید؛ در چنین احکامی علمای مجتهدین در منصوصات قرآن و سنت و نظایر مسئله مورد بحث با فکر و اندیشه قیاس را به کار برده، حکم آنها را جستجو می کنند. اگر چه اطاعت این احکام هم در حقیقت از این وجه که از قرآن و سنت مستفاد می شوند، یک جزء از اطاعت خداوند است؛ اما از نظر ظاهر، فتاوی فقهی گفته می شوند و به طرف علما منسوب اند.

در نوع سوم، احکامی وجود دارد که در آنها از روی قرآن و سنت هیچ نوع کنترل عاید نمی شود، بلکه عامل در آن مختار است هر چه می خواهد بکند که در اصطلاح به آنها «مباحات» گفته می شود. در چنین احکامی، عمل انتظامی به حکام و امرا محول است که آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و مصالح جامعه قانون تدوین کنند. آنها را با قانون تطبیق بدهند؛ مثلاً چند کلانتری و چند پستخانه در شهر مورد نیاز است. یا نظام

راه آهن باید چگونه باشد؟ آبادانی و مسکن منطبق و موافق با چه شرایط و قانونی تدوین و اجرا شود؛ انجام همه اینها، مباحثات اند که هیچ قسمت از آن نه واجب است و نه حرام؛ بلکه در اختیار آدمی است؛ اما اگر این اختیار به عوام الناس تفویض شود، هیچ نظامی بر قرار نمی ماند؛ لذا مسئولیت نظام بر دولت است.

مراد از اطاعت اولی الامر در آیه مذکور، اطاعت علما و حکام هر دو است. بنابراین، طبق آیه مذکور، اطاعت فقها در تحقیقات فقهی و اطاعت حکام و امرا در امور انتظامی واجب است. این اطاعت هم در حقیقت اطاعت احکام الهی است، اما به اعتبار ظاهر این احکام نه در قرآن موجوداند و نه در سنت؛ بلکه بیان آنها یا از طرف علماست یا از طرف حکام. بنابراین، قسم سوم، جداگانه قرار داده شده، به نام «اطاعت اولی الامر» موسوم گشت. و همان گونه که در منصوصات قرآن پیروی از قرآن و در منصوصات رسوله، پیروی از رسول لازم و واجب است، همچنین در اشیای غیر منصوص، پیروی از فقها و در امور انتظامی پیروی از حکام و امرا واجب است و همین است مفهوم اطاعت اولی الامر.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به پیروی از الله و پیامبر و صاحبان امر دستور داد. اینک در آیات متبرکه (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان را - که به حکم خدا و پیامبر خشنود نیستند - آشکار می کند و به مردم می نمایاند که انسان منافق کسی است که به حکم کاهنی چون ابو برزه ی اسلمی و دشمنی چون کعب، تن در می دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده اند ولی میخواهند فیصله قضایای خود را پیش طاغوت ببرند؟ در حالیکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر بورزند (حکم طاغوت را قبول نکند) و شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دور (از حق) دچار کند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَزْعُمُونَ»: زعم: گمان باطل و دروغ یعنی دروغ می گویند، بر این اندیشه اند، چنان تصور می کنند. «أَنْ يَتَحَاكَمُوا»: تحاکم: محاکمه و مخاصمه را پیش کسی بردن (عدالت خواستن). «الطَّاغُوتِ»: بسیار سرکش، بسیار نافرمان، دور از حق. «ضَلَالًا بَعِيدًا»: در گمراهی دور. (قاموس قرآن)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»: تعجب از وضع انسانی است که ادعای ایمان می کند اما به حکم خدا راضی نیست؛ یعنی ای محمد! آیا از این منافقان در تعجب نیستی؟! آنانی که از مشرکان بدتر و از کفار گمراهمتر اند، اینان در ظاهر می گویند به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم و به آنچه از کتاب ها و پیامبران که پیش از وی نازل شده ایمان داریم ولی هرگاه دچار خصومتی شوند نزد بزرگان کفر و رهبران طاغوت که به غیر آنچه الله متعال نازل نموده حکم می کنند می روند تا در بین شان فیصله صورت گیرد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»: یعنی: چگونه می‌خواهند داورى میان خود را به‌سوى طاغوت ببرند. ابن عباس فرموده است: طاغوت عبارت است از: (کعب بن اشرف) که به سبب افراطش در طغیان و گردنکشی و عداوتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم به طاغوت موسوم شد.

«وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»: درحالی‌که کتاب‌های آسمانی به آنان چنین دستور فرموده است؛ به هرکسی که به دین و پیام الله متعال حکم نمی‌کند، کفر ورزند، (حکم طاغوت را قبول نکند) «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»: هرکس به طاغوت کافر شود و به الله ایمان بیاورد، به دست آویز محکم و ناگسستنی دست یافته است، که گسستنی برای آن نیست.

واقعیت امر اینست تازمانیکه طاغوت‌ها محو نشوند، توحید جلوه نمی‌کند. اول کفر به طاغوت، بعد ایمان به الله متعال.

قابل تذکر است که: کفر به طاغوت و ایمان به الله متعال باید دائمی باشد. «یکفر، يؤمن» فعل مضارع نشانه‌ی تداوم را بیان میدارد.

به یاد داشته باشید که: محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است. «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60)»

شیطان از خلال همه این‌ها اراده دارد تا در سرکشی و دوری‌شان از الله متعال و در کفرشان بیفزاید زیرا او متولی امور و پیشوای‌شان است

طاغوت چیست؟

علماء درمعنای عام طاغوت فرموده‌اند: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او طاغوت است، چه بوسیله‌ی نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او دراموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در اختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند این‌ها... (همه طاغوت هستند). منظور از طاغوت در آیه ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می‌شود که برای فیصله و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه های ساخته و پرداخته‌ی بشر است. یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم فیصله می‌کنند. یا هرچه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهارکند.

«**طاغوت**» (جمع آن **طواغیت**): در لغت از ماده طَغَى یَطْغَى است و به کسی که در شرّ و معصیت فراتر از حد خود قدم بردارد، طاغی و طاغوت گفته شده است. مصدر این کلمه، طُغِيَ، نیز به معنای تجاوز از حد و اندازه خود است.

کلمه «طاغوت» هشت بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته، (محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ذیل «طغی»، استانبول ۱۴۰۴/۱۹۸۴). درقرآن عظیم الشان پیروی و متابعت از طاغوت در مقابل عبادت و پیروی از الله تعالی است. (سوره بقره آیه 256). حتی کفر ورزیدن به آن مقدّم بر ایمان به الله است. (سوره بقره آیه 256) و دعوت به خدا پرستی با دعوت به اجتناب از طاغوت همراه بوده

است. (سوره نحل آیه 16) در قرآن عظیم الشان، طاغوت‌پرستان بدتر از فاسقان اهل کتاب، و حتی بدترین و گمراهترین انسان‌ها و ملعون و مغضوب پروردگار معرفی شده‌اند. (سوره مائده آیه 59 و 60) و رزمندگان در راه الله در مقابل جنگ‌کنندگان در راه

طاغوت قرار گرفته‌اند. (سوره النساء آیه 74) همچنین در قرآن عظیم الشان ذکر شده که پیروان طاغوت در آتش جهنم جاودان خواهند بود. (سوره بقره آیه 257) مفسران برای کلمه طاغوت معانی متعددی را بیان داشته‌اند: از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسان‌ها و جنیان متمرّد، بت‌ها و هر آنچه به جای الله پرستش شود و کسانی که راه را برای بت‌پرستی و گمراه کردن مردم هموار کنند (مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، بیروت).

- در این آیه متبرکه سازش با طاغوت، حرام اعلام داشته است. «أَمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»
- رهنمود اساسی این که در این آیه متبرکه بر آن تاکید شده است، نشان دادن راه حق است و همچنین ونفی و باطل شمردن راه باطل است. «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»
- طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که راه طاغوت راه مردود و شیطانی است، حتی فکر درباره راه طاغوت مورد نقد و انتقاد قرار گرفته است.
- در این آیه متبرکه با زیباخلاصی بیان شده است که شیطان زمانی خود را کامیاب و موافق احساس میکند که مردم از طاغوت، اطاعت و جانبداری بعمل آرند.
- از فحوی کلی این آیه متبرکه این فهم با تمام وضاحت معلوم و آشکارا میشود که: منافق، طاغوت و شیطان در یک جبهه در برابر خط و جبهه پیامبران قرار دارند.
- درس عالی که میتوان از این آیه متبرکه بدست آورد همانا کفر و رزیدن به طاغوت و حرام بودن مراجعه به محاکم طاغوتی، در دستور و فرمان همه ادیان آسمانی قرار دارد.

و نباید فراموش کرد که منافقان در تحت سیطره و فرمان شیطان بوده، و آنان را بمتابه ادوات و وسایل خود مورد استفاده قرار میدهند. «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ» بدین اساس باید گفت که مراجعه و پناه جستن به طاغوت، سقوط به کودال ضلالت و گمراهی می باشد.

چه وخت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم:

هر زمانیکه یک شخص کسی را به شرک و یا بسوی عبادت بخود فراخواند و یا در چیزی ادعای علم غیب نماید، یا بطور قصدی به غیر ما انزل الله حکم کند و غیره موارد، میتوان این شخص را طاغوت نامید.

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) در اعلام الموقعین (50/1) مینویسد: طاغوت عبارت است از زیاده روی و افراط شخص در عبادت معبود و همچنین در اطاعت و پیروی از صاحب امر. (که در این صورت اگر معبود یا صاحب امر راضی به این کار باشد به آن طاغوت گویند).

شان نزول آیات 60 - 62:

305- ابن ابوحاتم و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: ابوبرزه أسلمی امور یهودیان را اداره می‌کرد و مراسم ذبح و قربانی انجام می‌داد و بین یهود در اختلافات و دعوایی که به او عرضه می‌داشتند قضاوت می‌کرد، تعدادی از مسلمانان هم اختلافات بین‌شان را جهت فیصله نزد موصوف مطرح کردند. خدای متعال آیات «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ

يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (61) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (62) را نازل کرد (حسن است، طبرانی 11 / 12045 و واحدی در اسباب نزول 328 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، حافظ ابن حجر عسقلانی، در اصابه 4 / 9 اسناد این حدیث را جید گفته است).

306- ابن ابوحاتم از طریق عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: جلاس بن صامت، معتب بن قشیر، رافع بن زید و بشر دعوای اسلامیت داشتند، در بین این‌ها و گروهی از مسلمانان قبیله‌شان دشمنی به وجود آمده بود، این‌ها از جلاس و دوستانش دعوت کردند که دعوا را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حل و فصل نمایند، اما جلاس و رفقاییش خواستند که به نزد کاهنانی که در دوران جاهلیت حاکم بودند، بروند و موضوع را حل و فصل نمایند. پس الله متعال در باره آن‌ها آیه: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ... » را نازل کرد.

307- ابن جریر از شعبی (رض) روایت کرده است: بین یک نفر از یهود و فردی از منافقان دشمنی پیش آمد. یهود گفت: تو را نزد اهل دینت می‌برم تا بین ما فیصله کند و یا گفت: به نزد پیغمبر می‌برمت. زیرا او خوب می‌دانست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه برای فیصله قضایا و صدور حکم رشوه نمی‌گیرد، اما منافق مخالفت کرد. بالاخره موافقت کردند که به نزد کاهنی در قبیله جهینه بروند. پس این آیه نازل گردید (طبری 9896 - 9898 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده به معنی این حدیث شواهد است که با آن تقویه می‌شود و از آن جمله است حدیثی که پیشتر گذشت. برای معلومات بیشتر در «احکام القرآن» ابن عربی 515 مراجعه فرماید).

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾

و هنگامی که به آنها گفته می‌شود بیایید به طرف آنچه الله نازل کرده است، و (بیایید) به طرف رسول، منافقان را می‌بینی از تو سخت روی می‌گردانند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا»: بیایید. «صُدُودًا»: بازداشتن، جلوگیری کردن، إعراض کردن، مانع شدن. **تفسیر:**

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ»: و هنگامی که برای منافقان گفته شود بیایید تا کتاب الله و سنت پیامبرش را هنگام اختلاف و در خصومت‌ها داور و حکم قرار دهیم، آن‌ها از این امر روی می‌گردانند و اظهار نفرت می‌کنند؛ زیرا در دل‌های آن‌ها مریضی نفاق و بد بردن از شریعت و دین قرار دارد، «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (61)»: از این روی نظر به خباثت و دشمنی که دارند به هیچ وجه حاضر نیستند تا الله متعال و شریعتش را داور و حکم بگیرند و پیامبرش را به عنوان قانونگذار بپذیرند.

از کلمه «يَصُدُّونَ»: آیه مبارکه بر می‌آید که: مراجعه به طاغوت و قضاوت خواهی از بیگانگان، خصلت و روحیه منافقان است که با رهبر آسمانی مخالفت و از راه حق إعراض کنند. (کلمه «يَصُدُّونَ» نشانه‌ی خصلت و استمرار است)

در ضمن قابل یاددهانی است که: منافق، علاوه بر اعراض خود، مانع دیگران نیز می‌شود.

قابل دقت و تذکر است که: منافقان، حساسیتی نسبت به ایمان قلبی مردم به الله متعال ندارند، خفگان و ناقراری عمده و اساسی آنها اجتماع مردم برگرد رهبر آسمانی است.

خواننده محترم!

در این آیه متبرکه در باره فعالیت منافقین که مانع مردم از احکام الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گردد، ذکر بعمل آمده است. «منافقین» بدون شک از جمله کافران هستند، و ذره از ایمانی در قلب شان نمی‌باشد، ولی غرض فریب نقاب مسلمانی را بر روخ خود می‌کشند، این عده خود را در ظاهر مسلمانان مسمی می‌نمایند، و در جامعه خود را مسلمانان معرفی میدارند، در حالی که نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر میباشد. مبحث منافق در آیات متعددی از قرآن عظیم اشلان مورد بحث قرار گرفته است، از آنجمله طوریکه در سوره بقره با زیبایی خاصی بیان یافته است، طوریکه می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (آیات 8 - 9) (تعدادی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به الله و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، و حال آنکه ایمان ندارند. می‌خواهند) با این کار خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمیدهند؛ ولی نمی‌فهمند.

راغب اصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفق») منافق به معنای مذکور، کلمه است که در ادبیات اسلامی ایجاد شده و در میان عرب پیش از اسلام بدین معنا به کار نمی‌رفت. «منافق» از ماده «نفاق» و «النُّفَق» گرفته شده است.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾

پس چگونه موقعی که بر اثر اعمالشان گرفتار مصیبتی می‌شوند، باز (بخاطر رهایی از آن) نزد تو می‌آیند و به الله قسم می‌خورند که (هدف ما از داوری نزد طاغوت) جز نیکی و موافقت (بین دو طرف در گیر) نبود. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْلِفُونَ»: قسم یاد می‌کنند. حلف (بفتح اوّل و کسر آن) به معنی سوگند و سوگند یاد کردن است. «احسانا»: خیراندیشی و نیکوکاری در میان طرفین مخالف.

«توفيقا»: موافقت و آشتی ایجاد کردن، اتحاد و همبستگی.

تفسیر:

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: پس، چگونه است حالت آنها وقتی که به سزایی کردارشان، به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به سبب گناهای که مرتکب شده‌اند و از جمله: بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ بلی! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت‌ناتوان‌اند.

«ثُمَّ جَاؤُكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (62)»: سپس همان منافقان نزد تو آمده و از ارتکاب گناه معذرت خواستند، و به الله قسم یاد می کنند که از بردن حکم و فیصله به نزد غیر تو جز صلح و آشتی قصدی نداشتیم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته ایم!

در این آیه متبرکه اولین درس و عبرت که از سیاق جمله «مُصِيبَةً بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ» بر می آید، اینست که: عامل خطای در کار خود انسان می باشد.

مراد از مصیبتی که به انسان میرسد، مقصد آن همانا مصیبت دنیا و آخرت است، چون لازمه اعراض از حق، با کفر و فسق ورزیدن، مواخذه الهی است، هم در دنیا و هم در آخرت.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (٦٣)

آنها کسانی هستند که الله آنچه در دل (پنهان) دارند می داند، پس از (انتقام) آنها در گذر و آنها را وعظ و اندرز ده و به آنها سخنی بگو که به دل های آنها بنشیند، و مناسب حال شان باشد. (٦٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْرِضْ عَنْهُمْ»: از آنان روی بگردان، به آنان التفات مکن.

«قَوْلًا بَلِيغًا»: سخنی اثربخش، شیوا و ارزنده در درون آن.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ»: این منافقان در آنچه می گویند صادق نیستند، خداوند متعال می داند که آنها غیر شریعت را حکم و داور ساختند چون از شریعت بد می برند و نسبت به پیروان آن کینه و خشم دارند.

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: تو به خاطر رعایت برخی مصالح شرعی نباید آنها را سزا دهی! یعنی از مجازات دادن و مجازات آنها دوری کن و آگاهی خودت را در مورد آنچه که در باطن آنها قرار دارد ابراز مدار، و رازشان را برملا مساز، تا در حالت بیم و حذر باقی بمانند.

«وَعِظْهُمْ»: بلکه بر تو لازم است تا آنان را نصیحت کنی و باز داری و با سخن بترسانی به امید اینکه از این اعمال بد و زشت دست بردارند.

«وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (63)»: به این اساس در تعامل با آنها نباید از شمشیر و شلاق کار گرفته شود بلکه بهتر آنست تا با سخن مفید و مؤثر آنان را به راه آوری.

«قَوْلًا بَلِيغًا» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثر تمام شود، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموال شان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دل هایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش شان باورمند گرداند.

یادداشت توضیحی:

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در رفتار با منافقان چنین دستور فرموده است:

1 - با آنان به گرمی، گشاده رویی و تکریم استقبال مکن.

2 - آنان را از دورویی، کینه توزی، نیرنگ و دروغ گویی بازدار و راه نیک و سودمند را به آنان نشان ده که شاید دل هایشان رام و پاکیزه و آرام گردد و از ستیزه جویی دست بدارند.

3 - با گفتار شیوا و مؤثر و رسا و تشویق به راه الله با آنان از در سخن در آی و گاه گاهی هم به هشدارهای تند اشاره کن.

شان نزول آیه:

این آیات مبارکه دربارهٔ مردی از أنصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مراغه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمد صلی الله علیه وسلم حکم باشد! اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب بن اشرف حکم باشد! این‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان شأن نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به دآوری باطل‌تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است.» (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی در باره منافقان که از حکم و قضاوت پیامبر و یاران او روی برمی گشتانند و حکم و قضاوت طاغوت را برتر از آن میدانستند، به بیان گرفت. اینک در آیات (64 الی 65) الله متعال می‌خواهد فصلی عمومی را بیان بدارد که: پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده و از جمله واجبات است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به این منظور که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر آنها وقتی به جان خویش ظلم کردند نزد تو می‌آمدند، و از الله مغفرت می‌خواستند و پیغمبر هم برای آنها طلب مغفرت می‌کرد، البته الله را توبه پذیر (و) بسیار مهربان می‌یافتند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِإِذْنِ اللَّهِ»: به امر خدا، به توفیق الهی. «جاءوك»: [توبه کنان] نزد تو می‌آیند. «استغفر لهم الرسول»: پیامبر برایشان آمرزش می‌طلبید، إلتفات از مخاطب به غایب به خاطر ارزش منزلت والای پیامبر است.

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: خداوند متعال پیامبران خود را نفرستاد مگر اینکه مؤمنان از آنها در انجام آنچه امر می‌کنند و در ترک آنچه نهی می‌کنند به توفیق الله متعال اطاعت کنند. پس اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست و نافرمانی از او نافرمانی از الله است.

جمله «لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: این فهم را می‌رساند که: اطاعت مخصوص الله است. حتی اطاعت از پیامبران هم باید با اذن الله باشد در غیر آن شرک است. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ»: اگر این منافقان روزی که در نفاق واقع شدند پشیمان می‌شدند و از عملکرد خود توبه می‌نمودند و نزد تو می‌آمدند، یعنی از نفاق توبه کرده و از خدا طلب بخشودگی گناهان می‌کردند و به خطای خود اعتراف می‌کردند، «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» و تو ای محمد! طلب بخشودگی آنان را می‌کردی و از خدای متعال می‌خواستی از سرگناهان آنان درگذرد، «لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (64)»: پی می‌برند که دایره ی پذیرش توبه از جانب الله و رحمت و مهرش نسبت به بندگان

وسیع است. و برای کسی که توبه و استغفار کند رحیم و مهربان است و او توبه کنندگان را دوست می‌دارد.

واقعاً گناه، حجابی میان انسان و رحمت الهی است و همین که آن حجاب برطرف شد، رحمت دریافت می‌شود.

خطاکار، ابتدا باید پشیمان شود و به سوی حق برگردد، سپس برای استحکام رابطه با پروردگار با عظمت، از مقام رسالت کمک بگیرد.

یادداشت:

این آیه به شیوه‌ی التفات از مخاطب به غایب، می‌فرماید: «و استغفر لهم الرسول»: پیامبر برای آنان آمرزش خواست؛ نفرمود: «استغفرت لهم»: تا شأن و مقام والای پیامبر را بیشتر نشان دهد و در عین حال، آنان را با این عبارات پر از لطف و رأفت، یاد کند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵)

ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَجَرَ»: کشمکش کرد، در گرفت، اختلاف پیش آمد. مانند ساقه‌های باریک درخت، که در تندبادها به هم می‌زنند و... «حَرَجًا»: دلتنگی، دشواری، شک و تردید، ناراحتی. «قَضَيْتَ»: داورى کردى، حکم دادى.

تفسیر:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»: قسم به پروردگارت ای محمد که ایمان صادقانه وارد قلب‌های آن‌ها نمی‌شود و آن‌ها هرگز حلاوت ایمان را نمی‌چشند مگر اینکه به حکم تو که در بین خصومت‌هایشان مطابق شریعت الله متعال انجام می‌دهی راضی و تسلیم شوند، «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (65)» و در نهاد خویش هیچ‌گونه بیزارى و احساس خستگى نکنند و از تو در نهان و آشکار اطاعت کنند.

بدینترتیب ملاحظه می‌داریم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح الله متعال است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد. طوریکه در حدیث شریف نیز آمده است: «سوکند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

مميزات و مشخصات ایمان راستین:

قبل از همه باید گفت که: حقیقت ایمان عبارت است از: فروتنی و تسلیم شدن در مقابل خدا و رسول او و پذیرفتن حکم دین. در آیه متبرکه فوق مميزات و مشخصات ایمان راستین را سه چیز تعیین نمود:

الف: به جای طاغوت، حکم و داورى را نزد پیامبر بردن. «يُحَكِّمُوكَ»

ب: نسبت به قضاوت پیامبر، سوءظن نداشتن. «لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا»

ج: فرمان پیامبر را با دل‌گرمی پذیرفتن و تسلیم بودن. «و يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

هكذا از سیاق جمله: «لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا» بر می آید که اسلام، علاوه بر تسلیم ظاهری، به ابعاد روحی و تسلیم قلبی توجه کامل دارد.

شان نزول آیه 65:

308- ائمة ششگانه (بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابوداود و ابن ماجه) از عبدالله بن زبیر (روایت کرده اند: مردی از أنصار در باره تقسیم آب برای زراعت خویش با زبیر اختلاف داشت. پیامبر به زبیر گفت: اول زمین خود را آبیاری کن و بعد آب را به سوی زمین همسایهات جاری نما. مرد انصاری گفت: ای رسول الله! چون زبیر پسر عمه شماست، اینگونه حکم کردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن متأثر شد و رنگش تغییر کرد و گفت: ای زبیر زمینت را آبیاری کن و آب را تا رسیدن به ریشه درختان در بین آن روان نما و بعد به طرف همسایهات جاری بساز. پیامبر در این حال حق زبیر را کاملاً داد و در حکم اول، طوری بین آن‌ها قضاوت کرد که حاصل آن برای طرفین وسعت و آسایش بود. زبیر گفته است: گمان نمی‌کنم آیه: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُخَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...» به جز این مسأله، به سبب دیگری نازل شده باشد (صحیح است، بخاری 2359 و 2361 و 2708 و 2585، مسلم 2357 ابوداود 2637، ترمذی 1363، نسائی 8 / 245 و در تفسیر 130 ابن ماجه 15 و 2480، احمد 4 / 5 و 165، ابن حبان 24، ابن جارود 1021، طبری 9917 و 9918 بیهقی 153 / 6 و 154 و 106 / 10، واحدی در «اسباب نزول» 333، بغوی 2187).

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پروردگار با عظمت بیان فرمود که: مؤمن راستین کسی است که داوری پیامبر را در اختلاف فی مابین بپذیرد، اینک در آیات متبرکه (66 الی 70) از تقصیرات برخی از مردم در این باره - که ایمان ضعیفی دارند - سخن می‌گوید و این که: پاداش طاعت، آرزوی والایی است که روانها بدان چشم امید می‌دوزند. و همان خوبان خدا، یعنی؛ سابقین، مهاجرین و انصار، از همین «منعم علیهم» اند که در حیات تاریخی بشر، ستارگان درخشان آسمان بشریت اند.

وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيئًا ﴿٦٦﴾

و اگر ما به آنها (منافقین) دستور می‌دادیم که خودکشی کنید، یا از دیار و کاشانه خود بیرون روید، مگر عدد کم از آنها این امر (الله) را بجا نمی‌آوردند، و اگر آنها به آنچه پند داده می‌شوند عمل می‌کردند، البته برایشان بهتر می‌بود و در ثابت قدمی آنها بر ایمان محکم‌تر می‌بود. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبْنَا»: نوشتیم، مقرر داشتیم، واجب نمودیم. «اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: خودکشی کنید. مراد این که در راه خدا جهاد کنید و خود را به کشتن دهید و دشمنان هم‌نوع خود را بکشید. «تَنبِيئًا»: پابرجا و استوار کردن.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ»: و اگر بر این منافقان لازم می‌گردانیدیم تا خویشان را به عنوان کفار بکشند درست همانگونه که بر یهودیان

هنگامی که گوساله را پرستیدند لازم گردانیدیم یا بر آن‌ها الزام می‌آوردیم تا به منظور هجرت و جهاد یا تعزیر و تأدیب از خانه و کاشانه خویش بیرون شوند، « مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ » به سبب ضعف ایمان، جز گروه اندکی از آنان این امر اطاعت نمی‌کردند و اکثرشان سرکش باقی می‌ماندند.

ملاحظه می‌داریم که: هنگام امتحان، کمترین اشخاص یافت می‌شود که از عهده‌ی انجام تکلیف و اثبات ادعا برآیند. « وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (66) »: اگر آن‌ها اوامر را می‌پذیرفتند برکت بزرگ در دنیا توأم با نصرت و عزت و در آخرت با رستگاری به بهشت برای آن‌ها می‌بود و ایمان در قلب‌هایشان ثابت می‌ماند و نفاق رخت برمی‌بست. باید گفت: هرچه که انسان در راه الله متعال گام بردارد، ثبات قدم و ایمان اش بیشتر وقوی می‌گردد.

و واضح است عمل، در نفس و روح انسان اثر دارد. این بدین معنی است که: عمل به احکام، سبب پایداری ایمان است. تکالیف الهی هرچند به ظاهر ناخوشایند و سخت می‌باشد، ولی مطمئن باشد که در نهایت به خیر و صلاح انسان تمام می‌شود.

شان نزول آیه 66:

313- ک: ابن جریر از سدی روایت کرده است: هنگامی که آیه 66 سورة نساء نازل شد، ثابت بن قیس بن شماس و فردی از یهود به مکارم و خوبی‌های خود فخر کردند، یهودی گفت: به خدا سوگند! خدا به ما دستور داد همدیگر را بکشید و ما هم بی‌درنگ این کار را کردیم. ثابت گفت: به خدا قسم! اگر پروردگار به ما هم امر کند که یکدیگر را بکشید، بدون تردید ما هم یکدیگر را خواهیم کشت. پس خدای متعال را نازل کرد. (طبری 9925 به قسم مرسل آورد).

وَإِذَا لَا تَأْنِيَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾

و البته در آن صورت به آنها از نزد خود ثواب بزرگ می‌دادیم. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من لدنا»: از سوی ما.

تفسیر:

«وَ إِذَا لَا تَأْنِيَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (67)»: و اگر آن‌ها امر ما را استجابت می‌کردند و از پیامبر ج اطاعت و به حکم ایشان راضی می‌شدند حتماً برای آن‌ها در آخرت ثواب بسیار از طریق سکونت در بهشت و رسیدن به درجات بلند و گرامیداشتی عظیم می‌بخشیدیم.

وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

و بی‌تردید آنان را به راهی راست راهنمایی می‌کردیم. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

آنگاه آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم که به بهشت منتهی می‌شود. باید گفت: انسان در مسیر هدایت هر لحظه ممکن است دچار لغزش و انحراف شود، بناً انسان باید همیشه

خود را به پروردگار با عظمت خود بسپارد و تقاضا بعمل آرد که او را به راه راست هدایت و در این راه ثابت نگاه دارد.

از آیات متعددی قرآن عظیم الشأن این مفهوم به وضاحت تام معلوم میشود که، تنها راه رسیدن به صراط مستقیم، پیوند و ارتباط قوی انسان با خالق خویش، و توکل و تکیه بر ذات لایزال او است.

در این سوره پروردگار با عظمت برای ما انسانها می آموزاند که قدم برداشتن در راه خیر و ثابت ماندن در راه خیر، سبب آن میشود که انسان به بالاترین و بیشترین پیشرفت ها دست یابد، انسان ثابت قدم در پهلوی اینکه موجب اجر ثواب میشود در زندگی خویش همیشه سر فراز می باشد.

طوری که خدای تعالی درباره ی ثبات می فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۷) (خداوند مومنان را با قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت می کند).

ثبات حالتی است که تا با ایمان همراه نگردد اطمینان نفس و در نتیجه طلب کمال میسر نمی شود، زیرا هر کس که در عقاید خود متزلزل باشد نمیتواند طالب کمال باشد، و ثبات ایمان عبارت است از حصول قطع به اینکه کامل و کمالی وجود دارد، و تا این قطع حاصل نشود طلب کمال وجود نمی گیرد، و تا تصمیم بر طلب کمال و ثبات در راه آن به دست نیاید سیر و سلوک ممکن نیست، و کسی که تصمیم دارد ولی ثبات نداشته باشد مصداق این آیه است که خداوند می فرماید: «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ» (سوره ی انعام، آیه ی ۷۱) (مانند کسی است که شیاطین او را در زمین افکنده و حیران است).

انسان در حیطه ی زندگی ناگزیر است در مسیر زندگی اش، اهدافی برای خود ترسیم نماید. و قبل از این که بخواهد، به آن بپردازد، با بررسی جوانب آن، و موانعی که احتمالی که با آن مواجه می شود مورد تدقیق و مطالعه قرار می دهد. بعد از این که دریافت، هدف مورد نظر قابل دست یابی است، بعد از این مرحله باید تمام سعی و کوشش خود را جهت به فعلیت رساندن هدف مد نظرش به کار بگیرد. یکی از راه های کلیدی که بتواند، انسان را به اهداف مد نظر برساند، ثابت قدم بودن و تمرکز بر اهداف است. بت قدم بودن احتمالا یکی از قابل تحسین ترین خصوصیات است که یک فرد می تواند داشته باشد. ثابت قدم بودن توانایی انجام کار و یا رسیدن به هر چیزی صرف نظر از هر گونه مانع می باشد. این ویژگی متمایز کسانی است که در زندگی موفق می شوند در برابر کسانی که ثابت قدم نیستند و موفق نمی شوند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

و کسی که از الله و رسول اطاعت کند؛ پس این گروه (در روز قیامت) با آنانی همراه خواهند بود که الله به آنها نعمت ها بخشیده است، مانند پیامبران و صادقان و شهیدان و نیکان، و این گروه چه رفقای خوبی اند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدِّيقِينَ»: راستان، راستروان. «الصَّالِحِينَ»: شایستگان، کسانی که خود را پرورش داده اند و خوبیهایشان بر بدیها چیره گشته است. «وَحَسَنٌ أَوْلَیْكَ رَفِیقًا»: آنان چه نیکو یارانی اند!

تفسیر:

قرار گرفتن در راه انبیاء و شهدا و داشتن رفقای خوب، جز با اطاعت از فرمان الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم به دست نمی آید. طوریکه می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: و کسانی که دستورات و اوامر الله متعال و پیامبر را اطاعت و عملی کند و از منهیات اجتناب ورزد، خدای توانا، او را در منزلگاه شرف و کرامت مستقر خواهد کرد، آن منزلگاه ابدی که همراه نزدیکان بارگاه است، حق برای همیشه در آن خواهد ماند.

در جمله «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، فَأُولَئِكَ...»: آیه مبارکه برای ما می آموزند که قرار گرفتن در راه انبیاء، جز با اطاعت از فرمان الهی یعنی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به دست نمی آید.

«مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»: یعنی با دارندگان مقام و منزلت عالی در آخر است که عبارتند از: پیامبران پاک طینت و صدیقین که یاران بافضیلت پیامبران می باشند و شهیدان نیکو سیرت که عبارتند از: افرادی که در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه خدا جنگیدند و جان باختند، و بالاخره با بقیه ی بندگان صالح خدا.

«وَحَسَنٌ أَوْلَیْكَ رَفِیقًا (69)»: «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: همرها و همدمانی «هستند» مفسر ابن کثیر می فرماید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: «اللهم الرفیق الأعلى».

«بارخدا یا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می کنم». همان گونه که از احادیث دیگر نیز بر می آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز اینکه در مریضی وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

همچنان در حدیثی به روایت حضرت عایشه رضی الله عنها آمده است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که در حال احتضار این آیه را می خواند: «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» پس دریافتیم که همان خیر است. (مختصر ابن کثیر 411/1).

تعریف اصطلاحات وارده در آیه مبارکه:

«نَبِیٌّ»: آن است که وحی الهی بر وی فرود آید، و فرشته پیغام الله متعال را آشکارا به او باز گوید؛ «الصِّدِّیقِینَ»: جمع صدیق، کسی است که به درستکاری و راستگویی مشهور گردد، فطرتش پاک و سالم، وضعیت جسمانی و روحانی اش متعادل و نهانیهایش آراسته و شایسته باشد، تا حق و باطل و خوب و بد را به آسانی از هم باز شناسد. [تفسیر منار، جلد 5 صفحه 244].

«وَالشُّهَدَاءِ»: معنای واقعی (شهید) گواه است و مراد از آن هر آن کسی است که همه ی زندگی او بر صداقت او در ایمان شهادت دهد. طوریکه گفتیم: و شهیدان کسانی هستند که در راه الله و برای اعلا ی کلمه «الله» جنگیده و کشته شده اند. هکذا به این دلیل شهید نامیده می شود که با فدا کردن جاننش ثابت می کند که آن چیزی را که به آن ایمان آورده بود، واقعا از ته قلب حق می پنداشت و آن را آنقدر عزیز می داشت که حتی از فدای جان و

زندگی اش برای آن دریغ نکرد. همچنین افراد صادقی را که به قدری مورد اعتماد باشند که اگر بر درست و حق بودن چیزی شهادت دهند، درست و حق بودن آن بدون درنگ و تردید پذیرفته شود، نیز شهید می گویند.

«**الصالحین**»: جمع صالح، صالح کسی است که درون و کردارش را اصلاح گرداند؛ هرچند گاه گاهی، خطا و گناه از او سرزنند، اما هرگز بر گناه، پافشاری نمی کند. این چهار دسته، از برگزیدگان و پاکان از میان بندگان خدایند و شهید و صدیق و صالح تا روز قیامت در میان همه ی امتهای وجود دارند.

شان نزول آیه 69:

314- طبرانی و ابن مردویه از عایشه (رض) روایت کرده اند: مردی حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای فرستاده خدا تو نزد من از جان شیرین عزیزتر و از فرزندانم محبوبتری، اگر در خانه ام نشسته باشم و تو را به یاد بیاورم، تا نیایم و ترا نبینم قرار و آرامش نخواهم یافت. امروز هنگامی که به مرگ خود و رحلت شما اندیشیدم، یقین پیدا کردم که چون داخل بهشت شوی با انبیاء به جایگاه بلند قرب الهی مشرف خواهی شد و من چون به بهشت وارد شدم می ترسم که ترا نبینم. رسول الله چیزی نگفت تا جبرئیل امین با آیه: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» فرود آمد.

315- ابن ابوحاتم از مسروق روایت کرده است: اصحاب گفتند: ای رسول الله! سزاوار نیست که ما از تو جدا شویم و اگر رحلت فرمایی بالاتر از ما قرار می گیری و ما دیگر تو را نخواهیم دید. پس خدا آیه: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...» را نازل فرمود. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

درتفسیر فرقان در مورد شأن نزول این آیه مبارکه آمده است: جوانی نزد پیامبر آمد و گفت: «ای فرستاده ی خدا! در دنیا فرصت دیدار تو را داریم؛ اما روز قیامت تو را نخواهیم دید؛ چون درجات بسیار بالای بهشت از آن توست». سپس این آیات، شرف نزول یافت. پیامبر نیز به او فرمود: «ان شاء الله، تو در بهشت با من هستی». و...

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

این موهبتی از نزد الله خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**الفضل**»: بخشایش، تفضل.

تفسیر:

«ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ»: این، موهبتی و بخشش الهی است. یعنی اجر و پاداش عظیمی که به مطیعان عطا می شود، فقط از سرچشمه ی فضل و کرم الله متعال نشأت می گیرد. «وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (70)» و کافی است که حق تعالی می داند چه کسی مستحق این گرامیداشت و نعمت بزرگ است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: خداوند متعال مسلمانان را از رفتار خبیث، کثیف، شریر و ناپاک منافقان بر حذر نمود و به اطاعت از خدا و پیامبر دستور فرموده است.

اینک در آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلای کلمه ی حق، بالابردن منزلت دین و حذر و احتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن و می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید که این، انتقال از میدان داخلی به سوی میدان بیرونی و انتقال از سیاست اجتماعی در برخورد و تعامل به سوی سیاست رزم و میدان داری است یعنی بصورت کل در این آیات متبرکه سیاست (خط مشی) و قواعد نبرد در اسلام به بحث گرفته میشود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هوشیار و بیدار باشید و آمادگی تان را (برای رویارویی با دشمن) بگیرید، پس (برای جهاد) دسته دسته یا همه یکجا بیرون شوید. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُذُوا حِذْرَكُمْ»: آماده باشید، بیدار شوید، اسلحه و وسایل بر گیرید. «حِذْر»: آماده باش بودن و بر حذر بودن، پرهیز کردن، بیدار شدن. «انفروا»: بیرون روید، به راه افتید. «ثبات» جمع ثبة: دسته ها، جماعات.

تفسیر:

در آیه ی قبلی، درباره اطاعت از الله و پیامبر بحث بعمل آمد و در این آیه، ضرورت هوشیاری و آمادگی رزمی و جنگی برای امت اسلامی و رهبری حق مطرح است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ»: ای مؤمنان! مراقب، هوشیار، بیدار و مترصد دشمنان کافر خویش باشید و برای مقابله و جنگ با آن ها آمادگی بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از اینکه دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه کن سازند، لذا مسلمانان باید در هر حال آماده، بیدار و هوشیار باشند، و از طرحها، نفرات، نوع اسلحه، روحیه، همکاری داخلی و خارجی دشمنان آگاه باشند و متناسب با آنها پلان های خود را با تمام هوشیاری طرح و با تمام دقت عملی سازند. و در نهایت آمادگی عام و تام در مقابله به شمن خویش داشته باشند. البته نباید فراموش کرد که: آمادگی رزمی و جنگی در سایه ایمان دارای ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

«فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (71)»: مسلمانان باید از تاکتیک های مختلف، برای مقابله با دشمن استفاده کنند و جهت جنگ با آن ها گروه و یا در لشکری قوی و هولناک بیرون شوید و هیچگاه هیچیک از شما نباید تنها به سوی آن ها بیرون شود و یا مسلح نباشد.

به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچگاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی شود. چنان که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته هایشان چشم طمع دوخت بنابر این، میزان بازگشت به اسلام؛ همانا جهاد در راه الله متعال است. این آیه دلالت بر اخذ به اسباب و وسایل و جمع بین توکل و آماده گیری و مراقب بودن از دشمن می کند.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر خویش مینویسد: منقول است که در آغاز اسلام، چندین افراد ضعیف الاسلام و دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی متزلزل شدند، و

برخی با کافران همزبان گردیدند، و به مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخاستند؛ این آیه در باره ایناشخاص نازل شده است.

مطلب این است که: ای مسلمانان، کیفیت منافقان از اوّل به شما معلوم شده؛ خیر شما در این است که هر نوع احتیاط را در نظر داشته باشید، فرق نمی کند که این احتیاط؛ به سلاح باشد، یا به علم و دانش و تدبیر، یا به تجهیز؛ در قبال و قتال دشمن از خانه برآئید؛ چه دسته‌دسته، و چه یکجا، چنانکه مقتضای موقع و وضعیت باشد. مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: این آیه مبارکه زمانی نازل شده بود که به خاطر شکست مسلمانان در جنگ احد روحیه ی قبایل پیرامون مدینه افزایش یافته بود و مسلمانان از هر سو در محاصره ی خطرات افتاده بودند. هر روز خبر می رسید که رفتار فلان قبیله دگرگون شده است، فلان قبیله آماده ی دشمنی است و در فلان مقام برای حمله آماده می شوند. با مسلمانان پشت سر هم پیمان شکنی می کردند. مبلغان آنان را از روی نیرنگ دعوت می کردند و سپس می کشتند. امنیت مالی و جانی آنان بیرون از محدوده ی مدینه از بین رفته بود. در این شرایط بقای حرکت اسلامی نیازمند سعی و تلاش طاقت فرسا و فداکاری زیاد مسلمانان بود.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَيِّنَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

یقیناً در میان شما اشخاصی (منافق) هستند که (در بیرون شدن برای جهاد) سستی و تأخیر می‌کند، پس اگر مصیبتی به شما برسد (در آن وقت) می‌گوید: الله بر من احسان و نعمت (خود را ارزانی کرد) که با آنها (در وقت جنگ) حاضر نبودم. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيُبَيِّنَنَّ» (بطء): کندی و سستی نشان می دهد. مانند عبدالله پسر ابی منافق و دوستانش که سعی می کردند دیگران را از جنگ سست و کند نمایند. «بیطیء»: کندی می کند و بر دیگری اثر می گذارد. «شَهِيدًا»: حاضر، ناظر.

تفسیر:

در آیه قبلی، خطر دشمنان خارجی مطرح بود، اینجا خطر دشمنان داخلی و عوامل نفوذی و منافق مطرح بحث است. طوریکه می فرماید: «وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَيِّنَنَّ»: ای مؤمنان! در میان شما برخی از افرادی نفوذی‌های منافق وجود دارند که نظر به نفاق که دارند به جهاد بیرون نمی‌شوند و جهاد را سخت می دانند و از آن تخلف می ورزند. منظور از آنها منافقان است که به ظاهر و به خیال خود، خود را مؤمن جا زده بودند. واقعیت امر اینست که صحنه‌های جنگ، و جهاد وسیله‌ی خوبی برای شناخت انسانهای ضعیف الایمان، منافقان و فرصت طلب می باشد.

«فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ»: اگر با کشته شدن یا شکست مواجه شدید، «قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (72)»: آن‌ها این امر را که با شما بیرون نشدند از جمله کرامات قلمداد می‌کنند به این حجت که گویا الله متعال آن‌ها را از طریق مخالفت با شما سالم نگهداشته از این‌روی خوشحال اند که با شما شاهد معرکه نبودند. ملاحظه می‌داریم که: منافقان، عدم شرکت در جنگ، فرار از جبهه و نجات از مرگ را رمز موفقیت و سعادت خویش قلمداد میکنند. ولی به یاد داشته باشید که: هر رفاهی، مصون ماندنی و لطف و نعمت خدا نیست.

این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از زاویه منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت الله و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی‌که واقعیت چنین نیست.

باید متذکر شد که: جهاد و جنگیدن در راه الله به هیچ وجه کار انسان‌های دنیاطلب نیست. این تنها کار کسانی است که هدفشان تنها به دست آوردن رضایت الله است و به الله و آخرت ایمان و اعتماد کامل دارند و حاضراند تمام موفقیت‌ها و خوشبختی‌ها و لذاذ و منافع دنیوی ممکن خود را به این امید فدا کنند که ربّشان از آنان خوشنود خواهد شد و اگر فداکاری‌هایشان در دنیا برایشان دستاوردی نداشته باشد، در آخرت به طور قطع و یقین برایشان دستاوردی خواهد داشت و مثمر ثمر واقع خواهد شد. اما کسانی که مهم‌ترین چیز برایشان منافع دنیوی‌شان است، در حقیقت این راه به هیچ وجه برای آنان نیست.

باید گفت که: چشیدن سختی‌ها در کنار مؤمنان، نعمت است، اما رفاه جدا از مؤمنان نعمت نیست.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

و اگر بخشش و فضلی از سوی الله به شما برسد، البته (این منافق) می‌گوید: چنانکه گویا در بین شما و او هیچ دوستی نبود، ای کاش با ایشان (مسلمانان) بودم تا به کامیابی بزرگی نائل میشدیم! (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**فضل من الله**»: رحمت و پیروزی و غنیمت خدا.

تفسیر:

«وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ»: یعنی ای مؤمنان! اگر به شما پیروزی و یا بهره‌ای از غنیمت از سوی الله به شما برسد.

توجه بفرماید که در جمله «فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ» در رسیدن فضل و غنیمت، نام الله مطرح است، ولی در برخورد با سختی‌ها که در آیه قبل بود، «أَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةٌ» نامی از الله در میان، گویا اشاره به این واقعیت است که: از خداوند، جز فضل و رحمت، چیزی دیگری به ما نمی‌رسد.

«لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (73)»: همین منافقان را می‌بینی که بر عدم اشتراک خود در جهاد اظهار تأسف و پشیمانی می‌کنند و به خاطر به دست آوردن بهره خویش از دنیا نزد مؤمنان حاضر می‌شوند و از طریق یادآوری دوستی و قرابت‌های خویش، تلاش می‌کنند قلب‌های مؤمنان را نسبت به خود نرم سازند تا به این بهره برسند و در نهایت اشتیاق می‌گویند: ای کاش در این معرکه حاضر می‌شدیم و حصه خویش را از غنیمت به دست می‌آوردیم. با تأسف باید گفت: به خاطر منافع دنیوی، منافقان عاطفه را از دست می‌دهند، ولی با آنهم آرزوهای منافق، صادقانه نیست. معروف است که: منافق، نان به نرخ روز می‌خورد. در وقت شکست می‌گویند شکر الله متعال را که ما نبودیم. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ» و هنگام فتح و غنیمت باز می‌

گویند «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ» ای کاش ما می بودیم. واقعیت اینست: آنکه در غم مؤمنان شریک نیست، ولی می‌خواهد در غنایم شریک و سهیم باشد، خصلتی از منافقان را دارد.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

کسانی که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می‌کنند، در راه الله باید بجنگند. و هر که در راه الله بجنگد، پس کشته یا (بر دشمن) غالب شود، پس به زودی ثوابی بزرگ به او خواهیم داد. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند و نعمت آخرت را عوض زندگی دنیا می‌گیرند.

تفسیر:

«فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: پس هرگاه منافقان از جهاد سر باز زدند باید که دوستان الله از اهل ایمان، با دشمنانش از اهل کفر جهاد کنند؛ زیرا مؤمنان صادق و مخلص جان و مال خود را در راه الله فدا می‌کنند و دنیای فانی و ناپایدار را در مقابل دست یافتن به آخرت جاویدان می‌دهند.

فحوای جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» این فهم را می‌رساند که: هدف از جنگ در اسلام، فقط الله است، نه اشغال کشورها، نه استثمار و نه انتقام.

«وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (74)»: این وعده ایست مبنی بر پاداش بزرگ از جانب الله برای کسی که به منظور اعلاى کلمه الله جهاد کند و کشته شود چنین کسی در پیشگاه حق تعالی شهید خواهد بود و اگر بر دشمنان پیروز گردد به عزت، سربلندی و سیادت می‌رسد بنابراین چنین شخصی بین دو حسنه قرار دارد: یکی پیروزی آتی و دیگری ثواب و پاداشی که در آینده و در پی خواهد آمد. یعنی پیروزی دنیا و نعمت آخرت.

در حدیث آمده است: خداوند تضمین کرده و گفته است: کسی که به جهاد در راه خدا بپردازد و به من ایمان داشته باشد و پیامبران مرا تصدیق کند، او را وارد بهشت می‌کنم یا او را با اجر و پاداش اخروی و غنیمت جنگی به محل سکونتش بازگردانم. (مسلم آن را اخراج کرده است).

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

شما را چه شده که در راه الله و در راه نجات ضعیفان نمی‌جنگید؟ (که اعم) از مردان و زنان و کودکان، آنانی که می‌گویند: ای پروردگار ما! ما را از این قریه ای که اهل آن ظالم‌اند بیرون کن، و برای ما از جانب خود کار سازی مقرر کن، و برای ما از از طرف خود یار و یاور تعیین فرما. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ کی برازنده ی شماست؟ «الْمُسْتَضْعَفِينَ»: ضعیف شدگان، آنان که بر اثر ظلم از هر جهت، ناتوان شده باشند. «الْوِلْدَانِ»: جمع ولید، کودکان، نوزادان، آنان که کفار مکه از هجرتشان به مدینه جلو گیری می‌کردند و آزار

شان می دادند. ابن عباس می گوید: من و مادرم از جمله ی آنان بودیم. «الْقَرِيَّةُ»: مکه، اما به طور عام هر گونه شهر و روستایی. «الظَّالِمِ أَهْلُهَا»: مردم ستمگر آن قریه. «وَلِيًّا»: سرپرست، حمایتگر، دوست و حامی. «نَصِيرًا»: یار و پشتیبان، یاور. خداوند دعای این مستضعفان را اجابت فرمود و برخی از آنان از مکه بیرون رفتند؛ اما بقیه تا فتح مکه ماندند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم «عتاب پسر اُسید» را سرپرست آنان قرار داد که داد ستمدیده ی آنان را از ستمگر بستاند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ»: إِسْتِفْهَام برای تشویق و تحریک بر جهاد است؛ یعنی ای مؤمنان! چه چیزی شما را از جهاد در راه الله و در راستای شکستن زنجیرهای اسارت مستضعفان و کسانی که تحت قهر و جبروت کفار مکه اعم از کهن سالان، زنان و کودکان قرار دارند، باز می‌دارد؟ کسانی که شب و روز دعا می‌کنند تا پروردگار آنان را از شر کفار مکه نجات دهد و صحیح و سالم بیرون کند، «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ»: کسانی که از پیشگاه پروردگار خود التماس می‌کنند که به آنان دوستی را بدهد که به حمایت‌شان پردازد و بر دشمنان‌شان یاری دهد. «الظَّالِمِ أَهْلُهَا» به سبب کفر، ساکنانش ظالم بودند. اشاره ای است به مردان، زنان و اطفال مظلومی که در مکه و در میان قبایل دیگر عرب اسلام را پذیرفته بودند، اما نه می‌توانستند هجرت کنند و نه می‌توانستند خود را از ظلم و ستم کافران حفظ کنند. این درماندگان دچار شکنجه های گوناگون می‌شدند و از خدا به فریاد می‌خواستند که کسی پیدا شود و آنان را از این ظلم و ستم نجات دهد. «وَوَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (75)»: این بود که خدای تعالی متولی امور آن‌ها شد، دعای آنان را مستجاب نمود که بهترین سرپرست و یار و یاور یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را در موقع فتح مکه برای آنان قرار داد. و زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون آمد «عتاب بن اسید» را بر آنان گذاشت که حق مظلوم را از ظالم گرفت. از فحوائی آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ظلم، ستم و اسارت مستکبران ظالمین، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه الله است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

آنها که ایمان دارند در راه الله می‌جنگند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس (ای مؤمنان) با دوستان شیطان بجنگید، (و از آنها نترسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طاغوت»: طغیانگر. این شامل حکمرانان ظالم و ستمگر، مکتبهای باطل و معبودهای باطل است. «اولیاء»: پیروان. دوستان. «کید»: حلیه. تدبیر.

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: از جمله صفات مؤمنان این است که به منظور اعلاى کلمه الله جهاد مى کنند، يعنى مؤمنان به خاطر هدفى والا و مقصودى شريف يعنى نصرت دين خدا و اعتلاى آيين او و براى کسب و جلب رضايتش به جهاد و قتال مى پردازند. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»: و از جمله صفات کافران این است که در راه شيطان، طغيان و بت ها سعى و تلاش مى کنند يعنى: در راه شيطان و آنچه که او در دل هاى مردم مى افکند «مى جنگند»: و بر سر اين راه با هم کارزار مى کنند. چون جنگيدن براى نمايش غيرت و فخر فروشى، طلب پيروزي به ناروا، برترى جويى بر ديگران، چپاول اموال مردم، انتقام گيرى به ناحق، افتخار به عصبيتها و قوميتها و وساير اعمال و اهداف شيطانى.

«فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ»: پس اى مؤمنان! با کفر و اهل کفر و با شيطان و حزبش بجنگيد، که حتما بر آنان غلبه خواهيد کرد، کسى که در راه خدا و اعتلاى فرمان او مى جنگد با آن که در راه شيطان مى جنگد بسي تفاوت دارد، پس آن که در راه خدا مى جنگد همو غالب و پيروز است؛ زيرا ياور و ناصر او خداست، و آن که در راه طاغوت مى جنگد همو خوار و مغلوب است، لذا گفته است:

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (76): تلاش و کوشش شيطان بسيار ضعيف است تا چه رسد به مقايسه ي آن با قدرت الهى! زيرا اين نيرنگ، برپايه غرورى ميان تهى مبتنى است که هيچ حاصلی ندارد و نيز نيرنگ شيطان از آن جهت ضعيف و بى بنياد است که در مقابل نصرت الله متعال براى مؤمنان قرار دارد به ياد داشته باشيد که: پايان خط وپلان طاغوت و راه شيطان، ناکامى است.

مفسر جار الله زمخشرى فرموده: است: حيله و نيرنگ شيطان در رابطه با اهل ايمان در مقايسه با مکر خدا در خصوص کافران، بسيار ضعيف و ناچيز است. (تفسير کشاف 414/1).

اين آيه حقانيت هدفى را ترسيم مى کند که مؤمنان راستين براى رسيدن به آن، جد و جهد بليغ نشان مى دهند و صادقانه مى کوشند و از طرفى ديگر، هدف باطل و بى اساس ناسپاسان را ترسيم مى کند که بدون سند براى رسيدن به آن تلاش مى کنند.

خوانندگان محترم!

در آيات متبرکه قبلى، الله به مسلمانان هدايت و دستور فرمود که ساز و برگ جنگ را تدارک ببينند و هوشيار باشند و خدا از حال انسانهاى سست و تنبل و نبرد در راه حق و تلاش در جهت نجات و رهايى ناتوانان و ضعيف شدگان، خبر داد.

اينک در آيات (77 الی 79) نيز از حال و وضع جمعى که مى خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر مى دهد. و چون فريضه جهاد با دشمن بر آنان مقرر گشت، منافقان کوردل و شماری از مسلمانان ضعيف، آن را خوش داشتند و سخت ترسيدند (سوره محمد، آيه: 20) و خدا هم به خاطر اين تناقض گويى و موقعيت دوگانگى آنان، ملامتشان کرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلاً) دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، پس چون بر آنها جنگ فرض شد ناگهان گروهی از آنها، از مردم (کفار) می‌ترسند؛ مانند ترس‌شان از الله، بلکه سخت‌تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما! چرا بر ما جنگ را (حالا فرض کردی؟ چرا جنگ را تا مدتی کوتاه تأخیر نکردی؟ بگو: که بهره مندی دنیا کم است، (ولی کامیابی) آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه رشته پشت خسته خرما هم ظلم نخواهد شد. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فوا أیدیکم» (کف): دست بدارید، دست نگهدارید. «کتب علیهم»: بر آنان واجب شد. «فریق»: گروهی عده ای. «یخشون» (خشی): می‌ترسند. «کخشیه الله»: همانند بیم از کيفر الله. «لولا ← هلا»: چرا نباید؟ چه می‌شد؟ «أجل»: مدت. «فتیلا»: نخ، هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست. (نساء: 49). (فرقان).

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»: ای محمد! آیا تعجب نمی‌کنی از گروهی که در مکه در صدر اسلام درخواست قتال می‌کردند اما به آنها گفته شد: دست نگه دارید و از جنگ با کفار خودداری کنید؛ چرا که هنوز زمانش فرا نرسیده است و با اقامه ی نماز و ادای زکات، خود را آماده کنید. یعنی به تزکیه نفس و تربیه بپردازید.

آنان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشن‌داری می‌کردند. «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً»: ولی زمانی که به مدینه هجرت کردند و به جنگ با کفار امر شدند حالت تعداد از مسلمانان ضعیف شان متغیر شد و دچار بزدلی و جبن شده و محبت زندگی دنیا وارد دل‌های آنها شد، بدین سبب از کفار به گونه‌ای ترسیدند که از خدای ملک جبار می‌ترسیدند و حتی بیشتر از آن، چون به سرای دنیا علاقمند شدند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: مؤمنان زمانی که در مکه بودند به اقامه ی نماز و ادای زکات و صبر و شکیبایی در مقابل آزار مشرکان مأمور شدند اما آنان خواهان جنگ بودند و می‌گفتند: ای کاش! به ما دستور جنگ داده می‌شد، تا کینه ای که در دل دارند، بر سر دشمنان دین خالی کنند. اما وقتی به آنها دستور داده شد که به آرزوی خود جامه ی عمل بپوشانند، بعضی از آنها ترسیدند و از روبرو شدن با مردم سخت ترسیدند. (مختصر ابن کثیر 413/1).

«وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ»: ای پروردگار ما! کاش جنگ را بر ما فرض نمی نمودی تا به اجل خود می‌مردیم. ملاحظه میشود که سرچشمه اعتراض به فرمان جهاد، ترس است.

«لَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»: لولا برای تشویق است و به معنی هلا آمده است؛ یعنی چرا فرصت بیشتر به ما ندادی تا ما به اجل خود بمیریم و کشته نشویم که دشمنان از آن مسرور و شادمان گردند!

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى»: باید گفت: عامل مهم ترك جبهه و جهاد، در تعداد از انسانها همانا دلبستگی‌های دنیوی و در آمد های مادی است، طوریکه می‌فرماید: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به آنان خبر بده که دنیا دارای عمری کوتاه است و تمام بهره‌اش ناچیز، حقیر و زائل شدنی است، آنچه باقی می‌ماند آخرت است که برای پرهیزگاران باقی‌تر و بهتر است، چون اهل تقوا در جایگاه راستی و محلی امن و سرای رضوان و رشنی چشم و سرور دل قرار دارند در حالی که تمام اعمال‌شان در پیشگاه خدای تعالی محفوظ است و براساس آن جزا و پاداش دریافت دارید.

«وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (77)»: پس در بدی‌های خود چیزی نیفزائید و از حسنات خود چیزی ولو به اندازه (فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است). نگاهید و چون تمام اعمال و تلاش‌ها محفوظ و ذخیره شده است بنابراین بر شما لازم است تا همواره احسان و نیکی کنید و این احسان موجب سنگینی میزان اعمال خوبتان گردد.

در التسهیل آمده است: این آیه در مورد جمعی از یاران نازل شده است که به آنها امر شده بود به قتال متوسل نشوند ولی آنها آرزو می‌کردند که دستور جهاد صادر شود. اما وقتی به آن مأمور شدند، ناخرسند گشتند. اما نه به خاطر شک و تردید در دینشان، بلکه به خاطر ترس و هراس از مرگ. عده ای می‌گویند: درباره ی منافقین نازل شده است که با سیاق کلام سازگارتر است. (التسهیل لعلوم النزیل 148/1. قرطبی و ابن حیان نیز این گفته را انتخاب کرده اند و قول ارجح نیز همان است. در بحر آمده است: ظاهراً گویندگان این سخن عبارتند از: منافقین؛ چون خدا وقتی به چیزی فرمان می‌دهد، کسی که از ایمان خالصی برخوردار باشد از علت آن سؤال نمی‌کند. به همین جهت بعد از آن می‌گوید: «وَأِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»: و چنین کاری جز از منافق صادر نمی‌شود. البحر 928/31).

إصلاح نفس از إصلاح مُلک مقدم است!

در آیه مبارکه خواندیم: «وَأَقِمْ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ» اگر در آیه مبارکه نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: الله تعالی اول احکام نماز و زکات را بیان فرمود که همانا سبب إصلاح نفس اند و بعد از آن به جهاد امر فرمود که سبب إصلاح مملکت است یعنی به وسیله آن ظلم و ستم ریشه کن شده، در مملکت امنیت و آسایش برقرار می‌گردد. از فحوای آیه مبارکه معلوم شد که مردم باید قبل از اصلاح دیگران خود را اصلاح کنند؛ چنان که به اعتبار درجه هم، حکم اول فرض عین است و حکم دوم فرض کفایه؛ که از آن اهمیت و مقدم بودن اصلاح نفس ظاهر است. (مظهری)

فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت:

در آیه متبرکه فوق الذکر، نعمتهای آخرت در مقایسه با نعمتهای دنیا افضل و بهتر گفته شده اند بنابر دلایل زیر:

- 1 - نعمتهای دنیا قلیل و نعمتهای آخرت کثیراند.
- 2 - نعمتهای دنیا فانی و نعمتهای آخرت باقی و پایداراند.
- 3 - نعمتهای دنیوی با پریشانی توأم آند؛ حال آنکه نعمتهای آخرت، از هر نوع پریشانی و کدورتها بدوراند.
- 4 - حصول نعمتهای دنیا یقینی نیست و حصول نعمتهای آخرت برای مؤمن متقی، یقینی است. (تفسیر کبیر).

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ به سراغ تان می آید. و اگر به آنها (منافقان) خوبی و پیروزی برسد از اینکه [سست ایمان و منافق اند] می گویند: این از طرف الله است، و اگر خساره و بدی به آنها برسد می گویند: این از طرف تو است، بگو: که همه از طرف الله است. این گروه را چه شده که نمی خواهند [معارف الهیه و حقایق را] بفهمند؟! (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيْنَمَا»: هر کجا. «بُرُوجٍ»: جمع برج، باروها، برجها، سنگرها، آپارتمانها، قصرها، قلعه ها و.... (بروج / ۱) «مُشِيدَةٍ»: بلند، استوار. «بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»: قلعه ها و سنگر های محکم نظامی که در آن خود را از حمله ی دشمن پناه می دهند. «الحسنه»: چیز نیکو از دید شخص مانند: نعمت فراوان، پیروزی و غنائیم. «سَيِّئَةٌ»: صدمه، خشکسالی، شکست، زخم و کشته شدن. «مالهؤلاء»: آنان را چه شده است؟ «لا یكادون یفقهون حدیثا»: سخنی را درست نمی فهمند.

تفسیر:

این آیه مبارکه، هم تشویقی به جهاد و نترسیدن از مرگ در جبهه ی درگیری است و هم پاسخی به فال بد زندهای منافقان است، که بجای بررسی و فهم درست مسائل، تلخی ها و شکست ها را به گردن پیامبر صلی الله علیه وسلم می اندازند. خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده اند و در بیان فساد جُبْن و ترسی که درون آنها را پر کرده و در روان آنها درآمیخته است، می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» در هر جا که باشید بدون شک مرگ، دامن شما را به زودی می گیرد و شما را غافلگیر می کند. ولو در بُرُوجِ جهایی محکم و بلند و سر به فلک داخل شوید باز هم مرگ به شما می رسد و ارواح شما را می گیرد، بنابراین هیچ حیل و مکرری برای نجات از مرگ نیست و هیچ دارویی هم وجود ندارد تا مرگ را از انسان دور کند. مرگ خواهناخواه آمدنی است و هر که با شمشیر نمیرد، به غیر آن از اسباب دیگر می میرد و این امری قطعی است، مرگ هر انسان مقدر و معین است، و در وقت مقرر خود ضرور فرا می رسد. اگر به جهاد شامل نشوید نیز از مرگ نمیتوانید نجات یابید! از ثواب جهاد گریختن، و از مرگ ترسیدن، و از مقاتله کافران در خوف بودن، سراسر نادانی و دالّ بر فتور ایمان است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه تداوی و معالجه می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعاد است معین.

«وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» سپس خبر بده که منافقان هرگاه در زندگی خود پیروزی‌ها و بهره‌هایی از اموال و فرزندان و غنائم به دست آورند می‌گویند این به سبب این است که ما در پیشگاه خدای تعالی منزلتی عالی و بلند داریم و این اوست که ما را با این نعمت‌ها بخصوصی بخشیده است، «وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» و اگر بدی و مصیبتی از قبیل شکست و گرسنگی و امثال آن نصیب آنان بشود، می‌گویند: به سبب پیروی کردن از محمد، او چنین مصایب و بلایایی به ما روی آورده است. همان طور که خدا درباره ی قوم فرعون گفته است: اگر با بدی و مریضی مواجه شوند آن را به حساب شومی موسی و پیروانش می‌گذارند. با تمام صراحت گفت که: پیروزی و شکست، مرگ و حیات، تلخی‌ها و شیرینی‌ها همه در مدار مقدرات حکیمانه خداست.

«قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور یافت که گمان نادرست آنها را رد کند، با بیان این که خیر و شر عموماً از جانب الله و به تقدیر او می‌باشد و جلو اشتباه آنان را بگیرد؛ یعنی ای محمد! به آن ابلهان نادان بگو: نیکی و بدی و زحمت و نعمت از جانب خدا است و جز او خالق نیست. پس فقط او است که نفع و ضرر می‌رساند و از اراده ی اوست که تمام کائنات به عرصه ی هستی آمده است.

«فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78)»: این قوم را چه شده است که سخن مرا نمی‌فهمند و نمی‌دانند که تمام اشیاء در قبضه ی قدرت او قرار دارد؟ این بخش از کلام خدا بیانگر این است که منافق همواره دارای دانش کمی از دین و در فهم و درک شریعت پروردگار مریض است. مطمئن باشید کسیکه توحید و محوریت الله متعال را درک نکند، هیچ یک از معارف را درک کرده نمیتوانند.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)

(ای انسان) آنچه از نیکی به تو برسد، از سوی (فضل) الله است و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست. و (ای پیغمبر، تو مسئول نیکی و بدی آنها نیستی) چون ما تو را پیغام رسان رسالت خود به مردم فرستاده‌ایم، و گواهی بودن الله [بر پیامبری تو] کافی است. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصاب»: رسید، وارد شد. «کفی»: بس است، کافی است. شهیداً: گواه، شاهد و ناظر.

تفسیر:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»: ای انسان! هر نعمتی و احسانی که به تو می‌رسد مطابق قضا و قدری از جانب پروردگار توست، و این احسان و امتنان، امتحانی است از طرف او، و هر مصیبت و بلایی که به تو برسد از جانب خودت می‌باشد؛ چون خودت سبب و باعث هستی، و نتیجه ی عملی است که خود مرتکب آن شده و به دست خودت آن را انجام داده‌ای.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»: و هر بلائی و مصیبتی که دریافت می‌داری به سبب گناهانی است که مرتکب می‌شوی. پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به‌سوی الله متعال باز گردند و به‌طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی‌که رسول خدا ص رحمتی برای جهانیان است.

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (79)»: سپس حق تعالی خبر داد که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم جهانی و برای تمام امت‌هاست و هیچ قومی مخصوص به آن نیست. برای همه مردم وسیله‌ی خیر هستند. همینقدر کافی است که خدای تعالی بر صحت نبوت و عموم رسالت او تعالی شاهد است. در آیه مبارکه خداوند متعال الزام منافقان را از پیامبر صلی الله علیه وسلم برداشته، إرشاد می‌کند که ما ترا بسوی مردم پیغمبر گردانیده‌ایم؛ ما به هر چیز آگاهیم، و سزای کردار هر که را می‌دهیم؛ تو به الزام و انکار بیهوده کس اعتنائی مکن، و وظیفه رسالت را ادامه بده.

خواننده محترم!

باید گفت که: در بینش الهی، همه چیز مخلوق الله متعال است: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر آیه 63) و خداوند، همه چیز را نیک آفریده است. «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» (سجده آیه 7) آنچه به الله عزوجل مربوط است، آفرینش است که از حُسن جدا نیست و ناگواری‌ها و گرفتاری‌های ما، اولاً فقدان آن کمالات است که مخلوق خدا نیست، ثانیاً آنچه سبب محرومیت از خیرات الهی است، کردار فرد یا جامعه است. به تعبیر یکی از علماء، زمین که به دور آفتاب می‌چرخد، همواره قسمتی که رو به آفتاب است، روشن است و اگر طرف دیگر تاریک است، چون پشت به آفتاب کرده و گرنه آفتاب، همواره نور می‌دهد. بنابراین می‌توان به زمین گفت: ای زمین هر کجای تو روشن است از آفتاب است و هر کجای تو تاریک است از خودت می‌باشد. در این آیه مبارکه نیز به انسان خطاب شده که هر نیکی به تو رسد از جانب الله متعال است و هر بدی به تو رسد از خودت است.

یادداشت:

در بین «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی هر حسنه و سیئه‌ای از جانب خداست، و بین «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»، تعارض و اختلافی وجود ندارد؛ چون مبنای آیه‌ی اول حقیقت است؛ یعنی در حقیقت خدا حسنه و سیئه را خلق و ایجاد می‌کند. اما منظور از آیه‌ی دوم این است که انسان سبب سیئه و حسنه بوده و او آن را کسب می‌کند همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» یا می‌توانیم بگوییم به عنوان ادب، حسنه به الله متعال و سیئه به بنده نسبت داده می‌شود. هر چند که همه چیز در حقیقت از اوست. «الخير كله بيدك و الشر ليس إليك» هر نیکی به دست توست و شر از تو نیست. و الله اعلم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبله به‌طور مؤکد، درباره‌ی إطاعت از پروردگار و پیامبرش بحث بعمل آمد، و بیان داشت که: إطاعت پیامبر در نهایت به الله باز خواهد گشت.

اینک در آیات (80 الی 82) یکبار دیگر از موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابة اطاعت از الله است، و در باره موضوع تدبیر و اندیشه در قرآن، و اینکه قرآن از آن خداست بحث بعمل آمده است.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ﴿٨٠﴾

کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت الله را کرده است، و هرکس (از پیروی رسول الله) سرکشی کند، (پروا مکن) چون ما تو را بر آنان نگهبان (از گناه) نفرستادیم. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّى»: روی گردانید، پشت کرد. «حَفِظًا»: نگهبان، مراقب.

تفسیر:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»: هر کس از امر پیامبر اطاعت کند محققاً که از امر الله متعال اطاعت نموده، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم تبلیغ کننده‌ای از جانب پروردگار خویش است.

در جمله «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ...» آیه مبارکه درس عظیمی نهفته که: گفتار و کردار رسول الله صلی الله علیه وسلم مانده قرآن عظیم الشأن، حجت و لازم الاجراست.

قابل یادآوری است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت الله متعال را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است.» «وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا (80)»: و هر که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کند او تعالی تمام اعمالش را آمار می‌گیرد و او را براساس این اعمال محاسبه می‌نماید. این کار منوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیست زیرا ایشان صرفاً پیامبری است که از جانب الله متعال تبلیغ می‌کند و پاداش و کیفر هر عملی از جانب خداوند متعال است.

شان نزول آیه مبارکه:

صحابی جلیل القدر مقاتل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد، در واقع خدا را دوست می‌دارد و هر کس از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» منافقان گفتند: شنیدید که محمد چه می‌گوید؟ او به شرک نزدیک شده، حال آن که خود او از بندگی غیر خدا منع می‌کرده است و اکنون می‌خواهد او را به خدایی قبول کنیم؛ همان گونه که مسیحیان، عیسی را خدا می‌خواندند. خداوند در رد سخن این دو چهرگان فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ.»

همچنان در حدیث صحیحی از انس رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.» (بخاری: 15). یعنی: «کسی از شما، نمی‌تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب تر نباشم.»

و در حدیث صحیح دیگری فرمودند: سه خصلت هستند که در هر کس موجود باشد، شیرینی ایمان را چشیده است، که اولین این سه خصلت را چنین بیان فرمودند: «أَنْ يَكُونَ

الله ورسوله أحب إليه مما سواهما..» (متفق علیه) یعنی: این که خداوند و پیامبرش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد.

بنابراین بر مؤمنان واجب است هرگاه خواسته خودشان یا خواسته یکی از مردم با خواسته پیامبر تقابل پیدا کرد که خواسته پیامبر را مقدم بدارند و نباید به خاطر سخن کسی، با سخن و گفته پیامبر مخالفت شود، آن کس هرکس که باشد! و مؤمنان باید جان و مال و فرزندان شان را فدای پیامبر صلی الله علیه وسلم کنند و محبت او را بر محبت تمام خلق مُقَدَّم بدارند.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آنها در حضور تو می‌گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه برخلاف سخنان تو تشکیل می‌دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می‌گویند می‌نویسد، اعتنائی به آنها مکن (و از نقشه های آنها وحشت نداشته باش) و توکل بر الله کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَاعَةٌ»: فرمانبرداری. [أمرنا طاعة لك:] به ما دستور رسیده که از تو فرمان ببریم. «بَرَزُوا»: بیرون رفتند، آشکار شدند. «بَيَّتَ طَائِفَةٌ»: جمعی شبانه در صدد چاره جویی اند. «وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدا، آنچه را که آنان شبانه در سر دارند در نامه ی اعمالشان می‌نگارد. «يُبَيِّتُونَ»: شبانه نقشه می‌کشند و در سر دارند. «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: به آنان التفات مکن.

تفسیر:

در این آیه مبارکه: خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: طوریکه می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ»: منافقان هرگاه در حضور تو قرار دارند از روی حيله و فریب می‌گویند ای محمد ما از تو در تمام آنچه فرمان می‌دهی اطاعت می‌کنیم «سمعاً و طاعة»: (فرمانت اطاعت و اجرا می‌شود). اما زمانی که از مجلس تو غائب می‌شوند گروهی از آنان (در جلسه ی شبانه) عکس آنچه که گفته ای عمل می‌کنند؛ یعنی از فرمانت سرپیچی می‌کنند. «وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدای تعالی تمام آنچه را انجام می‌دهند حساب می‌گیرد و بر تمام حيله‌های شان آگاهی دارد تا آن‌ها را در برابر عملکردهای شان مجازات دهد، «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»: از آنان روی برگردان و کار خود را به خدا محول و به او اعتماد و تکیه کن.

«وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (81)»: و یقیناً حق تعالی به تمام کسانی که بر او توکل و اعتماد کنند و امور خود را به او بسپارند کافی و بسنده است.

بدین ترتیب پرورگار با عظمت به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برگردانیدن از آنان یکجا سازد. یعنی اینکه خود اینان مسئول اعمالشان هستند. به خاطر اعمال آنان از شما سؤال نخواهد شد. کاری که به شما واگذار شده تنها این است که دستورات و فرامین الهی را به آنان برسانید. این کار را شما به نحو احسن انجام دادید. اکنون بر شما لازم نیست دست های آنان را گرفته به زور وادارشان

کنید راه راست را ببیمایند. اگر اینان از هدایتی که به وسیله ی شما به آنان می رسد پیروی نکنند، شما مسئول نیستید. از شما سؤال نخواهد شد که آنان چرا نافرمانی می کنند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمی‌کنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می‌یافتند. (۸۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»: آیا به معانی قرآن نمی اندیشند.

«اخْتِلَافًا كَثِيرًا»: اختلاف بسیاری، تناقض فراوانی.

تفسیر:

از جمله اتهامات که بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم توسط کفار وارد میشود اینست که: قرآن عظیم الشأن را گویا شخص دیگری به او تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (نحل، 103) این آیه مبارکه در جواب آنان نازل شده و میفرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»: اینها را چه شده که در این کتاب إعجاز آور و این قرآن عجیب و شگفت انگیز تفکر نمی‌کنند تا اصراری را که مایه دهشت عقل‌شان است، ببینند. «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (82)»: اگر قرآن از سوی کسانی غیر از خدای تعالی یعنی از جانب مخلوقات قاصر می‌بود، در آن تناقض و اختلاف بسیاری ملاحظه می‌کردند و در ترکیب آن خلل و در معانی آن اضطراب مشاهده می‌نمودند در حالی که قرآن کتابی محکم و هماهنگ است و این امر دلالت بر آن دارد که از جانب الله است.

باید یادآور شد که بیانات و نوشته های انسانها با گذشت زمان بخصوص در گذشت های سالهای طولانی تغییر، تکامل و احیاناً در آن تضاد به چشم می‌خورد. ولی قرآن عظیم الشأن در طول 23 سال شرف نزول یافت، در شرایط و حوادث گوناگون جنگ و صلح، غربت و شهرت، قوت و ضعف، و در فراز و نشیب‌های زمان آن هم از زبان شخصی درس نخوانده، بدون هیچ گونه اختلاف و تناقض بیان شده، دلیل آن است که کلام الله متعال است، نه آموخته ی بشر.

خوانندگان محترم!

در آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که خبری (شایعه) درباره امن یا خوف (مسلمانان به منافقان) برسد (بدون تحقیق فوراً) آن را شایع می سازند، و اگر آن شایعات را (قبل از پخش نمودن) به پیغمبر یا به صاحبان امر (رأی) برمی گردانند البته آنانی که اهل فهم و درک و استنباط اند (نتیجه و حقیقت) آن خبر را می‌یافتند، و اگر فضل الله و رحمت او بر شما نبود، البته جز اندکی از شما؛ پیروی شیطان را می‌کردید. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأمن»: أمن، صلح و پیروزی. «الخوف»: جنگ و شکست. «أذاعوا» (ذیع): انتشار دادند، شایع کردند، فاش نمودند، پخش کردند. «لو ردوه»: اگر آن خبر را إرجاع می دادند، اگر آن را باز می گردانند. «یستنبطونه» (نبط): آن را إستنباط می کنند، به دست می آورند، می فهمند، إستخراج می کنند.

تفسیر:

نشر و پخش اطلاعات سری و محرمانه و شایعات همیشه به مسلمانان ضربه زده است. نشر اخبار سری معمولاً از روی سادگی، إنتقام، ضربه زدن، طمع مادی، خودنمایی و اظهار اطلاعات صورت می گیرد. دین مقدس اسلام به خاطر مهم بودن وخیاتی شمردن این موضوع، به این مسأله پرداخته و در این آیه مبارکه از افشای رازهای نظامی نکوهش بعمل آورده است، و تاکید داشته است که نشر و پخش اخبار پیروزی یا شکست را پیش از اطلاع مسئولین ضرر شایان داشته، و اگر هشدارها و عنایتهای الهی نبود، مسلمانان بیشتر در این مسیر شیطانی (افشای سر) قرار می گرفتند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» و هرگاه این منافقان خبری از اخبار پیروزی یا شکست و یا خیر و شر را بشنوند، فوراً آن را در بین مردم شایع می کنند و در هر جا درباره ی آن بحث و گفتگو می کنند و قبل از این که به حقیقت امر واقف شوند آن را بر ملا می سازند، و پخش آن برای مسلمانان باعث ضرر و زیان می شود. در حالی که چنین اخباری ایجاب آن را دارد تا فقط خواص بر آن اطلاع حاصل کنند. «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»: این عمل آن ها افشای اسرار مسلمانان است که موجب ضرر بسیاری می گردد و اگر این منافقان چنین اطلاعاتی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم و یا به یاران بزرگ و اهل بصیرت وی ارجاع می دادند و آنرا از رساندن به اطلاع عموم مسلمانان و جهال نرسانند این امور نظر به مصلحتی بزرگ همچنان پنهان و پوشیده باقی می ماند و هیچگاه در این اطلاعات کسانی که شایستگی دانستن امور خطرناک را ندارند داخل نمی شود.

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (83)»: ای مؤمنان! اگر خدای تعالی بر شما با ارسال پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم منت نمی گذاشت تا شما را به سوی راه راست هدایت و رهنمایی کند حتماً از ابلیس اطاعت می کردید و او شما را به سرکشی امر و نسبت به انجام گناه در شما وسوسه ایجاد می نمود و شما را به سوی فحشا فرا می خواند و در این گیرودار بسیاری از شما به دنبال او می رفتید جز اهل تقوا، ایمان و اعتصام به شریعت که حق تعالی آنان را از ارتکاب گناه باز داشته و با رحمت خود از گمراهی حفظ نموده است.

شان نزول آیه 83:

319- ک: مسلم از عمر بن خطاب (روایت کرده است: هنگامی که نبی اکرم (از همسرانش کناره گرفته بود من وارد مسجد شدم و ناگاه متوجه شدم که مردم در حال اندیشه اند و با سنگریزه زمین را می خراشند و می گویند: رسول الله صلی الله علیه وسلم همسران خود را طلاق داده است. پس من به در مسجد ایستادم و به آواز بلند گفتم: همسران خود را طلاق نداده است. طولی نکشید که آیه: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ

«: نازل شد. و من این مسأله را درست استنباط کرده بودم. (صحیح است، مسلم 1479 از ابن عباس از عمر روایت کرده است.) (أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

خوانندگان محترم!

در آیه (84) در باره تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث بعمل آمده است.
**فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَّ بِأَسْ
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾**

در راه الله بجنگ، تنها مسئول وظیفه خود هستی، و مؤمنان را (بر این کار) تشویق نما، امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی) و خداوند قدرتت بیشتر و مجازاتش دردناکتر است. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: ای محمد! جز عهده دار و مسئول شخص خود نیستی. «**حرض**»: تشویق کن، تشجیع کن، برانگیز. «**عسی**»: شاید، باشد که، تا این که. «**أَنْ يَكْفَّ**»: که باز دارد، که منع کند. «**بأساً**»: توان و نیرو. «**تَنْكِيلًا**»: کیفر، مجازات، عذاب.

تفسیر:

«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به منظور اعتلای دین خدا جهاد کن! ولو تنها بمانی. هیچگاه به کسانی که از اشتراک در جهاد اِبا آوردند، اهمیت نده! تو خود به جهاد بیرون شو و بر الله متعال توکل کن که تنها او برای تو کافی و بسنده است. این اوست که به زودی تو را پیروز می گرداند اگرچه تمام اهل زمین در برابر تو بایستند. اگر منافقان جهاد را ترک می کنند بر تو گناهی نیست، تو پیروزی! «وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ» و عاقبت از آن توست ولی تمام این ها تو را از این امر باز ندارد که مؤمنان را به منظور کسب اجر و پاداش، رستگاری و شهادت بر جهاد تشویق و ترغیب نمایی.

توضیح مختصر:

مفسران می نویسند: هنگامی که این آیه مبارکه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر هیچ کس با من نیاید من خود تنها به جهاد می روم! و فقط با هفتاد نفر به غرض جهاد به بدر صغری رفت که با ابوسفیان در آن باره در آخر غزوه اُحد پیمان بسته بود، الله در دل ابوسفیان و سایر کفار قریش خوف افکند، که از مقابله عاجز آمدند، و در ایفای وعده دروغگو شدند؛ و خداوند متعال برحسب ارشاد خویش کافران را از جنگ بازداشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم با همراهان خویش به سلامتی بازگشت.
 «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَّ بِأَسْ الَّذِينَ كَفَرُوا»: این وعده ایست از جانب خدا در مورد کم کردن شر آنان. کلمه (عسی) که در مورد الله متعال مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می سازد، لذا این وعده ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه نخواه انجام شدنی است.
 «وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (84)»: خدای متعال نیروی تسلطش بیشتر است و مجازات و عذابش بزرگتر.

جنگ الله متعال و عذاب وی نسبت به جنگ کردن با کفار سخت تر است؛ هر که از جنگ با کفار و کشتن و کشته شدن می ترسد، خشم و عذاب الهی را چگونه تحمل می تواند؟!

خوانندگان محترم!

پس از اینکه خداوند متعال، پیامبرش را برای پیکار و مبارزه با دشمن دین واداشت، اینک در آیات متبرکه (85 الی 87) نیز بیان می فرماید که: اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست باز آیند، خیر و برکت بی شماری به دست می آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می شوی؛ زیرا در این راه، سعی بسیار مبذول داشته ای. بصورت کل محتوای این آیات متبرکه را آداب نیکوی تشکیل میدهد.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ﴿٨٥﴾

هرکس شفاعت (سفارش) نیکی بکند، از آن سهمی می برد. و هرکس شفاعت بد (ناجائز) بکند، از آن سهمی می برد، و الله بر هر چیزی قادر است. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْفَعُ»: واسطه می شود، کمک می نماید، امری را حل و فصل می کند. «نصیب»: پاداش، بهره. «کفل»: مزد و نصیب، پاداش. «مقیتا»: مقتدر، توانا، چیره، نگهبان، آماده.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی، خواندیم که هر کس مسئول کار خود است، ولی در این آیه مبارکه نقش دعوت و وساطت در کار نیک را، در بهره داشتن از مکافات و مجازات را بیان گرفته است.

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا»: هر کسی در راه خیر تلاشی انجام دهد و سبب حصول نفع و یا رسانیدن حق به مستحق آن باشد و یا کمکی به مسکینی بنماید، یا با مظلومی در برابر ظالم ایستاده شود، چنین کسی بهره بزرگی از ثواب را در برابر عملکرد خود دریافت می دارد.

«وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا»: و برعکس اگر کسی که در مسیر باطل تلاش کند و حق را از صاحب حق باز دارد و مانع اعمال خیر شود و یا حدی از حدود را معطل قرار دهد، برای چنین کسی بهره ای بزرگ از گناه است و اوتعالی بر هر چیزی که اراده کند توان دارد.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا (85)»: او بر هر نفسی حسابگر است، او هر کسی را مطابق عملش جزا می دهد، انسان خیر را پاداش مناسب و شرور را کیفری مناسب مطابق عدالت، علم و حکمت می دهد.

در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا تؤجروا، ویقضی الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما الله متعال هر چه را خواسته است، بر زبان پیامبر خویش حکم می کند».

شان نزول آیه مبارکه:

مجاهد بن جبیر در بیان شان نزول آیه کریمه می گوید: این آیه درباره سفارش ها و واسطه شدن های مردم برای یکدیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه الله متعال و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده اند زیرا جهاد در راه الله متعال تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می باشد. «تفسیر أنوار القرآن».

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

و هنگامی که کسی به شما تحیت و سلامی گوید جواب آنرا با کلمات بهتر از آن دهید یا (لا اقل) همانند آن، جواب گوئید، بی گمان الله حساب همه چیز را دارد. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُيِّتُمْ»: به شما سلام و درود گفته شد، شما را نوازش کرد. «تحیت»: دعای خیر، دعای خیر در صبحگان و شامگاهان. شریعت اسلام، تحیت المسلمین را «السلام علیکم» قرار داده است؛ یعنی، سلامت، امان، محبت. «حسیباً»: محاسب، حسابرس. مردم عرب، هنگام رسیدن به یک دیگر می گفتند: «حیاک الله؛ یعنی، خدا عمرت را زیاد کند! اسلام آن را به کلمه «سلام» مبدل ساخت. «فسلموا علی أنفسکم تحية من عند الله مبارکة طيبة» [نور: 61]: به یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی که پیش خدا مبارک و خوش و پاکیزه است. چنین درود و سلامی از معانی والا و ارزنده سرچشمه می گیرد که در دعای «طول عمر» دیده خواهد شد. مثلاً اگر به مردی شرور و بدکار بگوییم: خدا عمرت را زیاد کند. در واقع، علیه بندگان الهی، استمرار شرارت او را خواستار شده ایم... [- یونس/ ۱۰]، [- ابراهیم/ ۲۳]، [احزاب/ ۴۴]

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: که بر ما است تا رابطه‌ی عاطفی خود را با یکدیگر گرم‌تر کنیم. تحیت: طوریکه در فوق هم یادآور شدیم سلام گفتن است. بعضی گفته اند: تحیت در این آیه مبارکه، دادن جواب عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه (رح) بر آنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به دلیل این فرموده حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن جواب دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به شما داده اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب دهنده بگوید: «وعلیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده الله متعال: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا»: هرگاه بر شما سلام شد شما نیز سلام بگوئید. جواب سلام واجب است و زیادت بر آن نوعی فضل به شمار می رود. پس «وعلیکم السلام» برای کسی است که بگوید «السلام علیکم» در حالی که «وعلیکم السلام ورحمت الله» بهتر است. باید گفت که: ندادن جواب سلام به طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم کردن جواب سلام از مقداری که سلام کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی (رض) آمده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه الله وبرکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله»

و رحمه الله وبركاته». رسول الله صلى الله عليه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن کثیر می گوید: «در این حدیث دلالتی است بر اینکه افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، مشروع نیست».

توضیحات مفیده:

محمد علاء الدین بن محمد امین عابدين الدمشقی الحنفی مؤلف کتاب الهدية العلائية بحث زیبایی را در باره سلام نگلخته است که مطالعه آنرا ضروری میدانم: «سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می دهد، کسی که غیبت مردم را می کند، یا کیوتر پرواز می دهد، بر پیرمرد بذله گو، بر دروغگو، بر بیهوده کار، بر کسی که مردم را دشنام می دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می نگرد - تا آن گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرو رفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می باشد».

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (86)»: خدا بندگان را بر تمام اعمالشان محاسبه می کند، اعم از اعمال و گناهان صغیره و کبیره.

از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی آورید تا با همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

از تحیت‌های بی‌جواب متأثر و نگران نباشید، که کسی جواب سلام و تحیات شما را ندهد، پرورگار با عظمت حساب آن را دارد، بناً ما نباید عواطف مردم را بی‌جواب بگذارید، زیرا خداوند به حساب حساب شما می‌رسد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷)

الله ذاتی است که هیچ معبودی (برحق) جز او نیست، البته در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، شما را جمع می‌کند. و صادق‌تر از الله در سخن کیست. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاریب فیه»: تردیدی در آن نیست، شکی ندارد. «أصدق»: راست‌گوتر. «حدیثاً»: سخن، گفتار.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: قسم به کسی که خدا و معبودی جز او نیست که پروردگار شما همه‌تان را در روز رستاخیز بزرگ در روز برانگیخته‌شدن بعد از مرگ جمع می‌کند تا هریکی را مطابق آنچه انجام داده جزا دهد و هر انسانی را براساس عملکردش محاسبه نماید. هیچ شکی در این روز نیست، این روز حتماً واقع می‌شود. واقعیت اینست که: قیامت روز جمع شدن همه برای حسابرسی است، پس باید در راه جلب رضای او کوشید و تنها او را پرستید.

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (87)»: هیچ‌کس راست‌گوتر از الله متعال و وفادارتر به وعده‌اش نیست چنان‌چه هیچ‌کس مانند الله در انفاذ وعده خود نمی‌باشد. سخنان الله متعال فیصله کن و عطایش فضل و عذابش عین عدالت و اوتعالی اهل و شایسته تمام خوبی‌هاست.

باید گفت که: این آیه، دو رکن اساسی دین؛ یعنی، اثبات توحید و خبردادن از بی‌همتایی در الوهیت را بر تمام هستی، محقق می‌کند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» دوم این که: خدا برانگیخته شدن از خاک گور و پاداش و بادافره ی آخرت را با سوگند به خود، تأیید می‌کند و می‌فرماید: «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: سوگند به یکتایی خدا روز قیامت همه ی شما برای پاداش و کیفر، زنده و گرد آورده می‌شوید.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان احوال دوچهرگان، منافقان، حيله گر، دروغگو، شعبده باز، مکار، و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان است که در جهت تکفیر مسلمانان و چگونگی برخورد با آنان بعمل می‌آورند.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸)

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شده اید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در حالیکه الله آنها را به سزای آنچه کرده‌اند، سرنگون ساخته است، آیا می‌خواهید کسی را که الله گمراه ساخته است هدایت شده یاد کنید؟ و حال آنکه هیچگاه برای کسی که الله او را گمراه ساخته راهی به‌سوی هدایت نخواهی یافت. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَنَتَّيْنِ»: دو دسته، دو گروه. «أَرْكَسَهُمْ» (رکس): آنان را دگرگون کرده، سرنگون کرده است، نگونسار کرده است، به عقب برگشت داده، به سوی کفر بازگردانده است.

تفسیر:

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَيْنِ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا»: برای برخورد با منافقان، قاطعیت و یکپارچگی لازم است طوری که می فرماید: ای مؤمنان! شما را چه شده که درباره منافقان به دو دسته تقسیم شده اید و بر این اساس گروهی می گوئید آن ها مسلمان اند و گروهی دیگر قایل به کفر آنهاید در حالی که خدای تعالی آنها را خوار و ذلیل و با کفر هلاک ساخته و به عقب عودت داده است، چون آنها کفر را پنهان داشته و در مسیرهای شیطان گام برداشتند. از فحواى آیه مبارکه در می یابیم که: عامل سقوط انسان، اعمال خود اوست.

رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارکفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی آید. «تفسیر انوار القرآن» «أَنْ تَرِيدُونَ أَنْ تَهْذُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ»: آیا شما اراده دارید تا کسی را که الله متعال بر او گمراهی را نوشته هدایت کنید و یا کسی را که ذلیل شده رهیاب سازید؟ «وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (88): هرکس را که حق تعالی در حق او بدبختی و گمراهی را مقدر فرموده باشد هیچ راهی برای اصلاحش و هیچ وسیله ای برای هدایتش نیست؛ زیرا بصیرتش کور شده و نور آن از بین رفته است.

واقعاً هم وقتی پیمانۀ گناه پر شود، قهر الهی بر فراز انسان بصورت حتمی آمدنی است. و باید گفت که همه ی عوامل در برابر قدرت الله متعال بی اثر می شوند. ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند متعال بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع گیری ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می برد.

مفسران در تفسیر جمله «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»: آیه مبارکه می نویسند: کسی که طبق نظام قانونمند الهی بخاطر عملکردش از چرخ، واره خارج شد، حتی تو که پیامبری راهی برای نجاتش نمی یابی.

شان نزول آیه 88:

شیخان و راویان دیگر از زید پسر ثابت نقل می کنند: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی غزوه «احد» بیرون رفت، در راه، منافقان از لشکر مسلمانان جدا شدند و به شهر بازگشتند. یاران پیامبر درباره ی اینها دو نظر بیان کردند: دسته ای گفتند: اینها باید کشته شوند، دسته ای دیگر گفتند: خیر! در این هنگام آیه ی «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ»، نازل شد. این آیه چند سبب نزول دیگر هم دارد.

321- ک: سعید بن منصور و ابن ابوحاتم از (ابن) (لفظ «ابن» از «در المنثور» 2 / 340 و ابن کثیر 2 / 338 زیاد شد). سعد بن معاذ روایت کرده اند: رسول الله ﷺ خطاب به مسلمانان گفت: کیست که با من باشد و مرا یاری کند در برابر فردی که به من آزار می رساند و آن هایی را که در پی رنج و آزارمند در خانه خود جمع می کند، سعد بن معاذ

گفت: ای رسول خدا! اگر این شخص از اوس باشد او را می‌کشم و اگر از برادران حزر ج ما باشد هر دستوری که بدهی فرمان برداریم. سعد بن عبادہ برخاست و گفت: ای ابن معاذ این سخن را از روی اطاعت و فرمان برداری از دستورات رسول خدا نگفتی، تو خوب می‌دانی که آن شخص از قوم تو نیست. اسید بن حضیر برخاست و گفت: ای ابن عبادہ خودت منافق هستی و منافقان را دوست داری، محمد بن مسلمہ برخاست و گفت: ای مردم خاموش شوید، اینک رسول خدا در میان ماست، هرگونه فرمانی که از جانب او صادر شود، ما همان را اجرا خواهیم کرد. پس آیه: «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ»، نازل شد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾

آنان دوست دارند همان گونه که خود کافر شده اند، شما هم کافر شوید، تا [در کفر و ضلالت] با هم برابر و یکسان باشید. پس از آنها هیچ دوستی نگیرید، تا آن که (ایمان آورده) در راه الله هجرت کنند، پس اگر از ایمان و هجرت) اعراض نمودند، پس هر جایی آنها را یافتید، آنها را به اسارت بگیرید و بکشید، و از آنها (کسی را) دوست و مددگار خود مگیرید. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَدُّوا»: آرزو کرده اند، دوست داشته اند. «سَوَاءً»: برابر. همگون. «حَيْثُ»: هر کجا. «وَلِيًّا»: دوست، یار و یاور و معین. «نَصِيرًا»: مددکار، یاور.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: روش برخورد با اهل نفاق، دارای مراتبی است. اینگونه احکام شدید که در آیه مبارکه بیان یافته است، مربوط به منافقانی است که با مشرکان در توطئه‌ها علیه مسلمانان همکاری می‌کردند. طوریکه می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»: این منافقان اراده دارند تا به هر وسیله‌ای شده شما را از دین‌تان برگردانند تا شما نیز مانند آن‌ها کافر و منافق شوید، یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر، در آرزوی کافر شدن مؤمنان به‌سر می‌برند. «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: وای بر شما اگر با آنان دوستی و اعتماد کنید مگر زمانی که با شما هجرت کنند و در راه الله جهاد و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نمایند، یعنی با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. بلی! الله متعال ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از اینکه در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: اما اگر آن‌ها باز هم کفر و نفاق را برگزیدند و ایمان را رد کردند، ای مؤمنان بر شماست تا آن‌ها را در هر زمان و مکانی در سرزمین «حل» یا در «حرم»، آنها را یافتید در بند افکنید به قتل برسانید. یعنی منافقان کارشکن و توطئه‌گر، باید اعدام و سرکوب شوند و برای این کار، جامعه‌ی اسلامی قدرتمندی باید تشکیل داد.

«وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (89)»: در غیر آن و بر آن‌ها تکیه نکرده در هیچ امری کمک نگیرید. و با آنان رفاقت نورزید، و در کارها از آنها همیاری نجوید. حتی اگر دست دوستی و یاری را به سوی شما دراز کنند، آن را نپذیرید. یعنی بصورت کل باید گفت: هرگونه ارتباط قلبی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی با منافق در اسلام محکوم است.

البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به داحرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در دارالاسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر اینکه نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از دارالاسلام، یا محیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست. «تفسیر انوار القرآن»

شیوه برخورد با منافقین:

در قدم نخست باید همه سعی و تلاش بخرچ داده شود که: جامعه‌ی اسلامی از منافقان تصفیه شود و پیوند دوستی و علاقه با آنان قطع بعمل آید. بنابر اُمت اسلامی واجب است که به هر تیری که به طرف اسلام شلیک می‌شود جوابی در خوران داده شود. کسانی که با تفکر و زبان با اسلام مبارزه می‌کنند، باید با دلایل عقلی درکنار دلایل شرعی پرده از بطلان عقایدشان برداشت. کسانی که از بُعد اقتصاد با اسلام مبارزه می‌کنند باید دفع شوند، حتی اگر امکانش بود همان گونه که آن‌ها با اسلام مبارزه می‌کنند ما هم به آن‌ها حمله کنیم و نشان دهیم که بهترین راه ثبات و رسیدن به قدرت اقتصادی عادلانه، راه اسلامی آن است. با کسانی که مسلحانه با اسلام می‌جنگند باید با اسلحه‌های متناسب با آن‌ها با ایشان جنگید. «الله تعالی می‌فرماید: [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا أُوْهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (73)] (ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آن‌ها سخت بگیر، جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است). «توبه/73».

واضح است که: جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، چرا که جهاد منافقان با علم و بیان است و جهاد کفار با شمشیر و تیر است.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْفَوْا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

مگر آنانی که با قومی که بین شما و آنها پیمان است، پیوند (رابطه) دارند (نکشید)، یا آنانی که نزد شما بیایند در حالیکه سینه‌هایشان از جنگیدن با شما، یا از جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است، و اگر الله می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌ساخت، باز حتما با شما می‌جنگیدند، پس اگر آنها از جنگ با شما دوری جستند و با شما نجنگیدند و با شما پیشنهاد صلح کردند، پس الله برای شما راهی (قتال علیه) آنها را قرار نداده است. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَصِلُونَ»: می پیوندند، پیمان دارند. «مِيثَاقٌ»: پیمان استوار. «حَصِرْتُ صُدُورُهُمْ»: سینه هایشان به تنگ آمد. «حَصِرْتُ»: تنگ شد. «اعْتَزَلُوكُمْ»: از شما دوری ورزیدند، کناره گیری کردند. «الْفَوَا»: افکندند. «القوالسلم»: طرح صلح و آشتی دادند، پیشنهاد صلح کردند. «السَّلم»: آشتی، صلح، تسلیم شدن، فرمان بردن.

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ»: مگر آنانی که به سوی قومی می روند که بین شما و آن ها پیمان امنیت بسته شده که در این صورت نباید با آن ها بجنگید، زیرا آن ها تحت ولایت و سرپرستی کفار معاهد قرار دارند. یعنی حکم آنها هم همانند حکم آنهایی است که با آنان معاهده و پیمان بسته اید و نباید خونشان را ریخت. برخی از مفسران گفته اند که: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است. اما صورت دوم:

«أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ»: یعنی همچنان کسانی که متحیر شده و در حرج و سختی شدید قرار گرفتند طوری که نه می توانند در کنار شما بر علیه قوم خود بجنگند و نه با قوم خود علیه شما. یعنی دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند.

ابن کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی هاشم بودند که در بدر با بی میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این رو بود که در آن روز رسول الله صلی علیه السلام از کشتن، عباس (رض) منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود».

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ»: از آثار مهر و لطف خدا است که شر آنها را از شما دفع کرده و اگر می خواست، آنها را تقویت کرده و به آنها جرأت می داد که با شما به جنگ برخیزند.

باید یادآور شد که: جهاد اسلام برای سلطه و تحمیل عقیده نیست، بلکه برای دفع شر و موانع است. پس اکنون که آنان از شما دست برداشته اند شما تعرض بر آنان نکنید و اگر متعرض شوید ممکن است خداوند به آنان نیرو دهد و شما را قلع و قمع نمایند.

«فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْفُوا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (90)»: پس تا وقتی که آنان روشی مسالمت آمیز دارند و علیه شما نمی جنگند و شما از ناحیه آنها در امنیت قرار دارید نباید علیه آنها وارد جنگ شوید و برای شما چنین عملی مجاز و در آن رخصت نیست. یعنی نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است. بر مسلمانان است به انگیزه های صلح طلبانه و تقاضای آتش بس، احترام بگذارید. چون در اسلام، صلح اصل است و جنگ، در صورت ضرورت مجوز دارد.

بنابر این خداوند متعال مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی فرموده است: گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.

گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

شان نزول آیه 90:

323- ک: ابن ابوحاتم و ابن مردویه از حسن روایت کرده اند: از سراقه بن مالک مدلجی شنیدم: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اهل بدر و أحد غلبه یافت و اهالی اطراف مدینه به دین اسلام مشرف شدند، باخبر شدم که پیامبر می‌خواهد خالد بن ولید را به سوی قوم من، بنی مدلج، روانه کند. حضور پیامبر آمد و گفتیم: تو را به این همه نعمت قسم می‌دهم، شنیده‌ام می‌خواهی لشکری را به سوی قوم من اعزام کنی و با آنها بجنگی، اما من میل دارم که با آنها اینگونه پیمان ببندی که اگر قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز اسلام بیاورند و اگر قریش به اسلام نگرود، درست نیست که قریش بر بنی مدلج چیره گردد. رسول الله صلی الله علیه وسلم دست خالد بن ولید را گرفت و گفت: با سراقه برو و طبق خواسته‌اش رفتار کن. سپس خالد (رض) با بنی مدلج صلح کرد و آن‌ها تعهد دادند که هیچگاه کسی را علیه رسول الله همراهی و کمک نکنند و هرگاه قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز مسلمان شوند. آنگاه «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» نازل شد. و تمام آن‌هایی که به بنی مدلج پیوستند شامل این معاهده گشتند.

324- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» در باره هلال بن عویمیر اسلمی، سراقه بن مالک مدلجی و بنی خذیمه (در نسخه‌ها «جذیمه» آمده ثبت از «زاد المسیر» 1 / 445 و تفسیر شوکانی 1 / 637). بن عامر بن عبد مناف نازل گردیده است (در تفسیر طبری 10077 از ابن جریج از عکرمه روایت شده و از ابن عباس نامبرده نشده است).

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رَدُّوا إِلَيَّ الْفِتْنَةَ أَرْكُسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذَوْهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾

به زودی گروهی دیگری (از مشرکین) را خواهید یافت که می‌خواهند هم از ضرر شما در امن باشند و هم از (ضرر) قوم خود. و هرگاه به فتنه (قتال علیه مسلمانان) باز گردانیده شوند،

در آن سرنگون می‌شوند (در جنگ علیه مسلمانان سهم می‌گیرند)، پس اگر از جنگ با شما کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از جنگیدن با شما دست نگرفتند، پس در هر جایی که آنها را یافتید به اسارت بگیرید و آنها را بکشید، و این گروهی است که ما برای شما علیه آنها دلیل ظاهر (بر جواز قتل ایشان) قرار داده‌ایم. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آخِرِينَ»: دیگران. «أَنْ يَأْمَنُوكُمْ»: این که از شما آسوده خاطر شوند. «وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: و از قوم خود، مطمئن شوند و در امان بمانند.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول این مبارکه فرموده اند که: گروهی از اهالی تهامه از رسول الله صلی الله علیه وسلم امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو در امان باشند، پس این مبارکه نازل شد.

تفسیر:

این آیه مبارکه راجع به يك دسته دیگر از منافقان بحث بعمل می آورد، آنانی که می خواهند مسلمانان را خواب کنند و به مسلمین اطمینان می دهند و اظهار اسلام می کنند، سپس با کفار هم دست می شوند و با مسلمین می جنگند.

قبل از همه باید گفت که: مسلمانان باید انواع دشمنان خود را شناخته، با هر يك برخوردی متناسب داشته باشند.

«سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: گروهی دیگر از منافقان، فریبکاری اند که به منظور دست یافتن به صلح و سلامتی نزد شما اظهار اسلام و ایمان می کنند، اما زمانی که نزد قوم خود بروند ضمن کمک به آنها اظهار بودن با آنان را می نمایند.

این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، در حالی که گروه اول در موضع گیری بی طرفانه خویش صادق بودند.

مفسر ابوسعود (رض) می فرماید: آنها جمعی از قبایل «أسد و غطفان» بودند، که وقتی به مدینه می آمدند، به مسلمانان پیمان و قول می دادند و خاطر مسلمانان را آسوده می کردند، و وقتی نزد قوم خود بر می گشتند، کافر می شدند و برای این که دل قوم خود را بدست آورند از عهد و پیمان خود منصرف می شدند.

«كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا»: و هرگاه از آنان خواسته شود تا با مسلمانان بجنگند در این راه سعی و تلاش فراوان می کنند و به تحریک مردم می پردازند حق تعالی قلب های آنان را متحول ساخته از این روی به فتنه و فساد ادامه دادند، میگویند که: عقر بهی روح منافقان به سوی کفر است و با مساعد دیدن زمینه و فرصت، در آن فرو می روند.

«فَإِنْ لَمْ يَعْزِلُوا عَنْكُمُ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ»: پس اگر از شما دست برنداشته و تعرض بر شما را کنار نگذاشتند و در مقابل شما تسلیم و مطیع نشدند، «فَقَدْ هُمُ وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ»: در چنین حالی هر جایی که آنان را یافتید بکشید و با شمشیرهای تان آنها را بدروید و طبیعی است که در چنین حالی برای شما در کشتار آنها عذری معقول و دلیلی روشن و قاطع وجود دارد، «وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً (91)»: زیرا آنها به شما خیانت نموده راه نفاق را در پیش گرفتند و از جمله بدترین دشمنان شما به شمار می آیند.

غدر و خیانتشان را دلیل و بهانه ی آشکاری برای شما قرار دادیم که آنها را به اسارت در آورید یا به قتل برسانید.

خواننده گرامی!

طوری که مطالعه فرمودید در آیه (91) گروهی از منافقان را به معرفی گرفته است که: راه نیرنگ، فریب، خدعه، حيله و تزویری را در پیش گرفته بودند؛ طوری که در فوق هم یادآوری شدیم مانند: طایفه ی بنی اسد و طایفه ی غطفان. آنها وقتی به مدینه می رفتند، اظهار مسلمانی می کردند؛ ولی زمانی که پیش قوم خود باز می گشتند، دوباره به کفر می گرایند و پیمان را می شکستند که به فرمان الله جنگ با آنان رو است. (بقره آیه 14).

به طور خلاصه، مردم آن عصر از سه گروه تشکیل شده بودند:

- 1 - گروهی سلیم الفطره و در تدبیر و اندیشه، پایدار و راست کردار بودند، به سوی ایمان به خدا می شتافتند و به نور اسلام پیوستند.
- 2 - گروهی آشتی خواه و صلح جو بودند و بی طرفی و کناره گیری را ترجیح می دادند که نه با مشرکان باشند و نه با مسلمانان. بلی! این گروه - چون بنی مُدَلج - زیر نظر رؤسا و سرانشان به سر می بردند.
- 3 - گروه سوم در گمراهی و شرک پیشرو و برای کیش و آیین پیشینیان کفرپیشه و ستیزه گر، محافظ و نگهبان بودند که به تعبیر قرآن «مُحارب» به شمار می رفتند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی موضوعات متعلق روا بودن جنگ با منافقان و با آنان که هم پیمان مسلمانانند؛ ولی به آنان خیانت می ورزند و پیمان می شکنند و به دشمن مسلمانان کمک می کنند؛ به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (92 الی 93) تو ضیحات را در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سر زند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه روی دهد به بیان میگیرد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

و برای هیچ مؤمنی شایسته (جائز) نیست که مؤمن دیگری را بکشد، مگر اینکه به خطا (به غیر قصد باشد)، و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد، پس بر او (لازم) است که برده مؤمنی را آزاد کند، و به ورثه مقتول دیت بسپارد، مگر اینکه (اولیای مقتول) صدقه (معاف) کنند، پس اگر مقتول از گروه دشمن شما باشد (و لیکن خودش) مسلمان است، پس بر او (قاتل لازم) است که یک برده مسلمان را آزاد کند، و اگر (مقتول) از قومی باشد که میان شما و آنها عهدهی است، پس باید به خانواده وی (مقتول) دیت سپرده شود و برده مؤمنی را آزاد کند، و اگر برده نیافت، پس بر او (لازم) است که دو ماه روزه پی در پی بگیرد، (این کفار) بخاطر (قبولیت) توبه (قاتل) از جانب الله می باشد، و الله دانای باحکمت است. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطَاً»: اشتباه، خطاء، بدون قصد. «تَحْرِيرُ» (حر): آزاد کردن. «رَقَبَةٍ»: گردن، چون در گرو کسی دیگرست. در این جا؛ یعنی، بنده، برده. «دِيَّةٌ»: خون بها. «مُسَلَّمَةٌ»: پذیرفته شده، پرداخت شده، قطعی، تحویل داده شده. «أَنْ يَصَّدَّقُوا» (صدق): این که در گذرند، تصدق کنند. «شَهْرَيْنِ»: دو ماه قمری. مُتَتَابِعَيْنِ: پیاپی بدون فاصله.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً»: برای هیچ مؤمنی سزاوار نیست که مؤمن دیگری را بقتل برساند؛ مگر به طریق خطا و اشتباه؛ زیرا ایمان وی را از چنین کاری تعدی و تجاوز بازمی دارد.

در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی الله متعال و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جاشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار بر عهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد.

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسْلِمَةً إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا»:

قبل از همه باید گفت که: مؤمن، جایز الخطاست، باید مواظب و احتیاط لازمی را بکار گیرد. ولی اگر باز هم کسی بنابر خطا و اشتباه و بدون قصد مرتکب قتل شد بر او لازم است تا برده‌ای را از ذلت بردگی برهاند و آزادش کند؛ زیرا آزاد سازی برده مانند زنده ساختن است و در کنار این، باید دیتی را نیز به اهل مقتول بپردازد مگر اینکه اهل مقتول این دیت را بخشند که در چنین حالی دیت ساقط می‌گردد.

توجه بفرماید: احترام نفس مسلمان تا حدی است که از قتل خطایی هم نمی‌توان به آسانی گذشت.

باید یادآور شد که: حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی‌اش از قید بردگی، همچون زنده‌کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی می‌باشد؛

«و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است. (تفصیل در این مورد را میتوان در کتب معتبر فقهی مطالعه فرماید).

شارع بر کسی که مرتکب قتل خطاء می‌شود دو امر را واجب کرده است:

1 - کفاره که عبارت است از آزاد کردن برده ی مؤمن.

2 - دیه (خون بها) که عبارت است از یکصد شتر که بر «عاقله» واجب است.

در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطاء بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی - یعنی عصبه وی هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر (رض) این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود. «تفسیر انوار القرآن».

«فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول در زمره کفار محارب بود، بر قاتل لازم است تا فقط برده مؤمنی را آزاد کند بدون اینکه دیتی به اهل آن بپردازد؛ زیرا اهل مقتول از این دیت در جنگ با مسلمانان استفاده می‌کنند.

«وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَرِيَّةٌ مُسْلِمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول از جمله کفاری بوده که بین آن‌ها و مسلمانان عهد و پیمان بود در چنین حالی بر قاتل

لازم است تا ضمن آزاد سازی برده، دیت او را نیز به اهلش بپردازد. باید گفت که: تسلیم دیه، مشروط به درخواست خانواده مقتول نیست، بلکه وظیفه‌ی قاتل پرداخت آن است. یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر اینکه آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. در حالات هیجانی هم، عواطف و رحم نباید فراموش شود و عفو از خطاکار، در ذات خود يك صدقه‌ی پسندیده است. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید.

«فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ»: و اگر کسی توان آزادسازی برده را نداشت باید که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد و با این روزه به تزکیه نفس خویش بپردازد و او را از کارهای زشت باز دارد و در عین زمان که دچار انکسار و فرو تنی شده باید توبه و استغفار نماید.

دین مقدس اسلام، به بعد ایمانی افراد تکیه دارد. آزاد کردن برده و پرداخت دیه، دیدنی است، ولی روزه گرفتن، دیدنی نیست و به این وسیله، انسان وجدان دینی و اخلاقی خود را جریمه می‌کند.

تعبیر قرآنی: «فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ» (هرکس برده‌ای نیافت)، مظهری از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (92): الله متعال بر تمام آنچه بندگان پنهان می‌دارند آگاه است او بر تمام اعمال‌شان اطلاع دارد و در آنچه به عنوان آزاد سازی برده و دیت و ترتیب کفاره مشروع ساخته حکمت دارد. این‌ها همه از الطاف الهی است، قوانین الهی، بر اساس علم و حکمت و با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب مسأله است.

توضیح ضروری و مختصر:

مجازات قتل خطاء یا غیر عمد دو چیز است:

- 1 - آزاد کردن برده ای مؤمن که به منزله ی جان بخشی به برده است.
 - 2 - پرداخت خون بها (دیه) به ورثه ی مقتول، به منظور زدودن دشمنی و کینه توزی. اگر برده دست نداد، باید قاتل دو ماه پیایی روزه بدارد. اگر مریضی یا عادت ماهانه [ی زن] یا هر گونه عذر شرعی مورد پسند، پیایی بودن روزه را بر هم زد؛ بقیه ی روزه را تا تکمیل شدن آن دو ماه ادامه دهد و کارش بلامانع است.
- آزاد کردن برده ی مؤمن یا دو ماه روزه گرفتن، به عنوان کفاره ی قتل واجب و حق الله است. و پرداخت خونبها نیز حق الناس نام دارد و زمانی قاتل از گناه قتل می رهد که هر دو را به خوبی - به جای آورده باشد.

اسباب نزول آیه 92:

326- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: حارث بن یزید از قبيلة بنی عامر بن لؤیی با ابوجهل، مدتی عیاش بن ابوربیعه [برادر مادری ابوجهل که اسلام آورد و به دیار هجرت شتافت مادرش سوگند یاد کرد که تا پسرش برنگردد نه غذا می‌خورد و نه آب می‌نوشد و نه در زیر سقف می‌نشیند، ابوجهل و حارث خود را به عیاش رساندند و به حيله و نیرنگ دست‌ها و پا‌های او را بستند و هرکدام صد درّه (شلاقش) زدند عیاش به

حارث گفت: این برادر من است تو کیستی؟ به خدا قسم! اگر تنها یافتنت می‌کشمت] (روایع البیان تفسیر آیات احکام، محمد علی صابونی، ج 1، ص 495). را شکنجه می‌کردند. اندک زمانی به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد و ناگهان عیاش در حره با او روبرو شد و به گمان این که هنوز اسلام نیاورده است، او را با شمشیر کشت. سپس عیاش حضور نبی کریم آمد و از جریان آگاهش ساخت. در این باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً» نازل شد (طبری 10079 از عکرمه به قسم مرسل روایت کرده است).

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

و هر کس که مؤمنی را قصد (بدون هیچ سببی که موجب قتل باشد) بکشد، پس سزای او دوزخ است، که همیشه در آن می‌باشد و مورد غضب الله قرار می‌گیرد، و الله او را لعنت می‌کند، و برای او عذاب بس بزرگی را آماده کرده است. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَعَمِّدًا»: از روی قصد و عمد. «مُتَعَمِّد»: کسی که کار را دانسته و از روی عمد انجام می‌دهد. «عَتَادَ»: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن. «أَعَدَّ»: آماده کرده است.

تفسیر:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»: و هر کسی شخصی مؤمنی را به طور عمد و قصد بکشد و نیز بداند او مؤمن و مسلمان است، جزای چنین کسی این است که در آتش دوزخ ماندگار باشد.

در نزد جمهور این کیفر بر حالتی حمل می‌شود که قاتل، قتل مؤمن را حلال بداند، و همان طور که ابن عباس گفته است در صورت حلال دانستن قتل مؤمن کافر می‌شود. (به تفصیل حکم قتل در بحر 326/3 و مختصر ابن کثیر 422/1 مراجعه کنید).

یا مراد از خلود آن است که تا مدت طویل در جهنم می‌ماند؛ یا این شخص سزاوار چنین جزاست، اما الله متعال مالک و مقتدر است؛ هر چه خواهد کند؛ و الله أعلم.

«وَوَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (93)»: و به سوی قهر، غضب الهی بازگردد چون کار بسیار بد و جرمی بسیار زشت مرتکب شده و بر او لعنت خداست که براساس آن او را رحمت خود طرد می‌کند و از عفو و رضوان خود دور می‌نمایند و برای او عذابی دردناک و سزا مناسب عملکرد زشتش آماده نموده؛ زیرا او انسان معصومی را کشته است.

در حدیثی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا زوال دنیا در پیشگاه خدا از کشتن مردی مسلمان آسان‌تر است».

نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل‌کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این مجازات نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه بپردازد. چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچکسی دست نیالاید جزم نمود، بی آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی الله متعال ارحم الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته اند، داوری می کند. هر چند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره ای ذکر نشده، چنان که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان که ابن عباس (رض) نیز بر آن است که قتل عمد توبه ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می کنند و از جمله این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «اولین قضیه ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعاً نابودی دنیا در نزد خدا، آسان تر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمان ها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هر چند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورود رازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ص به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هر کس در قلبش کمترین ذره ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته اند: «در قتل عمد سه حق است: حق الله متعال، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می توانند او را عفو کنند. و حق خداوند ا به توبه ساقط می شود - چنانچه خدای لا آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می ماند، که یا خدای لا او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند». (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن»)

مجازات قتل عمد:

مجازات قتل عمد، که قاتل به خاطر ایمان مقتول او را از پای در آورد، در شأن شخص مؤمن نیست که به عمد خون همکیش و برادر مؤمن خود را بریزد؛ زیرا ریختن خون مؤمن، منافی ایمان به خدا و عقیده ی پاک است و موجب خوار و سبک شمردن فرمان و حکم او می گردد و این کار ناپسند، تا این حد سنگین و ننگین است که آن را هم ردیف شرک به شمار آورده اند تا جایی که ابن عباس می گوید: این جنایت توبه ای ندارد (!)، یعنی توبه ی قاتل عمد، که قتل را حلال بداند، مردود است؛ اما برخی از مفسران به آیه ی زیر استناد کرده اند که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [نساء/ 48 و 116] و امیدوارند که آمرزش پروردگار، قاتل توبه کار را دربر گیرد. در ضمن، خلود را به معنای زمانی طولانی تعبیر کرده اند. [فی ظلال القرآن، منار و...]

یادداشت توضیحی:

قتل عمد در نظر اسلام از بزرگترین گناهان به شمار می آید، از این رو مجازات آن بی نهایت غلیظ و سخت است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (هرکس حتی با نیم کلمه در کشتن مؤمنی کمک نماید، روز قیامت وقتی در حشر حاضر می شود بر پیشانی‌اش نوشته شده است: از رحمت خدا بی بهره است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است). و نیز در حدیث آمده است: (از بین رفتن دنیا نزد خدا از کشته شدن یک نفر مؤمن آسان تر است. (بی‌هقی آن را اخراج کرده است). به همین جهت ابن عباس فتوی داده است که توبه ی قاتل پذیرفته نمی شود. أعاذنا الله من ذلك.

شان نزول آیه 93:

330- ابن جریر از طریق ابن جریج از عکرمه روایت کرده است: مردی از أنصار برادر مقیس بن صبابه را کُشت، نبی کریم خونبهایش را به مُقَیس پرداخت و او هم قبول کرد، ولی مقیس روزی به طور ناگهانی به قاتل برادرش حمله کرد و او را کشت. نبی کریم وقتی از جریان باخبر شد، گفت: در حرم و بیرون حرم هیچ جا امانش نمی‌دهم. مقیس در روز فتح مکه کشته شد. آیه: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا... در باره او نازل گردیده‌است. (طبری 10191 از این طریق روایت کرده و واحدی 344 به کلبی از ابوصالح از ابن عباس نسبت داده)

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام بحث بعمل آمده است.

بعد از اینک در آیات قبلی حکم قتل غیر عمد و قتل عمد به بیان گرفته شد، این آیه هم نوعی از انواع قتل غیر عمد را - به دلیل شتاب ورزیدن در حکم به نامسلمانی شخص - بیان می کند و در این راستا هشدار می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه الله (برای جهاد) سفر کردید، پس به درستی تحقیق کنید (تا کافر را از مسلمان تشخیص دهید) و به کسی که به شما (کلمه) اسلام را تقدیم کرد، نگوید تو مؤمن نیستی (و قتل تو رواست) تا به وسیله آن (کشتن مؤمن)، متاع زندگانی دنیا (مال غنیمت) را بدست آرید، و نزد الله غنیمت‌های بسیار است، شما نیز پیش از آن (اسلام) همانطور بودید، پس الله بر شما احسان کرد (که مسلمان شدید)، پس به درستی تحقیق (پرس و جو) کنید، بی‌گمان الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ»: زدید، به سفر رفتید. «تَبَيَّنُوا»: تحقیق کنید، روشن نمایید، شتاب نکنید. «السَّلَام»: تحیت، درود، تسلیم شدن. «تَبْتَغُونَ»: می جویید، می خواهید. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: متاع، کالای ناچیز و فناپذیر دنیا. «مَغَانِمُ»: جمع مغنم، غنیمتها. «كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»: قبلاً خودتان اینگونه بودید که: به مجرد گفتن شهادت، خون و اموالتان مصون می ماند. «خَبِيرًا»: آگاه، باخبر.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به سوی جهاد در راه الله بیرون رفتید باید درباره کسی که با او می‌جنگید تحرّی و جستجو کنید و بر شماست تا در خصوص آن‌ها تحقیق کنید و دلیل قاطع بیابید و در قتل عجله به خرج ندهید تا مؤمن و کافر برایتان به طور یقین مشخص و معلوم شود. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»: به کسی که بر شما سلام می‌کند، نگوئید مؤمن نیستی و این سخن را به خاطر بیم و هراس از مرگ به زبان آورده‌ای، آنگاه او را به قتل برسانید. به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السلام علیکم» گفته، نگوئید که تو مسلمان نیستی.

قابل تذکر است که: ما مأمور به ظاهر هستیم، نه درون اشخاص، اگر گفتارشان را نمی‌پذیریم، نباید به صورت فوری به رد آن فیصله و اقدام کنیم. متوجه باید بود همانطوریکه ادّعا دلیل می‌خواهد، ردّ مطلب نیز دلیل می‌خواهد. «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: و در چنین حالی هدفی دنیائی را دنبال می‌کنید، تا از این طریق به غنیمت دست یابید و سلاح و مالش را بگیرید، یعنی این عمل شما ناشی از اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست. ما باید در جنگ‌ها، اهداف مادی را کنار بگذاریم بلکه کوشش بعمل آریم تا قداست جهاد را با غنیمت طلبی خدشه دارد نسازیم.

باید گفت که: هدف از جهاد، پیوستن دیگران به اسلام است، نه کسب غنائم. پس به خاطر غنائم، دیگران را نباید متهم به بی‌دینی کنیم. «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»: و آنچه خداوند برای شما در آخرت از اجر و پاداش نیکو و جایگاه دائمی آماده نموده از تمام بهره دنیا بهتر است. نزد الله متعال بهتر از آن موجود است، همانا مکافات فراوان و نعمت‌های بی حد که برایتان مهیا نموده است.

«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا»: و یاد آورید زمانی را که شما پیش از اینکه مسلمان شوید، شما هم در چنین حالی و وضعیتی در دوران کفر قرار داشتید پس سپاس خدایی که شما را هدایت نموده بر جای آورید و حال و وضعیت این شخص را به حال خویش در گذشته مقایسه کنید، چنین تعاملی را به تحقیق بیشتر وامی‌دارد. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (94): خدا از اعمال شما آگاه است و مکافات آن را به شما می‌دهد. شما را در برابر اعمال‌تان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر (رض) می‌گوید: «این جمله، تهدید و هشدار است». از فحوای این آیه مبارکه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

شان نزول آیه 94:

331- بخاری، ترمذی، حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: مردی از بنی سلیم در حالی که رمه گوسفندان خود را به راه می‌برد از کنار جماعتی از أصحاب گذشت و بر آن‌ها سلام داد. برخی از آن‌ها گفتند: سلام او از مسلمانی نبود تنها برای نجات جان خویش این کار را کرد. پس بر او حمله‌ور شدند و به قتلش رساندند و گوسفندانش را نزد رسول الله آوردند. در این باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ...»

نازل شد (صحیح است، ترمذی 3030، احمد 1 / 229 و 272 و 324، طبری 10222، طبرانی 11731، حاکم 2 / 235، بیهقی 9 / 115، واحدی در اسباب نزول 346 از چندین طریق از عکرمه روایت کرده اند. این حدیث را حاکم صحیح می‌داند و ذهبی نیز با آن موافق است. ترمذی می‌گوید: این حدیث است. بخاری 4591، مسلم 3025، ابوداود 3979، طبری 10219 - 10221، واحدی 345 و بیهقی 9 / 115 از چند طریق از سفیان بن عینه از عمرو بن دینار از عطاء از ابن عباس به این معنی روایت کرده اند).

332- بزار از وجه دیگر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر لشکری را که مقدار نیز در بین آن‌ها بود به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد. وقتی به آن دیار رسیدند، دریافتند که تمام آن‌ها گریخته اند و تنها یک نفر با ثروت فراوان به جا مانده است. او گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه. » اما مقدار او را کشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: فردای قیامت در برابر « لا إله إلا الله » چه می‌گویی؟ بنابراین، الله متعال این آیه را نازل کرد (حسن است، بزار 2202 و طبرانی در معجم کبیر روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، هیثمی در مجمع الزوائد 7 / 8 می‌گوید: «این را بزار روایت کرده اسناد آن جید است»، بین این دو حدیث بعدی جمع ممکن است که هر کدام حادثه جداگانه باشد).

333- احمد و طبرانی و دیگران از عبدالله بن ابوحرد اسلمی روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ما را با جمعی از مسلمانان که ابوقتاده و محلم بن جثامه هم در میان آنان بودند فرستاد. عامر بن اضبط أشجعی از کنار ما گذشت و سلام داد. محلم بر او حمله‌ور شد و او را کشت. هنگامی که نزد پیامبر (آمدیم و از ماجرا آگاهش ساختیم. در خصوص ما آیه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... » نازل گردید (حسن است، احمد 6 / 11، طبری 5 / 140، بیهقی در «دلائل» 4 / 305 و واحدی 349 از ابوحرد از پدرش روایت کرده اند، اسناد آن حسن است).

خواننده محترم!

مبحث و موضوع این آیه در مورد ضرورت تحقیق و بررسی در احکام قتل و شتاب نکردن در کشتن، منحصر شده است. و این که گفتن شهادتین در ظاهر برای مسلمانی شخص کفایت می‌کند و به کشف درون دل نیاز نیست و آن، کار خداست و بس. این آیه به مسلمانان صدر اسلام هشدار داد که در جنگ با دشمن اگر در مسلمانی کسی تردید کردید، در صدور حکم، علیه او شتاب نورزید، همه ی جوانب را نیک بسنجید. اگر بر شما سلام کرد، نشان مسلمانی اوست و تعرض به او نارواست؛ هر چند در نفس الامر غیر آن باشد. او را از پای در نیاورید، گفتار ظاهرش را بنگرید و به آن حکم کنید. بدانید که: گنجینه های متاع بی پایان و ماندنی نزد پروردگار است، متاع دنیا پایدار نیست. پس، بدون واری و تحقیق دست به شمشیر نزنید و خون کس را نریزید. پس آن مورد از قتل که در هنگام رفتن مجاهدان برای جهاد در سرزمین مشرکان که در همان آغاز اسلام روی داد از نوع قتل غیر عمد بوده است؛ زیرا در آن هنگام هیچ جایی از سرزمین عرب و در میان قبایل مختلف آن از وجود افرادی مسلمان یا آنان که میل به مسلمانی داشتند و در صدد فرصتی بودند که روزی به مسلمانان بپیوندند؛ خالی نبوده است. بنابراین اگر در سر راه مجاهدان، کسی اظهار مسلمانی کرده باشد؛ ولی آنان به

سخنش اعتماد و باور نداشته اند، ریختن خونس قتل غیر عمد به شمار می آید؛ زیرا ممکن است یکی از همان مسلمانانی بوده باشد که در سرزمین کفر می زیسته است.

یادداشت: دلیل غیر عمد بودن چنین قتلی، بدین قرار است:

الف: مجاهدان راه اسلام، سخن شخص را به سبب بودنش در میان اهل کفر و شبهه ی تقیه کردنش از آنان نپذیرفته و بنابه کافر بودنش، حکم قتل او را صادر کرده بودند.

ب: چون در گوشه و کنار سرزمین کفر، مسلمانانی یا کسانی بوده که علاقه ی مسلمانی در نهانخانه ی دل داشته اند، از این رو، ممکن است آن شخص از زمره ی آن کسان بوده باشد؛ هر چند آن سریه او را باور نداشتند.

لازم به ذکر است که پس از نزول این آیه (۹۴)، چنین رویدادی قتل عمد محسوب می گردد و باید این گونه موارد - به روشنی - تحقیق و بررسی شود. پس خداوند، کردار و روش زمان جاهلیت را به مؤمنان یاد آور می شود و بر آنان منت می نهد که دلهایشان را از آلودگیهای جاهلیت زدوده، اهدافشان را بلندمرتبه گردانیده و قوانین و نظم و نظامی ارزنده و هدفمند برایشان قرار داده است، تا همچون دوران جاهلیت؛ به منظور به دست آوردن کالای بی بهای دنیا به جهاد نپردازند و پیکار نکنند و حرص و آز غنیمت، آنان را به شتاب ورزیدن در حکم و اندازد؛ زیرا خون شخص مسلم، گرامی و محترم است و نباید ریخته شود. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی، الله متعال، مؤمنان را به خاطر قتل غیر عمد که توسط عده ای از مجاهدان روی به وقوع پیوسته بود، نکوهش بعمل آمد. اینک در آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله و امتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان، بحث بعمل می آید و با جمله ی «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» نابینایی چون ابن ام مکتوم را از خانه نشینان جدا می سازد.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵)

آن گروه از مؤمنانی که بدون مریضی جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جان هایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبه ای بزرگ بر خانه نشینان برتری بخشیده است. و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نیک داده، و (لیکن) الله جهادکنندگان را بر خانه نشینان [بی عذر] به ثوابی بزرگ برتری داده است. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاعِدُونَ»: جمع قاعد، خانه نشینان، نشستگان. «أُولِي الضَّرَرِ»: زیان دیدگان، مریضان، دردمندان، کوران، لنگان، از کار افتادگان. «الْحُسْنَى»: بهشت، پاداش نیکو.

تفسیر:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»: امکان ندارد در اجر و پاداش، دو گروه باهم مساوی باشند یکی مؤمنانی که از

اشتراک در جهاد بدون عذر سر باز زدند و دیگری مؤمنانی که نظر به عذرهای معقول مانند: کوری، لنگی، مریضی و از این قبیل از اشتراک در جهاد خودداری نمودند. ابن عباس فرموده است: آنها عبارتند از کسانی که از رفتن به غزوه بدر سر زدند و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر می توانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خداوند متعال آیه ی «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» را نازل کرد.

اهل ضرر:

اهل معاذیر آند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی ای را پشت سر نگذاشته اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در حالی که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذر ایشان را باز داشته است».

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»: خدا مجاهدانی را که اموال و نفس خود به خدا می فروشند و به جهاد می روند، یک درجه بر باز ایستادگان و تخلف کنندگان تفضیل و برتری داده است؛ چون هردو گروه، هم آنهایی که به جهاد رفته اند و هم آنهایی که به خاطر داشتن عذری از جهاد باز مانده اند، در قصد و نیت مساویند. همان طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: در مدینه افرادی هستند، هر مسیری را که شما رفتید و هر دره ای که شما آن را پشت سر گذاشتید، آنها با شما بودند. گفتند: در حالی که در مدینه هستند با ما نیز می باشند ای رسول الله؟ گفت: بله؛ چرا که عذر آنها را حبس کرده است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است). مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه ای همانند بامجاهدان را دارند. «وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى» و هردو گروه را خداوند متعال، هم به مجاهدین و هم به آنهایی که به خاطر داشتن عذر از جهاد باز مانده اند وعده ی پاداش نیکوی آخرت را به آنها داده است.

باید یادآور شد که: خدمات و تلاش هر کس محترم است و به خاطر شرکت کسانی در جبهه، نباید ارزش های دیگران نادیده گرفته شود. برتری مجاهدان بلی، اما طرد دیگران هرگز نه.

«وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (95)»: با این حال خدای تعالی مجاهد را بر کسی که از جهاد نشسته مکافات عظیم و ثوابی بزرگ و کرمی واسع به اندازه یکصد درجه ارزانی داشته است که هر درجه بنابر حدیث نبوی به اندازه فاصله آسمان ها از زمین است.

قابل تذکر است که: اگر پروردگار با عظمت به رزمندگان فضیلت داده است، پس جامعه هم باید برای مجاهدان و شهدا در اجتماع، مقام و برخوردهای حساب خاصی بعمل آرند.

البته به شرطی که برای رزمنده نیز توقعات نابجا پیدا نشود و گرفتار سوء عاقبت نگردد. و از نام جهاد و مجاهد استفاده سو و ناروای بعمل نیاورند.

جهاد و مجاهد:

مجاهد در ایمان و اعتقاد از ارزش بخصوصی برخوردار می باشد و درجات و منازل اهل ایمان، به نسبت انجام وظایف و تکالیف، گوناگون و متفاوت است، طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: خانه نشینان و نشستگان معذور، بادر نظر داشت اینکه گروهی مخلص و نیک رفتار بودند؛ اما در امر جهاد، کوتاهی کردند و قرآن برای جبران این قصور آنان را تشویق کرد. جهاد با مال و جان ارزش گران سنگی دارد که در بارگاه پروردگار از مقام و منزلت و درجات خاصی برخوردار است. این درجات و برتری بر اساس نیروی ایمان و کردار نیکو و از خودگذشتگی است. (اسراء/21).

معنای جهاد:

جهاد در لغت استفاده از قدرت و توانایی خود در برابر دشمن را گفته می شود و معنای شرعی آن را علامه (حصکفی، علاءالدین محمدبن علی، فقیه و محدث قرن یازدهم) چنین بیان فرموده است: «دعوت به دین راستین و بر حق و جنگیدن با کسی که آن را نمی پذیرد». (الدر المختار ۲۹۶/۴).

جهاد در راه الله از بهترین راههای تَقَرُّب به اوست و از بزرگترین عبادات می باشد. حتی می توان گفت که جهاد بعد از فرایض از برترین اعمالی است که می توان در آن رقابت کرد و بر دیگران پیشی گرفت.

جهاد زمانی معنی پیدا می کند که در جهت یاری کردن مؤمنان، اعتلای کلمه ی اسلام، سرکوب کردن کفار و منافقین، هموار کردن راه دعوت اسلامی در بین جهانیان، راهنمایی کردن بندگان الله از تاریکی ها به نور، نشر محاسن اسلام و احکام عادلانه اش در میان مردم و همچنین دیگر مصالح و نتایج مفید برای مسلمانان و خدا پرستان باشد. آیات و احادیث زیادی درباره ی فضیلت جهاد و برتری مجاهدان بر دیگران وجود دارد که اراده ی انسانی را بر می انگیزد و استعدادهای نهفته ی او را پویا می کند و او را در صف مجاهدان قرار می دهد تا صادقانه با دشمنان الله تعالی جهاد کند. جهاد، فرض کفایه است که اگر تعداد لازم به این کار مبادرت ورزند از دیگران ساقط می شود.

البته گاهی اوقات جهاد، فرض عین می گردد که در این صورت هیچ یک از مسلمانان نباید از این امر سرپیچی کنند، مگر این که عذری موجه و شرعی داشته باشند. جهاد، زمانی فرض عین است که پیشوای مسلمانان دستور جهاد دهد یا این که دشمن، شهر و دیار مسلمانان را محاصره کند، یا این که مسلمان در میدان جهاد باشد.

دلایل فرضیت جهاد در آیات و احادیث بیان شده است. در چنین وضعی فرد باید خود را برای جهاد در راه الله آماده کند. از آیاتی که در فضیلت جهاد و مجاهدین وارد است می توان به این آیه اشاره کرد: [إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (111)]:

(بی گمان الله تعالی جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری می کند (آنان باید) در راه الله بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده ای است که الله آن را در (کتاب های آسمانی) تورات و انجیل و قرآن ثبت نموده و وعده ی راستین آن را داده است، و چه

کسی از الله به عهد خود وفا کننده تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری عظیمی است). «توبه/111»

این آیه‌ی مبارکه، تشویق بزرگی برای جهاد در راه الله است. آیه بیانگر این مطلب است که مؤمن جان و مال خود را به الله فروخته و این معامله‌ای است که الله آن را قبول کرده و بهایش را بهشت قرار داده است تا مجاهدان در راه الله مبارزه کنند، بکشند و یا کشته شوند. در ادامه الله تعالی یادآور می‌شود که این وعده در ارزشمندترین کتاب‌های آسمانی، تورات و انجیل و قرآن مذکور است. سپس الله تعالی برای این که مؤمنان در این معامله مطمئن شوند، می‌فرماید: و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده تر است، تا مومنان به عهد و پیمان خود در این معامله ثابت قدم بمانند و از روی اخلاص و صدق نیت و طیب خاطر با جان و مال خود وارد میدان معامله و عمل شوند، الله تعالی پاداش آنان را در دنیا و آخرت به صورت کامل ادا خواهد کرد. الله تعالی به مؤمنان دستور می‌دهد که جهانیان را بر این معامله بشارت دهند چرا که این کار سراسر رستگاری است و در واقع، سرنوشت نیکو و یاری حق در جهاد است. با حیای فریضه جهاد، کفار و منافقان خوار و ذلیل می‌شوند. مسلمانان به عزت و سرفرازی می‌رسند و زمینه ی انتشار دعوت اسلامی در تمام عالم مهیا می‌شود.

فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن:

جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام در راه الله متعال بالاترین قله و بلندترین درجه اسلام است و بوسیله این فریضه مهم دینی بود که بیرق اسلام در شرق و غرب بر افراشته شد و این فرمان بزرگ الله متعال از مهمترین عبادات است که مسلمان را به خداوند مقرب می‌سازد. و همچنان کوتاه ترین راه جنت جهاد فی سبیل الله است. خداوند بزرگ بلند ترین درجات را به مجاهدین و شهداء راه خود اعطاء کرده است. بدلیل اینکه حفاظت نماز و روزه بر جهاد است حفاظت قرآن بر جهاد است حفاظت مال و ناموس مسلمانان بر جهاد است، محافظت آبرو و عزت مسلمانان بر جهاد است، و خلاصه اینکه حفاظت تمام اسلام بر جهاد است.

شان نزول آیه 95:

340- بخاری از براء بن عازب روایت کرده است: وقتی که آیه: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» نازل گردید، نبی کریم گفت: فلانی [زید] را صدا کن، [با خود لوح، دوات و استخوان کتف بیاورد] پس آن شخص آمد و با خود قلم، دوات، لوح و استخوان کتف همراه داشت. پیامبر خطاب به او گفت: بنویس «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [عمر] ابن ام مکتوم که پشت سر پیامبر ایستاده بود عرض کرد: ای رسول الله! من نابینایم [وظیفه کسانی مثل من چیست] پس الله متعال به جای آن «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» را نازل گردانید (صحیح است، بخاری 4549، مسلم 1898، ترمذی 1670، نسائی 10 / 6 طبری 10238، بیهقی 9 / 23 روایت کرده اند).

344- و ترمذی از حدیث ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده و در آن آمده است که عبدالله بن جحش و ابن ام مکتوم گفتند: ما کور هستیم. (جید است، ترمذی 3032، نسائی در «تفسیر» 137 روایت کرده اند).

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾

به درجات و رتبه هایی بس بزرگ از طرف او (الله)، و مغفرت و رحمت را (به ایشان می‌دهد)، و الله بسیار آمرزنده (و) بسیار مهربان است. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«درجات»: منازل، مدارج و مراتبی که برخی بر برخی دیگر برتر باشند.

تفسیر:

«دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (96)»: درجاتی عطا کرده است که هر یک از دیگری بالاتر و والاتر است. این درجات بلند، این مغفرت و این رحمت از جانب خدای تعالی گرامی داشتی برای مجاهدان است. درجات بلند به خاطر بذل جان و مالی که از سوی آن‌ها در راه الله متعال صورت گرفته است. مغفرت به خاطر گناهان‌شان؛ زیرا با اولین قطره خونی که از شهید بر زمین می‌چکد بخشیده می‌شود و رحمت به خاطر آنکه حق تعالی می‌خواهد او را تحت پوشش رحمت خود قرار دهد. و خدای تعالی تمام گناهان بزرگ را چون حلیم و بخشیده است می‌بخشد و او برای بندگانی که به سوی او بازگردند و طالب رحمتش شوند مهربان است.

«غُفُوراً رَحِيماً»: در این هیچ جای شکی وجود ندارد که الله متعال، غفور و رحیم است، اما شرط برخورداری از این غفران و رحمت، جبهه رفتن و جهاد است. همانطوریکه شرط دریافت و برخورداری از رحمت الهی، پاک بودن و پاک شدن است.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است». قابل تذکر است که این آیه مبارکه: بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. طوریکه گفتیم جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گناهکار نمی‌شوند، درحالی‌که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

شان نزول آیه مبارکه:

در بیان شأن نزول آیه مبارکه مفسران نگاشته‌اند که این در باره غزوه بدر نازل شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ظلم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می‌کنند، به آنان می‌گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ (در جواب) می‌گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می‌گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از

محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس مسکن شان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان، جانشان را می گیرند، به سراغشان می روند، روحشان را از تن جدا می کنند. «ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: ستمگران به شخص خود و [به خاطر ترک هجرت و ماندن در میان کافران]. «فِيمَ كُنْتُمْ»: در چه حال و وضعی بودید؟ در چه کاری بودید؟ کجا بودید؟ «مُسْتَضْعَفِينَ»: ضعیف نگاه داشته شدگان، آنان که اختیارشان را سلب کرده اند، در ماندگان، بیچارگان. «مَصِيرًا»: جایگاه، فرجام.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: آنده از مسلمانان که می میرند و ملائکه ارواحشان را قبض می کنند در حالی که با باقی ماندن سرزمین شرک بر خویشان ظلم کردند و با مؤمنان به دیار اسلام هجرت نکردند، «قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» ملائکه از آنان هنگام مرگشان سوال می کنند که چرا به خاطر دین خود هجرت نکردید؟ یعنی فرشتگان از آنان می پرسند شما در دنیا چگونه به سر می بردید؟ این پرسش معنی توبیخ و سرزنش را می دهد. در جواب و در قالب عذرخواهی می گویند: در مکه مستضعف بودیم و از اقامه و برپا داشتن مراسم دین خود ناتوان بودیم، «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» ملائکه به صورت توبیخ به آنها می گویند: آیا سر زمین الله متعال وسیع نبود تا به آن هجرت می کردید و به اظهار شعائر دین الله می پرداختید و پروردگار عالمیان را پرستش می کردید؟ «فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (97)» پس آنانی که هجرت نمی کنند و باقی می مانند در حالی که توان هجرت را دارند جایگاهشان آتش دوزخ است؛ زیرا آنها به تسلط کافر در حالی راضی شدند که خداوند ا برای آنها در زمین وسعت و فراخی قرار داده بود ولی آنها در حال اختیار و توانائی چنین نکردند. به خدا ا سوگند که مرجع و مال آنها در آتش دوزخ بد و زشت است.

این آیه مبارکه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن کثیر می گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول اند. احناف می گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی ها می گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می باشد.

شان نزول آیه 97 - 98:

346- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از مسلمانان در صف مشرکان قرار داشتند که به سیاهی لشکر آنها به ضد رسول الله می افزودند. هنگام جنگ با پرتاب تیر و یا به ضرب شمشیر کشته می شدند. [در جنگ بدر در جمع سپاه شرک به میدان آمدند و کشته شدند] (فتح الباری شرح صحیح البخاری 4506). پس آیه: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» نازل شد (صحیح است، بخاری 4596 و 7065، نسائی در «تفسیر» 139 و طبری 10266 روایت کرده اند).

347- ابن مردويه این حدیث را روایت کرده است: و از جمله نام قیس بن ولید بن مغیره، ابوقیس بن فاکه بن مغیره، ولید بن عقبه بن ربیعہ، عمرو بن امیہ بن سفیان و علی بن امیہ بن خلف را یاد کرده و یادآور شده است که آن‌ها در جنگ بدر چون قلت مسلمانان را مشاهده کردند شک و تردید در دل‌هایشان راه یافت و گفتند: این‌ها را دین‌شان فریب داده است. و در این جنگ کشته شدند.

348- ابن ابوحاتم این حدیث را روایت کرده: حرث بن زعمه بن اسود و عاص بن منبه بن حجاج را نیز به جمع آنان افزوده است (طبری 10269 از عکرمه به قسم مرسل روایت کرده در این روایت نام‌ها را هم ذکر کرده است).

349- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی در مکه اسلام را پذیرفته بودند، وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد آن‌ها ترسیدند و مهاجرت را قبول نکردند. پس الله متعال آیه: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (97) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ» را نازل کرد (طبری 12260 روایت کرده).

350- ابن منذر و ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهل مکه مسلمان شده بودند و اسلام خود را از کفار پنهان می‌کردند. در روز بدر مشرکان آن‌ها را در جمع سپاه خویش به جنگ با مسلمین وادار کردند. برخی از آن‌ها مجروح و تعدادی نیز کشته شدند. مسلمان‌ها به همدیگر گفتند: آن‌ها از پیروان اسلام بودند، اما مشرکان آن‌ها را به زور و برخلاف میل‌شان به جنگ با ما آورده بودند. پس از پروردگار برایشان طلب مغفرت و آمرزش کردند. در این خصوص آیه: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ...» نازل شد و مسلمانان این آیه را برای آن‌ها که هنوز در مکه باقیمانده بودند نوشتند که دیگر هیچ عذری در هجرت ندارید. پس آن‌ها از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و مانع رفتن آن‌ها شدند و مسلمانان مجبور به مکه برگشتند. پس آیه: «وَمَنْ النَّاسُ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ» (عنکبوت: 10): «و از مردم کسی هست که می‌گوید: به خداوند ایمان آورده‌ایم، پس چون در راه خداوند آزار ببیند، آزرده مردم را مانند عذاب خداوند شمارد» نازل شد. مسلمانان این آیه را برای آن عده که در مکه بودند نوشتند و آن‌ها بسیار غمگین شدند. پس آیه: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا...» (نحل 110) «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند...» نازل شد. مسلمان‌های مدینه این آیه را نیز برای یاران‌شان در مکه فرستادند و آن‌ها نیز از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و به آن‌ها حمله‌ور شدند و در این بین برخی از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای از آنان نجات یافتند (بزار 2204 و طبرانی 10265 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن قوی و راوی‌های آن ثقه اند).

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی واقعی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چاره‌و وسیله، و راهی ندارند و [برای هجرت] نمی‌یابند. (۹۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسْتَزْعِفِينَ»: آنان که نه تدبیری برای دفع کفر دارند و نه راهی برای تسلیم حق، مستضعفند و تکلیف از آنان برداشته شده است. «الولدان»: جمع ولید، کودکان.

تفسیر:

«إِلَّا الْمُسْتَزْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (98): ولی کسانی که توان و وسیله هجرت و فرار را ندارند در حالی که مستضعفاند مانند: کهن سالان، زنان ضعیف و اطفال، و کسانی که توان مالی چنین کاری را هم ندارند، توان جسمی و معنوی نیز در آن‌ها سراغ نمی‌رود، این‌ها حقیقتاً در پیشگاه الله متعال معذور به شمار می‌روند.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: هجرت حتی بر زنان و کودکانی که در سیطره کفرند و توان هجرت ندارند، واجب است مستضعف واقعی کسانی‌اند که توانایی هجرت و گریز از سیطره کفار و مشرکان را نداشته باشد. طوریکه ابن عباس (رض) می‌فرماید: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند، که خدا گناهشان را می‌بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَفُوٌّ»: بسیار عفوکننده. «عَفُوءًا»: آمرزنده.

تفسیر:

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ يَقِينًا»: «پس آن جماعت» مستضعفان ناتوانان از طبقه کهن سالان، زنان و اطفال، و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند. «باشد که خداوند از سر تقصیرات‌شان درمی‌گذرد» و آنان را به خاطر هجرت نکردن‌شان عفو می‌نماید، چون واقعاً عذر دارند و نمی‌تواند از دیار خود بیرون شوند.

«وَكَانَ اللَّهُ عَفُوءًا غَفُورًا (99)»: «همانا خداوند همواره عفو کننده و آمرزنده است» خداوند متعال دوست دارد تا از بندگان خود درگذرد و اوتعالی گناهان آن‌ها را به هر اندازه که بزرگ هم باشد می‌بخشد و هیچگاه بخشش کسی که صادقانه به سوی او روی می‌آورد، بر او سخت و دشوار نیست.

وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاجِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

و هر کس در راه الله هجرت کند، اقامت گاه‌های فراوان و کثادگی (در رزق) خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، پس یقیناً که ثواب او بر ذمه الله ثابت شده است، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مُرَاجِمًا (رغم، رغام): خاک نرم، سرزمینهای وسیع و فراوان، اقامتگاه‌های بسیار. «سَعَةً»: گشایش. «وَقَعَ»: ثابت است، قطعی است. «يُدْرِكُهُ»: او را دریابد.

تفسیر:

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِقاً كَثِيراً وَ سَعَةً»: بدین ترتیب در آیه مبارکه مسلمانان را بر هجرت از دیار کفر تشویق کرده است؛ یعنی هرکس به خاطر دینش وطن را ترک نماید، یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد.

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»: «و هر که از خانه خود هجرت کنان به سوی الله و پیامبر به دراید» و به آنجایی برود که الله و رسولش صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده اند باید گفت که: ما مکلف به انجام وظیفه‌ایم، نه نتیجه. مهم خروج از منزل است، نه وصول به مقصد. طوریکه می فرماید: «ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»: «سپس مرکبش فرا رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به سوی آن را کرده است، برسد «حقاً که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد. باید گفت که در راه الله و رسولش قدم برداریم، نگران مرگ و حیات نبایم باشیم.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً (100)»: «و خدا آمرزنده مهربان است» و اوتعالی به او به خاطر عملکردش پاداش می‌دهد که او بخشنده تمام گناهان بندگان است و عیوب‌شان را می‌پوشاند به خصوص گناه کسانی که توبه کرده و به‌سوی خدا بازگشته‌اند.

«رَحِیماً» به همه خلق مهربان است، از روی مهربانی آنان را پدید آورده، و سلامتی را به آنها ارزانی داشته، و مال و فرزند و قدرت و دیگر نعمت‌ها را بر آنان بخشیده است. و نسبت به مومنان مهربان است، چرا که به آنان توفیق ایمان و علم و آگاهی داده، و اسباب سعادت و رستگاری و عواملی که به وسیله آن فواید و خیر کثیری را به دست می‌آورند برای آنان آسان گردانیده است، و آنها را از رحمت و بخشش خداوند به اندازه‌ای برخوردار می‌سازد که هیچ چشمی مانند آن را ندیده، و هیچ گوشی آن را نشنیده، و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است. از خداوند می‌خواهیم که ما را از خیر و برکتی که نزد او است به خاطر بدی‌هایی ما داریم محروم نگرداند.

نگاهی مختصری به فحوای آیات متبرکه:

در آیات متذکر فوق به چهار دسته از افرادی اشاره بعمل آورده است:

- 1 - دسته ای پس از مسلمان شدن و مهاجرت مسلمانان به مدینه، با وجود توانایی مهاجرت کردن در مکه ماندگار شدند، از فرمان الله و پیامبر سر پیچی کردند و سایه ی سلطه کفر را بر مهاجرت و دستور خدا برتر دانستند و از زمره ی مستضعفان نبودند - بی گمان قرار گاهشان دوزخ است و معذرتشان نزد فرشتگان نیز مردود گشت.
- 2 - دسته ی دوم، مستضعف واقعی بودند و هیچ گونه یارای مهاجرت نداشتند و سرانجام مورد آمرزش حق قرار گرفتند.
- 3 - دسته ی سوم، در راه الله و پیامبر، از خانه و کاشانه ی خود گذشتند و با این کار پسندیده، بینی دشمن را به خاک پستی و خواری مالیدند و در پی خرسندی پروردگار رفتند و حق را یافتند.

4 - دسته ی آخر - با وجود پیروی و ناتوانی - مهاجرت را برگزیدند و در راه خدا جان را به جان آفرین تسلیم کردند و مزد و پاداش هجرت، راه سفر و رسیدن به سرزمین اسلام و زندگی و آرامش در آن جا را بر عهده ی خدای بزرگ واگذاشتند.

شان نزول آیه 100:

352- ابن ابوحاتم و ابویعلی از خانه خود بیرون آمد و به خانواده اش گفت: مرا بردارید و از سرزمین مشرکان به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم ببرید، ولی قبل از این که رسول خدا را دیدار کند، در راه از جهان رفت. پس در باره او « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا تَاْخِرًا... » نازل شد (ابویعلی 2679 و طبرانی 11709 روایت کرده اند).
353- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: هنگامی که آیه: « إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً » (نساء: 98) نازل گردید، ابوضمره زرقی که در مکه بود به خودش گفت: من ثروتمند و غنی هستم و برای رسیدن به مدینه می توانم راهی پیدا کنم، پس وسایل سفر را آماده ساخت و با آرزوی دیدار پیامبر به سوی مدینه به راه افتاد، اما در تنعیم درگذشت. پس در این باره آیه: « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ » تا آخر آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

طوریکه در آیات متبرکه قبل بحث در باره موضوعاتی جهاد و هجرت به بیان گرفته شد. اینک در آیات (101 الی 103) احکامی را در مورد نماز مورد بحث قرار میدهد که مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد و یا هم جنگ با دشمن نماز را ترک نمایند. هکذا در این آیات در مورد مشروعیت و چگونگی نماز قصر در سفر و نماز خوف در وقت جهاد و جنگ را بیان میدارد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿١٠١﴾

و هنگامی که در روی زمین سفر کردید، پس بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید (نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید) اگر ترسیدید که کافران شما را در فتنه (و در بلا) می اندازند، چون کفار برای شما دشمن علنی و آشکاراند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»: به سفر رفتید، معمولاً مسافر با پا یا با عصا و چوبدستی یا با مرکبش زمین را می کوبد. «جُنَاحٌ»: گناه. «أَنْ تَقْصُرُوا»: آن که کوتاه کنید. «أَنْ يَفْتِنَكُمْ»: این که شما را بیازارد، شما را گرفتار کند، به شما آسیب برساند.

تفسیر:

قبل از همه باید یادآور شد که: واقع بینی و إنعطاف پذیری، يك اصل در قوانین الهی است. دین مقدس اسلام در همه ای ساحات و حالات زندگی برای بشریت چنان شرایط عبادت و طاعت را وضع نموده که مطابق به امکانات طبعی مسلمانان بوده و عمل و عبادت مسلمانان امکانات عملی و شرعی خویش را داشته و سبب صلاح و فلاح دارین گردد.

شارع در دین مقدس اسلام تسهیلاتی لازمی را پیروان خویش فراهم نموده که حتی حین سفر بادر نظر داشت مشقت سفر، واجبات شرعی هم در نظر گرفته، و تسهیلات معین برای مسلمان داده شده است طوریکه می فرماید: «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ

أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»: و هرگاه به منظور جهاد در راه الله و یا تجارت و از این قبیل امور از خانه بیرون شدید بر شما گناهی نیست اگر نماز خود را کوتاه کنید، چنین اجازه‌ای رخصتی از جانب الله برای شماست، پس رخصتش را بپذیرید و نمازهای چهار رکعتی را هنگام ترس از کفار دو رکعت بسازید.

این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان‌که این مذهب شافعی (رح) است. اما در نزد امام صاحب أبوحنیفه (رح)، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده‌اند و به دلیل این فرموده عمر (رض): «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه (رض): «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد».

باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیر سه روز راه است که به مقیاس امروزی (96) کیلومتر می‌شود. بلی! نماز را باید قصر کنید. (بنقل «تفسیر انوار القرآن» «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» و حتی اگر خوف، بیم، ترسی و صدمه از طرف دشمن هم نبود چنین کنید؛ یعنی کوتاه کردن نماز گناهی ندارد. ذکر خوف در آیه برای شرط نیست بلکه برای بیان واقعیت است که مسافرت آنها غالباً با ترس و خوف از دشمن همراه بود؛ زیرا تعداد دشمنان زیاد بود. حدیث «یعلی بن امیه» این مطلب را تأیید می‌کند که گفته است: به عمر بن خطاب گفتیم: خدا می‌فرماید: «إِنْ خِفْتُمْ» در صورتی که مردم در آسایشند. گفت: آنچه تعجب تو را برانگیخته است، تعجب مرا نیز برانگیخته بود که آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کردم و ایشان فرمودند: «صدقه ایست که خدا به شما عطا کرده است، صدقه‌ی او را بپذیرید».

باید گفت که برخی از علما به ظاهر این آیه مبارکه حکم نموده و می‌فرمایند که: قصر در سفر جایز نیست، مگر اینکه با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با موجودیت امان از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه و سلم به اثبات رسیده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود امن و امنیت بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

«إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا» (101) و چون کفار دشمنان شما نیستند پس جهاد علیه آنها با دست، زبان، قلم، نیت و به هر وسیله ممکن واجب است. این دشمنی ابدی و تا زمانی است که به دین شما داخل شوند و شما بر این عداوت، از الله متعال اجر و پاداش دریافت خواهید داشت.

وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مِيلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ

مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

و چون (تو ای محمد، در حالت خوف) در میان آنها (مؤمنان) بودی و برای آنها نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنها همراهی تو (در نماز) بایستند، و باید (هر دو گروه) سلاح خود را نیز بگیرند، پس چون این گروه سجده کردند (یک رکعت را أداء کردند)، پس آن گروه دیگر باید در پشت سر شما در مقابل دشمن قرار گیرند و باید آن گروه دیگر که (تاهنوز) نماز نخوانده‌اند، باید بیایند و با تو نماز بخوانند، و باید آنها نیز احتیاط و آمادگی و سلاح خود را بگیرند، چون کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سامان خود، غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند، و اگر به سبب باران یا بیماری به زحمت بودید، پس بر شما گناهی نیست که سلاح خود را (در نماز) بر زمین بگذارید و لیکن هوشیار جان خود باشید، یقیناً الله برای کافران عذاب رسواکننده ای آماده کرده است. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَإِذَا سَجَدُوا »: منظور از سجده در اینجا نماز است. یعنی: گروه اول یک رکعت را با امام می‌خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت نماز را طول می‌دهد و اینان یک رکعت دیگر را به تنهایی می‌خوانند و سلام می‌دهند و به جبهه جنگ می‌روند. سپس گروه دوم می‌آیند و پشت سر امام می‌ایستند و یک رکعت را با او می‌خوانند و امام سلام می‌دهد و آنان بلند می‌شوند و رکعت دیگری را به تنهایی می‌خوانند و سلام می‌دهند. « حِذْر »: احتیاط. پرهیز. « فَيَمِيلُونَ »: یورش آورند. « مَيْلَةً »: یورش. یادآور می‌شویم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یکبار در « عسفان »، بار دیگر در سرزمین « بنی‌سلیم » و أصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند.

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾

و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید پس الله را (بعد از نماز هم) ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خود یاد کنید، و هر گاه آرامش یافتید (و حالت خوف زایل گشت) نماز را (به صورت معمول قبل از جنگ در اوقاتش) انجام دهید، زیرا نماز بر مؤمنان در اوقات معین فرض شده است. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قُضِيَتْ الصَّلَاةُ »: نماز را أداء کردید، به پایان بردید، به جای آوردید، نماز گزاردید. « قِيَامًا »: جمع قائم، به پا ایستادگان. « قُعُودًا »: جمع قاعد، نشستگان. « جُنُوبٌ »: جمع جنب، پهلوها، تهی گاهها. « فَأَقِيمُوا »: به طور کامل به پا دارید. « كِتَابًا »: فرض، واجب. « مَوْقُوتًا » (وقت): دارای زمان معلوم و مشخص، زماندار.

تفسیر:

« فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ »: وقتی ای مؤمنان از نماز فراغت حاصل کردید باید که ذکر الله را به وفور بگوئید چه در حالت نشسته یا ایستاده و یا در سایر اعمال و مشاغل خویش، و چه در مسیر راهها و سفر قرار داشته باشید،

چنانچه باید ذکر الله در حالتی که به پهلو افتاده‌اید باید بگوئید. یعنی در جمیع اوقات و حالات او را یاد کنید، باشد که شما را بر دشمن چیره گرداند.

«فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: و چون خوف و ترس از هجوم کفار از شما دور و برطرف شد، باید که نماز را به گونه طبیعی و عادی و مشتمل بر تمام آداب و سنن، توأم با ادای تمام رکعات با خشوع و خضوع ادا کنید، چنانکه در حال امن می‌خوانید. اجازت حرکات زائده، خاص در حالت خوف می‌باشد.

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً (103)»: نماز، از واجبات قطعی الهی در همه‌ی عصرها و برای همه‌ی نسل‌ها است، نماز فریضه‌ای است دارای وقت و زمانی مخصوص و به هیچ وجه مجاز نیست تا از وقت معینه بدون ادا بگذرد و نباید از رکعات آن حذف شود مگر در زمان عذر مانند سفر و جنگ که از این حالت مستثنی است. همه این‌ها به این منظور است که نماز ستون اسلام و مهم‌ترین رکن بعد از گفتن کلمه شهادت است.

باید متذکر شد که: «فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً»: تکرار لفظ «صلاة» دوبار در آیه مبارکه بعمل آمده است و این تکرار متضمن اطناب است و هدف نشان دادن فضل بزرگی برای نماز است.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار پاداش بحث بعمل آمده است.

وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۰۴)

و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نورزید اگر شما درد و رنج می‌کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد می‌کشید درد می‌کشند و (لیکن) شما (ثوابی را) از الله امید دارید که آنها امید ندارند، و الله دانای باحکمت است. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَهْنُوا»: سست و ضعیف مشوید.

تفسیر:

«وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ»: هیچگاه در تعقیب و دنبال کردن دشمن از همت کار بگیرید و تقصیر مورزید از خود سستی و ضعف نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید، به جای موضع تدافعی، در تعقیب دشمن و در حالت تهاجمی باشید. آنها را دنبال کنید و با آنان بجنگید و در کمینشان بنشینید.

«إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ»: اگر شما در جنگ دچار درد و ضرر می‌شوید آن‌ها نیز به حکم اینکه انسان‌اند، دچار چنین درد و ضرری می‌شوند ولی تفاوت کلی میان شما و آن‌ها در این است که شما به امید ثواب و پاداش عظیم الهی و بازگشت به زندگی بهتر این عمل را انجام می‌دهید در حالی که برای آن‌ها هیچ ولایت و دوستی از جانب الله متعال نیست و چون آن‌ها با الله جنگیده‌اند امید ثواب و پاداش اوتعالی را ندارند.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (104)»: پروردگار با عظمت می‌داند چه کسی در نیت و جهاد خود صادق است و اخلاص دارد و اوتعالی در تمام اوامر خود حکمت دارد، حکمتی که آن را با عدل و لطف خویش و مطابق احوال و مقامات و مشکلات تنظیم نموده است.

شان نزول آیه 4:

مفسر قرطبی می فرماید: این آیه در مورد جنگ اُحد نازل شده است، که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمان تعقیب مشرکان را صادر کرد، در حالی که مسلمانان زخم برداشته بودند، و فرمان داد جز شرکت کنندگان در نبرد هیچکس با او خارج نشود. عده ای می گویند این امر در مورد هر جهادی جاری است. (تفسیر قرطبی 374/5).

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (105 الی 113) استمرار و تداوم همان هشدارهایی است تا مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ و شعبده بازی های منافقان بپرهیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند. بدانید که: خطرناک ترین حالات، حذر و احتیاط، حکم در میان مردم است. بنابراین، مؤمنان باید به حق، عدالت و بدون جانبداری ناروا از کسی، به دآوری اقدام کنند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

یقیناً ما این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم (که دارای احکام حق و واقعی است)، تا بوسیله آنچه الله به تو آموخته، میان مردم قضاوت کنی، و برای خائنان (بخاطر ایشان با اصحاب حق) جدال و خصومت مکن. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلْخَائِنِينَ»: از خائنان. به خاطر خائنان یا این که لام تعلیل بوده و معنی چنین شود که: به خاطر گناهکاران، دشمن بیگناهان مباش. «خَصِيمًا»: مدافع، جانبدار، دشمن.

تفسیر:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»: قبل از همه باید گفت که: قرآن، پایه ی قضاوت و عدالت میان مردم است. طوریکه آیه مبارکه می فرماید: ای محمد! ما بر تو قرآن را نازل کردیم که به حق سخن می گوید و براساس عدالت حکم می نماید تا تو شریعت الله را در میان بندگان پیاده نمائی و در متون آن مطابق به فهمی که او به تو داده، جدّ و جهد کنی و مطابق آن در بین مردم و براساس عدالت حکم نمائی. جمله «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» این فهم را میرساند: چون نزول قرآن بر اساس حق است، قضاوت ها هم باید بر مبنای حق باشد، نه وابستگی های حزبی، گروهی، منطقه ای و نژادی و قومی.

«وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (105)»: از خائنان دفاع مکن و به نفع آنان به دفاع و مجادله نپرداز. منظور از خائن (طعمه بن ابیرق) و گروه اوست. این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گناهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گناهکاران و خائنان به الله متعال، پیامبرش صلی الله علیه و سلم و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

أسباب نزول آیه 105-116:

364- ترمذی، حاکم و غیر اینها از قتاده بن نَعْمَان (روایت کرده اند: در قبیلۀ ما خاندانی بود به نام های بَشَر، بُشَیر و مُبَشِّر که بنی ابیرق خوانده می شدند بشیر فردی منافق بود و

أصحاب رسول الله (را هجو می‌کرد و شعر خود را به کسی دیگر نسبت می‌داد و می‌گفت: فلان شاعر اینطور گفته است. این خانواده هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام نیازمند و فقیر بودند و غذای آن‌ها در مدینه تنها خرما و نان جو بود. کاکایم رفاعه بن زید مقداری آرد سفید خرید و آن را در خانه‌اش، در محلی که در آن سلاح، زره و شمشیر گذاشته بود نهاد. روزی کاکایم رفاعه آمد و گفت: ای برادرزاده، امشب به خانه ما دستبرد زده اند، انبار را شکافته طعام و سلاح ما را برده اند. در خانه‌های قبیله به جستجو پرداختیم و از آن‌ها پرسیدیم. گفتند: امشب بنی ابیرق را دیدیم که آتش افروخته بودند، گمان نمی‌کنیم این آتش را جز برای پختن قسمتی از مواد غذایی شما به خاطر کاری دیگری به پا کرده باشند. بنی ابیرق در پاسخ گفتند: ما هم این پیرامون را جستجو می‌کنیم، اما به الله قسم دزد شما جز لبید بن سهل کس دیگری نیست. لبید بین ما به نیکوکاری و ایمان شهرت داشت و چون سخن آن‌ها را شنید، شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: من دزدی می‌کنم؟ به الله قسم! یا سارق را پیدا می‌کنید و یا این شمشیر را به خون شما آغشته می‌کنم. گفتند: ای لبید از ما دست بردار، تو دزد نیستی، خلاصه تمام محله را جستجو و یقین پیدا کردیم که دزد ما بنی ابیرق است. پس کاکایم گفت: ای برادرزاده! کاش خدمت رسول الله (می‌رفتی و ماجرا را برایش می‌گفتی، من هم حضور پیامبر آمدم و گفتم: یک خانواده خیانت و جفا به خانه کاکایم دست به دزدی زده اند، ذخیرگاه او را شکافته سلاح و غذایش را به سرقت برده اند، حالا باید سلاح ما را بدهند غذا از خودشان. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در این باره تحقیق می‌کنم. چون بنو ابیرق شنیدند که من ماجرا را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرده‌ام نزد یکی از اقوام‌شان، اسیر بن عروه رفتند و در این باره با او صحبت کردند و تعدادی از اهل آن خاندان جمع شدند و حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند و گفتند: قتاده بن نعمان و کاکا یش، خانواده‌ای از طایفه ما را که به دینداری و نیکوکاری مشهور اند و بدون دلیل و مدرک و شاهدی متهم به سرقت کرده اند. قتاده می‌گوید: خدمت رسول الله آمدم. آن بزرگوار گفت: تو خانواده‌ای را که دینداری و نیکوکاری‌شان زبانزد همه است چگونه آگاهانه و بدون شاهد و مدرک متهم به دزدی می‌کنی؟ از حضور رسول الله برگشتم و کاکایم را از جریان آگاه کردم. گفت: باید تنها از خدا یاری بخواهیم. دیری نگذشت که وحی الهی اینگونه نازل شد که «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً (105) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (106) وَلَا تَجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُ مَنْ كَانَ خَوَاناً أَثِماً (107) يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (108) هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (109) وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً (110) وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئاً فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً (112) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (113)» چون این آیات نازل شد، سارق سلاح را خدمت رسول الله آورد و آن بزرگوار هم به رفاعه تسلیم کرد. سپس بشیر به مشرکان پیوست و

در خانه سلافه بنت سعد سکونت کرد. پس خدای بزرگ در این باره «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُولَىٰ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)»، را نازل کرد. حاکم گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح است.

365- ابن سعد در «طبقات» به سند خود از محمود بن لبید روایت کرده است: بشیر بن حارث طبقه بالای خانه رفاعه بن زید کاکای قتاده بن نعمان را از پشت شکافت و طعام و دو عدد زره او را با همه وسایلش دزدید. قتاده جریان را به پیامبر عرض کرد و او بشیر را خواست و از او در این مورد پرس و جو کرد. وی انجام این عمل را انکار نمود و شخص دیگری را به نام لبید بن سهل که دارای حسب و نسب نیکو بود به این کار متهم ساخت. پس برای تکذیب بشیر و براءت لبید «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ الْآيَاتِ» نازل گردید. چون در مورد بشیر قرآن نازل شد و بدبخت و بیچاره اش ساخت، از دین اسلام برگشت و به مکه و به خانه سلافه بنت سعد رفت و به عیبجویی و دشنام پیامبر و مسلمانان پرداخت، پس در باره او آیه «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...» نازل شد. سپس حسان بن ثابت او را هجو کرد تا این که بشیر از کار خود پشیمان شد، این واقعه در ماه ربیع سال چهارم هجرت صورت گرفته است. (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

در این قصه و داستان از یک سو مسلمانانی که تنها بنا به تعصب خانوادگی و قبیله ای از مجرمان حمایت کرده بودند به شدت مورد سرزنش قرار گرفته اند. از سوی دیگر به عموم مسلمانان این درس یادآوری شده است که درباره ی عدالت نباید تعصب و گروه گرایی ای دخالت داشته باشد. این هرگز دیانت نیست که اگر فردی از گروه خودی بر باطل باشد باز هم از او حمایت کنید و فردی از گروه غیر خودی اگر بر حق باشد، با او به عدالت رفتار نکنید.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾

و از الله آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَغْفِرُ»: از گناه ناکرده که قصد دفاع و گرایش قلبی به همکیشان به هنگام قضاوت است آمرزش بخواه، چرا که حسنات نیکان، سیئات مقربان است.

تفسیر:

«وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ»: از این که تصمیم گرفتی به نفع «طعمه» حکم صادر کنی و از او دفاع نمایی، از خدا طلب بخشودگی کن. یعنی در این امر که از بنی ابیرق جانبداری کردی. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (106)» در حقیقت خدا بیش از حد تصور نسبت به آن که طلب بخشودگی می کند، بخشنده است.

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده است، آنان را به سرقت متهم می کنی، بی آن که دلیل و بینه ای داشته باشی». پس چون آیه کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی ابیرق سلاح را به مال باخته برگرداندند.

سياق آیه مبارکه میرساند که: پیش از تحقیق، صرف به مشاهده ظواهر، دزد را برائت دادن، و یهود را دزد پنداشتن، به عصمت و عظمت مقام تو مناسب نیست؛ از آن آمرزش بخواه! این تنبیه است مخلصین صحابه را که بنابر علایق اسلامی یا قومی بر دزد حسن ظن داشتند، و می‌کوشیدند یهود را دزد نشان دهند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾
و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناهپیشه باشد دوست ندارد. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**خَوَّانًا**»: بسیار خیانتکار. هدف از این مبالغه، قصد تخصیص نیست و بلکه بیان واقع است. یعنی **خَوَّان** و **خَائِن** هر دو مبعوض درگاه خدایند. «**أَثِيمًا**»: بسیار گناهکار. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ»: و از حمایت خائنانی که خیانت خویش را به بی‌گناهان و مخلصان نسبت می‌دهند برحذر باش. این‌ها کسانی‌اند که جنایت کرده‌اند ولی جنایت خود را از روی حيله و فریب به دیگران نسبت داده‌اند.
«اختیان» و «خیانت»: به معنی جنایت و ظلم و گناه است. براساس این آیه نباید از کسی دفاع کرد که مرتکب گناه گشته و عقوبتی از قبیل حد یا تعزیر متوجه او شده است. از چنین کسی نباید دفاع کرد، و خیانتی که از او سر زده است دفع نمود، یا عقوبت و سزای شرعی را از او دور کرد.

باید گفت که: دفاع از خائن، حرام و رضایت به خیانت، به معنای شرکت در جرم است. ظلم و خیانت به مردم، خیانت به خود است. زیرا آثار سوء زیر را دنبال دارد:

الف: سبب از دست دادن روحیه‌ی صفا و عدالتخواهی در جامعه می‌گردد.

ب: عامل محروم کردن مظلومانی است که فردا به پا خواهند خواست.

ج: موجب آماده کردن قهر و دوزخ الهی برای خود است.

د: جامعه را آلوده می‌کند و این آلودگی دامن خود خائن را هم می‌گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (107)»: و خدای تعالی هیچگاه پیمان شکنان را که همواره به دنبال گناهان و معاصی‌اند و بر معصیت عادت کرده و توبه نمی‌کنند دوست ندارد، آنانی که در شکستن مرزهای حدود الهی سرعت به خرج می‌دهد و هیچ پدیده‌ای آنان را از ارتکاب گناه باز نمی‌دارد، این‌ها به زودی به سوی خشم الله متعال برمی‌گردند. این آیه مبارکه درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شد که دزدی کرده بودند و سرقت خویش را به دیگران نسبت دادند، پیامبر صلی الله علیه وسلم بنابر ظاهر حال، از آنان حمایت نمود این بود که این آیه نازل شد. (تفسیر مسیر)

يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می‌دارند و [لی نمی‌توانند]، (چگونه از الله می‌پوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی می‌کنند آنچه از سخنها که الله نمی‌پسندد، و الله به آنچه می‌کنند (با علم خود) احاطه دارد. (۱۰۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَخْفُونَ»: مخفی می‌کنند. «يُبَيِّتُونَ»: شبانگاهان چاره‌اندیشی و چاره‌جویی می‌کنند. «مُحِيطاً»: کسی که از همه جوانب بر چیزی آگاه باشد.

تفسیر:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»: این منافقان از بندگان خود را پنهان می‌کنند و از خدا که بیشتر مستحق است از او شرم داشته باشند و از عذاب و مجازات بترسند، شرم و حیا نمی‌کنند. از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: بهره‌گیری از جلسات مخفی شبانه برای توطئه، از شیوه‌های کار منافقان خائن است. «وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»: او بر تمام آنچه در نهان مردم است از قبیل تهمت زدن به بی‌گناه و شهادت ناحق و نادرست و از قسم‌های دروغ آگاه است. این منافقان در شب طرح دزدی می‌ریزند و در بین خویش دسیسه می‌چینند تا این عمل را به دیگران نسبت دهند.

«وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (108)»: خدای تعالی هرگز از چنین اقوال و کرداری راضی نیست و اوتعالی به همه آنچه انجام داده‌اند آگاه می‌باشد و سخنان‌شان را می‌شنود. او به زودی آنان را محاسبه می‌نماید و به خاطر اعمال‌شان به آنان جزا می‌دهد. باید گفت که: از سیاق آیه مبارکه بر می‌آید که: گفتار نیز، جزء اعمال است. با این که آیه درباره‌ی گفتارهای ناپسند سخن می‌گوید، ولی تعبیر «بِمَا يَعْمَلُونَ» می‌کند.

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۱۰۹)

بلی شما همانها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید، اما کیست که در برابر خداوند در روز قیامت از آنها دفاع کند و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟! (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ»: از آنان دفاع کردید. «وَكِيلًا»: حافظ. یاور.

تفسیر:

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: اما شما ای اقربا و نزدیکان منافقان! بر فرض اینکه بر این‌ها در زندگی دنیا و در محضر قاضی و حاکم حمایت و تلاش کنید تا سزا را از آنان دور سازید!

«فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (109)»: چه کسی از آنان در پیشگاه خدای یگانه‌ای که از او هیچ امری پوشیده و مخفی نیست حمایت می‌نماید؟ چه کسی در روز رستاخیز در کنار آن‌ها می‌ایستد؟ و چه کسی آنان را از آن همه مقامات هولناک نجات می‌دهد؟ یا چه کسی ممکن است عذاب را از آنان رفع کند؟ هیچ‌کس نمی‌تواند چنین کند.

آیه مبارکه «فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: این حقیقت را واضح می‌سازد که: خائنان، به حامیان امروز خود دلخوش نباشند که فردایی هست. همه‌ی حمایت‌ها از خائنان، موقت و زودگذر است.

حکم محاکم در دنیا نافذ است، ولی مجرم، حساب کار خود را برای قیامت بکند که آن روز تنهاست. مظلومانی که در دنیا نتوانند حقشان را بدست آرند نباید مأیوس باشند، زیرا در قیامت، پشتیبان دارند که به حساب ظالمان رسیدگی می‌شود.

«أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

سه اخطار به سه گروه در سه آیات:

در آیات متبرکه (107 الی 109) به سه گروه سه هشدار قوی و آموزنده ای داده شده است:

- به مسئولین قضای در محاکم می‌فرماید: «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» مواظب باشید از مرز حق نباید تجاوز کنید.
- به خائن می‌گوید: «هُوَ مَعَهُمْ» الله متعال ناظر کار توست.
- به مدافع خائن می‌گوید: «فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: تلاش شما به درد قیامت نمی‌خورد.

همچنان قابل تذکر است که: درماندگی، ناتوانی و کجروی کسانی را به تصویر می‌کشد که شبانگاهان به به حيله، نیرنگ، دسیسه و توطیه می‌پردازند و ناجوانمردانه این اعمال زشت و جنایتکارانه را از انظار مردم پنهان می‌دارند؛ هرچند هیچ سود و زیانی به دست نمی‌آورند.

خطابی بس کوبنده این آیه مبارکه، به آن عده از خویشاوندان طعمه‌ی دزد پیشه و ناپاک و - به طور عموم - به امثال آنان در مسیر تأریخ است. پس ای یاوران ستمگران سیاه بخت! گیرم امروز از این آدمهای پست تأریخ، جانبداری کردید و پیروز و موفق شدید؛ اما چه کسی در محضر الهی آنان را از حسابرسی و عذاب و کیفر می‌رهاند؟ به راستی، این، تهدید بسیار سختی است که دلها را به لرزه و چشמהا را به گریه می‌آورد.

همچنان آیه مبارکه: تهدید سختی به تمام قاضیان، و کلای مدافع و هر مسئولی است که باید مراقب خدای خود باشد و هیچگاه مدافع ستمگران و دشمنان بدکار الله نباشد.

پس، بر هر حاکم و قاضی و هر وکیل و مدافعی، لازم است که همواره این آیات را نصب العین خود قرار دهد و در معانی آن، نیک بیندیشد تا در انجام وظایف و مسئولیت خود نلغزد و به خطا نرود و به کیفر سخت الهی گرفتار نشود. باز خداوند، در نهایت مهربانی و بنده نوازی، خطاکاران و بدان را واهی دارد تا به سوی توبه باز آیند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾

و هر کس کار بدی را (در حق دیگران انجام دهد، یا بر خود ظلم کند، باز از الله مغفرت بخواهد توبه او قبول خواهد شد چون) الله را آمرزنده مهربان می‌یابد. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُوءًا»: کاربرد و قبیح. گناهی که دیگران را ناراحت کند. «سوء»: در لغت، به معنای زیان رسانی به دیگران هم آمده است.

تفسیر:

به تعقیب آیات قبلی که: تهدید خائن بود، این آیه مبارکه راه توبه به روی او می‌گشاید و می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ»: ولی یک انسان مسلمان اگر مرتکب

عملی بد شود که باعث آزار و ناراحتی دیگری بشود، از قبیل تهمت زدن به انسانی بی گناه، یا مرتکب عملی ناپسند بشود از قبیل دزدی و به خود ظلم کرده باشد، جمله «يُظْلَمُ نَفْسُهُ» آیه مبارکه میرساند که: انسان حق ندارد حتی به خودش ظلم کند و گناه در حقیقت ظلم به خویش است.

«ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ يَجِدُ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (110)»: و بر کرده خویش نادم شود و به سوی خدای خود با طلب مغفرت رجوع کند، چنین کسی حق تعالی را صاحب کرم خواهد یافت، زیرا اوتعالی از بندگان کریمتر است، او مهربانی است که از گناهان درمی‌گذرد و همواره بدی را با نیکی و گناه را با مغفرت جواب می‌دهد و توبه کنندگان را تحت پوشش رضوان خود قرار می‌دهد و وارد بهشت می‌کند، از این روی هیچکاری نزد الله متعال از توبه و استغفار بهتر نیست.

نباید فراموش کنید: میان استغفار بنده و مغفرت الهی، فاصله‌ای نیست. و توبه‌ی واقعی چنان شیرین است که انسان، رحمت الهی را در درون خود احساس می‌کند. متوبه باشید که: خداوند نه تنها بدی‌ها را می‌بخشد، بلکه مهربان هم هست.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «خدای مهربان در این آیه بندگان را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان الله متعال آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد».

همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ایبیرق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از الله متعال آمرزش بخواد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن‌گاه از خداوند اُ برای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر اینکه بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱)

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده؛ و خدا همواره دانا و حکیم است. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَى نَفْسِهِ»: بر ضدّ خود. به زیان خود. به حساب خود.

تفسیر:

«وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (111)»: گناه که تجاوز از مرز قانون الهی است، صفای دل و تقوای روح و عدالت را از بین می‌برد و این بزرگترین خسارت است. نباید فراموش کرد که: انسان در انجام گناه مجبور نیست و گناه را با اختیار و اراده خود انجام می‌دهد.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کسی که به عمد مرتکب جنایت و یا گناهی شود، گناه آن معصیت بر عهده خود او خواهد بود نه دیگران، زیرا هیچ‌کس مسئولیت اعمال دیگری را

متحمل نمی‌شود، بلکه خود او مسئول خواهد بود و خدای تعالی فقط او را سزا می‌دهد و از جمله حکمت‌های الهی است که هیچ کسی را تا مستحق عذاب نباشد عذاب نمی‌کند چنانچه بر گناه هیچ‌کس چیزی را نمی‌افزاید. «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» بلکه نزد او همه چیز بر اساس علم و حکمت است، علمی که بر همه آنچه واقع می‌شود احاطه دارد و حکمتی که کيفر را بر هر کسی مطابق با جرمش اعمال می‌نماید.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿١١٢﴾
و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِيئَةً»: لغزش. گناه صغیره. «إِثْمًا»: گناه کبیره. «يَرْمِ بِهِ»: بدان متهم کند. «بُهْتَانًا»: گناه زشتی که انجام آن خردمندان را مبهوت و متحیر می‌کند. مراد سخن دروغی است که با آن عمل ناروایی را به دیگران نسبت دهند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا»: و هر کس گناه کوچک یا بزرگ را مرتکب شود. خطاء: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «إِثْمٌ» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطاء»، گناه صغیره است و «إِثْمٌ» گناه کبیره «ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا (112)»: سپس آن گناه را به انسانی بی گناه نسبت دهد و او را متهم کند، (بی‌گناه در این داستان، همانا لیبید بن سهل است که بنی ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند) در واقع خطاء و اشتباهی بزرگ مرتکب شده است، زیرا با این عمل دو گناه انجام داده یکی در حق خویش و دیگری در حق دیگران. چنین گناهی عظیم و بزرگ است و به زودی حق تعالی او را بر عملکرد بدش کيفر می‌دهد.

«بُهْتَانًا» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل اینکه از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود. مشخصه بهتان و تفاوت با غیبت و دروغ درین است که در حالت بهتان خود گوینده هم به دروغ بودن آنچه می‌گوید معرفت دارد.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلَوْكَ وَ مَا يُضْلَوْنَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَصْرُونَاكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

و اگر فضل و مهربانی الله بر تو نبود، البته گروهی از آنها (منافقین یهود) قصد داشتند که تو را (از فیصله حق) گمراه کنند، اما جز خود را گمراه نمی‌کنند و به تو هیچ ضرری رسانده نمی‌توانند و (فضل الله این است که) الله بر تو کتاب و حکمت را نازل کرد و چیزی را که تو نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل الله بر تو بسیار بزرگ است. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَهَمَّتْ»: قصد کرد، اراده نمود.

تفسیر:

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ»: و اگر بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم خداوند معتال فضل خود را به وسیله ی نبوت به تو ارزانی نمی داد و رحمت خود را به وسیله ی عصمت به تو عطا نمی کرد، جماعتی از مردم تو را از شناخت حق باز می گردانیدند و چنین وانمود می کردند که مجرم بی گناه است و از این طریق حکم شرعی را بر تو پوشیده و پنهان می نمودند ولی خدای تعالی اراده کرد تا تو را با نبوت معصوم دارد، از این روی برخی از علم غیب را به تو آموخت. این زمانی بود که آنها از پیامبر صلی الله علیه وسلم می خواستند دوست آنان یعنی «طعمه» را از اتهام تبرئه نماید و تهمت را متوجه یهودی کند، اما خداوند جل جلاله بر پیامبر خود فضل و منت نهاد و او را به حقیقت امر واقف نمود. در کلمه: «يُضِلُّوكَ» ملاحظه می داریم که: دشمنان، حتی برای پیامبر و لغزاندن او طرح و برنامه را پی ریزی کرده بودند، پس رهبران جامعه باید بی نهایت به دسایس دشمن و بخصوص و منافقان بیدار و هوشیار باشند.

«وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»: این هایی که همواره در گمراهی و گمراهگری تلاش می کند در واقع خویشان را گمراه می سازند نه تو را، واضح است که: تصمیم به منحرف ساختن دیگران، در حقیقت تصمیم به منحرف کردن خود است.

«وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ»: ای محمد! تو پیامبری برگزیده شده که نبوت و عصمت با توست، آنها به تو زبانی رسانده نمیتوانند؛ چون خدای سبحان نهبان دوست از کید و نیرنگ و زیان و گمراهسازی مردمان مصون هستی. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به ظاهر آمر و به اجتهاد خویش عمل کرده ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زبانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت. باید گفت: خداوند متعال، همانطوریکه، قرآن عظیم الشان را بیمه کرده «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: 9)، پیامبرش را نیز بیمه می کند.

«وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: و حق تعالی تو را با قرآن و سنت نبوی گرامی داشته، پس آنها چگونه می توانند تو را گمراه کنند، در حالی که خدا کتاب را بر تو نازل و حکمت را به تو وحی می کند و احکام را به تو ارائه می دهد؟

حکمت: سنت است که الله متعال آن را بر رسول خویش فرو فرستاده است. «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (113)»: و برخی از اسرار غیب و دین و احکام شرعی را به تو واضح ساخته است، زیرا منزلتی را که به تو بخشیده به هیچ کس نداده و این خود فضل الله تعالی و رحمت او بر توست.

خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ص این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ص به ارث برده اند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و سرپیچی از راه مؤمنان (اجماع) بحث بعمل آمده است.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

در بسیاری از سخنان و مشوره‌های سری آنها خیر و فایده ای نیست به جز (سخن) کسی که به صدقه، یا کارنیک، یا صلح در بین مردمان حکم کند، و هرکس برای کسب رضای الله چنین (اعمال نیک) کند، پس به زودی او را ثواب بس بزرگ خواهیم داد. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نجوی»: راز، آرام با هم صحبت کردن، سخنی نهانی میان دو نفر، در گوشه حرف زدن، نجوا. «الامن»: مگر نجوای کسی. «مَعْرُوفٍ»: کار پسندیده که شرع و عقل سالم به آن اعتراف کنند. «مَرْضَاتٍ»: خشنودی، خرسندی.

تفسیر:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ»: یعنی در بسی از آنچه که این قوم پنهان و مخفی می‌دارند و یا در بین خود راجع به آن گفتگو می‌کنند خیری نیست. پس هدف و مقصد این آیه مبارکه اینست که: در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»: «إِلَّا مَنْ» کسیکه به وسیله نجوا «بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»: «به صدقه معروف فرمان دهد.

معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهد به «أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» «اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعوها و مراعات روی می‌دهد.

مفسر طبری فرموده است: معروف عبارت است از هر امری که خدا دستور آن را داده یا آن را مورد تشویق قرار داده است، از جمله اعمال نیک و خیر، و اصلاح عبارت است از آشتی برقرار کردن در بین دو متخاصم. (طبری 201/9).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟» یاران گفتند: چرا یا رسول الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشده است، نمی‌گویم تراشده موی است؛ بلکه تراشده دین است.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»: هرکس به این امور سه‌گانه فرمان دهد یعنی هرکس به منظور جلب رضایت خدا نیکی و معروف و اصلاح را انجام دهد و هیچ‌گونه غرض و قصدی دنیایی نداشته باشد.

«فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (114): «یقیناً حق تعالی به او اجر و مزدی بزرگ می‌دهد که همانا عبارت است از نایل آمدن به بهشت.

مفسر صاوی فرموده است: تعبیر به «سوف» اشاره به این مطلب است که پاداش اعمال نیکو، در آخرت داده می‌شود نه در دنیا؛ چون دنیا منزلگاه پاداش نیست.

باید متذکر شد که در این آیه مبارکه به سه امر اصولی در نجوا کردن، اشاره می‌کند:

1- امر به صدقه و نیکویی به منظور رفع نیاز بینوایان و کمک و دستگیری مستمندان و درماندگان.

2- امر به کارهای پسندیده که در جهت مصلحت عمومی و عام المنفعه بودن، مورد پسند شرع باشد.

3- ایجاد سازش و آشتی میان مردم تا دل‌هایشان از زنگار کینه و دشمنی زدوده شود.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾

و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، باز با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده و گذاریم، و او را به دوزخ داخل می‌کنیم، و (دوزخ) بد سرانجامی است. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یُشَاقِقِ» (شِق): دشمنی کند، مخالفت ورزد، سرباز زند. «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: راه مؤمنان. «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى»: او را به آن سو می‌رسانیم که خود به آن روی آورده است و دوستش داریم. «نُصْلِهِ» (صَلَى): او را می‌کشانیم، داخل می‌گردانیم، کشان کشان او را می‌بریم.

تفسیر:

این آیه درباره‌ی آن‌عه از اشخاصی است که پس از پذیرش اسلام و رسالت پیامبر، به مخالفت آگاهانه با دستورات ایشان می‌پردازند و راه خود را از راه جماعت مسلمانان جدا می‌کنند.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ»: و هر کسی با پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از اینکه دلائل قاطعی بر صحت نبوت ایشان اقامه شده به مخالفت بپردازد، «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: و راه و طریقی غیر از مسلک مؤمنان را پیش گیرد و روشی غیر از روش آنان را انتخاب کند، «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ» حق تعالی چنین کسی را در گمراهی‌اش رها می‌نماید و سپس در روز قیامت او را با آتش دوزخ و انواع عذاب‌ها مجازات می‌دهد، «وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115)» یعنی چه بد سرانجام و چه بد مصیر و قرار گاهی است دوزخ.

باید گفت که از جمله: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ»: آیه مبارکه این فهم بدست می‌آید که: تسلیم بودن در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب و مخالفت با او حرام است. ولی باید گفت که: حساب آن‌عه افراد و اشخاص قاصر و مستضعف که صدای حق را نمی‌شنوند، یا قدرت تشخیص آنرا ندارند، از حساب افراد آگاه و لجوج، جداست. در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمه الله آمده‌است: «مراد از «سبیل مؤمنین» که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده‌است، اجماع اهل حق در هر عصری است».

امام شافعی رحمه الله نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این که بر خطاء اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این حدیث شریف فرمودند: «لَا يَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ: أُمَّتٌ مِنْ بَرٍّ كَمَا كُنْتُ» گمراهی جمع نمی‌شود».

بنابر این مادامیکه در مسئله ای اجماع بین علمای اسلام صورت گیرد آن مسئله جنبه شرعی بخود می‌گیرد و بدعت نیست.

اما جمهور با «اجماع» متفاوت است، جمهور یعنی آنکه اکثر فقهاء و علماء بر یک مسئله توافق دارند ولی این توافق در بین همه ی آنها حاصل نشده است، و لذا گاهی جمهور بر خطا هستند و گاهی بر صحت، و این بستگی به دلائل آنها دارد که در چه حدی از قوت است، چه بسا قول اقلیت بر جمهور ترجیح داده می‌شود، ولی هرگز قول اقلیت یا جمهور

نمی تواند اجماع امت در عصری را باطل یا رد کند بلکه همه ملزم به پیروی از اجماع امت هستند چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که امت اسلام بر گمراهی جمع نمی شوند (یعنی بر هدایت اجماع می کنند).

نکته ی مهم دیگر آنست که کسی نمی تواند بر علیه اجماع علما رای دهد همچنانکه حق ندارد بر علیه کتاب و سنت رای و فتوا دهد. (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 122) در باره موضوعاتی شرک و فرجامش، شیطان و دسایس شیطانی اش، پاداش ایمان و کردار نیکو، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

خداوند این را که به او شریک آورده شود نمی بخشد، و پایین تر از شرک را برای کسی که بخواهد می بخشد، و هر که با الله شریک مقرر کند یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دُونُ»: پایین تر، جز. «بَعِيدًا»: دور و دراز، فراوان.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: خدای تعالی گناه شرک، کسیکه به او شریک و همتا قرار دهد هرگز نمی بخشد «لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» شرک، بزرگترین گناه نابخشودنی است. ولی گناه غیر از شرک تحت مشیت الهی قرار دارد که اگر خواست مرتکب آن را می بخشد و اگر خواست عذابش می نماید.

«لِمَنْ يَشَاءُ»: انسان مشرک باید در حالتی بین بیم و امید نسبت به مغفرت الهی باشد. وَ «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)»: علت این امر این است که مشرک در حقیقت مرتکب گناهی واضح و بزرگ شده و دست به سرکشی زده که بالاتر از آن هیچ سرکشی نیست. او به این عمل خویش قوانین عقل را معطل ساخته، دیدگاه های اش فاسد شده، سراپا مطیع شیطان گردید؛ از اطاعت و حکمت الهی استغنا ورزیده، روش وی از جاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. چنین شخصی از رحمت الله متعال دور و بنابر اینکه بزرگترین گناه را مرتکب شده مستحق خشم و غضب الهی گردیده است. شحص مسلمان که هر قدر گنهگار باشد، چون فساد وی از حدّ عمل تجاوز نکرده عقاید و علاقه و توقع وی هم درست است؛ خداوند متعال دیر یا زود هر وقت باشد او را می بخشد.

درضمن نباید فراموش کنیم تا ریشه ی شرک که يك مرض روانی عمیق است قطع نشود، أخلاق و اعمال صالح او سودی ندارد. یکی از راه معالجه شرک همانا توبه است، و مشرک باید از مدار شرک بیرون آید تا عفو و رحمت الهی شامل حال او شود.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾

(مشرکها در رفع حاجات خود) غیر از الله معبودانی را که مؤنث اند می خوانند (به نام های مؤنث یاد می شوند، و در حقیقت شیطان سرکش را می خوانند. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُونَ»: می خوانند، به کمک می طلبند. «مِنْ دُونِهِ»: غیر از او. «إِنَّا»: جمع آن‌هی مادینه ها؛ یعنی، بتهای لات، عزى، منات. «مَرِيدًا»: سرکش، نافرمان. «نَصِيبًا»: سهم، بهره.

تفسیر:

آیهی قبل، مشرکان را در ضلالت و گمراهی دانست، این آیه، علّت آن را پرستش بت‌ها و پیروی از شیطان می‌داند. «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَّا»: آن مشرکان معبودهای خود را که غیر از خدا می باشند، فقط به اسامی مؤنث می نامند، یعنی: بُتهایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزى و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (إِنَّا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شاید هم مراد از «اناث» در آیه مبارکه، موجود تأثیرپذیر و ضعیف است و لذا صلاحیت پرستش را ندارد.

در التسهیل آمده است: عرب بت‌ها را به نام مؤنث می خواندند. (طبری 201/9). این نظر، اختیار طبری است و گویا مقصود از مؤنث ملائکه می باشند همان طور که (لَيْسُمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنْثَى): مشرکان گمان بردند که فرشتگان مؤنثند و دختران خدا می باشند).

مفسر ضحاک می‌فرماید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران الله‌اند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به الله نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند کهما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند».

برخی دیگر از مفسران (اناث) رابه اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابر این تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند».

«وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا (117)»: جز شیطان نافرمان و متمرّد که در عناد و نافرمانی و فجور بود، چیزی نمی‌پرستیدند، و آن همان ابلیسی بود که از اطاعت امر پروردگار سر باز زده بود. باید گفت که: پرستش هر معبودی جز خداوند در حقیقت شیطان‌پرستی است.

شیطان را به این معنا کسی معبود خویش قرار نمی‌دهد که در برابر او مراسم پرستش به جای بیاورد و به او درجه‌ی اولوهیت بدهد. معبود قرار دادن او به این معناست که انسان مهار نفس خود را در اختیار او قرار بدهد و به هر سویی که شیطان برود او نیز او را دنبال کند، گویا که او بنده‌ی شیطان و شیطان خدای اوست. معلوم شد که اطاعت بدون چون و چرا و پیروی کورکورانه از کسی نیز «عبادت» نام دارد و هر که کسی را این گونه اطاعت کند در واقع او را عبادت می‌کند.

لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸)

الله او (شیطان) را از درگاه رحمت خود دور کرده (زیرا به مجادله با خدا برخاست) و گفت: من از بندگان تو قسمتی معین را زیر بار طاعت خود خواهم کشید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَفْرُوضًا»: معین، مشخص، جداگانه.

تفسیر:

«لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (118)»: الله متعال شیطان سرکش و باغی را از رحمت خود طرد، دور و محروم کرد، و بر او بدبختی دنیا و آخرت را مقدر کرده است. آن روزیکه شیطان قسم خورد و گفت: قسمتی معین و معلوم از بندگانت را دچار گمراهی خواهم نمود و گروه زیادی از آنان را با گمراه کردنشان و پیروی شهوات و شبهات به آتش دوزخ خواهم کشانید.

باید گفت: شیطان، دشمن قدیمی انسان است، هوشیار و بیدار باشم که در دام ابلیسی او گرفتار نشویم. ولی مطمئن باشید که: شیطان، همه را گمراه کرده نمیتواند. ولی با آنهام خطر و سوسه‌ها، شیطان، جدی و دائمی است، باید این دشمن خود را بشناسیم. حرف لام در کلمه «لَا تَتَّخِذَنَّ» که بر سر تمام افعال آمده است نشانه جدی بودن خطر است.

وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَنِيَّتْهُمْ وَلَا مَرَنَّهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرَنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹)

و یقیناً آنان را گمراه می‌کنم، و دچار آرزوهای دور و دراز [و واهی و پوچ و خام] می‌سازم، و آنان را وادار می‌کنم که گوش‌های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره‌گیری از آنان] ببرند، (برای مشخص ساختن آنها برای بتان و معبودان باطل) و حتماً به آنها دستور می‌دهم که فطرت و آفرینش الله را تغیر دهند. و هر که شیطان را به جز الله دوست خود بگیرد، بیگمان زیان کرده‌یانی آشکار. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا ضَلَّتْهُمْ»: آنان را سخت گمراه می‌کنم. «لَا مَنِيَّتْهُمْ» (منی منی): آنان را گرفتار آرزوهای دور و دراز می‌کنم. سرگرم آرزوهای بیهوده می‌کنم. «لْيَبْتَكَنْ» (بتك): شکاف می‌دهند، قطع می‌کنند. (مائده/۱۰۳). «خَلْقَ»: آفریده، آفرینش، دین. (- روم: 30)

تفسیر:

«وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَ لَا مَنِيَّتْهُمْ»: [ابلیس گوید]: آنان را سخت به بیراهه می‌کشانم و اسیر آرزوهای دور و درازشان می‌کنم، آنها را از راه حق و هدایت منحرف می‌کنم. و مقاصد دروغین را برایشان تهیه می‌بینم، و طول حیات و بقا را در نهاد آنها جا می‌دهم. و وانمود می‌کنم که رستخیز و حسابی در کار نیست. و همچنان در گمراه ساختن و ارائه‌ی وعده‌های دروغین به آنها با استفاده از انواع و اقسام فریب‌ها و حیل‌ها ادامه خواهم داد و پیوسته به آنان امر خواهم کرد و آنها اوامر من را مبنی بر انحراف قلب، ارتکاب جرم و محبت گناه اطاعت خواهند نمود.

«وَلَا مَرَنَّهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ»: از جمله اوامر من یکی هم این خواهد بود که گوش‌های شتر، گاو و گوسفند را قطع کنند و آنان را «بحیره» «سائیه» و «وصیله» گویند.

قتاده فرموده است: یعنی گوش حیوان را شکافته و آن را علامت «بحیره» و «سائیه» قرار می‌دهند همان طور که در زمان جاهلیت چنان کاری می‌کردند.

«وَلَا مَرَنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»: و به آنها دستور خواهم داد، تا اشکال خود و حیوانات خویش را از روی سرکشی بیشتر تغیر دهند و بردگان را خصی و حیوانات را شکنجه

کنند و مردها خود را به زن‌ها به مردان شبیه سازند و اعمال دیگری از قبیل: چیدن ابرو، وصل کردن موی، فاصله ایجاد کردن بین دندان‌ها و... اموری که خدای تعالی آن‌ها را حرام نموده است انجام دهند.

بعضی می‌گویند منظور از آن تغییر دین خدا است یعنی با ایجاد کفر و نافرمانی و حلال کردن حرام و یا حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است. «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ»: هرکس از در اطاعت شیطان در آید و اوامرش را پیروی کند و هدایت الهی را نادیده گیرد، «فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (119)» چنین کسی در واقع در دنیا و آخرت زیان نموده و خود را در معرض خشم پروردگار قرار داده است، چنین کسی از دوستی خدا بیرون شده و تمام و تلاشش از بین رفته است. در صحیح مسلم آمده است: در روز قیامت الله به آدم می‌گوید: «مستحقان آتش را برانگیز، می‌گوید: برانگیخته‌ی آتش کیست؟ می‌گوید: از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر به آتش می‌روند».

يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰)

شیطان به آنها وعده‌های (دروغین و خام) میدهد و به آرزوها سرگرم میسازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعِدُّهُمْ»: به آنان وعده می‌دهد. غرور: غرّ و غرور: فریب دادن و تطمیع. ممکن است آن، در آیه به معنی فاعل و فریبنده باشد.

تفسیر:

«يَعِدُّهُمْ وَ يُمْنِيهِمْ»: شیطان به پیروان خود با حيله و نیرنگ و وعده‌های دروغین و آرزوهای فریبنده، و هم و دجل می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که: لذت در گناه، راحتی در جنایت، و خیر در مخالفت امر خداست در حالی که همه این‌ها دروغ است و حقیقت ندارد.

این کثیر فرموده است: این بیان از واقعیت است؛ چون شیطان به دوستانش وعده می‌دهد و آنها را آرزومند می‌کند که در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌شوند، اما در حقیقت دروغ و افترا به خوردشان می‌دهد. (مختصر ابن کثیر 439/1). «وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (120)»: وشیطان جز ناروا و گمراهی چیزی به آنها وعده نمی‌دهد.

«إِلَّا غُرُورًا»: (بجز غرور) یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبید و در این وعده‌ها منافعی را به آنان می‌آرید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱)

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحِيصًا»: راه گریز، مهرب، مفر، مخلص، رستگاری.

تفسیر:

و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرایشان در آخرت دوزخ خواهد بود و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون این‌ها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند. «أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»: و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرنوشت و سرانجام آنان در روز قیامت دوزخ است. که هیچ امکان فراری از آن وجود ندارد، «و لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (121)» و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون این‌ها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند. به یاد داشته باشید: که از همه‌ی دشواری‌ها و پرابلم‌های دنیا می‌توان گریخت، ولی از عذاب آخرت هرگز!

در آخرت، برگشت امکان ندارد، پس تا از دنیا نرفته‌ایم از بدی‌ها برگردیم.

خواننده محترم!

و قتی که خباثت و عداوت شیطان به خوبی آشکار گردید، اکنون هیچ شبهتی باقی نماند که هر که از معبود حقیقی خویش منحرف گردیده به شیطان موافقت نماید، سخت در زیان می‌افتد؛ و چون پیمان‌ها و امیدهای شیطان سراسر فریب است؛ طوریکه در آیات متبرکه آمده است که: در نتیجه قرارگاه آنها دوزخ است که با هیچ صورت از آن برآمده نمی‌توانند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک و شایسته انجام داده‌اند به زودی آنها را در باغ‌های که از زیر آنها نهرها جاری می‌باشد وارد می‌کنیم، در آن همیشه جاودانند، (این را الله وعده داده است و) وعده الله راست است، و چه کسی در سخن از الله راست‌گوتر است؟ (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا»: وعده الله است که حق است و شکی در آن نیست.

تفسیر:

وقتی که سرانجام بدبختان و یاران شیطان را بیان کرد، سرانجام سعادت‌مندان و دوستان خدا را نیز بیان نمود، و فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: کسانی که از فساد شیطان محفوظ‌اند، و بر وفق ارشاد الهی ایمان آوردند، و از پیامبرش پیروی نمودند، کارهای نیکو و خوب و شایسته انجام داده‌اند، مکافات آنها در پیشگاه خداوند این خواهد بود که آنان را در باغ‌ها و بوستان‌های غنی که در آن‌ها جوی‌ها جاری است و انواع و اقسام درختان و گل‌های رنگارنگ در آن وجود دارد، جای دهد. این‌ها در این بوستان‌ها اقامتی نیکو خواهند داشت و در سرای گرامی توأم با نعمت همیشگی و در جایگاه خجسته در جوار پروردگار خویش قرار خواهند داشت و برای همیشه در این نعمت می‌باشند.

ملاحظه می‌داریم که: ایمان از عمل جدا ناپذیر است، اگر همه‌ی اعمال صالح بود، کارساز خواهد گشت. کلمه «الصَّالِحَاتِ» با الف و لام نشانه همه کارهای نیک است.

جمله «خَالِدِينَ فِيهَا» در آیه مبارکه این فهم را میرساند که: در این هیچ شکی نیست که داشتن لذت‌های دنیا، نگرانی از دست دادن را دارد، ولی مطمئن باشید که: نعمت‌های بهشت، جاودان و همیشگی است.

«وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا»: این وعده لازمی و قولی حق و قاطع است، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» (122) و هیچ‌کس از خدای تعالی در تنفیذ وعده خود صادق‌تر نیست و قول خدا ابر تمامی اقوال مقدم است و او هیچگاه بر خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید و پیمان خویش را نمی‌شکند. این شیطان متولی و سرپرست کفار است که در وعده‌های خود دروغ می‌گوید و تمام عهدها و پیمان‌هایش مستعجل و باطل و وسوسه‌های فریبنده است. ابو سعود فرموده است: منظور مخالفت و معارضه با وعده‌های دروغین است که شیطان به دوستدارانش می‌دهد و به این طریق می‌خواهد در مقابل وعده‌های صادق خدا که به اولیای خود داده است مقابله کند. (ابو سعود 384/1).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه خویش چنین می‌گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، وكل بدعه ضلالة، وكل ضلالة في النار: همانا راست‌ترین سخن، سخن الله متعال است و بهترین روش، روش محمد صلی الله علیه وسلم است و بدترین امور، امور نوپدید (بدعت) است و هر نوپدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است». (امام شاطبی ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی غرناطی، وفات (790 ق) فقهی و محدث مشهور جهان اسلام در تعریف بدعت فرموده است: «پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.».

ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست!

قرآن مجید انسان را صاحب عقل و شعور، دارای اراده‌ی نافذ و اختیار معرفی می‌کند، انسانی که با اراده خویش می‌تواند به مقامات عالی‌های که به عنوان سعادت و کمال برای وی از جانب الله متعال مشخص گردیده، نایل شود. در این راستا خداوند، سعادت حقیقی انسان را در گرو ایمان و عمل معرفی نمود، ایمانی که حقیقت وی در دلها ظهور می‌کند و عینیت می‌یابد و با اعضاء و جوارح به صورت انجام اعمال متناسب و شایسته با آن نمودار میگردد و از اینرو حقیقت ایمان با اعمال متناسب با آن رقم خورده است و به همین جهت است که قرآن کریم در اغلب موارد ایمان را با عمل صالح ذکر می‌کند و آندو را کنار همدیگر قرار می‌دهد. برخی از انسانها بدین باور اند که: ایمان و پاکی قلب کافی است در حالی که این گونه نیست؛ قرآن غالباً هرکجا ایمان می‌گوید، عمل صالح را هم مطرح می‌کند.

خوانندگان محترم!

موضوع آیات (123 الی 126) را موضوع اینکه نعمتهای آخرت به دلخواه نیست به بحث می‌گردد.

در آیات متبرکه قبلی به موضوع حرکات و توطئه‌های شیطان در القای آرزوها و خواسته‌های دروغین که در میان اهل کتاب و جمعی از مسلمانان سست ایمان اثر می‌گذارد، اشاره بعمل آورد. اینک ا در آیات (123 الی 126) اثر آرزوها و فضیلت کردار و مکافات آنرا به بیان می‌گیرید.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾

(وعدۀ الله) بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس بدی کند در برابر آن سزا داده می‌شود، و برای خود غیر از الله هیچ کارساز و مددگاری نمی‌یابید. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أمانی»: جمع اُمنیه، آرزوها، خواسته های درونی، خیال بافیها. «يُجْزَ»: سزا می بیند. من دون الله جز خدا.

شان نزول آیه 123:

366- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند: هیچکس غیر از ما وارد بهشت نمی‌شود. قریش نیز ادعا داشت که ما بعد از مرگ دوباره زنده نمی‌شویم. پس آیه مبارکه: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلُ الْكِتَابِ»: نازل شد. 367- ابن جریر از مسروق روایت کرده است: نصاری و اهل اسلام بر یکدیگر فخر فروشی می‌کردند. مسلمانان گفتند: ما از شما برتریم و نصاری ادعا می‌کردند که ما بهتریم. پس الله متعال آیه: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلُ الْكِتَابِ»: را نازل کرد (طبری 10495 و 10497 از مسروق به صورت مرسل روایت کرده است). 368- و از قتاده، ضحاک، سُدّی و ابوصالح نیز به این معنی روایت کرده است: پیروان کتب آسمانی بر یکدیگر فخر فروشی کردند. و در عبارت دیگر آمده است: گروهی از یهود و گروهی از نصاری و گروهی هم از مسلمانان باهم نشستند، آن‌ها گفتند: ما بهتریم و این‌ها گفتند: ما بهتریم. پس کلام حق نازل شد (طبری 1049 تا 10509).

تفسیر:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلُ الْكِتَابِ»: ای مسلمانان! تحقق ثواب ویا اینکه نجات از دوزخ و داخل شدن به بهشت و به دست آوردن رضای الهی نه به آرزوهای شما مسلمانان بسته است و نه هم به آرزوهای اهل کتاب. چنین امری از طریق ادعای مجرد از دلیل و یا انجام ندادن عمل صالح و عدم اجرای فرامین الهی به دست نمی‌آید، بلکه این آرزوها را عمل صالح به واقع تبدیل می‌کند ورنه مجرد دعوا کاری سهل و آسان است و هر کسی می‌تواند چنین ادعاهایی داشته باشد.

حسن بصری فرموده است: یعنی ایمان با تمنا و آرزو محقق نمی‌شود، بلکه با تمکن و استقرار در قلب و درستی عمل محقق می‌شود. جمعی که آرزوهای دور و دراز آنها را به خود مشغول کرده و تا از دنیا می‌روند عملی نیک انجام نمی‌دهند و می‌گویند: ما حسن ظن به خدا داریم، آنها دروغ می‌گویند، اگر به خدا حسن ظن داشته باشند به عمل نیک می‌پردازند.

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»: هرکس مرتکب عملی ناپسند شود دیر یا زود کیفر و وبال آن را می‌بیند.

«وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (123)»: لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق (رض) گفتند: یا رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در برابر هر عمل بدی سزا می‌یابیم؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدا بر تو بیامرزد ای ابوبکر! آیا تو مریض نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدیق (رض) گفت: چرا یا رسول الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن مجازات داده می‌شوید.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾

و هر کس که اعمال صالح انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالیکه مؤمن باشند، پس ایشان داخل جنت می‌شوند و به اندازه شگاف خسته خرما مورد ظلم قرار نمی‌گیرند. (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَ هُوَ مُؤْمِنٌ »: و حال آن که مؤمن باشد. این قید بیانگر این واقعیت است که طاعت و عبادت بدون ایمان سودی نمی‌بخشد. « نَقِيرًا »: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما که در کمی و ناچیزی بدان مثال زنند.

تفسیر:

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ »: قبل از همه باید گفت که: عامل ورود به بهشت، ایمان و عمل صالح است، ایمان، شرط قبولی اعمال است و خدمات انسان‌های بی ایمان، در همین دنیا جبران می‌شود و ارزش اخروی ندارد.

طوری‌که می‌فرماید: و هر کسی که عمل خوب و شایسته انجام دهد و بر خویشتن در عوض ظلم، نیکی کند خواه مرد باشد یا زن، در حالی که به الله متعال ایمان دارد و از پیامبرش اطاعت می‌کند، « فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (124) »: خدا آنان را وارد بهشت می‌کند، و یک ذره از پاداش اعمال نیکشان کاسته نمی‌شود؛ چرا که پاداش دهنده، خدای ارحم الرحیم است. و گفته است: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ تا معلوم شود طاعت بدون ایمان سودی ندارد.

و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

شان نزول آیه 124:

369- [ابن جریر] از مسروق روایت کرده است: هنگامی که آیه « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ (نساء: 123) »: نازل گردید، اهل کتاب گفتند: ما و شما مسلمان‌ها باهم برابریم. پس آیه: « وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ... »: نازل شد (طبری 10496 از مسروق به قسم مرسل روایت کرده است).

[مسلمانان و اهل کتاب به یکدیگر فخر فروشی کردند، اهل کتاب گفتند: کتاب و پیامبر ما از کتاب و پیامبر شما با سابقه‌تر است و خود ما هم از شما بهتریم و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران و کتاب ما ناسخ همه کتب آسمانی است، پس ما از شما برتر و با فضیلت‌تریم. پس خدای متعال بیان فرمود. « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ »

«برتری نه به آرزوهای شما مسلمان‌هاست و نه به آرزوهای اهل کتاب». اهل کتاب این را شنیدند و به مسلمانان گفتند: حالا ما و شما برابریم، پس خدای بزرگ بیان داشت که اساس کار نه آمال و آرزوها که ایمان و عمل است و آیه: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ دَكْرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» «و کسانی که کارهای نیکو انجام دهند و با ایمان باشند، خواه مرد و خواه زن به بهشت وارد می‌شوند و اندک ستمی به آن‌ها نخواهد شد» را نازل کرد. (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی) **وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾**

و کیست خوب‌تر به اعتبار دین از آن کس که روی خود را برای الله منقاد گرداند، و نیکوکار باشد و از ملت ابراهیم پیروی کند در حالیکه از ادیان باطل نفرت داشت، و الله ابراهیم را دوست خود گرفت. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْلَمَ»: تسلیم کرد، خالص و پاکیزه گرداند. «وَجْهَ»: چهره، تمام وجود.
«أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: توجه و هدف و بندگی خود را مخصوص خدا گرداند.
«مِلَّةَ»: دین، کیش، آیین. «حَنِيفًا»: حق گرا، گریزان از شرک و باطل، مخلص و فرمانبردار. «خَلِيلًا»: دوست. مراد این است که خداوند ابراهیم را برگزید و به تکریمی افتخارش بخشید که به تکریم دوست از دوست می‌ماند.

تفسیر:

در دو آیه‌ی قبلی، در یافتیم که نزد پروردگار با عظمت اعمال اعتبار دارد، نه انتساب به اسلام یا هم مسیحیت. این آیه برای جلوگیری از آن است که تصور نشود همه ادیان و عقاید یکسانند.

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: هیچکس از لحاظ دیانت و داشتن منهج و روشی سالم، نیکوتر از کسی که به حکم الله تسلیم شود و از مولای خود اطاعت کند و از نواهیش بپرهیزد نیست، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» در حالی که این شخص در طاعت حق تعالی و پیروی سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مداومت می‌کند و در این زمینه سعی و تلاش فراوان از خود مبذول می‌دارد.

«وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»: و از دینی پیروی کند که حضرت ابراهیم خلیل بر آن بوده و آن همان دین اسلام است.

حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است.

«وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (125)»: خدا ابراهیم را به عنوان دوست و محبوب خود انتخاب کرد.

خلیل: نزدیکترین دوست به توست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که الله متعال ابراهیم علیه السلام را در نزد خویش به این مقام برگزید.

ابن کثیر گفته است: ابراهیم علیه السلام به درجه ی «خلت» یعنی والاترین مقام محبت نایل آمد، و جز به طریق اطاعت به این مقام نایل نیامده است. (مختصر ابن کثیر

442/1)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است؛ و الله بر هر چیز (از نگاه علم و قدرت) احاطه دارد. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«محیطاً»: آگاه به تمام هستی و چیره بر آن، مراقب واقعی، به تمام معنا آگاه.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در آسمان ها و زمین است از قبیل ملائکه، جن، انسان و سایر مخلوقات و موجودات، ملک خالق متعال است. و در تمام آن دخل و تصرف دارد. و آنگونه که بخواهد آن ها را اداره می نماید، قضایش برگشت ندارد و حکمش لغوپذیر نیست.

«وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً (126)»: و با همه این ها، او بر همه امور آگاهی کامل دارد و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست.

فحوای این آیه مبارکه بیان میدارد که: اگر انسان دست از سرکشی بر ندارد و سر تسلیم را در برابر الله متعال خم نکند از دست الله متعال نمی تواند فرار کند، قدرت خدا از هر سو او را در بر گرفته است. اگر مالک آسمانها و زمین و هر آنچه در آسمانها و زمین است خدای بلند مرتبه می باشد، برای انسان نیز بهترین روش تن در دادن به بندگی و اطاعت او و ترک سرکشی است.

خوانندگان محترم!

محتوای اساسی: آیات (127-130) تکمیل احکام خانواده و تاکید بر حقوق یتیمان و زنان را دربر میگیرد.

قبل از همه باید گفت که سوره النساء، دو موضوع عمومی را شامل می شود که: اولی درباره ی احکام زنان، یتیمان، خویشاوندان نسبی، ارث، خویشاوندی سببی و مبحث دوم هماندرمورد اساس دین؛ یعنی، دوری از شرک، احوال اهل کتاب و منافقان و جهاد و جنگ در راه دین و سرزمین است.

اینک در آیات متبرکه (127 الی 130) بار دیگری توصیه به رعایت احکام زنان، یتیمان، درماندگان (مستضعفان) و محکم نگاه داشتن بنیان روابط خانوادگی از راه صلح و صفا و عدالت در میان زنان بحث بعمل آمده است، بخصوص شخصی که دارای چند زن نکاحی باشد.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلَدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

و از تو درباره زنان فتوا می طلبند، بگو: الله به شما درباره زنان فتوا می دهد و (فتوا می دهد در مورد) آنچه بر شما در قرآن (در اول این سوره) تلاوت می شود که درباره زنان یتیم نازل شده که حق مقرر آنها را (از میراث و مهر) به ایشان نمی دهید، و در عین حال به نکاح آنها رغبت دارید. و شما را درباره کودکان ضعیف (که میراث آنها را نخورید فتوا می دهد) و اینکه در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید، و هر چه از کار نیک انجام دهید (ضائع نمی شود) بی گمان الله به آن داناست. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَفْتُونَكَ» (فتو، فتی): نظر تو را می خواهند، رأی تو را می پرسند، از تو فتوا می گیرند. افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خداوند متعال در مورد امور مبهم است. «يُفْتِيكُمْ»: برایتان بیان می دارد، برای شما روشن می گرداند. «الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ»: کودکان ناتوان و به ضعف کشیده شده. «بِالْقِسْطِ»: با عدالت (نسا: 29).

تفسیر:

«وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ»: و از تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! در رابطه با زنان طلب فتوا می شوند که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ (از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: حقوق زن، مورد بحث و گفتگوی مسلمانان صدر اسلام بوده است). «قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُثَلِّي عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»: ای محمد! بگو حق تعالی شما را در جریان احکام مخصوص آنها در کتاب خود و همچنان در سنت پیامبر خود قرار می دهد، یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه: «وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَفْقِسُوهَا فِي الْيَمِّ فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ...» است. باید یادآور شد که از: فهم جمله: «قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ»: آیه مبارکه بر می آید که: حمایت از حقوق زنان، حکم خدشه ناپذیر الله عزوجل است. تشریع حکم از جانب الله متعال است و بیان آن بر عهده پیامبر صلی الله علیه وسلم. بنأ سنت های و رسم و رواج های جاهلی را باید با فتوای صریح شکست و باطل ساخت. و ما نباید به خاطر تفکرات جاهلی، زنان را از ارث محروم کنیم. «ما كُتِبَ لَهُنَّ» الله متعال زنان را مالك دانسته و برایشان بهره ای از ارث قرار داده است. «فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: چنانچه شما را در جریان احکام زن های دیگری نیز قرار می دهد که ضعیف و یا یتیم اند و شما با آنها ازدواج می کنید و مهرشان را نمی پردازید. یعنی: مفاد آیه سوم این سوره مبارکه است که: تفسیر آن در فوق گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی پردازید؛ که خدای عز و جل از چنان عملی نهی فرموده است. «وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: «و» در عین حال «رغبت می کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهر آنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب بدرنگی و بدشکلی شان روی بر می گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می گرداند «و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (11) «نساء» خوانده شد و آن آیه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (النساء: 11) است. ابن عباس (رض) فرموده است: در زمان جاهلیت اگر شخصی سرپرستی دختری یتیم را می یافت، لباس را در برش می کرد، وقتی چنین عملی را انجام می داد، دیگر هیچ کس نمی توانست با او ازدواج کند، اگر زیاروی بود و سرپرست او را دوست می داشت، او را به عقد خود درمی آورد و مالش را می خورد، و اگر بدرنگ بود، سرپرست اجازه

نمی داد با دیگران ازدواج کند، تا می مرد و وارث مالش می شد. آنگاه الله متعال آن را حرام و از آن نهی کرد.

یادداشت: اصطلاح «یتامی النساء» فقط یکبار در قران بکاررفته که آنهم در همین آیه مبارکه میباشد. (یتیم: یعنی از دست دادن پدر قبل از بلوغ).
«وَالْمُسْتَغْفِرِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ أَنْ تَقُولُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ»: همچنان به شما خبر خواهد داد که باید درباره اطفال بی سرپناه و یتیم نیز از الله بترسید و حقوق آنها را اعم از میراث و غیره ادا کنید و همواره میراث آنها را در بین شان به صورت عادلانه و بدون ارتکاب ظلم و ستم تقسیم کنید و متوجه وصیتی که به آنها شده باشید و از حق تعالی در اینکه اموال آنها را بنابر باطل بخورید بترسید.

در زمان جاهلیت صغیران و زنان از ارث محروم بودند. می گفتند: چگونه مال را به انسانی بدهیم که بر اسب سوار شده نمیتواند و سلاح حمل کرده نمیتواند، و با دشمن مقاومت و جنگ کرده نمیتواند؟! اما الله متعال آنان را از این عمل باز داشت و نهی فرمود. و دستور داد سهم ارث آنان را پرداخت نمایند.

روایت است چون پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم میراث را واضح فرمود، بعضی رؤسای عرب به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده به تعجب گفتند: شنیده ایم شما دختر و خواهر را از میراث حق می دهید، حال آنکه میراث حق کسانی است که با دشمن جنگ کنند و غنیمت بدست آرند! پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بدون شبهه حکم الله عزوجل همین است که به آنها میراث داده شود.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (127)»: و بدانید آنچه را که به مستضعفان، یتیمان، فقرا و مساکین انجام می دهید خداوند متعال بر آن آگاهی دارد و به زودی این اعمال را می پذیرد و در بدل آن به شما پاداش نیکو می دهد، البته اگر صادقانه عمل کنید و اخلاص داشته باشید.

مفسر این کثیر فرموده است: در این آیه خداوند متعال می خواهد مسلمانان را بر انجام دادن اعمال نیک و اِمثال اوامر تحریک کند که به طور حتم پاداش آن را بدون هیچ کم و کاستی می یابند. (مختصر ابن کثیر 443/1).

سپس خداوند متعال حکم نشوز مرد را در قبال همسرش در (آیات 128 الی 130) به بیان گرفته میشود.

شأن نزول آیه 127:

370- بخاری از عایشه (رض) روایت کرده است: شخصی عهده دار سرپرستی دختری یتیم بود، و قِیم و وارث او نیز شمرده می شد. آن دختر او را در تمام دارایی خود حتی در یک شاخه درخت خرما نیز شریک کرد. آن مرد خود نمی خواست با او ازدواج کند و به ازدواج دختر با دیگری هم راضی نمی شد چون شوهر آینده وی در دارایی و ثروتی که دختر این مرد را در آن سهیم ساخته بود شریک می شد و به هر ترتیب او را از ازدواج باز می داشت. در این باره این آیه نازل شد. (بخاری 4600، مسلم 3018، ابوداود 2068، نسائی در «تفسیر» 144، واحدی 368 در «اسباب نزول» بیهقی 141 / 7 و 142، طبری 10559 همه از عروه از پدرش از عایشه روایت کرده اند).

371- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: دمیمه دختر کاکای جابر (رض) از پدرش ثروت فراوان به ارث برده بود. جابر از ترس این که اگر او ازدواج کند شوهرش ثروت

او را می‌برد، او را شوهر نمی‌داد و خودش هم با او ازدواج نمی‌کرد. جابر در این باره از نبی کریم (سؤال کرد. این آیه نازل شد) (طبری 10557 از سدی روایت کرده است.) (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾

و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا بی میلی و نفرت شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از برخی از حقوق به خاطر صلح صرفنظر کنند) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل می‌ورزند، و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و بخاطر صلح، گذشت نمائید) خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (و پاداش شایسته به شما خواهد داد). (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بعل»: شوهر. «نُشُوزًا»: ناسازگاری، بدرفتاری، خود را برتر دانستن در برابر زن، در نفقه کوتاه آمدن. «إِعْرَاضًا»: رویگردانی، خودداری از همبستر بودن و بی توجهی به زن.

«وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»: بخل و فرومایگی در دلها حضور دارد. آزمندی در دلها حضور دارد، بخل و آزمندی دلها را آشیانه ی خود کرده است. «الشُّحَّ»: آزمندی، بخل شدید.

تفسیر:

در آیه قبل توصیه ای بود خطاب به مردان سرپرست یتیمان که حقوق یتیمانی که با آنها ازدواج میکنند را به آنها پرداخت کنند. در این آیه توصیه ای ایست به این زنان که در صورت نگرانی از رویگردانی شوهران از پرداخت کامل حقوق ارثی آنها، با گذشت از بخشی از حقشان، مصالحه نمایند.

«وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا»: علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن باید سنجید. در مسائل خانوادگی قبل از آنکه کار به طلاق بکشد باید در جستجو حل مشکل و چاره آن شویم.

طوری که در آیه مبارکه می فرماید: اگر زنی از شوهر خود بیم اعراض یا جدایی داشت، و احساس کرد که شوهرش از او روگردان است یا به خاطر زشتی یا سالخورده گی یا دل بستن به جوان تر و یا زیباتری، میل و رغبتی به او ندارد.

«نُشُوز»: از ریشه ی «نشز» - زمین بلند- و معنای آن طغیان است. در (آیه ی 34) همین سوره بحث از نشوز زن بود «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ» ولی در آیه مبارکه بحث از نشوز و سرکشی مرد مطرح است.

نشوز مُرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است.

و «إِعْرَاض» وی از زنش این است که به سبب کبر سن، یا زشتی و بی قاعدگی ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا»: گذشت از حقی برای رسیدن به مصلحت بالاتر و حفظ خانواده، مانعی ندارد و بهتر از پافشاری برای گرفتن حق است.

پس در چنین حالتی بر هیچ یک از زوجین گناهی نیست که به مصالحه و توافق اقدام کنند، برای جلب توجه مرد و به دست آوردن محبت او زن بعضی از حقوق خود مانند نفقه، لباس و شب گذراندن یا بهره جنسی و از این قبیل صلح کند و به توافق برسد، زیرا از چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید نباید آن مقدار که به دست می‌آید فرو گذاشته شود. در جمله «أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا»: آیه مبارکه حکم شرعی همین است که: در مسائل خانواده، مرحله‌ی اول اصلاح خود زوجین، بدون دخالت دیگران است. اگر پرابلم و مشکل بروز یافته حل نشد، دیگران دخالت کنند.

ابن جریر طبری از عائشه (رض) روایت کرده است که گفت: «این آیه‌ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به‌وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبدا رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاقش دهند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: یا

رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». بلی! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول الله صلی الله علیه وسلم را از دست ندهد و رسول الله صلی الله علیه وسلم م درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تأسی و اقتداء کنند.

«وَأَصْلَحْ خَيْرٌ» اینکه حق تعالی به صلح در بین زن و شوهر امر می‌کند از این روست که در چنین صلحی خیر و خوبی فراوانی نهفته است. موافقت و تنازل از بعضی حقوق و ادامه معاشرت، از مطالبه تمام حقوق توأم با طلاق و جدایی بهتر است. واضح است که: حق خانواده بیش از حق شخصی زن یا مرد است. به خاطر حفظ خانواده، باید از حق شخصی گذشت.

«وَأَخْضَرَتِ الْأَنْفُسَ الشَّحَّ»: نفس انسان بر بخل ورزیدن خلق شده است. شح یعنی شدت بخل. زن به آسانی از حق نفقه و تمتع خود صرف نظر نمی‌کند، و مرد نیز به خود اجازه نمی‌دهد که حقوق زناشویی را رعایت کند، و هنگامی که به او میلی نداشته باشد و به زنی دیگر رغبت پیدا کند، راضی نیست او را نگه دارد.

«شح» در زن، نپوشیدن لباس خوب و ترك آرایش است. و «شح» در مرد، نپرداختن مهریه و نفقه و نشان ندادن علاقه.

در ضمن قابل تذکر است که: صلح، همیشه با پرداخت مال نیست. گاهی گذشت از حق، زمینه‌ساز مصالحه و آشتی است. و بخل مانع آن است. باتأسف باید گفت: رمز تزلزل بسیاری از خانواده‌ها، تنگ نظری و بخل و حرصی است که انسان را احاطه کرده است. «وَأِنْ تَحْسَبُوا وَتَتَّقُوا»: از این روی لازم است تا طرفین از تنازل کار گیرند و در برابر برخی جفاها و کوتاهی‌ها به منظور دوام روابط زنا شوئی صبر و حوصله کنند، و در برخورد با زنان نیکی را پیشه کنید و از خدا بترسید و به آنها ظلم نکنید، باید به فهمد که: گذشت مرد از تمایلات جنسی و رعایت عدالت میان دو همسر، از نمونه‌های تقوا و احسان است، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (128)»: خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه

است، ترک معصیت را می‌داند و به زودی حق تعالی به کسی از زوجین که احسان کند، ثواب و پاداش نیکو و بزرگ می‌دهد.

مرد هوسباز باید بداند که اگر به خاطر کامیابی خود، همسر قبل را در فشار قرار دهد و او به ناچار مسئله‌ای را بپذیرد، الله متعال به عملکردش آگاه است.

در این آیه مبارکه یکبار دیگری پروردگار با عظمت ما گذشت و جوانمردی مرد را تحریک می‌کند همان گونه که در چنین مواردی قاعده‌ی اوست. خدا مرد را ترغیب می‌کند که با وجود بی میلی با زنی که یک عمر رفیق زندگی او بوده از در احسان وارد شود و از خدایی بترسد که اگر بخواهد به خاطر ضعف‌های یک انسان نظر التفاتش را از او برگرداند و بخواهد سهم او را کاهش دهد، او جایی برای ماندن در دنیا نخواهد یافت.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾

و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید پس به يك طرف یکسره تمایل نورزید، تا آنکه آنها را آویزان بگذارید (که نه او را طلاق دهید و نه حقش را ادا کنید) و (اگر با زنان تان) صلح کنید و پرهیزگاری کنید (به نفع شماست)؛ بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: هر چند علاقه مند باشید. «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ»: یکبار به یک سو میل نشان ندهید. «فَتَدْرُوا هَا»: آن زن را رها سازید و علاقه‌ای به او نداشته باشید. «الْمُعَلَّقَةُ»: سرگردان، بلا تکلیف، پادروا (نه مطلقه است و نه شوهر دارد).

تفسیر:

باید گفت که: رعایت عدالت مطلق در بین زنان به حدی مشکل است که قابل تحمل نیست، و از توانایی انسان خارج است: طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ»: ای مردان! هرگز نمی‌توانید عدالت و مساوات را در بین همسران خود به طور کامل برقرار سازید و همه را به طور مساوی دوست داشته باشید. باید گفت: قانون آسمانی با فطرت تضاد ندارد. واضح است که: انسان به همسر جوان خویش بیشتر از همسر سالخورده و پیر علاقه دارد. و لذا هدایت عدالت تنها نسبت به رفتار با آن دو است نه علاقه‌ی قلبی. طوریکه گفتیم که: انسان قدرت بر تعدیل محبت را ندارد ولی حداقل عدالت در برخورد، را باید داشته باشد.

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: ولو که در این راه بسیار سعی و تلاش را بخرچ دهید. زیرا عدالت مساوات در محبت و میل قلبی مقدور انسان نیست. واقعاً امری است دقیق و مشکل، از این‌روی هیچ‌کس نمی‌تواند در محبت، معاشرت نیکو، لطف و قرب در بین همسران خود عدالت کند، چون این امر فوق توان و قدرت می‌خواهد، ولی بر او لازم تا در این زمینه تلاش و کوشش بسیار به خرج دهد و هیچگاه بر همسران خود ظلم و ستم روا ندارد. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «خدايا! این نوبت بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن».

«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ»: پس به طور کامل از او روگردان نشوید به طوری که او را به صورت معلّق، یعنی نه دارای شوهر باشد و نه مطلقه درآورید. زن در چنین حالتی به چیزی تشبیه شده است که در بین آسمان و زمین معلّق باشد، نه در زمین مستقر است و نه در آسمان، که بلیغ‌ترین تشبیه است. بصورت کل باید بعرض رسانید که: بلا تکلیف گذاشتن زن، حرام است.

«وَأِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا»: بر انسان مسلمان لازم است تا در این زمینه تلاش و کوشش کند و ستم گذشته را اصلاح کند و با اجرای عدالت از خدا بترسید، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» (129) «خدا از گناه گذشته درمی‌گذرد و از خطاها و اشتباهات کسانی که در تطبیق عدالت تلاش می‌کنند درمی‌گذرد و برای کسی که مطالبات مغفرت باشد می‌بخشد و او را مشمول رحمت خود می‌سازد. اوتعالی در تشریعات خود دارای فضل و احسان است و توبه کسانی را که توبه کنند می‌پذیرد.

این آیه مبارکه نیز در تکمیل و توضیح بیشتر شرط عدالت ذکر شده ط.ریکه در آیه 3 این سوره خواندیم: (تکرار کلمه تعدلوا در دو آیه) که رعایت عدالت مطلق بین چند همسر را ناممکن دانسته با آنهم مردان را موظف به رعایت عدالت نسبی و اجتناب از توجه کامل به یک همسر و بی توجهی کامل به همسر دیگر نموده است.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)

و اگر [زن و شوهر راهی برای صلح و سازش نیافتند و] از یکدیگر جدا شوند، پس الله هریک را از رحمت گشاده خود بی‌نیاز می‌گرداند، و الله گشایشگر باحکمت است. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُغْنِ اللَّهُ»: خدا بی‌نیاز می‌گرداند. «سَعَتِهِ»: فضل و کرم او. «سعة»: گشایش، دارایی، فراخ دستی. «وَاسِعًا»: گشایشگر، دارنده ی نعمت فراوان.

تفسیر:

این آیه مبارکه علیرغم آیات قبلی و ابتدای این سوره که به صلح و گذشت زن و شوهر تأکید داشت، جدایی و طلاق را به عنوان راه حل اخرونیهای پذیرفته است.

در واقع در صورتیکه توصیه ها و مراحل پیش گفته در آیات قبل موثر نیفتاد (از جمله صلح و گذشت طرفین، انتخاب حکم از خانواده طرفین) زوجین مجبور به زندگی تلخ و ناسازگار تا آخر عمر نیستند بلکه با جدایی میتوانند زندگی جدیدی را برای خود آغاز نمایند و در این راه به فضل و وسعت خدا نیز امیدوار باشند.

«وَأِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ»: لیکن اگر توافقی صورت نگرفت و اگر به صلح و سازشی نرسند و طرفین بر جدایی مصمم بودند، حق تعالی طرفین را با فضل خویش بی‌نیاز می‌سازد به این صورت که به شوهر زنی دیگری می‌دهد که برای او از زن اولی بهتر است و به زن، شوهر دیگری که از شوهر اولی بهتر باشد ارزانی می‌دارد؛ و زندگی مرفه تر از آن برایش مقرر می‌دارد. واقعیت اینست که: با پیدایش گره در زندگی، نباید مأیوس شد. بلکه مسیر را باید عوض کرد.

«وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا» (130): زیرا خداوند متعال دارای فضل و احسانی واسع است و تمام خوبی‌ها نزد اوست و او به دست آوردن بهره بهتر را آسان می‌سازد و هر که خود را به خدا بسپارد، اوتعالی او را کافی و بسنده است.

در دین مقدس اسلام، برای خانواده بن‌بست وجود ندارد، اگر عفو، صلح و اجرای حدود و هشدارها کارساز نبود زن و شوهر واقعاً در جدائی رابه خیر خویش بدانند، و نوبت به طلاق رسد، حرجی در آن نیست؛ الله متعال کارساز و برآورنده حاجات است. واقعیت امر اینست زمانیکه قلب های زن و شوهر از مهر و محبت هم خالی گردید و هیچ گونه جذب و کشش و صفا و صمیمیتی در میان نماند؛ این پیوند از هم گسسته می شود و تاب مقاومت و نگهداری را نخواهد داشت و چشمه ی محبت این دو، می خشکد و دیگر درخت زندگی آنان را سیراب و پایدار نمی گرداند. در این وقت، جدایی بهتر است و خداوند با لطف و محبت خود وعده می دهد که زندگی آینده ی آنان بهتر از گذشته خواهد شد و در رحمت را بر رویشان خواهد گشود. درآیه مبارکه با تمام وضحات اشاره بعمل آمد که: شوهر باید زن خود را آسوده نگهدارد، و طرف ایذا قرار ندهد؛ و اگر شوهر به این امر قدرت نداشته باشد، طلاق دادن مناسب است؛ و الله أعلم بالصواب.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پروردگار با عظمت به عدالت و نیکوکاری نسبت به یتیمان و بیچارگان امر فرمود، اینک در آیات متبرکه (131 الی 134) بیان می فرماید که: الله از اعمال و کردار بندگان بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است؛ اما دوست دارد، بندگان را آغوش را برای خیر و نیکی بگشایند.

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰتٰوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنْ اتَّقُوْا اللّٰهَ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا ﴿١٣١﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است. و البته ما کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است، و نیز شما را سفارش کردیم که [در همه امورتان] از خدا بترسید، و اگر کافر شوید (به الله هیچ زیانی نیست، زیرا یقیناً هرچه در آسمان ها و هر چه در زمین است از الله می باشد، و الله بی نیاز (و دارای صفات کمال) ستوده است. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاِيَّاكُمْ»: شما را ای اهل قرآن! «اتَّقُوا الله»: از خدا بترسید. «حَمِيْدًا»: ستوده. **تفسیر:**

«وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ»: همه آنچه در آسمان ها و زمین قرار دارد ملک خداست.

باید گفت که: سفارش به پرهیزگاری سفارش همه انبیاست و تکرار این توصیه در همه ادیان، از اصول مهم تربیتی شراعیع آسمانی بشمار می رود. باید گفت که: مشترک بودن دستورات الهی در همه ادیان، عمل به آنها را آسان می نماید طوریکه می فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰتٰوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ»: به انسان اول و آخر توصیه کردیم و آنچه را که به شما امر کردیم به آنها نیز دستور دادیم و به آنها گفتیم: یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «اَنْ اتَّقُوا الله» «از الله بترسید و او را اطاعت کنید» و تقوی الهی

را پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و طوریکه یادآور شدیم که: این سفارش دیرینه‌ای است که الله متعال پیوسته و بطور متداوم بدان توصیه و سفارش کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد الله و عزوجل خوشبخت می‌شود و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیان‌مان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود و هم به ما می‌فرماید.

«وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: و اگر همه کافر شوید زیانی به الله نمی‌رسد؛ چون از بندگان مستغنی است و مالک تمام مکنونات آسمان‌ها و زمین است. در ضمن قابل یاد دهانی است که: کافر شدن، مردم را از تحت قدرت الله متعال خارج نمی‌کند.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً» (131): خداوند غنی است و با داشتن مالکیت آسمان‌ها و زمین، نیازی به عبادت و ایمان ما ندارد. خدا از بندگان بی‌نیاز و در ذات خود قابل ستایش است. طاعت مطیعان مر او را سودی نیست و نافرمانی نافرمانان به او زیانی نمی‌رساند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین) باشد. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وکیل»: یار و یاور، سرپرست، محافظ.

تفسیر:

«وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» (132): «و آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در زمین است، از الله است و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین) باشد یعنی ملکیت الله متعال بر آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملکیت قهر، قدرت، احاطه و علم است.

این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال‌اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقتش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است.

قابل دقت و تذکر است که در آیات متبرکه قبلی: خداوند متعال سه مرتبه فرموده است: «وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: (و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است) مقصود از اول، گشایش و وسعت است؛ یعنی، در بارگاه او هیچ کمی و زیان نیست؛ مقصود از دوم، بیان بی‌نیازی و صمدیت اوست؛ یعنی، اگر شما از الله متعال انکار ورزیدید، هیچ اعتنائی به آن ندارد؛ مرتبه سوم، اظهار رحمت و چاره‌سازی وی است، به شرطی که پرهیزگار باشید.

بنابراین گفت که بیدار، هوشیار و بدانیم که خداوند متعال کمترین نیازی به هستی ندارد و کفر کافران هم او را زیان نمی‌رساند، همان‌گونه که شکر شاکران برای او سود ندارد. مفسر جار الله زمخشری می‌فرماید: تکرار این آیه، برای تثبیت چیزی است که موجب پرهیزگاری، تقوا، زهد و خدا پرستی می‌گردد، تا بندگان متقی و فرمانبردار باشند و از

دستورش سرپیچی نکنند؛ چون خوف و خشیت تقوا و پرهیزگاری، سرچشمه ی زلال و جوشان همه ی نیکیها و خیر و رحمت است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾
ای مردم! اگر الله بخواهد همه شما را از میان برمی دارد، و مردمان دیگری را [به جای شما] می آورد؛ والله همواره بر این کار تواناست. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُذْهِبْكُمْ»: شما را از میان برمی دارد. شما را نابود می گرداند. «آخَرِينَ»: جمع آخر، دیگران، کسانی دیگر.

تفسیر:

مهلت دادن خداوند به کافران از عجز او نیست بلکه از نشانه های حکمت اوست. طوریکه می فرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ»: ای مردم! اگر الله تعالی اراده کند تا شما را تباه، برباد فنا می سازد و به جای شما دیگران را بیاورد، چه کسی الله متعال را از این عمل باز می دارد؟ چه کسی می تواند او را این امر عاجز سازد؟ باید گفت: امکانات و موقعیتی که دارید همیشگی نیست، بلکه مربوط به اراده الله متعال است. نباید به خود مغرور شویم.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا (133)»: و خدا بر انجام دادن چنان عملی توانا و قادر بود. یعنی قدرت الله متعال نافذ و جاری است، و خداوند متعال قادر است که به یکبارگی شما را نابود گرداند، و از صفحه گیتی محو سازد، و مردم دیگری بوجود آورد که مطیع و فرمانبر او باشند. ازین جا نیز بی نیازی و صمدیت پروردگار با عظمت به خوبی آشکار می شود؛ و نیز به کسانی که فرمان او را نمی برند، پوره تخویف و تهدید شده است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

کسانی که ثواب دنیوی بخواهند (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند بدانند که در اشتباه اند زیرا) در نزد خدا ثواب دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ»: کسی که جویای نعمت دنیا و منافع این سرا، از راه حلال شود، خداوند نعمت آخرت و منافع آن سرا را نیز نصیب وی می کند، و تنها او است که مالک نعیم هر دو جهان است و... (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

در انسان غریزه سودجویی است. قرآن عظیم الشان از این غریزه در تربیت انسان ها استفاده می کند. و می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: هر کس در پی مکافات این جهان باشد [و به آخرت نیندیشد]، بداند که: پاداش هردو جهان نزد الله متعال است. دین مقدس اسلام دین جامع و خواهان سعادت مردم در دنیا و آخرت و دستیابی به هر دو است. اگر دنیا هم می خواهیم، از الله تعالی بخواهیم، که همه چیز به دست اوست، «وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (134)»: باید به حقیقت، مؤمن و مخلص بود نه به ظاهر، چرا که خداوند، شنوا و بیناست الله متعال بر همه اعمال این مردم آگاهی دارد و تمام گفتارها را می شنود و تمام افعال را می داند و بر او هیچ امری مخفی و پوشیده

نیست. اوتعالی مخلص و ریا کار، صادق و کاذب را می‌داند و هر که نیتی را پنهان کند خدای تعالی او را می‌داند و به ظهور می‌رساند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (135 الی 136) به موضوعاتی: عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی، بحث بعمل آمده است. واقعیت امر اینست که: استقرار و تداوم یک جامعه، بی عدل و داد، محال است و ماندگاری نظام و برپایی مُلک و کشورداری هم، به عدل، به کمال می‌رسد. بنابراین، عدل، اساس و بنیان همیشگی ملک و مملکت به شمار می‌آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، همیشه بر پا کننده عدل باشید و برای الله گواهی دهید، اگر چه (آن گواهی) به ضرر خودتان، یا والدین، یا خویشاوندان تان باشد، و اگر (یک جانب دعوا) مال دار یا تنگ دست باشند، پس الله نسبت به آنها اولی‌تر است، پس از هوای نفس پیروی نکنید تا (تجاوز نکنید و) به انصاف رفتار کنید، و اگر (در گواهی دادن) زبان بیچانید (و درست گواهی ندهید) یا (از گواهی دادن به حق) اعراض نمائید، پس (بدانید که) الله به آنچه می‌کنید خبردار است. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: برپا دارندگان عدالت به شیوه ی تمام و کمال، پویندگان راه عدل و داد. «قِسْطٌ»: مرحله ای عالی تر از عدل است. «شُهَدَاءَ لِلَّهِ»: گواهی دهندگان برای خدا. «فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا»: خشنودی خدا از خشنودی آن دو سزاوارتر است، مصلحت مستمند و ثروتمند در دست اوست. «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ»: در شهادت از هوی و هوس پیروی نکنید. «أَنْ تَعْدِلُوا»: این که عدالت نکنید، این که راه انحراف نپویدید. «إِنْ تَلُوتُوا»: اگر از راه حق منحرف شوید، اگر زبان از گفتن حق بیچید، اگر زبان بازی کنید. کلمه ی «تَلُوتُوا» از ریشه ی «لی» به معنای پیچاندن و تاب دادن است که مراد از آن در این آیه یا گرداندن زبان به ناحق و تحریف گواهی است و یا تاب دادن به اجرای عدالت و ایجاد تأخیر در آن است. «تَعْرِضُوا»: خودداری کنید.

باید گفت که: تمام کلمات و جملات این آیه در راستای تشویق و تأکید بر عدالت است. قیام به عدالت و گواهی به عدالت ودوری از هرگونه علاقمندی شخصی، نژادگرایی و یاضعیف‌گرایی، معیار حق و عدالت است، نه فقر و غنی، یا خویش و خویشاوند.

تفسیر:

بر پاداشتن عدالت هم واجب است، هم لازمه ی ایمان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: ای آنان که به الله ایمان دارید و کتابش را تصدیق می‌کنید، برای برقرار کردن عدالت و درستی و راستی تلاش کنید. از الله بترسید. در میان مردم، در آنچه که از امورشان بر عهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شمايند از زنان و فرزندان. مفسران می‌نویسند که: خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد.

«قَوَّامِينَ»: صیغه ی مبالغه بوده و بیانگر آن است که به هیچ وجه بی عدالتی و ظلم روا نیست.

قیام به عدالت، باید بمثابه خوی و خصلت شخص مؤمن مبدل گردد. کلمه «قَوَّام» یعنی بر پا کننده دائمی قسط و عدل. عدالت باید در تمام ابعاد زندگی انسان پیاده گردد. عدالت، حتی نسبت به غیر مسلمان نیز باید مراعات شود.

«شُهَدَاءَ لِلَّهِ»: یعنی گواهی دادن را فقط به خاطر رضایت خدا اقامه نمایید. یعنی: در ادای گواهی، الله را در نظر داشته باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است. نباید هدف از گواهی دادن، دستیابی به اغراض دنیوی باشد.

«وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»: ولو این شهادت بر علیه خود شما یا پدران و نزدیکان شما باشد. شهادت را به گونه درست برجا نماید و هیچگاه نباید قرابت و نزدیکی، شما را از گفتن کلمه حق و شهادت صادقانه بازدارد، بناً رعایت مصالح خود و بستگان و فقرا، باید تحت الشعاع حق و رضای الله متعال باشد.

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا»: هنگام شهادت نباید ثروت و غنماندی، قدرت و منصب شخصی، شما را از شهادت حق بازدارد و یا اگر بینوا باشد نباید به خاطر ترحم و دلسوزی از دادن گواهی علیه او امتناع نمود.

«قَالَ اللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا»: و آگاه باشید که الله متعال بر فقیر و غنی سزاوارتر است و او بر این امر که چه چیزی به مصلحت فقیر یا غنی است آگاه می باشد و کفالت روزی هر دو بر عهده خداست، «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا»: پس بر شماست تا از واردات نفس ظالم و ستمگر که همواره به دنبال ارضای مردم و غضب ساختن خدای مردم است پیروی نکنید بلکه همواره کلمه حق را بگوئید خواه موجب رضایت کسی شود و یا هم موجب خشن و غضب او.

ابن کثیر فرموده است: یعنی هوی و تعصب و کینه ی مردم نسبت به شما نباید باعث شود که در کارهایتان عدالت را رها کنید، بلکه باید در هر حال به آن پایبند باشید. (مختصر ابن کثیر 447/1).

«وَلَوْ أَنْ تُلْوَا أَوْ تُعْرِضُوا»: اگر زبان را از گواهی به حق باز دارید و مستقیماً از آن رویگردان شوید، پیچانیدن زبان این است که هنگام گفتن سخن راست؛ زبان را چنان می پیچانند و کج می کنند که شنونده به شبهه افتد؛ یعنی، واضح راست نمی گویند؛ «اعراض» آن است که پوره سخن نمی زنند، بلکه سخنانی را که به کار می آید نگه می دارند. در هر دو صورت، اگرچه گوینده دروغ نگفته باشد، اما بنابر عدم اظهار حق گنهکار می شود؛ باید شهادت راست و آشکارا و کامل ادا شود.

«فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (135)»: خدا از اعمالتان آگاه است، منظور این است که شما در ادای شهادت صادق باشید و اگر شهادت را تحریف کنید و یا بپوشید به زودی خدای تعالی آن را می داند و آمار می گیرد تا براساس آن شما را محاسبه نماید؛ چون او بر عملکرد همه آگاهی دارد و هریکی را بنابر عملکردش جزا و پاداش می دهد.

طوری که در فوق یادآور شدیم حکم این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می باشد، اما اعراض و

زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن‌گفتن با وی سربپیچد.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که این آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقّی درباره پسرکاکا یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و مسکین می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به الله و رسول او و به کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، و به کتابی که پیشتر نازل کرده، ایمان محکم و جازم آورید. و هر که به الله و فرشته‌های او و کتاب‌های او و پیغمبران او و به روز آخرت کفر ورزد، پس یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آمِنُوا»: ایمان بیاورید، بگروید، پایدار باشید. «ضلالاً بعیداً»: گمراهی بس فراوان، دور و دراز.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: یعنی ای کسانی که به الله و رسولش ایمان دارید! بر ایمان ثابت قدم، پابرجا و استوار باشید.

«وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ»: و بر شماست تا به قرآنی که بر محمد صلی الله علیه و سلم به صورت مفصل و مجمل نازل شده «وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ»: و به کتاب‌هایی که بر پیامبران گذشته فرو فرستاده شده ایمان آورید.

مفسر ابو سعود فرموده است: منظور از کتاب، جنس کتاب است که جمیع کتاب‌های آسمانی را دربر می‌گیرد. (ابو سعود 389/1).

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (136)»: هرکس به هریک از آنها ایمان نداشته باشد، از راه هدایت خارج شده و کاملاً از هدف و مقصد دور شده است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند متعال می‌باشد. هرکسی که اسلام را می‌پذیرد، به وی لازم است که تمام احکام الهی (ج) را از ته دل یقین و باور کند؛ کسی که از ارشادات الهی یکی را هم نپذیرد، مسلمان نیست! تنها مظاهره و گفتار اعتبار ندارد.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال در آیات قبلی به مردم دستور فرموده، تا به الله، پیامبر و کتابهای آسمانی ایمان بیاورند. اینک در آیات (137 الی 141) درباره منافقان وصفات آنان و موضوع

مجازات منافقان و گروه های که یکبار ایمان می آورند و دوباره از دایره ی ایمان خارج میشوند مورد بحث قرار داده میشود.

این دو گروه عبارتند از:

1 - گروه اول کسانی اند که: آنان که ایمان می آورند و سپس به سوی کفر باز می گردند و بر سر کفر و گمراهی می میرند، که دیگر پس از مرگ، مورد آمرزیدن قرار نخواهند گرفت.

2 - گروه منافقان، که به ظاهر اسلام را پذیرفته اند؛ اما در حقیقت کافرند و با کفار همدست و مهربان اند و سر دوستی دارند. آنان نیز شکنجه ی دردناکی در دوزخ می بجشند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾

کسانی که ایمان آوردند، سپس کفر ورزیدند، باز ایمان آوردند، و بار دیگر کافر شدند، آن گاه بر کفر خود افزودند، الله آنها را هرگز نمی بخشد، و آنها را (به راه حق) هدایت نمی کند (چون که منافق اند). (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَادُوا كُفْرًا» (زاد): بر کفر خویش افزودند.

تفسیر:

در صدر اسلام تعداد از پیروان اهل کتاب در حضور مسلمانان اظهار ایمان می کردند و برای القای شبهه دوباره کافر می شدند و دلیل کفر خود را نادرستی اسلام دلیل می آوردند. طوریکه قوم یهود ابتدا به موسی علیه السلام ایمان آوردند، سپس گوساله پرست شدند، سپس توبه کرده و خداپرست گشتند، باز بر عیسی علیه السلام کفر ورزیدند و سپس با کفر خود به پیامبر اسلام، بر کفر خود افزودند.

مشابه این آیه در سوره (آل عمران، ۹۰). هم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» توبه همچو اشخاص پذیرفته نمیشود و از جمله گمراهان واقعی بحساب می آیند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا» این آیه در مورد منافقین آمده است که ایمان آوردند و سپس مرتد گشتند، سپس ایمان آوردند سپس مرتد شده و بر کفر مردند. (یعنی اینکه یهود به موسی ایمان آوردند و سپس با پرستش گوساله کافر شدند و بعد از بازگشت حضرت موسی باز ایمان آوردند و بعد از آن حضرت قسمی کافر شدند، سپس با کافر شدن به حضرت محمد بیشتر در کفر فرو رفتند. نظر قتاده چنین است و طبری آن را اختیار کرده است).

قابل یادآوری است که: بی ثباتی در عقیده، به گمراهی نهایی و عدم آمرزش الهی می انجامد.

این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می کنند، ولی آن گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می نمایند.

ابن عباس (رض) فرموده است: تمام منافقان عهد پیامبر صلی الله علیه و سلم شامل مفهوم این آیه می باشند.

ابن کثیر فرموده است: الله متعال از انسانی خبر می دهد که ایمان آورده و سپس از آن برگشته، دوباره به ایمان بازگشته، و بعد از آن مرتد شده و تا دم مرگ بر گمراهی بوده است چنین انسانی بعد از مرگ بخشوده نمی شود و توبه ی او قبول نیست، و مخرج و مفری از عذاب مقرر الهی را ندارد و راهی به سوی هدایت نمی یابد. (مختصر ابن کثیر 448/1).

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس (رض) می فرماید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماماً دست بکشد، در این صورت خداوند متعال او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می نماید و ویران می سازد. علی (رض) با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود. «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (137)»: الله متعال از آنان چشم پوشی و صرف نظر ندارد و آنان را راهی بهشت نمی کند.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: معنی آیه این نیست که اگر آنها بعد از مرتد شدن ایمان خالص بیاورند از آنها پذیرفته نمی شود و بخشوده نمی شوند، اما چنین امری دور و بعید و غریب است که انگار اتفاق نمی افتد. و چنین است حال فاسقی که توبه می کند و برمی گردد و باز توبه می کند و باز برمی گردد، و امید پایداری از او نمی رود، و غالباً چنین کسی بر بدترین وضع می میرد. (تفسیر کشاف 347/1).

سپس خداوند متعال از سرانجام و سرنوشت منافقین خبر داده و فرموده است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

به منافقان خبر ده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَشِّرِ»: خبر ده، مژده ده، این بشارت، برای انداز و ریشخند و تمسخر است.

تفسیر:

«بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (138)»: ای محمد! منافقان را بر سیل تمسخر و استهزاء به عذابی دردناک و مجازات شدید بشارت ده، زیرا آنها به مؤمنان تمسخر و استهزاء می کنند، این عذاب به آنها بنابر اعمال زشتی می رسد که مرتکب شده اند.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُّوْنَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای الله است. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِ»: غیر از، به جای. «أَبِيتُّوْنَ»: آیا می طلبند؟ آیا می جویند؟

تفسیر:

در صدر اسلام، منافقان با یهود مدینه و مشرکان مکه رابطه داشتند تا اگر مسلمانان شکست خوردند، آنها ضرری نبینند و جایگاه خود را از دست ندهند. طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» همانها که کافران را،

بجای مؤمنان، دوست خود بر می‌گزینند، آیا اینها می‌خواهند از آنان کسب عزت و آبرو کنند. یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دل‌ها و عواطفشان با کافران است. باید بعرض رسانید که: عزّت را در وابستگی به کفار جستن، خصلتی همیشگی منافقانه است.

«أَيُّبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ»: عجیب است کار این‌ها!! اراده نصرت و پیروزی و مقام و منزلت را از کفار می‌جویند در حالی که کافر مالک چنین چیزی نیست. مالک آن الله متعال است خدایی که هیچ‌کس عزیزتر از او نیست، استفهام انکاری است؛ یعنی کفار که خود قدرت و عزتی ندارند، پس شما چگونه آن را از آنها می‌جویید؟! «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (139)» از این‌روی عزّت برای او و پیامبر و مؤمنان است چنان‌چه کرامت، پیروزی و ثواب و نعمت ماندگار نیز نزد آن‌هاست، چرا این‌ها از کسی که مالک این امور است نمی‌خواهند.

مفهوم «عزّت» در زبان عربی نسبت به زبان‌های دیگر دارای مفهوم وسیعی می‌باشد. در سایر زبانها عزت تنها به معنای احترام و جایگاه می‌آید. اما معنا و مفهوم آن در عربی این است که انسان در چنان جایگاه والا و غیر قابل دسترسی قرار داشته باشد که هیچ‌کسی هیچ‌آسیمی نتواند به او برساند. به عبارت دیگر عزت مترادف با «حرمتی غیر قابل هتک» است.

عزّت تنها و تنها به دست الله متعال است. چون سرچشمه‌ی عزّت یا علم است یا قدرت، و دیگران از علم و قدرت بی‌بهره‌اند.

ابن‌کثیر فرموده است: منظور از تحریک و برانگیختن این است که عزت و غلبه را از خدا بجویند.

مژده در کار خوب بکار برده می‌شود، اما در کارهای بد و در تهدیدات بصورت مقید به کار می‌رود، همان‌طور که در این آیه به صورت مقید به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «بَشِّرِ الْمُتَّقِينَ» کسانی را که اسلام را اظهار نمودند و کفر را پنهان کردند، به بدترین و زشت‌ترین خبر بشارت ده، و آن عذاب دردناک است. و این به سبب محبت و دوستی‌شان با کافران و یاری کردن آنان، و ترک دوستی با مومنان است.

پس چه چیزی آنها را به این کار وادار کرده است؟ آیا می‌خواهند عزّت را نزد کافران بجویند؟ حالت منافقان این‌گونه است که آنها نسبت به خدا گمان بد دارند و بعید می‌دانند که خداوند بندگان مومنش را یاری کند. آنها اسبابی را که نزد کافران است ملاحظه نموده و نگاه‌شان فراتر از آن را نمی‌بیند.

پس کافران را به دوستی گرفته و آنها را مایه عزّت و قدرت و پیروزی خود می‌دانند. در حالی که عزّت و قدرت جملگی از آن الله متعال است، زیرا پیشانی بندگان در دست اوست و خواست الهی در مورد آنان نافذ و جاری است. و خداوند متعال متعهد شده است که دینش را نصرت و بندگان مؤمنش را یاری دهد، گرچه گاهی به خاطر آزمایش‌هایی که بندگان را در بوته آن قرار می‌دهد، دشمنان را برای مدت زمانی بر آنها چیره می‌گرداند، اما سرانجام نیک از آن مومنان است.

در این آیه مبارکه خداوند به شدت مسلمانان را از دوستی با کفار و دوستی نکردن با مومنان برحذر داشته و آنان را از سرانجام وخیم این کار ترسانده و فرموده است، دوستی

با کفار از صفات منافقان است. در این آیه اشاره شده که ایمان مقتضی آن است مومن با مومنان محبت بورزد، و کینه و عداوت کافران را در دل داشته باشد.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

و محققاً الله بر شما در قرآن (این حکم را) نازل کرده است که چون شنیدید که آیات الله مورد کفر و تمسخر قرار می‌گیرد پس با آنان منشینید (در مجالسشان شرکت نکنید) تا آن که به سخن دیگر شروع کنند، و گرنه شما هم (در کفر و استهزا) مثل آنها خواهید بود؛ البته الله همه منافقین و کفار را در دوزخ یکجا جمع می‌کند. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْتَهْزَأُ بِهَا»: مورد ریشخند قرار می‌گیرد، به بازیچه گرفته می‌شود.
«لَا تَقْعُدُوا»: ننشینید. «حَتَّى يَخُوضُوا»: تا بپردازند، تا در آیند، فرو روند.

تفسیر:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»: ای مسلمانان، خداوند متعال بیشتر در قرآن مجید به شما حکم داده است: (دقیقاً در آیه (68) سوره «أنعام». که در آن آمده است: «و چون ببینی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می‌کنند، پس از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین.».

و اینک در این آیه مبارکه هم فرماید: «أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا» هرگاه استهزاء و تمسخری و إنکار نسبت به آیات الله از جانب کفار صورت گیرد و شما در مجلس آن‌ها حاضر باشید، یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزاء به کلام الهی، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن بپردازند.
«فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»: از آن مجلس برخیزید و با آن مقاطعه نموده و در آن سخنی نگوئید تا کفار از سخنان توهین‌آمیز و بحث (استهزاء آمیز) خود دست بردارند و به موضوعی دیگر بپردازند.

اما، هنگامی که به سخنان دیگر مشغول باشند، اگر با آنها بنشینید، ممانعتی وجود ندارد.
«إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ»: اگر شما در آن مجلس باقی بمانید و به استهزاء و تمسخر آنان راضی شوید چنانچه منافقان چنین می‌کنند و با آن‌ها بنشینید و سخنان آنان را شنیده و با آن‌ها در سخن همنوا شوید، «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (140)»: در چنین حالی شما با آن‌ها در گناه همراه خواهید بود، نباید فراموش کنید: کسی که راضی به گناه دیگران باشد، شریک گناه است. همانا خدا در روز رستاخیز هر دو گروه کافران و منافقان را در آتش دوزخ جمع می‌کند؛ چون انسان با دوستش محشور است و بر دین او می‌باشد. این وعید از جانب خدا برای برحذر داشتن مومنان از آمیزش و نشستن با کفار و منافقین است. پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می‌دهند، از تقوی است.

فهم جمله: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ» آیه مبارکه می‌رساند که: سکوت در برابر یاوه گویی‌های کفار، نوعی نفاق است. «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ» و همنشینی‌های آخرت، جزای همنشینی‌های دنیوی است.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: از این معلوم شد، در محلی که عیب و طعن در دین گفته می‌شود، اگر کسی می‌نشیند و آن سخنان را می‌شنود، اگرچه خود چیزی نگوید، تنها به نشستن و شنیدن، منافق شمرده می‌شود.

پس چه باید کرد؟:

قبل از همه مسئولیت و تکلیف انسان‌های مؤمن متعهد همین است که: در برابر گفته‌های ناحق دیگران از جمله منافقان نباید بی‌تفاوت باشد. به یاد داشته باشد که: مجامله و سکوت در جلسه گناه، گناه است. هرگاه در مجلس و محفلی که به دین و عقیده او تمسخر و استهزا صورت می‌گیرد، یا باید دفاع کند و با سخنان مستدل و منطقی به جواب و رد مجلسیان بپردازد، یا این که: آن مجلس را ترک گوید و خود را در دام گنهگاران نه اندازد (سورة أنعام آیه: 67).

از فهم جمله: «فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ»: آیه مبارکه معلوم می‌شود که: یا محیط فاسد را عوض کنید، یا از آن محیط خارج شوید. تنها گناه نکردن و مستقیم بودن کافی نیست، باید بساط گناه را به هم زد و جلو انحراف دیگران را هم گرفت. و نباید به بهانه و عنوان آزادی بیان، سعه‌ی صدر، تسامح، خوش اخلاقی، مدارا، حیا، مردم داری، و مانند اینها، در مقابل تمسخر دین سکوت کرد. در نهایت باید عرض داشت که: شرط مصاحبت با دیگران، آن است که ضرر فکری و مکتبی نداشته باشد.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار آمدن حوادث را بر شما می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهمیم در افتخارات و غنائم هستیم!) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم! (پس با شما سهمیم خواهیم بود!) خداوند در میان شما در روز رستاخیز فیصله می‌کند و هرگز الله برای کافران نسبت بر (ضرر) مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَّبِعُونَ»: منتظرند، مترصدند. انتظار گرفتار شدن شما را می‌کشند.
«الم نكن»: آیا نبودیم؟ «ألم نستحذ عليكم»: مگر ما بر شما چیره نمی‌شدیم؟
«إستحذ»: از ریشه ی «حوذ» شتر یا هر حیوانی دیگر را از پشت سوق دادن به طرف جلو راندن، حوذ؛ یعنی، سوق دادن، استحواذ را به استیلا بر هر چیزی اطلاق کرده اند. «سَبِيلًا»: راهی برای تسلط.

تفسیر:

منافقان اشخاص فرصت طلب هستند و از هر حادثه به نفع خود از آن استفاده می‌برند. طوریکه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ»: این منافقان درباره مؤمنان منتظر مراقب اوضاع و احوال و در نهایت گردش روزگار و نزول شکست‌ها و مصیبت‌ها و منتظر فرصت بر آنان‌اند.

«فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ» و هرگاه معرکه‌ای صورت گیرد و پیروزی از آن مسلمانان شود و غنیمتی به دست آورند، «قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ» منافقان به مسلمانان می‌گویند: ما با شما در معرکه مشارکت کردیم از این‌روی سهم خویش را از غنیمت از شما می‌خواهیم، «وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ»: اگر کافران بر شما، مؤمنان غلبه کنند، «قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» و پیروزی از آن کفار باشد خطاب به کافر می‌گویند: آیا ما نبودیم که از مقابله و جنگ بر علیه شما خود را کنار کشیدیم پس حصه ما را از غنیمت بدهید، زیرا ما سبب منع مؤمنان و شکست صف آن‌ها شدیم. در حالیکه ما می‌توانستیم شما را به قتل برسانیم و اسیر کنیم، اما در کنار شما قرار گرفتیم و بدین‌ترتیب تصمیم و عزم مؤمنان را سست کردیم تا شما بر آنان پیروز و غلبه حاصل نمودید؟ ما دوستدار شما هستیم و اجازه نمی‌دهیم هیچ‌کس به شما آزار برساند.

هدف این آیه مبارکه؛ این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه دایمی منافقان که الله تعالی اینان را لعنت کند.

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: حق تعالی خبر می‌دهد که او به زودی در روز رستاخیز بزرگ مؤمنان، کافران و منافقان را جمع می‌کند و او بر عملکرد همه آگاه می‌باشد.

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (141)»: خدای متعالی بشارت می‌دهد که کافران هرگز بر رقاب مؤمنان تسلط پیدا نخواهند کرد تا اینکه آنان را ریشه‌کن سازند و آنان از روی زمین برچینند، چنین کاری هرگز صورت نخواهد گرفت و اگر برای کافران گاهی پیروزی و غلبه‌ای هم باشد عاقبت و نهایت به اذن الله متعال از آن مؤمنان و پیروزی از بندگان خوب خداوند متعال خواهد بود.

مفسر ابن کثیر گفته است: کفار را به طور کامل بر مسلمانان چیره نمی‌کند که ریشه‌ی آنها را از بیخ بکنند و به کلی آنها را نابود نمایند هرچند در بعضی موارد غلبه‌ای به دست می‌آورند؛ چون سرانجام دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیاست. یعنی: الله متعال کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی از مفسران این آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت الله متعال عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برتر ساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

باید گفت که خصوصیت منافقان اینست که در هر زمانی دارای چنین خصوصیتی هستند. منافعی را که به عنوان یک مسلمان می‌توانند به دست بیاورند، از راه اقرار زبانی و شامل شدن ظاهری در گروه مسلمانان به دست می‌آورند. منافعی که به دست آوردن آنها از راه کفر ممکن است، برای از دست ندادن آنها نزد کافران رفته به هر طریق ممکن به آنان اطمینان می‌دهند که ما چندان «مسلمانان متعصبی» نیستیم. گرچه به ظاهر به گروه مسلمانان وابسته هستیم، اما در واقع میل و علاقه‌ی قلبی و وفاداری و هماهنگی فکری و

فرهنگی ما با شما است و ذوق و سلیقه ی ما به شما نزدیک است و در نبرد میان اسلام و کفر وزن و سنگینی ما در کفه شما قرار خواهد گرفت.
 باید گفت: این آیه مبارکه: ظفرمندی مسلمانان را به کلمه «فتح» از جانب الله و به معرفی گرفته و پیروزی کافران را به کلمه ی «نصیب» نام می برد:
 فتح، نشان بزرگداشت و گرامیداشت منزلت مسلمانان و نصیب در این جا نشان خواری و فرومایگی سهم کافران است.

ظفرمندی مسلمانان، امری والا به شمار می آید و درهای رحمت آسمانی بر رویشان گشوده می گردد. پیروزی کافران و ناسپاسان چیزی جز سهمی بی مقدار از متاع دنیا نیست. (تفسیر کشاف) بدان که: فرجام نیک از آن مؤمنان پارساست. (روم آیه: 47)، (سوره محمدآیه: 7)، (سوره منافقون/ آیه: 8).
 در ضمن باید گفت که این آیه مبارکه به قلب مؤمنان آرامش و اطمینان کافی می بخشد و به آنان نوید می دهد که الله متعال همواره یار و یاورشان است و دشمنان را - از هر گروه و دسته ای - خوار و زبون می گرداند.

یادداشت:

شیوه ی منافقان و دوچهرگان تاریخ این است که هرگز ثابت قدم و یکرنگ نبوده و نیستند و پیوسته منتظرآند که چه کسی روزی به پیروزی و قدرت می رسد، تا سلسله ی ریا و تزویر و چاپلوسی را بجنبانند و به شیوه های منافقانه خود را به او برسانند و اعلام همبستگی کنند. (!!)
 الله تعالی ما را از عمل منافقانه در حفظ و امان داشته باشد. آمین یا رب العالمین.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (142 الی 147) در باره شیوه ی دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران بحث بعمل می آید. باید گفت این آیات، مکمل کننده مفاهیم آیات قبلی در تبیین صفات پست منافقان و احوال و موضعگیری آنان است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

البته منافقین (به گمان خود) با الله نیرنگ می کنند، در حالیکه الله (با تدبیر خود) به آنها نیرنگ می زند، و چون (منافقان) به سوی نماز برخیزند؛ با کسالت برمی خیزند، به مردم (تظاهر نموده نیکی و صلاح خود را) نشان می دهند، و الله را یاد نمی کنند مگر بسیار کم. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخَادِعُونَ»: نیرنگ می کنند، فریب می دهند. «كُسَالَى»: جمع کسلان، سستها، کسلها، تنبلها، خسته دلان. «يُرَاءُونَ»: (رأى، راء): ریا می کنند، برخلاف آنچه که هستند، خود را نشان می دهند.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»: یعنی منافقان اعمالی را از خود نشان می دهند که مانند اعمال فریبکاران است، به ظاهر ایمان را ابراز می دارند، در حالی که در باطن کافرند.

منافقان می‌خواهند با دین و مفاهیم عالی دینی بازی کنند. با ذهن خود طوری می‌پندارند که گویا با الله فریبکاری می‌نمایند در حالی که خداوند متعال با آن‌ها مخادعه می‌کند به این صورت که خون‌های‌شان را در دنیا حفظ می‌کند ولی در آخرت برای آن‌ها مجازات سخت در آتش دوزخ ارزانی می‌دارد.

«یخادعون الله»: رفتار آنان به مانند نیرنگبازان می‌ماند و آشکارا اظهار ایمان می‌کنند و در دل کفر را پنهان می‌دارند.

خداوند متعال مجازات آنان را تحت عنوان «و هو خادعهم» بیان کرده است یعنی: همان رفتار را با آنان خواهد کرد که شخص پیروز در این کار می‌کند، به نحوی که خون و مال آنان را در دنیا مصون از تعرض قرار داد، اما در آخرت سخت‌ترین مرتبت دوزخ را برای آنان مهیا ساخت، ولی در کوتاه مدت نیز همواره آنان را در معرض رسوایی، امکان جنگ، انتقام و ترس همیشگی قرار داد.

منافقان گمان می‌برند که امور را بر خالق و مولای خود مشتبه می‌سازند در حالی که حق تعالی بر آن‌ها امور را مشتبه ساخته و بصیرت‌های آنان را پوشیده و فهم را از عقل‌های آنان در ربوده است.

«وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالاً»: منافق، کسی است که در ظاهر احکام دینی را به جای می‌آورد، اما انگیزه‌های او الهی در آن دیده نمی‌شود از جمله صفات منافقان یکی هم این است که در ادای نماز کسل‌اند، به سنگینی و سستی و بی حالی نماز می‌خوانند، به ثواب و پاداش اخروی امیدوار نیستند و از سزاومجازات هم هراسی ندارند از این‌روی نماز را بدون نیت و محبت و بدون خشوع ادا می‌کنند.

توجه بفرماید قرآن عظیم الشأن نسبت به مؤمنان جمله‌ی «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» به کار می‌برد ولی درباره‌ی منافقان جمله‌ی «قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ» و تفاوت میان «أَقَامُوا» و «قَامُوا» تفاوت میان برپاداشتن و به پا خاستن است.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا او را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هرچند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

«يُرَاؤُنَ النَّاسَ» از نمازشان قصد ریا دارند و می‌خواهند آبرو کسب کنند. و از آن قصد جلب رضایت خدا را ندارند بلکه می‌خواهند با این نماز خون خویش را حفظ کنند و در ظاهر گفته شود که آن‌ها مسلمان‌اند.

ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا. در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار با عظمت اهانت روا داشته است».

«و لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً (142)»: و از جمله صفات دیگر منافقان یکی هم این است که خدای را بسیار کم یاد می‌کنند، هم به زبان و هم به قلب خویش و هر که خدای را

دوست داشته باشد زیاد یادش می‌نماید در حالی که منافق خدای خود را دوست ندارد از این روی به یاد اوتعالی نیست و هر که ذکر الله را به بسیاری انجام دهد از نفاق بری خواهد بود و اگر ذکر فایده‌ای هم نمی‌داشت همین بهره در حق آن کافی بود.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾

منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نه با کافران. و هر کس را که الله گمراه کند پس هرگز راهی (هدایت) برای او نخواهی یافت. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُذَبِّبِينَ»: دودلان، مترددان، سرگردانان. «تَذَبُّبٌ»: حرکت چیزی است که در هوا آویخته باشد و هیچ جایگاه و پایگاه محکم و استواری در روی زمین نداشته باشد. «بَيْنَ ذَلِكَ»: میان کفر و ایمان. «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»: منافق، آرامش ندارد. چون متداوماً باید موضع جدید، تصمیم فوری و عجولانه بگیرد. بناً منافقان، استقلال فکر و عقیده ندارند به هر حرکتی می‌چرخند، به دیگران وابسته و بی‌هدف سرگردانند.

تفسیر:

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»: این منافقان در بین کفر و ایمان آشفته و متردد و متحیرند. متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند. نه به اسلام اطمینان دارند، و نه به کفر، گاهی با مؤمنان‌اند و زمانی با کافران، خداوند متعال آنها را به «متحیر در دین» وصف کرده است. حتی در مواضع اعتقادی و بینش فکری، قاطعیت لازم است.

«لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ»: نه به مؤمنان منتسب‌اند و نه به کافران. گاهی به یک جانب می‌گرایند، و گاهی به دیگر جانب؛ این‌ها بر هیچ رأی و نظری ثابت و استوار نیستند و بریک مبدأ قرار ندارند، و به اصطلاح هر روزی جامه‌ای نو می‌پوشند و در شکلی خاص مطابق مصالح و مطالب دنیوی خویش به ظهور می‌رسند، طوری که اگر مصلحت با مؤمنان باشد در صف آن‌ها داخل می‌شوند و اگر با کافران باشد با آن‌ها سیر می‌کنند.

«وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (143)»: حق تعالی این‌ها را گمراه نموده و کسی را که الله متعال توأم با علم گمراهش کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت و نه کسی برایش طریق را نشان می‌دهد و نه دستش را می‌گیرد، بلکه این شخص در طغیان و سرکشی همچنان باقی می‌ماند. و باید گفت: نفاق، درد بی درمان است. و منافق، مورد قهر خداوند است.

سپس مؤمنان را از دوستی و موالات با دشمنان دین برحذر داشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید آیا (کفار را دوست گرفته) می‌خواهید در پیشگاه الله دلیلی واضح علیه خود قرار دهید؟. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان. سرپرستان. «سُلْطَانًا مُبِينًا»: دلیل آشکار.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: دوستی و مصاحبت مؤمنان را رها نکنید، و به دوستی و مصاحبت و موالات کافرانی که از رحمت الله متعال محروم هستند روی نیاورید. باید گفت که: پذیرش ولایت کفار با ایمان اصلاً سازگار نیست. وتولی و تبری، دوستی با مؤمنان و دوری از کافران، لازمی ایمان است. «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (144)»: مسلمانان را ترك نمودن، و با کافران دوست شدن، چنانکه منافقان می‌کنند، دلیل نفاق است؛ پس ای مسلمانان، شما هرگز چنین مکنید! ورنه، الزام صریح و حجت کامل الهی بر منافقت شما استوار می‌شود. ابن عباس (رض) فرموده است: «سلطان» در قرآن عموماً به معنی دلیل است. «سلطان» دلیل آشکار، یعنی: کافران را به دوستی گرفتن دلیل نفاق است. از صعصعة بن صوحان روایت کرده اند که او به برادرزاده اش گفت: با مؤمنان راستین باش و با کافران و بدکاران به اخلاقی نیکو رفتار کن که افراد بدکار از اخلاق نیکوی تو راضی می‌شوند؛ اما بر تو واجب است که با مؤمنان رفتاری راستین داشته باشی. (کشاف) **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵)** بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از دوزخ اند، و هرگز برای آنان مددگاری نخواهی یافت. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدَّرَكِ»: مکان. «الْأَسْفَلِ»: پایین، قعر، جایگاهی در بیخ جهنم، ته هر چیز.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»: البته منافقان در طبقه زیرین دوزخ قرار دارند، زیرا عملکرد آن‌ها از عملکرد کفار بدتر است. باید گفت که: جهنم هفت طبقه دارد.

درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آنها در طبقه ی زیرین آتش قرار دارند؛ چون آنها کفر و مسخره و استهزا به اسلام و مسلمانان را باهم جمع کرده اند. آتش جهنم دارای طبقات و بهشت دارای درجات است.

مفسران گفته اند: آتش هفت طبقه است که اول «جهنم» است بعد از آن «لظى»، سپس «حطمه» و بعد از آن «سعیر»، و آنگاه «جحیم» و بعد از آن «هاویه» می‌آید. و گاهی اوقات بعضی از طبقات به نام دیگری نامیده می‌شود؛ چون لفظ (نار) آتش همه را در بر می‌گیرد. در البحر چنین آمده است.

اگر سؤال شود که: چرا منافق مجازات سخت تر از کافر می‌بیند؟ در جواب باشد گفت: زیرا منافق در کفر مانند کافر است، اما از آن روی که دشمنی خود را با مؤمنان پنهان می‌کند، بر کفرش افزوده می‌شود. (تفسیرکشاف)

«وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (145)» برای آن منافقان یاور و معینی نمی یابی که در عذاب خدا آنان را یاری دهد. و آنان را از این درک اسفل نجاتشان دهد. در قیامت، راهی برای نجات منافقان نیست.

عبدالله بن مسعود (رض) می فرماید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که: منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت بتوان آن را بازپس دهد. علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

آن‌ها به دین استهزا و با مؤمنان فریبکاری و تمسخر می‌کنند و با اولیا و دوستان الله متعال از در مکر و حيله وارد می‌شوند و مشرکان را از لابلای صف مؤمنان یاری می‌رسانند.

یادداشت:

منافق از کافر خطرناکتر است، از این رو عذابش شدیدتر است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»: خدا در قبول کردن توبه ی کافران فقط خاتمه دادن به کفر را شرط قرار داده است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»: ولی در مورد قبول کردن توبه ی منافق چهار امر را شرط قرار داده است: توبه، اصلاح، اعتصام و اخلاص در دین: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»: پس نشان می دهد که منافقان از کافران بدترند و به غضب و کینه ی خدا شایسته ترند، و از خدا دورترند. آنگاه گفته است: «فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: و نگفته است: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ»، پس از آن گفته است: وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: و به عنوان نشان دادن کینه و اعراض از آنان و زشت نشان دادن کفر و نفاق نگفته است: و سوف يؤتیهم. خدا ما را به اسرار کتابش بیشتر آشنا و آگاه فرماید. آمین!

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶)

مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به دین الله چنگ زدند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود و به زودی خدا مؤمنان را ثواب بزرگ خواهد بخشید. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِعْتَصَمُوا»: چنگ زدند. متوسل شدند. «إِعْتَصَمُوا بِاللَّهِ»: به کتاب و شرع خدا تمسک جستند. تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن».

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»: مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، درمی یابیم که: راه توبه، برای همه حتی منافقان باز است و آنان را از «درک اسفل» به بهشت اعلا می‌رساند.

«وَأَصْلَحُوا»: و اعمال خود را اصلاح کنند یعنی آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند و نیت خود را پاک نمایند.

«وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» و به کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم چنگ زند و عمل به شریعت را با جنگ و دندان لازم گیرد و در اعمال خویش اخلاص داشته، «وَ اَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند.

از سیاق آیه مبارکه: «أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا وَ اَخْلَصُوا» در می یابیم که: توبه‌ی هر گناهی، به شکلی است. توبه‌ی نفاق، اصلاح به جای تخریب، اعتصام به خداوند به جای وابستگی به این و آن، و اخلاص به جای ناخالصی است.

«فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: پس چنین افرادی در روز قیامت از زمره‌ی مؤمنان می باشند. در ضمن قابل یاددهانی است که: منافقان ثواب، در جدا شدن از همفکرانشان احساس غربت نکنند. چون دوستان بهتری رانصیب می‌گردد.

«وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (146)»: پس خداوند به زدوی به مؤمنان مکافات بزرگی می بخشد، پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است. یعنی اگر منافق هم از نفاق توبه کند، و اعمال خود را اصلاح نماید، و دین پسندیده خدا را استوار گیرد، و به الله متعال توکل کند، و دین خود را از ریا و سایر مفسد پاك نگهدارد، مسلمانان خالص است؛ در دین و دنیا با مؤمنان خواهد بود، و ثواب بزرگی را که مؤمنان می‌یابند، او نیز می‌یابد؛ به شرطی که از نفاق به راستی توبه کند.

منافق کیست؟

اگر سؤال بعمل آید که منافق کیست؟ در جواب باید گفت: در شریعت اسلامی منافق کسی است که آشکارا ادعای ایمان کند، اما در نهان و خفا کافر باشد؛ ولی علت آن که مرتکبان فسق و فجور منافق نامیده شده اند، برای سخت گرفتن بر آنان است، چنان که در روایت آمده است: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»: هر کس که نماز را از روی عمد به جای نیاورد، کافر است. و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثَلَاثٌ مِنْ كُنْ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ، وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا أَوْثَمَنَ خَانَ: سه چیز از جمله خصوصیات هستند که اگر در کسی باشند، منافق است، هر چند که نماز بگزارد و روزه بگیرد و بپندارد که مسلمان است، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و در وعده خویش خلاف کند و چون به او اطمینان کنند، خیانت بورزد.»

از حُدَيْفَه (رض) پرسیدند: منافق کیست؟ در جواب فرمود: کسی که مُتَصِف به صفت اسلام باشد، و به آن عمل نکند.

از ابن عمر (رض) پرسیدند: چگونه است که ما چون به نزد سلطان می رویم، سخنانی می گوئیم و چون از آنجا بیرون می آییم، سخنی بر خلاف آنچه گفته ایم بر زبان می رانیم! در جواب گفت: ما در گذشته آن را نفاق به شمار می آوردیم.

شرایط پذیرش توبه:

باید گفت که: شرط پذیرش توبه ی کافران، یکی است که قرآن در سوره ی انفال (آیه ی 38) می فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَنْتَهُوا يَغْفِرَ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ...»: ای محمد! به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند و از کفر دست بردارند، گذشته ی آنان آمرزیده می شود. پس شرط پذیرش توبه ی درست از اهل نفاق، چهار چیز است:

1- خودداری از نفاق و دورویی به گونه ای که دیگر بازگشت نداشته باشد،

- 2 - اصلاح کردن کردار و زدودن آن از تمام پلیدیها، ترفندها و توطئه های شبانگاهان،
- 3 - در آویختن و متوسل شدن به قرآن و شریعت الهی،
- 4 - آیین و دین و اندیشه ی خود را برای خشنودی ذات آفریدگار خالص و پاکیزه و از آن او بگردانند.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، وَأَصْلَحُوا، وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ، وَأَخْلَصُوا دِينَهُمُ لِلَّهِ» با وجود این شروط چهارگانه، هنوز تردید و شک و شبهه‌ای در توبه ی آنان باقی مانده؛ از این رو، خدای دانا به وجود ایمانشان حکم نکرده؛ بلکه آنان را در معیت مؤمنان قرار داده است: «فَاُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» نمی فرماید: «فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ» شاید توبه ی آنان، مکر و ترفند باشد. پس در آیه ضمیری برای آنان بازنگردانیده است، اما به صراحت از مؤمنان نام می برد و می فرماید: «وَسَوْفَ يُؤْتِيكَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» نمی گوید: «وَسَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا»: خدا به مؤمنان مزد و پاداش بزرگی خواهد داد. [تفسیر الواضح المیسر...].

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷)

اگر شما سپاس گزار [نعمت های بی شمار حق] باشید و ایمان آورید، الله به عذاب (دادن) شما چه می‌کند؟ و الله قدر دان (نیکی‌ها و) داناست (از نیکی بندگان آگاه می‌باشد). (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَكَرْتُمْ»: سپاسگزار شدید. «عَلِيمًا»: دانا، آگاه.

تفسیر:

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ»: یعنی خدا در عذاب دادن شما چه نفعی می برد؟ چه مصلحتی برای الله متعال در تعذیب بندگان نهفته است؟ چه منفعتی برای خالق در عذاب دادن مخلوق است؟ خدای تعالی چه خیری را از نزول عذاب شدید بر بندگان خود اراده دارد؟ آیا خدا می‌خواهد خشم خود را فرو کشد؟ یا اراده انتقام دارد؟ یا می‌خواهد از خلال این مجازات برای خویش نفعی به دست آورد یا ضرری را دفع کند؟ چنین اموری هرگز نخواهد بود، زیرا خدای تعالی از همه چیز و همه کسی بی‌نیاز است. ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده‌است تا خود را اصلاح نمایند.

«وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (147)»: باوجود بی‌نیازی از طاعت بندگان، شاکر است؛ در مقابل عمل اندک پاداش زیاد عطا می‌کند.

پایان جزء پنجم

خوانندگان گرامی!

این دو آیه ذیل هریک آیات (148 الی 149) با آیه های قبلی که درباره ی منافقان و اهل کتاب بود-پیوند دارد. در آیه های قبلی، الله متعال، مؤمنان را از عیبه‌ها و صفات بد آنان هشدار داد و تبیین فرمود که جایگاهشان تحترین و اسفلترین جای دوزخ است.

در آیات متبرکه (148 الی 149) درمور به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن، اشاره بعمل می‌آید؛ و این که: مؤمنان به طور مطلق - «زبان به بدی گشودن» و «بدگویی» را، بی مفهوم و نامشروع می‌دانند؛ زیرا موجب افشای زشتیها، عیبه‌ها و زیان رساندن به جامعه است؛ اما مشروعیت بانگ

بر آوردن و بلند کردن صدا به ظلم و ستم، بستگی دارد: اگر شخصی مورد ظلم و ستم واقع شود، می تواند، فریاد خود را بلند نماید و به صدای بلند به کوش مسئولین برساند.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾
 الله فریاد کشیدن به بدزبانی (دشنام و فحش) را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ظلم شده است، و الله شنوای داناست. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجَهْرُ»: بانگ بر آوردن آشکارا، ظهور چیزی در نهایت وضوح که: چشم یا گوش آن را به روشنی درک کند. «السُّوءُ»: بدی، بدگویی، بدزبانی، زبان به بدی گشودن. «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»: مگر کسی که بر او ظلم شده باشد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: فحوای آیه مبارکه هذا که به مظلوم، اجازه عدالت خواهی و فریاد می دهد، مشابه (آیه ی 41 سوره شوری) می باشد که می فرماید: «وَأَمَّنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» و هرکس پس از ستم دیدن، یاری جوید و انتقام گیرد، راه نکوهشی بر او نیست.

اینک در آیه هذا می فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر مظلوم که بالایش ظلم صورت گرفته باشد، مجاز است بدی های ظالم و ستمکار را بیان نماید.

نباید فراموش کرد که: ظالم، در جامعه ی اسلامی احترام ندارد، باید محکوم و به مردم معرفی شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال تمام اقوال و سخنان را می شنود خواه بر بدی باشد یا خوبی و خواه گوینده سخن در آنچه می گوید راه صواب را طی نموده باشد یا راه خطا را.

ابن عباس (رض) فرموده است: معنی آیه این است که: درست نیست هیچ کس دیگری را نفرین کند، مگر این که مظلوم واقع شود. (مجمع البیان 133/3).

در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم بپرهیزید زیرا در میان او و الله متعال هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ظلم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان جاری سازد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب روآشندن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریاد زدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به شمار می رود.
 «وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (148): و اوتعالی به زودی همه را محاسبه خواهد کرد که خدایی جز او نیست.

در ضمن باید گفت که: در موارد جواز افشای عیوب، از مرز حق تجاوز نکنید، چون خداوند متعال «سَمِيعًا عَلِيمًا» شنوا و داناست.

إِنْ تَبُذُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾

(اما) اگر نیکبها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمائید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است. عفو و گذشت می‌کند) (۱۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا»: اگر خیری را آشکار سازید. «عَفَا»: بسیار در گذرنده، عفو کننده. «قدیرا»: بس توانا. (تفسیر نور). «عَفْوًا قَدِيرًا»: بسیار عفوکننده و بسیار توانا. یعنی عفو خدا از روی ضعف نیست، بلکه در کمال قدرت می‌بخشد. شما نیز با وجود قدرت بر انتقام گذشت نمائید.

تفسیر:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ»: ای مردم! اگر عمل نیک را آشکار یا پنهان کنید، یا کسی را ببخشید که نسبت به شما بد کرده است، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا» (149): عفو از موضع قدرت، ارزشمند است. طوری که می‌فرماید: بدانید که خدا هرچند قدرت انتقام و محاسبه را دارد، در کمال قدرت و توانایی در بخشودگی مبالغه می‌کند.

حسن گفته است: با این که خدا قدرت انتقام را دارد جنایتکاران را می‌بخشد، پس شما هم از سنت خدای تعالی پیروی کنید. (مختصر ابن کثیر 452/1). در حدیث شریف بهروایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بار مسئولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حد درنگرد».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و الله متعال در برابر عفو جز عزت نیفزود و هرکس برای رضای الله تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد».

پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به الله متعال وا می‌گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می‌باشد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (150 الی 152) موضوعاتی در کفر و ایمان و نهایت هر کدام شان بحث بعمل آمده است.

بعد از اینکه که خداوند متعال، مؤمنان را از همنشینی و دوستی و همدمی با کافران منع کرد و برای اهل ایمان بیان نمود که صدا بلند کردن و زبان باز کردن به بدگویی در برابر ظالمان مباح است؛ به بیان دلیل کفر سران اهل کتاب پرداخت که: آنان در ایمان به الله و تمام پیامبران او، خلوص نیت ندارند و راستگو نیستند. بی گمان هرکس به برخی از پیامبران و حتی به یکی از آنان ایمان نیاورد، از زمره ی کفرپیشگان است و مستوجب کیفر و آتش دوزخ خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾

بی تردید کسانی که به الله و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند که (در ایمان آوردن) بین الله و پیغمبرانش جدایی آورند، و می‌گویند: به بعضی (از پیغمبران) ایمان داریم، و بعضی دیگر را انکار می‌کنیم، و می‌خواهند در بین آن دو (کفر و ایمان) راه دیگری را برای خود بگیرند. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»: می‌خواهند میان ایمان آوردن به الله و ایمان آوردن به پیغمبرانش قائل به تفرقه و جدائی باشند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»: آیه متبرکه درباره ی یهود و نصاری آمده است؛ چون آنها به پیامبران خود ایمان داشتند و به محمد صلی الله علیه و سلم و غیره کافر بودند، اما خداوند متعال کافر شدن آنها را به بعضی از پیامبران، بمثابة کافر شدن به تمام آنها قرار داده است، و کفر آنها را به پیامبران به معنی کفر به خدا تلقی نموده است.

«وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»: و اراده دارند بین ایمان به الله و پیامبرانش تفاوت قایل شوند مانند یهودیان که به موسی علیه السلام و تورات ایمان آوردند و به عیسی علیه السلام و انجیل و محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کافر شدند و یا نصرانیان که به عیسی علیه السلام و انجیل ایمان آورده و به موسی علیه السلام و تورات و محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کافر شدند. ولی مؤمنان هم به محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن ایمان آوردند و هم به عیسی علیه السلام و انجیل و موسی و تورات. باید تذکر داد که: نبوت، یک جریان و سنت دائمی الهی و همچون زنجیر بهم پیوسته است. پس باید به همه ی این جریان اعتقاد داشت.

خدای متعال از زبان آنان می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» برخی از کفار اراده دارند بین الله و پیامبرانش تفاوت قایل شوند از این‌روی به خدای یگانه ایمان می‌آورند و از روی حسادت و تجاوز به پیامبرانش ایمان نمی‌آورند و می‌گویند ما به برخی از انبیا ایمان می‌آوریم و به برخی دیگر کافر می‌شویم.

مفسر قتاده فرموده است: کسانی که اینچنین گفتند دشمنان خدا می‌باشند که عبارتند از یهود و نصاری، یهود به تورات و حضرت موسی ایمان آوردند و به انجیل و حضرت عیسی کافر شدند، و نصاری به انجیل و حضرت عیسی ایمان داشتند و به قرآن و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم کافر شدند. و دین خدا یعنی اسلام را ترک نمودند که خدا همه ی پیامبران را بر آن مبعوث کرده است. (طبری 354/9).

بناباید گفت که: کفر به الله متعال و رسولان، یا ایمان به خدا و کفر به همه ی پیامبران، یا ایمان به خدا و کفر نسبت به بعضی انبیا، ممنوع است. راه حق، ایمان به خدا و همه ی پیامبران است.

«وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (150)»: و در این خصوص روش میانه و وسط را برمی‌گزینیم در حالی که این منهج باطل و منحرف است که هیچ خیری در آن نیست و حق تعالی آن را قبول نمی‌کند.

این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی‌کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾

اینان در حقیقت کافران (واقعی) اند؛ و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم. (۱۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقًّا»: یقیناً، بیگمان. «مُهِينًا»: خوارکننده، توهین‌آمیز.

تفسیر:

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»: این‌هایی که چنین می‌کنند و در بین ایمان به الله متعال و پیامبران تفاوت قایل می‌شوند، آنان کافران واقعی هستند، و در کفرشان هیچ شکی نیست، به این معنی آنها هرچند ادعای ایمان هم داشته باشند، به طور یقین کافر حقیقی هستند. این‌ها از ملت اسلام خارج‌اند و برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهند بود. «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (151)»: و خداوند متعال در آخرت عذابی را به عنوان سزا عملکردهای بد و قبیح شان آماده نموده که تنها او بر آن آگاه است.

بصورت کل و خلاصه باید گفت که: جدایی میان پیامبران در ایمان آوردن به آنان جایز نیست و بدون گرویدن به عموم آنان، کسی مؤمن به شمار نخواهد آمد. (بقره آیه 285). ایمان و کفر ضد هم اند و هیچ گاه با هم جمع نخواهند شد و راه دیگری میان این دو وجود ندارد. پس، ایمان؛ یعنی، راه راست و الله پسند و کفر؛ یعنی، راه کج و دروغین. و کسانی که می‌گویند ما بخدا ایمان داریم و بر پیامبران آن ایمان نداریم و یا بعضی از پیغمبران را می‌پذیریم، و بعضی را نپذیریم، و مطالبشان این است که در میان اسلام و کفر مذهب جدیدی برای خود ایجاد کنند! این چنین مردم اصلاً و حقیقتاً کافرند، و برای آنها عذاب خواری و ذلت آماده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

و کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آوردند و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذارند، این گروه زود است که الله اجر (و ثواب) شان را دهد، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا...»: چنین مؤمنانی پیروان محمداند که به همه پیغمبران از آدم تا خاتم ایمان دارند. «أَجُورَهُمْ»: جمع اجر، پاداشهای اعمال آنان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: کسانی که الله را تصدیق می‌کنند و به تمام پیامبران معترف‌اند و در بین آنان تفاوتی قایل نیستند، چنین اشخاصی عبارتند از پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم.

همانطوریکه بیان یافت: باید به الله متعال و تمام پیامبران ایمان داشت. با اینکه درجات انبیا و شعاع مأموریت آنها متفاوت است، ولی ایمان به همه آنها ضروری و حتمی است.

«أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورُهُمْ»: این‌ها در پیشگاه خداوند متعال ثواب و پاداش بزرگی دارند، یعنی به پاس این که به خدا و پیامبران ایمان دارند، پاداش کامل را به آنان عطا خواهیم کرد.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (152)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل، احسان و امتنان بسیار است و او عفو و گذشت از خطا و اشتباهات را دوست دارد و در برابر بدکار از حلم کار می‌گیرد و هر که به سویش بیاید او را مشمول فضل و رحمت وسیع خود می‌سازد.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود، بعد از توضیح و تثبیت این قاعده کلیدی، سیاق آیات بعدی به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان نیاوردند:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع، وقیح یهودان افراطی و سرسخت بحث بعمل آمده است.

قابل تذکر است که این آیات با آیات قبلی مناسبت و پیوند دارد و موضوعاتش بحث از اهل کتاب و آیه‌های قبل نیز تبیینی است در مورد کفر آنان که می‌گفتند: برخی از پیامبران را باور داریم و برخی دیگری را باور نداریم. این آیات بر سر سختی و ناسازگاری آنان دلالت دارد و این که: در صدد دستیابی به راههای ستیزه جویی و کفر و ناباوری اند.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٥٣﴾

اهل کتاب [بنا به خواست نامعقولشان] از تو می‌خواهند که یکباره (ویکجا)، کتابی از آسمان برای آنان نازل کنی، (لیکن تو مرنج) چون از موسی بزرگتر از این را طلب کردند، و گفتند: الله را به ما آشکارا نشان بده، پس آوازی سخت آنها را گرفت به سبب ظلمشان (و هلاک شدند). باز گوساله را معبود خود قرار دادند، (و این بعد از آن که معجزه‌های واضح برای آنها آمد، پس آن (جرم آنها را هم معاف کردیم و به موسی حجت واضح و آشکار دادیم. (۱۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَنَا»: (رای): به ما نشان بده، ما را بنمای. «جَهْرَةً»: آشکارا، به عیان. «الصَّاعِقَةُ»: صاعقه ی آسمانی، آذرخش. «الْبَيِّنَاتُ»: دلایل روشن، معجزاتی چون شکافتن بحر، ید بیضا و عصا... «سُلْطَانًا»: حجت و برهان. مراد معجزاتی است که خدا بدو عطاء فرموده بود. سلطه و قدرت.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در باب شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند: تعدادی از سران یهودی از جمله: کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و دیگران از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود «ألواح» آورد، تو نیز ألواح بیاور تا ایمان بیاوریم؟ [اسراء/۹۰]. (کشاف).

یعنی کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکبارہ بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکبارہ تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجابت بود، نه از روی حقیقت‌جویی.

تفسیر:

باید گفت: در خواست یهودان از رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که قرآن عظیم الشان مانند تورات یکجا نازل شود که البته این این درخواست شان جز یک بهانه‌ای بیش نبود. الله متعال در جواب آنان می‌فرماید: حَتَّىٰ اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْمِعْ لَهُمْ وَاُنصِتْ لَئِنْ كَانُوا يَنْصِتُوا يَذَّبَ اللَّهُ تَبَهُهُمْ وَهُوَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (سوره انفصاف: ۲۳) و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی اند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست. بهانه تراشی کفار، برای ایمان نیاوردن، شبیه به هم است. مشرکان نیز همین تقاضا را از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند طوریکه می‌گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» (آیه: ۹۳ سوره اسراء) (تا آنکه کتابی بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم).

«يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ»: قبل از همه باید گفت: این آیه در مورد اُخبار یهود نازل شد، آنگاه که به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: اگر واقعاً تو پیامبر هستی، همان طور که موسی کتاب را یک جا آورد، تو هم کتابی را یک جا از آسمان برای ما بیاور، این مطلب را به طریق آزار دادن و انکار نمودن، از او درخواست کردند، لذا الله متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم یادآور می‌شود که امت‌های پیامبران پیشین درخواست‌های بسیار غیر معقول‌تر از آنان کرده اند، تا پیامبر اسلام نیز به پیامبران پیش از خود تاسی کند و بردباری را پیشه سازد. اُعمال، افکار و اخلاق ناپسند نیاکان، برای آیندگان سوء سابقه می‌شود طوریکه می‌فرماید: «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً»: طوریکه بزرگتر از آن را از موسی درخواست کردند، از موسی درخواست نمودند که خدا را به چشم خود ببینند. باید گفت که الله متعال با چشم دیده نمی‌شود و مطرح ساختن درخواست رویت و دیدن او بدین صورت ظلم و ستمگری است.

پس ای محمد! از ایمان نیاوردن کفار، نگران و پریشان و دلگیر مباش، چون در برابر همه انبیا افراد لجوج وجود داشتند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یهودان همچو خواهشات را از روی عناد و لجابت مطرح ساختند، در غیر آن موسی علیه السلام خود نیز از الله همین درخواست را بعمل آورده بود، ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رویت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رویت پروردگار در آخرت نیست، به دلیل اینکه در باره وقوع حتمی این رویت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رویت پروردگار در روز قیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده است. و از احادیث وارده درباره رویت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم است: «بی‌گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که

این ماه را می بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی گیرید پس اگر می توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ» انکار حق و انحراف فکری، با اطمینان کامل قهر الهی را در همین دنیا به دنبال دارد. طوریکه به سبب ظلمشان، آتشی از آسمان بر آنان فرود آمد و هلاک و نابودشان ساخت. «ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعَجَلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» بعد از دریافت معجزات و دلایل آشکار و درخشان از قبیل عصا و دست، و شکافتن قلب بحر، گوساله را به عنوان خدا برگرفته و آن را پرستش کردند.

مفسر ابو سعود فرموده است: مسأله ی درخواست رؤیت خدا هرچند از نیاکان و پیشینیان آنها رخ داده است اما چون یهود در تمام امور انجام شده و موروثی از آنها تقلید کرده اند، همان مسأله به آنها نیز منسوب گشته است. (ابو سعود 394/1).
واقعیت امر اینست که: بنی اسرائیل در پی حق نبودند. وگرنه پس از آن همه معجزات، چرا گوساله پرست شدند؟

«فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ»: باوجود بزرگی جرم و خیانتشان از اعمالشان صرف نظر کردیم. از سیاق کلمه «فَعَفَوْنَا» آیه مبارکه دریافتیم که: رحمت الهی حتی گناه گوساله پرستی را هم مورد بخشش قرار میدهد.

«وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (153)»: به موسی حجت و دلیلی واضح دادیم که درستی و صدق نبوتش را ثابت می کند. مفسر طبری می نویسد: آن حجت و دلیل عبارت است از آیات واضحی که خدا به او داده است.

مفسر تفسیر کابلی در مورد آیه مبارکه: «وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا» (و دادیم موسی را غلبه صریح) می نویسد: مراد از غلبه صریح آنست که موسی علیه السلام گوساله مذکور را کشت، و در آتش انداخت، و خاکسترش را به بحر انداخت، و در هوا پراکنده ساخت، و هفتاد هزار گوساله پرست به قتل رسید.

مفاهیم این آیه مبارکه در (آیه ی 63 سوره ی بقره) و در (آیه ی 171) سوره ی اعراف نیز به بیان گرفته شده است.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾

و کوه طور را برای عهد گرفتن از ایشان، بالای سرشان برداشتیم، و به آنها گفتیم: سجده کنان از دروازه داخل شوید، و به آنها گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید، (ماهی را شکار نکنید) و از آنها (در برابر همه اینها) پیمان محکمی گرفتیم. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِمِيثَاقِهِمْ»: به خاطر گرفتن پیمان از آنان. «ادْخُلُوا الْبَابَ»: از دروازه آن قریه در آید، وارد در بیت المقدس، یا اریحاء، یا ایلایاء و... شوید یا از دروازه آن قبله ای که برخی از پیامبران به سویش نماز می خواندند، در آید. «سُجَّدًا»: جمع ساجد، سجده کنان، متواضعانه. «لَا تَعْدُوا»: تجاوز نکنید، از حد نگذرید، حرمت روز شنبه را بدارید. «غَلِيظًا»: مؤگد، استوار، بزرگ.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مشابه این آیه مبارکه، در سورة بقره/ آیات 63 و 93 و نیز سورة اعراف آیهی 171 نیز آمده است.

«وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ»: کوه طور را به سبب پیمان شان [به پذیرفتن تورات، عمل به آن و ایمان به موسی] بالای سر شان برافراشتیم، روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی علیه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، الله متعال کوه طور را بر بالای سر شان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سر شان قرار گرفت، «وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا أَبْوََابَ سُجْدَاً»: و به آنها گفتیم سجدهکنان از دروازه داخل شوید، و پرتواضع و خضوع در مقابل الله متعال وارد دروازه ی بیت المقدس شوید. یعنی: به دروازه شهر بیت المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را پایان انداخته باشید و این در هنگامی بود که الله متعال به آنان اذن فتح بیت المقدس را داد اما آنان فرمان الله را دگرگون کردند و در حال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است. برآنان امر کردیم در لحظه که وارد دروازه بیت المقدس می شوید بگوید: «حطه / اشتباهات ما را محو کند» اما آن ها در حالت استهزا و تمسخر وارد بیت المقدس شده و در عوض «حطه» یعنی «دانه گندم در جو یا موی» گفتند. «وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ»: و به آنها گفتیم روز شنبه را زیر پا نگذارید و به شکار ماهی نپردازید، اما به شیوه همیشگی شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردن و در روز «سبت» (شنبه) به صید ماهی رفتند و خداوند به خاطر نافرمانی، از رحمت خویش، محروم شان کرد.

در تفاسیر آمده است که به یهودان حکم شده بود که روز شنبه ماهی شکار نکنند، و نسبت به سایر ایام روز شنبه در دریا ماهی بیشتر به نظر می آمد؛ یهود حيله کردند و در نزدیک دریا، حوضها ساختند؛ چون روزهای شنبه ماهیان از دریا به حوضها داخل می شد، حوضها را می بستند؛ فردای آن روز به شکار آن می پرداختند. در اثر این فریب و عهدشکنی خدای تعالی آنها را مسخ کرد و بوزینه ساخت که از میان جانوران حيله گر و خسیس می باشد.

«وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (154)»: و از آنان پیمان و عهدهی محکم گرفتیم. این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرَهُمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيًا حَقًّا وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (١٥٥)

پس به سبب عهد شکنی و کفرشان به آیات الله و کشتن پیغمبران به ناحق و گفتن این سخن که بر دل های ما پرده است (لذا ما نمی فهمیم؛ ما آنان را عذاب کردیم) بلکه الله به سبب کفرشان، بر دل هایشان مهر [محرومیت از فهم معارف] نهاده است و ایمان نمی آرند مگر اندکی (از ایشان). (١٥٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غُلْفٌ»: جمع غلاف، پرده، مانع، دل های ما جایگاه سخنان شما نیست.

«طَبَعَ»: مهر زده است و اندرز نمی پذیرد.

تفسیر:

«فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ»: پس به سبب پیمان شکنی، آنها را نفرین و خوار کردیم. «وَكُفِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»: و به سبب انکار قرآن از طرف آنها، «وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ» و کشتن انبیا به ناحق مانند کشتن ناروای حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهما السلام، «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ»: و به سبب این که به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می گفتند دل های ما را پرده ای پوشانده است و سخنان شما را درک نمی کنیم. غلف: جمع اغلف، به معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می گویی، فهم نمی کنیم.

خداوند متعال در جواب آنان فرمود: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (155): بلکه به سبب کفر و گمراهیشان خدا بر قلب آنان مهر زده است و جز تعدادی اندک از آنان مانند: عبد الله ابن سلام و همراهان او، رضی الله عنهم. باید گفت: ایمان آوردن تعداد اندک در برابر کفر اکثر مردم، دلیل بر آن است که انسان، قدرت انتخاب و تصمیم خود را دارد. پس نباید دوستان، محیط و نظام حاکم فاسد در جامعه، اراده ی انسان را در راه حق عوض کنند.

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾

و به سبب کفر آنها و سخنان آنها که بهتان بزرگی بر مریم بستند (مورد غضب ما قرار گرفتند). (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُهْتَانًا»: افتراء. دروغ بزرگی که عقلها را مبهوت و حیران می سازد، مانند متهم کردن حضرت مریم سلام الله علیها - به زنا و....

تفسیر:

«وَكُفِّرْهُمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (156)»: و به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب آیات الهی که بر پیامبران خود نازل نموده و به سبب افترای بزرگ و بهتان قبیح وزشت شان بر مریم پاک و صدیقه هنگامی که او را به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود. متهم نموده و گفتند عیسی علیه السلام والعیاذ بالله فرزند زناست. (تهمت به حضرت مریم، در آیه ی 27 سوره ی مریم نیز مطرح شده است).

نسبت زنا به حضرت مریم، در واقع نسبت زنازادگی به حضرت عیسی علیه السلام و عدم لیاقت شایستگی او برای هدایت و رهبری هم بود و همین تهمت، دلیل کفرشان به عیسی علیه السلام بود.

با تأسف باید گفت: در جامعه ی فاسد، گاهی به پاک ترین انسانها، قبیح ترین نسبت ها را روا میدارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: باید گفت که: در مسئله ی چگونگی تولد شدن عیسی علیه السلام برای یهودیان ذره ای مشتبه نبود، بلکه در همان بدو تولد ایشان خدا یهودیان را بر این امر گواه گرفت که او طفل است با شخصیت فوق العاده که در اثر یک معجزه به دنیا آمده است نه یک جرم اخلاقی.

هنگامی که دختری ازدواج ناکرده از شریف ترین و مشهورترین خانواده ی مذهبی بنی اسرائیل با طفل در بغل به خانه آمد و صدها و هزاران نفر از افراد کوچک و بزرگ بنی اسرائیل به خانه ی او هجوم آوردند، او به جای جواب دادن به سؤال آنها به طفل نوزادش اشاره کرد که در این باره از او بپرسید. مردم با تعجب گفتند: «چگونه طفلی را

که هنوز در گهواره است مورد خطاب قرار دهیم!» اما در این هنگام آن طفل خود به سخن آمد و با زبانی بسیار فصیح و بلیغ خطاب به مردم گفت: «ای عبد الله آتانی الكتاب وجعلنی نبیا» «من بنده ی خدا هستم؛ او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.» (سوره مریم، آیات 16 تا 36).

این گونه الله ریشه ی شبهه ای را که امکان داشت درباره ی تولد حضرت عیسی به وجود بیاورد، برای همیشه قطع کرد. بدین دلیل است که تا به هنگام بزرگ شدن عیسی نه کسی او را طعنه زد که تولدش در اثر رابطه ی نامشروع بوده است و نه کسی مریم علیها السلام را متهم به زنا کرد. اما هنگامی که ایشان در سن سی سالگی کار نبوت را آغاز کردند و هنگامی که یهودیان را به خاطر کارهای بدشان مورد سرزنش قرار دادند، عالمان و فقیهان آنها را به دلیل ریاکاری هایشان مورد ملامت قرار دادند، عوام و خواص آنها را نسبت به انحطاط اخلاقی ای که دچار آن شده بودند هشدار دادند و قومش را به سوی راه پرخطری فراخواندند که در آن برای پیاده کردن عملی دین خدا باید هر نوع فداکاری ای را تحمل می کردند و در هر جبهه ای با نیروهای اهریمنی روبه رو می شدند، این مجرمان گستاخ برای فرونشاندن صدای حق و صداقت به پلیدترین حربه ها روی آوردند. در این هنگام بود که آنها چیزی را بر زبان آوردند که در طول سی سال هیچ گاه آن را اظهار نکرده بودند، یعنی این که مریم علیها السلام معاذالله بی عفتی کرده است و عیسی علیه السلام فرزندی نامشروع است. در حالی که این ظالمان به صورت قطعی و صددرصد می دانستند که این مادر و پسر از این پلیدی به طور کامل پاک اند. پس این بهتان آن ها نتیجه ی یک شبهه ی واقعی موجود در دل هایشان نبود، بلکه یک بهتان خالص بود که آن را فقط به خاطر مخالفت با حق از روی عمد ساخته و پرداخته بودند. به همین دلیل است که الله آن را به جای ظلم و دروغ، کفر قرار داده است، چرا که هدف اصلی آنها از این اتهام جلوگیری از دین خدا بود، نه متهم کردن یک زن بی گناه.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾

و به سبب (مورد لعنت و عذاب ما قرار گرفتند) که گفتند: ما مسیح؛ عیسی پسر مریم را که رسول الله بود کشتیم، در حالیکه آنان او (عیسی) را نکشتند و نه او را به دار کشیدند، بلکه کار بر آنان مشتبه شد (و کسی مشابه عیسی را کشتند)، یقیناً آنانی که در باره او (عیسی) اختلاف کردند البته تا هنوز در شک‌اند، و هیچ دلیل و علم یقینی (راجع به قتل او) ندارند جز پیروی از گمان، و به یقین او را نکشتند. (۱۵۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا صَلَبُوهُ»: او را به دار نزدند، مصلوبش نکردند. «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ»: در تردیدی نسبت به آن، این که: کشته، عیسی یا کسی دیگر بوده است، در شک و شبهه افتادند. گاهی سقوط اخلاقی انسان تا سرحد پیش می رود که حتی به پیامبرکشی هم افتخار می‌کند. طوریکه گفتند «إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ» ما حضرت مسیح را بقتل رساندیم.

تفسیر:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ»: باتأسف باید گفت: در برخی از حالات سقوط اخلاقی انسان تا سرحدی تنزیل میکند که: به پیامبرکشی افتخار هم می‌کند. مفسر تفسیر صفوة التفسير در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: و این که گفتند: کسی را که گمان می‌برید پیامبر خدا است، به قتل رساندیم. این سخنان را بر سبیل توهین و تمسخر بر زبان راندند، همانگونه که فرعون با تمسخر می‌گفت: «ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون» پیامبری که نزد شما فرستاده شده است دیوانه است. بدین جهت کلام آنها تمسخر تلقی می‌شود که آنان گمان می‌کنند حضرت عیسی محصول زنا است و مادرش زناکار است، و معتقد نیستند که پیامبر خدا است. اما خداوند فرموده است: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» عیسی را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند، بلکه یک نفر شبیه او را به صلیب کشیدند. و این ادعایشان دروغی بیش نیست.

مفسر بیضاوی فرموده است: روایت است که مردی به حضرت عیسی اهانت کرد و رفت تا محل اقامت او را به دشمن بگوید الله متعال او را شبیه حضرت عیسی نمود، پس او را گرفتند و به خیال این که حضرت عیسی است، به صلیب کشیدند. (تفسیر بیضاوی صفحه 141).

«وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ»: آنان که در مورد وضع حضرت عیسی اختلاف پیدا کردند، در مورد قتلش شک دارند.

یعنی: شبه عیسی بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی ÷ کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند. روایت است وقتی حضرت عیسی به آسمان بلند شد و خداوند یک نفر را شبیه او گرداند او را به قتل رساندند، گفتند: اگر این مقتول، عیسی است پس رفیق ما کجاست؟ و اگر رفیق ماست پس عیسی کجاست؟ بدین ترتیب اختلاف پیدا کردند. بعضی می‌گفتند عیسی است و بعضی می‌گفتند عیسی نیست، بلکه شخصی دیگر است. ولی توافق داشتند که یک نفر کشته شده است اما اختلاف داشتند که کیست؟ (التسهيل لعلوم التنزيل 163/1). «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» درباره ی حقیقت قتل او جز پیروی از گمان شناختی ندارند؛ چرا که خیال می‌کردند او را کشته‌اند. «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا(157)»: درباره ی قتل او یقین نداشتند. بلکه درباره اش توهم و شک داشتند.

یادداشت توضیحی:

در التسهيل آمده است: اگر گفته شود چگونه او را پیامبر خوانده‌اند در صورتی که به او کافرند و او را سب و ناسزا می‌گویند؟ به سه وجه جواب آن را داده‌اند: اول؛ آنها چنین عبارتی را به طریق تمسخر و ریشخند بر زبان آورده‌اند. دوم؛ آن را بر مبنای اعتقاد مسلمانان و از زبان آنها گفته‌اند. گویا گفته‌اند: آن که نزد شما و به گمان شما پیامبر است.

سوم؛ گفته از الله است نه از آنان. پس قبل از آن توقف می‌شود و فایده ی آن همانا تقبیح و بزرگ جلوه دادن سخن آنان است که گفته‌اند: «إِنَّا قَتَلْنَاهُ» و فرموده ی خدا: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ»، رد و تکذیب یهود و رد گفته ی نصاری است که می‌گویند: او را به صلیب کشیدیم، تا جایی که به خاطر آن صلیب را پرستش کردند. تناقضات گفته ی آنان بسی

مایه ی شگفتی است که می گویند: مسیح خدا یا پسر خدا است و آنگاه می گویند: به صلیب کشیده شده است! (التسهیل لعلوم التنزیل 163/1).

یادداشت توضیحی دوم:

فرموده ی خداوند متعال: **وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ**، دلیل قطعی است بر این که خدا پیامبر خود، حضرت عیسی علیه السلام را از شر یهود نجات داده است. پس مسلم می شود که حضرت عیسی کشته نشده و به صلیب کشیده نشده است، بلکه یک نفر دیگر را به صلیب کشیدند که گمان بردند حضرت عیسی است و آن همان شخصی بود که خدا پرده ی شباهت عیسی را بر او انداخت، و به گمان این که عیسی است او را کشتند. اعتقاد حق و درست که با موازین عقل و نقل هماهنگی دارد چنین است. ولی نصاری معتقدند که به صلیب کشیده شده است و یهود به او توهین کردند، خار را بر سرش ریختند، و در این رهگذر به درگاه خدا تضرع نمود و گریه کرد. این در حالی است که نصاری گمان می برد که عیسی علیه السلام «خدا» یا «پسر خدا» است و «برای رهایی بشریت از لجنزار گناه و معصیت» آمده است. و تناقضات عجیب و غریب دیگری را نیز سرکرده اند. اما نیکو گفته است:

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸)

بلکه الله او را به نزد خود بالا برد، و الله غالب باحکمت است. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَفَعَهُ»: او را رفعت و عزت بخشید (ملاحظه شود: آل عمران / 55، مائده / 117، مریم / 57).

تفسیر:

«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»: خدا او را از شر آنان نجات داد و او را با جسد و روح به آسمان بلند کرد. باید گفت که: بیان بالا بردن عیسی ÷ به آسمان در سوره «آل عمران/55» گذشت. در روایت ابن عباس (رض) آمده است: «آنگاه که خداوند متعال اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و به پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازم جوانی از کم سن و سال ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افکنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...». «تفسیر انوار القرآن».

أحادیث صحیح بر صحت رفع جسد و روحش دلالت دارند. (از جمله آنچه شیخین آورده اند: (قسم به آن که جانم را در دست دارد نزدیک است ابن مریم به عنوان حکم عدل نازل شود، و صلیب را بشکنند و گراز را بکشند و جزیه را مقرر نمایند). به کتاب «التصریح مما تواتر فی نزول المسیح» تألیف کشمیری و تحقیق استاد عبد الفتاح ابو غده مراجعه شود).

از سیاق جمله «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» آیه مبارکه طوری استنباط می گردد که: عیسی علیه السلام هم تولدش، هم رفتنش از این جهان بطور غیرطبیعی بود. عروج کرد تا ذخیره ای

برای آینده باشد. «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا(158)» خدا در ملکش مقتدر و در صنعش با تدبیر است.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به (نبوت) عیسی ایمان می‌آورد، و او (عیسی) روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَ مَوْتِهِ»: پیش از مرگ خود، یعنی یکایک اهل کتاب که مانند هرکس دیگری در این وقت توبه ایشان پذیرفتنی نیست (ملاحظه شود: یونس / 90، و غافر / 84 و 85) **عَلَّتْ** عدم پذیرش ایمان در آستانه مرگ این است که چنین ایمانی اضطراری است؛ نه اختیاری (أنعام / 158). **«شَهِيدًا»**: گواه (ملاحظه شود: مائده / 116-119).

تفسیر:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»: هر فرد از یهود و نصاری قبل از مرگ و هنگام مشاهده ی ملک الموت به حضرت عیسی ایمان می آورد که پیامبر خدا است، یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی ای نمی‌میرد، مگر اینکه به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی‌میرد مگر اینکه تمام اهل کتاب در عصر وی - آخرالزمان - به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام بر فرودآمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا ص بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام ش بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است. نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید. («تفسیر انوار القرآن».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب را می‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرا می‌خواند و خدای لا در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می‌گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...».

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: هر یهودی قبل از مرگ به حضرت عیسی ایمان می‌آورد، به او گفتند: اگر من گردن یکی از آنها را بزنم چه؟ گفت: با لکنت زبان آن را می‌گوید. چنین خبری از مجاهد و عکرمة و ابن سیرین نیز روایت شده است. (به نظر طبری ضمیر (قبل موته) به حضرت عیسی برمی‌گردد، پس معنی آن چنین می‌شود: وقتی که حضرت عیسی هنگام قرب ساعت نزول می‌کند، تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند. و آنچه ما ذکر کردیم نظر ابو سعود و کشاف و جلالین است.)

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (159)» و در آن روز که خدای تبارک و تعالی اولین و آخرین مردمان را در صحرای محشر گرد آورد عیسی علیه السلام شهادت خواهد داد که چه کسانی به او ایمان آورده و چه کسانی کفر ورزیده است.

حضرت عیسی بر یهود گواهی می دهد که او را تکذیب کردند و بر نصاری گواهی می دهد که او را پسر خدا خوانده اند.

یعنی علیه یهود شهادت می دهد که او را تکذیب کرده اند و علیه نصاری شهادت می دهد که در وی غلو و افراط کرده اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی علیه السلام در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده اند، گواهی می دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (160 الی 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان هکذا موضوع مکافات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً (۱۶۰)

بخاطر ظمی که از یهود صادر شد و (نیز) به سبب آن که مردم را از راه الله باز می داشتند، چیزهای پاکیزه ای را که قبلاً بر ایشان حلال بود، حرام کردیم. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَبِظُلْمٍ»: به سبب ظلم. «هَادُوا»: راه خدا، دین خدا، پذیرنده ی یهودیت و آنان که پس از پرستش گوساله توبه کردند. «صَدَّ»: بازداشتن، جلوگیری نمودن، منع کردن.

«سَبِيلِ اللَّهِ»: دین خدا. «كَثِيراً»: بازداشتن فراوان.

تفسیر:

«فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ»: و به سبب انحراف یهود و ظلم و تکذیبگری شان نسبت به کتاب الله و پیامبرش، حق تعالی آنان را مجازات داد و بر آن ها برخی از پاکیزه ها انواع طیباتی را که برایشان حلال بود بر آنها حرام ساخت. در آیه مبارکه ملاحظه میکنم که: ظلم، زمینه ی محرومیت انسان از نعمت های الهی می گردد. و در بسیاری از اوقات حالات طوری پیش آمده است که: محرومیت های اقتصادی و تنگناهای مادی نشانه ی قهر و مجازات الهی است.

در ضمن قابل یادآوری است که: حرام های وضع شده در در شرعیت اسلامی همیشه به خاطر رعایت مسائل حفظ صیحة نبوده بلکه بر اثر ظلم خود انسانها بر خود بعمل آورده اند، صورت گرفته است.

همچنان باید گفت: بادر نظر داشت اینکه مجازات اصلی در قیامت است، ولی مجازات های دنیوی حالت هشدار دارد و برای خلاف کاران، مجازات و برای صالحان آزمایش است.

«وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً (160)»: این مجازات ها به علت مخالفتی بود که آن ها از اوامر خدای تعالی نموده و جنایتی است که در ممانعت بسیاری از مردم از داخل شدن به اسلام انجام داده اند و بر آن ها ظلم نموده و مانع هدایت شان شدند.

بصورت کلی باید گفت که: بستن راه خدا به هر طریق که باشد (تحریف، کتمان، بدعت، فساد، انحراف و...) عامل محرومیت از نعمت الهی می گردد.

باید یادآور شد که: الله سبحانه وتعالى چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...» (سوره الانعام: 146). بیان نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به‌طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ». «بر آنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برای‌شان حلال شده بود»، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (166) تا (155) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد». (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّ وَكَفَّ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

و [نیز به سبب] سودخوردن آنها، در حالیکه از خوردن آن منع شده بودند، و خوردن‌شان مال مردم را به ناحق، (چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام کردیم) و برای کافران ایشان عذاب دردناک را آماده کرده‌ایم. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّبَا»: ربا، سود خوری. رسم‌الخط قرآنی این کلمه را با واو و ألف ضبط کرده است.

تفسیر:

«وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّ وَكَفَّ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ»: و از جمله گناهانی که موجب نزول عذاب بر آنها شده، سودخواری‌شان است در حالی که خدا در تورات سود را بر آنان حرام کرده است و این امر در شریعت آنها نیز حرام بوده است آنها آن را می‌خورند. سود یا ربا خوری گرچه به ظاهر منبع درآمد و عامل کامیابی است، ولی نباید فراموش کرد که در واقع زمینه‌ی محرومیت و عذاب است.

«وَأَكْلَهُمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ»: و به سبب خوردن مال دیگران بدون کدام سبب شرعی یا قانونی از طریق سرقت، بخل و تجارت غیر شرعی و سایر طرق نادرست و حرام. «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (161)»: والله متعال برای آنها و سایر کفار عذاب و شکنجه‌های دردناک در آخرت و در آتش دوزخ آماده نموده است. به علاوه عذاب دنیا.

نمونه از منع ربا خوری در تورات:

در تورات به صراحت از ربا خوری منع بعمل آمده است که: «اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه‌ی تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او مگذار. اگر رخت همسایه‌ی خود را به گرو گرفتگی، آن را پیش از غروب آفتاب بدو رد کن، زیرا که آن تنها پوشش او و لباس بدن اوست؛ پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد، هر آینه اجابت خواهم کرد، زیرا که من کریم هستم.» [کتاب خروج، باب 22 آیه 25-27].

علاوه بر این در چندین جای دیگر تورات نیز دستور حرمت ربا نیز آمده است. اما با وجود این، مدعیان پیروی از همین تورات امروز بزرگترین نزول خواران جهان به شمار می‌آیند و در بخل و قساوت قلبی ضرب المثل شده‌اند.

لَكِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

ولی از میان آنان، ثابت قدمان در دانش، مؤمنان [به موسی و تورات] مخصوصاً برپاکنده گان نماز و ادا کنندگان زکات و ایمان آورندگان به الله و به روز آخرت، این گروه را به زودی ثواب بزرگ می‌دهیم. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: ثابت قدمان در دانش. فرزندگان آشنا به علوم دینی.
«الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ»: نمازگزارانی که چنان که باید نماز را به جای می‌آورند. منصوب به إختصاص است، و تقدیر چنین است: «أَخَصَّ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ بِالذِّكْرِ أَوْ بِالْمَذْحِ». «الْمُؤْتُونَ»: دهندگان. از مصدر إيتاء. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)
شأن نزول آیه مبارکه:

این کثیر در شأن نزول آیه مبارکه فرموده است: این آیه مبارکه دربارهٔ عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، أسد و زید بن سعیه و اسد بن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق کردند.

تفسیر:

«لَكِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ»: لیکن تعداد از یهودان (از جمله: عبد الله بن سلام و جماعتش) افراد مستثنی هستند که علم نافع را به دست آورده و بر ایمان پایدار ماندند و حقایق دین را درک کردند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان»: یا مؤمنان اهل کتاب‌اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان، «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ و ما اُنزل من قبلك»: این‌ها به آنچه بر خود آن‌ها و بر تو از کتاب و سنت نازل شده ایمان دارند، (ایمان به همه‌ی اصول در همه‌ی ادیان الهی لازم است). «و الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ»: و از این میان ما در ستایش، کسانی را پیش قدم می‌دانیم که نماز برپای می‌دارند چون نماز بعد از کلمهٔ شهادت بزرگ‌ترین رکن در دین مقدس اسلام است، قابل تذکر است که: نماز از زکات جدا نیست و اهل نماز باید اهل انفاق‌های مالی هم باشند. «الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: ولی نماز جایگاه مخصوص و خاص خود را دارد. از جمله (همه‌ی جملات آیه با واو و نون آمده «الرَّاسِخُونَ، الْمُؤْمِنُونَ، الْمُؤْتُونَ»، ولی درباره نماز به جای «مقیمون» کلمه‌ی «الْمُقِيمِينَ» مورد استعمال قرار گرفته است که: در زبان عربی، نشانه‌ی برجستگی آن را نشان می‌دهد).

«وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: و پرداخت کنندگان زکات‌اند، (با آنکه نماز و زکات، در همه‌ی ادیان ابراهیمی بوده است، ولی به خاطر اهمیت آن دو بطور جداگانه ذکر یافته است). «وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و الْيَوْمِ الْآخِرِ»: و به ملاقات خدا و زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشر یقین و باور کامل دارند.

«أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (162)». حق تعالی برای اینان در مقابل طاعتشان ثواب و پاداشی بزرگ نصیب می‌فرماید و به خاطر نمازها، زکات‌ها و سایر اعمال خوب‌شان با بهشت جاویدان گرامی می‌دارد.

در این آیات متبرکه: مؤمنان اهل کتاب مستثنی شده‌اند، یعنی آن عده از آنان که از تعلیمات واقعی کتاب‌های آسمانی آگاهی دارند و به دور از هر نوع تعصب، لجبازی

جاهلانه، تقلید نیاکان و بردگی نفس، امر حقی را که کتاب های آسمانی به حقانیت آن گواهی بدهند می پذیرند، راه و روش آنان از راه و روش عموم یهودیان ظالم و کافر به کلی متفاوت است. آنان در همان نگاه اول در می یابند که تعلیمات قرآن با آموزه های پیامبران گذشته هیچ تفاوتی ندارد، از این رو به سبب حق پرستی خالصانه شان به هردوی آن ایمان می آورند.

توجه:

اگر ملاحظه فرموده باشید، در تعداد کثیری از آیات قرآنی جمله‌ی «وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» آمده و يك بار هم عبارت «مِنْ بَعْدِكَ» نیامده است، که از این اعجاز میتوان خاتمیت دین مقدس اسلام را به بدست آورد.

خوانندگان گرامی!

موضوع بحیث آیات متبرکه (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه ی فرستادن پیامبران میباشد.

طوری که ملاحظه می‌داریم که آیات متذکره، پیوسته درباره ی مجادله و مخالفت اهل کتاب و انواع دشمنیهای آنان، بحث بعمل می‌آورد، همانطوری که در آیات متبرکه قبلی بیان یافت؛ آنان به همه ی پیامبران باور ندارند و چیزهای سنگینی از موسی و از محمد صلی الله علیهم وسلم می‌خواستند.

اینک در آیات (163 الی 166) پس از تبیین موضعگیری های آنان، یادآور می‌شوند که: وحی پیامبران، یک محتوای و یک نوع است و با هم فرقی ندارند. بنابراین اگر ایمانشان به موسی و سایر پیامبران راست می‌بود، قطعاً به پیامبر خاتم هم ایمان می‌آوردند. راستی، چرا میان پیامبران جدایی می‌اندازند؟ این است که سخن درباره ی اهل کتاب پیوند کامل دارد و خداوند نیز به پیامبر خاتم، همچون پیامبران پیشین امر می‌کند.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾

(ای محمد) البته ما به تو وحی فرستادیم طوری که به نوع و پیغمبرانی که بعد از او بودند، وحی فرستادیم، (همچنین) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و اسباط (فرزندان یعقوب) و به عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی کردیم. و به داود زبور دادیم. (۱۶۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَيْنَا»: وحی کردیم، وحی در لغت معانی گوناگونی دارد:

الف: اشاره کردن، [مریم ۱۱].

ب: الهامی که بر نفس انسان واقع می‌شود و به آن یقین دارد که از سوی خداست. [مائده/ ۱۱۱]، [قصص/ ۷]

ج: الهام غریزی همیشگی [نحل/ ۶۸]

د: اعلام در نهان [انعام/ ۱۱۲]

اما تعریف وحی: وحی، یعنی، اعلام از سوی الله به پیامبری مرسل یا غیر مرسل، به صورت کلام و گفتار، یا مفهوم و معنا که مفید علم یقینی و قاطع (به آن چه که خدا به آن پیامبر خبر می‌دهد) باشد. یا آن گونه که شیخ محمد عبده (رح) در «رساله التوحید» می‌

فرماید: [وحی] شناختی است که شخصی، آن را از درون خود می یابد و یقین دارد که (خواه با واسطه یا بی واسطه) از سوی خدا به او رسیده است. قابل تذکر است که: هدف، شیوه و کلیات محتوای ادیان الهی، یکی است. زیرا سرچشمه‌ی همه آنها پروردگار با عظمت است.

«الْأَسْبَاطُ»: جمع سبط، نواسه گان. مراد فرزندان دوازده‌گانه یعقوب علیه السلام است (ملاحظه شود سوره اعراف آیه: 160). برخی از مفسران می فرمایند: همه آنان پیغمبر بوده‌اند، ولی تعدادی دیگر از مفسران بدین باور اند که برخی از ایشان پیغمبر بوده‌اند. (ملاحظه شود سوره مائده آیه 12).

اما زبور، با ضمه ی «زاء» مصدر و به معنای مزبور است؛ یعنی، مکتوب. تکلیما: حرف زدن، سخن گفتن. بعد الرسل: پس از آمدن پیامبران. زبور، کتابی است که خداوند متعال به داود علیه السلام وحی کرده و دارای یکصد و پنجاه سوره درباره ی حکمت و پند و اندرز است؛ اما از احکام و حلال و حرام سخن نگفته. داود علیه السلام صدای بسیار خوشی داشت که شهره ی آفاق بود و هرزمانیکه زبور را تلاوت می کرد، انس و جن و پرنده و چرنده به دورش حلقه می زدند و گوش فرا می دادند. حضرت داود علیه السلام، شخصیت بینهایت متواضع و فروتن بود و همواره از دسترنج خود، زندگی خویش را تأمین می کرد و انواع زره می ساخت. (بنقل از تفسیر قرطبی).

تفسیر:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: یعنی ای محمد! وحی را نازل کردیم همانگونه که بر پیامبران گذشته نازل کردیم همان طور که به پدر پیامبران نوح علیه السلام و دیگر پیامبران آنانی که بعد از وی آمده‌اند. هر چند دوران نبوت محمد صلی الله علیه و سلم بعد از نبوت حضرت نوح و دیگر پیامبران است، اما در این آیه قبل از آنان ذکر شده است؛ چرا که در فضل و بزرگواری بر آنان تقدّم دارد.

شان نزول آیه 63:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده است که: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند: خداوند متعال پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است. «وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ»: یعنی به دیگر پیامبران علیهم السلام از جمله شیخ یکتاپرست و پیشوای ملت ابراهیم علیهم السلام و فرزندش اسماعیل و فرزند دیگرش اسحاق و فرزندش یعقوب که همان اسرائیل است و فرزندانش از اسباط و عیسی که از جمله بزرگترین انبیای بنی اسرائیل است و ایوب آن بنده صابر و یونس بن متی که از مصیبت رهایی یافت و هارون برادر موسی و سلیمان صاحب پادشاهی بزرگ آن بنده کریم و حکیم، و داود صاحب زبور، وحی کردیم.

«وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ»: و حضرت عیسی را بر پیامبرانی که قبل از او بوده اند، مقدم ساخت؛ زیرا توجه به امر او مهم و شدید است؛ چون یهود در طعن زدن نسبت به او اغراق می کنند و نصاری در تقدیشش افراط.

«وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (163)»: و زبور را به داود اختصاص دادیم. قرطبی گفته است: زبور دارای یک صد و پنجاه سوره بود و هیچ حکمی را در بر نداشت. بلکه فقط حکمت و پند و اندرز بود. (قرطبی 6).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه: «كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: (چنانکه وحی فرستادیم بسوی نوح، و پیغمبرانی که بعد از وی بودند؛) می نویسد:

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: وحی حکم خاص و پیغام الهی است که بر پیغمبران خود نازل می کند و چنانکه بر انبیای پیشین وحی فرستاده بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز نازل کرد، پس کسی که وحی های سابقه را پذیرفته باید این وحی را هم قبول کند، و هر که این را نمی پذیرد، گویا از وحی های سابقه نیز انکار ورزیده. تشبیه این وحی با وحیی که به حضرت نوح علیه السلام و انبیای مابعد او آمده، شاید ازین سبب باشد که در وقت آدم علیهم السلام وحی در حال ابتدائی بود و بر نوح علیه السلام تکمیل یافت. گویا در حالت اولی، محض تعلیمی بود، و در زمان نوح (ع) به کمال رسید، و لایق آن شد که مورد امتحان قرار داده شود؛ مطیعان انعام یابند و عاصیان عذاب شوند؛ چنانکه سلسله انبیای اولوالعزم نیز از نوح علیهم السلام شروع گردیده و عذاب الهی بر منکران وحی نیز از همین وقت آغاز یافته است.

خلاصه، پیش از زمان نوح (ع) در اثر مخالفت حکم خدا و پیغمبر عذاب نازل نمی شد؛ بلکه آنها را معذور شمرده، مهلت داده می شد، و کوشش تنها به دانانیدن مردم محدود بود. در عصر حضرت نوح (ع) که تعلیمات دینی خوب روشن و ظاهر گردید، و در متابعت حکم خداوندی برای مردم خفایای باقی نماند و به نافرمانان عذاب نازل شد. نخست، در زمان نوح (ع) طوفان عالمگیر واقع گردید و پس از آن، در زمان حضرت هود و حضرت صالح و حضرت شعیب (ع) بر کفار انواع عذاب نازل گردید. از اینجاست که خدای تعالی وحی آن حضرت (ص) را با وحی حضرت نوح (ع) و پیغمبران مابعد وی تشبیه داده و مشرکان مکه را تنبیه نمود که اگر کسی قرآن عظیم الشان و پیغمبر آخر الزمان را قبول نکرد، مستحق عذاب بی کران می گردد.

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إسمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (163) وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (164)». (و وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب، و بر احوال آنها و به عیسی و به ایوب و به یونس و به هارون و به سلیمان؛ و دادیم به داود زبور. و چنانکه فرستادیم پیغمبرانی که داستان هایشان را گفته ایم به تو پیش از این؛ و فرستادیم پیغمبرانی که داستان هایشان را نگفته ایم بر تو، و گفت خدا با موسی سخن).

پیغمبرانی که بعد از حضرت نوح (ع) مبعوث گردیده، به طور اجمال بیان شده اند، و آنها که اولوالعزم و مشهور و جلیل القدر بودند، به تفصیل و تخصیص تذکار یافته اند. ازین واضح گردید که ایمان آوردن به حقایق وحی که به حضرت پیغمبر نازل شده چنان ضروری است که ایمان آوردن بر وحی دیگر انبیای اولوالعزم؛ و ضمناً این هم معلوم شد که وحی گاهی به واسطه فرشته به صورت پیغام و گاهی به طور کتاب نوشته می آید، و گاهی بی واسطه و بدون پیغام خدای تعالی با پیغمبر خود سخن میزند؛ و چون وحی در همه احوال همان حکم خداوندی است، اطاعتش بر بندگان مساویانه فرض است؛ طریقه

ابلاغ آن تحریری باشد، یا تقریری، یا به صورت پیغام متفرّق. پس این سخن یهود (که گفتند: وقتی به تو ایمان می‌آوریم که مانند تورات دفعتاً کتابی از آسمان برای ما بیاری) نهایت بی‌ایمانی و حماقت است. وحی حکم خداست، و فرود آمدن آن به صورت‌های مختلف می‌باشد؛ به هر نوعی که فرود آید، تردّد و انکار در قبول آن حماقت آشکار است؛ یا: گفتن اینکه اگر به فلان طریقه وحی آید قبول دارم، ورنه نه! کفر صریح است. (تفسیر کابلی)

یادداشت توضیحی:

مجموع پیامبرانی که در قرآن ذکر شده اند، بیست و پنج نفرند: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل، نزد بسیاری از مفسران و محمد، پیامبر خاتم - سلام الله علیهم أجمعین - است. نام هجده نفر از این پیامبران در سوره ی انعام، آیه های ۸۳ تا ۸۶ ذکر شده است. چهار نفر از این بزرگواران، از نسل عرب اند: هود، صالح، شعیب و پیامبر خاتم. تفسیر ابن کثیر در حدیث ابوذر می گوید: «ادریس (أخنوخ) اولین کسی است که با قلم، خط نوشت.» [منیر به نقل از ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۸۵ و پس از آن]

درضمن قابل یادآوری است که: دعوت این سلسله ی مبارک پیامبران همگی یکی است و آن: توحید و یکتاپرستی و مردم دوستی است. آنان، وحی را از خدا دریافت کرده، خود، چیزی بر آن نیفزوده و از آن هم نکاسته اند و به دستور خدا نزد بندگان روانه شده اند؛ تا آن بشارت دهندگان، جامعه ی بشریت را از گمراهی رستگار کنند. [انعام/۱۹]

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾

و به پیغمبرانی که قصه آنها را پیش از این (داستان) بر تو بیان کردیم، وحی کردیم، و به پیغمبرانی که قصه آنها را بر تو بیان نکرده‌ایم نیز وحی کردیم. و الله با موسی (به وسیله وحی) سخن گفت؛ سخنی خاص. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلًا»: پیغمبران. «تَكْلِيمًا»: حرف زدن.

تفسیر:

«وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری غیر از آنانی که نام گرفتیم و بر تو ای محمد! سرگذشت و قصه‌های‌شان را خواهیم گفت چون تعداد پیامبران بسیاراند (ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبران) که داستان بعضی از آنان را در غیر این سوره، قبلاً بر تو بیان کردیم.

«وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری فرستادیم که خبرشان را بر تو نخوانده ایم. یعنی اینکه قصه آنها را به تو بیان نکرده‌ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است. باید گفت که: نه عمر انسان برای شنیدن همه‌ی تاریخ کافی است و نه نیازی به شنیدن همه‌ی تاریخ دیده میشود. باید به مقدار که عبرت است باید شنید.

در ضمن باید گفت که: در برخی از حالات طوری پیش می‌آید که: نقل يك حادثه، بارها در قرآن تکرار می‌شود و از برخی حوادث، اصلاً ذکری به میان نمی‌آید، این امر نشان می‌دهد که قرآن، کتاب هدایت و تربیت است، نه داستان سرایی.

« وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (164) »: خدا سخن گفتن بدون واسطه را به موسی اختصاص داده و به همین سبب او را «موسی کلیم» نامیده اند.

به منظور برطرف کردن احتمال تصور مجاز، سخن گفتن را به (تکلیما) مؤکد نموده است؛ چرا که سخن گفتن خدا با موسی، حقیقی بوده است نه مجازی. ثعلب گفته است: اگر (تکلیما) را نمی آورد ممکن بود گفته شود (کلم الله) به این معنی است که خدا به وسیله ی فرستاده ای با او سخن گفته است. اما وقتی «تکلیما» را آورد، دیگر جز کلام مسموع از جانب خدا، معنی دیگری نمی دهد. (بحر 398/3).

باید گفت که: همه ی پیامبران مورد خطاب الله متعال آند، ولی در این میان تنها حضرت موسی علیه السلام «کلیم الله» مسمی شده است. شاید برای آنکه حضرت موسی در مبارزه با فرعون و تحمّل لجابت و سرسختی بنی اسرائیل، لازم بود بیشتر و پی در پی با خداوند مرتبط باشد و پیام بگیرد، از این رو کلیم الله شد.

همچنان قابل تذکر است که: بر پیامبران دیگر بدین صورت وحی می آمد که آنها صدایی را می شنیدند و یا فرشته با آنها هم کلام می شد و پیام خدا را به آنها می رساند. اما با موسی (ع) خدای بلند مرتبه این روش به خصوص را برگزید که به صورت مستقیم با ایشان هم کلام شد و در میان خدا و بنده به گونه ای که دو نفر با هم گفت و گو می کنند، هم کلامی و گفت و گو صورت گرفت.

به عنوان مثال اشاره به گفت و گویی که بین الله متعال و موسی علیه السلام صورت گرفته و در سوره طه آمده است کافی می باشد. در تورات این خصوصیت موسی علیه السلام نیز به همین گونه آمده است. به عنوان مثال می گوید: «و خداوند با موسی علیه السلام رو به رو سخن می گفت، آن گونه که شخصی با دوست خود سخن گوید.» (کتاب خروج، باب 33، آیه ی 11).

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵)

پیغمبرانی را (فرستادیم) که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از آمدن پیغمبران برای مردم در برابر الله دلیلی (یعنی بهانه ای) نباشد، و الله غالب باحکمت است. (۱۶۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه مبارکه: کلیات دعوت انبیاء و شیوهی کار و هدف از بعثت آنان را با زیبایی خاصی بیان میدارد طوریکه می فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»: این پیامبران آنده از کسانی را که از الله متعال اطاعت و فرمانبرداری می کنند به بهشت بشارت می دهند و نافرمانان را از آتش دوزخ برحذر می دارند.

از فحوای جمله «مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»: برمی آید که که: شیوهی تبلیغ انبیا بر دو محور یعنی بیم و امید استوار است.

باید گفت که: فلسفه ی بعثت پیامبران، اِتمام حجت الله متعال بر مردم است، تا نگویند: رهبر و راهنما نداشتیم و نمی دانستیم. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»: حق تعالی تمام این پیامبران را مبعوث کرد تا مردم با عدم ارسال پیامبران معذور نباشند و تا که حجت بر آنها تمام شود و آنها نتوانند حجتی بر الله متعال قرار دهند و کافر چنین ادعا نکند که نه پیامبری فرستاده شده و نه کتابی

نازل شده تا ما را به حقیقت رهنمایی کنند. از این رو با اعزام پیامبران و نازل کردن کتاب، بهانه و حجت بشر را قطع کرد.

عین محتوای آیه مبارکه در سوره «طه/134» نیز آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (165)» و از جمله نشانه‌های توانائی خدای تعالی یکی هم اینست که او پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را نازل نمود و به کسی که اطاعتش کند ثواب و پاداش داد و کسانی را که نافرمانی کنند عذاب نمود.

یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ کس از خداوند ا غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند ا مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند ا دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾

لیکن الله به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد (چون آن را به علم خود بر تو نازل کرده، و ملائکه (نیز) به (حق بودن آن) گواهی میدهند و گواهی الله (برای تو) کافی است. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِعِلْمِهِ»: برابر دانش خاص خود، قرآن را نازل کرده است و او می‌داند که تو شایستگی دریافت آن را داری، و در آن مصلحت بندگان را مراعات نموده است، و پیوسته در حفظ آن هم می‌کوشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»: «لیکن خداوند بر (صحت) آنچه بر تو نازل نموده است گواهی می‌دهد.

«أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ»: آن را از روی علم و آگاهی خاص خود و با روش و اسلوبی نازل کرده است که تمام بلیغان از آن ناتوان و عاجزند. و فرشتگان بر آنچه خدا بر تو نازل کرده است گواهند، و بر پیامبریت گواهی می‌دهند.

باید گفت که: سرچشمه وحی علم بی‌نهایت الهی است. «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» از این رو با پیشرفت علوم، هر روز از معارف قرآن پرده‌ای برداشته می‌شود.

«وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (166)»: و اگر هیچ‌یک از انسان‌ها در این زمینه شهادت هم ندهد باز هم شهادت خدای یکتا و یگانه کافی است که او بهترین شاهدان است و بر همه امور اطلاع دارد.

شان نزول آیه 166:

ابن‌اسحاق در باب شان نزول آیه کریمه از ابن‌عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، رسول الله به آنان

فرمودند: به خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده الله هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که الله متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. (طبری 10854)

خوانندگان محترم!

موضوع بحث آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان ودعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیاء. خداوند متعال در آیات متبرکه قبل با شهادت خود و نزول قرآن، رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را محقق گردانید؛ اینک در آیات متبرکه (167 الی 170) به کفر پیشگان گمراه هشدار داد و صفات یهودیان را - که به محمد و قرآن ایمان نیاورده بودند و مردم را از راه خدا منع می کردند - برشمرد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾

مسلمان کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه الله منع نمودند، یقیناً گمراه شدند به گمراهی دور (از حق). (۱۶۷).

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«صدوا»: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع است، ولی در اینجا هدف معنای دوم است. «ضاللت»: یعنی گمراهی و. «بعید»: یعنی دور.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (167)»: اهل کتاب از میان یهودیان و نصرانیان و امثال آنها از کافران و کسانی که مردم را از داخل شدن به دین الله متعال و پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم منع داشتند، اینها بین فساد خود و افساد دیگران جمع نموده و از حق به اندازه زیادی دور شدند و اشتباه واضحی مرتکب شده و به گونه‌ای سرکشی کردند که بعد از آن سرکشی نیست و در عصیان و نافرمانی اسراف نمودند.

مراد از «ضلال بعید» گمراهی مضاعف کافران است. واقعیت امر اینست که: کفر، يك گمراهی است و مانع شدن از ایمان آوردن سایرین، گمراهی دیگر. کفر يك انحراف واقعی است و خود را بر حق شمردن، انحرافی بالاتر. کفر، یک عمل ظلم به خویش است و مانع راه دیگران شدن، ظلم به تاریخ و نسل بشر و بشریت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾

بی تردید کسانی که کافر شدند و [به آیات الهی، به خود و به دیگران] ظلم ورزیدند، الله بر آن نیست که آنها را ببخشد و به راهی هدایت‌شان کند. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَرُوا وَظَلَمُوا»: کفر و معاصی را یکجا جمع کرده‌اند. بر اثر کفر، خوشتن را از سعادت محروم، و دیگران را از حق به دور نموده‌اند، و منکر رسالت پیغمبر شده‌اند، لذا بر خود و مردم و پیغمبر ظلم کرده‌اند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا»: «هر آینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتاب‌ها و پیامبران «و ظلم» به دیگران؛ با بازداشتن شان از

راه راست، یا ظلم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی کفر و معاصی را با هم دارند. (طبری گفته است: یعنی رسالت محمد را انکار کردند پس به خدا کفر و رزیدند و با پایداری بر کفر به خود ستم نمودند).

«کفرُوا و ظلمُوا» یعنی: کفر و گناهان را با همدیگر مرتکب می شوند و برخی از آنان کافر و برخی دیگر ظالم اند و مرتکب گناهان کبیره می شوند، زیرا میان این دو گروه تفاوتی نیست، زیرا الله آنان را جز در صورت تحقق توبه نخواهد بخشید. «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً (168)»: الله آنان را نمی بخشد و هرگز گناهان شان را نخواهد بخشید و آن ها را هرگز هدایت نخواهد کرد و دانش دین را به آن ها نخواهد داد و ببینش آن ها نیز روشن نخواهد شد، زیرا آن ها در کفر و در بازداشتن مردم از طاعت الله متعال غرق شده اند، از این روی آنها، هم گمراه اند و هم گمراه گر.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹)

مگر به راه دوزخ که در آن جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است! (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسِيرًا»: آسان، ساده.

تفسیر:

«إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: خداوند متعال چنین کسانی را هیچگاه به سوی راه خیر و خوبی و بهشت و عمل به خاطر رسیدن به آن هدایت نمی کند. آن ها را به سوی راهی هدایت می کند که به آتش دوزخ منتهی می شود، زیرا آن ها خدای جبار را به خشم آورده از این روی به زودی و برای همیشه وارد آتش دوزخ می شوند. «وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (169)» نگه داشتن آنان برای همیشه در آتش، برای الله متعال مشکل نیست و آن را بزرگ نمی داند. «یسیر» یعنی: هیچ کس او را از آن راه برنمی گرداند.

این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی از افراد آند که: الله متعال به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی آورند بلکه بر کفر می میرند. «تفسیر انوار القرآن».

توضیح:

واقعیت امر اینست که: هر کس از راه اسلام روی برگرداند، بصورت قطع از حق و حقیقت دور خواهد گشت؛ چون بدین ترتیب راه آمرزش را بر روی خود بسته و گمراه گشته است و انسان خردمند می داند که ماندن در جهل و نادانی، موجب سرگردانی و افتادن در شک و دودلی است. خداوند مهربان، پیامبر خود را، همراه کتاب آسمانی به سوی ایشان فرستاد تا هدایت و گمراهی را از هم بازشناسند. پس هر اندازه انسان دستورات و هدایت الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را بیشتر بفهمد، بر ایمان و یقینش افزوده می شود. ایمان به کردگار هستی؛ یعنی، خیر و برکت فراوان که تمام اعضا و جوارح و دلها و روانها - در هر در جهان از آن بهره مند و برخوردار می گردند و هرگز انسان با

ایمان با تباہکار یکی نیست. [ص 28]. و الله از کفر پیشگان و تمام جهانیان بی نیاز است. (سوره ابراهیم 8).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

ای مردم! البته پیامبری از سوی پروردگارتان با (دین) حق پیش شما آمده است، (پس به آن) ایمان آورید که به خیر شماست، و اگر کفر ورزید (پس بدانید که) هر چه در آسمان‌ها و در زمین است از الله است، و الله دانای حکیم است. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قَدْ جَاءَكُمْ بِالْحَقِّ »: حقیقه به پیش شما آمده است. با برنامه و پروگرام حق که قرآن است و با دین حق که اسلام است به نزد شما آمده است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ»: پس از آنکه تصدیق حقانیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کتابش قرآن عظیم الشان و تغلیط و تضلیل مخالفان یعنی اهل کتاب را توضیح نمود، اکنون به عموم بشر خطاب نموده و می‌فرماید: ای مردم! درحقیقت محمد دین حق و شریعت آسان را از جانب الله متعال برای شما آورده است. باید گفت که: اهل کتاب (یهود و نصاری) و حتی مشرکان هم در انتظار ظهور پیامبری بودند و در زمینه‌ی ذهنی داشتند، لذا در این آیه بجای «رسولا» می‌فرماید: «الرَّسُولُ» یعنی همان پیامبری که انتظارش را می‌کشید، اکنون آمده است، پس به او ایمان بیاورید.

و از جانب دیگر ملاحظه می‌کنم که: دعوت اسلام، در خطاب در آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» یک خطاب و یک دعوت جهانی است و اختصاص به قوم عرب نمی‌گردد. «فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ» پس آنچه را از جانب پروردگارتان آورده است، بپذیرید و تصدیق کنید که محققا ایمان برایتان خیر و نیکی است. یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: ایمان آوردن مردم به نفع خودشان است، و در این مورد نباید بر الله متعال منت گذارند. بلکه خدا منت نهاده و آنان را هدایت کرده است. از جانب دیگر کسیکه دین حق و راستین خدای عالمیان را می‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد صلی الله علیه وسلم است.

«وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: قبل از همه باید گفت که: نه کفر مردم به الله زیان می‌رساند و نه ایمانشان به او منفعتی دارد.

یعنی اگر بر کفرتان پایدار باشید، و به آن استمرار و اصرار ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است و کفر شما زیانی به او نمی‌رساند؛ چون تمام آنچه در عالم هستی است از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی همه از آن او هستند.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (170)»: و الله به احوال بندگان خویش آگاه، و داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

بعد از این که الله متعال شبهه ی یهود را در رابطه با مطالب گذشته رد کرد، گمراهی نصاری را یادآور شد؛ چرا که در تعظیم مسیح افراط نمودند و او را عبادت می کردند، فرمود:

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متذکره از جواب شبهات یهود و ملزم کردنشان به سوی راه پایدارتر خداوند، اینک در آیات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن بحث بعمل آورده است. و در این آیات متبرکه مسیحیان را به نظر درست درباره ی مسیح علیه السلام ملزم فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾

ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید [و افراط] نورزید، [و از چهارچوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته اند، خارج نشوید] و درباره الله نگویید مگر سخن حق (و مناسب شأن او)، جز این نیست که مسیح؛ عیسی پسر مریم، رسول الله و (پیدا شده از) کلمه اوست (کلمه «کن») که به مریم القا کرد و روحی است از جانب الله، پس به الله و پیغمبران وی ایمان آورید و نگویید: (معبود کائنات) سه است؛ (از عقیده تثلیث) باز آییند که به خیر شماسست، جز این نیست که معبود برحق فقط الله هست و بس، پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است، تنها از اوست، و الله برای کارسازی و تدبیر عالم کافی است. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَغْلُوا»: غلو نکنید، راه افراط و تفریط در پیش مگیرید، زیاده روی نکنید.
«مسیح»: لقب عیسی علیه السلام و آن معرب مشیحا به معنی مبارک است.
«كَلِمَتُهُ»: کلمه ی خدا، آفریده ی خدا که با لفظ «کُن» تکوینی خداوند، این کلمه را به مریم رسانید و مسیح متولد شد. امام محمدغزالی می فرماید: برای پیدایش هر فرزندی دو سبب قریب و بعید لازم است. یکی منی و دومی فرمان (کُن). چون سبب اولی در حق عیسی - علیه السلام - منتفی است، خداوند او را به سبب دوم اضافه فرموده است.
«رُوحٌ مِنْهُ»: روحی که از آن خداست. «رُوحٌ»: موجود ناشناخته ای که قوام حیات تن بدان است (ملاحظه شود: اسراء / 85، حجر / 29، ص / 72، سجده / 9).
«مِنْهُ»: از آن او. «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ»: نگویید خدا سه تاست.... الإله ثلاثة: الله، عیسی و مادرش. «انْتَهُوا» (نهی): از این سخن ناروا دست بردارید.

تفسیر:

در این آیه مبارکه در مورد یکی از انحرافات عمده مسیحیان اشاره بعمل آمده است، که: همانا موضوع تثلیث و یا خدایان سه گانه است که خداوند متعال آنان را از این انحراف مدهوش بر حذر داشته است طوری که می فرماید:
«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: ای جماعت نصاری! در دین خود غلو نکنید، در مورد حضرت مسیح افراط نکنید و در دینداری از حد تجاوز نکنید و مدعی نشوید که مسیح خداست.

غلو: افراط و درگذشتن از حد را میگویند. مراد، از غلو نصاری دربارہ عیسی علیه السلام است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنانکه نصاری دربارہ عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی».

در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علیه السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که (العیاذ بالله) او نسبت حرامزادگی را دادند. اولین و مهمترین درس عالی این آیه متبرکه همانا «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: در دین خود غلو نکنید که غلو نشانه‌ی تعصب نابجا است، و این امر در دین ممنوع است. با تمام وضاحت بر ممنوعیت غلو در دین امر شده و آنرا از جمله آفات ادیان آسمانی خوانده است.

«وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: و جز حق، به خداوند نسبتی ندهید، و اوصاف ناشایست از قبیل «حلول» و «اتحاد» و «اتخاذ همسر و فرزندان» را برای خدا نیاورید. یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنا وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنانکه یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است.

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ»: همانا عیسی جز پیامبر خدا چیزی دیگر نیست و آنگونه که گمان برده اید پسر خدا نیست. باید گفت که: هم در قرآن عظیم الشأن و بخصوص انجیل واقعی، حضرت عیسی علیه السلام پیامبر خدا معرفی شده است، نه خدا یا فرزند خدا.

ابن منظور در لغت‌نامه «لسان العرب» دربارہ وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده است، از جمله این که: چون عیسی علیه السلام مریضان اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به کار رفته است.

«وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ»: یعنی به گفته ی (کن) «بشو» بدون واسطه ی پدر، نطفه ی او را خلق کرد. یعنی: پروردگار متعال مسیح علیه السام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. «وَرُوحٌ مِّنْهُ» یعنی او دارای روحی است از جانب خدا، اثر نفس و دمی است که جبرئیل در سینه ی مریم دمید که بر اثر همان دم باردار شد، و به قصد تشریف و احترام، به خدا اضافه شده است.

نسبت دادن روح به‌سوی الله متعال در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافت ناقه و بیت به‌سوی حق تعالی در آیه «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ» [الأعراف: 73]، و آیه: «وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ» [الحج: 26]. برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است و گرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله متعال مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به‌اذن الله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید.

« فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ »: به یگانگی او ایمان بیاورید یعنی: ایمان آورید به اینکه حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به اینکه پیامبران همگی راستگویند پس نه تکذیب‌شان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید.

« وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً » نگویند خدایان سه نفرند: «الله» و «مسیح» و «مریم». یا خدا سه جزء می باشد: «پدر» و (پسر) و (روح القدس).

بدین ترتیب خدا آنها را از تثلیث (سه گانگی) منع کرده است و به آنها دستور قبول توحید را داده است؛ زیرا خدا از ترکیب و از نسبت دادن ترکیب به او منزّه است.

«انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ» اگر از سه گانگی دست بردارید، برایتان بهتر است.

« إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ » همانا خدا یکی است و در پروردگارش تک و یگانه است و آن طور که گمان می برید یکی از سه نفر نیست.

« سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ » خدا منزّه است از این که دارای فرزند باشد. خدایی که آسمان‌ها ملک اوست، چه نیازی به فرزند و شریک دارد؟

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلقت و بندگی از آن خدای متعال است و شبیه و همگونی

ندارد تا آن را فرزند خود قرار دهد. پس باید بنده‌ی او بود و تنها به او توکل کرد « وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (171) » نشان می دهد که از اتخاذ فرزند بی نیاز است؛

یعنی او به تدبیر و حفظ مخلوقاتش می پردازد، دیگر به فرزند یا یاور نیازی ندارد؛ چون مالک همه چیز است.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲)

(چرا از بنده بودن عیسی انکار می‌کنید؟ در حالیکه) مسیح هرگز از اینکه بنده الله باشد ابا (و تکبر) نورزیده، و نه فرشته‌های مقرب (درگاه الهی) از بندگی او ابا می‌ورزند. و هر کس از بندگی الله ابا داشته باشد و تکبر بورزد، پس به زودی الله همه (مردم) را یکجا به دربار خویش جمع خواهد کرد (و سزای متکبران را خواهد داد) (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ (نکف): هرگز خودداری نمی کند، ابایی ندارد، و خودداری نمی‌کند.

«الْمُقَرَّبُونَ»: مراد خواص فرشتگان است. از قبیل: جبرائیل و میکائیل.

«يَسْتَكْبِرُ» (کبر): بزرگی ورزد، خود را بزرگ پندارد، بزرگی فروشد.

تفسیر:

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ»: هرگز مسیح که آنها گمان می برند خدا است از این که بنده ی خدا باشد ابا ندارد و خود را از آن بالاتر نمی داند.

یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب

می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد

بلکه او به‌حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت

نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی ÷ پیوسته به‌سوی خدا

تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه.

باید گفت که: عبودیت (بندگی)، صفتی است که انسان را در هر مقام مناسبی به پرستش پروردگار و می‌دارد. و در حقیقت، با این پرستش خالصانه و همه جانبه، انسان می‌تواند تمام استعدادهای درونیش را شکوفا نماید و از همه ی نعمتها درست ترین بهره‌ها را بگیرد و در مسیر رشد تکاملی خود، قرار گیرد.

عبودیت، خیر فراوان و پیوسته به همراه خود می‌آورد. این قیم می‌گوید: بهترین عبادت، حرکت در مسیر خشنودی الله متعال است.

«وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ»: و فرشتگان مقرب درگاه خدا نیز از این که بندگان خدا باشند ابا ندارند.

مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی‌اند که پیرامون عرش به‌سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند. علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان علیهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر - که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان‌اند. «تفسیر انوار القرآن»

«وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً» (172): هرکس که از عبادتش تکبر ورزد، خدا در روز قیامت برای محاسبه و جزا، همه ی آنها را زنده و حشر می‌کند.

نباید فراموش کنید: سرچشمه‌ی ترک عبادت، تکبر است و اگر روح استکباری شد، همه نوع خطر را در پی دارد. بناً باید گفت: بازگشت همه به سوی خداست، پس از قیامت بترسیم و تکبر نکنیم. الهی پروردگارا ما را از نجات دهی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً (۱۷۳)

اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، ثواب شانرا به طور کامل می‌دهد، و از فضل و احسانش بر آنان می‌افزاید؛ و اما کسانی که [از ایمان و عمل شایسته] امتناع کردند و تکبر ورزیدند، به عذاب دردناکی گرفتارشان می‌کند و غیر از الله برای خود هیچ دوست و مددگاری نمی‌یابند. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَيُوَفِّيهِمْ»: پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد. «وَلِيّاً»: سرپرست. «نَصِيراً»: یاور.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ»: اما کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نموده اند و انواع و اقسام اعمال صالح و شایسته انجام داده اند، خدا پاداش اعمالشان را بدون کم و کاست می‌دهد.

«وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: و از فضل و کرم خود به ایشان نعمت هایی افزونتر عطا می‌کند که نه چشم نظیرش را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به ذهن خطور کرده است.

«وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَغْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»: اما آنانی که ابا ورزیده و دست به تکبر زده و از عبادت خدای تعالی سر باز زدند جزای آن‌ها عذاب دردناک و گرفت شدید است.

«وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً (173)»: و برای آن‌ها هیچ دوستی نیست تا نفعی برساند و از عذاب حفظ کند و برای آن‌ها هیچ یاری دهنده و وکیل مدافعی نمی‌باشد، بلکه الله متعال خود متولی کیفر آن‌هاست و خدای بر حق جز او وجود ندارد.

نگاهی مختصری به آیات متبرکه:

(171 الی 173)

- 1 - غلو و افراط و تفریط، در هر کاری شرعاً ناروا و ممنوع است.
- 2 - آیه ی «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ» به سه حکم اشاره می کند: **الف:** کسی که از مادر زاده شده باشد، الله نیست. الله قدیم و بی ازل است، نه حادث و ناپایدار.

ب: الله به هر زنی که در قرآن اشاره کرده باشد، نامش را نیاروده، جز مریم دختر عمران که نامش سی و چهار بار در قرآن عظیم الشان: (بقره/۸۷ و ۲۵۳ - آل عمران/۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵ [2 بار] - نساء/۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۱ [۲ بار] - مائده/ ۱۷ [۲ بار]، ۴۶، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶ - توبه/۳۱ - مریم/۱۶، ۲۷، ۳۴ - مؤمنون/۵۰ - احزاب/۷ - زخرف/۵۷ - حدید/۲۷ - صف/۱۴ - تحریم/۱۲) تذکر رفته است تا صفت بندگی او بیشتر عمیق و مستحکم گردد.

ج: اعتقاد بر این که عیسی بی پدر به دنیا آمده، واجب است. پس هرگاه نامش با نام مادرش ذکر شود، دلیل نفی پدر را از وی، شعار خود می سازد و مادر پاکش از گرد آلودگیهای سخنان یهودیان زوده می شود.

- 3 - عیسی، چهار نام دارد:

- مسیح، عیسی، کلمه، روح. ظاهراً، مراد از «روح منه»؛ یعنی به فرمان لفظ کن تکوینی و به وسیله ی نفخه ی جبرئیل به دنیا آمد. نفخ، در زبان عرب، روح نام دارد و روح و ریح - از جهت معنا - نزدیک همد و ریح از روح تراوش می کند. «منه»، برای تشریف و برتری مقام عیسی است، نه آن گونه که ترسایان می پندارند که: جزئی یا بعضی از خدا باشد. همه ی مخلوقات زاده ی روح خدایند.
- 4 - باور به این که: خدا یکی است و آفریننده و فرستنده ی مسیح، جز او کسی نیست.
- 5 - باور آگاهانه به چند خدایی، حرام و ناروا و کفر است. [مائده/۷۳]، [مائده/۱۷].
- 6 - دست برداشتن از سه تا بودن خدا، خیر مطلق است؛ زیرا بارگاهش از شرک و فرزند، پاک و بی عیب است.

- 7 - عیسی، به بندگی در برابر خدا افتخار می کند و هیچ گاه خود بین نبوده است. [آل عمران/۵۹]، [زخرف/۵۹]. و روح منه: از آفریده های اوست، بخشی از الله نیست.

خاتمه بحث:

شناخت و درک این حقایق، مردم را به سوی خدای یگانه، جلب می کند، دلها را آویزه ی خشنودی او می نماید، کارها را همراه پارسایی و چگونه زیستن برابر قوانین هستی

بخش، سامان می دهد، همه ی آنها را امید و پشتوانه ی نیکی، بزرگواری، آزادی و آزادگی و پایداری قرار می دهد و از نیکیهای کره ی زمین برخوردارشان می گرداند. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

آیه های قبلی بر منافقان، کافران، یهودیان و نصارا، اقامه ی دلیل نمود و رسالت پیامبر خاتم را ثابت کرد.

اینک در آیات متبرکه (174 الی 175) موضوع دعوت عمومی به سوی نور ایمان و دعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند. بیان میدارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُرْهَانٌ»: دلیل آشکار، حجت، یعنی، پیامبر خدا. «نُورًا مُبِينًا»: نوری روشن و تابناک؛ یعنی، قرآن.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم! از جانب پروردگارتان برهان و دلیلی به نزد شما آمده است و آن عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که خدا او را با معجزات درخشان تأکید کرده است.

برهان: دلیل از بین برنده عذر، و حجت: دورکننده شبهه است.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (174)»: خداوند متعال با وی کتابی را نیز نازل نموده که محکم و استوار است و در آن مجموعه بزرگی از نشانه ها، موعظه ها، پندها، احکام و حرام، آداب و اخلاق است و به گونه ای که خوبی ها و مدح آن را نمی توان گفت. این قرآن نوری است که حق تعالی با آن در تاریکی های زندگی، مردم را هدایت می کند و راه کسانی که در آن دست به تفکر و تدبر می زنند و به آن عمل می نمایند را روشن می نماید. واقعاً قرآن کتابی استدلال، هدایت و نور برای ما انسانها می باشید، الهی زندگی و حیات ما را به نور کتاب الهی روشن و نورانی و با برکت سازی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، پناه بردند، به زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از سوی خود درآورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: به خدا و قرآن متمسک شدند، پناه بردند، در آویختند، چنگ زدند.

«صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»: راه راست، دین خدا.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: آنگاه کسانی که به خداوند ایمان آورده اند و به او پناه برده اند، و به کتاب پر فروغش تمسک بسته اند، و از شریعت و سنت پیامبرش پیروی نمودند پاداش این ها این خواهد بود.

« فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ »: که حق تعالی آنان را با رحمت خود گرامی می‌دارد و این رحمت بر تمام گناهان آن‌ها احاطه می‌نماید و آنان را منزلتی بزرگ می‌بخشد و به پاداش و ثوابی عظیم منتهی می‌نماید پس به زدوی آنان را وارد بهشت، آن منزلگاه رحمت ابدی می‌کند، « وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (175) »: آنها را در دنیا به دین اسلام و در آخرت به طریق بهشت هدایت می‌کند.

هكذا آنان را به راه مستقیم، راهی است که انسان را به خدا برساند، هدایت میکند، راهی که در آن هیچ کجی نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیر آن از ادیان.

گرچه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند، « يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ »: ولی زمینه و وسیله هدایت را خودمان با ایمان و اعتصام باید فراهم سازیم.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست».

همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زدوی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتیم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (176) در باره ارث کلاله یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری، بحث بعمل آمده است.

قابل یادآوری است که: خداوند متعال در بدایت سوره هذا موضوع از احکام اموال را مطرح ساخت حالا در این آیه که آخرین آیه ی سوره مبارکه میباشد یکبار دیگر بحث را درباره ی اموال به بیان میگیرد و بدینترتیب موضوع آخر سوره با موضوع اول سوره همراه، موافق و هم‌نوا باشد.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الشُّلْثَانُ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

(از تو در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛ و (اگر خواهری از دنیا برود، و ارث او یک برادر باشد)، او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (میت) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و) برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست. (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَفْتُونَكَ»: از تو فتوا می‌طلبند. «يُفْتِيكُمْ»: برایتان فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند.

«الْكَلَالَةِ»: کسی که فرزندی و پدری نداشته باشد، و هنگامی که بمیرد افرادی چون برادران و خواهران، از او ارث ببرند. وارثانی جز فرزند و پدر. «حَظٌّ»: سهم. قسمت.

تفسیر:

«يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ»: ای محمد! درباره ی مرده ای که نه پدر دارد و نه پسر (کلاله) از تو می پرسند که ارث اش به چه کسی می رسد؟ بگو: درباره ی مرده ای که پدر و پسر ندارد، الله متعال فتوی می دهد:

قابل دقت و یادآوری است که: درباره ی معنای کلاله اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باورند که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و والدین او نیز زنده نباشند. برخی دیگر می گویند کلاله تنها کسی است که بدون فرزند بمیرد. عمر (رض) تا آخر درباره ی این مسئله تردید داشت. اما عموم فقیهان این نظر ابوبکر را پذیرفته اند که کلاله بر همان صورت اول اطلاق می شود. قرآن نیز همان را تأیید می کند. چرا که قرآن می گوید به خواهر کلاله نصف میراث تعلق می گیرد، در حالی که اگر پدر کلاله زنده باشد به خواهر او به هیچ وجه میراث تعلق نمی گیرد. (تفهیم القرآن)

«إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ»: بگو: اگر یک نفر بمیرد و پدر و پسر نداشته باشد که او را «کلاله» می گویند، فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می شود. به ذکر عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد - با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم
«وَلَهُ أَخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» و خواهر شقیق یا پدری داشت، نصف ما ترک برادرش به او می رسد.

مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنانکه در آیه (12) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما بر آنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به شمار می روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی الفروض (سهم بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی مانده مال است - از راه عصبه بودن. «و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد.

«وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ»: برادر شقیق یا پدری، در صورتی که خواهرش فرزند نداشته باشد او را وارث می شود و تمام ارث او را می برد.

مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی مانده از ذوی الفروض را به ارث می برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می برد و باقی مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به طریق تعصیب از آن برادر می شود. این حکم کلی در مورد همه عصبات است که اگر با خود ذوی الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می برند و در غیر آن، ایشان باقی مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی الفروض، به ارث می برند.

«فَإِنْ كَانَتْ إِثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الشُّلُّانِ مِمَّا تَرَكَ»: اگر خواهران دو نفر یا بیشتر باشند، دو سوم ماترک برادرشان به آنها می رسد. «وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلَّذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ

الْأُنثَيْنِ: اگر ورثه مرکب از برادر و خواهر باشند، مذکر دو برابر مؤنث سهم دارد.»
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضْلُوا» خدا احکام و شریعت خود را برایتان بیان می کند که مبادا گمراه شوید. حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید

«وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (176)» و خدا مصلحت و منافع شما را می داند، خدا در دنیا و آخرت مصلحت بندگان را می داند. و از جمله به تقسیم نمودن میراثهای شما در میان بازماندگان ارث برتان، به روش شایسته و نمونه ای که مقتضای حکمت بالغه اوست. مسلم و بخاری از براء نقل می کنند که این آیه، آخرین آیه ای است که در مورد علم فرایض شرف نزول یافته.

خطابی فرموده: درباره ی کلاله دو آیه نازل شده، اولی در آغاز سوره ی نساء و در فصل زمستان -که مجمل است و به تمامی، معنای آن را تبیین نکرده، سپس در فصل تابستان، این آیه با تبیین بیشتر نازل گشت. بنابراین، آیه ی اول به «آیه ی شتا»: آیه ی زمستانی و آیه ی دوم به «آیه ی صیف»: آیه ی تابستانی، موسوم گشتند.
قرآن، ما را به سوی اخلاص و بندگی پروردگار جهانیان فرا می خواند؛ زیرا معبودی راستین و یار و مددکاری غیر از او موجود نیست و به ما دستور می دهد که بگوییم: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جویم.» باز به ما امر می کند که از بدو زندگی تا پایان آن، با عبودیت همگام باشیم: «پروردگارت را تا هنگامی که مرگت فرا می رسد، پرستش کن.» خداوند، بندگی را شریف ترین و فرجام و پایانش را سعادت مندترین پایان عمر قرار داده است: «ای نفس مطمئن! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو.»

شان نزول آیه 176:

383- نسائی از طریق ابوزبیر از جابر(رض) روایت کرده است: من مریض شدم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به عیادت آمد. گفتم: ای رسول خدا! در وصیت نامه ام یک سوم دارایی ام را برای خواهرانم می گذارم. پیامبر گفت: بسیار خوب است. گفتم: نصف دارایی خود را به آنها می گذارم. گفت: بسیار خوب. پس خارج شد و دوباره به عیادت آمد و گفت: تصور نمی کنم تو به این مریضی از جهان بروی، اما پروردگار بیان داشت که سهم خواهرانت دو سوم دارایی توست. جابر همواره می گفت: خدای بزرگ آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» را در شان من نازل کرده است(نسائی در «سنن کبری» 6324 و 6325 از ابوزبیر روایت کرده است راوی های آن ثقه هستند. بخاری 194، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 2098، بیهقی 6 / 231، احمد 3 / 298، ابویعلی 2018، طیالسی 1945، طبری 10873، واحدی 378 از وجوه دیگر به همین معنی به قسم صحیح از جابر روایت کرده اند).

حافظ ابن حجر می گوید: این قصه غیر قصه ای است که اول این سوره گذشت(اسباب نزول آیه 11 - 12 حدیث شماره 263).

384- ک: ابن مردویه از عمر(رض) روایت کرده است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم که میراث کلاله چگونه است؟ پس آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ..» تا آخر آیه نازل شد(طبری 10870 از ابن مسیب روایت کرده این مرسل است در اسناد

آن سفیان بن وکیع ضعیف است. صحیح نیست که به سبب سؤال عمر نازل شده باشد به صحیح مسلم 1617 معارض آن آمده است).

یادداشت ضروری:

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: اگر به شأن نزول آیات متبرکه این سوره که ما در این جا بیان داشتیم بطور دقیق نظر به اندازیم و تفکر کنی آنگاه به خوبی درخواهیم یافت، دلیل آنهایی که این سوره را مکی می دانند مردود است.

خواننده محترم!

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرموده است: «من قرأ سورة النساء فكأنما تصدق على كل مؤمن و مؤمنة ورث ميراثه و أعطى من الأجر كمن اشترى محررا، و برىء من الشرك و كان في مشيئة الله من الذين يتجاوز عنهم» (هرکس سوره نساء را بخواند، چنان است که به هر مرد و زن مؤمنی که میراث برده نیکویی کرده است و چنان پاداشی به او می دهند که آزاد کننده بردهای سزاوار دریافت آن است و از شرک پاک می شود و درخواست خدا از کسانی خواهد بود که آن بزرگوار می خواهد گناهانش را بیامرزد).

ومن الله التوفيق

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2 - تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

4 - تفسیر کابلی:

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسير البغوى تأليف حسين بن مسعود بغوى (متوفى سال 516 هجرى قمرى) اين تفسير به زبان عربى نوشته شده، واز تفسير الكشف والبيان ثعلبى بسيار متأثر مى باشد.

6 - تفسير زاد المسير فى علم التفسير:

تأليف: ابن جوزى ابوالفرج عبدالرحمن بن على (510 هجرى/ 1116 ميلادى - 12 رمضان 592 هجرى) «زاد المسير فى علم التفسير» مشهور به «زاد المسير»، تفسير متوسط ابن جوزى مىباشد كه: اين تفسير خلاصه از تفسير بزرگ وى بنام المغنى فى تفسير القرآن مى باشد.

7 - البحر المحيط فى التفسير القرآن: ابو حيان الأندلسى:

تأليف: محمد بن يوسف بن على بن حيان نفرى غرناطى (654 - 745 ق) مشهور به ابوحيان غرناطى. تفسير «البحر المحيط» به زبان عربى مى باشد. وى به تحقيق پيرامون كلمات هر آيه واختلاف تركيب ها وبلاغت، توجه خاصى مبذول داشته است.

8 - تفسير تفسير القرآن الكريم - ابن كثير:

تفسير القرآن العظيم: تأليف عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى (متوفى 774 ق) مشهور به ابن كثير. كه از علماء ممتاز ومحقق قرن هشتم به شمار مى آيد. (جلال الدين سيوطى، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامى مى فرمايد: ابن كثير تفسيرى دارد، كه در سبك و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسير بيضاوى:

يا «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوى» تأليف شيخ ناصرالدين عبد الله بن عمر بيضاوى (متوفى سال 791 هـ) در قرن هفتم هجرى اين تفسير به زبان عربى تحرير يافته است. و در سال (1418 ق يا 1998 م) دار إحياء التراث العربى - بيروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسير الجلالين «التفسير الجلالين»:

جلال الدين محلى وشاگردش جلال الدين سيوطى (وفات جلال الدين محلى سال 864 و وفات جلال الدين سيوطى سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق يا 1996 م. ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مكان نشر: بيروت - لبنان) اين تفسير در قرن دهم هجرى بزبان عربى واز معدود تفاسيرى است كه توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسير جامع البيان فى تفسير القرآن - تفسير طبرى:

علامه أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد طبرى متولد (224 وفات 310 هجرى قمرى) در بغداد و يا (839 - 923 ميلادى) (قرن 4 قمرى، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بيروت) شيخ طبرى يکى از محدثين، مفسر، فقهى ومؤرخ مشهور سده سوم قمرى است.

12 - تفسير ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل:

تأليف محمد بن احمد بن جزى غرناطى الكلبي مشهور به جَزَى (متوفى 741 ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبيالأرقم، بيروت - لبنان) يکى از موجزترين و در عين حال مفيدترين و فراگيرترين تفاسير مغرب اسلامى است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفى 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلي (متوفى سال 1387 هـ).
سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر، بيروت - لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحكام القرآن - تفسیر القرطبي:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بكر بن فرح القرطبي (متوفى سال 671 هجرى) هدف اساسى وى از تأليف اين تفسیر استنباط احكام ومسائل فقهى از قرآن كريم بوده است.

16 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور.

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأويل في معاني التنزيل (تفسير الخازان)» تأليف: علاء الدين على بن محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجرى می باشد).

18 - روح المعانى (اولوسى):

تفسیر «روح المعانى في تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است.
(1217 - 1270 ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربى.

19 - جلال الدين سيوطى:

«الاتقان في علوم القرآن» «تفسير الدار المنثور في التفسير با لمأثور»
مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م)

مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره.

20 - زجاج: «تفسير معانى القرآن فى التفسير»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادى است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 - ميلادى)

21 - تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده.
مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001، دار ابن حزم.

22 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بَصْرِي (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م). وى از جمله تابعين بوده، كه در علوم لغت، تاريخ عرب، نسب شناسى، حديث، شعر عرب، تفسير، دسترسى داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق

زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سالهای ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار احیا التراث العربی.

24 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241 ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر» (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذارترین آثار حوی به شمار می آید. سال نشر: 1424 ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر - موسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می زیست. وی مفسری عالی قدر و نویسنده ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره ی غزوات (جنگ های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطيه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان:

تألیف: شیخ بهاء الدین حسینی.

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی.

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمية

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد

عبدالقادر - نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی.

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی؛ زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد:

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 ق) 105 ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

دکتر عبدالرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

39 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر سورة آل عمران و سورة النساء جزء (4 - 5 - 6)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره - جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library